

شرح و حاشی الکافی (۲)

صافی در شرح کافی

ملا خلیل قزوینی

(م ۱۰۸۹ ق)

جلد اول

تحقیق

محبت حسین دیبانی

مجموعه آثار سکرته‌بین المللی بزرگداشت نهادهای اسلام کلینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پژوهشکده علوم و معارف حدیث: ۱۸۷

قزوینی، خلیل بن غازی، ۱۰۰۱ - ۱۰۸۹ ق. شارح.

صافی در شرح کافی / ملا خلیل قزوینی. تحقیق: محمد حسین درایتی، حمید احمدی جلفایی. - قم: دار الحدیث، ۱۴۲۹ ق = ۱۳۸۷.

۱۱۲ ص. - (پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ ۱۸۷). (مجموعه آثار کنگره بین‌المللی بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی؛ ۴).

ISBN(set): 978 - 964 - 493 - 428 - 5

ISBN : 978 - 964 - 493 - 426 - 1

فهرست‌نویسی پیش از انتشار بر اساس اطلاعات فیفا.

کتاب‌نامه: به صورت زیر نویس.

۱. احادیث شیعه - قرن ۴ ق. - نقد و تفسیر. ۲. کلینی، محمد بن یعقوب، - ۳۲۹ ق. - الکافی - شرح.

الف. کلینی، محمد بن یعقوب، - ۳۲۹ ق. ب. درایتی، محمد حسین، ۱۳۴۳ - ، محقق. ج. مؤسسه علمی

فرهنگی دار الحدیث. د. عنوان. ه. عنوان: الکافی - شرح.

BP۱۲۹/ک۸.ک۲۰۹۵۴ ۱۲۸۷

فهرست‌نویسی پیش از انتشار، توسط کتابخانه تخصصی حدیث / قم.

شروح و حواشی الکافی (۲)

صافی در شرح کافی

ملا خلیل قزوینی

(م ۱۰۸۹ ق)

جلد اول

تحقیق

محمد حسین درایتی

مجموعه آثار کنگره بین المللی بزرگداشت ثقه الاسلام کلینی (۳)

صافی در شرح کافی / ج ۱

ملا خلیل قزوینی

تعمیق: محمد حسین درایتی

حروف چینی: حسین افخمیان

صفحه آرا: محمد کریم صالحی



ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

چاپ: دوم / ۱۳۸۹

چاپخانه: دارالحدیث

شمارگان: ۱۰۰۰ دوره

قیمت دوره: ۱۳۵۰۰ تومان

دفتر مرکزی: قم، میدان شهدا، خیابان معلم، نیش کوی ۱۲ پلاک ۱۲۵ تلفن: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۲۳ / فاکس: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۷۱ / ص.پ

۳۷۱۸۵ / ۴۴۶۸

نمایشگاه و فروشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم): ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۴۵ - فروشگاه شماره «۲» (شهر ری، حرم حضرت

عبدالعظیم حسنی علیه السلام صحن کاشانی) تلفن: ۵۵۹۵۲۸۶۲

فروشگاه شماره «۳» (مشهد مقدس، چهارراه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینه کتاب، طبقه هم کف)

تلفن: ۰۵۱۱ ۲۲۴۰۰۶۲-۳

فروشگاه شماره «۴» (مشهد مقدس، میدان تختی، خیابان شهید اسدالله زاده، نرسیده به چهار راه پل خاکی، سمت چپ، ساختمان

کوثر) تلفن: ۸۴۲۶۳۳۲

<http://www.hadith.net>

hadith@hadith.net

ISBN(set): (978 - 964 - 493 - 428 - 5

ISBN: (978 - 964 - 493 - 426 - 1

* کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است *

یادداشت دبیر علمی کنگره

کتاب شریف الکافی، تألیف ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی علیه السلام، مهم ترین و برترین اثر مکتوب شیعه به شمار می رود. این کتاب که حاوی احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در عرصه های مختلف دینی است، به جهت ویژگی های منحصر به فرد، محور شکل گیری و تولید بخش وسیعی از ادبیات مکتوب شیعه بوده و در طول تاریخ، مورد اهتمام عالمان شیعه قرار گرفته و شرح ها و تعلیقه ها و ترجمه های فراوان از آن و برای آن، عرضه شده است. آستان حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث، سومین همایش از طرح «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» را به بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی اختصاص داده است.

اهداف مورد نظر در این بزرگداشت، عبارت اند از:

۱. معرفی شخصیت علمی و معنوی ثقة الاسلام کلینی

۲. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیهم السلام

۳. تحقیق و پژوهش در میراث ثقة الاسلام کلینی

۴. شناخت جایگاه و تأثیرگذاری کتاب الکافی.

کمیته علمی کنگره، پس از برگزاری کنگره بزرگداشت ابوالفتح رازی در پاییز ۱۳۸۴، کار برنامه ریزی علمی این کنگره را آغاز کرد و این برنامه ها را در دستور کار قرار داد:

۱. تصحیح و تحقیق آثار مخطوط مربوط به الکافی (اعم از ترجمه، شرح، تعلیقه و...)

۲. گشودن افق های تازه پژوهشی در زمینه الکافی

۳. تجزیه و تحلیل نقدها و پرسش های مربوط به الکافی

۴. به دست دادن نسخه تحقیق شده از کتاب الکافی

۵. ساماندهی اطلاعات و آثار مکتوب مرتبط با کلینی و الکافی و ارائه آنها در قالب DVD (لوح چند منظوره دیجیتال).

آنچه کمیته علمی در مدت دو سال و اندی تلاش بدان دست یافت و هم‌زمان با برگزاری کنگره ارائه می‌گردد، از این قرار است:

یک. نسخه تحقیق شده الکافی

دو. شروح و تعلیقه‌های الکافی

سه. مجموعه آثار تولیدی کنگره

چهار. ویژه‌نامه‌های مجلات

پنج. خبرنامه کنگره

شش. DVD (لوح چند منظوره دیجیتال).

اینک نگاهی مختصر به این عناوین ششگانه می‌افکنیم:

یک. الکافی

کتاب الکافی، پس از مقابله با نسخ کهن و مورد وثوق و نیز اعراب‌گذاری، به همراه تعلیقه‌هایی در رفع مشکلات برخی از اسناد و برخی توضیحات فقه الحدیثی، در قالب نوینی به زیور طبع، آراسته می‌گردد.

دو. شروح و تعلیقه‌های الکافی

بر کتاب الکافی، شروح و تعلیقه‌های بسیاری نوشته شده که تاکنون اندکی از آن به چاپ رسیده است. کمیته علمی تلاش کرد که این شروح و تعلیقه‌ها را شناسایی کرده، و تصحیح و عرضه آنها را در دستور کار خود قرار دهد که برای برپایی کنگره، این موارد، تصحیح شده، به چاپ خواهد رسید:

۱. الشافی فی شرح الکافی، ملا خلیل بن غازی قزوینی (م ۱۰۸۹ق) ۲جلد
۲. صافی [در شرح کافی]، ملا خلیل بن غازی قزوینی (م ۱۰۸۹ق) ۲جلد
۳. الحاشیه علی أصول الکافی، ملا محمد امین استرآبادی (م ۱۰۳۶ق) ۱جلد
۴. الحاشیه علی أصول الکافی، سید احمد علوی عاملی (زنده در ۱۰۵۰ق) ۱جلد

۵. الحاشية على أصول الكافي، سيد بدرالدين حسيني عاملی (زنده در ۱۰۶۰ق) جلد ۱
۶. الكشف الوافي في شرح أصول الكافي، محمد هادی بن محمد معين الدين آصف شیرازی (م ۱۰۸۱ق) جلد ۱
۷. الحاشية على أصول الكافي، ميرزا رفيعا (م ۱۰۸۲ق) جلد ۱
۸. الهدايا لشيعه أئمة الهدى (شرح أصول الكافي)، شرف الدين محمد بن محمدرضا مجذوب تبریزی (قرن ۱۱ق) جلد ۲
۹. الذريعة إلى حافظ الشريعة (شرح أصول الكافي)، رفيع الدين محمد بن محمد مؤمن گيلانی (قرن ۱۱ق) جلد ۲
- ۱۰ و ۱۱. الدر المنظوم، شيخ على كبير (م ۱۰۴۱ق) و الحاشية على أصول الكافي، شيخ على صغير (قرن ۱۲) جلد ۱
۱۲. تحفة الأولياء (ترجمة أصول الكافي)، محمد علی بن محمد حسن فاضل نحوی اردکانی (زنده در ۱۲۳۷ق) جلد ۴
۱۳. شرح فروع الكافي، محمد هادی بن محمد صالح مازندرانی (م ۱۱۲۰ق) جلد ۵
۱۴. البضاعة المزجاة (شرح روضة الكافي)، محمد حسين بن قارياغدی (م ۱۰۸۹ق) جلد ۲
۱۵. منهج اليقين (شرح وصيت امام صادق عليه السلام به شيعيان)، سيد علاء الدين محمد گلستانه (م ۱۱۱۰ق) جلد ۱
۱۶. مجموعه رسائل در شرح احاديث از کافي جلد ۲

سه. مجموعه آثار توليدي کنگره

منظور از اين عنوان، آثار توليدي کميته علمي است. در اين حوزه، اين آثار عرضه مي گردد:

۱. حياء الشيوخ الكليني / ثامر العميدي جلد ۱
۲. توضيح الأسناد المشكلة في الكتب الأربعة أسناد الكافي / سيد محمدجواد شبيري جلد ۲
۳. العننة من صيغ الأداء للحديث الشريف في الكافي / سيد محمدرضا حسيني جلالی جلد ۱
۴. کافي پژوهی در عرصه نسخه های خطی / علی صدرايي خويی با همکاري سيد صادق اشکوري جلد ۱
۵. کتاب شناسی کليني و کتاب الكافي / محمد قنبري جلد ۱
۶. شناخت نامه کليني و الكافي / محمد قنبري جلد ۴

۷. کافی پژوهی (گزارش پایان نامه های مرتبط با کلینی و الکافی) / سید محمدعلی ایازی ۱ جلد
۸. مجموعه مقالات همایش / گروهی از پژوهشگران ۷ جلد
۹. مصاحبه ها و میزگردها ۱ جلد

چهار. ویژه نامه های مجلات

مجله های آینه پژوهش، سفینه، علوم حدیث و برخی دیگر از نشریات، هم زمان با برپایی کنگره، ویژه نامه هایی منتشر می کنند.

پنج. خبرنامه

خبرنامه کنگره که به اطلاع رسانی پیش از برپایی کنگره می پردازد، تا زمان برگزاری، چهار شماره از آن منتشر خواهد شد.

شش. DVD

نرم افزار مجموعه آثار کنگره، همراه با برخی از نسخه های خطی الکافی، و نیز دیگر شروح، تعلیقه ها و ترجمه های چاپ شده الکافی در قالب DVD ارائه خواهد شد.

در پایان، از همه فرهیختگان و اندیشه مندان، سازمان ها و نهادهای علمی - پژوهشی که در به ثمر رسیدن این همایش سهم داشته اند، سپاس گزاری می شود، بویژه از: تولیت محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و ریاست محترم مؤسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث، حضرت آیه الله محمدی ری شهری، شورای عالی سیاست گذاری، شورای علمی کنگره، کمیته بین الملل، کمیته اجرایی، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، مدیران عالی آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام، مدیران و محققان پژوهشکده علوم و معارف حدیث، مسئولان، اساتید و دانشجویان دانشکده علوم حدیث، مسئولان و کارکنان سازمان چاپ و نشر دارالحدیث.

مهدی مهریزی

دبیر کمیته علمی

بهار ۱۳۸۷

آغاز سخن

کتاب کافی از زمان تدوین و تألیف از حدود یازده قرن پیش تاکنون در کانون توجه همه حدیث پژوهان و دانشمندان شیعه بوده و تبدیل به مرجعی شده که هیچ فقیه و محدثی و هیچ عالم و دانشوری از مراجعه به آن بی نیاز نیست.

کافی نخستین کتابی است که احادیث را در این گستردگی و با سامانی خاص گردآوری نموده، بگونه‌ای که بعد از آن، مراجعه به اصول چهارصدگانه حدیثی از رونق افتاد و خود، مصدر اصلی حدیث شیعه شد، و از این جهت است که بزرگان علمای شیعه این کتاب را بسیار ستوده‌اند و شیخ مفید آن را با عبارت «أجل كتب الشيعة و أكثرها فائدة» معرفی کرده است. وجود بیش از بیست شرح و سی حاشیه و هزار و ششصد نسخه خطی و بیست بار چاپ، نشان اهمیت این میراث ارزشمند است.

سوگمندانه بیشتر آثار مربوط به کافی یا به صورت دست نوشته باقی مانده و یا به شکل مطلوبی به چاپ نرسیده است. گروه احیاء آثار پژوهشکده علوم و معارف حدیث بر آن است که همراه با تصحیح کافی، تمام شروح، حواشی، ترجمه‌ها و تکیه‌نگاری‌های مربوط به کافی را تحت عنوان «شروح و حواشی الکافی» تصحیح کرده و منتشر سازد که تصحیح و انتشار صافی در همین راستا است.

صافی اثر برهان الفضلاء خلیل بن غازی رازی قزوینی، معروف به ملا خلیل قزوینی از دانشمندان بنام و تأثیرگذار عصر صفوی است. تنوع آثار وی در موضوعاتی چون تفسیر، حدیث، کلام، فقه، اصول، نحو و منطق از او شخصیتی جامع به نمایش می‌گذارد. او و آراء و اندیشه‌های او، همواره مورد توجه بوده و هم اکنون نیز می‌باشد. بسیاری از عالمان بزرگ هم عصرش، او را به بزرگی ستوده‌اند. شیخ حرّ عاملی در أمل الآمل در وصف او چنین می‌نویسد: «المولى الجليل الخليل بن الغازی القزوینی، فاضل عالم، حکیم متکلم، محقق مدقق، فقیه محدث، ثقة ثقة، جامع للفضائل ماهر معاصر». و اردبیلی در جامع الرواة، ملاً

خلیل را چنین می‌ستاید: «خلیل بن الغازی القزوینی، الملقّب ببرهان العلماء، جلیل القدر، عظیم الشأن، رفیع المنزله، من وجوه هذا الطایفه وثقاتها وأثبتها وأعیانها، أمره فی الجلاله وعظم الشأن وسمو الرتبة والثقة والعدالة والأمانة أشهر من أن یذكر، وفوق ما یحوم حوله العبارة. وكان أخباریاً عالماً بالعلوم العقلية والنقلية».

در استعداد و نبوغ او همین بس که قبل از سی سالگی، تولیت آستان مقدس حضرت عبد العظیم به او واگذار می‌شود. وی یکی از پرچمداران افراطی فکر اخباری گری است که همین امر سبب شده که وی طرفداران بسیار و هم چنین مخالفان فراوانی داشته باشد.

صافی یکی از آثار مهم ملا خلیل است که به نوشته خودش، بیش از بیست سال از عمرش را صرف آن نموده است. صافی اولین شرحی است بر کافی که به زبان فارسی نگارش یافته و تاکنون شرح دیگری بر کافی به زبان فارسی شناسایی نشده است. ویژگی دیگری که این شرح را ممتاز ساخته آن است که ملا خلیل به شرح اصول یار و وضه کافی اکتفا نکرده، بلکه تمام سه بخش کافی (اصول، فروع و روضه) را شرح نموده است و همین امر سبب شده که تألیف صافی بیش از بیست سال طول کشیده است. وانگهی دقت مؤلف در ترجمه الفاظ روایات و وسواس او در عدم زیاده یا نقیصه در آن، قابل تأمل است.

بدون تردید اینگونه آثار، خود بخش بزرگی از راه ترجمه متون دینی را هموار می‌کند و تجربه گران قیمتی است که به نسل‌های بعد منتقل می‌نماید و صافی که عالمی سرشناس آن را به رشته تحریر درآورده و اطلاعات جانبی فراوان در آن عرضه شده، به مثابه سرمایه‌ای است که نباید در عرصه پژوهش‌های حدیثی و ترجمه متون دینی نادیده گرفته شود.

صافی برای اولین بار است که به شکل جدید نشر می‌یابد و بدیهی است که چاپ آن به معنای دفاع از افکار خاص مؤلف نمی‌باشد، بلکه تنها به نمایش گذاشتن اندیشه‌های شخصیتی است که در عصر خود تأثیرگذار بوده و همواره برخی از آراء و نظرات او مورد نقد و بررسی اندیشمندان و عالمان دیگر بوده و هست.

گروه احیاء آثار

پژوهشکده علوم و معارف حدیث

محمدحسین درایتی

درآمد

گرچه در شرح کافی کتاب‌های متعددی به رشته تحریر درآمده و عالمان متعددی به شرح کل کافی و یا بخشی از آن دست زده‌اند و آثار متعددی را خلق کرده‌اند. اما دو ویژگی «صافی» را از سایر شروح ممتاز ساخته است:

اول: آن‌که «صافی» اولین و یا به تعبیر دقیق‌تر: تنها اثری است که به زبان فارسی به شرح احادیث کافی پرداخته است. و ما تاکنون اثر دیگری به زبان فارسی در شرح کافی نیافته‌ایم، گرچه چندین ترجمه از بخش اصول و هم‌چنین چند ترجمه از بخش روضه کافی وجود دارد.

دوم: ویژگی دیگری که «صافی» را ممتاز ساخته، آن است که شارح در این اثر به شرح اصول و روضه کافی اکتفا نکرده، بلکه تمام سه بخش کافی را که شامل اصول، فروع و روضه کافی است، شرح نموده است. لازم به ذکر است اکثر شرح‌ها، حاشیه‌ها و تعلیقه‌های کافی به بررسی بخش اصول کافی پرداخته‌اند و بخشی از آنها حتی تمام اصول کافی را نیز دربر نمی‌گیرد. و تنها یک یا چند کتاب از اصول کافی را شامل است. و یا تنها به روضه کافی پرداخته‌اند و یا بخشی از فروع کافی را شرح کرده‌اند. و غیر از «صافی» تنها یک شرح کامل بر کافی وجود دارد که آن هم «مرآة العقول» علامه محمد باقر مجلسی است. و این مسأله، خود اهمیت «صافی» را دو چندان می‌کند.

و دقیقاً به جهت همین دو ویژگی است که «صافی» یکی از پُر نسخه‌ترین آثار در زمینه شرح حدیث است و حتی تعداد نسخه‌های خطی آن از مرآة العقول نیز به مراتب بیشتر است. تاکنون قریب به پانصد دست‌نویس از آن در ایران شناسایی شده است که در بین آن نسخه‌های سلطنتی و تزیینی بسیاری نیز وجود دارد، در حالی که از مرآة العقول حداکثر ۷۰ نسخه خطی در ایران شناسایی شده است.

ما در این مقال در ۱۱ فصل به بررسی زندگی، افکار و آثار مؤلف و هم‌چنین به بررسی نسخه‌های خطی صافی و تحریرهای مختلف آن و هم‌چنین به روش تصحیح این اثر خواهیم پرداخت:

۱. زیست‌نامه

۱/۱. نام و نسب

خلیل بن غازی قزوینی، مکنّی به ابوحامد، معروف به «ملا خلیلا» و «خلیلای قزوینی» و «ملا خلیل قزوینی» و ملقب به «برهان العلماء»^۱ است. نقش مهر او را «الْعَلَمُ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ» گزارش کرده‌اند^۲ و برخی نام وی را «خلیل الله» نیز ذکر کرده‌اند.^۳ چند دانشمند دیگر به نام ملا خلیل در قزوین بوده‌اند که نباید مصنف این اثر را با آنها اشتباه گرفت: یکی ملا خلیل بن محمد زمان قزوینی (نگارنده رساله اثبات حدوث الإبراده) در سال ۱۱۴۸ ق؛^۴ دیگری ملا خلیل بن حاجی بابا قزوینی، معروف به زرکش؛^۵ و سومی آقا خلیل بن محمد اشرف قایینی اصفهانی (م ۱۱۳۶ ق) ساکن قزوین؛^۶ و دیگری سید خلیل قزوینی (زنده در ۱۲۳۹ ق) صاحب تفسیر سید خلیل.^۷

۱/۲. تولّد و وفات

ملا خلیل قزوینی در شهر قزوین، در سوم رمضان سال ۱۰۰۱ ق، چشم به جهان گشود. او در همان شهر، در سال ۱۰۸۹ ق، در سن ۸۸ سالگی دارفانی را وداع گفت.^۸

۱. جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۹۸.

۲. برگی از تاریخ قزوین، حسین مدرسی طباطبایی، ص ۲۰۶ (پاورقی).

۳. تتمیم أمل الأمل، ص ۶۰ الذریعة، ج ۲۲، ص ۳۵۱.

۴. الذریعة، ج ۱، ص ۸۸.

۵. تتمیم أمل الأمل، ص ۱۴۶.

۶. برگی از تاریخ قزوین، ص ۲۰۵ - ۲۰۶ (پاورقی).

۷. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳۵، ص ۲۶۲.

۸. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۶۲.

۱/۳. اساتید

بنا به تصریح افندی، ملا خلیل در اوان سنّش، نزد بهاء الدین محمد عاملی معروف به شیخ بهایی (م ۱۰۳۰ ق) و میر محمد باقر استرآبادی معروف به میر داماد (م ۱۰۴۱ ق)، تحصیل علم نموده است. و مصنف، در همین شرح حاضر، در شرح حدیث «جنود عقل» مطلبی را از مرحوم شیخ بهایی با تعبیر «استادی شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی» نقل نموده است.

پس از آن نزد مولی حاج محمود رنانی،^۱ زانوی ادب به زمین زده و مشغول فراگیری علم شده است. پس از آن در مشهد مقدس نزد مولی حاجی حسین یزدی، حاشیه قدیم ملا جلال دوانی را بر شرح تجرید قوشچی (موسوم به شرح جدید) قرائت نموده است. در این زمان با خلیفه سلطان (م ۱۰۶۴ ق) همدرس بود.

یکی دیگر از اساتید ملا خلیل، امیر ابوالحسن قائنی مشهدی است. قزوینی در ایام اقامتش در مکه حواشی قائنی بر کتاب الکافی کلینی را جمع آوری و تدوین نموده است.^۲ آنچه در مصادر از اساتید ملا خلیل یاد شده همین چهار عالم بودند و از دیگر اساتید وی در مصادر یادی نشده است. خصوصاً استادی که ملا خلیل تحت تأثیر تعالیم وی بوده و طبق آن حتی با مجتهدان مخالفت می کرده، شناسایی نشده است. چون اساتیدی که نامشان ذکر شد چنین اندیشه‌هایی ندارند. شاید با تأمل و دقت در آثار وی بتوان اسامی دیگر اساتید او را به دست آورد.

۱/۴. شاگردان

عالمان زیادی نزد ملا خلیل قزوینی پیمانه علم و معرفت پر نموده و خوشه چین خرمن فضل و ادب وی شده‌اند. برخی از شاگردان وی عبارتند از:

۱. امیر محمد مؤمن بن محمد زمان الطالقانی.

۱. وی منسوب به رُثان از قراء اصفهان است. ر.ک: مرصّد الاطّلاع علی أسماء الأمکنّة والبقاع، ج ۲، ص ۶۳۵؛

معجم البلدان، ج ۳، ص ۷۳. جمعی از محدّثان قرن ششم و هفتم، منسوب به این منطقه هستند.

۲. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲. ملا محمد باقر بن غازی قزوینی (برادرش).
۳. احمد بن خلیل قزوینی (فرزندش).
۴. ابوذر بن خلیل قزوینی (فرزندش).
۵. مولی سلمان بن خلیل قزوینی (فرزندش).
۶. حاج محمد تقی دهخوارقانی.
۷. مولی محمد باقر بن الحافظ کیجی بیک التبریزی.
۸. مولی علی أصغر ابن المولی محمد یوسف قزوینی.
۹. مولی رفیع الدین محمد بن فتح الله واعظ قزوینی.
۱۰. مولی محمد محسن بن نظام الدین قرشی ساوجی.
۱۱. مولی محمد تقی بن حیدر علی زنجانی.
۱۲. مولی محمد امین وقاری طبسی بن مولانا عبد الفتاح.
۱۳. مولی محمد یوسف بن پهلوان صفر قزوینی.
۱۴. مولی مهدی بن حاج علی اصغر قزوینی.
۱۵. مولی محمد مؤمن بن شاه قاسم سبزواری.
۱۶. مولی ابوالوفا بن محمد یوسف مشهور به قاضی قزوینی.
۱۷. مولی محمد صالح بن محمد باقر روغنی قزوینی.
۱۸. مولی عاشور بن محمد تبریزی، که کتاب خُلة المؤمنین را در سال ۱۰۶۳ ق به نام ملا خلیل، تألیف نموده است.^۱

۱/۵. تولیت اوقاف ری

ملا خلیل در سن ۲۷ سالگی به سمت مدرّسی آستانه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و تولیت اوقاف آن آستانه، از سوی همدرس خود خلیفه سلطان - که به وزارت شاه عباس نائل شده بود - منصوب گردید. ولی پس از مدتی از آن سمت بر کنار گردیده و مولی نظام الدین قرشی ساوجی (حدود ۱۰۴۰ ق) به جای وی منصوب

۱. تراجم الرجال، سید احمد حسینی، ج ۱، ص ۲۵۸.

گردید. برخی از شرح حال نویسان، تحریم نماز جمعه از سوی ملا خلیل را علت عزل او از تولیت دانسته‌اند.^۱

افندی در شرح حالش، متذکر شده که وی را با حاکم تهران و قزوین قصه‌های زیادی است که می‌تواند به ناسازی وی با حاکمان ری و طهران در هنگام داشتن تولیت موقوفات باشد.

۱/۶. مهاجرت به مکه

ملا خلیل پس از عزل از تولیت آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام راهی مکه مکرمه می‌شود. او چند سالی مقیم آن بلده طیبه می‌گردد، ولی زندگیش در آنجا نیز متلاطم بوده است. در کتاب‌های تذکره، مناظرات گوناگونی نقل شده که بین ملا خلیل و عالمان شیعه و سنی در مسائل مختلف رخ داده است. شیخ حرّ عاملی نقل می‌کند اولین بار که به مکه مشرف شده ملا خلیل را ملاقات نموده که مشغول حاشیه نوشتن بر مجمع البیان بوده است.^۲

عبدالحی رضوی در کتاب حدیقة الشیعة^۳ هنگامی که درباره حج گزارش می‌دهد، می‌نویسد که حکام مکه هنگامی که عید قربان مصادف با روز جمعه می‌شده آن را حج اکبر اعلام می‌کردند و از این طریق، منافعی عائد آنها می‌شده است. به همین دلیل آنها گاهی که عید مصادف با روز شنبه می‌شد، عید اعلام می‌کردند و این برای شیعیان امر را مشکل می‌کرد؛ آنها یا باید با آنها همراهی می‌کردند و در غیر این صورت، حج آنها ناتمام می‌ماند و آنها مُحِل نمی‌شدند. او از پدرش نقل می‌کند که ملا خلیل قزوینی به حج مشرف شده و این مشکل مطرح شد؛ او از آنان پیروی نکرده و زمانی که

۱. طبقات أعلام الشیعة (قرن ۱۱ق)، ص ۲۰۴.

۲. أمل الأمل، ج ۲، ص ۱۱۲.

۳. این کتاب غیر از حدیقة الشیعة منسوب به ملا احمد اردبیلی است و تا حال، منتشر نشده است و تنها نسخه شناخته شده از آن در کتابخانه آیت الله مرعشی به ش ۱۱۲۴ نگهداری می‌شود. (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۳، ص ۲۹۵ - ۲۹۷).

رؤسای آنان متوجه شدند، حکم به قتل او کردند. ملا خلیل در تنوری مخفی شده و به نقطه‌ای از حجاز رفت و تا موسم آینده در آنجا باقی ماند. در وقت آمدن به موسم، در قیافه هیزم‌کش و خارکن در میان قافله به مکه درآمده، حج انجام داد و برگشت.^۱

۱/۷. بازگشت به قزوین

ملا خلیل پس از اقامت چند ساله در مکه به قزوین بازگشت و تا آخر عمر در این شهر مشغول تدریس و تصنیف بوده است. وی در آخر عمر نابینا می‌گردد و در سن هشتاد و هشت سالگی دار فانی را وداع می‌کند. از آثار باقی مانده از ملا خلیل در قزوین مدرسه‌ای در محله آخوند قزوین، معروف به مدرسه آخوند یا مدرسه خلیلا است.^۲

۱/۸. مدح شعرا

شعرای قزوین اشعار بسیاری در مدح ملا خلیل سروده‌اند. از جمله محمد ابراهیم سالک قزوینی^۳ قصیده‌ای سروده با این مطلع:

قزوین که جنان صفت جمیل است از دولت حضرت خلیل است
گر مرتبه جلیل دارد از موهبت خلیل دارد^۴

۱/۹. مزار و مدفن

ملا خلیل در سال ۱۰۸۹ ق چشم از جهان فرو بست و بنا به وصیت، در محل تدریس خود - مدرسه خلیلا - قرار ابدی گرفت. در همین سال ملا رفیعا - شاگرد ملا خلیل - نیز وفات نمود. یکی از شاعران، ماده تاریخ وفات آنها را چنین سروده:

دُر دریای دین مولا خلیلا چو نور از دیده مردم نهان شد
یگانه گوهر بحر معانی رفیعا واعظ دهر از میان شد

۱. رسول جعفریان، مجله میقات حج، ش ۴، سال ۱۳۷۲، ص ۱۱۷، مقاله «حجّاج شیعی در دوره صفوی».

۲. دایرة المعارف تشیع، ج ۷، ص ۲۴۸.

۳. برای شرح حال وی ر.ک: فرهنگ سخنوران، خیامپور، ج ۱، ص ۴۳۰.

۴. دایرة المعارف تشیع، ج ۷، ص ۲۴۸.

پی تاریخ شان غواص دل گفت دو دُر بیرون زیک درج جهان شد^۱
 در جوار آرامگاه ملا خلیل، سه فرزند وی: سلمان، احمد و ابوذر، نیز آرمیده‌اند.
 این مدرسه در آن روزگار، محلّ حضور دانشمندانی نامی همچون فیض کاشانی، شیخ
 حرّ عاملی، ملا رفیعای واعظ، آقا رضی و... بوده و هم اکنون در اختیار بنیاد
 ایران‌شناسی شعبه استان قزوین، قرار دارد.

بنای آرامگاه ملا خلیل در کتاب بناهای آرامگاهی (دائرة المعارف بناهای تاریخی
 ایران در دوره اسلامی) چنین توصیف شده است:

از محوطه میدان محله آخوند، از کوچه‌ای که به طرف جنوب غربی می‌رود، به
 فاصله ۵۰-۶۰ متر، به کوچه باریکی می‌توان رسید که به جانب غرب امتداد دارد.
 در سر دو نبشی این کوچه، ورودی مقبره مرحوم مولا خلیلا «طیب الله
 رمسه» متوفای سال ۱۰۸۹ ق واقع شده است. این آرامگاه دارای دو در بزرگی
 است و حیاط متوسطی با دیوار آجری دارد. امروزه این محوطه هیچ گونه بنایی
 ندارد. در انتهای جنوبی حیاط، چند مزار دیده می‌شود که یکی آرامگاه مرحوم
 مولا خلیلا و سه قبر دیگر، از آن فرزندان آن مرحوم به نام سلمان، احمد و ابوذر
 است. این محوطه همچنان که معلوم است، سابقاً مدرسه و جایگاه تدریس مرحوم
 مولا خلیلا بوده که اکنون بناهای آن از بین رفته است.^۲

در سال‌های اخیر، این مدرسه و آرامگاه، تعمیر مختصری شده و پابرجاست.

۲. خصوصیات علمی و روحی

ملا خلیل از رجال بزرگ سده یازدهم بود. او از شیوخ محدّثین و فقها و از
 علمای اخباری بود. جزئیات زندگانی ملا خلیلا در اغلب کتاب‌های شرح حال که در

۱. عبارت «دو دُر بیرون زیک درج جهان شد» به حساب ابجد برابر با ۱۰۸۹ می‌شود که تاریخ فوت ملا خلیل و
 ملّارفعیا هست.

۲. بناهای آرامگاهی (دائرة المعارف بناهای تاریخی ایران در دوره اسلامی)، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی،
 ویرایش محمد مهدی عقابی، ص ۴۰ (به نقل از کتاب «مینودر یا باب الجنة قزوین» سید محمد علی گلریز
 قزوینی، ج ۱ ص ۷۱۷).

عصر وی تدوین شده، درج شده است. به همین دلیل در این جا شرح حال وی را از همان مصدرها درج می‌کنیم که ما را از مصدرهای بعدی - که در آنها اغلب مطالب مصادر کهن تکرار شده بی‌نیاز می‌سازد.

۲/۱. عالمی بی نظیر

معاصران ملا خلیل، وی را ستوده‌اند و در شرح حال وی او را با القابی «رأس و رئیس فقهاء امامیه و اسوه و قدوة علماء اثنا عشریه»^۱ و «فاضل عالم، حکیم متکلم محقق مدقق، فقیه محدث، ثقة ثقة، جامع للفضائل ماهر معاصر»^۲ و «المولی الکبیر الجلیل مولانا خلیل بن الغازی القزوینی، فاضل عالم، متکلم اصولی، جامع دقیق النظر قوی الفكر، من أجلّة مشاهیر علماء عصرنا و اکمل اکابر فضلاء دهرنا»^۳ و مانند آن یاد کرده‌اند که نشانگر علو مقام علمی او و توجه اندیشمندان به آرا و اندیشه‌های وی است.

۲/۲. مناظره با عالمان

از جمله مناظرات ملا خلیل با دانشمندان، مناظره‌ای است که با سید علی خان بن خلف مشعشعی حویزی انجام داده است. این مناظره را سید علی خان در باب سوم کتابش نکت البیان و أدب الأعیان^۴ نقل نموده و مرحوم خیابانی در وقایع الایام (ماه محرم) به نقل از آن کتاب آورده، که نصّ آن چنین است:

فی ذکر مباحثات جرت بیننا و بین بعض الفضلاء من أهل زماننا أو ممّن تقدّم علینا. فمن ذلك ماجری بینی و بین الشیخ العالم الفاضل العامل الکامل الملاّ خلیل القزوینی، و قد اجتمعنا معه فی مجلس جمع جماعة من أهل الفضل و غیرهم، و کنت قد بلغنی أنّه یقول بالوعید.

۱. قصص الخاقانی، ولی قلی بن داود قلی شاملو، ج ۲، ص ۳۶.

۲. أمل الآمل، شیخ محمد حسن حر عاملی، ج ۲، ص ۱۱۲.

۳. همان، با ترجمه.

۴. الذریعة، ج ۲۴، ص ۳۰۳.

فقلت له: بلغني أن شيخنا يقول بالوعيد أو يميل إليه.

فقال: وما الذي يمنع عن ذلك؟

فقلت: الموانع كثيرة، لكننا نطلب منك الدليل عليه.

فقال: الدليل أن الله تعالى وعد وتوعدّ وقوله الحقّ والصدق، فإذا لم يعاقب المجرم على جرمه كان قد أخلف ما توعدّ به، فكما أنه لم يجز أن يخلف وعده إذا وعد بالإحسان والثواب، فلم يجز أن يخلف توعدّه إذا توعدّ بالإساءة والعقاب، فنكون قد نسبنا الله تعالى إلى الكذب؛ تعالى الله عن ذلك.

ودليل آخر من مفهوم الآية الكريمة: ﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾^١ فإنه نفى الظلم عن نفسه جلّ وتعالى، ومعنى الظلم ترك ما يجب وينبغي فعله، فإذا فعل الفاعل شيئاً لم يجب أن يفعل يقال: ظلماً؛ فلهذا نفى عن نفسه أن ما فعله بهم ليس بظلم، بل تسبّب ما كسبت أيديهم وجوب المكافاة.

فأجبتّه: أمّا الدليل الأول فلم يلزم من تركه للتوعد الخلف؛ فإنّ العبد قد يفعل فعلاً يرضى الله به عنه، فيعفو عنه، أو يندم فيتوب الله عليه، وإذا لم تجوزوا العفو ولا قبول التوبة فقد خالفتم القرآن بوروده بقبول التوبة والعفو عن الذنوب في مواضع كثيرة وأغريتم المسيء بترك التوبة إذا علم أن الله لم يعف، ونفيتم عن الله تعالى صفة العفو التي هي من أحسن صفاته، ولأنّ العفو لا يكون إلّا عن ذنب، فإذا أردتم إثباتها له لزمكم القول بالعفو عن إساءة المسيء، ويلزمكم نفي قبول التوبة. وإذا قلتم بأنّ الله تعالى عفو ولم يعف عن صاحب الذنب، فمن أين تحصل صفة العفو له؛ لأنّ المحسن لا يحتاج إلى عفو. وأمّا تارك الوعيد فلا يقال له: مخلف، كما إذا أخلف الوعد؛ لأنّ مخلف الوعد مذموم، ومخلف الوعيد ممدوح؛ لأنّه صفح وعفى، وهذا أيضاً مشهور عند العرب، قال الشاعر:

وإني وإن أوعدته ووعدته لمخلف إيعادي ومُنجز موعدي

فهو يمدح نفسه بخلف إيعاده وإنجاز موعده.

وأما الدليل الثاني، فإنّ قوله تعالى: ﴿ذَلِكَ بِمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيَكُمْ﴾ يعني إنّ هذا العقاب

الذي عاقبناكم به إنما كان بسبب فعلكم السيئات و ارتكاب هذه الخطايا، فإذا جازيناكم و عاملناكم بالانتقام لم نكن ظالمين لكم، بل كنتم مستحقين لذلك و جازيناكم بما فعلهم؛ فإن نفي الظلم عنه بسبب أن ما فعله بهم على خطائهم ليس بظلم، و العقل يشهد بذلك؛ فإنك إذا جازيت مسيئاً على إساءته قالت الناس: لم يكن ظالماً، و إذا جازيت المحسن أو من لم يقترف سيئة مساءته، يقولون: قد ظلم، و هذا أمر بديهي، و لا حاجة به إلى تأويل الظلم بهذا التأويل البعيد، فانقطع و لم يخرجوا به، فلم أدر أنه اعترف أو مراعاة لي عن المباحثة في هذا المجلس، و على الحالين فنسأل الله أن يحسن خاتمه بخير و يهديه إلى الصواب.^۱

بعد از آن خیابانی می گوید: فقیر تفصیلی در این باب در مجلد صیام و قایع الأیام نگاشته ام و آیات و اخبار و اشعار عربی و فارسی مذکور است فراجع.^۲

۲/۳. مردی نیرومند

حاج ملا خلیل از نظر جسمی نیز مردی قوی و نیرومند بود، به دست خود زمین را بیل می زد و دانه می کشت. صاحب روضات نوشته که: کشتی گیری و وارد قزوین شد و در مجلس درس ملا خلیل حاضر شد و از وی خواست دستخطی در تأیید حرفه وی بنویسد. ملا خلیل گفت: من چگونه نیازموده، کشتی گیری تو را تأیید کنم. سپس از مجلس درس بلند شده و آماده مصاف با وی شد و پشت بزرگ ترین کشتی گیر عصر خود را به زمین آورد. پس کشتی گیر به او گفت: تو اهل علم نیستی، بلکه کشتی گیری هستی که به لباس اهل علم در آمدی!^۳

۲/۴. گرایش به اخباری گری

ملا خلیل، خیلی در اخبار غوطه ور بود و اغلب صاحب تراجم او را از علمای اخباری شمرده اند. او با اجتهاد مخالفت می ورزید، چنانچه در جای جای این شرح

۱. وقایع الأیام (وقایع محرم الحرام)، ملا علی خیابانی، با تصحیح محمد الوان ساز خویی، ج ۲، ص ۴۳۹ - ۴۴۱.

۲. وقایع الأیام، ج ۳، ص ۱۴۷.

۳. روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۷۲.

و سایر آثارش، به صراحت این عقیده را اظهار می‌دارد و برای اثبات آن، دست به دامن برخی از احادیث می‌شود، ولی اغلب شاگردان وی مانند آقا رضی قزوینی و شیخ محمد کاظم طالقانی قزوینی و میر محمد معصوم قزوینی، از زمره مجتهدان و طرفداران اجتهاد بودند.^۱

او با اینکه اخباری است ولی تنکابنی می‌نویسد که: «معلوم نشد که او از که اجازه دارد، لکن اخباری مسلک است».^۲ محدث نوری در خاتمه مستدرک عنوان نموده که ملا خلیل از شیخ بهایی روایت نقل می‌کند.^۳ سماهیجی هم در اجازه‌اش به ناصرالدین قطفی عنوان نموده که علامه محمد باقر مجلسی از ملا خلیل نقل روایت می‌کند.^۴ در فهرست نسخه‌های کتابخانه مجلس، گزارش اجازه‌ای است از ناصرالدین محمد بن احمد معروف به نصر تونی^۵ به خلیل الله بن ابو الفتح (مشهور به غازی قزینی). در این اجازه، علاوه بر اینکه گواهی قرائت و شاگردی قزوینی را نزد خودش ذکر می‌کند، به او اجازه روایت نیز داده است.^۶ اگر همان گونه که فهرست‌نگار محترم استفاده کرده‌اند، منظور از خلیل الله بن ابو الفتح غازی قزوینی، همان ملا خلیل بن غازی قزوینی باشد، باید نصر تونی را از اساتید و همچنین مشایخ ملا خلیل به حساب آورد. اما اینکه در طبقات اعلام الشیعة در شرح حال ملا خلیل عنوان شده که احتمالاً ملا خلیل تظاهر به اخباری‌گری می‌کرد - و علت آن هم مماشات با حاکمیت بود که با فلسفه و اجتهاد به شدت مخالف بود^۷ - با توجه به مطالبی که از معاصران ملا خلیل نقل خواهد شد، و همچنین با مطالعه آثار برجای مانده از وی، همچون صافی و شافی، هیچ وجهی ندارد و گویا این مطالب از افزوده‌هایی است که بعد از مؤلف به طبقات

۱. دایرة المعارف تشیع، ج ۷، ص ۲۴۸.

۲. قصص العلماء، تنکابنی، ص ۲۶۳.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۹۹.

۴. الإجازة الكبيرة إلى الشيخ ناصر الجارودي القطيفي، شیخ عبدالله بن صالح سماهیجی بحرانی، ص ۱۳۱.

۵. رک: مستدرکات أعيان الشيعة، ج ۷، ص ۲۳۱.

۶. رک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس، ج ۱۱، ص ۲۱۸.

۷. الإجازة الكبيرة إلى الشيخ ناصر الجارودي القطيفي، شیخ عبدالله بن صالح سماهیجی بحرانی، ص ۲۰۴.

اضافه شده است. او تنها در دو شرح خود بر کافی، با بسیاری از نظریه‌های بسیار مشهور فلسفی و حتی با برخی از مسائل مسلم تجربی، با تمسک به مدلول دریافته از برخی احادیث، مخالفت کرده و به صاحبان آن به تندی سخن می‌گوید.

۲/۵. تحریم نماز جمعه

ملا خلیل با آنکه اخباری تند بود، ولی با اقامه نماز جمعه مخالفت می‌کرد و عقیده داشت که در عصر غیبت، نخواندن آن اولی است. او رساله‌ای مفصل در تحریم نماز جمعه نگاشت که مورد نقد و ردّ معاصرین خود قرار گرفت.^۱ برادر وی محمد باقر بن غازی و همچنین پسرش ملا سلمان بن خلیل قزوینی نیز قائل به تحریم نماز جمعه در زمان غیبت بوده و رساله‌هایی در این زمینه نگاشته‌اند.

سماهیجی در رساله خود القامعة البدعة في ترك صلاة الجمعة (فصل سوم) به ردّ نظر ملا خلیل و فاضل هندی درباره نماز جمعه پرداخته است.^۲

۲/۶. آراء و نظرات

در برخی از نوشته‌های عالمان قدیم و جدید، نظریات و عقاید شاذ و بی‌بنیانی به ملا خلیل نسبت داده شده است که برخی از این نظریه‌ها به نام وی مشهور شده است. افندی در شرح حال ملا خلیل، از جمله نظرات غریب ملا خلیل را، نظریه او درباره کتاب کافی نقل کرده است. وی معتقد بود که: تمامی کتاب کافی را امام دوازدهم علیه السلام مشاهده و تأیید نموده و هر چه در آن به لفظ «رُوی» آمده، بدون واسطه از آن حضرت گرفته شده است. بنابراین، عمل به تمامی اخبار کتاب کافی واجب است. و همچنین هیچ حدیثی در آن، از روی تقیه صادر نشده است.

همچنین گفته شده است که: او بخش روضه را جزء کافی نمی‌دانست و معتقد بوده که آن را ابن ادریس تألیف نموده است. افندی می‌گوید: برخی از عالمان دیگر

۱. رک: دین و سیاست در دوره صفوی، رسول جعفریان، ص ۱۲۶ - ۱۳۱: «رساله‌های نماز جمعه و اخباریها» و «سابقه تاریخی اقامه جمعه در میان شیعیان».

۲. همان، ص ۱۵۶.

نیز در این نظر او را تأیید کرده‌اند و برخی نیز این نظریه را به شهید ثانی نسبت داده‌اند، ولی ثابت نشده است.^۱

البته ملا خلیل در ادامه شرح کافی، روضه را نیز شرح کرده و در مقدمه هیچ اشاره‌ای به اینکه روضه از کلینی نیست، نکرده است، فلذا انتساب این قول به ملا خلیل، چندان قطعی نیست و کسانی که نقل کرده‌اند نیز استناد خود را بیان ننموده‌اند. از دیگر آراء متفرد ملا خلیل و آنچه به او نسبت داده شده است می‌توان به امکان تخلف معلول از علت تامه، امکان ترجیح بلا مرجح، ثبوت معدومات، ردّ تجرد نفس ناطقه و مراتب چهارگانه آن، ردّ قدیم زمانی بودن عالم، عدم انتاج شکل اول قیاس، انکار کرویت زمین و وجوب عمل به علم (نه گمان) در مسائل فرعی فقهی در زمان غیبت و... اشاره کرد. وی به تمام موارد فوق در جای جای صافی و شافی تصریح نموده است.

۲/۷. شهامت و جوانمردی

ملا خلیل عالمی جوانمرد و با شهامت بود. به محض اینکه متوجه می‌شد در نظری اشتباه کرده به اشتباه خود اعتراف و از طرف مقابل خود عذر خواهی می‌کرد. همچنین در بذل مال برای کمک به ضعیفان کوتاهی نمی‌کرد. در این مورد چند داستان از ملا خلیل نقل شده است.

۱. ملا خلیل را در مسئله‌ای با جناب ملا محسن فیض کاشانی مدت‌ها بحث و مناظره و مکاتبه داشت و آخر الامر متقاعد نشد. بعدها متوجه شد که خود اشتباه نموده و حق با فیض است، پای پیاده از قزوین به کاشان رفت، نرسیده به دیوار خانه فیض فریاد زد: «یا محسن قد أتاک المسیء». فیض، تا صدای او را شنید از داخل منزل، یار قدیمی خود را شناخت و دوید و او را در آغوش کشید. ملا خلیل پس از مذاکراتی به قزوین مراجعت نمود و اصرار دوست، در ماندن او مؤثر واقع نشد.^۲

۱. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۶۵.

۲. روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۷۱.

۲. ملا خلیل قزوینی، وقتی متوجه شد که نظر وی درباره «ترجیح بلا مرجح» و فاسد بودن شکل اول در منطق، از سوی آقا حسین خوانساری نقد شده، از قزوین به اصفهان رفت، تا با وی به گفت و گو پردازد. از باب اتفاق، با یکی از شاگردان خوانساری - ملا میرزا شروانی (م ۱۰۹۹ق) - برخورد کرد و انگیزه خود را از سفر بیان کرد. شاگرد، برای وی نادرستی دیدگاهش را بیان نمود و دیدگاه استاد خود محقق خوانساری را باز گفت.

ملا خلیل در همین دیدار، پی به اشتباه خود برد و به سوی قزوین بازگشت.^۱
 ۳. نقل می کنند که: مامورانی از طرف حکام جور، برای اخذ جو، به سوی کشاورزان بی بضاعت رفته و با ملا خلیل مواجه می گردند، ملا خلیل، حواله آن جو را از مأمور گرفت و خود را به اسم آن کشاورز جازدی و خواسته ستمگران را پرداخت نمود. چون آن جو را جلوی اسبان ریختند، اسبان آنها، دسترنج آخوند را نخوردند و همگان متحیر ماندند.^۲

۲/۸. رد استدلالیان

ملا خلیل با فلاسفه مخالف بود که در دو شرح خود بر کافی در موارد متعدد بدان تصریح نموده است. او استدلال را در رسیدن معرفت عقیم می دانست. شعر زیر از میر داماد نقل شده که در آن متعرض این نظریه ملا خلیل شده و آن را نقد کرده است.

ای که گفتی پای چوبین شد علیل	ور نه بودی فخر رازی بی بدلیل
فخر رازی نیست جز مرد شکوک	گر تو مردی از نصیرالدین بکوک
هست در تحقیق برهان اوستاد	داده خاک خرمن شبهت به باد
در کتاب حق اولوالالباب بین	و آن تدبیر را که کرده آفرین؟
چیست آن جز مسلک عقل مصون	گر نداری هستی از لایعقلون
خوار شبهت نیست جز در راه وهم	در خرد بد ظن مشوای کور فهم

۱. فصوص العلماء، تنکابنی، ص ۲۶۴.

۲. روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۷۱.

از هیولا و هم را پای کج است کج نظر پندارد این ره اعوج است^۱
وی هم چنین با اجتهاد و اصول نیز مخالف بود و در موارد متعددی به خصوص
در صافی و شافی به آن تصریح کرده و برای اثبات نظر خود به ظاهر برخی از احادیث
متمسک شده و در برخی از موارد، نیز به تأویل احادیث پرداخته است.

۳. ملا خلیل از دیدگاه معاصران

موقعیت علمی و اجتماعی ملا خلیل، موجب گشته که اغلب شرح حال نویسان
معاصر وی، در کتاب‌هایشان متعرض احوال او گردند. برای آشنایی از موقعیت وی
نزد معاصران، تلخیص گفتارهای این دانشمندان درباره وی ذکر می‌شود.

۳/۱. ولی قلی شاملو

ولی قلی شاملو که در اواخر عمر ملا خلیل را درك کرده، در قصص خاقانی در
ذکر عالمان معاصر شاه عباس صفوی، ملا خلیل را سؤمین عالم بعد از ملا رفیعا و آقا
حسین خوانساری یاد کرده و می‌نویسد:

رأس و رئیس فقهای امامیه و اسوه و قدوة علمای اثنا عشریة - علیهم السلام و
التحیة - شارح اصول کلینی، مولانا محمد خلیل قزوینی؛ ذکر مناقب و فضائل آن
صدر نشین محفل فضیلت، زیاده از آن است که خامه حقیقت ترجمه به اظهار
شمه‌یی از آنها مبادرت تواند جست. نور دانش از ناحیه گفتارش ظاهر و شعشعه
کوکبِ تفضل از سیمای اعمالش هویدا است. اوقات فرخنده ساعات آن قدوة اهل
فضل از مبادی سنّ شباب - که اول فصل بهار طبع معنی انتخاب است - الی الان
(که هزار و هفتاد و شش هجری و عمر شریف آن صاحب تصانیف از عقد هشتاد
متجاوز است) به تحصیل علوم دینی و حکمت نظری صرف شده، تصنیف و تألیف
مشهور دارند. از آن جمله حاشیه عده در اصول و حاشیه زبده و شرح بر اصول
کلینی. بعد از آن که شرح مذکور را به همت دقت طبع به اتمام رسانیده، مصحوب
احدی از تلامذه خویش به بارگاهِ عرش اشتباه، ارسال داشتند. چون به نظر کیمیا

۱. منیه المرید شهید ثانی، ترجمه محمد باقر ساعدی، ص ۲۵۰.

اثر رسید، مقرّر شد که آن رئیس الفقهاء شرح مزبور را ترجمه نماید. در عرض اندک وقتی، اهتمام تمام به کار برده، کار بند خدمت مرجوعه شدند.^۱

۳/۲. مولی شمس الدین محمد شیرازی

مولی شمس الدین محمد شیرازی یکی از عالمان شیعه بوده که مقیم مکه مکرمه گشته و در آنجا ملا خلیل با وی ملاقات داشته است.^۲ او در یکی از آثار خود می نویسد که: ملا خلیل در مکه در منزلم به دیدن من آمد و گفت که حاشیه ای بر عده الاصول نوشته ام و برای من فرستاد تا مطالعه کنم. بعد از مطالعه آن، دیدم که در آن اشکالات زیادی هست. او به عالمان شیعه نظریاتی را نسبت داده که از آن به دور هستند. وقتی دوباره او را ملاقات نمودم آنها را بدو بازگو کردم، او اظهار داشت که اصول من با نظریات عالمان شیعه متفاوت است. خلاصه بدو متذکر شدم که این اقوالی را که به دانشمندان شیعه نسبت داده در هیچ کتابی بیان نکرده اند، از کجا آنها را آورده است. او مرا به حاشیه عده خود حواله داد. من نیز آن را مطالعه کردم. و در نهایت اینگونه اظهار نظر می کند:

«فطالعتُ فیها من غیر أن یکون قصدي تزییف کلامه، لكن الحق أبلج و الباطل لجلج، فوجدتُ فیها أشياء لیس لها طائل تحتها، و وجدتُ قائلها کالراقم علی الماء، فاستدلّ علی صحتها بدلائل أو هن عن بیت العنکبوت. و حاصل کلامه تخطئة علمائنا و توبیخهم بمتابعة المعتزلة فی أصول الدین».^۳

۳/۳. شیخ حر عاملی

شیخ حر عاملی یکی دیگر از دانشمندان معاصر ملا خلیل بوده و از نظر مسلک نیز در دسته اخباریان جای می گیرد. او در کتابش أمل الآمل و تذکرة المتبحرین، شرح

۱. قصص الخاقانی، ولی قلی بن داود قلی شاملو، ج ۲، ص ۳۶.

۲. برای شرح حال وی ر.ک: أمل الآمل، ج ۲، ص ۱۳۲؛ نجوم السماء فی تراجم العلماء، محمد علی کشمیری، ص ۱۰۸؛ طبقات اعلام الشيعة (قرن ۱۱)، ص ۲۶۸.

۳. نجوم السماء فی تراجم العلماء، محمد علی کشمیری، ص ۱۰۷ - ۱۰۸.

حال ملا خلیل را به یک عبارت آورده و در آمل الآمل شرح حال سه فرزند ملا خلیل و برادرش را درج نموده و ملا خلیل را چنین می‌ستاید:

المولى الجليل الخليل بن الغازي القزويني، فاضل عالم، حكيم متكلم، محقق مدقق، فقيه محدث، ثقة ثقة، جامع للفضائل ماهر معاصر. له مؤلفات: منها شرح الكافي فارسي، و شرح عربي، و شرح العدة في الأصول، و رسالة في النحو، و رموز التفاسير الواقعة في الكافي و الروضة و غير ذلك، رأيته بمكة في الحجة الأولى و كان مجاوراً بها، مشغولاً بتأليف حاشية مجمع البيان، توفي سنة تسع و ثمانين و ألف. و قد ذكره صاحب السلافة، و أثنى عليه ثناء بليغاً، و ذكر بعض المؤلفات السابقة.^۱

افندی در ریاض العلماء تمامی نوشتار شیخ حر را ذکر نموده و پس از آن بر وی خرده گرفته که چرا در وصف ملا خلیل از واژه‌های حکیم و متکلم و فقیه استفاده نموده است. افندی می‌نویسد:

أقول: في جعله حكيمًا نظر، وكذا في جعله فقيهًا؛ لأنّه كان تنكرهما جدًّا، وبمجرد معرفة أقوالهما لا يستمى أحد بالحكيم و الفقيه، مع أنّ المعرفة الكاملة بأقوالهما أيضاً غير معروف. على أنّ الجمع بينهما جمع بين الأضداد.^۲

بعد، افندی متذکر می‌شود که بر من ایراد نشود که خواجه نصیر طوسی هم حکیم بوده و هم متکلم؛ زیرا خواجه نصیر در کتاب شرح اشارات و دیگر کتاب‌های فلسفی خود، روش حکیمان را در پیش گرفته و کلام آنها را تصحیح و از آنها دفاع کرده است و یک فیلسوف واقعی است و در کتابش تجرید الاعتقاد و مانند آن، بر مبنای کلامیون رفتار نموده و یک متکلم واقعی است. به همین جهت او هم حکیم است و هم متکلم.^۳

۱. آمل الآمل، شیخ محمد حسن حر عاملی، ج ۲، ص ۱۱۲؛ تذکرة المتبحرين، شیخ محمد حسن حر عاملی، ص ۳۱۴.

۲. ریاض العلماء، میرزا عبدالله افندی، ج ۲، ص ۲۶۴ - ۲۶۵.

۳. همان، با ترجمه.

۳/۴. میرزا عبدالله افندی

میرزا عبدالله افندی در دو کتابش ریاض العلماء و تعلیقه امل الآمل، متعرض احوال ملا خلیل شده و در ریاض شرح حال مبسوطی از وی آورده، ولی در تعلیقه امل به ذکر آثار وی اکتفا کرده است. افندی ملا خلیل را چنین وصف می‌کند:

المولى الكبير الجليل مولانا خليل بن الغازي القزويني، فاضل عالم، متكلم أصولي جامع، دقيق النظر، قوي الفكر، من أجلّة مشاهير علماء عصرنا، وأكمل أكابر فضلاء دهرنا.^۱

و در جای دیگر درباره قدرت فکری و تسلط وی بر علوم می‌نویسد: «وكان له قوة فكر، و تسلط على تحرير العبارات في العلوم و تقريرها».

بعد می‌گوید: برادرم او را در قزوین ملاقات نموده و او را به وفور فضل کثرت علم می‌ستود، بلکه بر علمای عصرش وی را ترجیح می‌داد.^۲

افندی بعد به ذکر اساتید ملا خلیل پرداخته و موقعیت او را نزد سلاطین و حکام صفوی بیان می‌کند:

كان معظماً مبدلاً عند السلاطين الصفوية، سيما سلطان عصرنا، وكذلك عند الأمراء والوزراء و سائر الناس. و صار في زمن الوزير خليفة سلطان متولياً وله دون ثلاثين سنة، ومدرساً بعبد العظيم، ثم عزل عنها لقصة طويلة.^۳

بعد افندی به مخالفات‌های ملا خلیل با حاکمان و دیگر دانشمندان عصر خود پرداخته و می‌نویسد:

وله مع حکام طهران و قزوین أقاصيص، وهو أحد المحرّمين لصلاة الجمعة و المنكرين لها في زمن الغيبة و الناهين عنها جداً، و من جملة الأخباريين المنكرين للاجتهاد جداً، و قد بالغ في ذلك و أفرط في نفي الاجتهاد، و من زمرة المنكرين

۱. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۶۱.

۲. همان، ص ۲۶۲.

۳. همان.

للتصوّف والحكمة، والقادحين منهم بما لا مزيد عليه، و من المنكرين لأقوال المنجمين والأطباء أيضاً.^۱

افندی سپس به آرا و اندیشه‌های منحصر به فرد وی پرداخته و تعدادی از آنها را بر می‌شمارد از جمله داشتن نظریاتی در مسائل اصول و فروع که در آنها منفرد است و اغلب آنها عجیب و خالی از غرابت نیست و اینکه ملاً خلیل در برخی از این اقوال - از جمله قول به ثبوت معدومات - پیروی معتزله کرده است و غیره.

۳/۵. میرزا محمد اردبیلی

اردبیلی در جامع الرواة، ملاً خلیل را چنین می‌ستاید:

خليل بن الغازي القزويني، الملقّب ببرهان العلماء، جليل القدر، عظيم الشأن، رفيع المنزلة، من وجوه هذا الطائفة وثقاتها وأنباتها وأعيانها، أمره في الجلالة وعظم الشأن وسموّ الرتبة والثقة والعدالة والأمانة أشهر من أن يذكر، وفوق ما يحوم حوله العبارة. وكان أخبارياً عالماً بالعلوم العقلية والنقلية، أخذ العلوم والأخبار من شيخ الإسلام والمسلمين بهاء الملة والحقّ والدين محمدّ العاملي - قدس الله روحه - له كتب: منها: حاشية على عدّة الأصول لشيخ الطائفة أبي جعفر الطوسي - قدس الله روحه الشريف - ومنها: الشرح الصافي الفارسي على الكافي من البداية إلى النهاية، ومنها: شرح الشافي العربي عليه من البداية إلى كتاب الحيض، وغيرها من الرسائل. ولد في سنة إحدى وألف، وتوفي - رحمه الله تعالى - في سنة تسع وثمانين بعد الألف؛ رضي الله عنه وأرضاه.^۲

۳/۶. علی اصغر قزوینی

مولی علی اصغر بن محمد یوسف قزوینی (متوفای حدود ۱۱۲۹ ق) از شاگردان مبرز ملاً خلیل است.^۳ از جمله آثار او تنقیح المرام است که حاشیه بر حاشیه عدّه

۱. همان.

۲. جامع الرواة، میرزا محمد اردبیلی، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳. برای شرح حال و آثار او رجوع شود به: فهرست کتب خطی کتابخانه‌های اصفهان، ص ۲۹۸ - ۳۰۶.

الأصول ملا خلیل است. در مقدمه این کتاب در وصف استادش ملا خلیل می نویسد:
 لَمَّا رَأَيْتُ تَوْفَرَ دَاعِي الْمُحَصِّلِينَ إِلَى تَعَلُّمِ الْحَوَاشِي الْمَعْلُوقَةِ عَلَى عِدَّةِ الْأَصُولِ
 لِلْمَوْلَى الْفَاضِلِ الْمُؤَيَّدِ، وَ الْحَبْرِ الْكَامِلِ الْمُسَدَّدِ، مَحْيَى الْعُقَائِدِ الدِّينِيَّةِ، مَرْجٍ
 الْأَصُولِ الْيَقِينِيَّةِ، مَظْهَرِ نَكَاتِ الْآيَاتِ وَدَقَائِقِهَا، مَوْضِعِ لَطَائِفِ الرِّوَايَاتِ وَحَقَائِقِهَا،
 مَعَزَ الْحَقِّ وَ مَعِينَ الدِّينِ، عَوْنِ الْإِسْلَامِ وَ مَلْجَأِ الْمُسْلِمِينَ، سَمَّيْتُ خَلِيلَ الرَّحْمَنِ،
 خَلِيلَ الْعِلْمِ وَ نَاصِرَ ذَوِي الْإِيمَانِ.^۱

۳/۷. شیخ عبدالله سماهیجی

شیخ عبدالله بن صالح سماهیجی بحرانی (۱۰۸۶ - ۱۱۳۵ ق) با اینکه معاصر ملا
 خلیل محسوب نمی شود، ولی چون مطالبش درباره وی سینه به سینه بوده، اهمیت
 دارد. او در اجازه اش به شیخ ناصر جارودی قطیفی، ملا خلیل را از مشایخ روایی
 علامه مجلسی ذکر می کند و در وصف وی می نویسد: «وَ كَانَ هَذَا الرَّجُلُ فَاضِلًا،
 مُحَدِّثًا، أَخْبَارِيًّا».^۲

سماهیجی بعد می گوید که: ملا خلیل متصلب در ردّ بر اهل اجتهاد بوده و در
 تفسیر و نقل روایات دچار تحریف زیاد و تصحیفات فاحش شده است.
 بعد می گوید: او در قزوین ریاست داشته و علمای قزوین را از تدریس منطق و
 فلسفه و کلام و اصول فقه منع کرد. و با اینکه اخباری بود ولی قائل به حرمت نماز
 جمعه در زمان غیبت بود.^۳

۴. آثار علمی

ملا خلیل بخش زیادی از عمر خود را در تألیف و تصنیف کتاب گذرانیده است.
 او در موضوعات مختلفی همچون: ادبیات عرب، منطق، تفسیر، اصول فقه و حدیث،
 صاحب تألیفات است. مهم ترین اثر او در شرح فارسی و عربی است که بر کافی

۱. فهرست کتب خطی کتابخانه های اصفهان، ص ۳۰۲.

۲. الإجازة الكبيرة إلى الشيخ ناصر الجارودي القطيفي، شيخ عبدالله بن صالح سماهیجی بحرانی، ص ۱۳۱.

۳. همان.

نگاشته است. او ابتدا شرح عربی خود را نگاشته که «شافی» نام دارد و در اثنای نگارش، به دستور شاه عباس صفوی، به شرح فارسی پرداخته و مدت بیست سال مشغول نگارش آن بوده است.

اولین گزارش تفصیلی از آثار ملا خلیل را افندی در ریاض العلماء درج نموده است.^۱ آثار شناخته شده از ملا خلیل عبارتند از:

۱. الشافی فی شرح الکافی^۲ (به عربی). شرح مزجی مفصلی است بر کتاب کافی ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی که به دستور خلیفه سلطان حسین مرعشی (م ۱۰۶۴ق) - که همدرس ملا خلیل بوده - نگاشته است. قزوینی تنها اصول کافی و کتاب الطهارة از فروع کافی را شرح نموده و موفق به اتمام آن نشده است. او شرح کتاب التوحید را در آخر ماه ذی حجه ۱۰۵۷ق در مکه به پایان رسانده است. در فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث شیعه، تعداد ۴۶ نسخه از این شرح معرفی شده است.^۳

۲. صافی در شرح کافی به فارسی (شرح حاضر). مؤلف در سال ۱۰۶۴ق در محله دیلمیه قزوین به این شرح آغاز نموده و آن را به نام شاه عباس صفوی که در همین محله قزوین اقامت گزیده بود شروع کرده است. او این شرح را به مدت بیست سال مشغول بوده و در ۱۰۸۴ق به پایان رسانده است.^۴

در کتاب نجوم السماء، درباره انگیزه مؤلف از تألیف این شرح می‌نویسد:

الفاضل الجلیل، ملا خلیل بن غازی القزوینی، سید علی‌خان مدنی در سلافة العصر - که ابتدای تألیفش سنه یک‌هزار و هشتاد و یک هجری است - آورده که: ملا خلیل مذکور از فضایل اهل این عصر و علمای موجود این زمان است. از تصانیف او در شرح بر کتاب کافی کلینی یکی فارسی و دیگری عربی. و هر دو شرح به نظر مؤلف رسیده و شرح عربی که موسوم به «شافی» است، در سال یک

۱. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۶۵ - ۲۶۶.

۲. الذریعة، ج ۱۳، ص ۵؛ و ج ۱۴، ص ۲۷؛ التراث العربی، ج ۳، ص ۲۲۳.

۳. فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج ۴، ص ۱۶۳ - ۱۶۸.

۴. الذریعة، ج ۶، ص ۱۴۵؛ و ج ۱۵، ص ۶.

هزار و شصت و چهار هجری به شغل آن پرداخته و چون در سال مذکور شاه عباس ثانی صفوی، وارد قزوین شد و فرمایش شرح دیگر به زبان فارسی به او نمود. پس او شرح فارسی هم مسمی به صافی در همان سال شروع فرموده و آن را در عرض مدّت بیست سال در مجلّدات سی و چهار گانه به اتمام رسانیده و تاریخ اتمام مجلّد اوّل از شرح فارسی، ماه محرّم سنّه یک هزار و شصت و شش هجری است و تاریخ اتمام جلد آخر از شرح کتاب مذکور، که شرح کتاب الروضة از کافی است، سنّه یک هزار و هشتاد و چهار هجری است.

میرزا طاهر وحید در روزنامه خود به تقریب ورود شاه عباس ثانی صفوی در قزوین نوشته: چون خاطر همایون و ضمیر منیر خیریت مقرون پیوسته متوجّه به رواج و رونق دین مبین و ملت متین می باشد و فضلالی عظام را که وارثان علوم انبیا و حامیان ملت بیضاوند، همواره به تبجیل و تعظیم و اکرام می فرمایند. بعد از ورود دارالسلطنه قزوین، جامع علوم معقول و منقول کشف مرموزات فروع و اصول مولانا خلیل قزوینی را که از اجلّه علمای عصر و فحول دانشمندان دهر است با سایر فضلا و طلبه به مجلس اقدس و بزم مقدّس طلب داشته، با آن گروه نزاهت پژوه افطار فرمودند و در همان مجلس مولانا خلیل الله را به خطاب مستطاب سرافراز ساخته، فرمودند که کتاب کلینی را که دین قویم را اساس و بنیان و بیت المعمور دین مصطفوی بدان تابان، به فارسی شرح نمایند که عموم سگان این دیار را که اغلب گفتگوهای ایشان به لغت فارسی است، انتفاع حاصل شود.

و نیز رقم اشرف به اسم مولانا محمدتقی مجلسی شرف صدور یافت که کتاب من لایحضره الفقیه را به دستور شرح نماید و چون فضیلت نماز جماعت بر پیشگاه ضمیر منیر پرتو وضوح افکنده بود، رقم اشرف به طلب عالم ربّانی و مؤید به تأییدات آسمانی سالک طریق انیق عرفان و بلد شوارع ایقان، مولانا محمد محسن کاشانی نفاذ یافت.^۱

از این کتاب، تنها شرح اصول کافی، در هند در شهر لکهنو، به اهتمام سید تصدق حسین صاحب رضوی، در دو جلد، در سال ۱۳۲۳ ق، به چاپ رسیده^۱ و در فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث شیعه تعداد ۳۲۸ نسخه از آن معرفی شده است.^۲ یکی از عالمان عهد صفوی این شرح را با عبارت‌های نیکو و روان تلخیص و به شاه سلطان حسین صفوی تقدیم نموده است. او در این مختصر به ذکر معانی اخبار اکتفا نموده و به زوائد بر اصل نمی‌پردازد. سر آغاز آن چنین است: «زینت دیباجة جوامع آثار ابرار و زیور عنوان شرح اخبار».

نسخه‌ای از جلد اول این تلخیص - که در صفر ۱۱۳۴ ق تحریر شده و دارای ۱۹۶ برگ است - در کتابخانه آیت الله گلپایگانی، نگهداری می‌شود.^۳

۳. المجمل (الجمل) فی النحو. این کتاب را ملاخ لیل در علم نحو نوشته است. درباره نام این کتاب اختلاف وجود دارد؛ در ریاض و أمل الآمل نام آن «المجمل» نقل شده، ولی در روضات الجنات نام آن را «الجمل» ذکر کرده است.^۴

بر این کتاب، محمد مهدی ابن المولی علی أصغر القزوی - که شاگرد ملا خلیل بوده - شرحی نوشته است.^۵

۴. حاشیه شرح شمسیه. اصل کتاب شمسیه تألیف نجم الدیم عمر کاتبی قزوینی (م ۶۷۵ ق) و شرح آن، تألیف قطب الدین محمد رازی (م ۷۶۶ ق) است. ملا خلیل بر مبحث قضایا از این شرح حاشیه نوشته است.^۶

در ذریعه عنوان شده که نسخه‌ای از این حاشیه در قم نزد آیت الله مرعشی موجود است.^۷

۱. فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، خان بابا مشار، ج ۳، ص ۳۶۹.

۲. فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج ۴، ص ۴۹۰ - ۵۲۲.

۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله گلپایگانی، ج ۱، ص ۱۹۰.

۴. الذریعة، ج ۵، ص ۱۴۲؛ و ج ۲۰، ص ۱۴۲.

۵. الذریعة، ج ۱۳، ص ۱۷۷.

۶. الذریعة، ج ۶، ص ۳۵.

۷. همان.

۵. شرح (حاشیه) عدّة الأصول. کتاب عدّة الأصول، تألیف شیخ الطائفة محمد بن جعفر طوسی (م ۴۶۰ق) در دویخس اصول دین و اصول فقه، نوشته شده است. ملا خلیل بر هر دویخس این کتاب حاشیه نوشته است. افندی متذکر شده که ملا خلیل در این حاشیه، مسائل متعدد جدیدی را در اصول و فروع دین مطرح نموده و اقوال عجیبی را طرح نموده است.^۱ ملا خلیل تا آخر عمر در این حاشیه تجدید نظر می نموده و به همین دلیل نسخه های آن به شدت با هم اختلاف دارند.^۲ درباره این حاشیه، استاد معظم آیت الله روضاتی - دامت إفاضاته - توضیح مبسوطی نگاشته اند.^۳

این حاشیه با تحقیق محمد مهدی نجف، از سوی مؤسسه آل البيت به همراه عدّة الأصول چاپ شده است.^۴

بر این حاشیه چند تن از عالمان حاشیه نوشته اند که عبارتند از: حاشیه مولی احمد طالقانی، حاشیه مولی احمد بن ملا خلیل بن غازی (فرزند مؤلف)، حاشیه مولی محمد باقر بن غازی قزوینی (برادر و شاگرد مؤلف) و حاشیه مولی علی اصغر ابن مولی محمد یوسف قزوینی (شاگرد مؤلف) که آن را «تنقیح المرام» نامیده است.^۵ نسخه ای از جلد اول تنقیح المرام در دست است.^۶

این کتاب در قزوین مورد عنایت عالمان اخباری بوده و آن را تدریس و قرائت می کردند. عبدالنبی قزوینی در تتمیم أمل الآمل عنوان نموده که حاج محمد رضا قزوینی حاشیه عدّة الأصول ملا خلیل را همراه با حواشی متعددی که مؤلف بر آن

۱. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۶۵.

۲. الذریعة، ج ۶، ص ۷۸ و ص ۱۴۸.

۳. فهرست کتب خطی کتابخانه های اصفهان، ص ۲۸۹ - ۲۹۸.

۴. کتابشناسی اصول فقه، مهدی مهریزی، ص ۸۴.

۵. کشف الحجب والاستار، ص ۱۴۵؛ الذریعة، ج ۴، ص ۴۶۴ - ۴۶۵؛ و ج ۶، ص ۷۹؛ مرآة الکتب، ثقة الاسلام

تبریزی، ص ۳۰۶.

۶. فهرست کتب خطی کتابخانه های اصفهان، آیت الله سید محمد علی روضاتی، نسخه ش ۶۵، ص ۲۹۸ - ۳۰۳.

نوشته بود، نزد اساتید تلمذ و عمر خود را در این مقصود صرف نمود تا در آراء مَکَلّا خلیل، تبخّر کامل به هم رسانید.^۱

۶. حاشیه مجمع البیان. مجمع البیان در تفسیر قرآن کریم، تألیف ابو علی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (م ۵۴۸ق) است. مَکَلّا خلیل در ایامی که در مکه بوده این حاشیه را نوشته است. شیخ حر عاملی بیان نموده که بار اولی که به مکه مشرف شدم مَکَلّا خلیل را ملاقات نمودم که مشغول نوشتن این حاشیه بوده است.^۲

۷. رسالة في حرمة شرب التتن.^۳ حجة الاسلام شفتی اصفهانی گوید: مرحوم حاج مَکَلّا خلیل استعمال دخانیات را حرام می دانست و رساله‌ای در این خصوص تصنیف نمود و نسخه‌ای زیبا و نفیس از آن را را به حضور علامه مجلسی - که به طور مفرط قلیان می کشیده - فرستاد، تا علامه با مطالعه آن، قلیان را ترک کند. علامه که پس از مطالعه، دلایل او را کافی ندانست، آن را پر از تنباکو کرد و به حضور مَکَلّا خلیل عودت داد.^۴

۸. رسالة في صلاة الجمعة. صاحب ریاض متذکر شده که مَکَلّا خلیل مطالب این رساله را ابتدا در شرح فارسی خود بر کافی آورده بود و بعد به صورت رساله مستقّلی در آورد و مَکَلّا محمد طاهر قمی در ردّ آن رساله‌ای تألیف نمود. پس از آن مَکَلّا خلیل رساله دیگری باز به فارسی نوشت و در آن باز بر انکار خود اصرار نمود. ولی او بعداً رساله سومی در این موضوع نوشته و در آن میانه روی را در پیش گرفته است.^۵

نسخه‌های متعددی از رساله‌های نماز جمعه مَکَلّا خلیل - از جمله: نسخه‌ای به شماره ۸۶۰۲ در کتابخانه آستان قدس رضوی،^۶ دو نسخه در کتابخانه مسجد اعظم قم

۱. تنمیع أمل الآمل، عبدالنبی قزوینی، ص ۱۵۷.

۲. أمل الآمل، ج ۲، ص ۱۱۲.

۳. الذریعة، ج ۱۱، ص ۱۷۳.

۴. روضات الجنّات، ج ۳، ص ۲۷۱.

۵. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۶۶؛ الذریعة، ج ۱۴، ص ۲۷؛ وج ۱۵، ص ۷۱.

۶. فهرست الفبایی آستان قدس رضوی، ص ۳۸۵.

به شماره ۱۳۵۹ و ۱۴۳۲^۱، و نسخه‌ای در کتابخانه ملک طهران به شماره ۱۹۲۰^۲ - در دست است.

۹. رموز التفاسیر الواقعة فی الکافی و الروضة^۳ ملا خلیل در این اثر، آدرس احادیثی را که در کتاب کافی در تفسیر آیات شده، نقل کرده، و با قرار دادن رموزی برای کتاب و باب‌های کافی، موضع آنها مشخص نموده است. چهار نسخه از این کتاب تاکنون شناسایی شده است که عبارتند از:

الف) کتابخانه مجلس، نسخه شماره ۱۳۹۹۲، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت، ۲۰۴ برگ، ۱۶ سطر.^۴

ب) کتابخانه مدرسه خاتم الانبیاء (صدر) بابل، نسخه شماره ۲۱۹، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت، ۲۰ سطر.^۵

ج) کتابخانه آیت الله مرعشی، نسخه شماره ۴۹۸۹، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت، ۱۲۴ برگ، ۱۹ سطر.^۶

د) تهران، کتابخانه ملک، نسخه شماره ۱۴۵۳، به خط ابوالقاسم بن محمد حسن در ۱۲۳۵، ۲۰۵ برگ، ۱۶ سطر.^۷

گویا کتاب «رموز التفاسیر الواقعة فی الکتب الأربعة و غیرها من الکتب الحدیث» تألیف شاگرد مبرز ملا خلیل - مولی علی اصغر بن محمد یوسف قزوینی - تکمیل این اثر ملا خلیل است.^۸

۱۰. الأسئلة الخلیلیة. سولاتی است که ملا خلیل از علامه محمد باقر مجلسی

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مسجد اعظم، ص ۲۸۱.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک، ج ۵، ص ۳۹۷.

۳. الذریعة، ج ۱۱، ص ۲۵۱ رقم ۱۵۳۸.

۴. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس، ج ۳۷، ص ۵۸۹.

۵. فهرست نسخه‌های خطی مدرسه خاتم الانبیاء (صدر) بابل، ص ۱۵۱.

۶. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۱۳، ص ۱۸۳.

۷. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک، ج ۱ (چاپ دوم)، ص ۲۴۶.

۸. الذریعة، ج ۱۱، ص ۲۵۱، رقم ۱۵۳۹.

در بارهٔ تصوّف پرسیده و علامه به آنها پاسخ داده است. این رساله را مرحوم خیابانی در وقایع الایّام (جلد محرم الحرام) درج نموده و در ضمن کتاب تشویق السالکین نیز به چاپ رسیده است.^۱

۱۱. تفسیر سورة الفاتحة. شیخ آقا بزرگ در الذریعة این کتاب را از آثار ملا خلیل ذکر نموده است. و در توصیف آن نوشته که: «حکى بعض الفضلاء أنّه رآه، وهو كبير جدّاً، وفيه لباب كلّ علم نافع».^۲ ولی ظاهراً این تفسیر از سید خلیل قزوینی از دانشمندان سدهٔ سیزدهم هجری و موسوم به کشف الحقائق یا فوائد الفاتحة و تفسیر سید خلیل قزوینی است و تألیف آن در سال ۱۲۳۹ ق به پایان رسیده و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی در تهران موجود است.^۳

۱۲. رسالة أقوال الأئمة. نسخهٔ این رساله در کتابخانهٔ راجه الفیض آبادی نگهداری می‌شود و در فهرست آن کتابخانه نامش ذکر شده و نوشته‌اند که: موضوع آن در حدیث است؛ و توضیح دیگری داده نشده است. شیخ آقا بزرگ که این مطلب را نقل نموده متذکر شده که این رساله را ملا خلیل هنگامی که در شهر ری در آستانهٔ عبدالعظیم حسنی تدریس می‌کرده، نوشته است.^۴

۱۳. رسالة في الأمر بين الأمرين. آقا بزرگ نسخهٔ این رساله را در یکی از کتابخانه‌های نجف ملاحظه نموده که آغازش چنین بوده: «سبحان من تنزه عن الفحشاء، وسبحان من لا يجري في ملكه إلا ما يشاء».^۵

۱۴. شرح الصحيفة. در الذریعة بدون هیچ توضیحی این کتاب را معرفی نموده و اظهار داشته که نسخه‌ای از آن را در کتابخانهٔ شیخ شریعة اصفهانی در نجف، ملاحظه

۱. الذریعة، ج ۲، ص ۸۲

۲. الذریعة، ج ۴، ص ۳۳۹.

۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، ج ۳۵، ص ۲۶۲، نسخه ش ۱۲۲۹۶، تحریر شده از روی نسخهٔ اصل در رجب ۱۲۳۹ ق.

۴. الذریعة، ج ۲، ص ۲۷۶ با عنوان «اقوال الأئمة»؛ و ج ۱۱، ص ۱۰۳ با عنوان «رسالة أقوال الأئمة».

۵. الذریعة، ج ۱۱، ص ۱۱۵.

نموده است.^۱

۱۵. فهرست الکافی. نسخه این رساله در قزوین، در کتابخانه میر حسینا نگهداری می شود که با نسخه اصل در ۲۵ ذیحجه ۱۰۸۹ ق، مقابله شده است.^۲

۱۶. اجوبه مسائل محمد مؤمن. پاسخی است به ایرادهایی که ملا محمد مؤمن بن شاه قاسم بر عبارت «العمل بظاهر القرآن لیس لإفادته الظن بمراده تعالی و بحکمک الواعی، بل لعلنا بأنه یجب علینا اتباع ظاهره» نموده و ملا خلیل به آنها پاسخ داده است. این پرسش ها در روز عید فطر ۱۰۶۷ ق در قزوین به دست ملا خلیل رسیده و او در همان سال هنگامی که به مشهد مقدس برای زیارت رفته بود بر آنها پاسخ نوشته است. نسخه ای از این رساله در کتابخانه آیت الله مرعشی به شماره ۳۰۲۸ موجود است.^۳

۱۷. رساله نجفیه^۴ (به فارسی). پاسخ پرسش های برخی از فضلا است که از نجف برای وی ارسال نموده است. این رساله در غره ۱۰۸۰ ق به پایان رسیده و در مجله علوم حدیث ش ۱۹، بهار ۱۳۸۰ ش ص ۱۴۴ - ۱۶۲، به کوشش مسعود طبری، چاپ شده است. سه نسخه از این رساله در دست است:

الف) تهران، دانشکده ادبیات، به شماره (امام جمعه ۲۱۶)؛^۵

ب) بروجرد، مدرسه امام صادق علیه السلام، به شماره (۸) که عکس آن در قم کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی، به شماره ۱۱۹۱ موجود است.^۶

ج) کتابخانه آیت الله مرعشی نسخه ش ۱۱۵۲۰/۷.^۷

۱. الذریعة، ج ۱۳، ص ۳۵۱.

۲. نشریه نسخه های خطی دانشگاه تهران، دفتر ششم، ص ۳۴۶.

۳. فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۸، ص ۲۱۴.

۴. کشف الحجب والاستار، سید اعجاز حسین، ص ۵۷۷؛ الذریعة، ج ۱۱ ص ۲۲۸ با عنوان «الرسالة النجفیه»؛ وج ۲۰ ص ۳۷۱ با عنوان «المسائل النجفیه».

۵. فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات تهران، ج ۳، ص ۳۵.

۶. مجله وقف میراث جاویدان، ش ۲۱، ص ۱۲۶؛ فهرست نسخه های عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی، ج ۳، ص ۴۷۷.

۷. فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۲۴، ص ۱۶۶.

۱۸. رساله قمیه^۱ (به فارسی). پاسخ پرسش‌هایی نذر علی بیک خصی از قم است. چون پرسش‌کننده نمی‌توانسته درست از حاشیه «عده الأصول» فزونی استفاده کند، این سه پرسش را تقدیم داشته و از وی پاسخ می‌خواهد. این پرسش‌ها پیرامون: ترجیح بلا مرجح، تخلف معلول از علت و مسائلی که متوقف بر فکرند، می‌باشد و پاسخ‌ها مختصر و استدلالی است. این رساله در الذریعة با عنوان «رسالة في ترجیح بلا مرجح» معرفی شده است.^۲ چند رساله نیز در ذریعة با عنوان «رسالة في امتناع الترجیح بلا مرجح» معرفی شده، که گویا در رد نظرات مطرح شده در این رساله ملا خلیل نوشته شده است.^۳

چهار نسخه از رساله قمیه در کتابخانه آیت الله مرعشی به شماره ۴۰۷۶ و ۶۵۴۳ و ۹۵۶۲ و ۱۱۵۲۰ موجود است.^۴

۱۹. تعلیقه علی التوحید. تعلیقاتی که بر کتاب توحید شیخ صدوق نوشته است. این اثر را افندی گزارش نموده و امروزه اثری از آن در دست نیست.^۵

۲۰. حاشیه الکافی. ملا خلیل در ایامی که در مکه اقامت داشته، حاشیه‌های محمد امین استرآبادی بر کتاب الکافی کلینی را جمع آوری و تدوین نموده است.^۶

۲۱. حاشیه الکافی. همچنین ملا خلیل در ایامی که در مکه اقامت داشته، حاشیه‌های استادش امیر ابوالحسن قائنی مشهدی بر کتاب الکافی کلینی را نیز جمع آوری و تدوین نموده است.^۷

۱. الذریعة، ج ۵، ص ۲۳۰ با عنوان «جوابات المسائل القمیه»؛ و ج ۱۱ ص ۲۲۲ با عنوان «الرسالة القمیه»؛ و ج ۱۷ ص ۱۷۱ «القمیه»؛ و ج ۲۰ ص ۳۶۳ با عنوان «المسائل القمیه».

۲. الذریعة، ج ۱۱، ص ۱۴۴ با عنوان «رسالة في الترجیح بلا مرجح».

۳. الذریعة، ج ۱۱، ص ۱۱۳.

۴. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۱۱، ص ۸۱؛ و ج ۱۷ ص ۱۲۶ با عنوان «ترجیح بلا مرجح»؛ و ج ۲۴ ص ۳۰۵ و ج ۲۹ ص ۱۶۶ هر دو با عنوان «پاسخ پرسش‌های نذر علی».

۵. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۶۶.

۶. همان.

۷. همان.

۵. ردّیه‌ها بر آثار ملا خلیل

آراء مطرح شده در آثار ملا خلیل موجب گشت تا آثار او مورد نقد و ایراد عالمان اندیشمند قرار گیرد و بر کتاب‌های وی ردّیه‌هایی نوشته شود. تعدادی از این نقدها در ذیل آثار ملا خلیل معرفی گردید. تعداد دیگری از آنها عبارتند از:

۱. نقد کلام ملا خلیل قزوینی (به فارسی). از صدر الدین محمد بن محمد صادق قزوینی حسینی (زنده در ۱۱۰۹ق) شاگرد آقارضی قزوینی. حسینی در این رساله، که در سال ۱۱۰۳ق آن را نگاشته، بر کلام ملا خلیل در صافی فی شرح الکافی - که می‌گوید: «من ترک أخوا لأم وابن أخ لأب وأم...» و نیز حاشیه محمد باقر برادر ملا خلیل که بر این بخش حاشیه زده - ردّی نوشته است.^۱

نسخه اصل این رساله در کتابخانه شخصی قاننی در قم به شماره ۳۳۴ نگهداری می‌شود که سر آغاز آن چنین است: «این چند کلمه در بحث فرایض از صافی شرح کافی به خاطر رسیده و در این وقت بعنوان شرح الشرح نگاشته».^۲

۲. نقد کلام ملا خلیل در باب رؤیت. از مؤلف قبلی. حسینی در این شرح مزجی گفته‌های ملا خلیل را در شرح کافی درباره حدیثی از حضرت امام رضا علیه السلام - که درباره نفی دیدن خدا در دنیا و آخرت فرموده و کلینی در کتاب کافی «باب الرؤیة» روایت نموده - نقل و بر آنها ردّ و ایراد می‌نماید. سر آغاز آن چنین است: «بعد الحمد و الصلاة، هذه کلمات سنحت لي في حديث الإمام الثامن مولانا علي بن موسى الرضا علیه السلام». مولی علی اصغر ابن المولی محمد یوسف قزوینی - شاگرد ملا خلیل - از ایرادهای حسینی بر ملا خلیل در رساله‌ای جواب داده و پس از آن حسینی در رساله دیگری از جواب‌های ملا علی اصغر پاسخ گفته است. نسخه هر سه رساله در ضمن، به خط صدرالدین حسینی در کتابخانه آیت الله مرعشی موجود است.^۳

۱. الذریعة، ج ۲۴، ص ۲۷۷.

۲. مجله تراث، ش ۵۲، ص ۱۳۹.

۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۱۷ ص ۱۷۲ - ۱۷۴، مجموعه ش ۶۵۹۸ شامل ۵ رساله

۳. رساله في بطلان ما نسب ملا خليل القزويني في حاشيته على عدة الأصول إلى أصحابنا الإمامية. تأليف فاضل شمس الدين محمد الشيرازی معاصر ملا خليل قزوینی. در این رساله، شیرازی اقوالی را که ملا خليل به شیعه امامیه درباره جبر و اختیار نسبت داده نفی کرده است. با این سر آغاز: «الحمد لله الذي خلق الثقلين لعبادته بقوله، وما خلقت الجنَّ والإنس إلا ليعبدون، ولم يشاء منهم الكفر والمعصية، تعالى الله علوًّا كبيراً عما يقول الظالمون».^۱

۴. جاء الحق في صلاة الجمعة. ردی است بر رساله نماز جمعه ملا خليل، این ردیه در سال ۱۰۷۶ ق نوشته شده، و مؤلف آن شناخته نشده است.^۲

۵. رساله في صلاة الجمعة. از مولی محمد طاهر بن محمد حسین شیرازی قمی. قمی در این رساله نظریه ملا خليل قزوینی و ملا حسن علی بن مولی عبد الله شوشتری را درباره نماز جمعه، رد کرده است.^۳

۶. رساله در دفاع از ملا خليل. از مولی ابو الوفا بن محمد یوسف (مشهور به قاضی قزوینی) شاگرد مولی خليل قزوینی. ابو الوفا در این رساله از ایرادتی که عده ای بر استادش ملا خليل نموده اند در مسأله «تخلف المعلول عن العلة» و «الترجيح بغير مرجح» جواب داده است. او این رساله را در سال ۱۱۲۴ ق، نوشته است.^۴

۷. حاشية الشافي في شرح الكافي (به عربی). از مؤلف ناشناخته. حاشیه ای است بر قول ملا خليل قزوینی در الشافي ذیل حدیث «ما جرى بين أبي الحسن موسى عليه السلام و الزنديق ... قال الرجل: فإذا إنه لا شيء إذا لم يدرك بحاسة من الحواس». با این سر آغاز:

➡ بدین تفصیل: ۱. حاشیه جرجانی بر کشاف (برگ ۱ تا ۱۶۸)، ۲. حاشیه باغنوی بر حاشیه جرجانی بر شرح مطالع (برگ ۱۷۰ تا ۲۵۷)، ۳. رساله صدرالدین حسینی در نقد ملا خليل (برگ ۲۵۹ تا ۲۶۷)، ۴. رد ملا علی اصغر بر حسینی (برگ ۱۶۷ تا ۲۷۹)، ۵. جواب حسینی از ردیه ملا علی اصغر (برگ ۲۷۹ تا ۲۸۹).

۱. كشف الحجب والاستار، سيد اعجاز حسين، ص ۲۴۳؛ الذريعة، ج ۱، ص ۷۱.

۲. الذريعة، ج ۱۵، ص ۲۰.

۳. الذريعة، ج ۱۵، ص ۷۲.

۴. لباب الالقاب في القاب الاطياب، ملا حبيب الله شريف كاشاني، ص ۹۱؛ الذريعة، ج ۲۰، ص ۱۰۶.

«روی الكليني - روح الله روحه - في ثالث أول كتاب التوحيد في حديث طويل ماجرى بين أبي الحسن موسى عليه السلام و الزنديق، وفيه ما هذا لفظه: فقال الرجل: فإذا إنه لا شيء إذا لم يدرك بحاسة من الخواص؟ فقال أبو الحسن: لما عجزت حواسك... وهذا الكلام من مطارح أنظار الأعلام... قال الشارح رحمته الله بعد قوله: أيقنًا أنه ربنا».

نسخه این شرح، شامل ۱۲ صفحه، هر صفحه ۱۵ سطر، در ضمن مجموعه ش ۳۵۰/۲/۱۷۰ در کتابخانه آیت الله گلپایگانی در قم نگهداری می شود.^۱

۶. دستخط‌ها

دستخط‌های متعددی از ملا خلیل بر جای مانده است. اصولاً او هر کدام از آثارش را چند بار تحریر نموده و هم اکنون نسخه‌های متعددی از آثارش به خط خودش در دست است. نسخه‌هایی از دستخط‌های وی که تاکنون شناسایی شده عبارتند از:

۱. الأمالی، شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ ق). ملا خلیل این نسخه را در سال ۱۰۴۸ ق تحریر نموده و اصل آن نسخه در زنجان کتابخانه سید عزالدین زنجانی به شماره ۴۱۳ نگهداری می شود.^۲ و میکروفیلمی از آن به شماره ۲۹۷۵ در دانشگاه تهران موجود است.^۳

۲. الحاشیة علی أصول الکافی، از میرزا رفیع الدین محمد بن حیدر حسینی نائینی طباطبایی، میرزا رفیعا (م ۱۰۸۲ ق). ملا خلیل این حاشیه را به خط خود در ۲۵۰ برگ، بدون درج تاریخ کتابت، استنساخ نموده، که نسخه آن در کتابخانه آیت الله مرعشی نگهداری می شود.^۴

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، از شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق). نسخه نفیسی از این کتاب در کتابخانه شیخ الاسلام زنجان است که خط و یادداشتی از مولی خلیل در تاریخ

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله گلپایگانی، ابوالفضل حافظیان بابل. (مخطوط).

۲. الذریعة، ج ۲، ص ۳۱۳.

۳. فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۷۴۴.

۴. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۱۶، ص ۳۰۶، نسخه ش ۶۴۳.

۱۰۴۸ق بر آن نسخه وجود دارد.^۱

۴. حاشیه شرح شمسیه، از مولی خلیل. نسخه‌ای از این کتاب که احتمالاً به خط مؤلف است در کتابخانه آیه الله مرعشی وجود دارد.^۲

۵. الشافی، از مولی خلیل. الذریعه نسخه‌ای از این کتاب را به خط مؤلف در کتابخانه دانشگاه تهران از مجموعه سید محمد مشکاة گزارش کرده است.^۳

۶. بلاغ و سماعی از ملا خلیل ضمن نسخه‌ای از من لایحضره الفقیه برای محمد زمان در تاریخ ۱۰۵۳ق وجود دارد. این نسخه در کتابخانه میرحسینا در قزوین است.^۴

۷. صافی در شرح کافی. سه نسخه از صافی ملا خلیل در دست است که به خط خود وی تحریر شده و مشخصات آنها در بخش پایانی خواهد آمد.

۷. خاندان

افرادی از خاندان ملا خلیل که تاکنون شناسایی شده‌اند عبارتند از:

۱. غازی قزوینی (پدر ملا خلیل). درباره پدر ملا خلیل در مصادر مطلبی ذکر نشده است.

۲. ملا محمد باقر بن غازی (برادر ملا خلیل). او یکی از اعیان علمای زمان خود بود که در سی سالگی به سمت مدرسی آستانه عبدالعظیم حسنی منصوب شده و در قزوین نیز استاد مدرسه التفاتیه بود.^۵ از آثار وی عبارتند از:

الف) حاشیه بر حاشیه عدّه الأصول ملا خلیل است که نسخه‌ای از آن در مدرسه

۱. الذریعه، ج ۳، ص ۳۲۹.

۲. الذریعه، ج ۶، ص ۳۵.

۳. الذریعه، ج ۱۳، ص ۶؛ فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه، ج ۵، ص ۱۳۶۰، ش ۹۱۵.

۴. نشریه نسخه‌های خطی، ج ۶، ص ۳۵۲.

۵. شرح حال وی در مصادر زیر مندرج است: أمل الآمل، ج ۲، ص ۱۷۶ و ۲۴۸ و ۲۵۱؛ تعلیقه أمل الآمل، ص ۲۴۸؛ ریاض العلماء، ج ۵، ص ۳۸ - ۳۹؛ فوائد الرضویه، ص ۴۰۳ - ۴۰۴؛ أعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۷۸؛ طبقات أعلام الشیعه، ص ۹۲ - ۹۳؛ مینودر یا باب الجنة قزوین، ج ۲، ص ۲۷۶ و ۶۶۵ و ۸۵۶ - ۸۵۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۲۱۰.

سپهسالار تهران موجود است.^۱

ب) حاشیه بر صافی ملا خلیل.^۲

ج) رسالة في الصلاة الجمعة.^۳

۳. جعفر بن غازی قزوینی (برادر دیگر ملا خلیل): شرح حال وی در تراجم

الرجال چنین ذکر شده است:

جعفر بن الغازي الرازي، عالم جليل محدث من أعلام القرن الحادي عشر، سكن

قزوين متلمّذاً على المولى خليل القزويني، وساح وتجول في بلاد كثيرة باحثاً

منقّباً، وكتب بخطه الجيد وصحّ وقابل كتباً كثيرة في التفسير والحديث وغيرهما.

كتب حواشي تدلّ على فضله على نسخة من فروع الكافي بدأ بها في قزوين سنة

۱۰۶۰، وأتمّها في قرية عبد العظيم في جمادى الأولى سنة ۱۰۶۸. له زين المؤمن

آلّه سنة ۱۰۸۲ ق.^۴

۴. مولى سلمان بن ملا خلیل قزوینی (پسر ملا خلیل)^۵. از آثار وی دو رساله در

مصادر معرفی شده است:

الف) رساله‌ای در نماز جمعه است که در آن مانند پدرش قائل به حرمت نماز

جمعه در عصر غیبت شده است.^۶ ملا عبدالله بن صالح سماهیجی (۱۱۳۵ ق) رساله‌ای

در خراسان در ردّ این رساله نوشته و آن را «النفر و الرهط الذین یجب علیهم الجمعة»،

نام نهاده است.^۷

۱. فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار (شهید مطهری)، ج ۱، ص ۵۶۶.

۲. الذریعة، ج ۶، ص ۷۸.

۳. الذریعة، ج ۱۵، ص ۶۶.

۴. تراجم الرجال، ج ۱، ص ۱۲۵.

۵. شرح حال وی در مصادر زیر مندرج است: أمل الأمل، ج ۲، ص ۱۲۸؛ فوائد الرضویة، ص ۲۰۳؛ أعيان الشيعة،

ج ۷، ص ۲۷۹؛ طبقات أعلام الشيعة، ص ۲۴۸؛ مینودر باب الجنة قزوین، ج ۲، ص ۶۶۶.

۶. الذریعة، ج ۱۵، ص ۷۲.

۷. الذریعة، ج ۲۴، ص ۲۵۸؛ كشف الحجب والاستار، ص ۲۴۸.

ب) مناسک الحج، که به نام شاه سلیمان صفوی (متوفای سنة ۱۱۰۶ ق)، نگاشته است.^۱

۵. احمد بن خلیل بن غازی قزوینی (پسر ملا خلیل) که در زمان پدرش در سال ۱۰۸۳ ق، در گذشته است،^۲ او حاشیه‌ای بر حاشیه پدرش بر عده الأصول نگاشته است.^۳

۶. ابوذر بن ملا خلیل قزوینی (پسر ملا خلیل) که در زمان پدرش در سال ۱۰۸۴ ق، در گذشته است.^۴

۷. محمد نصیر بن حاجی افضل بیک (برادر زاده ملا خلیل قزوینی)، که نسخه‌ای از فروع کافی را (شامل کتاب صلاة و جهاد) از سال ۱۰۷۰ تا ۱۰۷۳ ق، استنساخ نموده است.^۵

۸. اوضاع علمی و فرهنگی قزوین در عصر ملا خلیل

وقتی ملا خلیل در سال ۱۰۰۱ ق چشم به جهان گشود، قزوین پایتخت صفویان بود. در دوران طفولیت - یعنی در دو سالگی ملا خلیل - تصفیة خونین شاه عباس علیه فلاسفه و صوفیه در قزوین آغاز گردید.

مدرسه فلسفی قزوین، قدمتی تاریخی داشت و از دیر زمان مهد پرورش جمع کثیری از فحول فلاسفه و بزرگان حکما و متکلمین بوده است، مانند: علی بن حاتم قزوینی صاحب کتاب التوحید که در سال ۳۲۶ ق زنده بوده، ابوبکر عبدالله بن طاهر بن حارث ابهری قزوینی متوفی سال ۳۳۰ ق از طبقه شبیلی و شیخ علک قزوینی که در

۱. الذریعة، ج ۲۲، ص ۲۶۴.

۲. شرح حال وی در مصادر زیر مندرج است: أمل الآمل، ج ۲، ص ۱۴؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۸؛ طبقات أعلام الشیعة، ص ۳۱.

۳. معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۲۱۷؛ أعیان الشیعة، ج ۸، ص ۳۷۶.

۴. شرح حال وی در مصادر زیر مندرج است: أمل الآمل، ج ۲، ص ۳۵۲؛ أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۳۴۹؛ طبقات أعلام الشیعة (قرن ۱۱)، ص ۲۱۲.

۵. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله گلپایگانی، ابرالفضل حافظیان بابلی (مخطوط)، نسخه ش ۱/۱۵.

حدود سال ۴۸۰ ق وفات نموده و از معاصرین سلطان محمد بن ملک‌شاه سلجوقی صاحب کرامات است، ابوبکر شاذان قزوینی متوفی سال ۵۸۱ ق، کاتبی قزوینی متوفی سال ۶۷۵ ق و عبدالجلیل قزوینی صاحب کتاب نقض و دیگران.^۱

شاه عباس اول (جلوس ۹۹۶ - درگذشت ۱۰۳۸ ق) در سال ۱۰۰۲ ق دست به کودتای نظامی در ارتش خویش زد و تمامی رؤسا و صاحب منصبان خود را که از صوفیه با مشرب فلسفی بودند، عزل نمود و مدارس فلسفی قزوین را تعطیل کرد و قتل عام بین علاقه‌مندان فلسفه و فلاسفه قزوین به راه انداخت و دادگاه‌های تفتیش عقائد را تأسیس نمود و در اکثر موارد، شخصاً فلاسفه را محاکمه و حکم اعدام آنان را صادر می‌کرد.

نمونه‌ای از این کشتار را که شاه عباس شخصاً انجام داده، ملا عبدالنبی قزوینی، (ت ۱۰۵۰ ق) گزارش نموده است.^۲

پس از این تصفیۀ خونین، اخباریون در زیر سایۀ شمشیر صفویه، از سال ۱۰۰۳ ق، صولت و جولتی به پا کرده و ریاست تامۀ حوزه‌های شهر قزوین را به دست گرفتند. و قدرت آنها حتی بعد از انتقال پایتخت به اصفهان و حتی بعد از انقراض صفویه نیز ادامه یافت.

علمای اصولی قزوین، خطر اخباریان را حس می‌کردند و از حاکمیت جمود فکری برخاسته از تفکر اخباریان بر حوزه‌های علمی شیعه، نگران بودند. از این روی، مبارزات خود را با اخباریون در قزوین آغاز کردند.

آقای شهیدی صالحی قزوینی در مقاله خود، تحقیق دقیقی را درباره ظهور و سقوط اخباریه در قزوین انجام داده که برای روشن شدن جریان فکری حاکم بر این شهر در دورۀ ملا خلیل، بخشی از مقاله ایشان عیناً درج می‌گردد. ایشان می‌نویسد:

پس از تجدید حیات اخباریه در عصر صفویان که به واسطۀ حملۀ بی‌رحمانه شاه

۱. مدرسه فلسفی قزوین در عصر صفوی (مقاله)، عبدالحسین صالحی شهیدی، (چاپ شده در: مجله حوزه، ش ۵۸، ص ۱۶۹ - ۱۹۲).

۲. همان.

عباس اول علیه مدارس فلسفی در قزوین حاصل شد، اخباریه توانست در زیر سایه شمشیر صفویان به پیروزی در مقابل فلاسفه دست یابد.

قدرت آنان پس از ظهور محمّدامین استرآبادی متوفی سال ۱۰۳۳ ق که دعایم اخباریه را استوار کرد، در عصر ملّا خلیلا قزوینی (اخباری تندرو) متوفی سال ۱۰۸۹ ق به اوج خود رسید. به طوری که شهر قزوین عملاً به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شد.

فاصله بین این دو قسمت، رودخانه بازار بود که در قسمت شرق آن پیروان اصولیه سکونت داشتند و در قسمت غربی اخباریه زندگی می‌کردند.

در این زمان جمود فکری و تعصب اعمی، حتی بر فضلا و متدینین اخباریه حکم فرما شده بود و طلاب علوم دینی آنان متجاهر به تعصب و جهل بودند، بگونه‌ای که هرگاه می‌خواستند مؤلفات و کتب اصولیین را به دست گیرند، آن را با دستمال حمل می‌کردند تا دست آنان با جلد خشک کتاب، تماس نداشته باشد و نجس نگردد.

اخباریه، علمای اصولیین را به علمای ماوراءالنهر لقب داده بودند و این اسم و لقب، به معنای کافر و ملحد و مهدور الدم بود.

اجتماع اخباریه از دو طبقه ارباب و رعیت تشکیل یافته بود. در بین مردم عوام، جهل و اعتقاد به خرافات و مغیبات آنچنان حاکم بود که هرگاه شخصی از آنان مریض می‌شد، از طریق طبّ دعایی سعی در معالجه داشتند و هرگز به عقاقیر طبّی و درمان از طریق دارو عمل نمی‌کردند.

حمله به اموال و کشتار اصولیین بعنوان یک امر عادی در میان آنان رواج داشت. این حالت، در قزوین حکم فرما بود تا این که در حدود سال ۱۱۶۵ ق شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق (م ۱۱۸۴ ق) از علمای مشهور اخباریه وارد قزوین شد. او در بدو ورود، مورد استقبال گرم اخباریه قرار گرفت و در قسمت غربی قزوین بین انصار و طرفداران و پیروان خود منزل کرد.

پس از ورود او به قزوین، علمای خاندان آل طالقانی که رهبری مذهبی اصولیین

را در دست داشتند، به دیدار صاحب حدائق رفتند و بدین ترتیب، زیارت و بازدید بین فریقین انجام می‌گردید.

در این ملاقات‌ها، مناظرات، مباحثات و جدال علمی بین اخباری و اصولی انجام می‌شد، به طوری که در آخرین این ملاقات‌ها، ملا محمد ملائکه (متوفی سال ۱۲۰۰ ق) در منزل خود و در حضور جمع کثیری از علمای فریقین اخباری و اصولی، پس از یک مباحثه و مناظره طولانی با شیخ یوسف بحرانی زعیم اخباریه، او را مجاب نمود.

شیخ یوسف بحرانی، که قبلاً از علمای تندرو اخباریه بود، پس از این مجلس، از علمای میانه رو اخباریه شد.

این مناظره، سر و صدای عظیمی در قزوین به راه انداخت و مورد بحث و جدال مجالس فضلا و خواص فریقین شد که شیخ یوسف بحرانی توسط ملا محمد ملائکه، مجاب و محکوم شده است.

طولی نکشید که این جدال‌ها و مباحثات به مردم عوام دو طایفه سرایت کرد و سپس مبدل به جنگ‌های محلی در کوچه و خیابان شهر شد.

در ادامه این درگیری‌ها، یک روز اخباریه به منزل ملا محمد ملائکه حمله کرد تا او را به قتل رساند، اما وی از معرکه، جان سالم به در برد، ولی خانه و کتابخانه او در آتش سوخت.

این جنگ‌های محلی را که به نام حیدر نعمتی مشهور شده است، امروزه پیرمردها و نقال‌های قزوینی، به صورت داستان‌های محلی برای یکدیگر نقل می‌کنند.

شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق که از اعمال مردم عوام و کوچه و بازار اخباریه، شدیداً ناراحت شده بود، به صورت اعتراض قزوین را به قصد کربلای مقدسه ترک می‌کند و در آن سامان سکنی می‌گزیند.

از سوی دیگر، دولت وقت، ملا محمد ملائکه را به قریه برغان تبعید می‌کند که به این ترتیب این مقوله در قزوین خاتمه می‌یابد.

پس از این غائله، اصولیین مبارزات خود را علیه اخباریه در قزوین به رهبری

علمای خاندان آل طالقانی آغاز می‌کنند.

در همین حال، مؤسس مجدد آقا باقر بهبهانی حائری (متوفی سال ۱۲۰۵ ق) در کربلای مقدّسه، علیه شیخ یوسف بحرانی (صاحب حدائق) و پیروان او قیام می‌کند که با وفات صاحب حدائق در سال ۱۱۸۴ ق، اخباریه در ایران و عراق منزوی می‌شود.^۱

واعظ شهیر آدهم عزلتی خلخال، که از عرفای معاصر ملا خلیل قزوینی و شاگرد شیخ بهایی است و در بین سال‌های ۱۰۲۰ تا ۱۰۵۰ در قزوین بوده، در کشکول خود موسوم به کدو مطبخ قلندری از قزوینیان و اوضاع حاکم بر آن بارها انتقاد کرده و به تصریح و کنایه متعرّض آن شده است.^۲

۹. ملا خلیل و اخباریان

ملا خلیل در ایامی که اخباریان در قزوین سلطه کامل داشتند، رشد و نمو نمود. طبیعی است که این اوضاع در اندیشه وی اثر گذار گردد و به همین دلیل در دسته بندی عالمان از نظر فکری، ملا خلیل را در ضمن دسته اخباریان یاد می‌کنند. و برخی او را اخباری تندرو، ولی برخی اخباری میانه رو ذکر کرده‌اند. بدین منظور شمه‌ای از باورهای اخباریان و تمایز آنها با مجتهدان و اصولیان، برای تمایز اندیشه آنان و شناخت مبانی فکری ملا خلیل، در اینجا درج می‌شود.

در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، در مدخل اخباریان، در تاریخچه اخبارگری و تفاوت آن با اصولی‌گری چنین نوشته است:

اخباریان در فقه متأخر امامی: گروهی که به پیروی از اخبار و احادیث اعتقاد دارند و روش‌های اجتهادی و اصول فقه را نمی‌پسندند. در مقابل آنان، فقیهان هوادار اجتهاد قرار می‌گیرند که با عنوان «اصولی» شناخته می‌شوند. بدون لحاظ عنوان‌های «اخباری» و «اصولی» تقابل این دو گونه نگرش به فقه امامی در

۱. مدرسه فلسفی قزوین در عصر صفوی (مقاله)، عبدالحسین صالحی شهیدی، (چاپ شده در: مجله حوزه، ش ۵۸، ص ۱۶۹-۱۹۲).

۲. رک: کدو مطبخ قلندری، آدهم عزلتی خلخال، ص ۱۶ و ۱۷ و ۳۶ و ۷۳ و ۷۴ و موارد دیگر.

سده‌های نخستین اسلامی ریشه دارد.

در مطالعه جناح بندی‌های مکاتب فقهی امامیه در سه قرن آغازین، می‌توان جناح‌هایی را باز شناخت که در برابر پیروان متون روایت به گونه‌هایی از اجتهاد و استنباط دست می‌یازیده‌اند.

کاربرد اصطلاح اخباری برای پیروان متون روایات و اخبار، نخستین بار در نیمه نخست سده ۶ق در ملل و نحل شهرستانی به چشم می‌آید و به دنبال آن، در کتاب نقض عبدالجلیل قزوینی رازی (عالم امامی سده ۶ق) دو اصطلاح اخباری و اصولی در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند. مکتب فقیهان اهل حدیث که در اواخر سده چهارم و نیمه نخست سده پنجم با کوشش فقیهان اصول‌گرا ضعیف گردید، وجود محدود خود را در مجامع فقهی امامیه حفظ نمود، تا آنکه در اوایل سده یازدهم، بار دیگر به وسیله محمد امین استرآبادی (م ۱۰۳۳ یا ۱۰۳۶ ق) در قالبی نو مطرح شد که لبه تیز حملات خود را متوجه پیروان گرایش غالب در فقه امامی، یعنی جناح اصول‌گرایان ساخت. باید به این نکته نیز اشاره کرد که برخی معتقدند، ابن ابی جمهور احسائی (زنده در ۹۰۴ ق) از جمله کسانی بود که راه را بر اخباریان هموار گردانید. درباره محمد امین به عنوان مؤسس مکتب اخباری در میان شیعیان متأخر گفته‌اند: او نخستین کسی بوده است که باب طعن بر مجتهدان را گشود و امامیه را به دو بخش اخباریان و مجتهدان منقسم گردانید.

علاوه بر محمد امین استرآبادی، از پیروان تندرو و متعصب مکتب اخباری در سده یازدهم، باید از عبدالله بن صالح بن جمعه سماه‌جی بحرانی، صاحب مینه الممارسین نام برد که به کثرت طعن بر مجتهدان شهره بود. شیخ یوسف بحرانی او را از اخباریان شمرده و افزوده است که وی به اهل اجتهاد بسیار ناسزای می‌گفت، در حالی که پدرش ملا صالح اهل اجتهاد بود.

محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰ ق) نیز از پیروان میانه‌رو و متعادل مکتب اخباری بوده و چنانکه گفته شده، آموزش‌های محمد امین استرآبادی را صریحاً تأیید می‌کرده است.

از دیگر اخباریان میانه‌رو اینان را می‌توان ذکر کرد: ملا خلیل بن غازی قزوینی (د ۱۰۸۹ق) که از معاصران شیخ حرّ عاملی و محمدباقر مجلسی و ملا محسن فیض کاشانی و از شاگردان شیخ بهایی و میرداماد بود و با اجتهاد کاملاً مخالفت می‌ورزید و آن را انکار می‌کرد؛ محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸ق)؛ شیخ حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ق) که در خاتمه کتاب معروفش وسائل الشیعه به اخباری بودن خود اشاره کرده و ادله‌ای در این زمینه اقامه نموده است.

رواج اخباری‌گری در سده‌های ۱۱ تا ۱۳ق بیشتر در شهرهای مذهبی ایران و عراق و نیز در بحرین و هندوستان بوده است. از جمله شهرهایی که در ایران پایگاه مهمی برای پیروان این مکتب به شمار می‌رفت، قزوین بود؛ زیرا در عصر رواج اخباری‌گری، بیشتر بخش غربی این شهر، جایگاه اخباریان بود که از شاگردان و مریدان ملا خلیل قزوینی (د ۱۰۸۹ق) به شمار می‌آمدند، اما پس از مبارزات اصولیان با اخباریان و ضعف روزافزون اخباری‌گری، دامنه نفوذ این مکتب نیز بسیار محدود گردید.

سید نعمت الله جزایری در منبع الحیة و ملا رضی قزوینی در لسان الخواص اختلافات عمده میان اخباریان و اصولیان را ذکر کرده‌اند. همچنین عبدالله بن صالح سماهیجی بحرانی در منیة الممارسین، چهل فرق میان اخباریان و اصولیان را بر شمرده است. شیخ جعفر کاشف الغطاء نیز در الحقّ المبین فرق‌های میان اخباریان و اصولیان را مورد بررسی قرار داده و نیز میرزا محمد اخباری در کتاب الطهر الفاصل به ۵۹ فرق اشاره کرده است. سید محمد دزفولی در فاروق الحق اختلافات را به ۸۶ رسانیده است. و حرّ عاملی نیز در فائده ۹۲ از الفوائد الطوسیّه، به ذکر اختلافات این دو گروه پرداخته است.^۱

در ادامه این مقاله چند تفاوت عمده اخباری و اصولی چنین شمرده شده است: الف) اخباریان اجتهاد را حرام می‌دانند، اما اصولیان آن را واجب کفایی و حتی برخی از آنان واجب عینی می‌دانند، چنانکه ملا محمد امین استرآبادی در کتاب الفوائد

۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۱۶۰ - ۱۶۳، مدخل «اخباریان» از: احسان قسری.

المدینه منکر اجتهاد شده، و گفته است که: روش علمای پیشین اجتهادی نبوده است.
 (ب) اخباریان، ادله را به کتاب و سنت منحصر می‌دانند و بر خلاف اصولیان،
 اجماع و عقل را حجت نمی‌شمارند.

(ج) اخباریان تحصیل احکام از طریق ظن را منع کرده و بر خلاف مجتهدان، جز
 علم را حجت نمی‌دانند.

(د) احادیث نزد اخباریان بر دو نوع صحیح و ضعیف است، اما در آثار مجتهدان
 اخبار بر چهار نوع صحیح، موثق، حسن و ضعیف تقسیم می‌شود.

(ه) اصولیان مردم را به دو گروه مجتهد و مقلد تقسیم می‌کنند، اما اخباریان همه
 مردم را مقلد معصوم می‌شمارند و تقلید از غیر معصوم را مجاز نمی‌دانند.

(و) اصولیان ظاهر قرآن را حجت می‌دانند و آن را بر ظاهر خبر ترجیح می‌دهند،
 اما اخباریان تمسک به ظاهر کتاب را تنها در صورت وجود تفسیری از معصوم مجاز
 می‌شمارند.

(ز) اخباریان کلیه اخبار کتب اربعه را صحیح و قطعی الصدور می‌دانند، اما
 اصولیان همه این احادیث را صحیح نمی‌دانند.

(ح) اخباریان حسن و قبح عقلی را می‌پذیرند، اما بر خلاف اصولیان، احکام
 مستقل عقلی را حجت شرعی نمی‌شمارند.

(ط) اصولیان هم در شبهه حکمیة تحریمیة و هم در شبهه حکمیة وجوبیة
 اصالة البراءة را جاری می‌دانند، اما اخباریان تنها در مورد دوم با آنان موافقت.

(ی) اخباریان بر خلاف اصولیان در هنگام تعارض اخبار، ترجیح را با تمسک به
 برائت اصلیه جایز نمی‌شمارند، چنانکه استرabadی در فوائد المدینه می‌گوید: من
 معتقدم که تمسک به برائت اصلیه به طور کلی، تا پیش از اكمال دین صحیح بود، لیکن
 پس از آنکه دین به سر حد کمال رسید، برای برائت مزبور محلی باقی نماند؛ زیرا
 اخبار متواتر از ائمه در هر واقعه‌ای که مردم نیازمند بدان هستند، رسیده و تا روز
 قیامت حقایق موضوعات ثابت گردیده و نیز برای هرگونه اختلافی که دو نفر با هم
 دارند، حکمی تعیین شده است.

ک) اخباریان گونه‌هایی از قیاس چون قیاس اولویت، قیاس منصوص العله و نیز تنقیح مناط را که اصولیان آنها را معتبر می‌شمارند، در شمار قیاسهای نهی شده در احادیث شمرده‌اند و آن را باطل می‌انگارند.^۱

۱۰. مصادر شرح حال

در مصادر متعدّد نام و یاد ملا خلیل ذکر شده، که اغلب آنها تکرار مطالب أمل الأمل، ریاض العلماء، روضات الجنّات، قصص العلماء و نجوم السماء است. مشخصات آثاری که متذکر شرح حال وی شده‌اند به ترتیب حروف الفبا عبارتند از:

۱. اثر آفرینان (زندگینامه نام آوران علمی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ ش)، زیر نظر عبدالحسین نوایی، ج ۴، ص ۳۴۲.
۲. الأعلام، زرکلی، ج ۲، ص ۳۶۸.
۳. أعيان الشيعة، سید محسن امین عاملی، ج ۶، ص ۳۵۵.
۴. الإجازة الكبيرة جزایری، سید نعمة الله بن عبد الله الجرائری، ص ۳۸ و ۲۰۲.
۵. الإجازة الكبيرة إلى الشيخ ناصر الجارودی القطیفی، شیخ عبد الله بن صالح سماهیجی بحرانی، ص ۱۳۱.
۶. أمل الأمل، شیخ محمد حسن حر عاملی، ج ۲، ص ۱۱۲.
۷. بناهای آرامگاهی (دائرة المعارف بناهای تاریخی ایران در دوره اسلامی)، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ویرایش محمد مهدی عقابی، ص ۴۰.
۸. تتمیم أمل الأمل، عبد النبي قزوينی، ص ۶۰ و ۱۲۴ و ۱۵۷.
۹. تذکرة المتبحرین، شیخ محمد حسن حر عاملی، ص ۳۱۴.
۱۰. تراجم الرجال، سید احمد حسینی، ج ۱، ص ۱۲۶ و ۱۶۸ و ۲۰۰؛ ج ۲ ص ۳۸۵.
۱۱. تعلیقة أمل الأمل، ص ۵۰.
۱۲. تنقیح المقال، مامقانی، ج ۱ ص ۴۰۲.

۱۳. الجامع فی الرجال، شیخ موسی زنجانی، ج ۳ ص ۷۰۳.
۱۴. جامع الرواة، میرزا محمد علی اردبیلی، ج ۱، ص ۲۹۸-۲۹۹.
۱۵. دائرة المعارف تشیع، ج ۷، ص ۲۴۷ (خلیلا قزوینی) نویسنده: شهیدی صالحی.
۱۶. روضات الجنات، سید محمد باقر خوانساری، ج ۳، ص ۲۶۹-۲۷۴.
۱۷. ریاض الجنة، سید محمد حسن زنوزی خویی، روضه رابعه، ج ۱، ص ۵۵۰-۵۵۳.
۱۸. ریاض العلماء، میرزا عبدالله افندی، ج ۲، ص ۲۶۱-۲۶۶.
۱۹. ریحانة الأدب، میرزا محمد علی مدرس تبریزی، ج ۴، ص ۴۵۰-۴۵۲.
۲۰. سفينة البحار، حاج شیخ عباس قمی، ج ۱ ص ۴۲۶.
۲۱. سلافة العصر، سید علی خان مدنی دشتکی، ص ۴۹۹.
۲۲. طبقات أعلام الشيعة، شیخ آقا بزرگ طهرانی، (قرن ۱۱)، ص ۲۰۳-۲۰۴.
۲۳. فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، آذر تفضلی و مهین فضائلی جوان، ص ۱۹۶.
۲۴. فوائد الرضوية، حاج شیخ عباس قمی، ص ۱۷۴-۱۷۲.
۲۵. فهرست کتب خطی کتابخانه های اصفهان، آیت الله سید محمد علی روضاتی، ص ۲۸۹-۳۰۳.
۲۶. فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشگاه تهران، محمد تقی دانش پژوه، ص ۱۳۵۷ و ۱۳۸۵ و ۱۶۶۹.
۲۷. قصص العلماء، میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی، ص ۲۶۴-۲۶۵.
۲۸. قصص الخاقانی، ولی قلی بن داود قلی شاملو، ج ۲، ص ۳۶-۳۷.
۲۹. لباب الألقاب فی ألقاب الأطباء، ملا حبیب الله شریف کاشانی، ص ۹۱.
۳۰. لغت نامه دهخدا، ذیل مدخل «خلیل».
۳۱. مستدرک الوسائل (خاتمه)، میرزا حسین محدث نوری، ج ۳ ص ۴۱۳.
۳۲. معجم رجال الحديث، آیت الله سید ابوالقاسم خویی، ج ۷، ص ۷۹.
۳۳. معجم المؤلفین، عمر رضا کحاله، ج ۴، ص ۱۲۵.
۳۴. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، خان بابا مشار، ج ۳ ص ۳۱.
۳۵. مینودر یا باب الجنة قزوین، سید محمد علی گلریز قزوینی، ج ۲ ص ۱۷۳.

۳۶. نجوم السماء فی تراجم العلماء، محمد علی کشمیری، میر هاشم محدث، ص ۱۰۵-۱۰۸.

۳۷. هدیه الأحاب، حاج شیخ عباس قمی، ص ۱۷۶.

۳۸. هدیه العارفین، اسماعیل پاشا بغدادی، ج ۱، ص ۳۵۴.

۳۹. وقایع الأیام (وقایع ماه محرم)، ملا علی خیابانی، ج ۲، ص ۱۴۷.

۱.۱ صافی در شرح کافی

تسمیه این شرح به نام «صافی» هر چند که در طلیعه گفتار مصنف در جزء اول آن، چندان صریح و واضح نمی باشد، لکن در ابتدای شرح قسم فروع از کافی، مصنف به این عنوان تصریح کرده و از این شرح به عنوان «صافی شرح کافی» یاد نموده است. مرحوم آقا بزرگ تهرانی نیز در سه موضع از الذریعة، از این شرح به نام «صافی» نام برده و به ترجمه آن پرداخته است.^۱ و همچنین در سایر کتاب های تراجم و فهارس نیز به همین عنوان، نام برده شده است؛^۲ و به همین دلیل بوده که در چاپ حجرى این کتاب هم که در لکهنو سال ۱۳۲۳ منتشر شده، به همین عنوان، نامگذاری شده است، هر چند که در برخی از نسخه های این شرح، با عنوان «صافی گنجینه شاهی» یا مطلق «گنجینه شاهی» از آن نام برده اند، که از آن جمله است نسخه موجود در مدرسه گلپایگانی به شماره (۲۶/۸۶) که به خط برادر مؤلف جعفر بن غازی می باشد؛ وی در پایان نسخه از این شرح به عنوان «گنجینه شاهی» یاد کرده است و گویا منشأ اشتباه وی، تعبیر مصنف در ابتدای جزء اول این شرح بوده که خطبه خود را با عبارت «فتح صافی گنجینه شاهی شرح کافی...» شروع کرده است.

به هر حال، خود مؤلف در ابتدای شرح کتاب الوصایا از قسم فروع، تصریح نموده که نام این شرح را «صافی شرح کافی» نهاده و هرگونه تردید و شبهه را در این خصوص، زائل نموده است. بر این شرح، حاشیه ای توسط برادر شارح، مولی محمد

۱. رک: الذریعة، ج ۶، ص ۱۴۵؛ و ج ۱۴، ص ۲۷؛ و ج ۱۵، ص ۴، ش ۱۷.

۲. رک: أعيان الشيعة، ج ۶، ص ۳۵۶؛ كشف الحجب والأستار، ص ۳۴۸، ش ۱۹۴۲.

باقر بن غازی قزوینی نگاشته شده است که صاحب ذریعه و صاحب کتاب أعيان الشيعة از آن یاد کرده‌اند.^۱

۱۱/۱. مخطوطات مهم صافی

در مجموعه فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه (که از ناحیه مرکز تحقیقات دار الحدیث منتشر شده است) تعداد ۳۲۸ نسخه برای این شرح، معرفی شده است.^۲

و ما در این جا نسخه‌های برتر این شرح را گزارش می‌کنیم:

۱. تهران، دانشکده حقوق: ش ۹۷ ب. از نیمه باب دوم باب «کتاب ایمان و کفر» تا نیمه نخست «کتاب الدعاء» افتادگی دارد. بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۰۹ اق (؟)، رساله اول مجموعه، ۳۷۴ برگ [فهرست حقوق تهران: ۱۵۶].

۲. قم، شیخ حیدر علی مؤید: ش ۱۱۲۶. توحید تا باب الهدایه من الله، آغاز: اصل کتاب التوحید شرح کتاب دوم از سی کتاب که جزء کتاب کافی است، انجام: او را در تصدیق به امانت ما خوانند ... از آن به استحقاق اشارت به توفیق است، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۲۹ اق (؟)، ۲۱۷ برگ، ۲۳ سطر [فهرست مؤید: ۱۹۲/۳].

۳. قم، مسجد اعظم: ش ۲۰۷۱. آغاز: برابر نمونه، نسخ، کاتب و تاریخ کتابت نامعلوم، با نسخه اصل مقابله شده است. ۴۰۳ برگ، ۲۱ سطر [فهرست مسجد اعظم، جدید].

۴. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۱۱۵۴۸. نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۶۶ اق [فهرست الفبایی آستان قدس: ۳۷۸].

۵. قم، گلیایگانی: ش ۲۶/۸۶. کتاب اول و دوم (شرح عقل و توحید)، جعفر بن غازی (برادر مؤلف)، تاریخ کتابت: ۱۰۶۶ اق، مقابله شده، ۲۳۷ برگ [فهرست

۱. رک: الذریعه، ج ۶، ص ۷۸، ش ۴۰۴؛ أعيان الشيعة، ج ۶، ص ۳۵۶.

۲. فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج ۴، ص ۴۸۱، ش ۱۹۸۵.

گلپایگانی، قدیم: ۵۹/۳.

۶. یزد، وزیری: ش ۴۱۳. کتاب عقل و توحید، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۶۶ق، ۲۲۹ برگ [فهرست کتابخانه وزیری: ۳۷۳/۱].

۷. تهران، دانشگاه تهران: ش میکرو فیلم ۱۹۴۶. کتاب الحجة، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۲۷ محرم ۱۰۶۷ق، عکس از روی نسخه ش ۱۹۰۴ کتابخانه ملی [فهرست میکرو فیلم های دانشگاه تهران: ۱۳۶/۱].

۸. قم، گلپایگانی: ش ۱۳۷۱/۸/۸۱. عقل و توحید، آغاز: برابر نمونه، متن کافی نسخ معرب و شرح فارسی نستعلیق، محمد قاسم لاهیجی، تاریخ کتابت: پنجشنبه ۲۱ جمادی الثانی ۱۰۶۷ق، در حاشیه تصحیح و نسخه بدل ذکر شده است. در پایان اختتامیه ای درباره تألیف کتاب برای صفی قلی بیگ در ۱۰۶۷ق و نامگذاری کتاب به گنجینه شاهی درج شده است، ۳۳۸ برگ، ۲۳ سطر، ۲۳/۵×۱۴، سابقه: حاج اسماعیل هدایتی [فهرست گلپایگانی، رایانه ای؛ فهرست گلپایگانی، جدید؛ مجله تراثنا: ۸۶/۳].

۹. قم، مسجد اعظم: ش ۱۷۰۷. کتاب توحید، از آغاز افتادگی دارد، آغاز: باب البیان و التعریف و لزوم الحجة سی و سوم، نستعلیق، محمد قاسم لاهیجی، تاریخ کتابت: پنجشنبه ۲۱ جمادی الثانی ۱۰۶۷ق، ۱۸۴ برگ، ۲۳ سطر [فهرست مسجد اعظم، قدیم: ۲۷۶؛ فهرست مسجد اعظم، جدید].

۱۰. تهران، مجلس شورای اسلامی: ش ۴۵۰۹. کراهیه التوقیت، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۶۷ق، ۲۱۳ برگ [فهرست مجلس: ۱۸۱/۱۲].

۱۱. تهران، دانشگاه تهران: ش ۶۸۰. جزء دوم کتاب الحجة، آغاز: بسمله و به ثقتی الحمد لله رب العالمین و الصلاة علی محمد و آله، نسخ و نستعلیق، خلیل قزوینی (مؤلف)، تاریخ کتابت: ۱۰۶۷ق، متن نسخ، ۶۰۰ برگ [فهرست دانشگاه تهران: ۱۳۸۸/۵].

۱۲. تهران، ملی تهران: ش ۲۰۹۷/ف. کتاب عقل و توحید، نستعلیق، علی افضل بن اکبر قزوینی، تاریخ کتابت: ۱۰۶۷ق، ۳۴۴ برگ [فهرست ملی تهران: ۱۱۰/۵].

۱۳. همدان، مدرسه غرب: ش ۱۰۸۳. جلد دوم، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۶۷ق، توسط ابوذر (فرزند مؤلف) نزد مؤلف در سال ۱۰۶۸ق قرائت و تصحیح شده، «۶۰۵ص» ۳۰۳ برگ [فهرست مدرسه غرب: ۳۴].
۱۴. تهران، دانشکده علوم قرآنی: ش ۸. نستعلیق، محمد بن میر حاج، تاریخ کتابت: جمادی الاول ۱۰۶۸ق، با بلاغ [مجله وقف میراث جاویدان: ۱۳۰/۹].
۱۵. تهران، مجلس شورای اسلامی: ش ۱۳۵۳۴. کتاب عقل و توحید، نستعلیق، محمد شفیع بن مولی محمد حسین استرآبادی، تاریخ کتابت: ۱۰۶۸ق، مقابله و تصحیح شده، ۳۷۳ برگ [فهرست مجلس: ۳۵/۳۷].
۱۶. تهران، ملی تهران: ش ۲۰۳۰/ف. شرح کتاب دعا و عشرت و طهارت و ایمان و کفر و طاعات، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۶۸ق، ۲۹۶ برگ [فهرست ملی تهران: ۲۷/۵].
۱۷. تهران، ملی تهران: ش ۲۲۶۳/ف. جلد دوم کتاب ایمان و کفر، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۶۸ق، ۳۳۵ برگ [فهرست ملی تهران: ۳۸۳/۵].
۱۸. تهران، ملک: ش ۵۴۹۷. نستعلیق، مرتضی بن حسین بن مرتضی حسینی، تاریخ کتابت: ۱۰۶۸ق، ۲۹۲ برگ [فهرست ملک: ۵۳۰/۳].
۱۹. تهران، ملک: ش ۹۷۴. جلد دوم ایمان و کفر، نستعلیق، لطف الله بن درویش اشرف نوری، تاریخ کتابت: ۱۰۶۸ق [فهرست ملک: ۵۲۹/۳].
۲۰. تهران، دانشگاه تهران: ش ۸۵۰۸. جلد دوم تا عشرت، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: جمادی الثانی ۱۰۶۹ق، ۵۷۳ برگ [فهرست دانشگاه تهران: ۱۴۹/۱۷].
۲۱. تهران، سپهسالار: ش ۴۱ صدر. جزء یکم: کتاب عقل و توحید، نسخ و نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: رمضان ۱۰۶۹ق، با نسخه اصل مقابله و تصحیح شده، ۲۰۵ برگ [فهرست سپهسالار: ۱۶۳/۵].
۲۲. قم، گلپایگانی: ش ۶۵۰۳/۳۳/۵۳. بخشی از اصول (از باب فضل الدعاء والحث علیه تا آخر کتاب عشرت)، از آغاز افتادگی دارد، آغاز: چهلم باب من قال أشهد أن

- لا إله إلا الله وحده لا شريك ... باب اول أصل باب فضل الدعاء و الحث عليه ... شرح این باب ... فضیلت دعا است و بیان اینکه الله تعالی تحریض کرده، شرح نسخ و متن احادیث نسخ معرب، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۶۹ق، در حاشیه تصحیح شده و متن خط خوردگی دارد، یادداشت مقابله‌ای در ۱۰۶۹ق دارد، ۲۶۰ برگ، ۲۳ سطر [فهرست گلپایگانی، رایانه‌ای؛ فهرست گلپایگانی، جدید].
۲۳. قم، آستان معصومیه (س): ش ۳: ۱۰ - ۶۰۶۶. طهارت تاحیض، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: صفر ۱۰۷۰ق، ۲۳ رجب ۱۰۷۰، ۳۲۱ برگ [فهرست آستان معصومیه (س)، دانش پژوه: ۱۳۸].
۲۴. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۹۵۰۱. جلد اول و دوم، نسخ، محمد طاهر بن حسن کاتب تبریزی، تاریخ کتابت: ۱۰۷۰ق، تصحیح شده، ۳۰۶ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۲۰ / ۱۴].
۲۵. تهران، سپهسالار: ش ۱۷۲۴. ایمان و کفر، نستعلیق، محمد بن میر حاج، تاریخ کتابت: ۱۰۷۰ق، ۴۶۷ برگ، ۲۱ سطر [فهرست سپهسالار: ۲۶۷/۱ و ۱۶۴/۵].
۲۶. قم، مسجد اعظم: ش ۱۷۹۹. کتاب عقل، آغاز: پیروی احادیث و آثار ایشان بنمایند، نستعلیق، بدون نام کاتب، بدون تاریخ کتابت، در سال ۱۰۷۰ق سه بار مقابله شده است، ۲۷۳ برگ، ۲۳ سطر [فهرست مسجد اعظم، قدیم: ۲۷۷؛ فهرست مسجد اعظم، جدید].
۲۷. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۹۵۰۵. جزء دوم و پنجم، افتادگی دارد، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۷۱ق، ۱۶۸ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۲۲/۱۴].
۲۸. مشهد، آستان قدس رضوی: اهدایی رهبری: ش ۲۹۸. جزء سوم (کتاب الحجة)، محمد بن غیاث الدین، تاریخ کتابت: ۱۰۷۲ق [فهرست اهدایی رهبری: ۱۶۸].
۲۹. قم، مرعشی: ش ۷۶۵۱. جزء سیزدهم (کتاب صوم)، نسخ، اسحاق بن تاری قلی قاجار، تاریخ کتابت: اواخر رمضان ۱۰۷۳ق، ۱۶۴ برگ [فهرست مرعشی: ۵۰/۲۰].

۳۰. تهران، دانشگاه تهران: ش ۶۷۳۳. کتاب عقل و جهل تا توحید، نسخ، شجاع بن شاه ویردی قاجار، تاریخ کتابت: ۱۰۶۵ اق تا ۱۰۷۳ اق، ۳۹۴ برگ [فهرست دانشگاه تهران: ۳۴۷/۱۶].

۳۱. تهران، سپهسالار: ش ۱۷۲۷. صلاة، نستعلیق، آقا علی، تاریخ کتابت: ۱۰۷۳ اق، ۱۹۴ برگ، ۲۵ سطر [فهرست سپهسالار: ۲۶۸/۱ و ۱۶۴/۵].

۳۲. تهران، سپهسالار: ش ۴۲. صدر. کتاب دعا و فضل قرآن و عترت، نسخ و نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۷۳ اق، ۳۶۳ برگ [فهرست سپهسالار: ۱۶۴/۵].

۳۳. تهران، ملک: ش ۲۷۵۵. نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: شوال ۱۰۷۴ اق، ۳۲۸ برگ [فهرست ملک: ۵۲۹/۳].

۳۴. تهران، ملک: ش ۵۵۸۸. کتاب الحجة، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۷۴ اق، ۲۱۰ برگ [فهرست ملک: ۵۳۱/۳].

۳۵. قم، مدرسه حجتیه: ش ۶۴. کتاب عقل و توحید، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۷۴ اق [فهرست مدرسه حجتیه: ۱۹].

۳۶. قم، مرعشی: ش ۴۶۰۵. کتاب حج، نسخ، محمد زمان ترکمان، تاریخ کتابت: ۲۲ جمادی الثانی ۱۰۷۵ اق، ۴۴۲ برگ [فهرست مرعشی: ۱۷۲/۱۲].

۳۷. تهران، دانشگاه تهران: ش ۶۷۹. جزء یکم (عقل و توحید)، آغاز: برابر نمونه، نسخ، محمد باقر بن هدایت حسینی، تاریخ کتابت: رجب ۱۰۷۵ اق، ۲۸۲ برگ [فهرست دانشگاه تهران: ۱۳۸۵/۵].

۳۸. مشهد، مدرسه نواب: ش ۳۴. ایمان و کفر، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: بین ۱۰۶۷ - ۱۰۷۵ اق، تصحیح و مقابله توسط شارح، ۴۵۹ برگ [فهرست دو کتابخانه مشهد: ۴۹۰].

۳۹. مشهد، مدرسه فاضلیه: ش ۴۴. ایمان و کفر، از آخر افتادگی دارد، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: قبل از ۱۰۷۵ اق، وقف در سال ۱۰۷۵ اق، ۴۵۹ برگ [فهرست مدرسه فاضلیه: ۷۱].

۴۰. قم، مسجد اعظم: ش ۱۰۶. عقل و توحید، آغاز: برابر نمونه، نستعلیق، بدون نام

کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۷۶ق، ۳۴۶ برگ، ۱۹ سطر [فهرست مسجد اعظم، قدیم: ۲۷۶؛ فهرست مسجد اعظم، جدید].

۴۱. یزد، وزیری: ش ۶۱۵. کتاب هفدهم از سی و سه کتاب کافی، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۷۶ق، ۲۴۶ برگ [فهرست کتابخانه وزیری: ۵۲۵/۲].

۴۲. مشهد، دانشکده الهیات: ش ۱۸۷۹. عقل و توحید، آغاز: برابر نمونه، نسخ، غفار بن ملا محمد صالح سلیمان رازانی، تاریخ کتابت: ۱۰۷۶ق، تصحیح و مقابله در سال ۱۰۸۵ق، ۳۹۷ برگ [فهرست الهیات مشهد: ۹۴۱/۳].

۴۳. تهران، سپهسالار: ش ۵۴۹۸. عتق تا اطعمه و اشربه، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: قرن ۱۲ق، مقابله شده توسط محمد یوسف در ۱۰۷۸ق، با تصحیح سلمان بن خلیل (گویا فرزند مؤلف) در ۱۰۹۱ق، ۲۵۲ برگ [فهرست سپهسالار: ۱۶۵/۵].

۴۴. مشهد، آستان قدس رضوی: اهدایی رهبری: ش ۴۶۵. جزء ۲۷ تا ۳۳ (وصایا، ارث، حدود، دیات، قضا و شهادت و ایمان و نذور)، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۷۹ق، گویا نسخه اصل و به خط مؤلف است [فهرست اهدایی رهبری: ۱۶۹].

۴۵. تهران، مجلس شورای اسلامی: ش ۱۳۵۳۶. نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۷۹ق، مقابله و تصحیح شده، ۳۰۶ برگ [فهرست مجلس: ۳۶/۳۷].

۴۶. تهران، ملک: ش ۵۵۸۵. حدود تا ایمان و نذور، افتادگی دارد، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۷۹ق، ۲۲۳ برگ [فهرست ملک: ۵۳۰/۳].

۴۷. یزد، وزیری: ش ۱۷۰۳. وصیت تا کفارات، نسخ و نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۷۹ق، ۴۹۲ برگ [فهرست کتابخانه وزیری: ۱۰۶۲/۳].

۴۸. قم، گلپایگانی: ش ۱۱۲۵/۷/۲۵. جهاد تا معیشت، آغاز: بسملة الحمد لله الذی فضل المجاهدین بأموالهم و أنفسهم ... و بعد چون امر نواب همایون اشرف ارفع اعلی پادشاه ممالک اسلام اعلی الله تعالی ... أصل کتاب الجهاد و شرح، نستعلیق، علی خان، تاریخ کتابت، یکشنبه ۲۲ صفر ۱۰۸۰ق، در حاشیه تصحیح و نسخه بدل آورده شده است، ۳۱۳ برگ، ۲۲ سطر، ۲۶/۵×۱۷ [فهرست گلپایگانی، رایانه‌ای؛ فهرست گلپایگانی، جدید].

۴۹. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۱۱۵۳۹. جلد اول، نستعلیق، محمد تقی بن شمس الدین محمد جامی، تاریخ کتابت: ۱۰۸۰ق، ۱۲۹ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۲۰/۱۴].

۵۰. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۱۷۲۰. محمد رضا، تاریخ کتابت: ۱۰۸۰ق [فهرست الفبایی آستان قدس: ۳۷۹].

۵۱. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۷۷۹۲. جزء چهارم (باب ۱۱۲ کتاب الایمان و الکفر تا پایان همین کتاب)، نستعلیق، تقی بن محمد حسین مذهب قزوینی، تاریخ کتابت: ۱۰۸۰ق، ۲۰۶ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۲۳/۱۴].

۵۲. یزد، وزیری: ش ۳۵۷۷. نسخ، غفار بن محمد صالح، تاریخ کتابت: ۱۰۸۰ق، ۱۹۱ برگ [فهرست کتابخانه وزیری: ۱۷۰۷/۵].

۵۳. قم، مرعشی: ش ۹۳۹۷. کتاب الزی و التجمل، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: پنجشنبه ۱۷ رمضان المبارک ۱۰۸۱ق، ۱۵۰ برگ [فهرست مرعشی: ۱۷۵/۲۴].

۵۴. تهران، ملک: ش ۵۵۸۶. عقل و توحید، نسخ و نستعلیق، ملا جلال بن نور الدین محمد بافقی، تاریخ کتابت: ۱۰۸۱ق، ۳۹۹ برگ [فهرست ملک: ۵۳۱/۳].

۵۵. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۷۷۰۹. نستعلیق، میر حسین بن میر حسین حسینی بحرینی، تاریخ کتابت: ۱۰۸۲ق، ۲۳۷ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۲۷/۱۴].

۵۶. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۹۴۹۳. جزء هشتم تا دهم (طهارت، حیض، جنائز)، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۸۲ق، ۴۱۰ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۲۶/۱۴].

۵۷. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۹۵۰۸. جزء هشتم تا یازدهم (طهارت، حیض، جنائز و صلاة)، از آخر افتادگی دارد، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۸۲ق، ۳۴۸ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۲۷/۱۴].

۵۸. تهران، حسین مفتاح: ش ۸۱. نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ربیع الاول ۱۰۸۳ق [نشریه نسخه‌های خطی: ۱۹۰/۷].

۵۹. تهران، مجلس شورای اسلامی: ش ۷۶۳۲. کتاب الأشربة، الزی و التجمال و المروة و الدواجن، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۸۳ق، ۱۸۲ برگ [فهرست مجلس: ۱۲۸/۲۶].
۶۰. تهران، سپهسالار: ش ۱۷۲۰. کتاب حجت، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۸۳ق، ۴۸۷ برگ، ۲۱ سطر [فهرست سپهسالار: ۲۶۷/۱ و ۱۶۴/۵].
۶۱. تهران، ملک: ش ۲۷۴۹. الروضة، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۸۴ق، ۵۱ برگ [فهرست ملک: ۵۲۹/۳].
۶۲. مشهد، آستان قدس رضوی: اهدایی رهبری: ش ۱۳۸. کتاب الروضة، شهاب بن شیخ صالح مریدانی، تاریخ کتابت: ۱۰۸۵ق [فهرست اهدایی رهبری: ۱۶۸].
۶۳. تهران، سپهسالار: ش ۱۷۲۸. اطعمه تا آخر کفارات، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت، عصر مؤلف، تاریخ کتابت: در سال ۱۰۹۲ق با نسخه اصل مقابله و تصحیح شده، ۷۲۷ برگ، ۲۵ سطر [فهرست سپهسالار: ۲۶۸/۱ و ۱۶۴/۵].
۶۴. قم، گلپایگانی: ش ۶۱۵۶/۳۱/۳۶. ایمان و کفر، آغاز: بسملة الحمد لله الذی حبب إلینا الایمان و کره إلینا الکفر و الفسوق و العصیان... بعد چون به توفیق الهی و به توجه پادشاهی مأمور شد فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی عفی الله عنهما، عبارات عربی نسخ معرب و عبارات فارسی نستعلیق، هادی مهدی، تاریخ کتابت: شنبه ۲۳ صفر ۱۰۸۶ق، نسخه بدل دارد و علامت بلاغ مقابله و تصحیح دارد، ۳۵۳ برگ، ۲۷ سطر [فهرست گلپایگانی، رایانه‌ای؛ فهرست گلپایگانی، جدید].
۶۵. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۹۵۰۷. جزء هشتم تا دهم، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۸۷ق، مقابله و تصحیح شده، ۳۴۴ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۲۷/۱۴].
۶۶. تهران، مجلس شورای اسلامی: مجموعه خویی: ش ۱۵۴. شرح کتاب العقل، نسخ، محمد ولی دشت بیاضی، تاریخ کتابت: ۱۰۸۷ق، رساله اول مجموعه، «ص ۳- ۱۷۵» ۸۷ برگ [فهرست مجلس: ۱۷۵/۷].

۶۷. تهران، ملک: ش ۲۷۴۲. نستعلیق، سلمان علی بن عشور ساوجبلاغی، تاریخ کتابت: ۱۰۸۷ق، ۴۱۳ برگ [فهرست ملک: ۵۲۹/۳].
۶۸. یزد، وزیری: ش ۳۳۵۰. کتاب العقل و التوحید، نسخ و نستعلیق، حبیب الله طالقانی، تاریخ کتابت: ۱۰۸۷ق، مقابله شده، ۲۶۱ برگ [فهرست کتابخانه وزیری: ۱۶۲۳/۵].
۶۹. مشهد، آستان قدس رضوی: اهدایی رهبری: ش ۷۷۱. جزء ۲۷ تا ۳۳، محمد قاسم بن محمد مؤمن مشهدی، تاریخ کتابت: ۱۰۸۸ق، مقابله شده با نسخه اصل [فهرست اهدایی رهبری: ۱۶۹].
۷۰. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۷۷۹۳. نسخ، سعید بن مرتضی، تاریخ کتابت: ۱۰۸۹ق، با نسخه اصل مقابله و تصحیح شده [فهرست آستان قدس: ۳۲۹/۱۴].
۷۱. تهران، مجلس شورای اسلامی: ش ۱۳۵۳۹. کتاب دعا، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۸۹ق، با نسخه اصل مقابله و تصحیح شده، ۱۴۷ برگ [فهرست مجلس: ۳۷/۳۷].
۷۲. تهران، مجلس شورای اسلامی: ش ۴۵۰۴. زکات تاصیام، نسخ، محمد بن علی اکبر حسینی، تاریخ کتابت: ۱۰۸۹ق، مقابله شده [فهرست مجلس: ۱۷۹/۱۲].
۷۳. تهران، مجلس شورای اسلامی: ش ۴۵۰۶. بخش نکاح، نسخ، محمد صادق کشمیری، تاریخ کتابت: ۱۰۸۹ق، ۲۸۱ برگ [فهرست مجلس: ۱۸۰/۱۲].
۷۴. تهران، دانشگاه تهران: ش ۶۶۶۷. کتاب الحجة تا پایان جزء دوم، نستعلیق، محمد تقی بن حاج خسرو، تاریخ کتابت: ۱۰۸۹ق، ۴۵۲ برگ [فهرست دانشگاه تهران: ۳۲۹/۱۶].
۷۵. تهران، سپهسالار: ش ۱۷۲۲. عقل و جهل و توحید، نسخ، تیمور، تاریخ کتابت: ۱۰۸۹ق، ۲۶۱ برگ، ۲۵ سطر [فهرست سپهسالار: ۱/۲۶۶ و ۵/۱۶۴].
۷۶. تهران، سپهسالار: ش ۱۷۲۱. عقل و جهل و توحید، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۹۰ق، با نسخه اصل مقابله و تصحیح شده، ۳۳۰ برگ، ۲۶ سطر [فهرست سپهسالار: ۱/۲۶۷ و ۵/۱۶۴].

۷۷. یزد، وزیری: ش ۱۵۸۲. بخشی از کتاب الایمان و الکفر، نسخ و نستعلیق، حاتم بن میر علی، تاریخ کتابت: ۱۰۹۰ق، ۲۰۲ برگ [فهرست کتابخانه وزیری: ۹۹۴/۳].

۷۸. تهران، دانشگاه تهران: ش ۲۹۹۵. تا پایان جزء دوم، نسخ و نستعلیق، تقی بن حسین مذهب قزوینی، تاریخ کتابت: ۳ جمادی الاول ۱۰۹۱ق، متن نسخ و شرح نستعلیق، ۶۷۳ برگ [فهرست دانشگاه تهران: ۱۹۱۸/۱۰].

۷۹. تهران، ملی تهران: ش ۲/۵۸ ف. کتاب المعیشت، نسخ، محمد طاهر بن بابیل خوینی، تاریخ کتابت: ۱۰۹۱ق، ۲۷۸ برگ [فهرست ملی تهران: ۵۹/۵].
۸۰. تهران، ملی تهران: ش ۲/۰۹ ف. نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۹۱ق، ۱۵۳ برگ [فهرست ملی تهران: ۲۰۵/۱].

۸۱. قم، مسجد اعظم: ش ۲۰۳۱. کتاب الدعا تا کتاب فضل القرآن، آغاز: الحمد لله الذی قال فی کتابه ما یعبأ بکم، نستعلیق، محمد کاظم بن محمد زمان طالقانی، تاریخ کتابت: ۱۵ ربیع الاول ۱۰۹۲ق، ۲۴۸ برگ، ۱۹ و ۲۰ سطر [فهرست مسجد اعظم، قدیم: ۲۷۷؛ فهرست مسجد اعظم، جدید].

۸۲. اصفهان، مهدی نجفی: ش بدون شماره. کتاب الجهاد تا معیشت، مظفر علی بن غضنفر علی کاشانی، تاریخ کتابت: ۱۴ ذی قعدة ۱۰۹۲ق [فهرست مکتبه النجفی: ۲۳۴].

۸۳. مشهد، آستان قدس رضوی: اهدایی رهبری: ش ۱۴۶۹. جزء ۱۵ (کتاب جهاد)، حبیب الله بن ملا محمد باقر طالقانی، تاریخ کتابت: ۱۰۹۲ق [فهرست اهدایی رهبری: ۱۷۰].

۸۴. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۹۴۹۲. جزء پنجم تا هفتم (کتاب دعا، فضل قرآن و عترت)، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۹۲ق، مقابله و تصحیح شده، ۲۴۴ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۲۵/۱۴].

۸۵. تهران، دانشکده حقوق: ش ۹۷-ب. از نیمه دوم حدیث سیزدهم باب نود و یک کتاب نکاح تا پایان طلاق، نسخ، محمد کاظم بن محمد صادق عبد العظیمی،

تاریخ کتابت: ۱۰۹۲ق، متن معرب، رساله دوم مجموعه [فهرست حقوق تهران: ۱۵۷].

۸۶. قم، مسجد اعظم: ش ۱۴۹. نکاح، آغاز: أحله الله من النساء سی و هشتم باب وجوه النکاح، نستعلیق، عبد الصمد خان بن صلاحیت، تاریخ کتابت: شنبه ربیع الثانی ۱۰۹۳ق، ۱۸۸ برگ [فهرست مسجد اعظم، قدیم: ۲۷۶؛ فهرست مسجد اعظم، جدید].

۸۷. قم، مرعشی: ش ۹۳۷۷. طهارت تا پایان جنایز، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: سلخ ذی قعده ۱۰۹۳ق، ۳۵۹ برگ [فهرست مرعشی: ۱۶۲/۲۴].

۸۸. مشهد، آستان قدس رضوی: اهدایی رهبری: ش ۴۸. جزء ۲۰ تا ۲۵ (کتاب: العتق و الصيد و الذباجة و الاطعمة و الاشربة و الزی و التجميل و الدواجن)، مظفر علی بن غضنفر علی کاشانی، تاریخ کتابت: ۱۰۹۳ق [فهرست اهدایی رهبری: ۱۶۸].

۸۹. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۹۵۰۴. جزء چهارم، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۹۳ق، مقابله و تصحیح شده، ۴۹۶ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۲۴/۱۴].

۹۰. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۹۵۰۹. جزء یازدهم (صلاة)، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۹۳ق، مقابله شده است، ۲۶۰ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۲۸/۱۴].

۹۱. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۹۵۱۲. جزء ۲۶ (دواجن)، نسخ، مظفر علی بن غضنفر علی کاشانی، تاریخ کتابت: ۱۰۹۳ق، ۲۷ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۳۳/۱۴].

۹۲. خوی، مدرسه نمازی: ش ۲۲۲. روضه، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۹۳ق، مقابله و تصحیح شده [فهرست مدرسه نمازی: ۱۱۴/۱].

۹۳. تهران، ملک: ش ۵۵۸۹. کتاب الحجة، نسخ و نستعلیق، شریف الدین حسین بن جلال الدین محمد حسینی، تاریخ کتابت: ۱۰۹۳ق، ۳۲۳ برگ [فهرست ملک: ۵۳۱/۳].

۹۴. قم، رضا استادی: بدون شماره، کتاب هشتم (طهارت)، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۹۳ق، ۱۰۸ برگ [فهرست یکصد و شصت نسخه خطی: ۴۹].
۹۵. قم، رضا استادی: بدون شماره، کتاب نهم (حیض)، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۹۳ق، ۵۴ برگ [فهرست یکصد و شصت نسخه خطی: ۴۹].
۹۶. قم، رضا استادی: بدون شماره، کتاب دهم (حیض)، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۹۳ق، ۱۹۶ برگ [فهرست یکصد و شصت نسخه خطی: ۴۹].
۹۷. تهران، حسین مفتاح: ش ۷۱، معیشت، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۷ رمضان المبارک ۱۰۹۴ق، مقابله شده است [نشریه نسخه‌های خطی: ۱۹۰/۷].
۹۸. تهران، مجلس شورای اسلامی: ش ۴۵۰۲، کتاب اطعمه، نسخ، محمد علی طالقانی، تاریخ کتابت: ۱۰۹۴ق، ۱۲۱ برگ [فهرست مجلس: ۱۷۸/۱۲].
۹۹. مشهد، گوهرشاد: ش ۱۱۴، کتاب جهاد، نسخ و نستعلیق، نجف علی، تاریخ کتابت: ۱۰۹۴ق، تصحیح و مقابله شده، ۱۱۰ برگ [فهرست گوهرشاد: ۹۷/۱].
۱۰۰. مشهد، دانشکده الهیات: ش ۱۳۲۳، کتاب توحید، آغاز: بسمله هو الله ولی کل نعمه یا هو یا من لا هو الا هو صل علی محمد و آله، نستعلیق، شرف الدین حسین حسینی، تاریخ کتابت، ۱۰۹۵ق [فهرست الهیات مشهد: ۴۶۳/۲].
۱۰۱. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۹۴۹۴، جزء ۱۱ تا ۱۳ (صلوة، زکات و صیام)، نسخ، محمد کاظم بن محمد صادق، تاریخ کتابت: ۱۰۹۵ق، مقابله و تصحیح از روی نسخه اصل، ۳۸۰ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۲۸/۱۴].
۱۰۲. تهران، ملی تهران: ش ۲۰۰۳/ف، شرح قسمتی از صلاوة، افتادگی دارد، نسخ، محمد قاسم بن نور الله حسینی طالقانی، تاریخ کتابت: ۱۰۹۵ق، ۶۳۶ برگ [فهرست ملی تهران: ۳/۵].
۱۰۳. تهران، ملی تهران: ش ۲۹۴۱/ف، آغاز: بسمله و به نستعین الحمد لله الذی جعل الکعبة البیت الحرام، نسخ، ابو المظفر علی بن غضنفر، تاریخ کتابت: ۱۰۹۵ق، ۳۸۳ برگ [فهرست ملی تهران: ۶۸۹/۷].
۱۰۴. تهران، خانقاه نور بخش: ش ۳۵۵، نسخ و نستعلیق، محمد زکی، تاریخ کتابت:

۱۰۹۰. اق تا ۱۰۹۵ اق، «۷۱۰ ص» ۳۵۵ برگ [فهرست خانقاه نوربخش: ۸۳/۲].
۱۰۵. تهران، مدرسه مروی: ش ۲۵۶. الحج، محمد کاظم عبد العظیمی، تاریخ کتابت: ۱۰۹۶ اق [فهرست مدرسه مروی: ۱۶۷].
۱۰۶. قم، مدرسه فیضیه: ش ۹۳. شرح کتاب الحجة، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۹۶ اق، ۱۹۶ برگ [فهرست مدرسه فیضیه: ۷۹/۲].
۱۰۷. تهران، دکتر علی اصغر مهدوی: ش ۵۱۸. طهارت و صلاة، صفحه اول افتاده، نستعلیق، حبیب الله بن ملا محمد باقر طالقانی، تاریخ کتابت: ۱۰۹۶ اق، مقابله شده [نشریه نسخه‌های خطی: ۸۷/۲].
۱۰۸. قم، مرکز احیاء میراث اسلامی: ش ۲۰۷۵. از کتاب الوصایا تا پایان کتاب الایمان و النذور و الکفارات، آغاز: الحمد لله رب العالمین ... أصل کتاب الوصایا شرح وصایا بفتح واو و تخفیف صادبی نقطه، انجام: سپاس الله راست در اول و آخر، نسخ، محمد هاشم بن محمد علی بن علی نیشابوری، تاریخ کتابت: یکشنبه جمادی الثانی ۱۰۹۷ اق، تصحیح شده، ۳۴۲ برگ، ۲۴ سطر [فهرست مرکز احیاء: ۶/مخطوط].
۱۰۹. مشهد، آستان قدس رضوی: اهدایی رهبری: ش ۱۲۷۳. جزء هشتم تادهم: طهارت و حیض و جنائز، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۹۷ اق [فهرست اهدایی رهبری: ۱۶۹].
۱۱۰. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۶۱۶۷. کتاب دعا، فضل قرآن و العشرة، صفحه اول افتادگی دارد، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: تصحیح و مقابله شده با نسخه اصل در ۱۰۹۷ اق، ۳۵۹ برگ [فهرست آستان قدس: ۱۱۸/۵].
۱۱۱. تهران، ملی تهران: ش ۲۰۸۱/ف. کتاب الصلاة، نستعلیق، سعید بن سید مرتضی، تاریخ کتابت: ۱۰۹۷ اق، ۵۰۶ برگ [فهرست ملی تهران: ۹۴/۵].
۱۱۲. خوی، مدرسه نمازی: ش ۲۳۰. نستعلیق، جلال طالقانی دیلمی، تاریخ کتابت: ۱۰۹۷ اق، تصحیح شده [فهرست مدرسه نمازی: ۱۱۷/۱].
۱۱۳. قم، مرعشی: ش ۴۵۷۹. کتاب دعا و فضل القرآن و العشرة، نسخ، مظفر علی بن

غضنفر علی کاشانی، تاریخ کتابت: ۲۲ شعبان ۱۰۹۸ق، ۲۵۹ برگ [فهرست مرعشی: ۱۵۰/۱۲].

۱۱۴. قم، گلیایگانی: ش ۶۶۴۳/۳۴/۱۳. فروع، از آغاز و انجام افتادگی دارد. آغاز: نوشتن بسوی مردی طلب می‌کردم از او که سؤال کند امام رضا علیه السلام را از چاه که می‌باشد در سرا برای وضو، نسخ، جلال الدین بن گنج علی مرندي، تاریخ کتابت: ۱۰۹۸ق، ۲۸۶ برگ، ۲۱ سطر [فهرست گلیایگانی، رایانه‌ای؛ فهرست گلیایگانی، جدید].

۱۱۵. یزد، ابو الفضل سعیدی ریحانی یزدی: بدون شماره، کتاب الجنائز، نسخ، داود بن جانی داودی، تاریخ کتابت: ربیع الاول ۱۰۹۹ق [نشریه نسخه‌های خطی: ۴۶۱/۴].

۱۱۶. مشهد، آستان قدس رضوی: اهدایی رهبری: ش ۴۲۴. جزء اول و دوم (کتاب عقل و توحید)، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۹۹ق [فهرست اهدایی رهبری: ۱۶۹].

۱۱۷. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۹۴۹۵. جزء چهاردهم (حج)، نسخ، ولی بن محمد ساوجبلاغ، تاریخ کتابت: ۱۰۹۹ق، ۳۲۰ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۳۰/۱۴].

۱۱۸. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۹۵۰۶. جزء پنجم مجموعه، نسخ، محمود، تاریخ کتابت: ۱۰۹۹ق، تصحیح شده، ۲۸۷ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۲۲/۱۴].

۱۱۹. تهران، ملی تهران: ش ۲/۲۰۸۹ف. زکات و صوم، نستعلیق، محمد قدیم بن شیخ علی اصغر، تاریخ کتابت: ۱۰۹۹ق، ۳۴۶ برگ [فهرست ملی تهران: ۱۰۲/۵].

۱۲۰. قم، گلیایگانی: ش ۶۴۹۱/۳۳/۴۱. کتاب پانزدهم (کتاب جهاد تا پایان معیشت)، آغاز: بسملة الحمد لله الذي فضل المجاهدين بأموالهم وأنفسهم على القاعدین من المؤمنین ... و بعد چون امر نواب همایون اشرف ... أصل کتاب الجهاد، نستعلیق و احادیث نسخ معرب، محمد تقی بن حاجی خسرو، تاریخ کتابت: ۱۰۹۹ق، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل ذکر شده است، در پایان علامت بلاغ مقابله و تصحیح دارد از روی نسخه اصل در ربیع الثانی ۱۰۹۹ق بعد از ارتحال مؤلف (شش روز کمتر از هشت ماه) ۳۲۲ برگ، ۲۵ سطر [فهرست گلیایگانی، رایانه‌ای؛ فهرست گلیایگانی، جدید].

۱۲۱. یزد، وزیری: ش ۳۳۴۸. کتاب الحجة، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: ۱۰۹۹ق، ۱۲۵ برگ [فهرست کتابخانه وزیری: ۱۶۲۳/۵].
۱۲۲. تهران، مدرسه مروی: ش ۳۱۳. کتاب النکاح، محمد کاظم عبد العظیمی، تاریخ کتابت: ۱۰۹۹ق [فهرست مدرسه مروی: ۱۶۷].
۱۲۳. مشهد، آستان قدس رضوی: اهدایی رهبری: ش ۱۲۷۶. جزء ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ (اطعمه و اشربه و زی و تجمل)، در نسخه یادداشت شده که نسخه اصل مؤلف است، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ق [فهرست اهدایی رهبری: ۱۶۹].
۱۲۴. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۱۲۸۸۱. کتاب معیشت، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ق، تصحیح و مقابله با اصل، ۳۳۴ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۳۱/۱۴].
۱۲۵. مشهد، آستان قدس رضوی: اهدایی رهبری: ش ۱۳۹۵. جزء هشتم تا یازدهم: طهارت و حیض و جنائز و صلاة، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ق، با تملک علامه مجلسی [فهرست اهدایی رهبری: ۱۷۰۷].
۱۲۶. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۹۴۸۹. جلد اول و دوم، آغاز: برابر نمونه، نسخ و نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ق، مقابله با نسخه اصل، تصحیح شده، ۲۵۱ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۱۹/۱۴].
۱۲۷. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۹۴۹۹. جزء ۳۱ تا ۳۳: شهادات تا کفارات، نسخ و نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ق، مقابله با نسخه اصل و تصحیح شده، ۱۲۰ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۳۵/۱۴].
۱۲۸. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۹۵۱۱. جزء دوازدهم و سیزدهم، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ق، مقابله و تصحیح شده از روی نسخه اصل، ۲۸۸ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۲۹/۱۴].
۱۲۹. تهران، مجلس شورای اسلامی: ش ۵۷۱۸. کتاب الحجة، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ق، مقابله شده در ۱۰۹۲ق، «۸۵۱ص» ۴۲۶ برگ [فهرست مجلس: ۱۶۸/۱۷].

۱۳۰. قم، گلبایگانی: ش ۷۳۹۶/۳۸/۱۶. از اول تا آخر کتاب الحجة (کتاب سوم کافی)، آغاز: الحمد لله رب العالمین و الصلاة على محمد و آله الحج المعصومین و بعد چون فقیر فقیر خلیل بن الغازی القزوینی، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ و ۱۲ق، نسخه مقابله شده با علامت بلاغ در آخر نسخه، بسیاری از مطالب نسخه خط خورده و تغییر داده شده است، ۴۲۰ برگ، ۲۹ سطر [فهرست گلبایگانی، رایانه‌ای؛ فهرست گلبایگانی، جدید].

۱۳۱. قم، مسجد اعظم: ش ۱۷۱۷. کتاب الحجة، از انجام افتادگی دارد. آغاز: و مخالفان نیز ابتدا به خواب را نقل کرده‌اند بخاری روایت، نسخ، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ق، تصحیح حاشیه از مؤلف، ۳۱۵ برگ، ۳۰ سطر [فهرست مسجد اعظم، قدیم: ۲۷۶؛ فهرست مسجد اعظم، جدید].

۱۳۲. تهران، ملک: ش ۵۵۸۷. طلاق تا اشربه، نستعلیق، بافقی، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ق، ۳۳۱ برگ [فهرست ملک: ۵۳۱/۳].

۱۳۳. قزوین، مدرسه امام صادق علیه السلام: ش ۱۳۱. باب ۵۹ تا ۱۳۲، از اول و آخر افتادگی دارد. آغاز: باب پنجاه و نهم اصل باب من تکره معاملته و مخالطته شرح این باب کسی است که، نسخ، خلیل بن غازی قزوینی (مؤلف/ظاهرا، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ق، در حواشی تصحیح شده، خط خوردگی دارد، ۱۳۲ برگ، ۲۱ سطر [میراث اسلامی ایران: ۶۱۱/۱۰؛ فهرست مدرسه امام صادق علیه السلام: ۱۷۴/۱].

۱۳۴. کاشان، سید محمد حسین علم الهدی رضوی: ش ۴۷ (۲۳۲). نستعلیق، محمد بن میر حاج قزوینی، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ق [نشریه نسخه‌های خطی: ۳۶/۷].

۱۳۵. قم، آستان معصومیه (س): ش ۵۸۹۰. نسخ و نستعلیق، مصطفی خوانساری، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ق، ۸۴ برگ [فهرست آستان معصومیه (س)، دانش پژوه: ۱۳۸].

۱۳۶. دامغان، مدرسه فتحعلی بیگ (صادقیه): ش ۵۵. از کتاب زی و تجمل تا پایان مواریث، از آغاز افتادگی دارد، آغاز: بودن را پنجم اصل عن مسمع بن عبدالملک عن ابی عبدالله علیه السلام قال، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت: قرن ۱۱ق،

تصحیح شده با نشانی بلاغ، ۲۹۹ برگ، ۲۵ سطر، ۱۷×۲۶ [فهرست مدرسه فتحعلی بیگ].

۱۳۷. تهران، دانشگاه تهران: ش ۶۸۱. عقل و توحید، آغاز: برابر نمونه، نسخ و نستعلیق، محمد حسین بن حاج افضل بیک، تاریخ کتابت، ۱۱۰۰ ق، ۳۰۲ برگ [فهرست دانشگاه تهران: ۱۳۸۷/۵].

۱۳۸. تهران، سپهسالار: ش ۱۷۲۵. طهارت و حیض و جنائز و صلاة، نستعلیق، محمد ابراهیم بن محمد لاجین قزوینی، تاریخ کتابت، ۱۱۰۱ ق، ۳۲۷ برگ، ۲۶ سطر [فهرست سپهسالار: ۲۶۷/۱ و ۱۶۴/۵].

۱۳۹. مشهد، آستان قدس رضوی: اهدایی رهبری: ش ۳۷. جزء هفدهم و هجدهم: نکاح و عقیقه، ابوالمظفر ملا احمد بن محمد ایروانی، تاریخ کتابت، ۱۱۰۲ ق [فهرست اهدایی رهبری: ۱۶۸].

۱۴۰. تهران، مجلس شورای اسلامی: ش ۷۵۲۲. کتاب الصلاة، نسخ و نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت، ۱۱۰۴ ق، ۲۷۵ برگ [فهرست مجلس: ۲۵/۲۶].

۱۴۱. تهران، دانشگاه تهران: ش ۴۴۱۲. باب ۶۸، نسخ و نستعلیق، محمد باقر بن مرتضی حسینی، تاریخ کتابت، ۲۸ جمادی الاول ۱۱۰۶ ق، رساله هفتم مجموعه، «۲۶۱-۲۱۸» ۴۴ برگ [فهرست دانشگاه تهران: ۳۳۷۵/۱۳].

۱۴۲. قم، مسجد اعظم: ش ۳۶۸۰. کتاب عتق تادواجن، از آغاز افتادگی دارد، آغاز: چهاردهم باب عتق السکران و المجنون و المکره، نسخ، حبیب الله بن میر فاضل طالقانی، تاریخ کتابت، جمادی الثانی ۱۱۰۷ ق، ۳۴۲ برگ، ۲۳ سطر [فهرست مسجد اعظم، قدیم: ۲۷۷؛ فهرست مسجد اعظم، جدید].

۱۴۳. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۹۵۰۰. روضه، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت، ۱۱۱۲ ق، تصحیح شده، ۴۳۱ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۳۴/۱۴].

۱۴۴. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۱۳۰۸۳. جزء چهاردهم و پانزدهم: حج و جهاد، برگ اول افتادگی دارد، نستعلیق، محمد شریف بن محمد رحیم، تاریخ کتابت، ۱۱۱۳ ق، ۳۷۱ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۳۰/۱۴].

۱۴۵. تهران، دانشگاه تهران: ش ۶۷۳. زکات و صوم و اعتکاف و نوادر، نسخ و نستعلیق، شهاب الدین محمد شالی، تاریخ کتابت، ۱۱۱۵ق، شرح نستعلیق و متن نسخ معرب [فهرست دانشگاه تهران: ۱۳۹۱/۵].

۱۴۶. قم، مدرسه فیضیه: ش ۴۹۶. کتاب عتق و تدبیر و صید و ذباحت و اطعمه و اشربه، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت، ۱۱۱۷ق، ۲۶۱ برگ [فهرست مدرسه فیضیه: ۷۹/۲].

۱۴۷. تهران، دانشگاه تهران: ش ۶۷۵. کتاب نکاح و عقیقه و طلاق، آغاز: الحمد لله علی بلوغ الصافی شرح الکافی کتاب النکاح، نسخ و نستعلیق، محمد معین بن محمد فصیح، تاریخ کتابت، شعبان ۱۱۲۳ق، ۳۲۶ برگ [فهرست دانشگاه تهران: ۱۳۹۳/۵].

۱۴۸. تهران، دانشگاه تهران: ش ۶۷۷. کتاب الوصایا، مواریث، حدود، دیات، شهادت، قضایا و احکام، ایمان و نذور و کفارات، نسخ و نستعلیق، محمد معین بن محمد فصیح، تاریخ کتابت، شعبان ۱۱۲۳ق، ۳۴۸ برگ [فهرست دانشگاه تهران: ۱۳۹۵/۵].

۱۴۹. تهران، دانشگاه تهران: ش ۶۷۴. کتاب الجهاد و المعیشت، آغاز: بسمله الحمد لله الذی فضل المجاهدین بأموالهم، نسخ و نستعلیق، محمد معین بن محمد فصیح، تاریخ کتابت، ۱۱۲۳ق، ۲۴۸ برگ [فهرست دانشگاه تهران: ۱۳۹۲/۵].

۱۵۰. یزد، وزیری: ش ۳۳۹۸. الطهارة و الحيض و الجنائز، نسخ و نستعلیق، امام ویردی بن علی اکبر، تاریخ کتابت، ۱۱۲۳ق، ۲۴۷ برگ [فهرست کتابخانه وزیری: ۱۶۳۹/۵].

۱۵۱. تهران، دانشگاه تهران: ش ۶۷۱. کتاب طهارت، حیض، جنائز و صلاة، نسخ و نستعلیق، محمد معین بن محمد فصیح، تاریخ کتابت، شعبان ۱۱۲۵ق، متن نسخ، ۳۷۳ برگ [فهرست دانشگاه تهران: ۱۳۹۰/۵].

۱۵۲. مشهد، آستان قدس رضوی: اهدایی رهبری: ش ۳۴۲. جزء چهارم: کتاب ایمان و کفر، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت، ۱۱۲۵ق [فهرست اهدایی رهبری: ۱۶۹].

۱۵۳. تهران، دانشگاه تهران: ش ۶۷۲. حج، آغاز: الحمد لله الذى جعل الكعبة البيت الحرام قياماً للناس، نسخ و نستعلیق، محمد معین بن محمد فصیح، تاریخ کتابت، ۱۱۲۵ق، نسخ در متن و نستعلیق در شرح، ۳۰۱ برگ [فهرست دانشگاه تهران: ۱۳۹۲/۵].

۱۵۴. تهران، دانشگاه تهران: ش ۶۷۶. جزء بیستم تا بیست و ششم: عتق تا دواجن، نسخ و نستعلیق، محمد معین بن محمد فصیح، تاریخ کتابت، ربیع الثانی ۱۱۲۶ق، متن به نسخ، ۲۸۵ برگ [فهرست دانشگاه تهران: ۱۳۹۴/۵].

۱۵۵. قم، گلپایگانی: ش ۸/۳۶. دعا تا معیشت، محمد معین، تاریخ کتابت، ۱۱۳۲ق، ۱۶۰ برگ [فهرست گلپایگانی، رایانه‌ای].

۱۵۶. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۷۷۰۷. جزء هشتم تا شانزدهم: طهارت تا پایان معیشت، نسخ، حسن بن هاشم، تاریخ کتابت، ۱۱۴۱ق، ۵۵۸ برگ [فهرست آستان قدس: ۱۳۳۱/۱۴].

۱۵۷. تهران، مجلس شورای اسلامی: ش ۱۳۵۳۸. کتاب دعا، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت، مقابله با نسخه اصل توسط محمد کاظم بن آقا محمد صادق در سال ۱۱۵۴ق و تصحیح شده، ۱۹۲ برگ [فهرست مجلس: ۳۷/۳۷].

۱۵۸. مشهد، آستان قدس رضوی: ش ۹۵۰۲. جزء سوم: کتاب الحجة تا اول باب کراهية التوقیت، نسخ و نستعلیق، کل محمد بن خان محمد کاوکانی، تاریخ کتابت، قرن ۱۲ق، ۲۷۳ برگ [فهرست آستان قدس: ۳۲۱/۱۴].

۱۵۹. تهران، ملی تهران: ش ۲۴۸۹/ف. کتاب عقیقه، طلاق، عتق و تدبیر، صید و ذبایح، نستعلیق، عبد الغفار بن محمد صالح، تاریخ کتابت، قرن ۱۲ق، ۲۵۹ برگ [فهرست ملی تهران: ۶۶۲/۵].

۱۶۰. قم، گلپایگانی: ش ۲۲۴/۲/۴۴. اصول (از باب فضل دعا تا انتهای کتاب عشرت)، از آغاز افتادگی دارد. آغاز: هفدهم باب الاجتماع فی الدعاء ... شصتم باب دعوات موجزات لجميع الحوائج للدنيا و الآخرة بدانکه آنچه در این شرح مذکور می شود در توضیح آیاتی که از متشابهات است ... باب اول اصل باب فصل، نستعلیق،

بدون نام کاتب، تاریخ کتابت، قرن ۱۲ق، در حاشیه دارای علامات تصحیح و بلاغ است، ۲۷۲ برگ، ۱۹ سطر، ۲۵×۱۷ [فهرست گلبایگانی، رایانه‌ای؛ فهرست گلبایگانی، جدید].

۱۶۱. قم، دار الحدیث: ش ۱۷۳. کتاب الحج، از آغاز و انجام افتادگی دارد، آغاز: فرشتگان از عقب شیطان می‌روند تا ایشان پنهان می‌شوند و در دریا یا دریای محیط عرض نمودم که بچه سبب نو حاجی را داخل شدن در کعبه، انجام: که من بیگانه را نفرین می‌کنی ... آنست که لغزیدن سبب ضرب نیست و رم کردن سبب ضرب است و دلالت ندارد و چون ممکن است که از، نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت، قرن ۱۲ق، در اثنای نسخه تملکی در ۹ ربیع ۱۱۸۹ق، ۲۵۰ برگ، ۲۱ سطر [فهرست دار الحدیث].

۱۶۲. تهران، مجلس شورای اسلامی: ش ۲۰۳۹. کتاب الزکاة، نسخ، محمد حسن روضه خوان، تاریخ کتابت، ۱۲۹۳ق، تصحیح شده، «۳۲۸ص» ۱۶۴ برگ، سابقه: شمرکز احیاء میراث اسلامی: عکس ۸۹۸ [فهرست مجلس: ۳۶/۶؛ فهرست عکسی مرکز احیاء: ۹۸/۳].

۱۶۳. تهران، دانشکده الهیات: ش ۳۱/۱. کتاب توحید، نستعلیق، فضل بن علی، تاریخ کتابت، سده ۱۲ و ۱۳ق [فهرست الهیات تهران: ۷۰۸/۱].

۱۶۴. قم، مرعشی: ش ۷۲۵۱. کتاب توحید و عقل، نستعلیق، خلیل بن غازی قزوینی (مؤلف)، بدون تاریخ کتابت، متن روایت‌ها نسخ معرب، ۹۳ برگ [فهرست مرعشی: ۴۷/۱۹].

۱۶۵. تهران، مجلس شورای اسلامی: مجموعه خویی: ش ۱۵۴. کتاب التوحید، نسخ، محمد علی بن ملا رجبعلی، تاریخ کتابت، ۱۱۲۴ق، رساله دوم مجموعه [فهرست مجلس: ۱۷۶/۷].

۱۶۶. تهران، دانشگاه تهران: ش ۶۸۲. کتاب ایمان و کفر، آغاز: بسملة الحمد لله الذی حبب إلینا الإیمان و کره إلینا، نسخ و نستعلیق، بدون نام کاتب، بدون تاریخ کتابت، شاید نسخه اصل، ۳۰۱ برگ [فهرست دانشگاه تهران: ۱۳۸۹/۵].

۱۶۷. قم، گلبایگانی: ش ۱۹/۲۲. جلد دوم، نستعلیق، محمد بن خان محمد کاوکانی، بدون تاریخ کتابت، ۲۳۱ برگ [فهرست گلبایگانی، قدیم: ۱۸۳/۱].
۱۶۸. قم، گلبایگانی: ش ۶۴۰۷/۳۲/۱۰۷. اصول (شرح کتاب عقل و شرح کتاب توحید)، آغاز: برابر نمونه، نسخ و احادیث نسخ معرب، بدون نام کاتب، بدون تاریخ کتابت، در حاشیه تصحیح شده است، با نسخه اصل در بلدة لاهور مقابله شده است، ۳۲۰ برگ، ۳۳ سطر [فهرست گلبایگانی، رایانه‌ای؛ فهرست گلبایگانی، جدید].
۱۶۹. قم، مرکز احیاء میراث اسلامی: ش ۲۰۷۵. آغاز: الحمد لله رب العالمین ... أصل کتاب الوصایا، انجام: و سپاس الله راست در اول و آخر، نسخ، محمد هاشم بن محمد علی بن علی نیشابوری، بدون تاریخ کتابت [فهرست مرکز احیاء: ۶/مخطوط].
۱۷۰. یزد، وزیری: ش ۳۳۸۴. کتاب دعا، نسخ، خان محمد طباطبایی، بدون تاریخ کتابت [فهرست کتابخانه وزیری: ۱۶۳۵/۵].
۱۷۱. همدان، مدرسه غرب: ش ۱۰۸۷. جلد سوم، نسخ، بدون نام کاتب، بدون تاریخ کتابت، توسط ابوذر فرزند مؤلف بر وی قرائت و تصحیح شده در سال ۱۰۶۸ ق با امضای شارح [فهرست مدرسه غرب: ۳۴].
۱۷۲. مشهد، مدرسه نواب: ش ۱۱۹. شرح دیباچه و کتاب التوحید، نستعلیق، بدون نام کاتب، بدون تاریخ کتابت، گویا نسخه اصل، با وقفنامه‌ای به خط مؤلف در سال ۱۰۷۵ ق، با تصحیح و تبدیل [فهرست دو کتابخانه مشهد: ۴۹۰].
۱۷۳. تهران، خانقاه نور بخش: ش ۳۹۱. دعا تا پایان العشرة، نستعلیق، محمد معصوم دشت بیاضی، بدون تاریخ کتابت، «۴۴۶ ص» ۲۲۳ برگ [فهرست خانقاه نوربخش: ۱۰۴/۲].
۱۷۴. قم، شیخ حیدر علی مؤید: ش ۱۲۲۲. اول نکاح تا آخر عقیقه، نستعلیق، بدون نام کاتب، بدون تاریخ کتابت، مقابله شده با نسخه اصل و بلاغ دارد، ۴۲۴ برگ، ۲۱ سطر، ۲۵×۱۵ [فهرست مؤید: ۱۹۰/۳].

۱۷۵. قم، شیخ حیدر علی مؤید: ش ۱۲۵۶. کتاب تجارت، از آغاز و انجام افتادگی دارد، آغاز: لأبی موسیٰ عندی ألف و سبعمئة دینار، انجام: ناسخ حکمی از احکام شرایع سابقه بود جایز است که، نسخ و نستعلیق، محمد هادی بن محمد امین قزوینی، تاریخ کتابت: یکشنبه ۱۲ ربیع الاول؟، ۲۶۳ برگ، ۲۹ سطر، ۲۹×۱۸/۵ [فهرست مؤید: ۲۱۵/۳].

۱۱/۲. نسخه‌های گزارش شده به خط مؤلف

در بین نسخه‌های موجود از صافی، سه نسخه به خط خود مؤلف است که مشخصات آنها عبارتند از:

۱. قم، مرعشی: ش ۷۲۵۱. کتاب عقل و توحید، نستعلیق، بدون تاریخ کتابت، متن روایت‌ها نسخ معرب، ۹۳ برگ [فهرست مرعشی: ۴۷/۱۹].

۲. تهران، دانشگاه تهران: ش ۶۸۲. کتاب ایمان و کفر، نسخ و نستعلیق، ۳۰۱ برگ [فهرست دانشگاه تهران: ۱۳۸۹/۵].

۳. قزوین، مدرسه امام صادق علیه السلام: ش ۱۳۱. باب ۵۹ تا ۱۳۲، نسخ، تصحیح شده در حواشی با خط خوردگی زیاد، ۱۳۲ برگ [میراث اسلامی ایران: ۶۱۱/۱۰؛ فهرست مدرسه امام صادق علیه السلام: ۱۷۴/۱].

۱۱/۳. گزارشی از نسخه‌های تهیه شده

برای تصحیح شرح کتاب العقل والعلم و کتاب التوحید تعداد شش نسخه تهیه شد که عبارتند از:

۱. قم، مسجد اعظم: ش ۲۰۷۱.

این نسخه از قسم اصول کافی تا پایان «کتاب التوحید» را شامل است، و نام کاتب و تاریخ کتابت آن نامعلوم است. هرچند که در فهرست کتابخانه مذکور، به اشتباه، کتابت آن به مرحوم ملا صالح مازندرانی، شارح شهیر کتاب کافی (م ۱۰۶۴ ق) نسبت داده شده است، و ظاهراً اشتباه وی از اینجا نشأت گرفته که کاتب این نسخه، در پایان آن، تاریخ فراغ مرحوم ملا صالح مازندرانی از شرح خودش را آورده و با تاریخ فراغ

ملا خلیل از این شرح مقایسه نموده است.

در پایان نسخه به خط کاتب آمده است: «بلغ قبلاً مع الأصل من النسخ، والحمد لله أولاً و آخراً» که نشانگر مقابله این نسخه با نسخه اصل می باشد و وجود علامات تصحیح و مقابله مختصر در هامش نسخه، مؤید این مطلب است. نسخه به خط نسخ زیبا نوشته شده و تعداد اوراق آن ۴۰۳ برگ می باشد. متن احادیث در آن برجسته شده و با خط ممتد مشخص شده است و متن احادیث کافی اعراب گذاری شده است.

۲. قم، مدرسه گلپایگانی: ش ۲۶/۸۶.

این نسخه شامل کتاب عقل و کتاب توحید می باشد و توسط جعفر بن غازی (برادر شارح) کتابت شده و در مورخه سنه ۱۰۶۶ ق کتابت آن به پایان رسیده است. کاتب در پایان این نسخه چنین آورده است:

وَقَفْتُ لِاتِّمَامِ شرح كتاب التوحيد من الكافي الموسوم بـ: «گنجینه شاهی» بعون الله الملك الباقي من تصانيف مولانا المحقق والحبر المدقق أعظم الأفاضل في الأنام المقتفي لآثار أهل البيت عليهم السلام المعرض عن الأباطيل المهلكة المشتهرة في الأنام، سمي خليل الرحمن... وأنا المقرّ بجرمه الكثير والذنب الغفير المتوقّع من الربّ الغفران جعفر بن الغازی الرازي - عفي عنهما - شرعت في كتابته بعد ثمانية أجزاء ونصف من يوم الجمعة السابع عشر من شهر رجب والفراغ من الكتابة يوم الجمعة ارتفاع النهار منه الخامس عشر من شهر شعبان شهور سنة ستّ و ستّين وألف هجرية (۱۰۶)....

نسخه به خط نستعلیق و تعداد اوراق آن ۲۳۷ برگ می باشد و دارای حواشی مختصر و علامات تصحیح است. و در هامش برخی از صفحات آن علامات بلاغ دیده می شد که از آن جمله است علامت «بلغ سماعاً أيده الله تعالى» در صفحات ۳۵۱، ۴۰۷، ۴۹۳ و....

۳. قم، مدرسه گلپایگانی: ش ۸/۸۱.

این نسخه نیز از اول بخش اصول کافی تا آخر کتاب توحید را شامل است و

توسط محمد قاسم لاهیجی کتابت شده و در مورّخه پنجشنبه ۲۱ جمادی الثانی سنه ۱۰۶۷ ق به پایان رسیده است.

در پایان این نسخه، کاتب اختتامیه‌ای را درباره تألیف کتاب صافی برای صفی قلی بیگ در سنه ۱۰۶۷ ق ذکر کرده و در ضمن آن، از آن به عنوان «گنجینه شاهی» نام برده است.

نسخه به خط نستعلیق بوده و در هامش آن علامات تصحیح و مقابله به چشم می‌خورد و متن احادیث کافی معرب و برجسته و با خط کشیدگی مشخص شده‌اند. و تعداد اوراق آن ۳۳۸ برگ می‌باشد.
۴. قم، مسجد اعظم: ش ۱۰۶.

این نسخه نیز شامل کتاب عقل و کتاب توحید از اصول کافی است و نام کاتب آن معلوم نیست ولی تاریخ کتابت آن، مطابق آنچه که در پایان نسخه ذکر شده سنه ۱۰۷۶ ق می‌باشد.

نسخه به خط نستعلیق بوده و شامل ۳۴۶ برگ می‌باشد و عناوین و متن احادیث کافی در آن رنگی و احادیث با اعراب کامل آمده‌اند و نشانه‌های تصحیح، در حاشیه نسخه دیده می‌شود.

۵. قم، کتابخانه گلبایگانی: ش ۴۱۲۵۰ (۱۰۷/۳۲/۶۱۹۷). این نسخه نیز تا پایان کتاب توحید را شامل است و کاتب و تاریخ کتابت آن نامعلوم است. خط نسخه شبیه به نسخ است و احادیث کافی در آن با اعراب کامل آمده‌اند و ۳۳۸ برگ می‌باشد.
۶. نسخه حجری.

این نسخه از صافی، شامل شرح اصول کافی است و در سال ۱۳۲۳ در لکهنو در مطبعه فیض، چاپ شده است.

۱۱/۴. اختلاف در تحریر نسخه‌ها

شایسته آن بود که در تصحیح این اثر، از همه نسخه‌های تهیه شده استفاده گردد و با هم مقابله شده و اختلافات آنها گزارش گردد. اما از آنجا که بین نسخه‌های موجود، اختلاف جدی وجود داشت، بگونه‌ای که بعد از مقابله چند بخش از کتاب به این

نتیجه رسیدیم که مؤلف مکرر در نوشته خود تجدید نظر کرده و در بسیاری از موارد عبارت را تعویض و یا حذف کرده و در برخی از موارد از نظر خود برگشته و یا به اشتباهات خود در شرح برخی از احادیث پی برده و آنها را اصلاح نموده است.

لذا از مقابله تمام نسخه‌ها با هم و گزارش اختلافات صرف نظر کردیم و در مقابل سعی کردیم تا ترتیب تحریرهای موجود را با مطالعه و تفحص و تطبیقات زیاد کشف کنیم، تا بتوانیم جدیدترین تحریر را شناسایی نموده و در صورت امکان، با تحریرهای قبل آن در موارد ضرورت تطبیق دهیم.

و این مهم، با تفحص و تطبیق زیاد صورت گرفت و در نهایت، به چهار تحریر مختلف رسیدیم که به ترتیب عبارتند از:

تحریر نخست؛ این تحریر در دو نسخه گزارش شده از مدرسه آیه الله گلپایگانی قم می‌باشد که به شماره‌های (۲۶/۸۶) به کتابت جعفر بن نمازی (برادر شارح) و (۱۳۷۱/۸/۸۱) به کتابت محمد قاسم لاهیجی معرفی شدند.

تحریر دوم؛ این تحریر در نسخه شماره (۱۰۶) مسجد اعظم دیده می‌شود که کاتب آن نامعلوم است؛ و همچنین تحریر موجود در چاپ حجرى نیز مطابق با همین تحریر است.

تحریر سوم؛ این تحریر در نسخه شماره (۶۱۹۷/۳۲/۱۰۷) گلپایگانی دیده می‌شود. تحریر چهارم؛ این تحریر در نسخه شماره (۲۰۷۱) مسجد اعظم دیده می‌شود که کاتب آن نامعلوم است، ولی در فهرست کتابخانه اشتباهاً آن را به ملا صالح مازندرانی نسبت داده است.

با مقایسه‌ها و تطبیقات زیادی که بین تحریرات چهارگانه صورت گرفت، چنین حاصل شد که تقریباً ترتیب تحریرها همان است که ذکر شد و تحریر چهارم که البته تفاوت آن با تحریر سوم به شدت اختلاف موجود در بین تحریرهای دیگر نیست، تحریر نهایی مصنف است و از لحاظ عبارت پردازی و محتوا، صحیح‌تر از سایر تحریرها می‌باشد.

ما در این جا، به جهت اینکه خوانندگان محترم، اختلاف موجود در میان این

تحریرها را به خوبی تصوّر کنند، چند نمونه از فقرات این شرح را که تحریر آن در میان چهار قسم موجود، حتّی مفهوم و محتوا و نظریه مصنّف تغییر یافته، عیناً می‌آوریم:

نمونه اول: فقره متعلّق به شرح حدیث دوازدهم از «باب الأخذ بالسنة وشواهد الكتاب» است که متن حدیث از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین است: «السنة ستان؛ سنة في فريضة الأخذ بها هدى، وتركها ضلالة، و سنة في غير فريضة الأخذ بها فضيلة وتركها إلى غير خطيئة».

شرح این حدیث در نسخه شماره (۲۶/۸۶) که تحریر اوّل مصنّف است، چنین است:

إلى به معنى «مَعَ» است و ظرف، خبر مبتدا است. و غیر بی تنوین است و مضاف است به خَطِيئَةٍ.

یعنی: امیر المؤمنین علیه السلام گفت: راه و روشی که پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده از جانب الله تعالی، بر دو قسم است؛ یکی راه و روشی که در محکّمات قرآن هست، دست زدن به آن راه و روش، راه یافتن به حقّ است و ترک آن گمراهی است. مراد به بودن در محکّمات قرآن آن است که یا خودش صریح باشد، یا چیزی صریح باشد که از آن، طریق عمل در آن معلوم می‌شود، مثل وجوب سؤال «أهل الذکر» و عمل به آنچه گویند؛ چه از آن معلوم می‌شود که عمل به خبر واحد صحیح واجب است؛ چون وجوب عمل به آن معلوم است از «أهل الذکر» ائمة معصومین علیهم السلام ... (تا پایان باب که دو صفحه دیگر مطلب توضیحی دارد).

اما همین فقره، در تحریر دوم در نسخه شماره (۱۰۶) مسجد اعظم چنین است:

إلى اینجا مثل «إلى» در «زيدٌ منقطعٌ إلى عمرو» است. غَیر با تنوین است و به معنی «ضدّ» است و ظرف، متعلّق به «تَرَكَ» است به تضمین معنی توجّه؛ و مراد، ترک بالکلیّه است به توجّه به ضدّ آن، و لهذا در شقّ اوّل «إلى غَیر» مذکور نیست؛ زیرا که ترک فريضه مطلقاً ضلالت است، خواه بالکلیّه باشد و خواه گاهی باشد؛ یعنی: امیر المؤمنین علیه السلام گفت: راه و روشی که پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده از جانب الله تعالی بر دو

قسم است؛ یکی راه و روشی که در جمله فریضه است مثل فرایض یومیّه، دست زدن به آن راه و روش راه یافتن به حقّ است و ترک آن گمراهی است. دیگری راه و روشی که در جمله غیر فریضه است، مثل نوافل یومیّه، دست زدن به آن کمالی است آدمی را و ترک آن بالکلیّه نیافتن است؛ به معنی این که تارک آن بالکلیّه بزه و محروم از ثواب عظیم می شود، اگر چه مستحقّ عذاب جهنّم نشود. (پایان کتاب)

اما در تحریر سوم و چهارم این قسمت افتادگی دارد.

نمونه دوم اینکه، در شرح حدیث اوّل از کتاب عقل و جهل، در تحریر نهایی که در چاپ حاضر ما بر آن اعتماد نموده ایم، در ذیل «شرح» از کلمه: «الخلق: تدبیر» تا اوّل «یعنی» در تحریرات اوّل و دوّم نیامده است و به جای این دو صفحه مطلب - تقریباً - تنها عبارت زیر آمده است: «مراد به عقل خرد نیست، بلکه خردمندی است به قرینه آنچه می آید در حدیث سوم و سی دوم این باب» و مضافاً اینکه نظر مصنف نیز در این مقام به کلی عوض شده و در تحریر حاضر، مراد از عقل را همان خرد دانسته که شرط تکلیف است.

و در ترجمه همین حدیث نیز، به خاطر این تغییر رأی، اختلافات بسیار جدّی بین تحریرها وجود دارد که آوردن عین فقرات در اینجا، موجب اطناب کلام خواهد شد.

نمونه سوم اینکه، در تحریر حاضر، در ذیل حدیث هشتم از کتاب عقل و جهل، مصنف، حدود یک صفحه، مفردات این حدیث را شرح کرده است، در حالی که در تحریر نخست، مستقیماً به ترجمه پرداخته و اصلاً به بیان مفردات نپرداخته است.

نمونه چهارم اینکه، در شرح فقره نخست حدیث هشام از کتاب عقل و جهل، در تحریر نخست، در شرح مفردات تا کلمه «یعنی» تنها دو سطر مطلب است که به تعریف عقل و فهم و فرق بیان آن دو پرداخته است، ولیکن در تحریر حاضر حدود دو صفحه، مطلب آورده شده است.

و همچنین است در بسیاری از مواضع دیگر، که اختلافات جدّی و ماهوی در بین تحریرهای مختلف وجود دارد.

شیوه تحقیق

با توجه به وجود تحریرهای مختلف، پس از شناسایی تحریر نهایی و صحیح‌تر، به ناچار تنها نسخه‌ای را که به صورت مستمر و کامل به آن اعتماد نمودیم، نسخه شماره (۲۰۷۱) مسجد اعظم است، و اصل را بر آن قرار دادیم و تنها در مواردی که قرائت نسخه مشکل بود و یا احساس خلل و مشکلی در متن نمودیم به نسخه‌های دیگر مراجعه شد و در برخی از موارد به اختلاف نسخه‌ها در هامش کتاب اشاره کردیم.

البته این نسخه، با وجود برخورداری از خط خوب و خوانا، در چند مورد، افتادگی دارد که ما در این موارد، از نسخه تحریر سوم، آن را تکمیل نموده‌ایم و در هامش کتاب نیز به آن تذکر داده‌ایم.

لازم به ذکر است، چون نثر صافی مربوط به قرن یازدهم هجری است و بلکه در مقایسه با فارسی آن زمان نیز، از اغلاق و ابهام و سنگینی بیشتری برخوردار است، در ویرایش و علامت‌گذاری آن سعی فراوان شد تا با گذاشتن علامت ویرایشی و اعراب‌گذاری، فهم مطلب برای خوانندگان آسان شود و به این جهت برخی از عبارت‌های مؤلف مکرر مورد مطالعه قرار گرفت و برای یافتن متن آسان‌تر، به نسخه‌های دیگر مراجعه شد تا حتی الامکان، متن ارائه شده از اشکال کمتری برخوردار باشد.

تخریج احادیث و نقل قول‌ها، مقابله احادیث کافی در این اثر با کافی مطبوع و گزارش اختلاف‌های موجود بین متن کافی در صافی و متن آن در کافی مطبوع و توضیح برخی از عبارات مشکل مؤلف به اختصار در پانویس و برخی دیگر از کارهای فنی و شکلی، از دیگر زحماتی است که در تصحیح این اثر به انجام رسیده است.

در پایان تذکر دو نکته ضروری است:

۱. همچنان که در گذشته یادآور شدیم، ملاخلیل، نماینده افکار و اندیشه‌هایی است که بطلان برخی از آنها واضح است. وی در صافی، همچون سایر آثارش، گاه به تندی با مجتهدان و فلاسفه برخورد کرده و قلمش از انصاف خارج شده و نسبت‌های

ناروایی به آنها می‌دهد. به یقین چاپ این اثر به معنای دفاع از این گونه سخنان و افکار نیست، بلکه تنها به نمایش گذاشتن اندیشه‌های شخصیتی است که در عصر خود، تأثیرگذار بوده و همواره آراء او مورد نقد و بررسی اندیشمندان و عالمان دیگر بوده و هست.

۲. ملا خلیل به شرح تمام کافی پرداخته است و ما اکنون به عنوان نمونه، به چاپ بخشی از شرح اصول کافی اقدام کرده تا در زمانی دیگر به تصحیح و چاپ ادامه آن بپردازیم و طبق برآورد ابتدایی، چاپ تمام صافی افزون بر ۳۰ جلد خواهد شد.

به پایان رسیدن تصحیح این بخش از صافی مرهون تلاش جمعی است که با ذکر اسامی آنها، از زحمات آنان تقدیر می‌شود: از حجة الاسلام جناب آقای رضا قبادلو به جهت ویرایش جلد اول، و از محقق گرام جناب آقای حمید احمدی جلفایی به جهت ویرایش جلد دوم، و از فاضل ارجمند جناب آقای محمدهادی خالقی به جهت نظارت بر ویرایش کتاب، و از محقق پر تلاش حجة الاسلام علی صدرایی به جهت فراهم آوردن مطالبی در زندگی مؤلف. و هم‌چنین از اندیشمند مخلص جناب آقای ابوالفضل عرب‌زاده مدیر محترم کتابخانه آية الله گلپایگانی به جهت در اختیار قرار گذاشتن چند نسخه خطی از صافی. از خداوند متان مزید توفیق همگان را خواستاریم.

بسم الله الرحمن الرحيم
 فتح کجیست می شمع اجاوست از داران الهی کشت و غیر ناست
 حمدی شریفیست تالی شایسته که بدلات کریمه و ساکنان الناس الا الله
 واجد فاختلکوا و اگر کسان الناس ارباب واجد فعبث الله التبیان
 جمیع افراد انرا جاهل غیب و عامل بدعوی و اختلاف فرموده و در هر چه
 بیکار به اختلاف دران و در دلیل آن رود و خلافت را احتیاج کجی
 حکم کند دران شود یکی محتاج یکم الکی و کتاب ماوی کشند و غیر اینها
 با نیا و انبیا محتاج روحی خالق ارض و مساموده و بیگانه دران انکار
 رت الی ملین کشند یعنی شرکتی در حکم با صاحب کل اختیار بر سر هر مرتبه
 و بتواری و کلا لا یلک و یسبقت من ربک لعلی یبیتکم فیما یب
 یسبقتون رعایت احتیاج با نام محصور متفرق الطایفه در هر زمانی نمود
 احکام خود را بحکمت قرآن صریح است بکلمه هنوز راه اختلاف دران
 باقی گذاشت و بعلم جمیع آنها اوصیا را نخواست و ناشکمان زلال
 ایقان و راعیان شروط ایمان بتوجه نام و اخلاص نام و راقول خود
 از کلمات مشکل گشای ائمه انبی غرض علم صلوات الله و سلامه الی ابد
 نماید و در افعال خود راه پیروی احادیث انما را بشان نماید و صلوات
 نامی است بر جمیع انبیا و حج مخصوصا ماوی سبیل امور با هر قل نامی است
 سوره الفاتحه و سوره الفاتحه و سوره الفاتحه و سوره الفاتحه

این کتاب است که در آن
 جمیع افراد انرا جاهل غیب
 و عامل بدعوی و اختلاف
 فرموده و در هر چه بیکار
 به اختلاف دران و در دلیل
 آن رود و خلافت را احتیاج
 کجی حکم کند دران شود یکی
 محتاج یکم الکی و کتاب ماوی
 کشند و غیر اینها با نیا و
 انبیا محتاج روحی خالق ارض
 و مساموده و بیگانه دران
 انکار رت الی ملین کشند
 یعنی شرکتی در حکم با صاحب
 کل اختیار بر سر هر مرتبه و
 بتواری و کلا لا یلک و یسبقت
 من ربک لعلی یبیتکم فیما یب
 یسبقتون رعایت احتیاج با نام
 محصور متفرق الطایفه در هر
 زمانی نمود احکام خود را
 بحکمت قرآن صریح است بکلمه
 هنوز راه اختلاف دران باقی
 گذاشت و بعلم جمیع آنها
 اوصیا را نخواست و ناشکمان
 زلال ایقان و راعیان شروط
 ایمان بتوجه نام و اخلاص نام
 و راقول خود از کلمات مشکل
 گشای ائمه انبی غرض علم
 صلوات الله و سلامه الی ابد
 نماید و در افعال خود راه
 پیروی احادیث انما را بشان
 نماید و صلوات نامی است بر
 جمیع انبیا و حج مخصوصا
 ماوی سبیل امور با هر قل
 نامی است سوره الفاتحه و
 سوره الفاتحه و سوره الفاتحه
 و سوره الفاتحه

این کتاب است که در آن
 جمیع افراد انرا جاهل غیب
 و عامل بدعوی و اختلاف
 فرموده و در هر چه بیکار
 به اختلاف دران و در دلیل
 آن رود و خلافت را احتیاج
 کجی حکم کند دران شود یکی
 محتاج یکم الکی و کتاب ماوی
 کشند و غیر اینها با نیا و
 انبیا محتاج روحی خالق ارض
 و مساموده و بیگانه دران
 انکار رت الی ملین کشند
 یعنی شرکتی در حکم با صاحب
 کل اختیار بر سر هر مرتبه و
 بتواری و کلا لا یلک و یسبقت
 من ربک لعلی یبیتکم فیما یب
 یسبقتون رعایت احتیاج با نام
 محصور متفرق الطایفه در هر
 زمانی نمود احکام خود را
 بحکمت قرآن صریح است بکلمه
 هنوز راه اختلاف دران باقی
 گذاشت و بعلم جمیع آنها
 اوصیا را نخواست و ناشکمان
 زلال ایقان و راعیان شروط
 ایمان بتوجه نام و اخلاص نام
 و راقول خود از کلمات مشکل
 گشای ائمه انبی غرض علم
 صلوات الله و سلامه الی ابد
 نماید و در افعال خود راه
 پیروی احادیث انما را بشان
 نماید و صلوات نامی است بر
 جمیع انبیا و حج مخصوصا
 ماوی سبیل امور با هر قل
 نامی است سوره الفاتحه و
 سوره الفاتحه و سوره الفاتحه
 و سوره الفاتحه

که سبقت بر منی که بعد از من عمل منی که در سینه احد بریده و دیگر در دل
شود و تصدیق با ماست بسیار شد شتابانتر سوی او بعد از منی
که شتاب بیشین خود و دو جام اصل عود فضیل بر پستل قرار
قلت لا یجوز الله علیه السلام انک مؤمن الناس الى هذا الاصل
لا یانضیل ارا الله ان انا و بعدید خیر امر ملکاً فاحمل فقیه
فادخله فی هذا الامر طاعتاً و اکارها من راجع روایت الفضیل
بیا گفت گفت ما چه صوابی علیه السلام را یا بجز اینم فیما العازر سوی
تصدیق با ماست شتاب و سباحت با ایشان کنیم گفت نه ای فضیل
که الله تعالی وقتی که اراد کند به بنده عاقبت بخیر را بسبب عاقبت
او امر میکند شتاب را پس میگردد حق او را پس داخل میکند او را در

نصرتی بامان خواهی نخواهی شارت تو نیست تمام

شد شرح کتاب توحید کر کتاب دوست از سی کتاب

کہ جزاء کتاب کا فیتہ و بعد ازین

انشاء اللہ علیہ شروع فرمیں

کتاب محبت مشہور

وقت انعام شرح کتاب التوحید فی الکافی الموسوم بحقیقۃ بیعت

الملك ابي في من تصنيف مولانا المحقق والحكيم المدقق اعظم الانبياء

المصطفى وآله اهل البيت عليهم السلام المعروض عن الامام جعفر الصادق عليه السلام في

الانام سر خیل الرحمن لا زال مکتوباً محفوظاً بحفظ الملک النعمان در امان

عالی دایانہ اور ان کے صاحبزادے علیہ علیہ السلام

وَأَمَّا الْمَرْكُوبَةُ الْكَبِيرُ وَالذِّبْعُ الْمُسَوِّغُ فَمِنْ أَرْبَعِ الْخُفُوفِ حَقِيقَتُهُ

عسى الله و قد استقرت عليه يد المولى العارف بالله محمد بن عبد الله

نور شعیبانی

الحمد لله الذي جعلنا من عباده

بسم الله الرحمن الرحيم
 فتح کجیبه شامی شرح احادیث را ز داران الهی کشا دیغم ناشا
 حمدی شرمکست تحاشانه که بدلت کرید و ما کاز ان شاء الکام
 وَلَقَدْ فَخَّلْنَاهُمْ أَكْرَمِيه كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّ
 جميع افراد انسان را جاهل غیب و یا بل بدعو و اختلاف او فرید ناد
 هر چه می کاتب اختلاف دران و در دلیل آن رود و خلاق و الخیاج
 بکسو که حکم کند دران شود هر کس محتاج بحکم الهی و کتاب سماوی
 باشند و غیر اینها محتاج باینبا و اینها محتاج بوجو خالق ارض و سما
 بوده و هیچکدام دران افکار بویست و با عالمین نکند یعقوب شریف
 در حکم با صلح کل اختیار هر کس و هر چیز نماید و بودای و کلام الحکمة
 سُبْحَتِ مَنْ رَأَى كَرَمِيهِمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ رَحَاتِ احتیاج با نام
 معصوم و مفترض الطاعة در هر زمانی نموده اکثر احکام خود را بحکم
 قرآن صریح ساخت بلکه هنوز راه اختلاف دران باقی گذاشت و علم
 جميع آنها اوصیاء را فاخت ناکشکان زلال اقیان در اعیان بشر و
 ایمان بتوحید تام و اخلاص تمام در اقول خود استفاضه از کلمات شکل
 کشای انت اما عشره علیهم صلوات الله و سلامه الی یوم المحشر نمایند

و در لغت

[illegible][illegible]

(تحریر اوّل)



بسم الله الرحمن الرحيم

و نه خجسته شای شریعت امامیث را ز دران آگهی کشود و نعمت تنهایی حجب شرعیست تقاضای شان بدلات
 کرمیده و ما کان الناس الا لاسه واحدة فاختلوا و کرمیدگان الناس امنه فبعث الله النبیین جمیع افراد انسان را
 باطنی غیب و مایل بدعوی و اختلاف آفریده تا در هر چه میکار به اختلاف دران و در دلی آن رود و خلایق
 را احتیاج کیسه کتکم کند دران شود بگی محتاج بکمی و کتاب ساوی باشند و غیر انبیا محتاج با نبیا و
 انبیا محتاج بوحی خالق ارض و سما بوده و بچند ام دران انکار و بوسیت رب العالمین نکنند یعنی شریعتی
 دیگر که ان صاحب کل اختیار بر کسی و هر چه نخواهند و بودای و لواظیر بسبقت من ربک لققع من غیره فیهما بجملة
 رعایت احتیاج با امام معصوم مختص الطائفة در هر زمانی نمود اکثر احکام خود را بامحکات و آن مجری کساست
 بلکه نوزده اختلاف دران باقی گذاشت و علم جمیع آنها اوصیا را و اخت تا تشنگان زلال ایمان در ایمان
 شروط ایمان توجیه تمام و اخلص تمام را قوال خود استقاضا از کلمات مشکل کشای ثمرات عظیم صلوات الله
 و سلامه علیهم بوم الحشر نمایند و در افعال خود راه بروی امامیث و آثار ایشان بمانند و صلوات نامرات و جمیع انبیا و
 جمیع خصوصاً هادی سل مامور اقری کنند بدعاسن الرسل شفیع عاصیان رحمت عالمیان شجره قریش از آل اشرفی نان
 قائم النبیین محمد بن عبدالله و می و فیض قرآن علاین مشکلات کشف مهات را از اذهرت مصطفی صفت شکیان
 لافیه تعیضا لعلی کلمه الله الکبری اسد الله العالمیة المیزانین علی آتی ابطال و جمیع اوصیا و ائمه هدی که بانوار
 سطالع هدایت ساحت ملت میفرار و شرع جوید و اساتند و بانوار اصباح و شمس طغیات غرور منور کرده بواسطه
 عالم آرای علم بیکسین و رفاه و رفعت و افتخار و خصوصاً موسی و وصی القیامه الله فی الارض اسماء که تسبیح و تهنیت و احتیاج خود
 او و قوام زمین و نبات و حیوان بر کائناتش یعنی خود او است امام محمد الرسل و محمد بنی صاحب الزمان اما بعد
 چنین گوید محمد را بر بار و اوقاف کلیل علی العاقلی القمونی حضا عنهما بالنبی و الوصی که در شعبان هزاره و شصت

صالح بن اسحاق

کتاب

کمند و مخالفان مابین خود را از امثال خود گرفته اند و حکایت قرآن را تشبیه الحاکمۃ
و شارین خود را از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حکایت قرآن گرفته اند اصل
انی سمعت ابی عبد اللہ عز وجل اذا کتب علی جملہ و دخل فی حلالہ امر کا واسی اللہ علیہ الطیر الذکیرۃ
الکرکریۃ و او و سکون کاف آشیان مرغ یعنی بدرستی کہ شنیدم از پدرم امام محمد باقر علیہ السلام
کہ میگفت بدرستی کہ اللہ عز وجل وقتی کہ نوشتہ باشد بر بندہ این را کہ داخل شود و تصدیق بامت
نمایند شایان تر بوی آن تصدیق از مرغی کہ بشناب آشیان خود و و چهارم اصل فضیل
بن یسار قال قلت لابی عبد اللہ ع ندعو الناس الی هذا الامر قال لا یا فضیل الا بعد خیار الخلفاء
بعثه فاذ خلعت هذا الامر طائعا و کارها شریح روایت است از فضیل بن یسار
گفت گفتیم امام جعفر صادق علیہ السلام را آنجا انیم مخالفان را بسوی تصدیق بامت شما و مباحثہ
بایشان کنیم پس گفت نہ ای فضیل بدرستی کہ اللہ تعالیٰ وقتی کہ ارادہ کند بر بندہ عافیت بخیر را
بسبب علم سعادت او امر میکند فرشتہ را پس میگردد و خلق او را پس داخل میکند و او را در تصدیق
بامت انوای خود ای اشارت بہ توفیق است تمام شد شرح کتاب التوحید کتاب دوم است
از سی و چهار کتاب کہ جز کتاب کافیت و بعد از این باشد اللہ تعالیٰ بفرع و شرح کتاب بحث میشود

ت م ت

الطحاہ

بزرگان ہزار طہر پروردگاری کہ اصول نعمتایش بی شمار و فروع آلائش در تنگنا کثر جوین
اقطار امطار کہ درین زمان سعادت آثار و اوان بہمت ما کتاب التوحید صاحب
شرح اصول کافی کہ از معنیات حیر کامل و عالم عالمی عارف معارف دینی جناب ملا خلیل
بن الفارزی الخزرجی اعلیٰ المدقامہ در زبان فارسی بہت و در روشن بیانی کامل و الصافی
در ایضاح نکات و معانی کافی و وافی صلب ایمانی فیض انتہای منبع جود و احسان و منبع
فضل و امتنان ذوالفضل و الحاسن جناب منشی پراگ نرائی صاحب دراد التورقہ فیہ
مطابق ماہ شعبان ۱۳۳۵ ہجری در مطبع مشہور نزویہ در در جناب منشی ذوالکفور صاحب بارہ مکمل طبع
آراستہ و چاپ شد کہ دید و انشاء اللہ تعالیٰ عن قرب مجلدات دیگر از کتاب جناب منشی و منشتر خود شد و آخر
دعوات ان الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی محمد و آلہ الطیبین الطاہرین المعصومین و علیہم السلام

تصویر صفحہ آخر از چاپ حجر صافی، انتہای شرح کتاب التوحید کافی (تحریر دوم)



تصویر صفحه آخر نسخه مسجد اعظم به شماره ۱۰۶
(تحریر دوم)

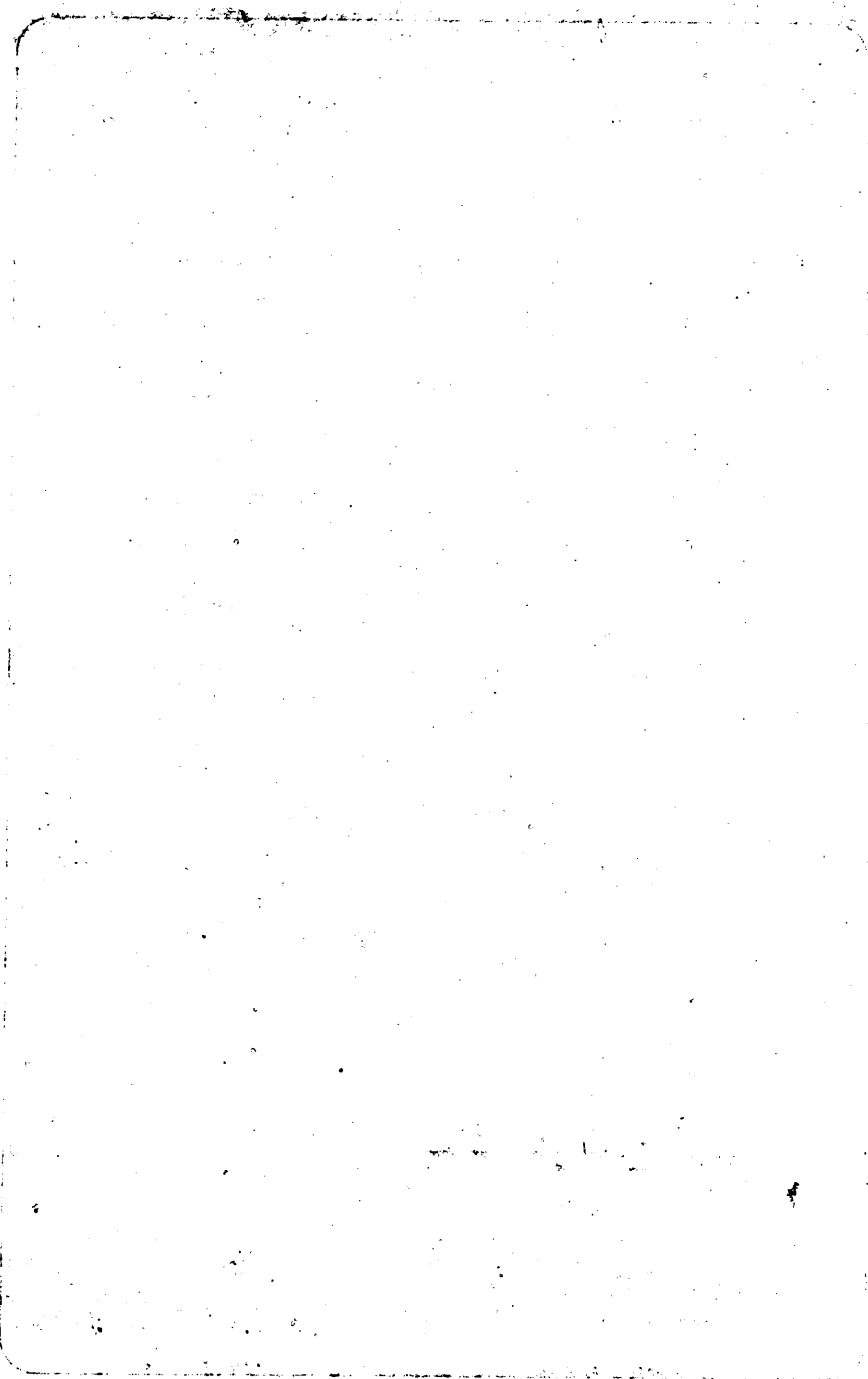


تصویر صفحه اول نسخه کلپایگانی به شماره ۶۱۹۷
(تحریر سوم)

شرح کافی اخوند خلیل در مبانی تصدیق علیها السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
 فتح صافی کفیه شامی شرح کافی احادیث را زید اوان الی کتابه
 تأتدلی حدیثی شریکت علی شانه که بدلائل کرمه و ما
الْأُمَّةُ وَاحِدَةٌ قَدْ أَفْتَضَلُوا وَلَكِنْ كَانَ النَّاسُ فِي
الْفِتْنَةِ جَمِيعًا إِذْ نَزَّلْنَا الْبُكُورَ عَلَى رُوحِكَ وَابِلٌ دَعَا إِلَى
 تاد ره چیه بکاره اختلاف درین بود و دلیل آن بود
 بکسی که حکم کند در آن شود مثل محتاج حکم الی و کتاب
 و غیر انبیا محتاج انبیا و انبیا محتاج و بی خالق ارض و سما
 انکار و بویست رب العالمین نکنند یعنی شرکی در حکم با صاحب
 هر کس و هر چیز نمیتند و بمودی و لولا کلمه سبقت من و ربک لقتلی
 بینهم فَمَا فِيهِ لِيُخْفِيَ الْوُجُوهَ رَعَايَاتِ اجْتِمَاعِ بِامَامٍ مَعصوم مقتضی الطاعه در
 هر زمانی نموده اکثر احکام خود را بحکم آن صریح ساخت بلکه هنوز
 راه اختلاف در آن باقی گذاشت و بغیر جمیع آنها اوصیای را نواخت تا آنکه تکلیف
 زلال ایقان و راعیان شروط ایمان بتوجه تمام و اخلاص تمام در اقرار نمود
 استفاضه از کلمات مشکل کنای ائمہ اثنی عشر علیهم صلوات الله و سلامه
 الی یوم المشرق نمایند و در افعال خود را بر روی احادیث و آثار ایشان
 پیمایند و صلوات نامیات بر جمیع انبیا و حج خصوصاً هادی سبیل سامور
 با هر مقل ما کنند ندعاهن الله علی شفع عامیان رحمت عالمیان ثم یفرقون

صافی در شرح کافی



بسم الله الرحمن الرحيم

فتح صافی گنجینه شاهي شرح کافی احادیث رازداران الهی، گشاد نعيم نامتناهی حمد بی شریک است - تَعَالَى شَأْنُهُ - که به دلالت کریمه: «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا»^۱ و کریمه: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ»^۲، جمیع افراد انسان را جاهل به غیب و مایل به دعوی و اختلاف آفریده، تا در هر چه بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود و خلائق را احتیاج به کسی که حکم کند در آن، شود، همگی محتاج به حکم الهی و کتاب سماوی باشند و غیر انبیا، محتاج به انبیا و انبیا محتاج به وحی خالق ارض و سما بوده، هیچ کدام در آن، انکار ربوبیت رب العالمین نکنند؛ یعنی شرکتی در حکم، با صاحب کلّ اختیار هر کس و هر چیز ننمایند.

و به مؤدای: «وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»^۳ رعایت احتیاج به امام معصوم مُفْتَرَض الطاعة در هر زمانی نموده، اکثر احکام خود را به محکّمات قرآن، صریح نساخت؛ بلکه هنوز راه اختلاف در آن باقی گذاشت و به علم جمیع آنها اوصیا را نواخت تا تشنگان زلال ایقان و راعیان شروط ایمان، به توجّه تامّ و اخلاص تمام در اقوال خود، استفاضه از کلمات مشکل گشای ائمه اثنا عشر - عَلَيْهِمُ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ إِلَى يَوْمِ الْمَحْشَرِ - نمایند و در افعال خود، راه پیروی احادیث و آثار ایشان پیمایند.

و صلوات نامیات بر جمیع انبیا و حجج، خصوصاً هادی سُبُل، مأمور به امر: «قُلْ

۱. یونس (۱۰): ۱۹.

۲. بقره (۲): ۲۱۳.

۳. یونس (۱۰): ۱۹.

مَا كُنْتُ بِدَعَا مِّنَ الرُّسُلِ^۱، شفیع عاصیان، رحمت عالمیان، ثمرة شجرة قریش^۲.
از آل هاشم و عدنان، خاتم النبیین محمد بن عبدالله؛ و وصی او به نص قرآن،
حلال مشکلات، کشاف مبهمات، رازدار حضرت مصطفی، صف شکن میدان لافتی،
نعمه الله العظمی، کلمه الله الکبری، اسدالله الغالب، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، و
جمع اوصیای او ائمه هدی که به انوار مطالع هدایت، ساحت ملّت بیضا را روشن و
هویدا ساختند و به آزار کوامع بلاغت، عرصه شریعت غرا را منور کرده، لوای عالم
آرای علم دین مبین بر فراز قبه خضرا برافراختند، خصوصاً وصی الأوصیاء، بقیة الله
فی الارض و السماء، که تسلی مؤمنان به انتظار جود او، و قرار زمین و نباتش، و مدار
آسمان و برکاتش، به فیض و جود اوست. امام عباد الرحمن، الحجة بن الحسن،
صاحب الزمان.

اما بعد، چنین گوید محرر این اوراق، خلیل بن الغازی القزوینی عفی عنهما
بالنبي والوصي - که در شعبان هزار و شصت و چهار هجری، به فیروزی و اقبال،
رایات جاه و جلال اعلی حضرت، پادشاه زمان، نور حدقه شیعیان، نور حدیقه اهل
ایمان، غلام با اخلاص صاحب الزمان، برگزیده خاندان مصطفی، شهنشاه اولاد
مرتضی، آن که به جلال مهابت، در جمیع ممالک محروسه، عدل گسترد؛ و به کمال
عدالت، در میان قوی و ضعیف، رعیت پرورد: ابو الغازی، ابوالمظفر، السلطان بن
السلطان بن السلطان، المؤید بالتأیید الربانی، السلطان محمد الملّقب به شاه عباس ثانی
الحسینی الموسوی الصفوی - خَلَدَ اللهُ تَعَالَى مُلْكُهُ وَ سُلْطَانَهُ، وَ أَقَاضَ عَلَى الْعَالَمِينَ
بِرَّهُ وَ عَدْلَهُ وَ إِحْسَانَهُ. بعد از فتح بعضی اطراف دیار و ادبار مخالفان نگون سار در
دارالموحّدین قزوین صیبت عن کید الحاسدین - نزول اجلال نمود. و چون این بلدة

۱. احقاف (۴۶): ۹.

۲. از این جا تا چند صفحه از شرح، در نسخه «ظ» (نسخه مسجد اعظم قم، ش ۲۰۷۱، که مبنای تصحیح این شرح
قرار گرفته است افتادگی دارد و قسمت افتادگی از روی نسخه مدرسه گلپایگانی قم (ش ۶۱۹۷/۳۲/۱۰۷) که در
بین نسخه های موجود در دست ما، نزدیک ترین تصحیح قبلی شارح به نسخه مسجد اعظم قم است، حروفچینی
شده است.

فاخره، مولد و مظهر آن لطف إله بود، انبساطی تمام در این مکان، حاصل نموده، با وجود تلاوت قرآن و دعا و روزه و زیادت‌ی گرمای قلب الأسد، هر روزه به تجدید نظم و نسق عساکر منصوره پرداخت و در ماه رمضان المبارک، قصد ثواب افطار به روزه‌داران اهل اسلام و ترویج دین سپرده شده به دوازده امام نموده، به احضار علمایی که در پایه سریر اعلیٰ حاضر بودند، فرمان داد تا مجلس اشرف اعلیٰ به علمای نامدار و امرای ذوی الاقتدار و اکابر هر دیار قرار گرفت. و چنانچه عادت آفتاب عالمتاب، آن است که ذره پنهان را ظاهر سازد، بعد از تحقیق احوال علما و کتب احادیث صحیحه دوازده امام علیهم‌السلام، التفات به این بی‌مقدار کرده، شغل شرح کافی کلینی، مسمیٰ به شافی را معلوم ساخت. پس بِالْمُشَافَهَةِ الْعَلِيَّةِ الْعَالِيَةِ، فرمان واجب الإذعان، شرف صدور یافت به شرحی دیگر بر کافی به زبان فارسی آیان^۱ تا جمیع خلائق از عرب و عجم، طریق فهم احادیث ائمه معصومین - صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین - را به سهولت دریابند و ثواب آن به روزگار فرخنده آثار اعلیٰ حضرت، پادشاه دین پناه و یکرنگان این خاندان ولایت نشان عاید گردد. سَمْعاً و طَاعَةً گفته، چون اوصاف و شمایل اعلیٰ حضرت، پادشاه اسلام را موافق دو حدیث که مذکور می‌شود، دید، به عرض رسانید که: شیخ ابو جعفر طوسی (که مصنف کتاب تهذیب الأحکام و کتاب استبصار است) کتابی در احادیث غیبت صاحب الزمان - عَلَيْهِ صَلَوَاتُ الرَّحْمَنِ - تصنیف کرده و در آن کتاب، دو حدیث از حضرت رسول ثقلین - عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَام - روایت کرده موافق این تأیید دین مبین که واقع شد و امید آن است که روز به روز در تزايد باشد:

یکی آن که گفته که: «رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: يَخْرُجُ بِقَرَوَيْنَ رَجُلٌ إِسْمُهُ إِسْمُ نَبِيٍّ، يُشْرِعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِهِ، الْمُشْرِكُ وَالْمُؤْمِنُ، يَفْلَأُ الْجِبَالَ خَوْفًا»^۲.

یعنی: منقول است از پیغمبر ﷺ این که او گفت که: ظاهر می‌شود در قزوین،

۱. در حاشیه نسخه «ظ» چنین آمده است: «آیان: آینده و روان که به سهولت، بی فکر آید و متعارف باشد (رشیدی)».

۲. الغيبة، شیخ طوسی، ذکر طرف من العلامات الکائنة قبل خروجه (ع)، ص ۴۴۴؛ الخرائج والجرائح، رواندی، باب العلامات الکائنة قبل خروج المهدي ومعه (ع)، ج ۳، ص ۱۱۴۸.

مردی که نامش موافق نام پیغمبری باشد. می‌شتابند مردمان به سوی طاعتش، خواه مردمان مشرک و خواه مؤمن. پُر می‌کند آن مرد، کوه‌ها را از ترس؛ یعنی به کمال مهابت و شوکت خواهد رسید.

دیگری آن‌که گفته که: «عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنَ الدَّيْلَمِ، يَمْلَأُ الْجِبَالَ وَالسَّهْلَ وَالْوُغُورَ خَوْفًا وَمَهَابَةً، وَيُسْرِعُ النَّاسُ إِلَى طَاعَتِهِ؛ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ، وَيُوَيِّدُ هَذَا الدَّيْلَمِ».^۱

یعنی: منقول است از حضرت رسول ﷺ این که او گفت که: بیرون می‌آید مردی از دیلم که پُر می‌کند آن مرد، کوه‌ها و صحرای هموار و صحراهای ناهموار را از ترس و هیبت. و می‌شتابند مردمان به سوی طاعتش، خواه مردمان نیکوکار و خواه بدکار. و مدد می‌کند دین مرا.

و چون لفظ «دَیْلَم»، مشترک است میان محلّتی از محلات قزوین که دولت‌خانه مبارکه در آن‌جا واقع است و الحال به «دیلمه کوچه» مشهور است و میان طائفه یا موضعی که قزوین، سرحدّ آن است، می‌تواند بود که این دو حدیث شریف، بیان یک واقعه باشد و امید هست که آن مددکار، این پادشاه دین‌پناه باشد، إن شاء الله تعالی. و به عرض رسانید که: تا عجم به شرف اسلام، مشرّف شده‌اند، در میان ایشان این قسم تأییدی واقع نشده [است].

الحق، کتاب کافی، عمده کتب احادیث اهل البیت علیهم‌السلام است و مصنّف آن، ابو جعفر محمّد بن یعقوب بن اسحاق الرازی الکلبینی که مخالفان نیز اعتراف به کمال فضیلت او نموده‌اند، از روی احتیاط تمام، آن را در بیست سال تصنیف کرده در زمان غیبت صغرای حضرت صاحب الزمان - عَلَیْهِ وَ عَلَیْ آبَائِهِ صَلَوَاتُ الرَّحْمَنِ - که شصت و نه سال بوده و در آن زمان، مؤمنان، عرض مطالب می‌کرده‌اند به توسط سُفَرَا (یعنی خبر آورندگان از آن حضرت) و ایشان چهار کس بوده‌اند به ترتیب؛ و سواى ایشان و کلا بسیار بوده‌اند که اموال از شیعه امامیه می‌گرفته‌اند و می‌رسانیده‌اند. و

۱. این روایت در مصادر یافت نشد.

محمد بن يعقوب، در بغداد، نزديك سفرأ بوده و در سال فوت آخر سفرأ، ابو الحسن على بن محمد السمرى - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - كه سال سيصد و بيست و نه هجرى باشد، فوت شده، يا يك سال قبل از آن.

پس مى تواند بود كه هر حديثى در اين كتاب كه در عنوانش «وَقَدْ قَالَ الْعَالِمُ» باشد، يا «وَفِي حَدِيثِ آخَرٍ» يا مانند آنها باشد، نقل از صاحب الزمان عليه السلام باشد بى واسطه يا به توسط يكى از سفرأ، مگر اين كه قرينه صادقه با آن باشد، و مصنف - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - در آن زمان، زياد بر اين، اظهار نمى توانسته كرد و شايد كه اين كتاب مبارك، به نظر اصلاح آن حجت خداى تعالى رسيده باشد؛ والله اعْلَم! مخفى نماند كه اگر ترجمه، همه جا موافق لفظ عربى باشد، فارسى آيان نمى شود و اگر اكتفا به مضمون شود، نمى توانند دانست كه هر لفظى از عربى، چه معنى دارد. پس ما، ميانه مى گزينيم و معذور بايد داشت؛ چه بيان قصد امام معصوم، مطلبى است بزرگ، نه بازىچه و ترك فضولى در آن به قدر وسع احتياطى است لازم پرفائده.

بدان كه آيات قرآن دو قسم است: اول، محكمات؛ دوم، متشابهات. محكمات، آياتى است كه دلالت آنها بر معنى، صريح باشد و احتمال نسخ در آنها نباشد و غير آنها متشابهات است. و ما آنچه در ترجمه بعض متشابهات مى گوييم، يا نقل است، يا محض اظهار احتمال؛ چه تفسير آنها از پيش خود، جايز نيست. اين است شروع در شرح.

[خطبه كافى]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اصل:

شرح: باء براى استعانت است و اسم كه همزه آن به وصل افتاده، به معنى رفعت و عظمت است، مأخوذ است از سُمُو (به ضم سين و ضم ميم و تشديد واو) و بيان اينها مى آيد در «كِتَابُ التَّوْحِيدِ» در شرح حديث اول باب شانزدهم كه «بَابُ مَعَانِي الْأَسْمَاءِ وَاشْتِقَاقِهَا» است.

يعنى: مدد مى جوييم در كار خود به رفعت و عظمت آن مستحق عبادت كه بخشنده است به هر چيز هر تدبيرى را كه لايق آن است مهربان است. به خلائق،

خصوصاً مؤمنان، به فرستادن رُسل و تعیین حُجَج تا از حیرت و مضرت اختلاف در مشکلات رها شوند، اگر تابع شوند.

اصل: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَخْمُودِ لِإِنْعَمَتِهِ، الْمَعْبُودِ لِقُدْرَتِهِ، الْمُطَاعِ لِسُلْطَانِهِ،
الْمَرْهُوبِ لِجَلَالِهِ، الْمَرْغُوبِ إِلَيْهِ فِيمَا عِنْدَهُ، النَّافِذِ أَمْرُهُ فِي جَمِيعِ خَلْقِهِ.

شرح: الحمد: ستودن؛ به معنی نیکی کسی گفتن در کاری که توانایی ترک آن کار نیز داشته باشد.

العِبَادَة: تعظیم شخصی به قصد عاقبت به خیری به رخصت بزرگتر، از آن شخص در آن تعظیم. پس تعظیم کعبه، عبادت الله تعالی باشد، نه کعبه، و تعظیم بُت، عبادت بُت یا فرماینده آن باشد، و پیروی فتوای اهل حق، عبادت الله تعالی باشد، نه ایشان، و پیروی فتوای اهل باطل، عبادت ایشان و عبادت شیطان و شرک باشد.

القُدْرَة: توانایی بر هر یک از کردن چیزی و نکردن آن چیز.

الإِطَاعَة: فرمان برداری.

السُّلْطَان: غالب بودن بر مملکتی.

الرَّهْبَة: ترس.

الْجَلَال: خالی بودن از نقصان و بدی.

الرَّغْبَة: توجه به سوی چیزی کردن.

النُّفُوذ: گذرایی. الأمر: حادثه؛ به معنی کاری که مُعْتَدِّیه باشد. و صیغه «إِفْعَلْ» و مانند آن را نیز امر می نامند؛ برای این که تعلق نمی گیرد مگر به کاری که معتدیه باشد. و هر دو، این جا مناسب است؛ چه اشارت است به آیت سوره یس: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱.

الْخَلْق: تدبیر، و تدبیر کرده شده؛ و هر دو، این جا مناسب است.

یعنی: ستایش مر خدای تعالی راست که ستوده شده است برای نعمتش، عبادت کرده شده است برای قدرتش.

این، اشارت به آن است که جمعی که منکر قدرت اند و می گویند که: آنچه می کند، اسباب نکردن آن ندارد و آنچه نمی کند، اسباب کردن آن ندارد، منکر استحقاق عبادت، بلکه حمد نیز خواهند بود.

فرمان برده شده است برای سلطنتش. ترسیده شده است برای این که جهل و جانب گیری ندارد. توجه کرده شده به سوی اوست به دعا و عبادت در طلب آنچه نزد اوست که خزاین آسمان ها و زمین ها و نعمت جاودانی باشد. گذراست امر او در جمیع اقسام تدبیر او.

اصل: عَلَا فَاسْتَعْلَى، وَدَنَا فَتَعَالَى، وَارْتَفَعَ فَوْقَ كُلِّ مَنْظَرٍ.

شرح: این عبارت در اول خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در «کتاب الرّوضة» می آید و در «کتاب التّوحید» در حدیث دوم «بَابُ النّسَبَةِ» چنین است: «عَلَا فَقَرَّبَ وَدَنَا فَبَعُدَ». العُلُو: بلند مرتبه شدن. فاء هر دو جا برای تعقیب است.

الاستعلاء: بلند مرتبه کردن. وَ دَنَا (به الف منقلب از همزه یا به همزه، به صیغه معلوم باب «مَنَعَ») عطف بر عَلَاست.

الدّناءة: پست مرتبه شدن. التّعالی: منزّه بودن.

وَ ارْتَفَعَ عطف بر عَلَاست. مَنْظَرٌ (به فتح میم و سکون نون و فتح طاء بانقطه اسم مکان باب نَصَرَ) است، به معنی آنچه نظر بدان افتد - خواه نظر چشم و خواه نظر دل - از پیش خود، بی توسّط و حی به رُسل. و مراد به نظر دل این جا، فکر نیست؛ بلکه شامل علم بدیهی نیز هست.

یعنی: بلند مرتبه شد نزد جمعی که دانستند که معرفت اسما و صفات الهی، چنانچه باید، بی توسّط و حی او به رُسل، نمی توان حاصل کرد. پس بلند مرتبه و مقَرَّب درگاه خود کرد ایشان را. و پست مرتبه شد نزد جمعی که خیال کردند که معرفت اسما و صفات الهی، چنانچه باید، به فکر خود، بی توسّط و حی او به رُسل حاصل می شود، مثل یهود و فلاسفه و تابعان ایشان، پس منزّه و دور شد از خیال ایشان. و گمراه شدند در اسما و صفات او (چنانچه بیان می شود در «کتاب التّوحید» در

«بَابُ أَنَّهُ تَعَالَى لَا يُعْرَفُ إِلَّا بِهِ». و بلند شد بالای هر محلّ دیدن خلایق، بی توسّط وحی؛ به این معنی که هیچ کدام از سُعدا و اشقیاء، به اسما و صفات او، چنانچه باید، بی توسّط وحی نرسیدند، بلکه سُعدا به توسّط وحی و قرآن رسیدند و اشقیاء گمراه شدند در اکثر اسما و صفات الهی. و مراد به اسما، مفهومات مشتقات و مانند آن مشتقات است، مثل قادر و ذوالقُوّة. و مراد به صفات، مفهومات مبادی است، مثل قدرت و قوّت.

اصل: الَّذِي لَا بَدْءَ لِأَوَّلِيَّتِهِ، وَلَا غَايَةَ لِأَزَلِّيَّتِهِ، الْقَائِمُ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ، وَالِدَائِمُ الَّذِي بِهِ قَوَامُهَا، وَالْقَاهِرُ الَّذِي لَا يُؤْوَدُهُ حِفْظُهَا، وَالْقَادِرُ الَّذِي بِعَظَمَتِهِ تَفَرَّدَ بِالْمَلَكُوتِ، وَبِقُدْرَتِهِ تَوَحَّدَ بِالْجَبْرُوتِ، وَبِحِكْمَتِهِ أَظْهَرَ حُجَّتَهُ عَلَى خَلْقِهِ.

شرح: الأوّلیّة: سابق بودن. الأزلیّة: بی ابتدا بودن. و مراد به لاغایة لِأَزَلِّيَّتِهِ این است که: همیشه باقی است ازلیّت او، و بیان این می آید در حدیث ششم باب شانزدهم و اوّل باب بیست و دوم «کِتَابُ التَّوْحِيدِ».

القائم: موجود باقی. القوام (به کسر قاف): وجود و بقا. القاهر: غالب بر هر چه اراده نماید.

الْمَلَكُوتُ به (فتح میم و فتح لام): کردن کاری به محض نفوذ اراده، بی حرکتی برای استعمال آلتی یا عضوی.

تَفَرَّدَ بِالْمَلَكُوتِ برای ابطال خیال یهود و فلاسفه و تابعان ایشان است که قائلند به تجرّد عقول عشره و نفوس ناطقه، و بیان می شود در شرح عنوان باب اوّل «کِتَابُ التَّوْحِيدِ».

الْجَبْرُوتُ به (فتح جیم و فتح باء): بسیاری جبر؛ به معنی آن که هر ممکن باقی، محتاج است در بقا به نگاهداری او و به زور او باقی است، و لاّ خود به خود، فانی می شود، یا به معنی آن که هر چه اراده کند از افعال خود، مثل آسمان و زمین، شود، البتّه نه به معنی؛ این که بندگان را در افعالشان بی اختیار کند.

الْحِكْمَةُ: رعایت مصلحت در فعل و ترک. الْحُجَجُ (جمع حُجَّت): چیزی که به آن،

صاحبش غالب شود بر خصم خود در گفتگو. و رسول و امام معصوم هر زمانی را حجت الله به واسطه آن می‌گویند که در روز قیامت در دیوان بزرگ، جمعی از مخالفان دین مبین که ماده فساد بوده‌اند و عمل نکرده‌اند به محکمت قرآن، خواهند عذر خواست به این طریق که: علاجی نداشتیم؛ چه جمیع احکام الهی در محکمت قرآن نبود؛ بلکه اکثر در متشابهات بود و کسی نبود که متشابهات را به علم یقینی داند تا از او پرسیم، پس اختلاف کردیم و هر کدام از پی ظن خود رفتیم. پس الله تعالی رسول یا امام آن زمان را به ایشان نماید و گوید: این در میان شما بود با علم به جمیع متشابهات و در محکمت کتاب من دلالت بر او بود؛ لیکن شما گوش نکردید و ماده فساد شده، دیگران را نیز محروم و ساکت کردید در زمان غیبت رسول یا امام. و مخالفان به این حجت ملزم می‌شوند.

یعنی: الله تعالی آن کس است که اولیت او (که در سوره حدید است) به عنوان ازلیت است. و نهایت نیست ازلیت او را. موجود بوده پیش از همه چیز و باقی است که به اوست وجود و بقای اشیاء. و غالبی است که به زحمت نمی‌اندازد او را نگاهداری اشیاء؛ چه هیچ کاری او را از کاری دیگر غافل و عاجز نمی‌کند. و قادری است که به بزرگی خود، بی‌همتا شده به فعل «كُنْ فَيَكُونُ» و به قدرت خود، یگانه شده به زور آوردن بر هر ممکن باقی در بقا، یا به آن‌که هر چه خواهد شود. و به حکمت خود، اظهار حجت‌های خود کرده بر خلائق در دنیا؛ به این معنی که حقیقت رُسل و ائمه را بی‌وسوسه شیطان نکرده که موافقان را در موافقت، پُر ثوابی نباشد؛ و بی‌تصریح نیز نگذاشته که مخالفان را در مخالفت، گناهی نباشد.

اصل: اِخْتَرَعَ الْأَشْيَاءَ اِنْشَاءً، وَابْتَدَعَهَا اِبْتِدَاءً بِقُدْرَتِهِ وَحِكْمَتِهِ، لَا مِنْ شَيْءٍ؛
فَيَنْبُطُ الْاَخْيَرُاعُ، وَلَا لِعَلَّةٍ؛ فَلَا يَصِحُّ الْاِبْتِدَاعُ. خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ
مُتَوَحِّدًا بِذَلِكَ؛ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ، وَحَقِيقَةِ رُبُوبِيَّتِهِ.
لَا تَضْبُطُ الْعُقُولُ، وَلَا تَبْلُغُهُ الْأَوْهَامُ، وَلَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، وَلَا يُحِيطُ بِهِ
مِقْدَارٌ. عَجَزَتْ دُونَهُ الْعِبَارَةُ، وَكَلَّتْ دُونَهُ الْأَبْصَارُ، وَضَلَّ فِيهِ تَصَارِيفُ
الْصِّفَاتِ.

اِحْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ، وَاسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ، عُرِفَ بِغَيْرِ رُؤْيَةٍ،
وَوُصِفَ بِغَيْرِ صُورَةٍ، وَنُعِيَ بِغَيْرِ جِسْمٍ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِي.

شرح: این عبارت، منقول خواهد شد از امام رضا علیه السلام با اندک تغییری در اولش در
«کِتَابُ التَّوْحِيدِ» در حدیث سوم باب یازدهم.

الإِخْتِرَاعُ وَ الْإِنْشَاءُ: آفریدن چیزی بی ماده قدیم.

الْإِبْتِدَاءُ وَ الْإِنْشَاءُ: کردن کاری که پیشتر از آن، کاری دیگر اصلاً از فاعل صادر
نشده باشد.

يُقَدَّرُ بِهِ ناظر است به اختراع. وَ حِكْمَتُهُ ناظر است به اِبْتِدَاعُهَا. و این، ابطال خیال
جمعی است که می گویند: اگر پیش از حدوث این جهان، کاری نشده باشد، تعطیل
لازم می آید.

لَا مِنْ شَيْءٍ ناظر است به اختراع. وَلَا لِعَلَّةٍ ناظر است به اِبْتِدَاعُهَا؛ و اَوَّلُ، برای ابطال
مذهب مَشَائِبِینِ فلاسفه است و دوم، برای ابطال مذهب اِشْرَاقِیِّینِ فلاسفه است و بیان
می شود در «کِتَابُ التَّوْحِيدِ» در شرح کلام مصَنَّفِ برای توضیح حدیث اَوَّلِ «بَابُ
جَوَامِعِ التَّوْحِيدِ».

الْعَلَّةُ (به فتح عین بی نقطه و تشدید لام و تاء وحدت): یک آشامیدن بعد از
آشامیدن دیگر؛ و مراد این جا، عود به ایجاد است بعد از ایجاد چیزی و اِفنای آن.

لَا مِنْ شَيْءٍ ناظر است به معنی وقت است و برای سببیت نیز می تواند بود.

الْحَقِيقَةُ: ضِدَّ مجاز؛ و مراد این جا خالص است.

الرُّبُوبِيَّةُ: صاحب کُلِّ اختیار چیزی بودن. الضَّبْطُ: به تصرف خود در آوردن.

الْأَوْهَامُ (جمع وهم) به معنی چیزی که گاهی به دل گذرد و آن را خاطر نیز می نامند.

التَّصَارِيفُ: اقسام چیزی. صفات این جا، جمع صفت به معنی مصدری است و

جمع مصدر، جایز است اگر مراد، بیان انواع آن باشد. و استعمال صفت بر دو قسم است:

اَوَّلُ، بی باء حرف جرّ که صله آن باشد، مثل این جا، و متبادر در این قسم، این است که

مراد، بیان چیزی به اسم جامد محض باشد، مثل جسم و بلور. دوم، با باء صله، مثل وَصِفَ بِغَيْرِ صُورَةٍ؛ و متبادر در این قسم، این است که مراد، بیان چیزی مطلقاً باشد. الْحِجَاب: دربان، و فاصله میان دو چیز، مثل دیوار؛ و این جا هر دو مناسب است. الصُّورَةُ: پیکر، به معنی بدن آدمی و مانند آن که مُجَوِّف است.

یعنی: اختراع کرد الله تعالی همه چیز را غیر خودش، اختراعی عجیب و ابتداع کرد آنها را ابتداعی عجیب، به قدرت خود.

اختراع کرد، به معنی این که قدرت او احتیاج به ماده ندارد. و به حکمت خود ابتداع کرد، به معنی این که حکمت او اگر تقاضای ترک چیزی کند، تعطیل نیست، چنانچه در دعا واقع شده که: «يَا كَرِيمًا فِي إِعْطَائِهِ وَ مَنَعِهِ»؛ چه حدوث آن چیزها نه از ماده شد تا دروغ شود اختراع او، و نه در وقت عودی به سوی ایجاد شد تا دروغ شود ابتداع او؛ چه آفرید هر چه خواست، چنانچه خواست، در حالتی که به غایت، یگانه به آن آفریدن بود، تا ظاهر کند رعایت مصلحت خود را و تا ظاهر کند که صاحب کل اختیار بودن او بر حقیقت و نسبت به هر کس و هر چیز است، نه بر مجاز، چنانچه مردم، صاحب اختیار ملک خود می باشند به رخصت او و هرزه کاری در آن می کنند تا ایشان را معطل نگیند؛ چه آن، مجاز و بی اعتبار است.

ضبط نمی کند کُنه ذات او را خردها. یا مراد این است که: معرفت او به صفاتی که اختلاف در آنها و در دلیل آنها رود، ضروری هیچ کس نیست، و نمی رسد به کُنه ذات او احیاناً خاطرها. یا مراد این است که: معرفت او به آن صفات، به فکر نیز حاصل نمی شود کسی را بی وحی به انبیا و رُسل و در نمی یابد او را دیدهای چشم ها و دل ها و فرو نمی گیرد او را مقدار که از خواص اجسام است؛ چه عاجز شده، نرسیده به کُنه ذات او و کُند شده. نرسیده به شخص او دیدهای چشم ها و دل ها، و گُم شده در او اقسام بیان های او به اسم جامد محض؛ چه دور شده از مایی دربانی که برای آن دربان، دربان دیگر باشد و پوشیده شده از مایی پرده که برای آن پرده، پرده دیگر باشد. پس قیاس او به خود، باطل است. اشارت به آن است که پنهانی بسیار در پادشاهان دنیا به واسطه تعدد حجاب و پرده می باشد، و نیز اشارت است به ردّ روایت مخالفان که

می آید در حدیث هفتم باب نهم «کِتَابُ التَّوْحِيدِ» که «بَابُ فِي إِبْطَالِ الزُّوْءِیَّةِ» است. شناخته شده به صفات ربوبیت، نه به دیدن. و بیان کرده شده است به چیزی که منافی شکل است. و ثنا گفته شده است به چیزی که منافی جسم است. نیست مستحقّ عبادتی، مگر او که بزرگ به غایت بلند مرتبه است.

اصل: ضَلَّتِ الْأَوْهَامُ عَنْ بُلُوغِ كُنْهِهِ، وَذَهَلَتِ الْعُقُولُ أَنْ تَبْلُغَ غَايَةَ نَهَايَتِهِ، لَا يَبْلُغُهُ حَدٌّ وَهُمْ، وَلَا يَذَرِكُهُ نَفَازُ بَصَرٍ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.^۱

شرح: ذَهَلَتْ (به دال بی نقطه) از باب «نَصَرَ» است. صاحب قاموس گفته که: «الدَّاهِلُ: الْمُتَحَيِّرُ».^۲

یعنی: گم شده است خاطرها از رسیدن به کُنْه ذات او. و متحیر و عاجز شده است عقل ها از این که رسند به نشان کُنْه ذات او. بیان این آن که: نمی رسد به ذات او تندی خاطری و تعیین^۳ نمی کند او را گذرایی چشمی. و اوست بس شنوای بینا؛ چه شنیدن و دیدن دیگران، نسبت به شنیدن و دیدن او هیچ است و اشتباه در آنها بسیار واقع می شود، مثلاً دور را دیر می شنوند و کوچک می بینند.

اصل: اِحْتَجَّ عَلَى خَلْقِهِ بِرُسُلِهِ، وَأَوْضَحَ الْأُمُورَ بِدَلَائِلِهِ، وَابْتَعَثَ الرُّسُلَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ؛ «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ»^۴، وَلِيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوا؛ فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوهُ، وَيُوحِّدُوهُ بِالْإِلَهِيَّةِ بَعْدَ مَا أَضَدُّوهُ.

شرح: اِحْتَجَّ عَلَى خَلْقِهِ بِرُسُلِهِ، اشارت است به این که الله تعالی راه عذر خواهی، بسته بر بی عیبانی در خرد، به سبب فرستادن رسولان؛ چه هیچ مشرکی در روز قیامت

۱. کافی مطبوع: «العلیم».

۲. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۱۳۲۴ (دهل).

۳. از اوایل شرح تا این جا در نسخه «ظ» (نسخه مسجد اعظم قم، ش ۲۰۷۱) افتادگی دارد و این قسمت افتاده، از روی نسخه مدرسه گلپایگانی قم، ش ۱۰۷ / ۳۲ / ۶۱۹۷ حروفچینی شده است.

۴. انفال (۸): ۴۲.

نمی تواند گفت که: راه علم به احکام ربّ العالمین بسته بود و سکوت جمیع بندگان در هر مسئله غیر معلومه میسر نبود. لا علاج، فضولی و خودرایی در بعض مسائل غیر معلومه کرده، منکر ربوبیتی که معلوم ما بود، شدیم.

الأُمُور (جمع أُمْر): حادثات؛ و مراد این جا، متشابهات کتب الله تعالى است به قرینه اَوْضَحْ؛ چه «ایضاح» متعلق به متشابهات می شود.

ضمیر دَلَالِیْهِ راجع به الله تعالى است. مراد به دَلَالِیْهِ، ائمه هدی است. یا مراد، آیات بَيِّنَاتِ محکّماتِ کتاب الله تعالى است که وسیله و ضوح متشابهات است به تَوْسُطِ سَوَالِ ائمه هدی.

اِبْتَعَثَ (به باء یک نقطه و عین بی نقطه و ثاء سه نقطه) به صیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است.

مبشّرين و منذرين، اشارت است به این که الله تعالى اکتفا به محض فرستادن رسولان نکرد؛ بلکه رعایت کرد این را که نبوده باشد مردمان را بر الله تعالى حجتی بعد از انتقال رُسل از دار دنیا؛ به این روش که فرستاد رسولان را بشارت دهندگان اَمْتان خود را به اوصیای خود و به ثواب مطیعان اوصیا و ترسانندگان از عذاب ابدی بر مخالفان اوصیا. اشارت است به امثال آیتِ سوره نساء: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾^۱.

ظرف در لِيَهْلِكَ، متعلق به اِخْتِجَّ است تا آخر.^۲ عَنْ در اوّل و دوم، برای تعلیل است. مراد به بَيِّنَة در اوّل، دلیلی است که راه عذر خواهی هلاک شده را بندد؛ چه ربوبیت، معلوم هر طفلی است که به حدّ تمیز رسیده باشد و راه اعتراف به ربوبیت، مسدود نیست؛ چه رسول یا وصی، اگر ظاهر مشهور است، راه علم به مسائل، گشاده است؛ و اگر مظلوم و مستور است، غیر ظالمش را سکوت در هر مسئله غیر معلومه میسر است. مراد به بَيِّنَة در دوم، دلیلی است که راه اعتراض هلاک شده را که این تفاوت از کجاست، بندد؛ و این، اشارت به آیتِ سوره انفال است.

۱. نساء (۴): ۱۶۵.

۲. مراد از «تا آخر» این است که جاز و مجرورهای بعدی («لِيُنْخِلَ» و «لِيَقْعَلَ») نیز متعلق به «اِخْتِجَّ» است.

لام در لِيُعْقَلَ برای عاقبت است. و مراد به الْعِبَاد مؤمنان است.
 مَا در اَوَّل،^۱ موصوله است. و در دوم و سوم،^۲ مصدریه است.
 ضمیر جَهَلُوا و ضمیر اُنْكَرُوا و ضمیر اَصْدُوا راجع به خَلْقِهِ است، به اعتبار غیر عباد.
 و ضمیر يَعْرِفُوا و ضمیر يُؤَخِّدُوا راجع به الْعِبَاد است.
 الاِضْدَاد (به ضاد بانقطه و دو دال بی نقطه، مصدر باب اِفعال): همچشم برای کسی
 قرار دادن. و این جا عبارت است از تجویز حکم از روی ظن در نفس احکام شرعیّه،
 چنانچه مخالفان می کنند و آن را اجتهاد می نامند.

بدان که مناسب این مقام است نقلی که به آن، معلوم می شود که مخالفان، سفیه و
 گمراه اند و تکذیب جمیع رسولان کرده اند. بیان این آن است که: اِبْن حَجَر عَسَقَلَانِي
 در شرح کتاب بخاری که آن را فَتْحُ الْبَارِي نام کرده، در مقام دفع طعن از عمر که منع
 کرده رسول الله ﷺ را از نوشتن وصیت نامه و گفته که: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»، نقل کرده از
 نَوَوِي (شارح کتاب مسلم) که گفته که:

اتَّفَقَ الْعُلَمَاءُ عَلَى أَنَّ قَوْلَ عُمَرَ: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» مِنْ قُوَّةِ فَهْمِهِ وَ دَقِيقِ نَظَرِهِ؛ لِأَنَّهُ
 حَسِبِي أَنْ يُكْتَبَ أُمُورٌ رُبَّمَا عَجَزُوا عَنْهَا، فَاسْتَحَقُّوا الْعُقُوبَةَ لِكُونِهَا مَنْصُوصَةً، وَأَرَادَ
 أَنْ لَا يَنْسُدَّ بَابُ الْاجْتِهَادِ عَلَى الْعُلَمَاءِ.^۳

مرادش این است که: اتفاق کرده اند جمیع علما بر این که گفتن عمر که: «بس
 است ما را کتاب خدا» از روی کمال دانایی عمر و باریکی فکر او بود؛ زیرا که او ترسید
 که در وصیت نامه چیزی چند نوشته شود که شاید عاجز شوند امت از آنها، پس
 مستحق عذاب شوند در مخالفت آنها برای صریح شدن آنها. و اراده کرد عمر این را که
 بسته نشود در پیروی ظن بر علما.

امثال این خرافات، بسیار است در میان محققین مخالفان، که خود را اهل سنت و
 جماعت می نامند و از جمله خرافات اجتهادیّه انصاب نواصب و مفتیان ایشان این

۱. یعنی «مَا» در «مَا جَهَلُوا».

۲. یعنی «مَا» در «مَا اُنْكَرُوا» و «مَا اَصْدُوا».

۳. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۰۲.

است که عمر حکم کرد به این که اگر کسی جنب شود و آب نیابد، نماز نکند در آن مدت. و چون عمار بن یاسر به یاد او آورد آیتِ سوره مائده را که: ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾^۱ و بیان رسول الله ﷺ را برای کیفیتِ تیمم، عمر تهدید کرد عمار را. و بعد از او، پسرش عبد الله بن عمر، موافق پدر فتوا داد و چون به یاد او آوردند حکایتِ عمار و آیتِ سوره مائده را، گفت که: عمر قانع نشد به قولِ عمار و اگر رخصت داده می شد برای مردمان در عمل به آیتِ سوره مائده، هر آینه نزدیک می شد چون آب سرد شود بر ایشان، این که تیمم کنند به صَعِيد. و تفصیل این، روایت شده در صحیح مسلم بعد از تمام ثمنِ اول.^۲

یعنی: الله تعالی احتجاج کرده بر آفریدگان خود. به رسولان خود. و واضح ساخته متشابهاات کتابش را به راهنماهای خود. و فرستاده رسولان را بشارت دهندگان به اوصیا و ترسانندگان از عذاب ابدی بر مخالفت اوصیا، برای این که جهنمی شود کسی که جهنمی شد از روی برهانی و زندگی ابدی باید کسی که زنده شد از روی برهانی؛ و برای این که به علمِ یقینی فراگیرند بندگان از صاحبِ کُلِّ اختیارِ ایشان آنچه را که دیگران ندانستند از احکام دین. پس آن بندگان شناسند او را به صاحبِ کُلِّ اختیارِ هر کس و هر چیز بودنِ او، بعد از آن که دیگران نشناخته باشند او را. و آن بندگان، یگانه دانند او را به استحقاقِ عبادت، بعد از آن که دیگران همچشم قرار داده باشند برای او.

اصل: أَحْمَدُهُ حَمْدًا يَشْفِي النَّفْسَ، وَيَبْلُغُ رِضَاهُ، وَيُؤَدِّي شُكْرَ مَا وَصَلَ إِلَيْنَا مِنْ سَوَائِغِ النِّعَمَاءِ، وَجَزِيلِ الْآلَاءِ، وَجَمِيلِ الْبَلَاءِ.

شرح: حمد می کنم الله تعالی را حمدی که تسلی کند آن حمد، دل ها را؛ و رسد آن حمد به حدی که الله تعالی راضی است به آن. یا مراد این است که: راضی شود از ما به

۱. نساء (۴): ۴۳.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۹۱.

سبب آن و به جا آورد آن حمد، شکر آنچه را که رسیده به ما، که فراخ‌های نعمت و بزرگ نعمت‌هاست و خوش‌آینده نعمت است.

اصل: وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، إِلَهًا وَاحِدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا. وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُ اللَّهِ.

شرح: و گواهی می‌دهم که نیست مستحق عبادت، مگر الله تعالی به تنهایی. او که نباشد شریکی او را در استحقاق عبادت. می‌خواهم به این قول،^۱ الهی را که تنهاست در خلق عالم، رواکنده حاجت‌هاست، نگرفته برای خود زنی و نه فرزندی. و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده‌ای است که گزیده او را از خلائق و فرستاده‌ای است که فرستاده او را الله تعالی سوی خلائق.

اصل: عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَطُولِ هَجْرَةٍ مِنَ الْأُمَمِ، وَانْبِسَاطٍ مِنَ الْجَهْلِ، وَاعْتِرَاضٍ مِنَ الْفِتْنَةِ، وَانْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبَرَمِّ، وَعَمَى عَنِ الْحَقِّ، وَاعْتِسَافٍ مِنَ الْجَوْرِ، وَامْتِحَاقٍ مِنَ الدِّينِ.

شرح: این عبارات می‌آید در «کتاب العقول» در کلام امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث هفتم باب بیست و یکم.

علی برای استعلاست. و مراد این است که: او را غالب کرد بر آن زمان و به او دفع کرد مفسد آن زمان را.

الفتره: سستی و شکستگی. مِنْ در مِنَ الرُّسُلِ و نظایرش، ابتدائیّه است، پس این جا به تقدیر «ظَاهِرَةً مِنَ الرُّسُلِ» است؛ و مراد این است که: آنچه متفقٌ عَلَیْهِ، جمیع رُسُل است، که نهی از اختلاف از روی ظن و مانند آن است، در هیچ بقعه‌ای رواج نداشت و این، منافات ندارد با این که پیغمبر ما علیه السلام در آن زمان، وصی عیسی باشد بعد از عبد المطلب، چنانچه بیان می‌شود در «کتاب الحجّة» در شرح حدیث هجدهم [باب] مَوْلِدِ النَّبِيِّ ﷺ وَوَفَاتِهِ که باب صد و دهم است؛ و این، مأخوذ است از آیتِ سوره

۱. یعنی: اراده می‌کنم با این کلام.

مانده: ﴿يَتَأَهَّلَ الْكَتَبُ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ﴾.^۱

الْهَجْعَةُ: خواب از اول شب؛ و مراد این جا، غفلت است.

الْأُمَم (جمع اُمّت): گروه‌های مردمان. الْإِنْسِاط: فاش شدن.

الْجَهْل: نادانی، و ناخردمندی به خودرأیی در آنچه بی‌مکابره اختلاف در آن و در

دلیل آن رود. و این جا هر دو مناسب است.

الْإِعْتِرَاض: پهن شدن. الْفِتْنَةُ: اختلاف مردمان به سبب پیروی ظن.

الْإِنْتِقَاض (به نون و قاف و ضاد با نقطه): بِالْكُلِّيَّةِ واشدنِ رِسمانِ تابیده و مانند آن.

الْمُبْتَرَم: رِسمانِ سخت تابیده شده و مانند آن. الْقُمَى: کوری و غفلت.

الْحَقّ: به کار آمدنی؛ و مراد این جا، مضمون آیاتِ بَيِّنَاتِ محکّماتِ ناهیه از پیروی

ظن است که در هر کتاب الهی بوده.

الْإِعْتِسَاف: از راه به در رفتن. الْجَوْر (به فتح جیم و سکون واو): حکم به غیر حق. و

شاید که مصدر به معنی اسم فاعل باشد برای مبالغه.

الْإِمْتِحَاق: بر طرف شدن.

الدِّين: آنچه الله تعالی خلایق را به آن تکلیف کرده و آن، اقرار به یگانگی اوست.

یعنی: بر وقت سستی که ظاهر بود از رسولان؛ و درازی غفلتی که ظاهر بود

از جماعت‌های خلایق؛ و فاش شدنی که ظاهر بود از جهل؛ و پهن شدنی که ظاهر بود

از اختلاف؛ و واشدنی که ظاهر بود از آنچه استوار تابیده شده بود از

استوار کاری‌های پیغمبران؛ و کوری‌ای از حق معلوم به آیاتِ بَيِّنَاتِ محکّماتِ ناهیه

از پیروی ظن؛ و بی‌راهی‌ای که ظاهر بود از جور؛ و بر طرف شدنی که ظاهر بود از

کیش اسلام.

اصل: وَأَنْزَلَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ، فِيهِ الْبَيِّنَاتُ وَالتَّبَيِّنَاتُ ﴿قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ

لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾^۲ قَدْ بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ وَنَهَجَهُ، يَعْلَمُ قَدْ فَصَّلَهُ، وَدِينٍ قَدْ أَوْضَحَهُ،

۱. مانده (۵): ۱۹.

۲. زمر (۳۹): ۲۸.

وَفَرَايَضَ قَدْ أَوْجَبَهَا، وَأُمُورٍ قَدْ كَسَفَهَا لِخَلْقِهِ وَأَعْلَنَهَا، فِيهَا دَلَالَةٌ إِلَى النَّجَاةِ، وَمَعَالِمٌ تَدْعُو إِلَى هُدَاهُ.

فَبَلَّغَ ﷺ مَا أُرْسِلَ بِهِ، وَصَدَعَ بِمَا أُمِرَ، وَأَدَّى مَا حُمِّلَ مِنْ أَثْقَالِ النُّبُوَّةِ، وَصَبَرَ لِزُبِّيهِ، وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ، وَنَصَحَ لِأُمَّتِهِ، وَدَعَاهُمْ إِلَى النَّجَاةِ، وَحَثَّهُمْ عَلَى الذِّكْرِ، وَدَلَّهُمْ عَلَى سَبِيلِ الْهُدَى مِنْ بَعْدِهِ، بِمَنَاهِجٍ وَدَوَاعٍ أَشَسَ لِلْعِبَادِ أَسَاسَهَا، وَمَنَائِرَ رَفَعَ لَهُمْ أَعْلَامَهَا؛ لِكَيْ لَا يَضِلُّوا مِنْ بَعْدِهِ، وَكَانَ بِهِمْ ﷺ رَوْوفاً رَحِيماً.

شرح: مضمون این عبارات، منقول می شود از امام جعفر صادق علیه السلام در «کِتَابُ الْحُجَّةِ» در «أَبْوَابُ التَّارِيخِ» در حدیث شانزدهم «مَوْلِدُ النَّبِيِّ ﷺ» و در آن جا بعد از اَوْجِبَهَا و پیش از وَأُمُورٍ این زیادتى هست: «وَحُدُودٌ حَدَّهَا لِلنَّاسِ و روایت است بَيْنَهَا». جمله فِيهِ الْبَيَانُ حَالِيَه است. الْبَيَانُ: ظاهر ساختن. و این، اشارت است به آیتِ سورة آل عمران: «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ»^۱.

التَّيْيَانُ: بسیار ظاهر ساختن. و این، اشارت است به آیتِ سورة نحل: «تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ»^۲.

فَرَأْنَا بِدَلِّ الْكِتَابِ است، نظیر: «بِالنَّاصِيَةِ * نَاصِيَةٍ كَذِبِيَّةٍ»^۳، یا منصوب به اختصاص است به تقدیر «أَغْنِي»، یا حالِ الْكِتَابِ است.

الْقُرْآنُ: خواندن؛ و مراد این جا، خوانده شده است و عبارت است از آیاتِ بَيِّنَاتِ محكماتِ آمره به سؤالِ «أَهْلُ الذِّكْرِ» از هر مشکل، و لزومِ صراطِ مستقیم که طریق علم است و ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن. پس «غَيْرَ ذِي عِوَجٍ» به معنی صریح و بی اشتباه است، به روشی که هر که منکر مضمون آن شود، مکابره می کند؛ و این عبارت در سورة زمر هست.

۱. آل عمران (۳): ۱۳۸.

۲. نحل (۱۶): ۸۹.

۳. علق (۹۶): ۱۵ و ۱۶.

النُّفُوی: ترسیدن از الله تعالی به ترک پیروی هوا و هوس و ترک خودپسندی و خودرایی.

النُّهَج: ظاهر ساختن راه چیزی. العِلْم: دانستن. و آن، اعتقادی است که احتمال خلاف آن، در دل صاحبش نباشد، مثل اعتقاد به این که دو، نصفِ چهار است. و اعتقادی را که احتمال خلاف آن در دل هست، ظن می‌گویند اگر از روی خواهش طبع نباشد، مثل اعتقاد به پاکی چیزی که در بازار مسلمانان است؛ و اعتقاد مبتدا می‌گویند اگر از روی خواهش طبع باشد، مثل اعتقاد اکثر عوام به این که مذهب پدرشان حق است. و به یاد آوردن دانسته را علم نمی‌گویند؛ بلکه تذکر می‌گویند. و خیال کردن معنی را نیز علم نمی‌گویند؛ بلکه تصوّر می‌گویند. و مراد به علم این جا، معلوم است و آن، مضمون آیات محکمات قرآن است.

التفصیل: جدا کردن بسیار، چنانچه در عِقْد^۱ مرواریدی است که در میان هر دو دانه آن، مهره‌ای باشد؛ و مراد این جا، بسیار آوردن آیات محکمات قرآن است که در آنها نهی از شرک و اختلاف از روی ظن و مانند آن هست و جدا کردن آنها از هم به متشابهات، تا احتیاج به امام دانا به جمیع متشابهات، ظاهر باشد و حجت بر مخالفان مشرک، تمام شود، چنانچه الله تعالی در سوره اعراف گفته: ﴿وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾^۲ و هر آینه به تحقیق دادیم پیروان ظن را - که دین خود را به غفلت و بازیچه گرفته‌اند - کتابی که بسیار مکرّر کردیم مضمون آن کتاب را به فاصل‌ها با وجود آن که در آن کتاب، علم بود.

پس مراد به کتاب محکم، قرآن است که در آن نهی از اختلاف از روی ظن هست و پیروان ظن، چشم بر تأویل و حمل آن بر معنی‌های دور دارند؛ و در سوره هود گفته که: ﴿كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ﴾^۳ این قرآن کتابی است که عمده آیات آن، محکمات است. عجب آن که با وجود محکم بودن بسیار، مکرّر بیان شده مضمون

۱. عِقْد: گلوبند، گردنبند.

۲. اعراف (۷): ۵۲.

۳. هود (۱۱): ۱.

آنها به عبارت‌های گوناگون و جدا کرده شده از هم به متشابهات.

الدِّین (به کسر دال): خدا پرستی، و اعتقادی که آدمی دل بر آن بندد و خیر آخرت خود را در آن قرار دهد. و دین پسندیده نزد الله تعالی اسلام است و اسلام این است که شریکی برای الله تعالی قرار ندهند در چیزی که مردمان را احتیاج به آن شود و بی‌مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود و حکم غیر الله تعالی را که هر آینه از روی علم نخواهد بود، در آن پیروی نکنند؛ و در بسیاری از آیات قرآن، نهی از اشراک شده و مراد، نهی از این است.

الْفَرَائِض (به کسر همزه، جمع فَرِیضه): چیزهایی که الله تعالی بر خلائق در محکّمات قرآن لازم ساخته [است].

الأُمُور (جمع أمر): کارهایی که عمده باشد؛ و مراد این جا، مضمون‌های بعضی محکّمات است که در آن، امر به سؤالِ «أَهْلُ الذِّكْرِ»^۱ و «بودن با صادقان»^۲ و نهی از اختلاف از روی ظن و خودرأیی و مانند آنها صریح و مکرّر شده [است]. و ذکر اُمُور، تخصیص بعد از تعمیم است؛ زیرا که آنها از جمله فرائض است.

الْمَعَالِم (جمع مَعْلَم، به فتح میم و سکون عین بی نقطه و فتح لام): علامت‌هایی که به آنها چیزی معلوم شود.

الدُّعَاء: خواندن کسی را سوی چیزی.

هَذَا، ضمیر، راجع به الله تعالی است. الْهُدَى: امام راهنما سوی راستی و راه راست، موافق آیت سوره بقره: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»^۳ بنا بر این که «وَالْهُدَىٰ» عطف بر «مَا» باشد و ضمیر منصوب در «بَيَّنَّاهُ» راجع به «الْهُدَىٰ» باشد.

الصَّدْع: کوفتن چیز سخت که شکافته شود و شکافش به هم نتواند آمد؛ و مراد این جا، کوفتن خصمان است به کلام صریح که آن را تأویل دیگر نتوان کرد.

۱. نحل (۱۶): ۴۳؛ انبیا (۲۱): ۷.

۲. توبه (۹): ۱۱۹.

۳. بقره (۲): ۱۵۹.

الْإِنْقَال (جمع يُقَالُ به کسر ثاء و سکون قاف): بارهای گران؛ و مراد این جا، آزارهایی است که حضرت رسول - عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ - می کشیده از منکران و منافقان، مانند استهزا و نسبت او به دیوانگی و جهادها.

النُّبُوَّة: خبردار بودن آدمی، سخن الله تعالی را بی واسطه آدمی دیگر. و نبوت دو طرف دارد:

یکی بالاتر از نبوت است و مرتبه خدایی است. و آن، دانستن چیزی است که بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود بی احتیاج به دانستن سخن کسی در بیان آن چیز و بی احتیاج به دیدن چشم یا شنیدن گوش و مانند آنها.

و دیگری پایین تر از نبوت و نزدیک به نبوت است و مرتبه ائمه معصومین (علیهم السلام) و مانند ایشان است و در فاطمه (علیها السلام) و سلمان (رضی الله عنه) نیز نقل شده، و آن، به یاد آمدن چیزی است به سبب سخن فرشته در وقت حاجت به آن یاد آمدن؛ و آن به یاد انداختن فرشته را تحدیث می گویند، و می آید در «كِتَابُ الْحُجَّة» در احادیث باب چهل و یکم که «بَابُ فِي شَأْنِ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» وَتَفْسِيرِهَا» است؛ این که هر سال در شب قدر، فرشتگان، نزد امام زمان می آیند و به یاد او چیزی چند می اندازند که فایده کند او را در دانستن احوال آینده از قرآن تا شب قدر دیگر.

و پایین تر از مرتبه تحدیث، مرتبه الهام است که مرتبه حاضر جوابان و زیرکان است. و آن، انداختن الله تعالی است چیزی را به یاد کسی در وقت حاجت آن کس به یاد آن چیز، بی واسطه سخن کسی دیگر.

الْمَنَاهِج (جمع مَنَهِج): راه های گشاده ظاهر؛ و مراد این جا، محکمات قرآنی است که عبارت های گوناگون دارد و هریک، راه شناخت امام مُفترض الطاعة است در هر زمان. الدَّوَاعِي (جمع داعية): چیزی چند که خواند کسی را سوی چیزی؛ و مراد این جا، متشابهات قرآن است که چون بی مکابره اختلاف در معنی آنها می رود، می خواند مردمان را سوی اقرار به احتیاج به امام مُفترض الطاعة در هر زمان، و إِلَّا همان شد که بود.

التَّأْيِيس: استوار کردن اصل دیوار. الْأَسَاس: اصل دیوار؛ و مراد این جا، محکمات است؛ چه آنها اصل متشابهات است.

الْمَنَائِرُ (جمع منار، به فتح میم): جاهایی که بر بالای بلندی هاست، مثل کوه و مانند آن که در آن جاها آتش می افروخته اند شب ها تا راه گم کردگان راه یابند سوی آبادانی و مسافران محتاج، آیند به میهمانی؛ و مراد این جا، گفتارها و کردارهای حضرت رسول - عَلَیْهِ وَ آلِهِ السَّلَام - است که هر یک دلالت بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام می کند. یعنی: و الله تعالی فرو فرستاد سوی محمد صلی الله علیه و آله کتاب را بر حالی که در آن است بیان و تبیان. قرآنی را که عربی است. غیر صاحب کجی و اشتباه است. این فرو فرستادن و بی اشتباه کردن، برای این است که شاید مردمان، ترس خدای تعالی ورزند. بیان این آن که: به تحقیق بیان کرد آن قرآن را برای مردمان و ظاهر ساخت راه دانش متشابهات قرآن را به سبب محکماتی که مضمون آنها را بسیار گفته به عبارت های گوناگون و در میان آنها متشابهات را جاداده؛ و به سبب دین اسلامی که آشکار کرده آن را و طلبیده از خلاق؛ چه آن دین، منافات دارد با تجویز اختلاف از روی ظن؛ و به سبب تکلیف های صریح به چیزی چند که لازم ساخت آنها را؛ و به سبب کارهای عمده از جمله فرایض که پرده از آنها برداشت برای خلاق و روشن ساخت آنها را؛ چه در آنها راهنمایی سوی نجات از عذاب هست و نشان ها هست که می خوانند خلاق را سوی امام راهنما که از جانب الله تعالی است. می آید بیان این در شرح «وَحَظَرَ عَلٰی غَيْرِهِمْ» تا آخر، در خطبه.

پس رسانید محمد صلی الله علیه و آله هر چه را که فرستاده شده بود به آن. و صریح کرد هر چه را که فرموده شده بود. و به جا آورد هر چه را که بار کرده شده بود از تکلیف های پیغمبری. و صبر کرد برای رضای صاحب کلّ اختیار خود. و جهاد کرد با مشرکان در راه او. و نصیحت کرد امت خود را. و خواند ایشان را سوی چیزی که نجات در آن است. و حرص فرمود ایشان را بر یادآوری ربوبیت رب العالمین، که امام، عالم به جمیع احکام است در هر زمانی. و نمود ایشان را راه اسلام بعد از خود که علی علیه السلام است و یازده فرزندش، به راه های آشکار که آیات صریحه است و به خواننده هایی که استوار کرد برای بندگان اصل آنها را و به آتشگاه هایی که بلند ساخت برای بندگان، کوه های آنها را، تا همه کس بیند و داند. این همه کرد تا بندگان، گمراه نشوند بعد از او.

و بود پیغمبر ﷺ به بندگان، مشفقِ مهربان؛ چه بیان می کرد برای ایشان چیزهایی سهل را. پس محال است که ایشان را بی تعیین خلیفه گذاشته، باعث این قدر خونریزی شود.

اصل: فَلَمَّا انْقَضَتْ مُدَّتُهُ، وَاسْتَكْمِلَتْ أَيْامُهُ، تَوَفَّاهُ اللَّهُ وَقَبَضَهُ إِلَيْهِ، وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ مَرْضِيٌّ عَمَلُهُ، وَافِرٌ حَظُّهُ، عَظِيمٌ خَطَرُهُ. فَمَضَى ﷺ وَخَلَفَ فِي أُمْتِهِ كِتَابَ اللَّهِ، وَوَصِيَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامَ الْمُتَّقِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، صَاحِبِينِ مُؤْتَلِفَيْنِ، يَشْهَدُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ بِالتَّضَدِيقِ.

شرح: المدة (به ضم میم و تشدید دال بی نقطه): زمان طویل، مثل سال ها و ماه ها. استکملت، به صیغه مجهول است.

الاستكمال: اتمام چیزی به ضم تتمه آن به عمده اجزای آن، مثل ضم چند روزی که کسر است از جمله عمر کسی به سال ها و ماه های گذشته.

یعنی: پس وقتی که به سر آمد مدت عمر او و کامل کرده شد روزهای عمر او، میرانید او را الله تعالی و قبض روح او سوی رحمت خود کرد. و او در این حال، نزد الله تعالی نیکوکارِ پر ثوابِ عالی شأن بود. پس رفت آن حضرت ﷺ از دنیا و واپس گذاشت در امت خود، قرآن را و جانشین خود، پادشاه مؤمنان و پیشوای پرهیزگاران را - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - بر حالی که قرآن و جانشین با هم بوده، الفت تمام داشتند؛ چه گواهی می دهند هر یک از این دو برای دیگری، به سبب راست کردن هر یک دیگری را؛ به این معنی که اگر امام، غیر علی و یازده فرزندش ﷺ باشد، قرآن باطل خواهد بود؛ چه در آیات قرآن، نهی از اختلاف از روی ظن، بسیار صریح شده و هر گاه امامی معصوم، عالم به جمیع احکام نباشد، چاره ای به غیر اختلاف از روی ظن نخواهد بود و قرآن باطل می شود. و اگر قرآن نمی بود، علی و اولادش ﷺ عاجز می شدند از امامت و حکم از روی علم، در هر چه بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود. و بیانش این است که می آید:

اصل: يَنْطِقُ الْإِمَامُ عَنِ اللَّهِ فِي الْكِتَابِ بِمَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ طَاعَتِهِ، وَطَاعَةِ الْإِمَامِ وَوَلَايَتِهِ، وَوَاجِبِ حَقِّهِ الَّذِي أَرَادَ مِنْ اسْتِكْمَالِ دِينِهِ، وَإِظْهَارِ

أَمْرِهِ، وَالْإِخْتِجَاجُ بِحُجَّتِهِ، وَالْإِسْتِضَاءُ بِنُورِهِ، فِي مَعَادِنِ أَهْلِ صَفْوَتِهِ،
وَمُصْطَفَى أَهْلِ خَيْرَتِهِ.

شرح: مِنْ، دو جا بیانیه است.

الْوَلَايَةُ (به کسر واو): بندگی؛ به معنی کُلِّ اختیار خود را به دیگری وا گذاشتن.
ضمیر وَلَايَتِهِ راجع به الله تعالی، یا راجع به امام است؛ و حاصل هر دو یکی است.
و ضمائر بعد از آن، راجع به الله تعالی است.

الْحَقُّ: چیزی که [برای] کسی از دیگری طلبیدنی باشد.
الَّذِي صِفَتُ وَاجِبُ اسْتِكْمَالِ: کامل کردن.

دینیه، عبارت است از اسلام؛ و آن، توحید الله تعالی است در ربوبیت و لازم آن
است اقرار به این که حاکم در حلال و حرام نمی باشد، مگر الله تعالی بی واسطه یا به
توسط رسول. پس اختلاف از روی ظن، جایز نیست.
الأَمْرُ: کاری که مُعْتَدُّ به باشد؛ و مراد این جا، قرآن یا امام عالم به جمیع قرآن در هر
زمان است.

الْإِخْتِجَاجُ: راه یافتن به حق، به سبب حجتی و برهانی.

الْحُجَجُ (جمع حَجَّتْ): باعث های غلبه بر خصم؛ و مراد این جا، اوصیای عالمین
به جمیع قرآن است.

الْإِسْتِضَاءُ: کسب روشنی؛ التُّور: روشنی؛ و مراد این جا، علم امام عالم به جمیع
متشابهات است، موافق آنچه می آید در «كِتَابُ الْحُجَّةِ» در حدیث اَوَّلِ «بَابُ أَنَّ
الْأُئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نُورُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - که باب سیزدهم است که: «لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ
الْمُؤْمِنِينَ أَتُورُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ»^۱.

فِي مَعَادِنِ، حالِ نُورِهِ است.

المُعَدِّن (به کسر دال): جایی که در آن، الله تعالی فیروزه و مانند آن گذاشته؛ و مراد
این جا، جانشین رسول است که رسول، هر چه به وحی الهی دانسته، به او سپرده [است].

الصَّفْوَة (به فتح و کسر و ضَمّ صاد بى نقطه): خالص. و مراد به صَفْوَتِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ است. و أَهْلُ صَفْوَتِهِ مؤمنان به اویند.

و مُصْطَفًى (به فتح فاء و سکون ياء) در اصل، «مُصْطَفًى» بوده، نون به اضافه افتاده؛ و مراد این جا، جمعى است که رسول ﷺ ایشان را به امر الله تعالى گزیده به جانشینی. الْخَيْرَة (به کسر خاء بانقطه و سکون ياء دونقطه در پايين): اسم اختيار؛^۱ به معنى گزیدن. و مراد به خَيْرَتِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ است و مراد به أَهْلِ خَيْرَتِهِ مؤمنان به اویند.

يعنى: بيانِ تصديق هر کدام ديگرى را، اين است که: گويامى شود امام حق، از جانب الله تعالى در قرآن به بيان آنچه واجب ساخته الله تعالى آن را بر بندگان. آن واجب، فرمان بردارى الله تعالى است و فرمان بردارى امام است و بندگى الله تعالى است. و لازم از جمله حق الله تعالى است که خواسته آن را الله تعالى از بندگان؛ و آن، کامل کردن دين پسندیده اوست در دل بندگان و آشکار کردن کتاب اوست و راه يافتن به حق، در هر دقيق و جليل، به حجت ها و امامان اوست و نورانى شدن است به نور او، بر حالى که آن نور، در معدن هاى علم او از جمله مؤمنان به مُحَمَّدٌ ﷺ است و در گزندگان از جمله مؤمنان به مُحَمَّدٌ ﷺ است.

اصل: فَأَوْضَحَ اللهُ تَعَالَى بِأَيِّمَةِ الْهُدَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا عَنْ دِينِهِ، وَأَبْلَجَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مَنَاهِجِهِ، وَفَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ يَنَابِيعِ عِلْمِهِ، وَجَعَلَهُمْ مَسَالِكَ لِمَعْرِفَتِهِ، وَمَعَالِمَ لِدِينِهِ، وَحُجَّاباً بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، وَالْبَابَ الْمُوْدِّيَّ إِلَى مَعْرِفَةِ حَقِّهِ.

شرح: بعض اين و بعد از اين مى آيد در حديث دوم باب پانزدهم «كِتَابُ الْحُجَّة». الايضاح: ظاهر ساختن. و تعديه آن و دو نظيرش^۲ به «عَنْ»، به تضمين معنى كشف است.

دِينِهِ، عبارت از اسلام است؛ و آن، نفى شريك است و مساوق ترك پيروي ظن و

۱. يعنى «خَيْرَة» اسم مصدر براى «اختيار» است.

۲. يعنى «أَبْلَجَ» و «فَتَحَ» که با «عَنْ» متعدى شده اند.

ترک اختلاف از روی ظن است. مراد این است که: اگر ایشان نمی‌بودند، تکلیف به اسلام قبیح می‌بود.

الإبْلَاج (به باء یک نقطه و جیم): روشن ساختن.

السَّبِيل: راه؛ و مراد این جا، طریقت سؤال «أَهْلُ الذِّكْرِ» از هر مشتبه است.

الْمَنَاهِج (جمع مَنَهَج، به فتح میم و فتح هاء): راه‌های راست؛ و این جا عبارت از شرایع است، به معنی مسائل حلال و حرام و مانند آنها.

الْيَتَابِيع (جمع يَتْبُوع، به فتح یاء): چشمه‌های آب؛ و مراد این جا، آیاتِ بَيِّنَاتِ محکمات است که هر کدام آنها مفید علم به نهی از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن است و مفید علم به وجوب امامِ عَالِمِ به جمیع مُحْتَاجِ إِلَيْهِ رِعْيَت، در هر زمان است. و باطن آن آیات، سرّی است که آن آیات، مبنی بر آن است. و اگر نمی‌بود آن آیات، باطل می‌شد؛ و آن، وجوب امامِ عَالِمِ به جمیع احکام است و تعبیر از او به «ذکر الله» می‌شود، موافق آیتِ سوره زمر: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَبِهًا مَّثَانِيَ تَقْشِرُهُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ»^۱ و آیتِ سوره رعد: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۲.

المَعْرِفَة: شناختن؛ و مراد این جا، شناختن الله تعالی است به این صفت که حاکم هر نزاعی است و مالک هر چیزی است.

الْمَعَالِم (جمع مَعْلَم): نشان‌هایی که از آنها چیزها معلوم می‌شود.

الْحُجَّاب (به ضَمّ حاء بی نقطه و تشدید جیم، جمع حاجِب): دربانان.

یعنی: چون هر یک از قرآن و وصی، اگر نباشد، دیگری باطل می‌شود. پس دانسته شد که آشکار ساخته و پرده برداشته الله تعالی به امامانِ راستی از خانواده پیغمبر ماکه دوازده امام‌اند از دین اسلام. و روشن ساخته به ایشان از راه شرایع او. و گشاد داده به ایشان از درون چشمه‌های علم خود. و گردانید ایشان را راه‌های شناخت

۱. زمر (۳۹): ۲۳.

۲. رعد (۱۳): ۲۸.

خود و نشان‌های اسلام و دربانان میان او و میان مردمان و درى که رساننده است مردمان را سوى شناخت حق او.

اصل: أَطْلَعَهُمْ عَلَى الْمَكْنُونِ مِنْ غَيْبِ سِرِّهِ. كُلَّمَا مَضَى مِنْهُمْ إِمَامٌ، نَصَبَ لِخَلْفِهِ مِنْ عَقِبِهِ أَمَاماً بَيْنَا، وَهَادِياً نَيْرًا، وَإِمَاماً قَيِّمًا، يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَغْدُلُونَ.

شرح: الْمَكْنُون: آنچه در پس پرده گذاشته شده تا غير خاصان بر آن مطلع نشوند؛ و اين جا عبارت است از متشابهات كتاب الهى. مِنْ براى تبعيض است.

الْغَيْب: آنچه معلوم نشده باشد به يکى از دو طريق: اول، ضرورتِ مشترکه ميان جميع عقلا. دوم، فکر در برهان عقلى محض که منتهى باشد سوى ضرورياتِ مشترکه در جانب ماده و صورت، چندان که معلوم نشده به يکى از اين دو طريق. و ضرورياتِ مشترکه دو قسم است نزد بعضى: اول، آنچه مقتضای بديهه عقل است، مثل «الْوَاحِدُ نِصْفُ الْاِثْنَيْنِ». دوم، آنچه محسوس است به حسِ خالى از آفت، مثل «الشَّمْسُ مُضِيئَةٌ» و «النَّارُ حَارَّةٌ» و «قَالَ زَيْدٌ: كَذَّاءٌ» و «التَّمَرُ حُلْوٌ» و «الْمِسْكُ طَيِّبٌ الرَّائِحَةِ». و اختصاص علم غيب به الله تعالى عبارت از اين است که براى هيچ کس از انس و جن و ملک ضرورى نمى شود چيزى که ضرورىِ مشترک نباشد و معلوم به برهان عقلى محض نيز نباشد. پس طريق علم ما به آن، منحصر است در توقيف و اعلام الله تعالى رسولش را و اخذ ما از رسول - بى واسطه يا به واسطه - موافق آنچه مى آيد در «كِتَابُ الْحُجَّةِ» در حديث سوم باب چهل و پنجم - که «بَابُ نَادِرٍ فِيهِ ذِكْرُ الْغَيْبِ» است - که: «يَا عَجَبٌ لِأَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَّا نَعْلَمُ الْغَيْبَ، لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَّتِي فَلَانَتْ،^۲ فَهَرَبْتُ مِنِّي، فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بَيْتٍ الدَّارِ هِيَ»^۳.

۱. کافى مطبوع: «ما يعلم».

۲. «ظ»: فلانته.

۳. الکافى، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۳.

و تصدیق به این اختصاص ایمان به غیب است که مناط انتفاع به کتاب الهی و به انبیا و رسل است، موافق آیتِ سوره بقره: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^۱ و این، برای ابطال قول فلاسفه و امثال ایشان است که از روی هوا و هوس و آرزوی خام می‌گویند که: نزد صاحب نفسِ قدسی یا ریاضت و مکاشفه، ضروری می‌شود غیر ضروریات مشترکه و برای نفس ناطقه، چهار مرتبه قرار می‌دهند: اول، عقل هیولانی؛ دوم، عقل بالملکه؛ سوم، عقل بالمستفاد؛ چهارم، عقل بالفعل. و در بیان آنها پوچ‌ها می‌گویند و الله تعالی ابطال قول ایشان کرده در قرآن، از آن جمله در سوره نمل: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ* قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ»^۲.

و از این تقریر، ظاهر می‌شود این که: اگر غیر بدیهی، محسوس نشده باشد و مبرهن به برهان عقلی محض نشده باشد در وقتی، و بعد از آن شود، در وقت اول، غیب است و در وقت دوم، غیب نیست. و همچنین اگر محسوس یا مبرهن به برهان عقلی محض باشد نزد شخصی و نزد شخصی دیگر نباشد، غیب نیست برای اول، و غیب است برای دوم. و آنچه غیب است و مجهول است در وقتی، اگر معلوم شود به توسط توقیف و اعلام الهی در وقتی دیگر، غیب است در هر دو وقت، و می‌تواند بود که در وقت دوم، غیب نباشد. و احتمال اول، موافق ظاهر آیتِ سوره آل عمران و سوره یوسف است که: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ»^۳ و بنا بر آن، استثنا در آیتِ سوره جن: «عَلِمَ الْغَيْبُ فَلَا يَظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ»^۴ متصل است و «لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ»، به معنی «لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ بِدُونِ تَوْقِيفِ إِلَّا اللَّهُ» است.

السِّرُّ (به کسر سین بی نقطه و تشدید راء بی نقطه): راز. مراد به سِرِّ الله تعالی، کلام مُنَزَّل از جانب او بر انبیا و رُسل است، به اعتبار این که پنهان است از غیر مُنَزَّل عَلَيْهِ از

۱. بقره (۲): ۲ و ۳.

۲. نمل (۲۷): ۶۴ و ۶۵.

۳. آل عمران (۳): ۴۴؛ یوسف (۱۲): ۱۰۲.

۴. جن (۷۲): ۲۶ و ۲۷.

جمله مردمان در وقت انزال.

بيان اين آن كه: مضمون كلام الهى كه سر است، دو قسم است:

اول، آنچه غيب است، مثل: «وَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَيَفْلُتُونَ»^۱.

دوم، آنچه غير غيب است، مثل: «سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ»^۲.

و غيب، دو قسم است: اول، آنچه در متشابه كتاب الهى است.

دوم، آنچه در محكم كتاب الهى است.

الإمام (به كسر همزه): پادشاه همه كس. الأمام (به فتح همزه): آنچه پيش از چيزى

ديگر باشد.

البين: ظاهر مشهور. القيم: كسى كه در وارسيدن به چيزى ايستادگى كند. الحق: به

كار آمدنى، مثل دانستن چيزى كه در قرآن است. العدل: طرف گيرى نكردن در معامله.

يعنى: ديده ور کرده الله تعالى امامان راستى را بر مكنون از جمله غيب از جمله

سر خود. هر وقت كه از دنيا رفت از ايشان پادشاهى، تعيين كرد الله تعالى براى مردمان

در پى او كسى را كه پيش از رفتن او به هم رسيده، مشهور باشد و راهنماى تابان باشد

و پادشاه ايستادگى كننده در كار قرآن و رعيت باشد. راهنمايى مى كنند امامان راستى،

خلايق را به سبب دانستن ايشان قرآن را. و به دانستن قرآن، عدالت در ديوان مى كنند.

اصل: حُجَّجَ اللهُ وَدَعَاتُهُ وَرُعَاتُهُ عَلَى خَلْقِهِ، يَدِينُ بِهِدَاهُمُ الْعِبَادُ، وَيَسْتَهْلُ

بِنُورِهِمُ الْبِلَادَ. جَعَلَهُمُ اللهُ حَيَاةً لِلْأَنَامِ، وَمَصَابِيحَ لِلظُّلَامِ، وَمَفَاتِيحَ لِلْكَلَامِ،

وَدَعَائِمَ لِلْإِسْلَامِ. وَجَعَلَ نِظَامَ طَاعَتِهِ وَتَمَامَ فَرْضِهِ التَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا عَلَيْهِمُ،

وَالرَّدَّ إِلَيْهِمْ فِيمَا جُهِلَ.

شرح: حُجَّجَ اللهُ، مرفوع و خبر مبتداى محذوف است، به تقدير «هُمْ»؛ و اين، مبنى

بر اين است كه اگر يكي از ايشان در زمانى نباشد و به جاى او پيروِ ظن، امام باشد، اهل

اختلاف كه مشركان و عاصيان اند، غالب مى شوند بر الله تعالى در گفتگويى كه الله

تعالی از ایشان نقل کرده در سوره انعام که: «سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاءُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ»^۱؛ خواهند گفت جمعی که یگانه نشمرده‌اند الله تعالی را و پیروی ظن کرده‌اند که: اگر الله تعالی تکلیف می‌کرد ما را به ترک پیروی ظن در مسائل فروع، می‌بایست که جمیع مسائل را در محکومات قرآن بیان کند، یا در محکومات قرآن، راهنمایی کند سوی امامت دانا به جمیع مسائل، تا نه ما پیروی ظن کنیم و نه پیشوایان و پدران ما و حرام نکنیم به ظن خود هیچ چیز را، چنانچه جمعی می‌گویند که: طریقه اخباریین در اعمال شرعیّه، حرام است؛ زیرا که واجب است اجتهاد، یا تقلید مجتهد حقی؛ و طریقه ایشان شقی ثالث است.

حَیَاةٌ لِلْأَنَامِ، اشارت است به آنچه می‌آید در «کِتَابُ الْحُجَّةِ» در بعض احادیث باب پنجم که «بَابُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ» است که اگر یکی از ایشان در زمانی نباشد، زمین به قرار خود نمی‌ماند.

مَفَاتِيحُ لِلْكَلَامِ، اشارت است به این که بی‌کسب علم از ایشان، گفتگو در چیزی که بی‌مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود و در محکومات قرآن و ضروریات دین نباشد، جایز نیست. و می‌آید در «کِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در «بَابُ الصَّمْتِ وَحِفْظِ اللِّسَانِ» که امام محمد باقر علیه السلام گفته که: نیستند شیعه ما مگر لالان؛ و آن، به اعتبار ترک حکم از روی ظن است.

النِّظَامُ (به کسر نون): رشته که در آن، مروارید و مانند آن کِشند که پراکنده نشود. الثَّمَامُ بی نقصان بودن. التَّسْلِيمُ دادن عنان اختیار خود به کسی، برای شنیدن و راضی شدن به هر چه آن کس فرماید.

عَلِمَ، به صیغه ماضی مجهول است. و مَا عَلِمَ عبارت است از آیات بَیِّنَاتِ محکوماتِ ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن، که دلالت صریحه دارد بر امامت ائمه هدی علیهم السلام و هر که پنهان کند آن را ملعون است، موافق آیت سوره حدید: «هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۲ و آیت سوره

۱. انعام (۶): ۱۴۸.

۲. حدید (۵۷): ۹.

صَف: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ، وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱ و آیت سوره بقره: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾^۲.

جُهَل، به صیغه ماضی مجهول است. و مَا جُهَل عبارت است از آیات متشابهات؛ و این، اشارت است به آیت سوره انبیا و سوره نحل که: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳.

یعنی: امامان راستی، حجت های الله تعالی اند و خوانندگان اویند و شبانان اویند بر مخلوقان او که شیطان چون گرگ، ایشان را نرباید. به دین اسلام می آیند به راهنمایی ایشان بندگان و گشاده رو می شود به روشنی ایشان شهرها. گردانید الله تعالی ایشان را زندگی برای مردمان و چراغ ها برای تاریکی و کلیدها برای گفتگو و ستون ها برای اسلام؛ چه چنانچه خیمه بی ستون، بی قرار است، اسلام، بی یکی از ایشان بی اعتبار است. و گردانید الله تعالی رشته طاعت مردمان و تمامی نماز و روزه و مانند آنها از واجبات را دو چیز: یکی قبول و یقین به امامت برای ایشان در آنچه معلوم شده از آیات قرآن، و دیگری وا گذاشتن حکم، سوی ایشان در آنچه مجهول شده از جمله قرآن، به این معنی که از ائمه هدی پرسند، اگر میسر باشد، و الا خود را نگاه دارند از تفسیر آن.

اصل: وَحَظَرَ عَلَىٰ غَيْرِهِمُ التَّهَجُّمَ عَلَى الْقَوْلِ عَلَى اللَّهِ بِمَا يَجْهَلُونَ، وَمَنْعَهُمْ جَحْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ؛ لِمَا أَرَادَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - مِنْ اسْتِنْفَازِ مَنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ مِنْ مُلِمَّاتِ الظُّلُمِ، وَمَغْشِيَّاتِ الْبُهْمِ.

شرح: الغیر: چیزی که بر ضد صفت چیزی دیگر باشد، چنانچه الله تعالی حکایت کرده در سوره یونس: ﴿أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا﴾^۴ بیار قرآنی دیگر که آن تکلیف ها در آن

۱. صَف (۶۱): ۸.

۲. بقره (۲): ۱۵۹.

۳. نحل (۱۶): ۴۳.

۴. یونس (۱۰): ۱۵.

نباشد. و مراد این جا، خلفای بنی امیه و مانند ایشان است در هر زمان که باشند.

التَّهْجُمُ: بسیار داخل شدن در چیزی بی‌رخصت.

المُخَالَفَاتُ: بلاهایی که در زمانه، حادث می‌شود؛ و مراد این جا، روایات مخالفان است در فضیلت امامان خود.

الظُّلْمُ (جمع ظلّمت): تاریکی‌ها؛ و مراد، این جا حیرانی‌های مردمان جاهل است از روایت‌های دروغ مخالفان.

الْمَغْشِيَّاتُ: سرّهای پنهان؛ و مراد این جا، مصلحت‌ها در مظلومی امامان راستی و رواج دکان امامان گمراه است.

الْبُهْمُ (جمع بُهْمَة): مشکل‌ها.

یعنی: و حرام کرد الله تعالی در محکّمات قرآن، بر همچشمان امامان راستی، در هر زمان که باشند، دلیری را بر افترا بر الله تعالی به گفتن آنچه نمی‌دانند که حق است؛ چه این افتراست، چنانچه بیان می‌شود در «كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در حدیث دوازدهم «بَابُ مُجَاسَسَةِ أَهْلِ الْمَعَاصِي» که باب صد و شصت و سوم است. و منع کرد الله تعالی در محکّمات قرآن، این همچشمان را از انکار چیزی که نمی‌دانند از جمله حق. این، اشارت است به دو آیت که بیان می‌شود در شرح «فَنَدَبَهُمْ تَا آخِر» در خطبه. و این حرام کردن و منع کردن در محکّمات قرآن، برای چیزی است که اراده کرده الله - تبارک و تعالی - آن را که رهانیدن جمعی است که خواسته الله تعالی رهایی ایشان را از جمله خلائق از حیرتی که به سبب روایت‌های دروغ مخالفان و به سبب ندانستن سرّ مظلومی امامان راستی و رواج دکان امامان گمراه در زمان‌های دور و دراز به هم می‌رسد؛ و آن جمع، در این زمان، شیعه دوازده امام‌اند.

بیان این، آن است که: خردمند صاحب انصاف که به ظاهر بینی، از حق معلوم به محکّمات قرآن غافل نمی‌شود، زود از این دو حیرت می‌رهد؛ چه هر روایتی از رسول ﷺ که خلاف محکّمات قرآن است، دروغ است. و فضولی در تفحص سرّ قضا و قدر، نامعقول است. و توقّف در مقتضای محکّمات قرآن، به واسطه ندانستن سرّ مذکور، نامعقول‌تر. و به این رهایی، اشارت شده در قول الله تعالی در سورة حدید:

﴿هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ ءَايَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^۱: الله تعالى آن کس است که فرو می فرستد بر بنده خود محمد ﷺ آیت های محکمات را که معنی آنها ظاهر است بر هر که زبان عربی داند و احتمال نسخ شدن در آنها نیست، تا بیرون برد شما را از ظلمت حیرت، سوی نور معرفت. و البتّه الله تعالى به شما و بش هر آینه مشفقِ مهربان است.

حکایت: در مدینه مشرفه میان فقیر و سید محمد کبریتی که افضل علمای آن جا و مدرّس مسجد رسول است، گفتگو شد در حضور جمعی از علمای عرب و عجم، در منزل سید احمد از سادات بنی الحسین. گفت که: حیرتی دارم در خلافتی که در امامت بعد از پیغمبر ﷺ واقع شده و خلاص، مشکل است؛ چه هر حدیثی که طایفه ای موافق خود نقل می کند، طایفه دیگر آن را افترا می شمروند و مذهب پادشاه و پدر و مادر و اهل شهر، اعتماد را نمی شاید.

گفتم که: خلاص، بسیار آسان است بر صاحب انصاف؛ آیا گمان می بری که الله تعالى پیغمبر آخر الزمان را به جمیع خلائق فرستاده و کتابی با او فرستاده و گفته که: در این کتاب، بیان واضح همه چیز شده و بی کجی است، و معّ هذا، این مسئله را که مدار حلّ مشکلات، بر آن است، در اشکال گذاشته؟! این، محال است.

گفت که: من راه خلاص را نمی دانم. اگر هست، بیان کن.

گفتم که: الله تعالى خود، طریق خلاص را بیان کرده در سوره آل عمران، گفته که: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ ءَايَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَبِهَاتٌ﴾^۲: الله تعالى آن کس است که فرو فرستاده بر تو ای محمد، قرآن را بر حالی که بعضی آن، آیت های مُحکمه است و هر که لغت عرب می فهمد، می داند معنی آنها را بی آن که احتیاج داشته باشد به معلّمی که حجّت باشد و احتمال نسخ در آنها نیست. این محکمات، اصل قرآن است. کسی که آنها را فهمد، به واسطه فهمیدن آنها و عمل به آنها باقی قرآن را

۱. حدید (۵۷): ۹.

۲. آل عمران (۳): ۷.

می تواند فهمید و باقی قرآن، آیت های متشابهه است که ممکن است که در معنی آنها اشتباه و غلط واقع شود؛ و این، سبب دانستنِ امام است در هر زمانی بعد از پیغمبر تا روز قیامت.

گفت که: چون سبب می شود و چون معلوم می شود معنی متشابهات از محکومات؟
گفتم که: سبب شدن به واسطه آن است که از جمله آیات محکومات، آیات بسیار است که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن در احکام، واقع شده. و در آیات محکومات، بیان شده که جمیع رسولان به واسطه آن فرستاده شده اند که حکم الله تعالی را در آنچه بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود، به خلائق رسانند تا اختلاف نکنند.

و تو می دانی که دو طایفه که نزاع در امامت با هم دارند، نهایتِ دعوای سلسله امامانِ یک طایفه برای خود، و نهایتِ دعوای تابعان ایشان برای ایشان، این است که: در احکام الهی، اجتهاد و پیروی ظن می کرده اند و اختلاف را جایز می شمرده اند، مثل خلفای بنی امیه و مانند ایشان. و دعوای سلسله امامانِ طایفه دیگر و تابعان ایشان این است که: اجتهاد و اختلاف از روی ظن جایز نیست؛ بلکه هر مسئله را و هر آیت متشابهه را می باید به علم یقینی از خدا و رسولش دانست تا حکم جایز باشد، و از این، معلوم می شود تا روز قیامت که حق با کدام امام و کدام طایفه است.

و معلوم شدنِ معنی متشابهات به سبب محکومات، به واسطه آن است که آن کس که محکومات، دلالت می کند بر امامت و حجّت او در هر زمان تا روز قیامت، عالم است به جمیع تأویلاتِ متشابهاتِ قرآن و قول او در تأویل آنها حجّت است. پس محکومات، بیان امام می کند. و امام، بیان تأویل متشابهات می کند، اگر به محکومات عمل نموده، اطاعت کنند و پرسند. و بیان کننده بیان کننده چیزی، بیان کننده آن چیز است.^۱
گفت که: آنچه گفתי حق است؛ لیک طایفه ای که تجویز اختلاف و حکم به ظن می نمایند، استدلال می کنند بر آن به آیات قرآن، اگر چه آن آیات، متشابهات است.

۱. یعنی چون محکومات قرآن، بیان کننده امام و حجّت بودن معصومانی علیهم السلام است که آن معصومان، بیان کننده متشابهات قرآن هستند، بنا بر این می توان گفت که، محکومات قرآن، بیان کننده متشابهات آن است.

گفتم که: الله تعالى برای ابطال طریقه این طایفه، در همین آیت، بعد از آنچه خوانده شد، گفته که: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَّهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ، وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾^۱ پس اما طایفه‌ای که در دل ایشان کجی هست، پس تابع می‌شوند آنچه را که غلط در تأویل آن می‌رود از جمله قرآن، به سبب میل دل ایشان به اختلاف آراء به اجتهادات و به سبب میل دل ایشان به تأویل آن از پیش خود، و حال آن که علم به تأویل متشابه نمی‌دارد در وقت نزول آن، مگر الله تعالى.

گفت که: این که گفתי ظاهر است و تا حال، نشنیده بودم.

اصل: وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً.

شرح: و درود کناد الله تعالى بر محمد و خانواده او که نیکان‌اند. نشان ایشان این است که بر طرف کرده الله تعالى از ایشان [هر] چرکینی را. و این، به سبب آن است که به زنان رسول ﷺ خطاب کرده در سورة احزاب که از خانه خود بیرون مروید. پس معلوم خلاق می‌شود که در جنگ جمل، گناه از عایشه است، نه از خانواده رسول. پس کسی در حق ایشان شک نمی‌کند و در نظر خلاق، چرکین نمی‌شوند. و پاکیزه کرده ایشان را از گناه، پاکیزه کردنی بزرگ؛ چه توفیق داده ایشان را که معصوم باشند از گناهان.

اصل: أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ فَهِمْتُ يَا أَخِي مَا شَكَوْتَ مِنْ اضْطِلَاحِ أَهْلِ دَهْرِنَا عَلَى الْجَهَالَةِ، وَتَوَازُرِهِمْ وَسَعْيِهِمْ فِي عِمَارَةِ طُرُقِهَا، وَمُبَايَنَتِهِمُ الْعِلْمَ وَأَهْلَهُ، حَتَّى كَادَ الْعِلْمُ مَعَهُمْ أَنْ يَارَزَ كُلَّهُ، وَتَنْقَطِعَ مَوَادُّهُ؛ لِمَا قَدْ رَضُوا أَنْ يَسْتَنْدُوا إِلَى الْجَهْلِ، وَيَضَعُوا الْعِلْمَ وَأَهْلَهُ.

شرح: الشَّكَايَةُ: اظهار دل تنگی از چیزی.

الْجَهَالَةُ (به فتح جیم): نادانی و ناخردمندی؛ و مراد این جا، پیروی حکم غیر الله تعالى است در مسألتی که بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود، مثل معنی‌های

آیات متشابهه، خواه آن حکم، باگزارف و دعوی علم به ریاضت و صفای باطن باشد و خواه نه؛ و خواه از روی ظن باشد، چنانچه الله تعالی نقل کرده در سوره یونس^۱ از اکثر مشرکان، و خواه به پیروی اعتقادی که از خواهش نفس باشد؛ و خواه حکم کننده و پیروی کننده، یک کس باشد و خواه متعدّد.

التَّوَّارُّ (به تقدیم زاء بانقطه بر راء بی نقطه): مدد هم کردن جمعی.

الأُرُوز (به تقدیم راء بی نقطه بر زاء بانقطه، مصدر باب نَصَرَ و ضَرَبَ و عَلِمَ): کوچک و پنهان شدن.

برادر مؤمنی شکایت کرده بوده نزد شیخ کلینی - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - از پیشوایان و بزرگان در آن زمانه که محکّمات قرآن را دیده و فهمیده، مخالفت کرده اند به پیروی ظن در احکام الله تعالی و بعد از آن، دو چیز پرسیده بوده؛ چون شیخ کلینی نزدیک مکان صاحب الزمان علیه السلام بوده و مجاور سفر^۲ بوده و آن برادر در ری یا جایی دیگر دور بوده و التماس تصنیف کتاب کافی و تأکید آن التماس کرده بوده، چنانچه هر یک مذکور می شود.

یعنی: آنچه بعد از حمد الله تعالی و صلوات بر رسول و آلش علیهم السلام است، این است که به تحقیق دانستم - ای برادرم در دین - آنچه را که شکایت کردی و آن، اتّفاق مشهور آن زمانه ماست بر اختلاف از روی ظن و پستی هم کردن ایشان و جهد ایشان در آبادانی راه های آن که مردمان به آن راه ها آسان روند و بیگانگی ایشان علمی را که حاصل می شود از محکّمات قرآن، به این که اختلاف از روی ظن، حرام است و اهل علمی را که محکّمات قرآن، دلالت بر حاجت رعیت به ایشان می کند در هر زمان، تا آن که نزدیک شده که علمی که از محکّمات قرآن و سنّت حاصل می شود، به سبب این جاهلان، پنهان شود به همگی و بریده شود از نظر التفات خلائق، اصل های آن علم که آن اصل ها محکّمات قرآن است و چند مسئله از اصول فقه که تواتر آنها در زمان

۱. یونس (۱۰): ۶۶.

۲. سفرای صاحب الزمان علیه السلام (نواب خاص آن حضرت علیه السلام).

غیبت امام علیه السلام نیز باقی می ماند تا ظهور امام علیه السلام، چنانچه می آید در «کِتَابُ الْحُجَّة» در حدیث سوم باب هفتاد و هشتم و حدیث سیزدهم باب هفتاد و نهم که: «إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرُزُ كُلَّهُ وَلَا يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ»؛ چه راضی شده اند که اعتماد نمایند بر ظن و خوار دارند علمی را که از محکومات قرآن حاصل می شود و اهل علم را که ائمه هدی باشند؛ چه مبالغه به حدی رسانیده اند که گفته اند که: یقینیات (مثل این که نماز، واجب است) داخل فقه نیست؛ چون اعتماد بر ظن در آنها نشده.

پس عالم به جمیع احکام، پیش ایشان فقیه نیست. و کار دنیا را نسق می کنند به اعتقاد خود، بی قرار احتیاج به امامی. گویا هر یک از ایشان امام خودند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این شکایت کرده از اهل زمانه خود و در نهج البلاغه مذکور است در خطبه ای که اولش این است: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْصِمْ جَبَّارِي دَهْرٍ إِلَّا بَعْدَ تَمْهِيلٍ وَ رَحَاءٍ»^۲.

اصل: وَسَأَلْتُ: هَلْ يَسَعُ النَّاسَ الْمَقَامُ عَلَى الْجَهَالَةِ، وَالتَّذْيُنُ بِغَيْرِ عِلْمٍ، إِذْ كَانُوا دَاخِلِينَ فِي الدِّينِ، مُقَرَّرِينَ بِجَمِيعِ أُمُورِهِ عَلَى جِهَةِ الْأَسْتِحْسَانِ وَالنُّشُوءِ عَلَيْهِ، وَالتَّقْلِيدِ لِلْأَبَاءِ وَالْأَسْلَافِ وَالْكَبَرَاءِ، وَالْإِتْكَالِ عَلَى عُقُولِهِمْ فِي دَقِيقِ الْأَشْيَاءِ وَجَلِيلِهَا؟

شرح: الوُسْعَةُ: گنجایش، به معنی بی استحقاق عذاب آخرت بودن در کاری. النَّاسُ: مردمان؛ و مراد، این جا، جمعی اند از شیعه امامیه که محکومات قرآن را نفهمیده، تابع پیشوایان شده اند در اختلاف از روی ظن، و لهذا شکمی نکرده این برادر در بدی اهل دهر و شک کرده در بدی ناس؛ چه حال اهل دهر، بسیار رسواست، چنانچه ظاهر می شود در «کِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در «بَابُ فِي عِلَامَةِ الْمُعَارِ» به خلاف حال ناس. الْمَقَامُ (به فتح و ضم میم): ماندن بر حالی یا در جایی. التَّذْيُنُ: کاری کردن به اعتقاد آن که مقتضای دین اسلام است.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۵، ح ۳؛ وص ۳۳۹، ح ۱۳.

۲. نهج البلاغه، ص ۱۲۱، خطبه ۸۸.

الِإِسْتِحْسَانِ: چیزی را خوب شمردن به عقل خود.

النُّشُوءُ (به ضَمّ نون و ضَمّ شین بانقطه و واو ساکنه و همزه): برآمدن بر صفتی.
التَّقْلِيدُ: نیک و بد کاری را به گردن دیگری انداختن، به قبول گفته او در آن کار،
بی طلب دلیل.

الأَشْلَافُ (جمع سَلَف): پیشوایان و پیشینیان.

یعنی: و پرسیدی که آیا گنجایش دارد عوام الناس و مانند ایشان را این که ایستند
بر اختلاف از روی ظن، و عبادت کنند بی علم به این که آنچه می کنند، موافق حق
است، به این عذر که بوده اند پیش از سنّ تکلیف، داخلان در دین اسلام، اقرارکنندگان
به همگی کارهای عمده این دین، مثل نماز و روزه و زکات و مانند آنها - و آنها را
ضروریات دین می نامند - از راه استحسان و از راه برآمدن بر این دین یا برآمدن بر
استحسان، و از راه تقلید مر پدران را، چنانچه اکثر عوام می کنند، و مر پیشوایان را،
چنانچه بعض عوام می کنند، و مر بزرگان و پادشاهان را، چنانچه بعض دیگر عوام
می کنند، و از راه اعتماد بر خردهای پدران و پیشوایان و بزرگان یا اعتماد بر استحسان
خردهای خود در کوچک چیزها که کردن واجبها و ترک حرامها و مانند آنها باشد،
و در بزرگی چیزها که داخل شدن در دین اسلام باشد.

حاصل عذر، این است که عوام الناس ندانسته اند حقیقت دین اسلام را و این را
که حقیقت دین اسلام منافات دارد با تجویز اختلاف از روی ظن.

اصل: فَأَعْلَمُ يَا أَخِي - رَحِمَكَ اللَّهُ - أَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - خَلَقَ عِبَادَهُ خَلْقَةً
مُنْفَصِلَةً مِنَ النَّهَائِمِ فِي الْفِطَنِ وَالْعُقُولِ الْمُرَكَّبَةِ فِيهِمْ، مُحْتَمِلَةً لِلْأَمْرِ وَالنَّهْيِ،
وَجَعَلَهُمْ - جَلَّ ذِكْرُهُ - صِنْفَيْنِ: صِنْفًا مِنْهُمْ أَهْلُ الصَّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ، وَصِنْفًا
مِنْهُمْ أَهْلُ الضَّرَرِ وَالزَّمَانَةِ؛ فَخَصَّ أَهْلُ الصَّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ، بَعْدَ
مَا أَكْمَلَ لَهُمْ آلَةَ التَّكْلِيفِ، وَوَضَعَ التَّكْلِيفَ عَنْ أَهْلِ الزَّمَانَةِ وَالضَّرَرِ؛ إِذْ قَدْ
خَلَقَهُمْ خَلْقَةً غَيْرَ مُحْتَمِلَةٍ لِلْأَدَبِ وَالتَّعْلِيمِ، وَجَعَلَ - عَزَّ وَجَلَّ - سَبَبَ بَقَائِهِمْ
أَهْلُ الصَّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ، وَجَعَلَ بَقَاءَ أَهْلِ الصَّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ بِالْأَدَبِ وَالتَّعْلِيمِ.

شرح: مراد مصنف - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - از این و چند فقره بعد از این، بیان چیزى چند است که از آن، معلوم شود که کدام از عوام الناس معذورند در جهالت و کدام معذور نیستند. و مدد شود در فهمیدن معنى احادیثی که مى آید در «بَابُ الإِضْطِرَّارِ إِلَى الْحُجَّةِ» از «كِتَابُ الْحُجَّةِ».

الصَّحَّة (به کسر صاد): بى عیب بودن. السَّلَامَةُ نیز: بى عیب بودن.

التَّكْلِيف: طلب الله تعالى ادب را از كسى. الْأَدَب (به فتح همزه و فتح دال): روش گزیده، خواه به اعتبار فعل باشد و خواه به اعتبار ترك.

التَّغْلِيم: یاد دادن؛ و مراد این جا، یاد دادن ادب است.

یعنى: پس بدان در جواب این سؤال - اى برادرم (آمرداد تو را الله تعالى) - این را که به تحقیق الله - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - آفرید بندگان خود را نوعی از آفریده که جدا شده آن نوع از ستوران در دانش هایی که بعض ایشان دارند و ستوران ندارند و به خردهایی که جا داده شده در بعض ایشان و در ستوران نیست. تاب دارند امر و نهی را به معنى امرِ الله تعالى ایشان را به ادب، و نهی او ایشان را از ضدّ آن. و گردانید الله تعالى این بندگان را دو قسم: قسمی را از ایشان بى عیب در خرد، و قسمی را از ایشان با عیب در خرد، مثل شخصی که کر و گنگ و بسیار کودن و ابله باشد.

پس مخصوص کرد الله تعالى بى عیبان در خرد را به فرمودن نیکها و منع کردن از بدها تا ادب حاصل کنند، بعد از آن که به بلوغ، کامل ساخت برای ایشان خرد را که در کار است در تکلیف؛ چه الله تعالى داناست به حال ایشان و مى داند که اگر قبول ادب ننمایند، از روی هوا و هوس خواهد بود و معذور نیستند. و وا گذاشت تکلیف را از اهل عیب در خرد؛ چه به تحقیق آفرید ایشان را قسمی از آفریده که تاب ندارند ادب و آموزانیدن ادب را؛ و این، منافات ندارد با این که ایشان تاب امر و نهی غیر الله تعالى داشته باشند در بعض چیزها.

و گردانید الله تعالى باعث زندگى اهل عیب در خرد در دنیا، بى عیبان در خرد را، و گردانید زندگى بى عیبان در خرد را به سبب ادب و آموزانیدن آن؛ به این معنى که اگر آموزانیدن الله تعالى ادب را به رسولان و رسانیدن رسولان، ادب را به جانشینان ایشان

نمی بود، آدمی زنده نمی ماند و این، منافات ندارد با این که بعضی بی عیبان در خرد، فرمان برداری پیغمبران یا امامان نکنند و ادب یاد نگیرند و با وجود این، زندگی کنند.

اصل: فَلَوْ كَانَتْ الْجَهَالَةُ جَائِزَةً لِأَهْلِ الصَّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ، لَجَازَ وَضْعُ التَّكْلِيفِ عَنْهُمْ، وَفِي جَوَازِ ذَلِكَ بَطْلَانُ الْكُتُبِ وَالرُّسُلِ وَالْآدَابِ، وَفِي رَفْعِ الْكُتُبِ وَالرُّسُلِ وَالْآدَابِ فَسَادُ التَّدْبِيرِ، وَالرُّجُوعُ إِلَى قَوْلِ أَهْلِ الدَّهْرِ.

شرح: فاء برای بیان است، یا برای ترتیب ذکر است، چنانچه در وقت انتقال از تمهید مقدمه سوی استدلال یا انتقال از استدلالی سوی استدلالی دیگر می باشد.

الآدَاب (به همزه و الف و دال بی نقطه و الف، جمع أدب): روش های گزیده.

التَّدْبِير: رعایت مصلحت در فعل یا ترک. مأخوذ است از دُبَر (به ضم دال و ضم باء) به معنی دنباله، به اعتبار این که در رعایت مصلحت، عاقبت اندیشی می باشد و آن را خلق نیز می نامند، مثل: «وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ»^۱ و بیان می شود در شرح «وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ» تا آخر، در خطبه. و آن را اختیار نیز می نامند.

یعنی: بیان این آن: که اگر جایز می بود جهالت، بی عیبان در خرد را، هر آینه جایز می بود الله تعالی را وا گذاشتن تکلیف به تحصیل علم از روی وحی الهی از ایشان؛ چه فسادى در آن متصور نیست، غیر این که پیروی حکم غیر الله تعالی در مسئله ای که اختلاف در آن و در دلیل آن رود، انکار ربوبیت رب العالمین است، خواه در یک مسئله و خواه در جمیع مسائل؛ و حال آن که در جایز بودن آن بر الله تعالی لازم می آید عبث بودن کتاب های الله تعالی و رسولان الله تعالی و ادب هایی که ایشان تعلیم کرده اند و حال آن که در برطرف کردن کتاب ها و رسولان و آداب، لازم می آید برطرف بودن تدبیر الله تعالی در فعل آسمان ها و زمین و آدمیان و مانند آنها و بازگشت سوی گفته دهریه که فاعل این جهان را بی اختیار می شمردند، بنا بر زعم ایشان که تخلف

معلول از علت تامه محال است^۱ و می‌گویند که: «مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»^۲ چنانچه در سورة جاثیه است و مضمون آن، این است که: «نیست زندگی، مگر زندگی ما که دنیا است، می‌میریم و زنده می‌شویم و نمی‌میراند ما را مگر زمانه». و بطلان این، ضروری دین اسلام است و مفصل می‌شود در «کِتَابُ التَّوْحِيدِ» در حدیث اولِ باب اول در شرح «إِنَّ الَّذِي يَذْهَبُونَ إِلَيْهِ وَيَظُنُّونَ أَنَّهُ الدَّهْرُ» تا آخر.

حکایت:

ترسایی گفت: معجزات محمد و نبوت او پیش ما ثابت نیست و اعتمادی بر نقل شما نداریم.

گفتم: اگر جهودی این سخن با شما گوید، چه خواهید گفت؟ جواب ما همان است. پس غیر امتِ آدم علیه السلام کسی را لایق نیست که این سخن با ما گوید و اگر ایشان گویند، جواب، این است که این جهان، بی صاحبِ کلی اختیاری که عادل حکیم باشد، نیست. و اگر مدار بر اختلاف از روی ظن باشد (چنانچه شما و هر که غیر شیعه دوازده امام است، در دین خود قرار داده‌اید) جهان، بی صاحبِ کلی اختیارِ عادلِ حکیم خواهد بود و لازم می‌آید رجوع به قول دهریه.

اصل: فَوَجَبَ فِي عَدْلِ اللَّهِ - جَلَّ وَعَزَّ - وَحُكْمَتِهِ أَنْ يَخُصَّ مَنْ خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ خَلْقَةً مُحْتَمِلَةً لِلْأَمْرِ وَالنَّهْيِ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ؛ لِئَلَّا يَكُونُوا سُدًى مُهْمَلِينَ؛

۱. ابن نظریه مصنف علیه السلام، جزء نظریات شاذ اوست که در مقدمه تحقیق نیز به آن اشاره شد و قریب به اتفاق حکما و فلاسفه اسلام، به استثنای برخی از متکلمان قدیم با آن مخالف هستند و در برخی از کتب مربوطه، این نظریه مطرح و مردود شده است. ر.ک: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلی، ص ۸۷-۸۹؛ إشارة السبق، ابو المجد حلبی، ص ۱۴-۲۱؛ رسائل الکرکی، ج ۳، ص ۱۱۸-۱۲۰؛ المواقف، ابیجی، ج ۱، ص ۲۰۵؛ وج ۲، ص ۶۱۲-۶۱۳؛ شرح المقاصد فی علم الکلام، تفتازانی، ج ۱، ص ۱۹-۲۰؛ الملل والنحل، شهرستانی، ج ۲، ص ۱۳۵؛ شرح المواقف، قاضی جرجانی، ج ۸، ص ۶-۱۴ و ۳۷۹؛ قواعد المرام فی علم الکلام، ابن میثم بحرانی، ص ۵۱-۵۵؛ الحکمة المتعالیة، ملا صدرا، ج ۳، ص ۲۸۲ و ۳۱۱؛ وج ۴، ص ۱۶۴؛ وج ۶، ص ۲۰۵-۲۰۸ (حم).

وَلْيُعْظَمُوهُ، وَيُوحِّدُوهُ، وَيَقْرُوا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ؛ وَلْيَعْلَمُوا أَنَّهُ خَالِقُهُمْ وَرَازِقُهُمْ؛ إِذْ شَوَّاهِدُ رُبُوبِيَّتِهِ دَالَّةٌ ظَاهِرَةٌ، وَحُجَّتُهُ نَيِّرَةٌ وَاضِحَةٌ، وَأَعْلَامُهُ لَا نِحَةَ تَدْعُوهُمْ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَتَشْهَدُ عَلَى أَنْفُسِهَا لِصَانِعِهَا بِالرُّبُوبِيَّةِ وَالْإِلَهِيَّةِ؛ لِمَا فِيهَا مِنْ آثَارِ صُنْعِهِ، وَعَجَائِبِ تَدْبِيرِهِ.

شرح: مقصد مصنف - رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى - از گفتن این، توضیح سابق و کمال احتیاط و غمخواری مردمان است که مبدا غافل شوند از دلیلی که گفته شد.

الْوَجُوب: ثابت و محقق شدن. السُّدَى (به ضم سین بی نقطه و تخفیف دال بی نقطه و الف منقلبه از یاء): گله بی نگاهبان.

المُهْمَل: چیزی که به آن نپردازند.

الرُّبُوبِيَّة: مالک چیزی بودن؛ و مراد این جا، این است که کسی صاحب کُلِّ اختیار هر کس و هر چیز باشد. پس در هر مسئله که حاجت خلاق به آن شود و بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود، حکم، حکم او خواهد بود و کسی را نمی رسد که شریک شود با او در حکم کردن در آن.

العِلْم: دانستن؛ و مراد این جا، گرویدن و ایمان آوردن است.

إِذْ در این جا، برای بیان دلیل است و می تواند بود که برای ظرفیت باشد.

الْحُجَج (جمع حَجَّت): امامانی که عالمانند به جمیع آداب الهی و معلّمان سایر خلائق اند و هر کدام ایشان در زمانی است، خواه نبی و خواه وصی نبی.

الأَعْلَام (جمع عِلْم، به فتح عین و فتح لام): نشان ها که در جنگ، گاه می باشد و از آنها مطلبی معلوم می شود و لشکر می باید که محافظت آنها کنند. و مراد این جا، محکمات کتاب الهی است که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن، صریح شده و باعث علم رعیت به حجت هر زمان است.

ضمیر مرفوع در تَدْعُوهُمْ راجع به شواهد است، یا راجع به مجموع شواهد و حُجَج و أَعْلَام است؛ و بنا بر اوّل، واو در وَ حُجَّتُهُ حَالِيَةً است و واو در وَ أَعْلَامُهُ عاطفه بر جمله حَالِيَةً است، و بنا بر دوم، واو در وَ حُجَّتُهُ نیز عاطفه است.

الصُّنْع: این که کسی کاری را تواند کرد و تواند نکرد و کند، به واسطهٔ رعایت مصلحت، نه به واسطهٔ آن که اسباب نکردن را ندارد.

یعنی: پس لازم شد به اعتبار عدالت الله - جَلَّ وَ عَزَّ - و رعایت او مصلحت را در هر چیز، این که مخصوص کند هر که را که آفرید از جملهٔ مخلوقان خود، نوعی از آفریده که تاب امر و نهی الهی دارد، به امر و نهی خود، تا نباشند سَر داده شدگان^۱ و اگذاشته شدگان. و تابزرگ شمرند الله تعالی را به پرستش و به تنهایی او را پرستند؛ به این معنی که پیروی ظن خود نکنند که خودپرستی است و پیروی ظن مانند خود نکنند که مانند خودپرستی است. و اقرار کنند برای الله تعالی به این که صاحب کُلِّ اختیار هر کس و هر چیز است. و تا ایمان آورند به این که الله تعالی آفرینندهٔ ایشان است به تدبیر. و روزی رسانِ ایشان است؛ زیرا که گواهانِ صاحب کُلِّ اختیار هر کس و هر چیز بودن او راهنماهای ظاهرند در آسمان‌ها و زمین و مانند آنها، بر حالی که امامانِ او تابانان آشکارند به نور علم به جمیع آداب، و محکّمات کتاب او درخشان است.

بیانِ این آن که: آن گواهان می‌خوانند آن مخلوقان را سوی پرستیدن الله - عَزَّ وَ جَلَّ - به تنهایی. و گواهی می‌دهند به زبان حال، بر خود، برای سازندهٔ خود به صاحب کُلِّ اختیار بودن و مستحقّ پرستش بودن. آن خواندن و گواهی دادن، برای چیزی است که در گواهان هست از اثرهای صنعِ الله تعالی و خوش آیندهایی که حاصل شده از تدبیر او، مثل این که آفتاب و ماه و ستاره‌ها و آسمان‌ها هر کدام، مقداری و جایی و صفتی دارد و از خود، چنین نشده؛ بلکه کسی که آفریدگار است، چنین کرده.

اصل: فَندَبَهُمْ إِلَىٰ مَعْرِفَتِهِ؛ لِئَلَّا يُبَيِّحَ لَهُمْ أَنْ يَجْهَلُوهُ وَيَجْهَلُوا دِينَهُ وَأَحْكَامَهُ؛ لِأَنَّ الْحَكِيمَ لَا يُبَيِّحُ الْجَهْلَ بِهِ وَالْإِنْكَارَ لِدِينِهِ، فَقَالَ جَلَّ تَنَآؤُهُ: «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَىٰ اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»^۲، وَقَالَ: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ

۱. رها کرده شدگان.

۲. اعراف (۷): ۱۶۹.

يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ^۱.

شرح: چون مصنف - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - فارغ شد از بیان این که واجب است بر الله تعالی این که تکلیف کند بی عیبان در خرد را به ترک اختلاف از روی ظن، شروع کرد در بیان این که این، تکلیف واقع همیشگی است و معلوم است از قرآن.

الثَّاب: خواندن کسی را سوی کاری از روی جد.

المَعْرِفَةُ: شناختن؛ و مراد این جا، اعتراف و گرویدن به تمام دل است به ربوبیت الله تعالی که شناخته شده است.

الْجَهْلُ: نادانی؛ و مراد این جا، ضد معرفت است، به سبب اختلاف از روی ظن.

الدِّين (به کسر دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین): فرمان برداری. و دین الهی عبارت از اسلام است و آن، متضمن ترک اختلاف از روی ظن است، چنانچه گفته در سوره آل عمران که: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾^۲.

الْإِنْكَار: نشناختن. و آن، ضد اعتراف است.

عَلَى بنائیه است و مراد، قول^۳ به عنوان حکایت نفس حکم الله تعالی است، مثل قول به این که آب کُر به محض ملاقات نجاست، نجس نمی شود. و این، احتراز است از قول در محل حکم الله تعالی، مثل قول به این که این آب، کُر است؛ زیرا که این قول، اگر از روی ظن باشد نیز جایز است، چه جای آنچه غیر هر دو باشد، مثل قول به این که زید در فلان شهر است.

یعنی: پس خواند الله تعالی بی عیبان در خرد را سوی اعتراف به ربوبیت او تا مبدا ترک واجب کرده، روا داشته باشد برای ایشان این را که اعتراف ننمایند به ربوبیت او و اعتراف ننمایند به دین او و به حکم های او در بیان نیک و بد کارها؛ چه

۱. یونس (۱۰): ۳۲.

۲. آل عمران (۳): ۱۹.

۳. یعنی قول در «أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ».

رعایت کننده مصلحت هر چیزی، ترک واجب نمی کند و روانمی دارد اعتراف نکردن به ربوبیت او را و روانمی دارد که انکار کنند دین او را.

این، اشارت به آن است که کسی که اختلاف از روی ظن نماید، اعتراف به ربوبیت الله تعالى نکرده و منکر دین او و احکام او شده. پس الله تعالى گفت در سوره اعراف که: «آیا گرفته نشده در تورات بر جهودان که اختلاف از روی ظن می کنند در احکام الهی پیمانی که گرفته شده در هر کتابی از کتاب های الهی که فرود آمده بر رسولی از رسولان الهی که فرستاده شده سوی امتی از امتان از زمان آدم تا آخر الزمان. و آن پیمان، این است که نگویند جهودان و غیر ایشان بر الله تعالى، مگر حق را؛ به معنی آنچه دانند که موافق حکم الهی است؛ چه اگر ظن داشته باشند، باطل خواهد بود، نه حق، چنانچه الله تعالى در سوره یونس و سوره نجم گفته که: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»^۱ و الله تعالى در سوره یونس در سرزنش پیروان ظن گفته که: بلکه تکذیب کردند، امثال: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» را با آن که فرو نگرفته اند به دانستن صحت آن تکذیب و هنوز نیامده نزد ایشان عاقبت آن تکذیب. توضیح این آیت می آید در «کِتَابُ الْعَقْلِ» در شرح حدیث هشتم باب دوازدهم که «بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْقَوْلِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» است.

اصل: فَكَانُوا مَخْضُورِينَ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ، مَأْمُورِينَ بِقَوْلِ الْحَقِّ، غَيْرَ مُرَخَّصِينَ لَهُمْ فِي الْمَقَامِ عَلَى الْجَهْلِ؛ أَمَرَهُمُ بِالسُّؤَالِ وَالتَّفَقُّهِ فِي الدِّينِ، فَقَالَ: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۲، وَقَالَ: «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۳.

شرح: توضیح آیت «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ» می آید در «کِتَابُ الْعَقْلِ» در شرح

۱. یونس (۱۰): ۳۶.

۲. توبه (۹): ۱۲۲.

۳. نحل (۱۶): ۴۳؛ انبیا (۲۱): ۷.

حدیث هفتم باب دوم که «بَابُ فَرْضِ الْعِلْمِ وَ وَجُوبِ طَلْبِهِ وَ الْحَثُّ عَلَيْهِ» است و بیان می‌شود که ضمیر مِنْهُمْ راجع به جمعی از بادیه نشینان عرب است که دعوی ایمان کردند و کافر و منافق‌اند؛ چون ترک طلب علم دین کردند و توضیح آیت «فَسْئَلُوا» می‌آید در «کِتَابُ الْعَقْلِ» در شرح حدیث دهم باب هفدهم که «بَابُ النَّوَادِر» است.

یعنی: پس ثابت شد که هستند بی‌عیان در خرد در حصار امر و نهی الهی که یکی از ایشان بیرون نیست از آن حصار و هستند فرموده شدگان به گفتن حق. رخصت داده نشده برای ایشان در ماندن بر جهالت که اختلاف از روی ظن است. بیان این آن که: امر کرده ایشان را به پرسیدن و دانا شدن در مسائل خداپرستی. بیان این آن که: در سوره توبه بعد از بیان سهولت طریق حصول تفقه در دین برای مؤمنان از جمله بادیه نشینان عرب، سرزنش کرده غیر ایشان را از جمله بادیه نشینان عرب که دعوی ایمان به خدا و رسولش می‌کنند و ایمان ندارند؛ به این روش که گفته که: پس چرا نرفتند سوی دارالعلم از جمله هر اهل سرزمینی علی‌جده، از جمله آن بادیه نشینان، طایفه‌ای برای این که دانا شوند در دین، و برای این که ترسانند قوم خود را چون برگردند سوی آن قوم از عذابی که وعید به آن شده در محکومات قرآن متواتر نزد ایشان، برای پیروان ظن و اهل اختلاف از روی ظن، تا شاید که جمیع آن بادیه نشینان، حذر و اجتناب کنند از آن عذاب، و عذر نامعقول نگویند که چاره‌ای غیر پیروی ظن و اختلاف از روی ظن نداشتیم.

و گفته در سوره نحل و سوره انبیا که: پس سؤال کنید عالمان به جمیع کتاب الهی، خواه محکم و خواه متشابه را، اگر باشید که ندانید چیزی از دین را که حاجت شما به آن افتاده باشد.

اصل: فَلَوْ كَانَ يَسَعُ أَهْلَ الصَّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ الْمَقَامُ عَلَى الْجَهْلِ، لَمَا أَمَرَهُمْ بِالسُّؤَالِ، وَلَمْ يَكُنْ يَحْتَاجُ إِلَى بَعْثِ الرُّسُلِ بِالْكِتَابِ وَالْآدَابِ، وَكَانُوا يَكُونُونَ عِنْدَ ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْبَهَائِمِ، وَمَنْزِلَةِ أَهْلِ الضَّرَرِ وَالزَّمَانَةِ، وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ، لَمَا بَقُوا طَرْفَةَ عَيْنٍ.

شرح: مضمون این فقرات می آید در حدیث اولِ باب اولِ «کِتَابُ الْحُجَّةِ».

يَحْتَاجُ به صیغه معلوم است. و مراد به احتیاجِ سوی بعثتِ رُسل، و جوب بعثت است به اعتبار و جوب رعایت مصالح و دفع اعتراض از خود. و این، نقص نیست در الله تعالی، چنانچه در سوره نساء گفته: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»^۱؛ فرستادیم رسولان را بشارت دهندگان، امتنان خود را، به اوصیای خود که عالم به جمیع آداب باشند و ترسانندگان از مخالفت اوصیا تا نبوده باشد مردمان را بر الله تعالی اعتراض واردی بعد از هر رسولی تا آمدن رسولی دیگر. و همیشه بوده الله تعالی بی ننگ، رعایت کننده مصالح.

الْآدَابُ (به همزه و الف و دال و الف): روش های گزیده. و ذکر جمع این جا، به اعتبار تعدّد رُسل است و می تواند بود که تعدّد اجزای شریعت هر رسولی نیز در آن، منظور باشد.

یعنی: پس معلوم شد از این گفته ها که اگر گنجایش می داشت بی عیبان در خرد را ماندن بر اختلاف از روی ظن، هر آینه امر نمی کرد ایشان را به سؤال و نمی بود این که محتاج شود الله تعالی در دفع اعتراض از خود، سوی فرستادن رسولان به خلاق با کتاب های الهی و آداب. و می بودند بی عیبان در خرد در آن وقت که فرستادن رسولان نباشد، مانند ستوران و مانند باعیبان در خرد؛ و این، محال است؛ چه اگر بی عیبان در خرد، چنین می بودند، هر آینه باقی نمی ماندند یک چشم زدن؛ زیرا که اگر حکمتِ تکلیف و منع از اختلاف از روی ظن نبود، خلق آدمیان و زمین و آسمان، عبث بودی. و الله تعالی منزّه است از عبث، چنانچه گفته: «أَفَصَبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا»^۲.

اصل: فَلَمَّا لَمْ يَجْزُ بَقَاؤُهُمْ إِلَّا بِالْأَدَبِ وَالتَّعْلِيمِ، وَجَبَ أَنَّهُ لَا بُدَّ لِكُلِّ صَاحِبِ الْخَلْقَةِ، كَامِلِ الْآلَةِ مِنْ مُؤَدِّبٍ وَدَلِيلٍ وَمُشِيرٍ، وَآمِرٍ وَنَاهٍ، وَأَدَبٍ وَتَعْلِيمٍ، وَسُؤَالٍ وَمَسْأَلَةٍ.

۱. نساء (۴): ۱۶۵.

۲. مؤمنون (۲۳): ۱۱۵.

شرح: صَحِيحُ الْخَلْقَةِ، عبارت است از قابلِ تکلیف از جمله رعیت.

هر یک از مُؤَدَّب و ذَلِيل و مُشِير و أَمْر و نَاهِي، عبارت است از امام زمانِ عالم به جمیع آداب الهی، خواه نبی و خواه وصی نبی.

الإشَارَةُ: بیرون آوردن عسل از کندوج؛ و این جا، استعاره شده برای بیان ادب خالص. و أَدَب و تَعْلِيم، اشارت است به قسمی از ادب که پیش از سؤال، تعلیم آن شده در محکّمات کتاب الهی.

و سُؤَال و مُسْأَلَةٌ، اشارت است به قسمی دیگر از ادب که در محکّمات کتاب الهی نیست و حاجت به سؤال «أَهْلُ الذِّكْرِ» در آن هست.

مَسْأَلَةٌ (به صیغه مصدر باب «مَنَعَ») به معنی ایستادگی در سؤال است تا وقتی که جواب، خوب فهمیده شود.

یعنی: پس وقتی که جایز نشد مانندن خلایق، مگر به قرار دادن الله تعالی ادب را برای بی عیبان در خِرد، و آموزانیدن الله تعالی آن ادب را به رسولان، و آموزانیدن رسولان، آن ادب را به جانشینان خود، ثابت شد این که ناچار است هر بی عیب در خِردِ بالغ را، از طلب ادب آموز و راهنما و مصلحت آموز و فرماینده نیک و منع کننده از بد. و ناچار است او را از علم ادب الهی و یاد دادن ادب او را. و ناچار است او را از پرسیدن ندانسته و ایستادگی در پرسیدن.

اصل: فَأَحَقُّ مَا اقْتَبَسَهُ الْعَاقِلُ، وَالتَّمَسُّهُ الْمُتَدَبِّرُ الْفَطِنُ، وَسَعَى لَهُ الْمَوْفُقُ الْمُصِيبُ، الْعِلْمُ بِالْأَدْبَانِ، وَمَعْرِفَةُ مَا اسْتَعْبَدَ اللَّهُ بِهِ خَلْقَهُ مِنْ تَوْحِيدِهِ، وَشَرَائِعِهِ وَأَحْكَامِهِ، وَأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، وَزَوَاجِرِهِ وَأَدَابِهِ؛ إِذْ كَانَتِ الْحُجَّةُ ثَابِتَةً، وَالتَّكْلِيفُ لَازِمًا، وَالْعُمُرُ يَسِيرًا، وَالتَّشْوِيفُ غَيْرَ مَقْبُولٍ.

شرح: فاء برای تفریع است. الإِقْتِبَاسُ: کسب چیزی که تابان باشد، مثل چراغ. الدِّین (به کسر دال بی نقطه و سکون یاء دونقطه در پایین، مصدر باب «ضَرَبَ»): فرمان برداری الله تعالی؛ و مراد این جا؛ چگونگی فرمان برداری اوست که آن را کیش می نامند.

و مَعْرِفَة، معطوف است بر الْعِلْم.

باء در بِه، صِلَة اسْتَعْبَدَ است. مِنْ، بیانیّه است.

اضافه در تَوْجِید، از قبیل اضافه مصدر به مفعول است.

التَّوْجِید، یگانه شمردن الله تعالی در صفات ربوبیت، مثل حکم از پیش خود در مُخْتَلَف فیه؛ و توضیح این می شود در شرح «لِأَنَّ الَّذِي يُؤَدِّي» تا آخر^۱.

و شَرَائِعِهِ، عطف است بر مَا موصوله، پس به تقدیر «مَعْرِفَة شَرَائِعِهِ» است و بعید است که عطف بر تَوْجِید باشد، به قرینه این که این و معطوفات بر این،^۲ فعل الله تعالی است، به خلاف تَوْجِید.

الشَّرَائِع (جمع شَرِيعَة): آبخورهایی که مردمان در آن شریک اند. و مراد این جا، قراردادهای الله تعالی است در فرائض، مثل صلوات و زکات.

و مراد به أَحْكَامِهِ قراردادهای الله تعالی است در حرامها، مثل شرب خمر و أَكْل رِبا، مأخوذ است از حَكْمَة (به فتح حاء و فتح كاف) به معنی دهنه لجام که منع می کند ستور را از حرکات غیر مرضیه.

ظاهر افراد در أَمْرِهِ و نَهْيِهِ با وجود آن که سابق و لاحق به لفظ جمع است، این است که مراد به أَمْرِهِ و نَهْيِهِ خلیفه الله تعالی باشد در روی زمین که امر و نهی کند از جانب او؛ و آن در هر زمان، یک کس می باشد.

الزَّجْر: منع کردن از بدی. و مراد به زَوَاجِرِهِ وعیدهای الله تعالی است به عذاب بر مخالفت شَرَائِع و أَحْكَام و أَمْر و نَهْي.

الْأَدَاب (جمع أدب، به فتح همزه و فتح دال): روش های گزیده. مراد به آداب این جا، قراردادهای الله تعالی است در غیر شَرَائِع و أَحْكَام و أَمْر و نَهْي، مثل آنچه در عقود و ایقاعات و موارد و حدود و مانند آنها است و مثل آنچه در واجبات غیر مفروضه و مستحبات و مکروهات و مانند آنها است.

۱. در دو فراز بعدی از همین متن خطبه کتاب کافی.

۲. یعنی «شرائع» و چیزهایی که بر «شرائع» عطف شده اند (احکام، امر، نهی، زواجر و آداب).

یعنی: پس سزاوارتر نوری که کسب کرده آن را خردمند و طلب کرده آن را صاحب فکر صاحب شعور و سعی کرده برای آن، صاحب توفیق رسیده به حق، دانش به کیش اسلام است و شناخت چیزی است که طلب بندگی کرده الله تعالی به آن، آفریدگان خود را که توحید اوست در صفات ربوبیت، و شناخت قراردادهای اوست در عبادات مفروضه، و شناخت حرام‌های اوست، و شناخت امر او و نهی اوست که از خلیفه اوست، و شناخت وعیدهای اوست، و شناخت طریقت‌های اوست. دلیل این سزاواری این است که: هست حجت الله تعالی بر بی‌عیبانی در خرد، پاینده. و هست تکلیف الله تعالی بر بی‌عیبانی در خرد را واجب بر الله تعالی و واقع همیشگی. و هست عمر آدمی کم. و هست کار امروز به فردا انداختن، ناخوش آیند نزد الله تعالی.

اصل: وَالشَّرْطُ مِنَ اللَّهِ - جَلَّ ذِكْرُهُ - فِيمَا اسْتَعْبَدَ بِهِ خَلْقَهُ أَنْ يُؤَدُّوا جَمِيعَ فَرَائِضِهِ بِعِلْمٍ وَبِقِيْنٍ وَبَصِيْرَةٍ؛ لِيَكُونَ الْمُؤَدِّي لَهَا مَحْمُوداً عِنْدَ رَبِّهِ، مُشْتَوْجِباً لِنُؤَايِهِ وَعَظِيمٍ جَزَائِهِ.

شرح: واو عاطفه است بر جمله «كَانَتْ الْحُجَّةُ» تا آخر، یا حالیه است؛ و حاصل هر دو یکی است.

الشَّرْطُ (به فتح شین بانقطه و سکون راء بی نقطه و طاء بی نقطه، مصدر باب «نَصَرَ» و «ضَرَبَ»: الزام چیزی در معامله، و التزام چیزی در معامله؛ و مراد این جا، معنی اول است. و مصدر این جا، به معنی اسم مفعول است. و الشَّرْطُ مبتدأست و خبرش أَنْ يُؤَدُّوا است.

التَّأْدِيَةُ: رسانیدن چیزی سوی کسی، مثل به جا آوردن عملی برای رضای کسی. الْفَرَائِضُ (جمع فریضه): بریده شده‌ها؛ و مراد این جا، واجباتی است که وعید به عذاب جهنم بر ترک آنها واقع شده باشد.

بِعِلْمٍ متعلق به أَنْ يُؤَدُّوا است؛ و مراد، علم به برائت ذمه از فریضه است. پس منافات ندارد با جواز عمل به خبر واحد به شروط مقرره؛ زیرا که برهان دالّ بر جواز آن، افاده علم به برائت ذمه به آن می‌کند. و این، احتراز است از تأدیه به ظن به برائت

ذمه، مثل تأدیه فريضة صيام شهر رمضان، بی صيام يوم الشك و بی دلیلی از خارج که دلالت بر مجزی بودن کند و مثل پیروی یکی از دو کس که دعوی امامت کنند، بی علم به این که او بخصوصه امام مُفترض الطاعة و شاهد به حق است.

مراد به یقین، استقرار و طمأنینه خاطر است بر چیزی. و ذکر یقین، بعد از ذکر علم، اشارت است به این که گاهی علم، مستعمل می شود در اعم از یقین؛ و آن، شامل ظن می باشد. و این جا آن، مراد نیست و آن، مجاز لغوی است، اگر چه موافق اصطلاح منطقیین است.

مراد به بصیره دیده وری است. و ذکر بصیره بعد از ذکر یقین، اشارت است به این که یقین، گاهی مستعمل می شود در آنچه صاحبش إعراض از مقتضای آن می کند، مثل آیت سوره نمل: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾^۱ و مراد این جا، آن نیست. و از آنچه گفتیم ظاهر می شود که عطف در وَ یَقِینَ وَ بَصِيرَةٍ از قبیل عطف تفسیر است.

یعنی: و لازم کرده شده از جانب الله تعالی در آنچه بندگی فرموده^۲ به آن، آفریدگان خود را که توحید او در ربوبیت و تصدیق ثواب و عقاب در روز قیامت است. این است که سوی او رسانند جمیع مفروضات او را از روی علم به برائت ذمه و قرار خاطر و دیده وری، تا باشد رساننده آنها پسندیده نزد صاحب کل اختیار خود و سزاوار باشد ثواب او را و بزرگ جزای او را.

اصل: لِأَنَّ الَّذِي يُؤَدِّي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَبَصِيرَةٍ لَا يَذَرِي مَا يُؤَدِّي، وَلَا يَذَرِي إِلَى مَنْ يُؤَدِّي، وَإِذَا كَانَ جَاهِلًا، لَمْ يَكُنْ عَلَى ثِقَةٍ مِمَّا أَدَّى، وَلَا مُصَدِّقًا؛ لِأَنَّ الْمُصَدِّقَ لَا يَكُونُ مُصَدِّقًا حَتَّى يَكُونَ عَارِفًا بِمَا صَدَّقَ بِهِ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ وَلَا شُبْهَةٍ؛ لِأَنَّ الشَّكَّ لَا يَكُونُ لَهُ مِنَ الرَّغْبَةِ وَالرَّهْبَةِ وَالْخُضُوعِ وَالْقَرُّوبِ مِثْلُ مَا يَكُونُ مِنَ الْعَالَمِ الْمُسْتَيْقِنِ.

۱. نمل (۲۷): ۱۴.

۲. یعنی «امر به بندگی کرده».

شرح: این، استدلال است به دلیل عقلی بر شرطی که مذکور شد. و این دلیل عقلی، راجع می شود به آنچه الله تعالی احتجاج به آن کرده در آیات بسیار، مثل آیت سوره «الم سجده» که: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ»^۱ بنا بر این که «ولی» به معنی پیشوا و امام است و «شفیع» به معنی جفت شونده و پیرو است. و مثل آیت سوره زخرف که: «وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ»^۲.

باء در بَغْيَرِ عِلْمٍ برای سببیت است و مراد [از] بَغْيَرِ عِلْمٍ، قدر مشترک میان ظن و تقلید و اعتقاد مبتداست.

یعنی: این شرط برای آن است که آن کس که می رساند فریضه را از روی غیر دانش و دیده وری، نمی داند که چه می رساند (باعث برائت ذمه از فریضه یا غیر آن) و نمی داند که سوی که می رساند (الله تعالی، یا کسی که به خیال او معبود است و غیر الله تعالی است و وحدانیت در ربوبیت ندارد) و چون نداند این دو را، نخواهد بود بر خاطر جمعی از آنچه رسانید و نخواهد بود گرویده به ثواب و عقاب روز قیامت و به وحدانیت الله تعالی در ربوبیت، به معنی صاحب کلی اختیار هر کس و هر چیز بودن؛ زیرا که گرویده به آن نمی باشد گرویده به آن، مگر وقتی که بوده باشد شناسا به چیزی که گرویده به آن، بی شک و بی شبهه؛ زیرا که کسی که شک داشته باشد در ثواب و عقاب روز قیامت و وحدانیت الله تعالی در ربوبیت، نمی باشد او را از امید ثواب روز قیامت و بیم عذاب روز قیامت و زاری پرستش الله تعالی و طلب نزدیکی سوی الله تعالی، مانند آنچه می باشد از کسی که دانای صاحب یقین است به ثواب و عقاب و به وحدانیت الله تعالی.

مراد این است که: کسی که پیروی ظن خود، یا ظن دیگری کند در برائت ذمت از فرایضی که به آنها طمع ثواب الهی و ترس عذاب الهی داشته باشد، خودرایی کرده و شریکی در حکم از پیش خود برای الله تعالی قرار داده و این، منافی عبودیت و

۱. سجده (۳۲): ۴.

۲. زخرف (۴۳): ۸۷.

تصدیق به ثواب و عقاب و به وحدانیت الله تعالى در ربوبیت است. پس آن طمع و ترس او بازچه است، نه حقیقی، چنانچه در سوره فاطر گفته: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۱ و بیان می شود در حدیث دوم باب ششم «كِتَابُ الْعَقْلِ».

اصل: وَقَدْ قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - : «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۲ فَصَارَتْ الشَّهَادَةُ مَقْبُولَةً لِّعِلَّةِ الْعِلْمِ بِالشَّهَادَةِ، وَلَوْلَا الْعِلْمُ بِالشَّهَادَةِ، لَمْ تَكُنِ الشَّهَادَةُ مَقْبُولَةً.

شرح: چون بیان کرد که علم به برائت ذمت، شرط است در عمل فریضه، شروع کرد در بیان این که طریق آن علم، منحصر است در یکی از دو قسم: اول، علم به حکم الله واقعی، مثل علم امام مُقْتَرَضِ الطاعه که شاهد است بر مردمان. دوم، علم به شهادت، به معنی پیروی شاهدهی که معلوم باشد این که فتوای او غیر شهادت و خبر یقینی نمی باشد، خواه فتوای او معلوم باشد به مشافهه یا به تواتر، و خواه منقول به خبر آحاد باشد به شروط مقررّه، تا ظاهر شود که پیروی فتوای اهل ظن و اجتهاد، جایز نیست و باعث برائت ذمت از فریضه نمی شود.

و توضیح این مبحث می شود به ذکر چهار آیت آخر سوره زخرف و بیان آنها به وجهی که موافق کلام مصنف - رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى - است، و از آن، ظاهر می شود نزد عارف به اسالیب کلام بلغا و متتبع تفاسیر جهلا که اکثر مفسران در تفسیر آنها خطا کرده اند: اول، «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۳. دوم، «وَلَسِنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ»^۴. سوم، «وَقِيلَ يَزْبِ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ»^۵.

۱. فاطر (۳۵): ۲۸.

۲. زخرف (۴۳): ۸۶.

۳. زخرف (۴۳): ۸۶.

۴. زخرف (۴۳): ۸۷.

۵. زخرف (۴۳): ۸۸.

چهارم، «فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»^۱.

«الَّذِينَ» عبارت است از رؤسای اهل ضلالت از جمله این امت، مثل خلفای ثلاثه و مجتهدین اربعه و امثال ایشان تا آخر الزمان.

ضمیر «يَدْعُونَ» راجع به «الَّذِينَ» است. «الدُّعَاءُ» و «الدَّعْوَةُ»: خواندن کسی مردمان را سوی خود، به معنی فتوا دادن در مسائل شرعیه برای عمل مردمان به آن، مثل آیت سوره نوح: «قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا* فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا»^۲. مفعول «يَدْعُونَ» محذوف است برای افاده عموم، به تقدیر «يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى تَقْلِيدِهِمْ». «مِنْ» به معنی «فِي» است. و «دُونَ»، ظرف است، به معنی پیش از رسیدن به چیزی. و ضمیر «دُونَهُ» راجع به الله تعالی است. پس «مِنْ دُونِهِ» به معنی «بِغَيْرِ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى» است.

«الشَّفَاعَةُ» مفعول «لَا يَمْلِكُ» است. و مراد به «شفاعت»، جفت شدن، به معنی همراهی کسی کردن است؛ و آن، بر چند قسم است، از آن جمله قبول فتوای آن کس و عمل به آن، چنانچه گفته در سوره مدثر: «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ»^۳ و در سوره بقره: «وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةُ»^۴ و از آن جمله درخواست گناه آن کس، چنانچه گفته در سوره بقره: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^۵ و در سوره انبیا «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ أَرَضَيْنَا»^۶. و مراد این جا، قسم اول است، و مراد به نفی مالکیت داعیان، شفاعتِ شافعان را، نفی جواز شفاعتِ شافعان مر ایشان راست، یا مراد، نفی انتفاع داعیان به شفاعتِ شافعان مر ایشان راست؛ و حاصل هر دو یکی است، لیک قول مصنف: فَصَارَتْ الشَّهَادَةُ مَقْبُولَةً تا آخر، موافق تر است با احتمال اول.

۱. زخرف (۴۳): ۸۹.

۲. نوح (۷۱): ۵-۶.

۳. مدثر (۷۴): ۴۸.

۴. بقره (۲): ۱۲۳.

۵. بقره (۲): ۲۵۵.

۶. انبیا (۲۱): ۲۸.

«إِلَّا» برای استثنای منقطع است به قرینه آیت سوره حج: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾،^۱ خواه «ما» مصدریّه باشد و خواه موصوله باشد. «الشَّهَادَةُ»: خبر دادن از روی علم و یقین. افراد در «مَنْ شَهِدَ» اشارت است به این که این شاهد، به غایت کمیاب است، اگر چه هیچ زمانی خالی از امامی که شاهد تواند بود، نیست. «باء» در «بِالْحَقِّ» برای ملا بست است.

«الحَقِّ»: به کار آمدنی؛ و مراد، این جا رعایت مصلحت است در شهادت، و اشارت است به این که شهادت در موضع وجوب تقیّه، مشتمل بر نوعی از باطل است. «واو» در «وَهُمْ» حالیه است. و ضمیر، راجع به «شَفَعَا» است که مفهوم است از لفظ «الشَّفَاعَةُ» و أيضاً مفعول «يَدْعُونَ» است که محذوف است برای افاده عموم، یا ضمیر، راجع به «الَّذِينَ» است برای اشارت به این که ایشان می باید که شَفَعَا و پیروان باشند و جایز نیست که داعیان باشند. و مراد به «عِلْمٌ» علم به این است که آن دعوت، شهادت به حق است و از روی ظن نیست و بی جا نیز نیست.

مخفی نماند که این آیت، دلالت می کند بر این که عمل کسی به فتوای دیگری، سه قسم است: اوّل، این که آن فتوا از روی یقین به حکم واقعی نباشد. دوم، این که از روی یقین به حکم واقعی باشد؛ امّا آن کس تجویز کند که نباشد. سوم، این که از روی یقین به حکم واقعی باشد و آن کس داند این را که آن از روی یقین به حکم واقعی است. و در دو قسم اوّل، آن فتوا مقبول نیست و عمل به آن جایز نیست. و در قسم سوم، مقبول است و عمل به آن جایز است. و این است حاصل کلام مصنّف در تفسیر این آیت. آیت دوم، جمله معترضه است میان معطوف و مَعْطُوف عَلَيْهِ، برای تقویت سابق به دلیل عقلی. و حاصل دلیل عقلی این است که: تأدیّه فرایض، بی علم به شهادت شاهد، منافات دارد با تصدیق به وحدانیّت الله تعالی در ربوبیّت. و اشارت به این می شود در «کتاب توحید» در حدیث دوازدهم باب شانزدهم که «بَابُ مَعَانِي الْأَسْمَاءِ وَاشْتِقَاقِهَا» است که: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام: مَا مَعْنَى الْوَاحِدِ؟ فَقَالَ: إِجْمَاعُ الْأَلْسِنِ

عَلَيْهِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ كَقَوْلِهِ: «وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۱ و بیان می شود ضمیر منصوب در «سَأَلْتَهُمْ» راجع به «شَفَعَا» است، یا راجع به «الَّذِينَ يَدْعُونَ» است، یا راجع به هر دو است؛ و حاصل همه یکی است.

و مراد، اهل ضلالت از جمله منسوبان به اسلام است، به قرینه این که در غیر ایشان دهریه هستند، چنانچه می آید در «کتاب التوحید» در حدیث اول که: «إِنَّ الَّذِي يَدْعُوهُنَّ إِلَيْهِ وَيُظَنُّونَ أَنَّهُ الدَّهْرُ» تا آخر. و دهریه دو صنف اند، چنانچه می آید در «کِتَابُ الْإِيمَانِ وَ الْكُفْرِ» در باب صد و شصت و ششم که «بَابُ وُجُوهِ الْكُفْرِ» است. و دهریه، اقرار به این که الله تعالی خالق ایشان است، نمی کنند. پس تصدیق وحدانیت الله تعالی در ربوبیت ندارند.

«وَقِيلَهُ» در آیت سوم، در قرائت عاصم و حمزه، مجرور به عطف بر «الْحَقُّ» است که در آیت اول است. و در قرائت ابن کثیر و ابن عامر و نافع و کسایی و ابو عمرو^۲ منصوب و مفعول معه است. و در قرائت شاذه مرفوع و مبتداست. و جمله «يَا رَبِّ» بنا بر اول و دوم، مفعول «قِيلَهُ» است و بنا بر سوم، خبر مبتداست. و جمله مرکبه از مبتدا و خبر، معطوف است بر جمله «هُمْ يَعْلَمُونَ»؛ و حاصل همه یکی است. و بر هر تقدیر، ضمیر «قِيلَهُ» راجع به «مَنْ» موصوله است؛ و مراد این است که: چون شهادت آن کس در موضع وجوب تقیه از مخالفان نیست، در آن موضع، عذر خواهی می کند نزد الله تعالی به این که ایشان مؤمن نمی شوند تا من ادای شهادت نزد ایشان نیز کنم. پس مُسَارِّ إِلَيْهِ «هُوَ لَاءٌ» اهل اصرار بر ترک ایمان است، مادام که اصرار داشته باشند، از جمله این امت، یا مطلقاً خطاب در «فَاصْصَحْ» متوجه رسول الله ﷺ است، به اعتبار این که اهل ضلالت در اصحاب او بوده اند و در کعبه، عهد بر اصرار بر ضلالت خود بسته اند، چنانچه در سابق این آیات گفته که: «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ»^۳ و اوصیای او در حکم اویند و شیعه مخلص ایشان، در حکم ایشان اند تا آخر الزمان.

۱. زخرف (۴۳): ۸۷.

۲. «عاصم، حمزه، ابن کثیر، ابن عامر، نافع، کسایی و ابو عمرو»، اسامی قُرّاء سبعه (قاریان هفتگانه قرآن) است.

۳. زخرف (۴۳): ۷۹.

«سَلام» خبر مبتدای محذوف است، به تقدیر «هَذَا سَلام»؛ و مراد این است که: با خود بگو که این اصرار بر ترک ایمان، ضرری ندارد برای من و راضی شو به قضا و قدر الهی در ترک ایمان ایشان، نظیر آیتِ سوره بقره: «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۱ و بیان می شود در «کِتَابُ الْحُجَّة» در شرح حدیث دوم باب نهم که «بَابُ فِي أَنَّ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شُهِدَاءُ لِلَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - عَلَى خَلْقِهِ» است.

«فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» وعید به ظهور قائم علیه السلام است، یا وعید به جزای روز مرگ و قیامت است. و بر هر تقدیر، مراد، علم ایشان به شهادت است، یا مراد، علم ایشان به جزای اصرار است.

ترجمه: ۲ و مستحق نمی شوند جمعی از این امت که می خوانند سوی خود، مردمان را بی اذنِ الله تعالی پیروی پیروان را؛ لیک مستحق پیروی پیروان می شود خواننده که خبر یقینی داده باشد با رعایت مصلحت، بر حالی که آن پیروان، می دانسته باشند که آنچه گفته، خبر یقینی با رعایت مصلحت است و هر آینه، اگر پرسى آن اهل ضلالت از این امت را که: که آفرید ایشان را از روی تدبیر و حکمت؟ هر آینه می گویند: «البته که الله». پس کجا برگردانیده می شوند از مقتضای توحیدی که اقرار به آن می کنند و با گفتنِ آن شاهد که: ای صاحبِ کَلِّ اختیارِ من، اینها جمعی اند که نمی گروند به وحدانیت تو، و به محضِ زبان، اقرار به آن می کنند، پس روگردان شو از ایشان و با خود بگو که: این، بی ضرر است بر من. پس خواهد آمد بعد از این، زمانی که دانند.

یعنی: و به تحقیق، الله تعالی گفته برای بیانِ طریقه عمل و ابطالِ عملِ پیروانِ اهل ظن و اجتهاد، در سوره زخرف که: لیک مستحق پیروی پیروان می شود کسی که فتوا از روی علم و یقین داد، با رعایت مصلحت در آن، بر حالی که آن پیروان می دانسته باشند این را که فتوای او خبر یقینی است، با رعایت مصلحت.

۱. بقره (۲): ۱۴۲.

۲. ترجمه چهار آیه آخر سوره زخرف (آیات ۸۶ - ۸۹) که در صفحات قبل مذکور شد.

پس به دلالت این آیت گردید خبر یقینی، مقبول نزد مردمان، به سبب علم ایشان به این که آن خبر، یقینی است؛ و اگر نمی بود علم ایشان به این که آن خبر، یقینی است، نمی بود آن خبر یقینی، مقبول نزد ایشان، چه جای این که دانند که آن خبر، یقینی نیست و از روی ظن و اجتهاد است.

اصل: وَالْأَمْرُ فِي الشَّكِّ - الْمُؤَدِّي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَبَصِيرَةٍ - إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - ، إِنْ شَاءَ تَطَوَّلَ عَلَيْهِ ، فَقَبِلَ عَمَلَهُ ، وَإِنْ شَاءَ رَدَّ عَلَيْهِ ؛ لِأَنَّ الشَّرْطَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ أَنْ يُؤَدِّيَ الْمَفْرُوضَ بِعِلْمٍ وَبَصِيرَةٍ وَيَقِينٍ ؛ كَيْ لَا يَكُونَ مِمَّنْ وَصَفَهُ اللَّهُ ، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَغْبُطُ اللَّهَ عَلَى حَزَفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» ؛^۱ لِأَنَّهُ كَانَ دَاخِلًا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا يَقِينٍ ، فَلِذَلِكَ صَارَ خُرُوجُهُ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا يَقِينٍ .

شرح: بدان که مکلفان هر زمان، سه قسم اند، چنانچه در سورة فاتحه اشارت به آن شده:

اول، مؤمنان حقیقی که گرویده اند به تمام دل به ربوبیت الله تعالی و رسالت رسول ﷺ و پیروی ظن نمی کنند. «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»^۲ عبارت از ایشان است. دوم، کافران حقیقی، خواه صریح که نگرویده اند اصلاً و خواه منافقان که گرویده اند در زبان، نه در دل. «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»^۳ عبارت از ایشان است، یا مخصوص یهود و نصارا است مثلاً، اگر مقسم، اهل شرایع باشد. سوم، واسطه میان آن دو قسم. «الضَّالِّينَ»^۴ عبارت از ایشان است. و «ضالین» دو قسم اند: اول، اهل شک؛ دوم، غیر اهل شک.

۱. حج (۲۲): ۱۱.

۲. فاتحه (۱): ۷.

۳. فاتحه (۱): ۷.

۴. فاتحه (۱): ۷.

و قسم اول، سه قسم است: اول، «مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ»^۱؛ دوم «مُعَارُونَ» که مذکور می‌شوند در خطبه؛ سوم «الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ»^۲.

و قسم دوم، چهار قسم است: اول، اهل خلط عمل صالح و عمل سیئ؛ دوم، «مُزَجَّوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ»^۳؛ سوم، مستضعفون؛ چهارم، أصحاب الأعراف.

و توضیح تداخل بعض این اقسام می‌شود در «كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در شرح حدیث اول و دوم «بَابُ أَصْنَافِ النَّاسِ» که باب صد و شصت و چهارم است؛ و این هفت قسم «ضالین» هر یکی بیان می‌شود در بابی علی حده در «كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ»، مگر «اهل خلط» که مذکور می‌شوند در «بَابُ أَصْحَابِ الْأَعْرَافِ» و وجه آن، بیان می‌شود در شرح آن. و مصنف - رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى - در بیان این که اهل شک، دو خطر دارند، یکی در قیامت و دیگری در دنیا، این را گفته؛ و به این، واضح می‌شود احادیث «بَابُ الشُّكِّ» که باب صد و هفتادم است از «كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ».

الشَّرْطُ: اسمُ أَنْ است و خبرش أَنْ يُؤَدِّي است.

تفسیر آیت می‌آید در «كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در باب صد و هفتاد و هشتم که «بَابُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» است.

باء در بَغِيرِ عِلْمٍ دو جا، برای سببیت است. و مراد به غَيْرِ عِلْمٍ، قدر مشترک میان ظن و تقلید و اعتقاد مبتداست.

یعنی: و کار در کسی که صاحب شک باشد در شهادت، به جا آورنده باشد فریضه را از روی غیر دانش و دیده‌وری به برائت ذمه از فریضه (مثل کسی که اعتقاد به امامت دوازده امام داشته باشد، اما یقین به آن نداشته باشد)، سوی الله - عَزَّ وَ جَلَّ - است در قیامت. اگر خواهد، به دانایی خود به مصلحت‌ها، بخشایش می‌کند بر او. پس قبول عمل او می‌کند و نفعش سهل است. و اگر خواهد، به دانایی خود به مصلحت‌ها، برمی‌گرداند بر او عمل‌های او را و قبول نمی‌کند آنها را.

۱. حج (۲۲): ۱۱.

۲. توبه (۹): ۶۰.

۳. توبه (۹): ۱۰۶.

و این، منافی عدالت الله تعالی نیست؛ چه پیمان بر آن کس از الله تعالی این است که به جا آورد فریضه او را از روی دانش و دیده‌وری و یقین، تا نباشد آن کس از جمله جماعتی که بیان کرده الله تعالی زشتی ایشان را در ضمن بیان خطر ایشان در دنیا؛ به این روش که گفته در سوره حج که: و از مردمان کسی است که پرستش می‌کند الله تعالی را بر کناره دل؛ چه پیروی ظن می‌کند و نمی‌داند که اقرار به ربوبیت الله تعالی چیست و پیروی رسول و جانشینان او کدام است. پس اگر برخورد او را خوبی در دین حق، مثل مال و اعتبار، می‌ماند در آن پرستش، به سبب آن خوب، و اگر برخورد او را آزمودی مثل افلاس^۱ و بی‌اعتباری، برمی‌گردد به جانب شرک صریح، بر آن راهی که در باطن دارد که شک و بی‌دانشی و بی‌یقینی باشد. به زیان داده آن کس دنیا را؛ چه افلاس و مانند آن دارد و عوضی ندارد. و آخرت را؛ چه عذاب الهی را البته درمی‌یابد. آن زیان‌کاری دنیا و آخرت، زیانکاری ظاهر است که در آن شکی نیست. این که گفتیم که: آن کس از جمله این جماعت می‌شود، به واسطه آن است که آن زیان‌کار دنیا و آخرت، درآمده در دین حق به سبب غیر علم و نه یقین. پس به واسطه این، گردید بیرون رفتن صریح او از دین حق، به سبب غیر علم و نه یقین.

اصل: وَقَدْ قَالَ الْعَالِمُ علیه السلام: «مَنْ دَخَلَ فِي الْإِيمَانِ بِعِلْمٍ، ثَبَتَ فِيهِ، وَنَفَعَهُ إِيْمَانُهُ، وَمَنْ دَخَلَ فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ، خَرَجَ مِنْهُ كَمَا دَخَلَ فِيهِ».

وَقَالَ علیه السلام: «مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - زَالَتْ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ، وَمَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ، رَدَّتْهُ الرِّجَالُ».

وَقَالَ علیه السلام: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ، لَمْ يَتَنَكَّبِ الْفِتَنَ».

شرح: العالم: دانا؛ و مراد این جا، خصوص صاحب الزمان - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - است به توسط سفرا یا بی‌توسط. یا مراد، یکی از دوازده امام است. یا مراد، خصوص امام موسی کاظم علیه السلام است.

۱. افلاس: ورشکستگی و از بین رفتن مال و دارایی. رك: لسان العرب، ج ۶، ص ۱۶۶ (فلس).

یعنی: به تحقیق گفته (در بیان آن شرط که گفتیم) امام علیه السلام که: هر که داخل شود در گرویدن به ربوبیت الله تعالى و رسالت رسول صلی الله علیه و آله از روی دانش، آلت و نشان گرویدن می ماند در گرویدن و فایده می رساند به او گرویدن او. و هر که داخل در گرویدن شود از روی غیر دانش، بیرون می رود از آن [به] همان روش که داخل شده؛ به معنی این که زود و به اندک باعثنی بیرون می رود؛ چه متعارف، این است که کسی که در جایی بسیار ماند، تغییری در او به هم می رسد تا وقت بیرون رفتن.

و گفته که: هر که فرا گیرد دین خود را از محکّمات کتاب خدای تعالى - که قرآن باشد و بیان پیغمبر خدا - به این معنی که داند که فایده قرار دادن الله تعالى دین را نهی از اختلاف از روی ظن است که در محکّمات قرآن و حدیث رسول صلی الله علیه و آله بیان شده، کوه ها از جای خود می رود، چنانچه در قیامت است، پیش از آن که آن کس از دین به در رود؛ به این معنی که هرگز آن کس از دین خود به در نمی رود. و هر که فرا گیرد دین خود را از دهن های مردان (مثل پدر و مصاحب) برمی گردانند او را از دین، مردانی دیگر به اندک باعثنی که منکر پیغمبری پیغمبر می شود، یا منکر امامت وصی پیغمبر می شود. و گفته که: هر که نشناسد کار عمده ما را که امام بودن دوازده امام باشد، از محکّمات قرآن دوری نمی کند از آزموده ها؛ به معنی این که زود و به اندک باعثنی گرفتار بلاها می شود و از کار ما برمی گردد. و دانستن کار دوازده امام از محکّمات قرآن، مکرّر بیان شد.

اصل: وَلِهَذِهِ الْعِلَّةِ انْتَبَهَتْ عَلَى أَهْلِ دَهْرِنَا بُشُوقُ هَذِهِ الْأَدْيَانِ الْفَاسِدَةِ، وَالْمَذَاهِبِ الْمُسْتَبْشَعَةِ، الَّتِي قَدْ اسْتَوْفَتْ شَرَائِطَ الْكُفْرِ وَالشُّرْكِ كُلَّهَا.

شرح: این جمله، معترضه است، در میان مبحث درآمد، به واسطه زیادتى بیان بدی دخول در دین، بی علم، و از این مبحث نیست؛ چه اهل دهر، داخل در محلّ سوأل برادر نیستند، چنانچه بیان شد در شرح «وَسَأَلْتُ هَلْ يَسَعُ» تا آخر.
العِلَّة: بیماری و باعث چیزی؛ و مراد این جا، آفت داخل شدن است در ایمان، بی دانستن آنچه آلت و نشان ایمان است.

یعنی: و به واسطه این آفت و بس، گشوده شده بر پیشوایان و علمای زمانه ما رخنه‌های سیلاب این دین‌های باطل که در باب امامت دارند و مذهب‌های بدمزه که بعد از اظهار اقرار به امام حق دارند. مذهب‌هایی که به تحقیق تمام، گرفته شرط‌های ناگرویدن به الله تعالی و شریک برای الله تعالی قرار دادن را، همگی آن شرط‌ها را نه بعضی را. حاصل آن که: هر دینی و مذهبی که از محکومات قرآن گرفته نشده، نه بی واسطه و نه به واسطه دوازده امام - که امامت ایشان از محکومات قرآن گرفته شده - چنانچه مکرر بیان شد، آن دین و مذهب، همدوش کفر و شرک است، یا خودش است؛ و صاحب آن، مستحق عذاب دائمی قیامت است، مگر آن که زود توبه کند، یا از عوام الناس باشد و بخشایش الهی او را دریابد، چنانچه در شرح «وَالْأَمْرُ فِي الشَّكِّ» تا آخر، بیان شد.

اصل: وَذَلِكَ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ وَخِذْلَانِهِ، فَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ تَوْفِيقَهُ وَأَنْ يَكُونَ إِيْمَانُهُ ثَابِتًا مُسْتَقِرًّا، سَبَبَ لَهُ الْأَسْبَابُ الَّتِي تُوَدِّيهِ إِلَى أَنْ يَأْخُذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ، عِلْمٌ وَبَقِيْنٌ وَبَصِيْرَةٌ، فَذَلِكَ أَثْبَتُ فِي دِينِهِ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي. وَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ خِذْلَانَهُ وَأَنْ يَكُونَ دِينُهُ مُعَارًا مُسْتَوْدَعًا - نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ - سَبَبَ لَهُ أَسْبَابُ الْإِسْتِخْسَانِ وَالتَّقْلِيدِ وَالتَّأْوِيلِ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ وَبَصِيْرَةٍ.

شرح: چون جمله معترضه تمام شد، باز بر سر مبحث اول رفت.

التَّوْفِيقُ: مهربانی کردن الله تعالی با کسی، بعد از دادن توانایی بر هر یک از طاعت و معصیت به آن کس؛ به معنی دادنِ جمیع آنچه در طاعت در کار است و طاعت، بی آن، محال است و آن جمیع را علّت تامّة طاعت می‌نامند؛ و دادن جمیع آنچه در معصیت در کار است و معصیت، بی آن، محال است و آن جمیع را علّت تامّة معصیت می‌نامند. الْخِذْلَانُ (به کسر خاء بانقطه و سکون ذال بانقطه): مهربانی نکردن الله تعالی با کسی، بعد از دادن توانایی بر هر یک از طاعت و معصیت به آن کس، به همین معنی که بیان شد. و چون این مهربانی، داخل علّت تامّة طاعت نیست و ترک این مهربانی، داخل علّت تامّة معصیت نیست، پس اهل معصیت، توانایی بر طاعت دارند و طاعت نمی‌کنند و اهل طاعت، توانایی بر معصیت دارند و معصیت نمی‌کنند و حجت الله

تعالی در ثواب اهل طاعت و عذاب اهل معصیت باطل نمی شود.

لیک در دل ها گاهی و سوسه می افتد که به چه مصلحت، الله تعالی به بعضی مهربانی کرد و اهل طاعت شدند و به بعضی نکرد و اهل معصیت شدند. و خود را تسلی باید کرد به آنچه در احادیث دوازده امام علیهم السلام وارد شده که: از این و سوسه پیغمبران نیز خالی نیستند؛ چه سر این کار - کَمَا هُوَ حَقُّهُ - معلوم غیر الله تعالی نیست و حاصل کردن علم به آن از توانایی خلافت بیرون است و طلب علم به آن، فضولی و با الله تعالی است. و سر این کار فی جمله ظاهر می شود از آنچه می آید در حدیث دوم باب سی و یکم «کِتَابُ التَّوْحِيدِ» در شرح «عَلِمَ مِنْهُمْ فِعْلاً فَجَعَلَ فِيهِمْ آلَةَ الْفِعْلِ».

بیان آن در این مقام این است که: الله تعالی دانست از ازل که با دادن وسعت در قدرت و مقویات طاعت که قدر مشترک میان سعید و شقی است، سعید به اختیار خود، طاعت می کند، مگر آن که الله تعالی کاری با او کند که باعث این شود که به اختیار خود از آن طاعت برگردد و الله تعالی چون آن کار را نکرده، با او مهربانی کرده، خواه مهربانی های دیگر به فعل مقویات طاعت کند و خواه نه؛ و شقی به اختیار خود معصیت می کند، مگر آن که الله تعالی کاری با او کند که باعث این شود که به اختیار خود از آن معصیت برگردد و الله تعالی چون آن کار را نکرده، با او نامهربانی کرده، خواه نامهربانی های دیگر به فعل مقویات معصیت کند و خواه نه.

مُسْتَقَرٌّ، به کسر قاف و تشدید راء بی نقطه است. و از این، ظاهر می شود که مصَنَّف - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - ترجیح داده قرائت کسر قاف را در آیتِ سوره انعام: «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ»^۱ که مذکور می شود بعد از فقره آینده.

مُسْتَوْدَعٌ، به صیغه اسم مفعول باب استفعال است.

هر یک از إِعَارَة و اسْتِیْدَاع متعدی می شود به دو مفعول - بِنَفْسِهِ - و این جا مفعول دوم، نایب فاعل شده.

یعنی: و آن تفاوت میان داخل در ایمان، به علم، و داخل در ایمان، به غیر علم، به

توفیق الله تعالى و واگذاشتن اوست. بیان این، آن است که: هر کس که خواسته الله تعالى، به دانایی خود به مصلحت‌ها، توفیق او را و این را که بوده باشد گردیدن او به یگانگی الله تعالى و به رسالت رسولش و به جانشینی امام حق، مستحکم و برقرار، وسیله ساخته برای او باعث‌هایی را که می‌رساند آن باعث‌ها او را به این که فراگیرد دین خود را از قرآن و بیان رسول ﷺ از روی دانش و یقین و دیده‌وری؛ به این معنی که فراگیرد از محکومات قرآن و محکومات بیان رسول، چنانچه گذشت در شرح «و حَظَرَ عَلَى غَيْرِهِمْ» تا آخر. پس آن کس پاینده‌تر است در دین خود از کوه‌های پاینده - که به پایندگی و بسیاری آنها زمین را الله تعالى بر هوا و آب بند کرده - که نجبنند؛ چه چون هوا و آب، دور کوه‌ها را گرفته است، مانع حرکت آنها می‌باشد، چنانچه تجربه شده که کاغذ ناپیچیده از بالا به زیر، دیرتر می‌افتد از پیچیده. پس هوا و آب، مانع جنبدن زمین است و چون نزد قیامت، الله تعالى کوه‌ها را از زمین برمی‌دارد، زلزله به هم می‌رسد در زمین، و بعد از آن نیز ایمان این مؤمن پاینده است.

و هر کس که خواسته باشد الله تعالى، به دانایی خود به مصلحت‌ها، واگذاشتن او را و این که بوده باشد دین آن کس به عاریت داده شده و سپرده شده، وسیله ساخته برای آن کس باعث‌های خودرایی را و باعث‌های قبول گفته مردمان، بی‌دلیل را و باعث‌های گفتن معنی آیات متشابهات را از روی غیر دانش و دیده‌وری؛ چه معنی آنها را کسی غیر الله تعالى نمی‌داند، مگر رسولش و دوازده امام؛ و هر که خواهد که داند از ایشان، باید که پرسد.

اصل: فَذَلِكَ فِي الْمَشِيئَةِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَتَمَّ إِيمَانَهُ، وَإِنْ شَاءَ، سَلَبَهُ إِيمَانَهُ، وَلَا يُؤْمَنُ عَلَيْهِ أَنْ يُضَيِّحَ مُؤْمِنًا وَيُضَيِّحَ كَافِرًا، أَوْ يُضَيِّحَ مُؤْمِنًا وَيُضَيِّحَ كَافِرًا؛ لِأَنَّهُ كَلَّمَا رَأَى كَبِيرًا مِنَ الْكُبَرَاءِ، مَالٌ مَعَهُ، وَكَلَّمَا رَأَى شَيْئًا اسْتَحْسَنَ ظَاهِرَهُ، قَبِلَهُ.

شرح: پس این بی‌توفیقی در دنیا نیز در خواهش الله تعالى است؛ به این معنی که کسی غیر الله تعالى نمی‌تواند دانست بی‌وحی، که ایمان رسمی او تا آخر عمرش

می ماند یا نه. اگر خواهد الله تعالی، باقی می دارد ایمان رسمی او را تا آخر عمرش و اگر خواهد، برطرف می کند از او ایمان رسمی را. و خاطر جمع کرده نمی شود بر او از این که در صبح، مؤمن رسمی باشد و در شام، کافر صریح یا در شام، مؤمن رسمی باشد و در صبح، کافر صریح، برای آن که هرگاه که دید بزرگی از بزرگان دنیا را، مثل پادشاهان بنی امیه و مانند ایشان، دلش با او می رود. و هرگاه که دید چیزی را که خوب شمرد ظاهر آن چیز را، قبول می کند که صاحبش بر حق است، مثل نماز جماعت در اول وقت در مسجد الحرام و مسجد مدینه و مانند آن.

اصل: وَقَدْ قَالَ الْعَالِمُ علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - خَلَقَ النَّبِيِّينَ عَلَى النَّبُوءَةِ، فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَنْبِيَاءَ، وَخَلَقَ الْأَوْصِيَاءَ عَلَى الْوَصِيَّةِ، فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَوْصِيَاءَ، وَأَعَارَ قَوْمًا إِيْمَانًا، فَإِنْ شَاءَ، تَمَمَهُ لَهُمْ، وَإِنْ شَاءَ، سَلَبَهُمْ إِيْمَانَهُ»، قَالَ: «وَفِيهِمْ جَرَى قَوْلُهُ تَعَالَى: «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ»^۱.

شرح: می تواند بود که در این جا از کاتبان کافی غلطی شده باشد؛ چه این حدیث، نقل خواهد شد از امام موسی کاظم علیه السلام در «کِتَابُ الْإِيْمَانِ وَالْكَفْرِ» در حدیث چهارم باب صد و هشتاد و دوم که «بَابُ الْمُعَارِينَ» است و در آن جا به جای «وَخَلَقَ الْأَوْصِيَاءَ عَلَى الْوَصِيَّةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَوْصِيَاءَ» چنین است: «وَخَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيْمَانِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا مُؤْمِنِينَ»، و چنین بهتر است. و «خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ» به تقدیر «وَخَلَقَ بَعْضَ الْمُؤْمِنِينَ» است. ایّاه مفعول دوم سَلَبَهُمْ است و بعضی می گویند که: بدل اشتمالِ ضمیر سَلَبَهُمْ است. و بیان می شود مفصلاً در شرح «بَابُ الْمُعَارِينَ» از «کِتَابُ الْإِيْمَانِ وَالْكَفْرِ».

ضمیر فیهِم راجع به مؤمنین است که دو قسم اند.

جَرَى (به جیم و راء بی نقطه و الف منقلبه از یاء) به صیغه ماضی غایب معلوم باب «ضَرْبُ» است.

جریان آیت در چیزی، به معنی این است که آن چیز، منطوق آیت نیست؛ بلکه در

حکم منطوقی آیت است و از بواطن آن است.

و این اشارت است به این که مُسْتَقَرُّ به کسر قاف است، موافق قرائت ابن کثیر^۱ و ابو عمرو^۲ و یعقوب^۳ به روایت روح و زید، و به تقدیر «فَبَعْضُ أَخْوَالِكُمْ مُسْتَقَرُّ» است. و مُسْتَوْدَعٌ (به فتح دال) به تقدیر «بَعْضُ أَخْوَالِكُمْ مُسْتَوْدَعٌ» است.

و از جمله شواهد ربوبیت، این است که بعض احوال آدمی، راسخ و جِلی^۴ اوست، مثل کیفیت آواز که به آن می شناسند بعض اطفال شیرخوار، آواز پدر و مادر خود را از آواز دیگران، و مثل کیفیت شکل و غیر آنها، موافق آیت سوره روم: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتَلَفُ السِّنِّيَّكُمْ وَالْوَلَدِيَّكُمْ»^۵.

و بعض احوال، راسخ و جِلی نیست، مثل صحت و مرض و خواب و بیداری و غیر آنها، و این، به محض تدبیر صانع عالم است. و در حکم این است این که بعضی احوال در بعض مردمان راسخ باشد و در بعض دیگر از مردمان راسخ نباشد و از این قبیل است ایمان.

و معنی های دیگر برای این آیت گفته اند و در این حدیث، اشارت به این است که آنها خوب نیست.

یعنی: و به تحقیق گفت دانا به جمیع کتاب خدا و احکام او ﷻ - در بیان آنچه گفتیم - که: به تحقیق الله تعالی آفریده پیغمبران را سرشته بر پیغمبری. پس نمی باشند پیغمبران مگر با پیغمبری. و آفریده بعض مؤمنان را سرشته بر ایمان؛ چه ایمان خود را از محکومات کتاب خدا و سنت رسول فرا گرفته اند. پس نمی باشند آن مؤمنان، مگر با ایمان، خواه اوصیای انبیا باشند و خواه غیر ایشان و به عاریت داده جمعی را ایمان.

۱. ابو معبد عبد الله بن کثیر داری یا دارانی (م ۱۲۰ق)، قاری مکه و از قُرّاء سبع.

۲. ابو عمرو زبّان بن علاء بن عمار بن عریان (م ۱۵۴ق)، قاری بصره و از قُرّاء سبع.

۳. یعقوب بن اسحاق حضرمی که با واسطه، شاگرد ابو عمرو بصری بوده و پس از ابو عمرو، به ریاست قُرّاء بصره رسید.

۴. جِلی: طبیعی، ذاتی.

۵. روم (۳۰): ۲۲.

پس اگر خواهد، پاینده می‌دارد ایمان را برای ایشان، و اگر خواهد، برطرف می‌کند از ایشان ایمان را به باعنی که با آن، توانایی ایشان باقی باشد.

گفت همین دانا که: در حق این جماعت مؤمنان - که دو قسم اند: یکی حقیقی و یکی رسمی - جاری شده قول الله تعالی در سوره انعام: ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ﴾^۱ و الله تعالی کسی است که ابتدا کرده شما اولاد آدم را از یک بدن. پس بعض احوال شما راسخ است و بعضی غیر راسخ است.

اصل: وَذَكَرْتَ أَنَّ أُمُورًا قَدْ أَشْكَلَتْ عَلَيْكَ، لَا تَعْرِفُ حَقَائِقَهَا؛ لِاخْتِلَافِ الرِّوَايَةِ فِيهَا، وَأَنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ اخْتِلَافَ الرِّوَايَةِ فِيهَا لِاخْتِلَافِ عِلَلِهَا وَأَسْبَابِهَا، وَأَنَّكَ لَا تَجِدُ بِحَضْرَتِكَ مَنْ تَذَكِّرُهُ وَتَقَاوِضُهُ مِمَّنْ يَثْبُقُ بِعِلْمِهِ فِيهَا.

شرح: چون فارغ شد مصنف - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - از جواب سؤال اول - که مذکور شد چنانچه باید و شاید - شروع کرد در بیان سؤال دوم که آن برادر کرده، تا جواب از آن نیز گوید. و این سؤال در باب عمل این کس است به احادیثی که بعضی آنها با بعض دیگر منافات دارد و در باب عبادات و مانند آنها واقع شده؛ چه اگر در فتوا به مضمون آن احادیث باشد، یا آن احادیث در باب تنازع میان مردمان در قرض یا میراث یا مانند آنها از منازع دنیا باشد، جوابی که مصنف خواهد گفت، موافق نیست.

مَنْ تَذَكِّرُهُ عبارت از سفرای صاحب الزمان علیه السلام است که مصنف - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - مجاور ایشان بوده در بغداد و حوالی آن.

مَنْ در مِمَّنْ يَثْبُقُ ابتدائیّه است. مَنْ يَثْبُقُ عبارت از صاحب الزمان علیه السلام است.

یعنی: و گفتم این را که کاری چند که عمده است، مشکل شده بر تو. نمی‌دانی به کار آمدنی‌های آنها را به واسطه منافات حدیث‌ها از دوازده امام علیهم السلام در آن کارها. و این را که می‌دانی که منافات حدیث‌ها در آن کارها برای منافات باعث‌ها و سبب‌های آن حدیث‌هاست، مثل تقیه و بیان واقع، نه برای آن که بعضی از دوازده امام علیهم السلام پیروی

ظن کرده باشند در فتوا. و این را که نمی‌یابی در نزد خود کسی را که در باب آن کارها گفتگو کنی با او و مشاورت کنی با او، بر حالی که او از جانب کسی باشد که خاطر جمع می‌باشی به دانایی او در آن کارها که چه باید کرد.

اصل: وَقُلْتَ: إِنَّكَ تُحِبُّ أَنْ يَكُونَ عِنْدَكَ كِتَابٌ كَافٍ يَجْمَعُ مِنْ جَمِيعِ فُنُونِ عِلْمِ الدِّينِ، مَا يَكْتَفِي بِهِ الْمُتَعَلِّمُ، وَيَرْجِعُ إِلَيْهِ الْمُسْتَشِيرُ، وَيَأْخُذُ مِنْهُ مَنْ يُرِيدُ عِلْمَ الدِّينِ وَالْعَمَلَ بِهِ بِالْآثَارِ الصَّحِيحَةِ عَنِ الصَّادِقِينَ عليه السلام وَالسُّنَنِ الْقَائِمَةِ النَّبِيِّ عَلَيْهَا الْعَمَلُ، وَبِهَا يُودَى فَرَضُ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَسُنَّةُ نَبِيِّهِ عليه السلام.

شرح: الفُنُون (جمع فَن): اقسام چیزی. عِلْمِ الدِّين: دانستن مسائلی است که بیشتر مردمان را دانستن آن یا گرویدن به آن، برای روز جزا به کار آید. و آن مسائل سه قسم است:

اول، مسائل اصول دین؛ و آن، مسئله‌ای چند است که منکر آنها به محض آن انکار، کافر است و همیشه در عذاب جهنم است، مثل این که الله تعالی یگانه است. دوم، مسائل فروع فقه؛ و آن مسئله‌ای چند است که در آنها بی‌واسطه، بیان حلال و حرام افعال شخصیه شده است و از اصول دین نیست. پس منکر یکی از آنها به محض آن انکار، کافر نیست، اگر چه کافر شود به واسطه آن که آن از ضروریات دین باشد و انکار آن لازم داشته باشد انکار یکی از اصول دین را، مثل این که حج، واجب است بر هر که استطاعت داشته باشد.

سوم، مسائل اصول فقه؛ و آن مسئله‌ای چند است که در آنها بیان حلال و حرام افعال کلیه شده باشد، تا به واسطه آن، بیان حلال و حرام افعال شخصیه شود، مثل این که واجب است در مسئله فروع فقه ندانسته، عمل به ظاهر قرآن، بی فتوا و قضا؛ چه عمل به ظاهر قرآن، فعلی است کلی و به این مسئله می‌توانیم دانست هر فعل شخصی را که در بیان آن، ظاهر قرآن بینیم.

و بیان این سه قسم، به وجهی دیگر می‌آید در حدیث اول «بَابُ صِفَةِ الْعِلْمِ» از «كِتَابُ الْعَقْلِ».

بدان که اگر گرویدن به اصول دین و دانستن اصول فقه، کسی را حاصل شود، می شود که عمل او به ظاهر قرآن و مانند آن، موافق شرط و پیمانی باشد که الله تعالی بر بندگان خود گرفته و مصنف - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - در جواب سؤال اول، بیان آن شرط کرد؛ چه با آن عمل، علم و یقین و بصیرت هست، و اگر حاصل نشده باشد، مخالف آن شرط خواهد بود و مسائلی را که از این سه قسم به در باشد و تعلقی داشته باشد به مسائل فروع فقه، محلّ حکم شرعی می نامند، مثل این که قبله در فلان شهر به طرف کدام کوه است و مثل این که فلان کس عادل است یا نه و مانند اینها از مسائلی که بیشتر مردمان را احتیاج به دانستن آن نیست. و اختلاف از روی ظن در محلّ حکم شرعی جایز است، نه در نفس حکم شرعی.

الْأَثَارُ (جمع «أثر») به فتح همزه و فتح ثاء سه نقطه): خبرها.

الصَّحِيح: زری که رایج و بی عیب باشد؛ به این معنی که در خرید و فروخت، آن را ردّ نکنند؛ و مراد این جا، خبری است که شیعه دوازده امام به مثل آن، عمل می نموده باشند از زمان ظهور دوازده امام و ردّ آن نمی کرده باشند، هر چند که ندانند که البتّه راست است. و خبر، دو قسم است:

اول، خبری که بسیاری نقل کننده آن به حدّی باشد که عقل، جایز ندارد دروغ بودن آن را، مثل این که مکه موجود است و آن را «مُتَوَاتِر» می نامند. دوم، خبری که بسیاری نقل کننده آن به این حدّ نرسیده باشد و آن را «خبر واحد» می نامند.

و خبر صحیح، از هر دو قسم می باشد. و جمعی می گویند که: خبر واحد، گاهی به قرینه ها معلوم می شود که دروغ نیست. و این، محلّ اشکال است به اعتقاد شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی - رَحِمَهُمَا اللهُ تَعَالَى - .

السُّنَن (جمع سنت): راه و روش های چیزها؛ و مراد این جا، مسائل اصول فقه است. الْقَائِم: کسی که قوی باشد و کارسازی ضعیفان کند. و مراد این جا به قائمه، مسائلی است که دانسته شده و به کار می آید در مسائل ندانسته.

الْفُرْض: بریدن چیزی و حصّه کردن؛ و مراد این جا، بیان مسئله از فروع فقه است.

یعنی: و گفتی که دوست می‌داری که بوده باشد نزد تو کتابی رسا که فرو گرفته باشد از همگیِ قسم‌های دانستنِ مسائل دین، قدری را که قناعت کند به آن قدر، کسی که جویای دانش باشد برای عمل خود، نه برای منصب فتوا و قضا میان مردمان؛ چه آن دانش، بی‌ظهور امام علیه السلام ممکن نیست و بازگشت کند سوی آن قدر، کسی که جویای راه راست باشد برای عمل خود و فراگیرد از آن قدر، کسی که می‌خواهد دانستنِ مسائل دین را و عمل خود را به آن، به سبب خبرهای بی‌عیبِ نقل شده از امامان راستگو و به سبب مسائل اصول فقه که آن مسائل، کارسازی در مسائل فروع فقهی که نمی‌توان دانست، می‌کند، آن چنان مسائل اصول فقهی که بر آنهاست عمل شیعه دوازده امام از زمان ظهور امامان، و به سبب علم به این مسائل به جا آورده می‌شود قرار داده‌الله تعالی در حلال و حرام و بیان پیغمبرش آن را؛ به معنی آن که به دانستن آن مسائل، موافقت شرط الله تعالی و رسولش در عمل به احادیث صحیحیه حاصل می‌شود، چنانچه مذکور شد.

الحال مخفی نماند که از این شرح که کردیم، ظاهر می‌شود که کلام جمعی که می‌گویند که: لَفْظُ بِالْآثَارِ الصَّحِيحَةِ دلالت می‌کند بر این که هر حدیثی که در کتاب کافی است، البته راست است (به این معنی که ما را در آن، علم به هم می‌رسد که از امام صادر شده) خوب نیست. و این، ظاهرتر خواهد شد از شرح «فَمَهُمَا كَانَ فِيهِ مِنْ تَقْصِيرٍ» تا آخر، در خطبه.

اگر گویی که: بنا بر این، مسائل اصول فقه که در کتاب کافی است، دانسته نمی‌شود؛ چه خبر واحد است و گفتی که بی‌دانستن آنها عمل، جایز نیست.

گوییم که: یک مسئله از مسائل اصول فقه که حاکم است بر باقی مسائل آن، دانسته می‌شود به تواتر، به اندک تتبع احادیث، و آن مسئله، این است که به ظاهر قرآن و به حدیث صحیح، عمل می‌توان کرد در مسائل اصول فقه. و دانستن این به جای دانستن باقی مسائل اصول فقه است که علی‌جده دانسته نشده باشد و این است معنی حاکم بودن این مسئله.

اصل: وَقُلْتُ: لَوْ كَانَ ذَلِكَ، رَجَوْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ سَبَبًا يَتَذَارَكُ اللَّهُ تَعَالَى بِمَعُونَتِهِ وَتَوْفِيقِهِ إِخْوَانَنَا وَأَهْلَ مِلَّتِنَا، وَيُقْبَلُ بِهِمْ إِلَى مَرَاشِدِهِمْ.

شرح: و گفתי که: اگر باشد کتاب کافی، امید دارم که بوده باشد این کتاب، وسیله نجات شیعه دوازده امام از حیرت در زمان غیبت صاحب الزمان علیه السلام؛ چه در می یابد الله تعالی به مدد خود و توفیق خود، برادران ما را و هم دینان ما را و رو آور می کند ایشان را سوی چیزهایی که جای راستی ایشان است؛ به معنی این که ایشان را در زمان غیبت امام در حیرت محض نمی گذارد، پس کتاب تو وسیله باشد، بهتر است.

مخفی نماند که این تقریر، مبنی بر این است که جمله يَتَذَارَكُ، استیناف بیانی سابق باشد، و می تواند بود که دعایی باشد از آن برادر، برای شیعه دوازده امام؛ به معنی این که: در یاباد الله تعالی برادران ما را و رو آور کناد ایشان را. و نمی تواند بود که صفت سَبَباً باشد، مگر این که ضمیر بِمَعُونَتِهِ، راجع به سبب باشد، با وجود آن که ضمیر، راجع به الله است.

اصل: فَاعْلَمْ يَا أَخِي - أَرَشَدَكَ اللَّهُ - أَنَّهُ لَا يَسَعُ أَحَدًا تَمْيِيزُ شَيْءٍ مِمَّا اخْتَلَفَتْ الرِّوَايَةُ فِيهِ عَنِ الْعُلَمَاءِ عليهم السلام بِرَأْيِهِ، إِلَّا عَلَى مَا أَطْلَقَهُ الْعَالَمُ بِقَوْلِهِ عليه السلام: «إِعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ - جَلَّ وَعَزَّ - فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَرُدُّوهُ».

وَقَوْلِهِ عليه السلام: «دَعُوا مَا وَافَقَ الْقَوْمَ؛ فَإِنَّ الرُّشْدَ فِي خِلَافِهِمْ».

وَقَوْلِهِ عليه السلام: «خُذُوا بِالْمُجْمَعِ عَلَيْهِ؛ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَأَرِيبَ فِيهِ».

شرح: التَّمْيِيزُ: ترجیح؛ و مراد این جا، فتوا و حکم به مضمون چیزی است و شامل محض عمل نیست، به قرینه فَرُدُّوهُ؛ زیرا که «رَدَّ» به معنی حکم به بطلان چیزی است، موافق آنچه می آید در «كِتَابُ الْعَقْلِ» در حدیث هشتم باب دوازدهم که «بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْقَوْلِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» است.

مَا در مِمَّا اخْتَلَفَ موصوله است و عبارت است از حقوق الله، مثل وضو و نماز از

عبادات محضه و شامل است تصدیق به امامتِ امام حق را نیز، اگر چه آن، داخل محلّ سؤال برادر نیست.

مراد به علما، رسول الله و اوصیای او علیه السلام است.

الرَّأْيُ (به فتح راء و سکون همزه): دید، به معنی نظر و فکر در چیزی.

إِلَّا بَرای استثنا از رَأْيِهِ است و استثنا متصل است.

عَلِيّ، بنائیه است. مَا در دوم^۱ نیز موصوله است.

أَطْلَقَهُ (به طاء بی نقطه و قاف و ضمیر، راجع به ما): به صیغه ماضی غایب معلوم

باب افعال است. الْإِطْلَاق: حلال کردن؛ مأخوذ است از «طَلَقَ» (به کسر طاء و سکون لام) به معنی حلال.

مراد به عالم این جا، رسول الله صلی الله علیه و آله است که می دانسته که بعد از او روایات دروغ

بر او خواهند بست در باب امامت، مثل: «اَقْتَدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ»^۲.

پس برای ارشاد مؤمنان، سوی امام حق و وصی بی واسطه، سه وجه تمیز میان احادیث مختلفه در باب امامت گفته بی بیان ترتیبی میان آنها، برای اشارت به این که هر کدام آنها برهانی علی حده است.

پس این سه وجه، از قبیل و جوهی نیست که مذکور است در مقبوله عمر بن

حنظله و می آید در «كِتَابُ الْعَقْلِ» در آخر «بَابُ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ» که باب بیست و دوم

است؛ زیرا که در آنچه می آید، ترتیب، منظور است و مخصوص صورت تنازع در

دین و میراث و مانند آنها است، و این سه وجه، مخصوص مسئله تصدیق به امام حق

است که از عبادات محضه است:

اول: عرض بر کتاب الله است. بیان این آن که: آیات بَيِّنَاتِ مُحْكَمَاتِ ناهیه از

پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن، بسیار است و دلالت صریح دارد بر بطلان

روایاتی که در امامت پیرو ظن واقع شده.

۱. یعنی ما در «مَا أُطْلِقَهُ».

۲. مسند الحمیدی، ج ۱، ص ۲۱۴، ح ۴۴۹.

دوم: ملاحظه موافقت قوم رسول الله ﷺ و مخالفت ایشان است و مراد به قوم او اکثر قریش یا اکثر اصحاب است. بیان این آن که: آیات بَیِّنَاتِ محکمات، دلالت دارد بر این که بعد از رسول الله، اکثر قوم او و اکثر اصحاب او راه باطل پیش می گیرند، مثل آیت سوره انعام: ﴿وَإِنْ تَطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾^۱ بنا بر این که الف لام «الأرض» برای عهد خارجی باشد و مراد، سرزمینی باشد که رسول الله و اصحابش در آن متوطن بوده اند.

و مثل آیت سوره اعلی: ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى﴾^۲ و مثل آیت سوره زخرف: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ وَقَالُوا أَلَهْنَّا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ﴾^۳ تمثیل رسول الله، علی بن ابی طالب را به عیسی بن مریم، به اعتبار علم او، به این است که جمعی می گویند که: او الله است و جمعی منکر حق امامت او می شوند و جمعی جاذبه و سطوی اختیار می کنند و این، نظیر مذاهب اُمت عیسی در عیسی است. و تمثیل منافقان قریش، علی بن ابی طالب را به اصنامی که آنها را می پرستیده اند، برای اظهار خصومت و دعوی مانند جماد بودن اوست.

و از جمله روایاتی که موافق این آیات است، روایت بخاری از جمله مخالفان است در «باب» ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ أَلْقَيْبٌ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۴ از رسول ﷺ که در احوال قیامت گفته که:

أَلَا وَإِنَّهُ يُجَاءُ بِرَجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي؛ فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَتْوَا بَعْدَكَ؛ فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ^۵: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ

۱. انعام (۶): ۱۱۶.

۲. اعلی (۸۷): ۱۶ - ۱۹.

۳. زخرف (۴۳): ۵۷ و ۵۸.

۴. مائده (۵): ۱۱۷.

۵. یعنی عیسی بن مریم علیهما السلام.

شَهِيدًا مَادُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ أَلْقَيْبَ عَلَيْهِمْ؛^۱ فيقال: إِنَّ هَؤُلَاءِ
لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ.^۲

سوم: [موافقت]^۳ مجمع علیه و مخالفت آن است.

بیان این، آن که: روایات مناقب ثلاثه، مخصوص ایشان و پیروان ایشان است و روایات امامت علی بن ابی طالب، مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ میان ایشان و شیعه است، مثل حدیث ثقلین و مثل حدیث غدیر خم و مثل «أَفْضَاكُمُ عَلَيَّ»^۴ و مناقب علی بن ابی طالب در روایات ایشان بسیار است و مطاعن ثلاثه در روایات شیعه امامیه و روایات مخالفان نیز معلوم است.

یعنی: چون سؤال دوم کردی، پس بدان در جواب آن - ای برادرم (راه نمایاد تو را الله تعالی) - این که شأن، این است که گنجایش ندارد کسی را فتوا و حکم به چیزی از آنچه مختلف شده نقل در آن از دانایان به جمیع دین علیه السلام به نظر و فکر خود، مگر نظر و فکری که مبنی باشد بر آنچه حلال کرده آن را رسول الله صلی الله علیه و آله به قول او علیه السلام که: «عرض کنید دو روایت مختلف را بر قرآن. پس آنچه موافق شد محکومات کتاب الله - عز و جل - را، پس قبول کنید آن را، و آنچه مخالف شد محکومات کتاب الله را، پس رد کنید آن را».

و قول رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیثی دیگر که: «واگذارید از جمله دو روایت مختلف، آنچه را که موافق شد اکثر قریش را؛ چه به درستی که راستی در مخالفت ایشان است».

و قول رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیثی دیگر که: «بجسبید از جمله دو روایت مختلف، به آنچه مضمون آن متفق علیهِ هر دو طایفه باشد؛ چه به درستی که روایتی که متفق علیهِ موافق و مخالف است، نیست ربیبی و شکئی در آن».

۱. مانده (۵): ۱۱۷.

۲. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۹۱.

۳. «ظ»: مخالفت.

۴. النکت الاعتقادیة، شیخ مفید، ص ۴۱؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۵۳ و ۳۹۱؛ إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۲؛ دلائل الإمامة، ص ۱۰۶؛ المناقب، ج ۲، ص ۳۳.

اصل: وَنَحْنُ لَا نَعْرِفُ مِنْ جَمِيعِ ذَلِكَ إِلَّا أَقَلَّهُ، وَلَا نَجِدُ شَيْئاً أَحْوَطَ وَلَا أَوْسَعَ مِنْ رَدِّ عِلْمِ ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَى الْعَالِمِ عليه السلام، وَقَبُولِ مَا وَسَّعَ مِنَ الْأَمْرِ فِيهِ بِقَوْلِهِ: «بِأَيِّهِمَا أَخَذْتُمْ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكُمْ».

شرح: نحن، عبارت است از اخباریین شیعه امامیه در زمان غیبت امام.

مراد به معرفت، شناختی است که مصحح فتوا و حکم به چیزی باشد.

مِنْ در اَوَّل، تعلیلیه است. جَمِيعِ ذَلِكَ عبارت است از این سه قول و امثال اینها، مثل آنچه مذکور می شود در «کِتَابُ الْعَقْلِ» در «بَابُ الْأَخْذِ بِالسُّنَّةِ وَشَوَاهِدِ الْكِتَابِ» که آخر ابواب است که: «خَطَبَ النَّبِيُّ ص بَعْنِي، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلُّهُ، وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلَّهُ».

إِلَّا برای استثنای مُفْرَغ است. أَقَلَّهُ (به قاف و تشدید لام) به صیغه أَفْعَلِ التَّفْضِيلِ و ضمیر، راجع به «مَا اخْتَلَفَ الرَّوَايَةُ فِيهِ عَنِ الْعُلَمَاءِ» است و عبارت است از مسئله امامت که اَوَّل چیزی است که بعد از رسول الله ص اختلاف روایات در آن واقع شده و آن، یکی از هزاران است.

أَحْوَطَ به معنی نگاه دارنده تر است دین را از فساد.

مُشَارَ إِلَيْهِ ذَلِكَ كُلِّهِ محلّ سؤال برادر است و آن، مسائل فرعیّه متعلّقه به عبادات محضه است. پس شامل نیست مسئله تصدیق به امامت امام حق از جمله عبادات محضه را؛ زیرا که آن از اصول دین است. و در این کلام، لَفَ و نشر مرتّب است؛ زیرا که رَدِّ عِلْمِ ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَى الْعَالِمِ ص ناظر است به أَحْوَط. و قَبُولِ مَا وَسَّعَ ناظر است به أَوْسَعَ. و مراد به رَدِّ سَوَى عَالِمِ، اِرْجَا^۲ و ترک ترجیح به أحد و جوه مرجّحه مشهوره است، موافق آنچه می آید در «کِتَابُ الْعَقْلِ» در حدیث هشتم «بَابُ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ».

مراد به عالم، صاحب الزمان ص یا رسول الله ص است. و می تواند بود که مراد، امام جعفر صادق ص باشد، بنا بر این که این مضمون از او منقول می شود در «کِتَابُ الْعَقْلِ»

۱. الکافی، ج ۱، ص ۶۹، ح ۵.

۲. ارجا: به تأخیر انداختن کار.

۱۰. حدیث هشتم «بَابُ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ» و حاصل همه یکی است.
مَا، مصدریّه است. وَسَّعَ به صیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است. و ضمیر مستتر، راجع به «عَالِم» است.

«مِنْ» در مِنْ الْأَمْرِ اسم است، به معنی بعض و مَفْعُولٌ بِهِ «وَسَّعَ» است.
أَمْر (به فتح همزه و سکون میم) به معنی کار است؛ و این، اشارت است به این که توسیع و تخییر در این حدیث با شائبه تضییق است، به اعتبار قید مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ؛ زیرا که اگر از باب فتوا و حکم به مضمون یکی باشد، حرام است. ضمیر فیه، راجع به «ذَلِكَ كُلُّهُ» است.

التَّسْلِيمِ: دادن کسی زمام اختیار خود را به دیگری، برای این که هر چه او گوید، آن کس فرمان برداری کند، موافق آنچه می آید در «كِتَابُ الْحُجَّة» در «بَابُ التَّسْلِيمِ» فَضْلُ الْمُسْلِمِينَ که باب نود و چهارم است.

بَابُ التَّسْلِيمِ اشارت است به آیتِ سوره نساء: «وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۱ و سوره احزاب: «وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۲.

یعنی: و ما نمی شناسوم و تمیز نمی کنیم به وسیله همگی آنچه مذکور شد از اقوال ثلاثه، مگر کمتر چیزی را که مختلف شد روایت در آن از علما؛ و آن، مسئله امامت است. و نمی یابیم چیزی را احوط و نه اوسع از واگذاری علم آنچه سؤال کردی از آن همگیش، سوی عالم علیه السلام و قبول توسیع او بعض کار را در آن، به قول او که به هر کدام از دو روایت مختلف در عبادات محضه که چسبیدید، از باب سخن شنوی و فرمان برداری، گنجایش دارد شما را.

بدان که این تخییر منافات ندارد به آنچه می آید در «كِتَابُ الْعَقْلِ» در حدیث نهم و دهم و یازدهم «بَابُ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ» که باب بیست و دوم است که: در صورت اختلاف دو روایت از دو امام، یا از یک امام در دو زمان، عمل به قول اخیر را ترجیح

۱. نساء (۴): ۶۵.

۲. احزاب (۳۳): ۵۶.

می‌باید داد. و ابن بابویه در کتاب من لایحضره الفقیه در «بَابُ الرَّجُلَيْنِ يُوصَى إِلَيْهِمَا فَيَنْفَرُ ذِكْلٌ وَاحِدٌ مِنْهُمَا بِنِصْفِ التَّرَكَةِ» مستند به آن^۱، ترجیح [داده است]^۲. بیان این آن که: آن ترجیح در صورت علم به قول امام حَی، یا بقای دولت ظالمی است که قول اخیر در زمان او واقع شده و در مثل این زمان‌ها جاری نیست؛ والله أعلم.

اصل: وَقَدْ يَسَّرَ اللَّهُ - وَلَهُ الْحَمْدُ - تَأْلِيفَ مَا سَأَلْتُ، وَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ بِحَيْثُ تَوَخَّيْتُ.

شرح: این در مقابل سخن برادر است که گذشت در ضمن «وَقُلْتُ إِنَّكَ تُحِبُّ» تا آخر.

یعنی: و به تحقیق میسر کرد الله تعالی - و او راست و بس، ستایش این توفیق یا هر ستایشی - به هم آوردن کتاب کافی را که طلبیدی، و امید می‌دارم که بوده باشد به پایه‌ای که خواستی و دوست داشتی.

مخفی نماند که این عبارات‌ها دلالت بر این می‌کند که مصنف - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - خطبه را بعد از اتمام تصنیف کافی نوشته است.

اصل: فَامَهُمَا كَانَ فِيهِ مِنْ تَقْصِيرٍ فَلَمْ تُقْصَرْ نِيَّتُنَا فِي إِهْدَاءِ النَّصِيحَةِ؛ إِذْ كَانَتْ وَاجِبَةً لِإِخْوَانِنَا وَأَهْلِ مِلَّتِنَا، مَعَ مَا رَجَوْنَا أَنْ نَكُونَ مُشَارِكِينَ لِكُلِّ مَنْ اقْتَبَسَ مِنْهُ، وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ فِي دَهْرِنَا هَذَا، وَفِي غَابِرِهِ إِلَى انْقِضَاءِ الدُّنْيَا؛ إِذِ الرَّبُّ - جَلَّ وَ عَزَّ - وَاحِدٌ، وَالرَّسُولُ مُحَمَّدٌ ﷺ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ - وَاحِدٌ، وَالشَّرِيعَةُ وَاحِدَةٌ.

شرح: التَّقْصِيرُ: دادن چیز خسیس به کار نیامدنی، و ترک کار ضروری؛ و معنی اول این جا مناسب‌تر است؛ چه غالب استعمال آن در معنی دوم با «عَنْ» می‌باشد و نیز اگر معنی دوم، مراد می‌بود، به جای إِذْ كَانَتْ وَاجِبَةً، «إِذْ كَانَ وَاجِباً» مناسب‌تر بود.

۱. یعنی با استناد به عمل به قول اخیر.

۲. «ظ»: ترجیح شده.

الرَّسُولِ مَبْتَدَأُست. مُحَمَّدٌ، عطف بیان یا بدل است.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، جمله معترضه است.

خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، نعت «مُحَمَّد» است. واحد، خبر مبتداست.

یعنی: پس هر چه باشد در کتاب کافی از تقصیر، پس گناه ما نیست؛ چه تقصیر نکرده نیت و قصد ما در فرستادن خالص گفتگو سوی دوستان.

مراد این است که: آن تقصیر، اگر از ماست، از روی خطا واقع شده و اگر از راویان پیش از ما، یا کاتبان پس از ماست، ما را تقصیری نیست؛ چه بوده خالص گفتگو، واجب بر ما، یا بر هر که از او آید، برای برادران ما و اهل دین ما که شیعه دوازده امام باشند. پس خودداری از خالص گفتگو، حرام و باعث عذاب است، با وجود آن که امید داریم که باشیم شریکان در ثواب، با هر کس که کسب نور حق کند از این کتاب و عمل کند از این کتاب و عمل کند به آنچه حق است و در این کتاب است در زمان ما که حاضر است و در آینده آن تا سرآمدن دنیا.

و این امید، بنا بر این است که حق تغییر نمی یابد؛ چه صاحب کُلِّ اختیارِ عالم - جَلَّ وَ عَزَّ - یکی است، که اگر دو می بود، ممکن بود که خلاف شریعت محمدی حق شود. و رسول (مُحَمَّد ﷺ که آخر پیغمبران است) یکی است، که اگر پیغمبری دیگر می بود، ممکن بود که خلاف شریعت محمدی، حق شود. و شریعت محمدی، یکی است، که اگر متعدد می بود - موافق گفته بعض اهل اجتهاد که ایشان را مصوبه می نامند - ممکن بود که خلاف این شریعت، حق شود.

حاصل آن که: هرگاه در ترک نصیحت، بیم عذاب آخرت باشد و در کردن نصیحت، امید این قدر ثواب باشد، پس تقصیری که واقع شده باشد، دانسته نخواهد بود. مخفی نماند که این عبارات دلالت می کند بر این که دعوی علم به مضمون هر حدیث کتاب کافی خوب نیست، مگر آن که مراد به تقصیر، معنی دوم باشد.

اصل: وَحَلَّالٌ مُحَمَّدٌ حَلَّالٌ، وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

شرح: مانند این عبارت می آید در حدیث نوزدهم «بَابُ الْبِدْعِ» از «كِتَابُ الْعَقْلِ».

یعنی: و آنچه محمد ﷺ برای اُمت خود، بیان حلال بودن آن کرده، حلال است و آنچه بیان حرام بودن آن کرده، حرام است تا روز قیامت. حقی مخالف آن دو نخواهد آمد و این نیز باعث امیدی است که مذکور شد.

اصل: وَوَسَّعْنَا قَلِيلًا كِتَابَ الْحُجَّةِ وَإِنْ لَمْ نُكْمِلْهُ عَلَى اسْتِحْقَاقِهِ؛ لِأَنَّا كَرِهْنَا أَنْ نَبْخَسَ حُظُوظَهُ كُلَّهَا.

وَأَرْجُو أَنْ يُسَهِّلَ اللَّهُ - جَلَّ وَعَزَّ - إِمْضَاءَ مَا قَدَّمْنَا مِنَ النَّبِيِّ، إِنْ تَأَخَّرَ الْأَجَلُ صَنَفْنَا كِتَابًا فِي الْحُجَّةِ أَوْسَعَ وَأَكْمَلَ مِنْهُ، نُوفِّيهِ حُقُوقَهُ كُلَّهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، وَبِهِ الْحَوْلُ وَالْقُوَّةُ، وَإِلَيْهِ الرِّغْبَةُ فِي الزِّيَادَةِ فِي الْمَعُونَةِ وَالتَّوْفِيقِ. وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَإِلَيْهِ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ.

شرح: نَبْخَسَ: به باء یک نقطه و خاء بانقطه و سین بی نقطه، به صیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر «باب مَنَعَ» است.

الحَوْلُ (به فتح حاء بی نقطه و سکون واو، مصدر باب «نَصَرَ»): پیچیده و کج شدن؛ و مراد این جا، پیچیدگی عزم و برگشتن آن از کاری است. و مقابله آن با قوتِ عزم، به اعتبار این است که پیچیده، ضعیف می باشد، مثل چشمِ آخول.

یعنی: و گشاده کردیم اندکی کتابِ حجت را به معنی کتابی که در آن مذکور شده احادیث متعلقه به احوال امامِ مفترض الطاعة، خواه رسول و خواه وصیِ عالم به جمیع احکام که پیروی ظن نکند، اگر چه کامل نساختیم کتابِ حجت را بر قدری که لایق آن است. و وجه گشاده کردنِ اندک، این است که قصد سابق ما این بود که نمی خواستیم که چیزی کم کنیم از هر چه لایق آن است و از این قصد در وقت تصنیف کتاب کافی، اندک میسر شد و باقی میسر نشد و امید می دارم که آسان کند الله - جَلَّ وَعَزَّ - به عمل آوردنِ آن قصد سابق را.

اگر پس افتد زمان مرگ، تصنیف کنیم کتابی علی حده در احادیثِ حجت، گشاده تر و کامل تر از این کتابِ حجت. دهیم آن کتاب را هر چه حق آن است، اگر خواسته باشد الله تعالی. و به وسیله انگیزی اوست و بس، پیچیده شدنِ عزم از کاری و

قَوِّتِ عِزْمَ بَرِ کَارِی، مثل انقباض نفسِ مطیع از عصیان و نفسِ عاصی از طاعت، با وجود وسعت فی الجمله در قدرت و انبساط نفسِ مطیع در طاعت و نفسِ عاصی در عصیان، بی جبر. و بیانِ این می شود «در بَابِ السَّعَادَةِ وَالشَّقَاءِ» و «بَابِ الْإِسْتِطَاعَةِ» از «کِتَابِ التَّوْحِيدِ» و سوی اوست و بس، توجّه برای زیادتى در مدد و توفیق. و درود بر پیشوای ما محمد، پیغمبر خدای تعالی و بر اهل بیت او که پاکان اند از گناه و بهتران اند.

اصل: وَأَوَّلُ مَا أَبْدَأُ بِهِ وَأَفْتَحُ بِهِ كِتَابِي هَذَا كِتَابُ الْعَقْلِ وَفَضَائِلِ الْعِلْمِ،
وَأَزِيغُ دَرَجَةَ أَهْلِهِ، وَعُلُوَّ قَدَرِهِمْ، وَنَقْصُ الْجَهْلِ، وَخَسَاسَةَ أَهْلِهِ، وَسُقُوطَ
مَنْزِلَتِهِمْ؛ إِذْ كَانَ الْعَقْلُ هُوَ الْقُطْبُ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ، وَبِهِ يُخْتَجُّ، وَلَهُ الثَّوَابُ،
وَعَلَيْهِ الْعِقَابُ.

شرح: کتاب کافی بنا بر ظاهر حال و بنا بر آنچه منقول است از شهید ثانی شیخ
زین الدین - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - که «کِتَابُ الرُّؤُوسَةِ» جزء کافی نیست، مشتمل بر سی و
سه کتاب است:

اول: کِتَابُ الْعَقْلِ؛ دوم: کِتَابُ التَّوْحِيدِ؛ سوم: کِتَابُ الْحُجَّةِ؛ چهارم: کِتَابُ الْإِيمَانِ
وَالْكَفْرِ؛ پنجم: کِتَابُ الدُّعَاءِ؛ ششم: کِتَابُ فَضْلِ الْقُرْآنِ؛ هفتم: کِتَابُ الْعِشْرَةِ؛ هشتم:
کِتَابُ الطَّهَّارَةِ؛ نهم: کِتَابُ الْحَيْضِ؛ دهم: کِتَابُ الْجَنَائِزِ؛ یازدهم: کِتَابُ الصَّلَاةِ؛
دوازدهم: کِتَابُ الزَّكَاةِ؛ سیزدهم: کِتَابُ الصَّيَامِ؛ چهاردهم: کِتَابُ الْحَجِّ؛ پانزدهم: کِتَابُ
الْجِهَادِ؛ شانزدهم: کِتَابُ الْمَعِيشَةِ؛ هفدهم: کِتَابُ النِّكَاحِ؛ هجدهم: کِتَابُ الْعَقِيقَةِ؛
نوزدهم: کِتَابُ الطَّلَاقِ؛ بیستم: کِتَابُ الْعِثْقِ وَالتَّدْبِيرِ وَالكِتَابَةِ؛ بیست و یکم: کِتَابُ
الصَّيْدِ؛ بیست و دوم: کِتَابُ الذَّبَائِحِ؛ بیست و سوم: کِتَابُ الْأَطْعِمَةِ؛ بیست و چهارم:
کِتَابُ الْأَشْرِبَةِ؛ بیست و پنجم: کِتَابُ الرِّیِّ وَالتَّجْمُلِ وَالمُرُوءَةِ؛ بیست و ششم: کِتَابُ
الدَّوْاجِنِ؛ بیست و هفتم: کِتَابُ الْوَصَايَا؛ بیست و هشتم: کِتَابُ الْمَوَارِثِ؛ بیست و
نهم: کِتَابُ الْحُدُودِ؛ سی ام: کِتَابُ الدِّيَّاتِ؛ سی و یکم: کِتَابُ الشَّهَادَاتِ؛ سی و دوم:
کِتَابُ الْقَضَايَا وَالأَحْكَامِ؛ سی و سوم: کِتَابُ الْإِيمَانِ وَالتَّنْذِيرِ وَالكُفَّارَاتِ.

و اگر «کِتَابُ الرُّؤُوسَةِ» جزء کافی شمرده شود، کتاب سی و چهارم خواهد بود. و

شیخ طوسی در فهرست^۱، «کِتَابُ الرُّؤْصَةِ» را جزء کافی شمرده و مَعَ هَذَا عدد کتب کافی را سی شمرده، به این روش که «کِتَابُ العِشْرَةِ» را ذکر نکرده و «کِتَابُ الطَّهَّارَةِ وَ الْحَيْضِ» را یکی شمرده و «کِتَابُ الْعَقِيقَةِ» را ذکر نکرده و «کِتَابُ الْأَطْعِمَةِ وَ الْأَشْرِبَةِ» را یکی شمرده و اَيْضاً کتابِ اَوَّل را «کِتَابُ الْعَقْلِ وَ فَضْلِ الْعِلْمِ» گفته و تغییر داده بعضی ترتیب ما بعد «کِتَابُ الطَّهَّارَةِ وَ الْحَيْضِ» را.

و بر هر تقدیر، آنچه پیش از «کِتَابُ الطَّهَّارَةِ» است، اصولی است که ابتدا به آنها می شود، و اَوَّلِ آن اصول، «کِتَابُ الْعَقْلِ» است. و مراد به عقل این جا، خردی که شرط تکلیف است، نیست؛ بلکه مراد، خردمندی است و آن، رعایت آداب حسنه در تحصیل علم دین و عمل به آن است، به قدر وسع. پس مسائل «کِتَابُ الْعَقْلِ» برای سایر کتب مسائل دین، مانند مسائل فَنِّ منطقی فلاسفه است که مقدّم است بر سایر فنون ایشان.

و فَضَائِلِ، مرفوع به معطوف بر کِتَابُ الْعَقْلِ است، به عطف تغییر و تفصیل. پس تتمّه عنوان کِتَابُ الْعَقْلِ نیست و لِهَذَا در تعلیل، مذکور نمی شود.

الف لامِ الْعِلْمِ برای عهد خارجی است و اشارت است به «عِلْمُ الدِّينِ» که مکرّر مذکور شد در فقرات سابقه، مثل فقره «وَقُلْتُ إِنَّكَ تُحِبُّ أَنْ يَكُونَ عِنْدَكَ كِتَابٌ كَافٍ يَجْمَعُ مِنْ جَمِيعِ فُنُونِ عِلْمِ الدِّينِ».

ضمیر أَهْلُهُ در اَوَّل، راجع به الْعِلْمِ است. و مراد به أَهْلِهِ جمعی است که عمل کنند به علم دین.

و نَقْصُ (به فتح نون و سکون قاف و صاد بی نقطه): ضِدّ فضیلت است و آن، عطف است بر فَضَائِلِ. و تغییر اسلوب به ذکر فَضَائِلِ الْعِلْمِ به لفظ جمع و نَقْصُ الْجَهْلِ به لفظ مفرد، برای اشارت به این است که مراد به جهل این جا ضِدّ علم نیست؛ بلکه ضِدّ عقل است و آن، اخلال به آن آداب حسنه است. ضمیر أَهْلُهُ در دوم، راجع به الْجَهْلِ است و مراد به أَهْلُهُ جمعی است که عمل به ظن کنند در مسائل دین، مثل اهل دهر که مذکور

شدند در کلام مصنف که: «قَدْ فَهِمْتُ يَا أَخِي مَا شَكَوْتَ مِنْ اضْطِلَاحِ أَهْلِ دَهْرِنَا عَلَى الْجَهَالَةِ».

إذ برای تعلیلِ تقدیمِ «كِتَابُ الْعَقْلِ» بر سایر کتب است.

ذکر لفظ کَانَ اشارت است به این که ابتدای خَلْقِ مکلفین و تکلیف، برای عقل بوده، موافق احتمالی در آیتِ سوره ذاریات که: «وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۱ و آن، این است که ضمیر «يَعْبُدُونَ» راجع به «مؤمنین» باشد که عاقلان اند.

الْقُطْبُ، منصوب و خبر کَانَ است، یا مرفوع و خبر هُوَ است. و قُطْبُ در اصل به معنی میخ آسیاب است و این جا، عبارت است از مناط انتظام چیزی.

الْمُدَّارُ (به فتح میم، مصدر میمی باب «نَصَرَ»): انتظام کاری؛ و مراد این جا، انتظام خلقِ مکلفین و تکلیف ایشان است.

و در این کلام، تشبیه عقل است به میخ آسیاب و تشبیه تکلیف است به آسیاب و تشبیه انتظامِ تکلیف است به گردش آسیاب.

يُخْتَجَّ (به حاء بی نقطه و تشدید جیم): به صیغه مضارع غایب مجهولِ باب افتعال است. الإِخْتِجَاجُ: ایراد حُجَّتْ بر خصم؛ و مراد این جا، ایراد حُجَّتْ بر اهل جهل است و اشارت است به این که اگر در میان مکلفین، اهل عقل نمی بودند، اصلاً حُجَّتْ بر اهل جهل، تمام نمی شد.

لام در لَهُ الثَّوَابُ تعلیلیّه است. «عَلَى» در عَلَيْهِ الْعِقَابُ بنائیه است. و این، مبنی بر نوعی از مَجَاز است، نظیر آنچه می آید در حدیثِ اوّلِ بابِ اوّلِ «كِتَابُ الْعَقْلِ» که:

«وَإِيَّاكَ أَعَاقِبُ وَإِيَّاكَ أَثِيبُ» و بیان می شود.

یعنی: و اوّل آنچه ابتدا می کنم به آن و گشاد می دهم به آن، این کتاب کافی خود را «كِتَابُ الْعَقْلِ» است که بیان فضیلت های علم دین، و برداشته شدن^۲ پایه اهل آن علم و

۱. ذاریات (۵۱): ۵۵ و ۵۶.

۲. برداشته شدن: بلند شدن و رفعت پیدا کردن.

بلندی قدر ایشان، و زشتی اخلال به آداب حسنه در تحصیل علم دین، و زبونی اهل آن اخلال، و فرو افتادگی مرتبه ایشان است؛ زیرا که بوده عقل و بس، مناطی که بر آن است گردش تکلیف، و به آن، حجت گرفته می شود و برای آن است ثواب عاقلان و بنا بر آن است عقاب جاهلان.

کِتَابُ الْعَقْلِ

اصل:

شرح: بدان که در «کِتَابُ الْعَقْلِ» بیست و سه باب است:

اول: بَابُ الْعَقْلِ وَالْجَهْلِ.

دوم: بَابُ فَرْضِ الْعِلْمِ وَوُجُوبِ طَلَبِهِ وَالْحَثُّ عَلَيْهِ.

سوم: بَابُ صِفَةِ الْعِلْمِ وَفَضْلِهِ وَفَضْلِ الْعُلَمَاءِ.

چهارم: بَابُ أَصْنَافِ النَّاسِ.

پنجم: بَابُ ثَوَابِ الْعَالِمِ وَالْمُتَعَلِّمِ.

ششم: بَابُ صِفَةِ الْعُلَمَاءِ.

هفتم: بَابُ حَقِّ الْعَالِمِ.

هشتم: بَابُ فَقْدِ الْعُلَمَاءِ.

نهم: بَابُ مُجَالَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَصُحْبَتِهِمْ.

دهم: بَابُ سُؤَالِ الْعَالِمِ وَتَذَاكُرِهِ.

یازدهم: بَابُ بَذْلِ الْعِلْمِ.

دوازدهم: بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْقَوْلِ بِغَيْرِ عِلْمٍ.

سیزدهم: بَابُ مَنْ عَمِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ.

چهاردهم: بَابُ اسْتِعْمَالِ الْعِلْمِ.

پانزدهم: بَابُ الْمُسْتَأْكِلِ بِعِلْمِهِ وَالْمُبَاهِي بِهِ.

شانزدهم: بَابُ لُزُومِ الْحُجَّةِ عَلَى الْعَالِمِ وَتَشْدِيدِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ.

هفدهم: بَابُ النُّوَادِرِ.

هجدهم: بَابُ رِوَايَةِ الْكُتُبِ وَالحَدِيثِ وَفَضْلِ الْكِتَابَةِ وَالتَّمَسُّكِ بِالْكِتَابِ.

نوزدهم: بَابُ التَّقْلِيدِ.

بيستم: باب البدع والرأي والمقاييس.

بيست و يكم: باب الرد إلى الكتاب والسنة وأنه ليس شيء من الحلال والحرام وجميع ما يحتاج إليه الناس إلا وقد جاء فيه كتاب أو سنة.

بيست و دوم: باب اختلاف الحديث.

بيست و سوم: باب الأخذ بالسنة وشواهد الكتاب.

كتاب العقل

21. 11. 1912

باب اوّل

بَابُ الْعَقْلِ وَالْجَهْلِ

اصل:

شرح: در نسخ مشهوره، به جای باب این جا «کتاب» است و ظاهر فهرست شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله این است که در نسخه او «باب» بوده^۱ و ما بنا بر آن گذاشتیم، تا موافق ابواب کتب آینده باشد.

یعنی: این باب، بیان رعایت آداب حسنه در تحصیل علم دین و عمل به آن و بیان اخلال به آن آداب است. چون مصنف رحمه الله بیان کرده که هر حدیث که در کتاب کافی است، صحیح است، پس بر احتیاجی در شرح، به ذکر جمیع سند احادیث نیست و اختصار، بهتر است، مگر در جایی که توضیح معنی حدیث، موقوف بر ذکر سند باشد. بدان که آنچه در بیان معنی آیات غیر محکمات می‌گوییم، یا نقل از دیگری است، یا محض اظهار احتمال است؛ چه معنی آنها را غیر الله تعالی و رسول و دوازده امام، کسی نمی‌داند، مگر آن که از ایشان پرسد و پیروی ظن، جایز نیست؛ و بیان معنی احادیث نیز چنین است.

در این باب، سی و چهار حدیث است.

[حدیث] اوّل

اصل: [أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَ: حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ،

عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ [عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام]، قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ: وَعَزَّيْ وَجَلَّالِي مَا خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَلَا أَكْمَلُكَ إِلَّا فِي مَنْ أَحَبُّ، أَمَا إِنِّي إِيَّاكَ آمُرُ وَإِيَّاكَ أَنْهَى، وَإِيَّاكَ أَعَاقِبُ وَإِيَّاكَ أُثِيبُ».

شرح: الخلق: آفریدن؛ و آن، تقدیر و تدبیر است و اعم از تکوین است.

مراد به عقل، خردمندی است؛ و آن، رعایت آداب حسنه در تحصیل علم دین و عمل به آن به قدر وسع است و آن، مقابل جهل به معنی اخلال به آن آداب است، نه آنچه شرط تکلیف است و مقابل جنون است، به قرینه این که اول، «أَحَبُّ است سوی الله تعالی از دوم.

الاستِنْطَاق: سخنگو شمردن. و مراد به سخن عقل این جا، راه نمودن آن است صاحبش را سوی علم دین که اشرف علوم است و عمل به آن که اشرف اعمال است. ^۱ ثم در اول، ^۲ برای تراخی زمان تکلیف به اقبال از زمان حدوث و استنطاق عقل است. و مراد به اقبال، توجّه سوی ربّ العالمین برای معرفت احکام دین است به توسط وحی یا به توسط رسول، موافق آنچه می آید در «كِتَابُ الْحُجَّة» در حدیث دوم باب اول که: «إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبًّا فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِدَوْلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَسَخَطًا، وَأَنَّهُ لَا يَعْرِفُ رِضَاءَهُ وَسَخَطَهُ إِلَّا بِوَحْيٍ ^۳ أَوْ رَسُولٍ» و بیان می شود.

و مراد به اِدْبَار، استقلال به حکم است در غیر احکام دین، خواه از روی ظن باشد، مثل حکم در قِیم مُتَلَفَات و مقادیر جراحاتِ موجبۀ دیات و عدالتِ رُوات و مانند آنها، خواه از روی علم باشد، مثل حکم در امثال این که من مستطیع حجّم. و از این، ظاهر می شود که ثم در دوم، برای تراخی مرتبه است برای اشارت به این که اقبال، اهمّ از ادبار است بسیار، اگر چه اقبال، مترأخی است از ادبار به اعتبار زمان؛ زیرا که معرفت

۱. یعنی معنی اول عقل که عبارت از خردمندی است.

۲. یعنی اولین بار که لفظ «ثم» در روایت شریفه به کار رفته است.

۳. «ط»: یوحی.

آنچه ذهن آدمی مستقل است در آن، پیش از معرفت چیزی است که مستقل در آن نیست بسیار، و لهذا در حدیث چهاردهم این باب، عکس این ترتیب، مذکور می شود. وَلَا أَكْمَلْتُكَ، به صیغه ماضی نفی متکلم معلوم باب افعال است. و ترک تکرار لا با وجود آن که داخل فعل ماضی شده، مانند «فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّيْ» به دو وجه است:

اول این که: لا زائده برای تأکید نفی است، مثل «مَا فَرَزْتُ وَلَا جَبَيْتُ».

دوم این که: جمله قَسَمِيَه است، مثل «وَاللَّهِ لَا فَعَلْتُ كَذَا» و وجوب تکرار «لَا» مخصوص در جمله خبریه است. و می تواند بود که أَكْمَلْتُكَ (به نون تأکید ثقیله یا خفیفه، به صیغه مضارع معلوم متکلم وحده، از باب افعال یا باب تفعیل) باشد. و کمال عقل، عبارت است از اجتماع جنودی که مذکور می شود در حدیث چهاردهم این باب. أَجِبْ، به صیغه مضارع متکلم وحده از باب افعال است.

أَمَّا، به فتح همزه و تخفیف میم است.

إِيَّاكَ چهار جا (به کسر همزه و تشدید یاء دو نقطه در پایین) ضمیر منفصل منصوب محلاً و مفعول به فعلی بعد از آن است و از قبیل وضع سبب است در موضع مفعول به، به نوعی از مجاز؛ و می تواند بود که «إِيَّا» به معنی نور و حُسن باشد و مضاف به ضمیر متصل شده باشد و مفعول له باشد، بنا بر مذهب بعض نحات^۱ و اختیار شیخ رضی در شرح کافیّه در مبحث «مفعول له» که جایز است که فاعل مفعول له، غیر فاعل عاملش باشد.^۲

صاحب قاموس گفته که: «إِيَّا الشَّمْسِ (بالکسر والقصر) و [أَيَّاهَا] (بalfتح والمد) و إِيَّاتَهَا (بالکسر و الفتح): نُورُهَا وَحُسْنُهَا، وَكَذَا مِنْ النَّبَاتِ».^۳ و بر هر تقدیر، تقدیم برای حصر است و مراد این است که: اگر رعایت آداب حسنه برای تحصیل علم دین و عمل به آن نمی بود در مؤمنان، خَلْقِ جَنِّ و انس نمی بود، پس ثواب و عقاب و امر و نهی نمی بود.

۱. یعنی: نحوین و عالمان به علم نحو.

۲. شرح الرضی علی الکافیة، رضی الدین استرآبادی، ج ۱، ص ۵۱۱.

۳. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۴۰۸ (أیاً).

یعنی: روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که: وقتی که آفرید الله تعالی خردمندی را، راهنما شمرد آن را سوی علم دین و عمل به آن. بعد از آن، الله تعالی گفت او را که: متوجه شو سوی ما در احکام دین، پس متوجه شد. بعد از آن، گفت او را که: به سر خود شو در غیر احکام دین، پس به سر خود شد. بعد از آن، گفت خردمندی را که: قسم به عزت و بزرگی خودم که نیافریدم آفریده‌ای را که آن، محبوب‌تر باشد به سوی من از تو و کامل نمی‌کنم البته تو را مگر در کسی که دوست می‌دارم او را که انبیا و اوصیا و مانند ایشان‌اند. آگاه باش! به درستی که من برای تو امر می‌کنم و برای تو نهی می‌کنم و برای تو عذاب می‌کنم و برای تو ثواب می‌دهم.

[حدیث] دوم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ] عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام، قَالَ: «هَبَطَ جَبْرِئِيلُ عليه السلام عَلَى آدَمَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ -، فَقَالَ: يَا آدَمُ، إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ، فَاخْتَرَهَا وَدَعَ اثْنَتَيْنِ، فَقَالَ لَهُ آدَمُ عليه السلام: يَا جَبْرِئِيلُ، وَمَا الثَّلَاثُ؟ فَقَالَ: الْعَقْلُ، وَالْحَيَاءُ، وَالذِّينُ، فَقَالَ آدَمُ عليه السلام: إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ، فَقَالَ جَبْرِئِيلُ لِلْحَيَاءِ وَالذِّينِ: انْصَرِفَا وَدَعَا، فَقَالَ: يَا جَبْرِئِيلُ، إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ، قَالَ: فَشَانُكُمَا، وَعَرَجَ».

شرح: الْحَيَاءُ (به فتح حاء بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف ممدوده، مصدر مَعْتَلَّ الْعَيْنِ یائِی و مَعْتَلَّ اللّام یائِی باب عَلِمَ): شرم؛ و مراد این جا، نگاه داشتن حدّ خود است به ترک خودرایی و حکم از پیش خود در آنچه اختلاف در آن، مستمرّ باشد، خواه خودرایی به دعوی علم به وسیله مکاشفه بی توسط و حی به رسولی باشد و خواه به غیر آن باشد، موافق آیت سورة زمر: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾.^۱

الدِّین (به کسر دال بی نقطه، مصدر باب «ضَرَبَ»): فرمان برداری؛ و مراد این جا، اطاعت الله و رسولش است در احکام معلومه از ایشان، مثل سؤال اهل الذِّکر علیهم السلام از احکام غیر معلومه از ایشان.

یعنی: روایت است از امیر المؤمنین علیه السلام گفت که: فرود آمد جبرئیل علیه السلام بر آدم صفی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ - . پس گفت که: ای آدم! به تحقیق، من مأمور شدم از جانب الله تعالی به این که تو را گویم که: بگزین یکی از سه صفت را. پس بگزین آن یک را و بگذار دورا.

پس گفت او را آدم علیه السلام که: ای جبرئیل! و چیست آن سه؟
پس گفت جبرئیل که: آن سه خردمندی و شرم و طاعت است.
پس گفت آدم علیه السلام که: به درستی که من به تحقیق گزیدم خردمندی را.
پس گفت جبرئیل، شرم و طاعت را که: برگردید و بگذارید آدم را با خردمندی.
پس گفتند که: ای جبرئیل! به درستی که ما مأمور شدیم از جانب الله تعالی به این که باشیم با خردمندی، هر جا که باشد.

گفت جبرئیل علیه السلام که: پس به کار خود باشید و بالا رفت به محلّ خود از آسمان.
مخفی نماند که این کلام، تمثیل است و مقصود این است که: خردمندی اصل است و شرم و طاعت، لازم آن اند و بی آن نمی باشند.

[حدیث] سوم

اصل: [أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ] عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: «مَا عَيْدَ بِهِ الرَّحْمَنُ، وَاکْتَسَبَ بِهِ الْجِنَانُ». قَالَ: قُلْتُ: فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ: «تِلْكَ النَّكَرَاءُ، تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ، وَهِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَلَيْسَتْ بِالْعَقْلِ».

شرح: النَّكَرَاءُ (به فتح نون و سکون کاف و راء بی نقطه و الف ممدوده): آنچه از آن باید گریخت.

یعنی: روایت است از بعض یاران ما بالا برد راوی، سند حدیث را تا امام جعفر

سادق علیه السلام گفت راوی که: گفتم امام را که: چیست خردمندی؟
گفت که: چیزی است که پرستش کرده شده است به آن الله تعالی و به هم رسانیده شده است به آن، باغ‌های بهشت.
گفت راوی که: گفتم که: پس آنچه بود در معاویه، چه بود؟ پس گفت امام علیه السلام: آن، بلا بود. آن، بدخواهی بود و آن، مانند خردمندی بود و خردمندی نبود؛ چه پیروی حق نمی‌کرد و زیرکی دنیا و بس، خردمندی نیست.

[حدیث] چهارم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، قَالَ: [سَمِعْتُ الرَّضَاءَ علیه السلام يَقُولُ: «صَدِيقُ كُلِّ أَمْرٍ عَقْلُهُ، وَعَدُوُّهُ جَهْلُهُ».

شرح: شنیدم از امام رضا علیه السلام می‌گفت که: دوست هر کس خردمندی‌اش است و دشمن هر کس ناخردمندی‌اش است؛ چه اگر خردمندی دارد، پیروی حق دارد و دشمنی هیچ کس به او ضرر نمی‌رساند و دوستان دیگر عبس‌اند. و اگر ناخردمندی دارد، پیروی باطل دارد و دوستی هیچ کس به او نفع نمی‌رساند و دشمنان دیگر بیکارند.

[حدیث] پنجم

اصل: [وَعَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، قَالَ: [قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ علیه السلام: إِنَّ عِنْدَنَا قَوْمًا لَهُمْ مَحَبَّةٌ وَلَيْسَتْ لَهُمْ تِلْكَ الْعَرِيْمَةُ، يَقُولُونَ بِهَذَا الْقَوْلِ، فَقَالَ علیه السلام: «لَيْسَ أَوْلَئِكَ مِمَّنْ عَاتَبَ اللَّهُ، إِنَّمَا قَالَ: ﴿فَاعْتَبِرُوا يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۱».

شرح: گفتم امام رضا علیه السلام را که: به تحقیق نزد ما جمعی هستند که ایشان را دوستی با شما هست و نیست ایشان را آن جد که می‌باید در دوستی.
مراد این است که: موافقت مخالفان می‌کنند در پیروی ظن؛ چون دین خود را از

محکمات قرآن به علم و یقین و بصیرت فرا نگرفته‌اند. اقرار رسمی می‌کنند به آنچه ما اقرار می‌کنیم. آیا به آن، مؤمن می‌شوند یا نه؟

پس گفت امام علیه السلام که: نیستند این قوم از خردمندانی که ادب آموزی کرده ایشان را الله تعالی؛ چه الله تعالی به این قوم خطاب نکرده و به خردمندان خطاب کرده که گفته در سوره حشر که: «پس عبرت گیرید ای صاحبان دیده‌وری‌ها».

مراد این است که: این قوم، داخل مؤمنان حقیقی نیستند؛ بلکه اهل شکاند و کار ایشان با الله تعالی است، چنانچه گذشت در شرح «وَالْأَمْرُ فِي الشَّكِّ» تا آخر در خطبه.

[حدیث] ششم

اصل: [أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الرَّازِيِّ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: [قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَنْ كَانَ عَاقِلًا، كَانَ لَهُ دِينٌ، وَمَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ، دَخَلَ الْجَنَّةَ».

شرح: الدِّين (به کسر دال): خواری و فروتنی نزد کسی؛ و مراد این جا، فروتنی نزد الله تعالی است به اقبال و ادبار که مذکور شد در حدیث اول این باب؛ و آن است ایمان حقیقی.

یعنی: گفت امام جعفر صادق علیه السلام که: هر که هست خردمند، هست او را ایمان حقیقی. و هر که هست او را ایمان حقیقی، داخل بهشت می‌شود؛ چه غیر مؤمن حقیقی کارش با الله تعالی است، چنانچه بیان شد در شرح «وَالْأَمْرُ فِي الشَّكِّ» تا آخر در خطبه.

[حدیث] هفتم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَقُطِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا».

شرح: يُدَاقُ (به دال بی نقطه و تشدید قاف) به صیغه مضارع معلوم غایب باب مفاعله است.

الْعُقُول (جمع عقل): خردمندی‌ها، و خردها. و بنا بر اول، مراد، طبقات خردمندی‌های بندگان است که مختلف می‌شود به اختلاف وسع که داده الله تعالی است، یا مراد، خردمندی‌های مجاوران آن بندگان است از انبیا و اوصیا و مانند ایشان. پس در جایی که عقلاً بیشتر باشند، خرده گیری بیشتر می‌شود بر کافران و منافقان آن‌جا، چنانچه عذاب زنان پیغمبر در نافرمانی، دو برابر عذاب زنان دیگر است. و بنا بر دوم، مراد این است که: خرده گیری بیشتر می‌شود بر صاحب زیرکی رسا؛ که چرا با وجود آن، راه باطل گزیدی؟

یعنی: روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که: جز این نیست که خرده گیری می‌کند الله تعالی بندگان را در حساب در روز قیامت و بر قدر آنچه در دنیا به ایشان داده از خردمندی‌ها.

[حدیث] هشتم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: [قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فُلَانٌ مِنْ عِبَادَتِهِ وَدِينِهِ وَفَضْلِهِ، فَقَالَ عليه السلام: «كَيْفَ عَقَلَهُ؟» قُلْتُ: لَا أَذْرِي، فَقَالَ عليه السلام: «إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ؛ إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ، خَضِرَاءَ، نَضِرَةٍ، كَثِيرَةِ الشَّجَرِ، طَاهِرَةِ الْمَاءِ، وَإِنَّ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَرَّ بِهِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ، أَرْنِي ثَوَابَ عَبْدِكَ هَذَا، فَأَرَاهُ اللَّهُ ذَلِكَ، فَاسْتَقَلَّهُ الْمَلَكُ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ أَصْحَبْهُ، فَأَتَاهُ الْمَلَكُ فِي صُورَةِ إِنْسِيٍّ، فَقَالَ الرَّجُلُ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ: أَنَا رَجُلٌ عَابِدٌ بَلَّغْنِي مَكَانَكَ وَعِبَادَتَكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ، فَأَتَيْتُكَ لِأَعْبُدَ اللَّهَ مَعَكَ، فَكَانَ مَعَهُ يَوْمَهُ ذَلِكَ، فَلَمَّا أَصْبَحَ، قَالَ لَهُ الْمَلَكُ: إِنَّ مَكَانَكَ لَنَزْهٌ وَمَا يَصْلُحُ إِلَّا لِلْعِبَادَةِ، فَقَالَ لَهُ الْعَابِدُ: إِنَّ لِمَكَانِنَا هَذَا عَيْبًا، فَقَالَ لَهُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: لَيْسَ لِرَبَّنَا بِهِيْمَةٌ، فَلَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ رَعَيْنَاهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ؛ فَإِنَّ هَذَا الْحَشِيشَ يَضِيعُ، فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ: وَمَا لِرَبِّكَ حِمَارٌ؟ فَقَالَ: لَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ

مَا كَانَ يَضِيعُ مِثْلُ هَذَا الْحَشِيشِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْمَلَكِ: إِنَّمَا أُثْبِتُهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ».

شرح: فُلَانٌ: مبتدأست. مِنْ (به کسر میم و سکون نون): حرف جرّ است. و ظرف، خبر مبتدأست؛ و مراد این است که: عبادت او و دین او و فضل او در مرتبه کمال است، چنانچه گویا که او از آنها مخلوق شده، نظیر «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ»^۱.
الدِّين (به کسر دال): فروتنی نزد الله تعالی.

الْفَضْل (به فتح فاء و سکون ضاد بانقطه): بخشش مال و مانند آن.
نَضْرَةٍ (به فتح نون و کسر ضاد بانقطه و راء بی نقطه است) به معنی تازه و خرم.
أَنْ (به فتح همزه و سکون نون که مکسور شده برای التقاء ساکنین) مفسره است؛ زیرا که أَوْحَى متضمن معنی «قَالَ» است.

يَضِيعُ در اوّل،^۲ به صیغه معلوم باب «ضَرَبَ» است. و در دوم، به صیغه معلوم باب تفعیل و باب «ضَرَبَ» می تواند بود.

یعنی: گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که: فلان کس کامل است طاعتش و فروتنی اش و کرمش.

گفت که: چگونه است خردمندی و پیروی حقّش؟
گفتم که: نمی دانم.

گفت که: به تحقیق ثواب آخرت به قدر خردمندی و پیروی حق است و طاعت ظاهری، اعتباری ندارد. بیان این آن که: مردی از فرزندان یعقوب که بر دین موسی یا عیسی بودند، طاعت می کرد در جزیره ای از جزیره های دریا که سبز خوش سبزه بسیار درخت پاکیزه آب بود و فرشته ای از فرشتگان گذشت بر او. پس گفت فرشته، الله تعالی را که: ای صاحب کلّ اختیار من! بنما به من ثواب این بنده تور. پس نمود الله تعالی به او آن ثواب را. پس کم شمرد فرشته آن ثواب را نسبت به طاعت آن مرد. پس

۱. انبیا (۲۱): ۳۷.

۲. یعنی اوّلین بار که لفظ «یضیع» در روایت شریفه به کار رفته است.

الله تعالی و حی فرستاد سوی آن فرشته که با او باش تا حقیقت کار را دانی.

پس آمد فرشته نزد آن مرد در صورت آدمی. پس گفت آن مرد او را که: چه کسی تو؟ گفت - چون به صورت مرد شده بود - که: من مردی ام پرستش کننده. به من رسید احوال جای تو و پرستش تو در این جا. پس نزد تو آمدم تا پرستش کنم الله تعالی را با تو. پس بود فرشته با او آن روز. پس وقتی که به صبح روز دیگر رسید، گفت آن مرد را فرشته که: به درستی که جای تو هر آینه پاکیزه جایی است و نمی شاید مگر برای پرستش. پس گفت او را عابد که: به درستی که این جای ما راست عیبی.

پس فرشته گفت او را که: و چیست آن عیب؟

گفت که: این که نیست صاحب کلی اختیار ما را ستوری^۱.

پس اگر می بود او را خری، می چرانیدیم آن را در این جا؛ چه گیاه به این بسیاری ضایع می شود.

پس گفت او را فرشته که: و نمی باشد صاحب کلی اختیار تو را خری.

پس عابد گفت که: اگر می بود او را خری، دور بود که ضایع کند مثل این گیاهی را.^۲ پس الله تعالی و حی فرستاد سوی آن فرشته که: ثوابش نمی دهم، إِلَّا به قدر خردمندی اش.

مخفی نماند که این عابد، ابله و مستضعف بوده و شاید که معذور باشد، یا بی ادبانه فرض محالی کرده، پس اعتقاد جسمیت الله تعالی نداشته و کافر نبوده.

[حدیث] نهم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الثَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فِي

۱. ستور: چهارپا.

۲. این معنی با توجه به این است که کلمه «یضیع» در روایت شریفه، از باب تفعیل باشد؛ ولی چنانچه ثلاثی مجرد باشد - همان گونه که شارح محترم به آن نیز اشاره نمود - معنی آن چنین خواهد بود: «دور بود که ضایع شود مثل این گیاهی».

العبادة، فَأَنْظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ؛ فَإِنَّمَا يُجَازَى بِعَقْلِهِ».

شرح: گفت رسول الله ﷺ که: چون رسید به شما از مردی این که خوب حالی دارد در پرستش، مثل نماز شب و روزه. پس بازی مخورید از آن و فکر کنید در این که [آیا] خوبی حال دارد در خردمندی و پیروی حق یا نه؛ چه جزا داده نمی شود آن مرد در قیامت، مگر به قدر خردمندی اش.

[حدیث] دهم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ:] ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَجُلًا مُتْبَلًى بِالْوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ، وَقُلْتُ: هُوَ رَجُلٌ عَاقِلٌ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «وَأَيُّ عَقْلٍ لَهُ وَهُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟!» فَقُلْتُ لَهُ: وَكَيْفَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟ فَقَالَ: «سَلُهُ: هَذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ هُوَ؟ فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ: مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ».

شرح: حکایت کردم برای امام جعفر صادق علیه السلام احوال مردی را که به بلای و سواس در نیت وضو و نماز گرفتار است و گفتم که: او مردی است خردمند. پس امام علیه السلام گفت که: چه خردمندی او داشته باشد و حال آن که او پیروی شیطان می کند؟ گفتم که: چگونه پیروی شیطان می کند؟ امام علیه السلام گفت که: اگر خواهی که دانی، سؤال کن مرد را که این و سواس که بر سر او در نیت وضو و نماز می آید، از چه بابت است؟ چه او، اقرار خواهد کرد که از کاری است که شیطان می فرماید.

[حدیث] یازدهم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ؛ فَتَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ، وَإِقَامَةُ الْعَاقِلِ فِي بَلَدِهِ أَفْضَلُ مِنْ شُحُوصِ الْجَاهِلِ، وَلَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ، وَيَكُونَ

عَفْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ، وَمَا يُضْمِرُ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - فِي نَفْسِهِ
أَفْضَلَ مِنْ اجْتِهَادِ الْمُجْتَهِدِينَ، وَمَا أَدَّى الْعَبْدُ فَرَائِضَ اللَّهِ حَتَّى عَقَلَ عَنْهُ، وَلَا
بَلَغَ جَمِيعَ الْعَابِدِينَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ، وَالْعُقْلَاءُ هُمْ أُولَوُا
الْأَلْبَابِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ: ﴿وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۱.

شرح: النَّبِيُّ: انسانی که الله تعالی با او سخن گوید، بی آن که انسانی دیگر، واسطه
باشد و مراد این جا، رسولی است که مدتی پیش از آن که رسول شود، نبی باشد، تا
کمال اهلیت رسالت به هم رساند و مرتبه او نزد الله تعالی بسیار بزرگ شود.
الرَّسُولُ: انسانی که الله تعالی با او سخن گوید بی واسطه انسانی دیگر و فرستاده
شده باشد سوی غیر خودش. و مراد این جا، رسولی است که پیش از رسالت، نبی
نباشد و تحقیق این می آید در «کِتَابُ الْحُجَّة» در شرح حدیثِ اَوَّلِ باب سوم.
ضمیر عَنْهُ راجع به الله، یا راجع به نبی است؛ و حاصل هر دو، یکی است. و بر هر
تقدیر، تعدیه عقل به عَنْ به تَضَمَّنْ معنی «أَخَذَ» است و مراد، فراگرفتن علم به
مُحْتَاجِ إِلَيْهِ از مسائل دین است به رعایت آداب حسنه در تحصیل آن علم از الله تعالی
به توسط نبی.

الْأَلْبَابِ (جمع لُبِّ، به ضم لام و تشدید باء): مغزها، و خالصها از جمله چیزها.
یعنی: گفت رسول الله ﷺ که: نصیب نکرده الله تعالی بندگان خود را چیزی بهتر
از خردمندی و پیروی حق؛ چه خواب خردمندِ پیرو حق، بهتر است از بیداری
شبهای ناخردمندِ پیرو باطل در عبادت. و مانند خردمندِ پیرو حق در شهر خود،
بهتر است از سفر ناخردمندِ پیرو باطل در عبادت، مثل سفر حج. و نفرستاده الله تعالی
رسول فرستاده بعد از نبوت را و نه رسول ابتدایی را، مگر وقتی که کامل کند
خردمندی و پیروی حق را در خود، و می باشد خردمندی و پیروی حق در نبی و
رسول، کامل تر از خردمندی و پیروی حق در همگی اُمَّت او.
و آنچه قصد می کند نبی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - در دل خود و به جانمی آورد به واسطه

۱. در سورة بقره، آیه ۲۶۹ و سورة آل عمران، آیه ۷ چنین آمده است: ﴿وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾.

عذری، کامل تر است از تعب کشیدن هر تعب کشنده غیر نبی در عبادت. و به جا نیاورده بنده الله تعالی قرار دادهای الله تعالی را، مگر وقتی که به رعایت آداب حسنه فرا گرفته باشد علم آنها را از او و پیروی ظن نکرده باشد و نمی رسند همگی اطاعت کنندگان (غیر فراگیرندگان علم از او) در کمال طاعت خود، به آنچه رسیده به آن فراگیرنده علم از او، و فراگیرندگان علم از او. ایشان اند صاحبان مغزها که بیان ایشان کرده الله تعالی در چند سوره و می آید در حدیث آینده. و به خاطر خود جا نمی دهند آن را که گفتیم در صفت فراگیرندگان علم از او، مگر صاحبان مغزها.

مخفی نماند که چون در مصاحف مشهوره لفظ وَمَا يَتَذَكَّرُ نیست، به این روش، شرح ظاهر تر نمود، اگر چه می تواند بود که نقل معنی یا قرائتی غیر مشهور باشد.

[حدیث] دوازدهم

اصل: [أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ] عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام: «يَا هِشَامُ، إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ: «فَبَشَّرَ عِبَادِهِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۱.

شرح: العقل: خردمندی. الفهم (به فتح فاء و سکون هاء): هوشمندی. و فرق میان این دو، این است که دوم، از توابع اول است، به تفصیلی که می آید در حدیث چهاردهم این باب.

قَوْلُ أَعْمَ است از کلام الله تعالی و کلام رسولش و کلام اوصیای رسولش. و استماع قول، عبارت است از ترک خودرایی در احکام شرعیّه و التزام سؤال «اهل الذکر» در مسائل غیر معلومه به بینات [و زُبر]^۲.

أَحْسَنَهُ مَفْعُولٌ به است. و ضمیر، راجع به قَوْل است. و احسن قول الله، آیات بینات

۱. زمر (۳۹): ۱۷ و ۱۸.

۲. «ظ»: وزیر.

محکماًتِ ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن دالّه بر وجوب امام عالم به
 جمیع احکام و متشابهاً تا انقراض دنیا است، چنانچه گفته در سوره حدید: «هُوَ الَّذِي
 يُنْزِلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ»^۱
 و در سوره آل عمران: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ
 مُتَشَبِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ»^۲ و بیان این آیت شد در شرح
 «وَحَظَرَ عَلَى غَيْرِهِمْ» تا آخر، در خطبه مصنف. و در سوره زمر: «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ
 إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ»^۳ و در آن سوره: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَبِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ
 جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ
 يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ هَادٍ»^۴.

بنا بر این که «الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» عبارت باشد از جمعی که احتراز می کنند از
 تذکر علم و صفت حلم که بیان می شود در حدیث پنجم باب هفدهم و «ذکر الله» و
 «هدی الله» عبارت از امام عالم به جمیع احکام و متشابهاً باشد، موافق آنچه می آید
 در حدیث اول «كِتَابُ فَضْلِ الْقُرْآن» که: «نَحْنُ ذِكْرُ اللَّهِ» و اگر او در زمانی نباشد،
 «أَحْسَنُ الْحَدِيثِ» باطل خواهد شد، پس دل ها قرار نمی گیرد، مگر به معرفت دلالت
 آنها بر «ذکر الله»، موافق آیت سوره رعد: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطَفُّنُ الْقُلُوبُ»^۵.

و احسن قول رسول و اوصیای او، محفوظ تر آن است از تغییر راویان در لفظ آن،
 خواه به اعتبار جوهر کلمه و خواه به اعتبار اعراب، بنا بر اعتماد بر جواز «نقل بالمعنی»
 موافق آنچه می آید در شرح حدیث سیزدهم باب هفدهم و حدیث اول باب هجدهم و
 بیان می شود. و ایضاً متواتر، احسن است از غیر متواتر. اتباع احسن قول، عبارت
 است از عمل به آن، خواه جایز باشد فتوا و قضا به آن نیز، مثل آنچه مفهوم می شود از

۱. حدید (۵۷): ۹.

۲. آل عمران (۳): ۷.

۳. زمر (۳۹): ۵۵.

۴. زمر (۳۹): ۲۳.

۵. رعد (۱۳): ۲۸.

آیات بينات محکّمات، و خواه جايز نباشد، مثل آنچه مفهوم می شود از اخبارِ آحاد. یعنی: روایت است از هشام بن حکم این که گفت که: گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلام که: ای هشام! به درستی که الله تعالی نوید داد صاحبان خردمندی و هوشمندی را در قرآن، به این روش که گفت در سورة زمر که: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطُّغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْهُ﴾ [الآیه]؛ و جمعی که دوری می کنند از پرستش امام باطل و تعیین امام را به الله تعالی وامی گذارند، ایشان راست و بس، نوید بهشت جاودانی. پس نوید ده - ای محمّد - بندگان مرا، آن چنان بندگان که گوش می دارند سخن را، پس پیروی می کنند بهتر سخن را. آن بندگان و بس، کسانی اند که به مدد توفیق، راهنمایی کرده ایشان را الله تعالی سوی صراط مستقیم؛ چه ایشان و بس، از رسول الله و اوصیای او کسب علم می کنند و فضولی نمی کنند. و آن بندگان و بس، صاحبان مغزهایند؛ چه کسی که محکّمات را وا گذاشته، از پی متشابّهات افتد و اقرار نکند که برابر نیستند امامانی که می دانند و پیروی ظن نمی کنند با امامانی که نمی دانند و پیروی ظن می کنند، کمال بی مغزی دارد.

اصل: «يَا هِشَامُ، إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَجَ بِالْعُقُولِ، وَنَصَرَ النَّبِيِّينَ بِالْبَيِّنَاتِ، وَدَلَّهُمْ عَلَىٰ رُبُوبِيَّتِهِ بِالْأَدِلَّةِ، فَقَالَ: ﴿وَالْهُكْمُ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۲.

شرح: ای هشام! به درستی که الله - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - کامل ساخت برای مردمان حجت های صاحب کلی اختیار هر کس و هر چیز بودن خود را، به خردمندی های خردمندان؛ چه به آنها می توانند دانست که این جهان و این کارخانه، عبث نیست و

۱. زمر (۳۹): ۱۷.

۲. بقره (۲): ۱۶۳ و ۱۶۴.

برای همین زادن و زیستن و مردن دنیا نیست؛ بلکه قیامتی خواهد بود که جزای نیک و بد، آن جا باشد. پس در طلب دانستن نیک و بد از پی پیغمبری می باید رفت و پیروی ظن نمی باید کرد و الله تعالی اکتفا به آن نکرده، مدد کرد پیغمبران خود را به صریح کردن آن و راهنمایی کرد در قرآن مردمان را بر صاحب کلّ اختیار هر کس و هر چیز بودن خود به دلیل ها؛ به این روش که گفت در سورة بقره که: سزاوار پرستش شما در سزاواری پرستش یگانه است؛ چه نیست سزاوار پرستشی مگر او؛ چه اوست بخشاینده به همه چیز، آنچه را که لایق آن چیز است، مهربان به مؤمنان.

بیان این یگانگی آن که: به درستی که در آفریدن آسمان ها و زمین و دگرگون شدن شب و روز و کشتی هایی که روان است در دریا، با بارهایی که فایده می دهد آن بارها مردمان را و آنچه فرو فرستاد از بالا که آبی است، پس زنده کرد به آن آب، زمین را به گیاه، بعد از مردن زمین به بی گیاهی، و آنچه پراکنده کرد در زمین که هر جنبنده است، و تغییر بادها که گاهی از مشرق و گاهی از مغرب و گاهی از جنوب و گاهی از شمال و گاهی از میانه اینها می آید، و ابری که به فرمان درآورده شده می ایستد با آن سنگینی میان آسمان و زمین، هر آینه دلیل هاست برای جمعی که خردمندی می کنند؛ چه ایشان به سبب اینها اقرار می کنند به این که این کارخانه، بی آفریدگاری عادل حکیم نیست، و آن آفریدگار به عبث نیافریده اینها را، و مردگان را زنده خواهد کرد برای جزای بد و نیک. پس پیغمبران و کتاب ها و امامان را [فرستاده]^۱ خواهد بود جهت بیان نیک و بد و نهی از اختلاف از روی ظن. پس اختلاف از روی ظن نباید کرد و در طلب علم از پیغمبران و کتاب های الهی و امامان حق، سعی باید کرد.

اصل: «يَا هِشَامُ، قَدْ جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ دَلِيلًا عَلَىٰ مَعْرِفَتِهِ بِأَنَّهُمْ مُدْبِرُونَ، فَقَالَ:

«وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي

ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۲.

۱. «ظ»: فرستاده.

۲. اعراف (۷): ۵۴.

شرح: ای هشام! به تحقیق گردانیده الله تعالى آنها را که در آیت سابق مذکور شد، راهنما بر شناخت عقلاء او را، نه به عنوان شخص و نه به عنوان کنه ذات، بلکه به عنوان این که مردمان را تدبیر کننده بزرگی هست و آنها همگی را برای منافع ایشان آفریده. پس صریح کرده این معنی را و گفته در سورة نحل، بعد از شمردن پاره‌ای نعمت‌ها که جهت مردمان آفریده که: و بیگارکش شما کرده الله تعالى شب و روز و آفتاب و ماه را و ستارگان همگی بیگارکش‌اند برای شما به کاری که الله تعالى می‌داند و بس. به درستی که در این بیگارکش کردنِ اینها دلیل‌هاست برای جمعی که خردمندی می‌کنند؛ چه ایشان به اینها اقرار می‌کنند که اینها برای زیستن دنیا و بس نیست. پس اختلاف از روی ظن نباید کرد و تابع رسولان و کتاب‌های ایشان و امامانی که اوصیای ایشان‌اند باید بود.

اصل: «وَقَالَ: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِيَکُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُوَفِّي مِنْ قَبْلِ وَلِيَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۱.

شرح: این عطف است بر «فَقَالَ: وَ إِلَهُكُمْ» تا آخر، نه بر «فَقَالَ: وَ سَخَّرَ» تا آخر. یعنی: و گفت در سورة مؤمن که: الله تعالى کسی است که آفرید شما مکلفان را از خاک، بعد از آن از آب منی، بعد از آن از خون بسته، بعد از آن بیرون می‌آورد شما را از شکم مادران یک طفل یک طفل؛ چه از یک شکم دو طفل، یک بار بیرون نمی‌آید؛ بلکه اگر دو کس در یک شکم باشند، پیش و پس بیرون می‌آیند که مبدا مادر تاب نیاورد. بعد از آن باقی می‌دارد شما را تا رسید به قوتِ خردِ خود که آن را زمان بلوغ می‌نامند و می‌آید در باب آخر «کِتَابُ الْوَصَايَا» که آن به حساب سال، در مرد، گاهی سیزده سال تمام است. و این، منافات ندارد با این که در اکثر، پانزده سال تمام باشد، چنانچه می‌آید در «کِتَابُ الصِّيَامِ» در حدیث دوم باب چهل و پنجم که «بَابُ صَوْمِ

الصَّبَّيَّانِ وَمَتَى يُؤْخَذُونَ بِهِ» است. بعد از آن باقی می‌دارد بعضی شما را تا باشید پیران، و بعضی شما فوت می‌شود پیش از پیری.

و این را در این جا گفت، نه پیش‌تر، برای این که مکلف پیش از بلوغ فوت نمی‌شود. و اینها همگی شده تا هر یک از شما دریا باید اجلی معین از جانب الله تعالی را و تا شاید خردمندی کنید به اقرار به این که اینها برای زیستن دنیا و بس نیست. پس در تمیز نیک و بد، اختلاف از روی ظن نباید کرد؛ بلکه طلب علم از رسولان و کتاب‌های الهی و اوصیای رسولان باید کرد.

اصل: «وَ قَالَ: ﴿إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾»^۱.

شرح: مضمون این آیت در سوره جاثیه است؛ اما لفظ، موافق نیست. پس می‌تواند بود که نقل مضمون شده باشد. یا این، قرائتی غیر مشهور باشد. یعنی: و الله تعالی گفت: به درستی که در دگرگون شدن شب و روز و در آنچه فرو فرستاد الله تعالی از بالا که رزق خلایق باشد؛ چه باران، سبب رزق است، پس زنده کرد به آن باران زمین را به گیاه، بعد از مردن آن زمین به بی‌گیاهی، و در تغییر بادهای از مشرق به مغرب و عکس آن و مانند آنها، هر آینه دلیل‌هاست برای جمعی که خردمندی می‌کنند و در نیک و بد، اختلاف از روی ظن نمی‌کنند؛ بلکه اقرار به احتیاج به رسولان و کتاب‌های ایشان و اوصیای ایشان می‌کنند.

اصل: «وَ قَالَ: ﴿يُخَيِّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾»^۲.

شرح: و گفت در سوره حدید: زنده می‌کند الله تعالی زمین را بعد از مردن آن. به تحقیق صریح ساختیم برای شما دلیل‌های ربوبیت خود را تا شاید که شما خردمندی کنید و در نیک و بد، اقرار به احتیاج به رسولان و کتاب‌های ایشان و اوصیای ایشان کنید.

۱. جاثیه (۴۵): ۵.

۲. حدید (۵۷): ۱۷.

اصل: «وَقَالَ: ﴿وَجَنَاتُ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَعَنُورٌ صِنْوَانٌ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَتُفَضَّلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾».^۱

شرح: و گفت در سوره رعد: «وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَنُّوْرَةٌ وَجَنَّتٌ» [الآیه]^۲ و در زمین پاره‌های پهلوی هم هست که هر یکی خاصیتی و صفتی ضد آن دیگر دارد، مثل آن که یکی گرمسیر و دیگری سردسیر است. و از یکی چشمه آب گرم بیرون می‌آید و از دیگری سرد. و در یکی کوه است و در دیگری نیست. و در یکی معدن است و در دیگری نیست. و یکی قابل رویدن گیاه است و دیگری نیست. و در زمین یا در پاره‌های پهلوی هم باغ‌ها هست از انگورها و زراعت هست و درختان خرما هست. بعضی آن درختان دو تنه از یک بیخ و بعضی دیگر غیر آنها که درختان یک تنه باشد. و این غیر آب داده می‌شود به یک روش در بسیاری و کمی. و با وجود این بهتر می‌کنیم بعضی آن باغ‌ها و زراعت و درختان را، یا بعضی آن پاره‌های پهلوی هم را از بعضی دیگر، در خوردنی. به درستی که در آنچه مذکور شد، هر آینه دلیل‌هاست بر صاحب کلی اختیار هر کس و هر چیز بودن ما، برای جمعی که خردمندی و پیروی حق می‌کنند.

اصل: «وَقَالَ: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْرِجُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾».^۳

شرح: و گفت در سوره روم: و از دلیل‌های صاحب کلی اختیار هر کس و هر چیز بودن الله تعالی آن که می‌نماید شما را برق بر حالی که ترسان ضرر و امیدوار نفعید. و فرو می‌فرستد از بالا آبی را. پس زنده می‌کند به آن آب زمین را به گیاه بعد از مردن آن زمین به بی‌گیاهی. به درستی که در آنچه مذکور شد، هر آینه دلیل‌هاست بر صاحب کلی اختیار هر کس و هر چیز بودن الله تعالی، برای جمعی که خردمندی و پیروی حق می‌کنند.

۱. رعد (۱۳): ۴.

۲. رعد (۱۳): ۴.

۳. روم (۳۰): ۲۴.

اصل: «وَقَالَ: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾»^۱.

شرح: از جمله احتمالات در این آیت از سورة انعام این است که: ما موصوله است. آن مفسره است؛ زیرا که هر یک از «تحریم» و «تلاوت» متضمن معنی «قول» است. می آید در «کِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در حدیث ششم باب شصت و نهم که «بَابُ الْبِرِّ بِالْوَالِدَيْنِ» است که امام جعفر صادق علیه السلام گفته که: «فِي بَرِّ الْوَالِدَيْنِ، فِي قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ -: ﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾»^۲ و بیان می شود که: «فِي» دو جا به تشدید یاء مفتوحه است. و «فِي بَرِّ الْوَالِدَيْنِ» اشارت است به دو آیت: یکی از سورة لقمان^۳ و دیگر از سورة عنکبوت که: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَلَدَيْهِ حُسْنًا»^۴ تا آخر. و فی قول الله - عز و جل - : «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»، اشارت است به آیت سورة انعام، بنا بر این که اگر چه «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^۵ در سورة بقره و سورة نساء و سورة بنی اسرائیل نیز هست، لیک مقتضای سیاق آنها این است که مراد به والدین در آنها پدر و مادر [نسبی]^۶ باشد، به خلاف مقتضای سیاق آیت سورة انعام.

و علی بن ابراهیم در تفسیر آیت سورة انعام گفته: «الْوَالِدَيْنِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ -»^۷. و بنا بر این می گوئیم که: بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا عطف بر به

۱. انعام (۶): ۱۵۱.

۲. انعام (۶): ۱۵۱.

۳. لقمان (۳۱): ۱۴: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَلَدَيْهِ حَسَنَةً وَهَذَا عَلَى وَهْنِ وَفَصَّلُهُ فِي عَامِنِ أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلَوْلَا ذِكْرُكَ إِلَيَّ الْفَصِيرُ».

۴. عنکبوت (۲۹): ۸.

۵. بقره (۲): ۸۳؛ نساء (۴): ۳۶؛ انعام (۶): ۱۵۱؛ اسراء (۱۷): ۲۳.

۶. «ظ»: نصبی.

۷. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۱۹.

شَيْئاً است. پس به تقدیر این است که: «وَلَا تُشْرِكُوا بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا». و احسان عبارت است از نعمت الله تعالى که به خلائق داده. مراد این است که: رسول الله و امیر المؤمنین - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا - اجل و اعظم نعمت های الله تعالى اند و هیچ نعمتی با ایشان برابری نمی کند؛ زیرا که اگر ایشان نمی بودند، یک مُتَنَفَس در روی زمین نمی بود. پس معرفت ایشان، فرض عین و عین فرض است.

مُشَارٌ إِلَيْهِ ذَلِكَ، «لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً» تا آخر است.

مَا ظَهَرَ مِنْهَا عبارت است از قدر مشترک میان آنچه مدلول مطابقی یا تَضَمُّنی قرآن باشد و آنچه عاملش آن را از مردمان پنهان نکند و مانند آنها.

وَمَا بَطَّنَ عبارت است از قدر مشترک میان آنچه مدلول التزامی قرآن باشد و آنچه عاملش آن را از مردمان پنهان کند و مانند آنها. و مثال ها برای هر کدام می آید در «کِتَابُ الْحُجَّةِ» در حدیث دهم «بَابُ مَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ» تا آخر، که باب هشتاد و چهارم است و در «کِتَابُ النِّكَاحِ» در حدیث چهل و هفتم «بَابُ نَوَادِرِ» که باب صد و نودم است و در «کِتَابُ الْأُشْرِبَةِ» در حدیث اول «بَابُ تَحْرِيمِ الْخَمْرِ فِي الْكِتَابِ» که باب بیستم است. تَحْرِيم در حَرَم الله به معنی گرامی کردن چیزی است، مثل «عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّم». پس این اشارت است به آیت سوره بنی اسرائیل: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»^۱.

یعنی: و گفت در سوره انعام که: بگو ای محمد خلائق را که: بیاید تا خوانم آنچه را که حرام کرده صاحب کل اختیار شما بر شما، که شریک مکنید با او چیزی را در عبادت و شریک مکنید با نبی و وصی نعمتی از نعمت های الله تعالى را و مکشید فرزندان خود را از ترس مفلسی. ما رزق می دهیم شما را و آن فرزندان را. و نزدیک مشوید رسواها را، خواه آنچه ظاهر باشد از جمله رسواها و خواه آنچه پنهان باشد. و مکشید جاننداری را که گرامی کرده آن را الله تعالى، مگر به علم به خوبی آن کشتن، مثل قصاص. آنچه مذکور شد، سفارش کرده الله تعالى شما را به آن تا شاید خردمندی کنید.

اصل: «وَقَالَ: هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۱.

شرح: وگفت برای منع خلاق از این که شریک شوند با او در حکم در نیک و بد - به این روش که به پیروی ظن تصرفی کنند - در سوره روم که: آیا شما را هستند از جمله غلام و کنیز شما، شریکان در مالی که روزی شما کرده ایم، پس شما و غلام و کنیز، همگی در تصرف آن مال، برابر باشید؛ به این روش که ترسید از غلام و کنیز خود، چنانچه از هم می ترسید، اگر شریک هم باشید در مالی که مبدا شریک، تصرفی به قدر حصه خود کند، بی صلاح دید شما. چنین بیان مکرر می کنیم دلیل های ربوبیت و یگانگی خود را برای جمعی که خردمندی می کنند؛ چه ایشان اقرار می کنند که هر گاه خودشان راضی به این ننگ نمی شوند که غلام و کنیز ایشان بی امر و نهی ایشان تصرفی در مالی که ما به ایشان داده ایم کنند، پس الله تعالی چون راضی باشد که بندگان او به سر خود و به پیروی ظن، تصرفی و حکمی در تمیز نیک و بد در کارخانه او که دیگری به او نداده، کنند.

اصل: «يَا هِشَامُ، ثُمَّ وَعَظَ أَهْلَ الْعَقْلِ، وَرَغَّبَهُمْ فِي الْآخِرَةِ، فَقَالَ: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^۲.

شرح: ای هشام! الله تعالی اکتفا به کامل کردن حجت ها به خردمندی های خردمندان و مدد پیغمبران به بیان دلیل ها نکرد؛ بلکه بعد از اینها همه، پسند داد خردمندان را و حرص فرمود ایشان را در سرایی که بعد از زندگی دنیاست؛ به این روش که در جواب جمعی که گفته اند که: «نیست زندگی مگر همین زندگی دنیا»، گفت در سوره انعام که: «نیست اکتفا کردن ما به زندگی دنیای شما، مگر بازی و غفلت و ما بازیگر و غافل نیستیم و هر آینه سرایی که بعد از زندگی دنیاست، بهتر است برای

۱. روم (۳۰): ۲۸.

۲. انعام (۶): ۳۲.

جمعی که از عذاب الهی می ترسند و خردمندی می کنند. آیا با وجود اینها خردمندی نمی کنند به طلب علم به نیک و بد از الله تعالی به پیروی قرآن و رسول یا امامی که پیروی ظن نکند».

فصل:

این معنی را در سوره انبیا نیز بیان کرده و گفته: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبَادٍ لَّوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ أَتَّخِذْنَهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَنُفْعِلِينَ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ أَوْلَىٰ مِمَّا تَصِفُونَ﴾^۱ و نیافریده ایم آسمان و زمین را و آنچه میان آنها است، بر حالی که بازیگر باشیم که پیروی ظن و اختلاف کنند و هیچ نگوئیم. اگر بر فرض محال می خواستیم که سازیم بازیچه و مشغولی را که اختلاف از روی ظن باشد، هر آینه در کتاب های خود به رسولان خود بیان قاعده های آن می کردیم از پیش خود و به فکر مردمان و انمی گذاشتیم، اگر بر فرض محال بازیگری می کردیم؛ و حال آن که در کتاب های ما و گفته رسولان ما این نیست؛ بلکه می گوئیم در کتاب های خود به آیات محکمات (که در آنها نهی صریح از اختلاف از روی ظن است) بر باطل (که اختلاف از روی ظن باشد). پس باطل را سرشکسته و پریشان دماغ می کند. و وای بر شما به سبب این که از خود قاعده ها قرار داده، افترا بر الله تعالی می کنید.

اصل: «يَا هِشَامُ، ثُمَّ خَوْفَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ عِقَابَهُ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخَرِينَ﴾ * وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ * وَاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۲.

شرح: ای هشام! الله تعالی اکتفا به این پند نکرد؛ بلکه بعد از آن، ترسانید جمعی را که خردمندی نمی کنند از عذاب خود، به این روش که گفت در سوره صافات که: (بعد از نجات لوط و اهلش، مگر پیرزنی) هلاک کردیم دیگران را، و به درستی که شما - ای اهل مکه - هر آینه می گذرید در سفر شام بر جای قوم لوط، روز و شب. آیا با وجود اینها خردمندی نمی کنید، به طلب علم به نیک و بد از الله تعالی به پیروی قرآن و

۱. انبیا (۲۱): ۱۶ - ۱۸.

۲. صافات (۳۷): ۱۳۶ - ۱۳۸.

رسول یا امامی که پیروی ظن نکنند.

و در «کِتَابُ الرُّوضَةِ» بعد از «حَدِيثُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ مَعَ يَزِيدَ» مذکور است که گذشتن غیر اهل مکّه بر جای قوم لوط، آن است که در خواندن قرآن در روز و شب، به حکایت قوم لوط می‌رسند. پس ایشان نیز باید که عبرت گیرند.

اصل: «وَقَالَ: ﴿إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ * وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۱.
يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْمِ، فَقَالَ: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾^۲».

شرح: و الله تعالی حکایت سخن فرشتگان با لوط کرده، گفت در سوره عنکبوت که: به درستی که ما فرود آورنده‌ایم بر مردمان این شهر یا ده - که سَدُوم و تَوَاعِج آن^۳ است و اهلش قوم لوط بودند - عذابی از آسمان به سبب آن که سرکشی می‌کردند از حکم الله تعالی و پیرو رسول و کتاب او نبودند (تا این جا سخن فرشتگان است) و هر آینه به تحقیق وا گذاشتیم از آن جا دلیلی ظاهر بر ربوبیت و یگانگی خود، برای جمعی که خردمندی می‌کنند؛ چه ایشان به سبب آنها اقرار می‌کنند به این که: سهل انگاری نمی‌باید کرد در پیروی رسول و کتاب او و بر فکرهای خام پوچ، اعتمادی نمی‌باید کرد.

ای هشام! به درستی که خردمندی با پیروی علم حاصل از محکّمات قرآن است، نه با پیروی ظن حاصل از تأویل متشابّهات از پیش خود.
بیان این، آن که: گفته در سوره عنکبوت که: و آن مَثَل‌های عنکبوت و مانند آن،

۱. عنکبوت (۲۹): ۳۴ و ۳۵.

۲. عنکبوت (۲۹): ۴۳.

۳. «سَدُوم، صَرِیم، الدُّمّا و عُمَیْر» نام‌های چهار مکانی که در جریان عذاب قوم لوط هلاک شدند. رک: وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۳۳۴، ح ۲۵۷۵۹.

مَثَل‌های لایق است. می‌زنیم آنها را برای مردمانِ پیرو ظن که خود پرستی و مانند پرستی می‌کنند و به خردمندی فرا نمی‌گیرد آن مَثَل‌ها را کسی، مگر جمعی که پیرو علم‌اند و پیرو ظن نیستند؛ چه جمعی که نمی‌خواهند که ترک پیروی ظن کنند، این مَثَل‌ها را و مانند اینها را حمل بر مذمت بت پرستانِ ظاهری می‌کنند.

اصل: «يَا هِشَامُ، ثُمَّ دَمَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ، فَقَالَ: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»^۱ وَقَالَ: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءٌ وَنِدَاءٌ صُمُّ بَكْمٌ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۲.

شرح: ای هشام! الله تعالی اکتفا به ترسانیدن از عذاب خود نیز نکرد؛ بلکه بعد از آن، سرزنش کرد جمعی را که خردمندی نمی‌کنند؛ به این روش که در سوره بقره ایشان را دو قسم کرد: تابعان، و پیشوایان؛ و در بیان تابعان گفت که: و چون گفته شود ایشان را که: تابع شوید آنچه را که الله تعالی فرو فرستاده در محکومات قرآن که نهی از اختلاف از روی ظن است، گویند که: بلکه تابع می‌شویم آنچه را که یافتیم بر آن، پیشوایان و پدران خود را. آیا تابع می‌شوند پیشوایان و پدران را، هر چند که آن پیشوایان و پدران، خردمندی نکرده باشند اصلاً، یا مراد، آن است که: به خردمندی فرا نگرفته باشند چیزی را - و حاصل هر دو یکی است - و راه نیافته باشند آن پیشوایان و پدران، سوی ائمهٔ عالمان به هر نیک و بد، و در اختلاف از روی ظن مانده باشند.

و در بیان پیشوایان گفت که: و صفت آن جماعت که کافر شده‌اند و تابع رسول و قرآن نشده، مردمان را به راه باطل خوانده‌اند، صفت کسی است که فریاد می‌زند به گوسفندانی که به راهِ سَلَاخ خانه می‌روند و نمی‌شنوند مگر طلبیدن و فریاد زدن را؛ چه نمی‌فهمند سخنی را که از آن کس سرزند و صریح باشد که این راهِ سَلَاخ خانه

۱. بقره (۲): ۱۷۰.

۲. بقره (۲): ۱۷۱.

است و اینها را به کشتن می‌برم. این تابعان و پیشوایان، مانند کرانِ لالانِ کوران‌اند. پس ایشان خردمندی نمی‌کنند.

اصل: «وَقَالَ: (وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ)».

شرح: در مقامی که حضرت رسول ﷺ غصه می‌خورده که چرا این ناخردمندان، گوش به من نمی‌دارند تا به براهین و اضحات از محکّمات قرآن و غیر آنها به راه آیند، الله تعالی جهت تسلی رسول خود، سرزنش ناخردمندان کرده، گفت در سوره یونس که: و بعضی از ایشان گوش به تو - ای محمد - می‌دارند و به راه نمی‌آیند و با وجود این، غصه می‌خوری. آیا پس تو می‌شنوانی کران را، هر چند که کارشان این باشد که خردمندی نکنند؟

این، اشارت به این است که: کسی که گوش اندازد به قصد قبول نکردن، مانند کر است در نفع نیافتن از سخن.

مخفی نماند که «يَسْتَمِعُ» در سوره انعام و سوره محمد است^۱ و تتمه، موافق نیست و در سوره یونس «يَسْمِعُونَ» است^۲. پس می‌تواند بود که این، قرائتی غیر مشهور یا نقلی بالمعنی باشد.

اصل: «وَقَالَ: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمِعُونَ أَوْ يَفْقَهُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾»^۳.

شرح: و گفت برای تسلی رسول ﷺ و سرزنش ناخردمندان در سوره فرقان که: بلکه گمان می‌بری - ای محمد - این که بیشتر این جماعت که گوش به تو نمی‌دارند، اگر گوش دارند، می‌شنوند، یا اگر شنوند، خردمندی می‌کنند و پیروی حق می‌کنند و

۱. انعام (۶): ۲۵؛ محمد (۴۷): ۱۶.

۲. یونس (۱۰): ۴۲.

۳. فرقان (۲۵): ۴۴.

عنادِ صریح نخواهند کرد. نیستند اینها همگی یا آن بیشتر، مگر مانند گاو و گوسفند و شتر در نشنیدنِ غیر آواز؛ بلکه گمراه‌ترند؛ چه آنها عناد نمی‌کنند در ترک پیروی حق، نه صریح و نه غیر صریح. و اینان عناد می‌کنند، هم غیر صریح و هم صریح.

اصل: «وَقَالَ: ﴿لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَىٰ مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱».

شرح: و گفت در سرزنش ناخردمندان در سوره حشر که: جنگ نمی‌کنند جهودان با شما همگی، مگر در ده‌های استوار کرده شده به خندق‌ها و مانند آنها یا در پس دیوارها؛ چه از یکدیگر بسیار می‌ترسند. گمان می‌بری که تا با یکدیگر اتفاق دارند و حال آن که دل‌های ایشان پراکنده‌هاست؛ و این اختلاف به سبب آن است که خردمندی نمی‌کنند که ترک اختلاف از روی ظن کنند تا با یکدیگر دوست شوند و بیرون آمده، جنگ کنند و برای یکدیگر هم در راه حق، جانبازی کنند.

اصل: «وَقَالَ: ﴿وَتَنَسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۲».

شرح: و الله تعالی در سوره بقره در سرزنش ناخردمندان گفته به جهودان یا به اَمّت محمد ﷺ که: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ﴾ [الآیه]:^۳ آیا می‌فرمایید مردمان را به نیکویی که پیروی حق باشد و فراموش می‌کنید خودتان را که پیروی ظن می‌کنید و می‌پوشانید حق را که علم است، به لباس باطل که ظن است و شما می‌خوانید کتاب الله تعالی را که تورات باشد یا قرآن. آیا با وجود خواندن کتاب و دانستن محکماتی که در آنها منع صریح از پیروی ظن هست، خردمندی نمی‌کنید و پیروی ظن می‌کنید.

اصل: «يَا هِشَامُ، ثُمَّ ذَمَّ اللَّهُ الْكَثْرَةَ، فَقَالَ: ﴿وَإِنْ تُطِيعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ

۱. حشر (۵۹): ۱۴.

۲. بقره (۲): ۴۴.

۳. بقره (۲): ۴۴.

يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ^۱».

شرح: ای هشام! الله تعالى اکتفا به سرزنش ناخردمندان نیز نکرد؛ چون دانست که پیروان ظن، بسیاری خود را دلیل حقیقت خود می‌کنند. سرزنش کرد الله تعالى بیشتر مردمان را، به این روش که گفت در سورة انعام که: و اگر تابع شوی بیشتر مردمان این سرزمین را، گمراه می‌کنند تو را از راه الله تعالى که پیروی علم و ترک پیروی ظن باشد.

اصل: «وَقَالَ: (وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ)».

شرح: این آیت در سورة لقمان است؛^۲ لیک به جای «لَا يَعْقِلُونَ»، «لَا يَعْلَمُونَ» است. پس می‌تواند بود که بیان معنی باشد، یا از کاتبان کافی غلطی شده باشد. یعنی: و گفت در سرزنش بیشتر مردمان که: و هر آینه اگر پرسى جمعی را که تابع پیشوایان و پدران‌اند در پیروی ظن و مضطرب خواهند شد به عذاب سخت که: آیا که آفرید آسمان‌ها و زمین را؟ هر آینه می‌گویند: البتّه که الله تعالى آفریده. بگو - ای محمد - که: ستایش الله تعالى راست که بی‌جا عذاب نمی‌کند؛ بلکه بیشتر مردمان روی زمین به خردمندی فرا نمی‌گیرند گفته خود را و با آن که آفریننده آسمان و زمین را می‌دانند. و این، باعث است بر اقرار به این که هر چه در آسمان‌ها و زمین است، از الله تعالى است و بس. به پیروی ظن، شریک در حکم می‌شوند با الله تعالى. و برای این، مستحقّ عذاب سخت می‌شوند.

مخفی نماند که در سورة زخرف و سورة زمر، صدر این آیت هست و تفسیر آن می‌آید در «کِتَابُ الْحُجَّة» در حدیث دوم باب صد و هشتم که «بَابُ فِيهِ تُتَفَّ وَ جَوَامِعُ فِي الْوَلَايَةِ» است و در «کِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در حدیث سوم باب سوم و در حدیث چهارم باب ششم.

اصل: «وَقَالَ: (وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ

۱. انعام (۶): ۱۱۶.

۲. لقمان (۳۱): ۲۵.

مَوْتَهَا لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلُ الْخَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ^۱».

شرح: و گفت در سوره عنکبوت برای سرزنش بیشتر مردمان که: و هر آینه اگر بررسی جمعی را که گرویده‌اند به باطل که بازیچه باشد و آن اختلاف از روی ظن است که: آیا که فرو فرستاد از بالا آبی را، پس زنده کرد به آن آب، زمین را بعد از مردن آن زمین؟ هر آینه می‌گویند: البتّه که الله تعالی فرو فرستاد. بگو - ای محمد - که: ستایش، الله تعالی راست که بی‌جا عذاب نمی‌کند؛ بلکه بیشتر اهل زمین با وجود دانستن این، خردمندی نمی‌کنند و به باطل می‌گروند و برای آن، مستحقّ عذاب می‌شوند.

اصل: «يَا هِشَامُ، ثُمَّ مَدَحَ الْقِلَّةَ، فَقَالَ: ﴿وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۲ وَقَالَ: ﴿وَقَلِيلٌ مَا هُمْ﴾^۳ وَقَالَ: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ﴾^۴ وَقَالَ: ﴿وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾^۵».

شرح: ای هشام! الله تعالی اکتفا به سرزنش بیشتر نیز نکرد؛ چون دانست که پیروان ظن، کمی و بی‌اعتباری مخالف خود را دلیل بطلان ایشان می‌کنند تا به حدّی که دعوی اجتماع می‌کنند. به ملاحظه این کمی و بی‌اعتباری، نوازش اهل حق کرد با کمی ایشان، به این روش که گفت در سوره سبأ که: و کمی از بندگان من شکر گزار است.

و گفت در سوره ص که: و کم‌کم‌اند ایشان که ایمان و عمل صالح دارند. و گفت در سوره مؤمن که: و گفت مردی مؤمن از خویشان فرعون، که از ترس پوشیده می‌داشت ایمان خود را که: آیا می‌کشید مردی را - مراد، موسی است - به همین گناه که گوید که: صاحب کلّ اختیار من، الله تعالی است و بس.

مراد این است که: در تمیز نیک و بد، احتیاج به وحی او به رسولی هست و به

۱. عنکبوت (۲۹): ۶۳.

۲. سبأ (۳۴): ۱۳.

۳. ص (۳۸): ۲۴.

۴. غافر (۴۰): ۲۸.

۵. هود (۱۱): ۴۰.

پیروی ظن، شریک او نمی‌توان شد در حکم.

و گفت در حکایت نوح در سوره هود که: و بردار - ای نوح - در کشتی، هر که راکه ایمان آورده از غیر اهلت نیز. و ایمان نیاورد با نوح، مگر جمعی اندک. گفته‌اند: از غیر اهلس هفتاد و دو مرد و زن بودند و از اهلس هفت بودند؛ زن مسلمانش و سه پسرش (سام و حام و یافث) و زنان ایشان.

اصل: «وَقَالَ: ﴿وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ وَقَالَ: ﴿وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۲».

شرح: باز امام علیه السلام بر سر بیان حال بیشتر مردمان رفته، فرمود که: گفت الله تعالی در سوره دخان^۳ که: نیافریده‌ایم آسمان‌ها و زمین را و آنچه میان آنهاست بر حالی که بازیگر باشیم تا مردمان به بازیچه مشغول بوده، پیروی ظن کنند و هیچ نگوئیم نیافریدیم آنها را مگر به حق تا این که مردمان، پیروی علم کنند، و لیک بیشتر مردمان روی زمین، پیروی ظن کرده، نمی‌دانند آنچه را که می‌کنند و می‌گویند. و مانند این آیت، در سوره یونس و سوره قصص نیز هست.

و گفت برای مذمت پیروی مشهور میان مردمان، بی آن که نصی از الله تعالی یا خلیفه او در آن، معلوم باشد در سوره مائده: «وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَقْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۴؛ وجه شهرت بعض قواعد میان مردمان، نص الهی نیست، و لیک منکران، افترا می‌کنند بر الله تعالی دروغ را؛ به این معنی که به ظن خود حکم می‌کنند - چنانچه بیان می‌شود در «کِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سوم که «بَابُ مُجَالَسَةِ أَهْلِ الْمَعَاصِي» است - و بیشتر مردمان خردمندی نمی‌کنند که تمیز کنند افترا را از غیر افترا، پس بدعت‌ها مشهور می‌شود و سنت‌ها متروک می‌شود،

۱. انعام (۶): ۳۷؛ اعراف (۷): ۱۳۱؛ انفال (۸): ۳۴؛ و مواضع دیگر از قرآن.

۲. مائده (۵): ۱۰۳.

۳. دخان (۴۴): ۳۹. «مَا خَلَقْنَاهُمْ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

۴. مائده (۵): ۱۰۳.

چنانچه بعد از این آیت گفته: و اگر گفته شود به ایشان که: بیاید سوی قرآن و سوی رسول، گویند که: بس است ما را آنچه بر آن، یافته‌ایم پیشوایان و پدران خود را.^۱

اصل: «وَقَالَ: (أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ)».

شرح: و گفت که: بیشتر اَمّتِ هر رسولی بی‌شعوری کرده، پندارند که مدد کردن الله تعالی ایشان را به مال و فرزندان، دلالت می‌کند بر این که الله تعالی با ایشان خیر خواهی می‌کند با آن که خلاف قولِ هر رسولی کرده، اختلاف از روی ظن می‌کنند.

مخفی نماند که این لفظ در قرآن نیست و در سورة مؤمنون چنین است: ﴿لَا يَشْعُرُونَ﴾.^۲ پس می‌تواند بود که نقل مضمون آن شده باشد تا اشارت شود به این که مراد، بیشتر اَمّتِ هر رسولی است، نه همه؛ چه همه، خلاف گفته الله تعالی و رسولی که به ایشان آمده، نکرده‌اند و راه اختلاف از روی ظن، پیش نگرفته‌اند. و در سورة یونس و سورة نمل: ﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْكُرُونَ﴾^۳ هست.

اصل: «يَا هِشَامُ، ثُمَّ ذَكَرَ أُولِي الْأَلْبَابِ بِأَحْسَنِ الذِّكْرِ، وَحَلَّاهُمْ بِأَحْسَنِ الْجَلِيَّةِ، فَقَالَ: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ»».^۴

شرح: الْحِكْمَةُ (به کسر حاء و سکون کاف): خودداری در گفتار و در کردار از پیروی ظن. مشتق است از «حَكَمَ» (به فتح حاء و فتح کاف) به معنی دهنه لجام که ستور را نگاه می‌دارد از حرکات بد، و مراد این جا، ضد فحشاء است که در آیت سابقه بر این، مذکور است که: ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ

۱. مائده (۵): ۱۰۴: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾.

۲. مؤمنون (۲۳): ۵۶.

۳. یونس (۱۰): ۶۰: نمل (۲۷): ۷۳.

۴. بقره (۲): ۲۶۹.

وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَسِعَ عَلِيمٌ^۱. و «فَحْشَاء» حکم به چیزی است بی علم به آن، چنانچه بیان می شود در «کِتَابُ الْحُجَّة» در شرح حدیث اوّلِ باب پانزدهم. و تفسیر حکمت به فهم و عقل، می آید در این حدیث و می آید در حدیث چهاردهم این باب که: «وَالْحِكْمَةُ وَضِدُهَا الْهَوَى» و می آید در «کِتَابُ التَّوْحِيد» در کلام مصنف در ذیل باب چهاردهم که: «وَالْحِكْمَةُ وَضِدُهَا الْخَطَأُ» و حاصل همه یکی است.

ذکر مضارع در وَ مَنْ يُؤْت و ذکر قَدْ و ماضی در فَقَدْ أُوتِيَ، نظیر «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ»^۲، برای اشعار به این است که خیرِ کثیر، مقدّم است بر حکمت و باعث آن است، چنانچه حکمت، مقدّم است بر «مغفرت» و «فضل» و باعث آنها است.

خیر این جا، ضِدّ «فقر» است که مذکور است در آیت سابقه بر این؛ و آن، در اصل، مال داری است، مثل آیت سورة عادیات: «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ»^۳ و مراد این جا، جاری مجرای مال داری و بهتر از آن است، چنانچه بیان می شود در «کِتَابُ الدُّعَاءِ» در شرح حدیث اوّلِ باب نوزدهم که «بَابُ مَنْ أَبْطَأَتْ عَلَيْهِ الْإِجَابَةُ» است.

و تفسیر خیر کثیر به «طاعة الله» و «معرفة الإمام» می آید در «کِتَابُ الْحُجَّة» در حدیث یازدهم باب هفتم که «بَابُ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ وَالرَّوَدِ إِلَيْهِ» است و تفسیر آن به معرفت امام و اجتناب از اصرار بر کبائر، می آید در حدیث نوزدهم باب صد و دوازدهم «کِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكُفْرِ» که «بَابُ الْكِبَائِرِ» است؛ و حاصل همه یکی است.

یعنی: ای هشام! الله تعالی اکتفا به سرزنش و نوازش که گذشت نیز نکرد؛ بلکه با وجود آن، یاد کرد صاحبان مغزها را به بهترین یادی و زیور داد ایشان را به بهترین زیوری؛ به این روش که گفت در سورة بقره که: می دهد الله تعالی به توفیق خود، نگاهداری خود از حکم به ظن را به هر که خواهد و مصلحت داند. و هر که داده شود نگاهداری خود، پس به تحقیق داده شده بی نیازی بسیار. و در خاطر خود جا نمی دهد

۱. بقره (۲): ۲۶۸.

۲. توبه (۹): ۴۰.

۳. عادیات (۱۰۰): ۸.

این خیر کثیر را کسی، مگر صاحبان مغرها؛ چه دیگران از پی مال و جاه دنیا می‌شتابند و این خیر کثیر را سهل می‌شمرند.

اصل: «وَقَالَ: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»^۱».

شرح: مراد به الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، ائمه معصومین است، چنانچه می‌آید در «کِتَابُ الْحُجَّة» در «بَابُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَام».

معنی رسوخ در علم، فتوا و قضا در مسائل است، بی‌اختلافی که ناشی از حکم از روی اجتهاد و ظن می‌شود، چنانچه بیان می‌شود در «کِتَابُ الْحُجَّة» در حدیث اَوَّلِ «بَابُ فِي شَأْنِ إِنْ أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ تَفْسِيرَهَا» در شرح «فَإِنْ قَالُوا: مِنَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ؟ قُلْ: مَنْ لَا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ». و ظاهر حدیث دوم «بَابُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَام» این است که ایمان این جا، به معنی ایمن کردن شیعه از خطا در تأویل متشابه قرآن باشد و این، موافق است با آنچه می‌آید در «کِتَابُ التَّوْحِيد» در حدیث آخرِ باب بیست و سوم، و در «کِتَابُ الْحُجَّة» در حدیث دهم «[بَابُ] مَوْلِدِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام» و می‌تواند بود که به معنی گردیدن باشد.

ضمیر بِهِ راجع به «تَأْوِيلَهُ»^۲ است، یا راجع به «مَا تَشَابَهَ»^۳ است، چنانچه می‌آید در «کِتَابُ الدُّعَاء» در باب پنجاه و هشتم که «بَابُ الدُّعَاءِ عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ» است که: «وَإِيمَانًا بِمُتَشَابِهِهِ». و می‌تواند بود که راجع به مضمون «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ»^۴ باشد؛ و حاصل همه یکی است.

یعنی: و گفت در سوره آل عمران - بعد از آنچه گذشت در شرح «وَحَظَرَ عَلِيٌّ غَيْرِهِمْ» در خطبه - که: و ثابت قدمان در دانش می‌گویند که: ایمن کردیم تابعان خود را

۱. آل عمران (۳): ۷.

۲. اشاره به کلماتی از آیه ۷ آل عمران است که قبل از «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...» واقع شده است.

۳. اشاره به کلماتی از آیه ۷ آل عمران است که قبل از «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...» واقع شده است.

۴. اشاره به کلماتی از آیه ۷ آل عمران است که قبل از «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...» واقع شده است.

به تأویل متشابه قرآن؛ به این معنی که به برهان، معلوم تابعان ما شد که خطا در تأویل متشابه قرآن نکردیم، یا مراد، این است که: گرویدیم به این که علم به تأویل متشابه قرآن در وقت نزول آن نمی دارد، مگر الله تعالی.

بیان این، آن که: هر چه می گوئیم در تأویل متشابه، به تعمق فکر ما نیست، از جانب صاحب کل اختیار ماست برای بیان متشابهات، چنانچه گفته در سوره قیامت: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَتَأْتِغُ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتٍ﴾^۱ و به خاطر خود، قرار نمی دهد فرق، میان تأویلات پیشوایان اهل زیغ^۲ و تأویلات راسخان در علم را کسی، مگر صاحبان مغزها که سلمان و ابوذر و مقداد و امثال ایشان باشند، از اهل قلوب سلیمه و افهام مستقیمه.

اصل: «وَقَالَ: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾»^۳.

شرح: و گفت در سوره آل عمران که: به درستی که در آفریدن آسمان ها و زمین و دگرگون شدن شب و روز، هر آینه دلیل ها بر ربوبیت الله تعالی هست برای صاحبان مغزها؛ چه ایشان اقرار می کنند که اینها به عبث و بازیچه آفریده نشده و پیروی ظن نکرده، سعی در طلب علم دین از الله تعالی به سبب پیغمبران می کنند.

اصل: «وَقَالَ: ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَنْذَرُكَ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾»^۴.

شرح: و گفت در سوره رعد که: آیا آن کس که می داند و اقرار می کند که قرآنی که فرو فرستاده شده به تو - ای محمد - از صاحب کل اختیار تو در بیان آنچه بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود، به کار آمدنی، آن است و بس. و هر بیان که در قرآن نباشد، پوچ و به کار نیامدنی است، مانند کسی است که او کور است و اقرار به این

۱. قیامت (۷۵): ۱۸ و ۱۹.

۲. زیغ: انحراف از راه راست، میل از حق به باطل.

۳. آل عمران (۳): ۱۹۰.

۴. رعد (۱۳): ۱۹.

نمی‌کند. به خاطر خود جا نمی‌دهد این اقرار را، یا تفاوت میان این دانا و آن کور را کسی، مگر صاحبان مغزها که شیعه دوازده امام‌اند.

اصل: «وَقَالَ: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةً رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِئِهِ»^۱».

شرح: ابن ابی قحافه فتنه ساخت، به این روش که ابن خطاب و ابو عبیده بن جراح و سالم مولای ابو حذیفه و عبد الرحمان بن عوف و مغیره بن شعبه را در زمان حیات حضرت رسول ﷺ در حَجَّةُ الوداع در درون کعبه جمع کرد و هم قسم شدند و کاغذی نوشتند که اگر محمد میرد یا کشته شود، خلافت را با علی و سایر اهل بیت محمد وانگذارند، چنانچه در «کِتَابُ الرُّؤْصَةِ» پیش از حدیث قوم صالح مذکور است و در کتاب سلیم بن قیس هلالی و در کتاب احتجاج طبرسی، معاذ بن جبل به جای عبد الرحمان بن عوف و مغیره بن شعبه است.

و الله تعالى خبر داد رسول خود را در این آیت‌ها از آن فتنه و خبر داد از گمراهی ابن ابی قحافه و کمی زمان خلافتش - و مشهور، دو سال و چهار ماه، یا سه ماه نه روز است - و خبر داد از راه خلاص شیعه امامیه از آن فتنه تا روز قیامت، و گفت در سوره آل عمران که: «أَفَأَمِنَ مَثَاقُ قُتَيْلٍ أَنْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؟^۲» آیا پس بنا بر پیمان منافقان، اگر محمد میرد یا کشته شود، برمی‌گردید بر پاشنه‌های خود؛ به معنی این که مرتد می‌شوید از ایمان به خدا و رسول. و دعوی ایمان می‌کنند مانند کسی که برگردد از جایی، به این روش که پاشنه را پیش رو کند؛ و این قسم برگشتن را قهقرا می‌نامند.

و رسول ﷺ خبر داد زن خود، زینب را از این فتنه، و گفت از روی اضطراب که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وای بر عرب از شرّ و فساد که نزدیک شد. گشوده شد امروز از بند، یاجوج و ماجوج این قدر - و انگشت شصت خود را با انگشت پهلوی آن، حلقه کرد -

۱. زمر (۳۹): ۹.

۲. آل عمران (۳): ۱۴۴.

چنانچه مذکور است در آخرِ نصفِ اوّل کتاب بخاری در «بَابُ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ﴾»^۱.

اُمّ^۳ در این جا، به معنی بلکه و استفهام انکاری است.

یعنی: و گفت در سوره زمر که: ﴿وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ، قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ﴾ [الآیه]^۴: و گردانید مردی برای الله تعالی ماندها که امامان باطل باشند؛ چه بی رخصتِ الله تعالی فرمان برداری ایشان می شود. پس معبودان خواهند بود تا مردمان را بعد از رسول ﷺ گمراه کنند و گردانند از راه الله تعالی که پیروی امامان حق باشد. بگو - ای محمد - که بهره مند شو به کفر خود، اندک زمانی. به درستی که تو از اهل جهنمی؛ بلکه گمان بری که از اهل جهنم، کسی است که او به جا آورنده طاعت است در ساعت های شب، خواه در حال فروتنی و مظلومی، و خواه در حال ایستادن به کارِ امامت؛ چه دین خود را به بازیچه نگرفته و پیروی ظن نمی کند. می ترسد از عذاب آخرت و امید می دارد رحمت صاحب کل اختیار خود را. این اشارت به این است که: هر که قبول نکند امام حق را، کافر است. پس یا ابن ابی قحافه و تابعانش کافرنند، یا علی بن ابی طالب و تابعانش که فاطمه و حسن و حسین تا آخر دوازده امام باشند؛ چه مخالفان، اقرار کرده اند که علی علیه السلام بیعت با ابوبکر نکرد تا شش ماه و بعد از فوت فاطمه و زیادتِ بد سلوکی هواخواهان ابن ابی قحافه، لَا عَلاَجَ بیعت کرد، چنانچه در کتاب بخاری مکرّر نقل شده. و در «کِتَابُ الرُّؤُوسَةِ» بعد از حدیث قوم صالح، این است که: مراد به آن مرد، ابوبکر است و مراد به مَنْ هُوَ قَانِتٌ تا آخر، علی علیه السلام است.

بگو - ای محمد - که: آیا برابر می توانند بود جمعی که می دانند جمیع مسائل دین را و جمعی که نمی دانند؟ این، اشارت به این است که تا روز قیامت، اشتباهی نخواهد بود نزد

۱. کُهِف (۱۸): ۸۳.

۲. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۰۸.

۳. «اُمّ» در «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ...».

۴. زمر (۳۹): ۸ و ۹.

صاحب انصاف. و فرق، ظاهر خواهد بود میان سلسله امامان باطل و سلسله امامان حق که دوازده امام باشند. به خاطر خود، جانی دهد این فرق را کسی، مگر صاحبان مغزها. می آید در «کِتَابُ الْحُجَّة» در باب بیست و یکم - که «بَابُ أَنْ مَنْ وَصَفَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ بِالْعِلْمِ هُوَ الْأَيُّمَةُ عَلَيْهِ السَّلَام» است - این که: ما آن جمعی که می دانند و دشمنان ما آن جمع اند که نمی دانند - و شیعه ما، آن صاحبان مغزهایند.

اصل: «وَقَالَ: «كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ»»^۱.

شرح: و گفت در سوره ص که: این قرآن کتابی است پر فایده که فرو فرستاده ایم آن را سوی تو - ای محمد - تا مردمان فکر کنند آیت های آن را و محکم آن را از متشابه جدا کنند و تا به خاطر خود جا دهند فرق میان آن آیت ها را صاحبان مغزها؛ چه ایشان اقرار می کنند به این که اول از پی محکومات می باید رفت، تا امام حق، معلوم شود و بعد از آن، متشابهات را از او باید پرسید و پیروی ظن نباید کرد.

اصل: «وَقَالَ: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْحَيْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ * هُدًى وَذِكْرَى لِلْأُولَى الْأَلْبَابِ»»^۲ وَقَالَ: «وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»»^۳.

شرح: و گفت در سوره مؤمن برای تسلی پیغمبر ﷺ تا صبر کند بر نگرودن ناخردمندان به او و ایشان را سهل شمرد که: و هر آینه به تحقیق دادیم به سبب وحی، موسی را راستی که آداب الهی است و دادیم بعد از امت های پیغمبران سابق بر موسی، فرزندان یعقوب را - که امت موسی بودند - کتاب، که تورات است. این دادن، برای راه نمودن به حق و به یاد انداختن حق، مر صاحبان مغزها را بود. مراد، این است که: جمعی که ایمان نمی آورند، بی مغزند و نزد الله تعالی اعتباری ندارند. و الله تعالی گفته در سوره ذاریات که: و به یاد انداز مردمان را مضمون آیات

۱. ص (۳۸): ۲۹.

۲. غافر (۴۰): ۵۳ و ۵۴.

۳. طه (۲۰): ۱۰۹.

حکیمات که مکرر شده و در آنها نهی از اختلاف از روی ظن هست؛ چه به درستی که به یاد انداختن آن، فایده می‌رساند گروندگان به خدا و رسول را. مراد، این است که: کمی عدد مؤمنین متفعلن به آن آیات، منافی حُسن تذکیر^۱ مضمون آن آیات نیست.

اصل: «يَا هِشَامُ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾^۲ يَغْنِي عَقْلٌ».

شرح: ای هشام! به درستی که الله تعالی می‌گوید در کتاب خود در سوره ق که: به درستی که در بیان احوال اهل بهشت و اهل جهنم، هر آینه به یاد انداختن حق است برای کسی که بوده باشد او را دلی. امام علیه السلام گفت که: یعنی خردمندی؛ چه ناخردمند، مانند کسی است که دل ندارد.

اصل: «وَقَالَ: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾^۳ قَالَ: أَلْفَهُمُ وَالْعَقْلُ».

شرح: قَهِم (به فتح فاء و سکون یا فتح هاء): ضِدَّ حُوق، یا ضِدَّ غَبَاوت است، چنانچه می‌آید در حدیث چهاردهم این باب.

یعنی: و گفت در سوره لقمان که: و هر آینه به تحقیق دادیم لقمان را حکمت. امام علیه السلام فرمود که: مراد به حکمت، هوشمندی و خردمندی است، نه پیغمبری.

اصل: «يَا هِشَامُ، إِنَّ لُقْمَانَ قَالَ لِابْنِهِ: تَوَاضَعْ لِلْحَقِّ تَكُنْ أَعْقَلَ النَّاسِ، وَإِنَّ الْكَئِيسَ لَدَى الْحَقِّ يَسِيرُ، يَا بَنِيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ، فَلْتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهَ، وَخَشَوْهَا الْإِيمَانَ، وَشِرَاعُهَا التَّوَكُّلَ، وَقِيمُهَا الْعَقْلُ، وَذَلِيلُهَا الْعِلْمُ، وَسَكَانُهَا الصَّبْرُ».

شرح: الحق: به کار آمدنی. پس باطل به کار نیامدنی است و هر جا که حق و باطل استعمال کنند، این دو معنی، منظور است و مراد این جا به حق، آدابی است که الله

۱. یادآوری.

۲. سوره ق (۵۰): ۳۷.

۳. لقمان (۳۱): ۱۲.

تعالی در کتاب خود به پیغمبر هر زمانی فرستاده.

سُكَّان (به ضَمّ سین بی نقطه و تشدید کاف) جمع ساکن است؛ و مراد این جا، دنباله کشتی است که مانند جلو است برای کشتی، به اعتبار این که هر کشتی که آن را ندارد، مسافران دریا در آن ساکن نمی شوند.

یعنی: ای هشام! به درستی که لقمان حکیم گفت پسرش را که: فروتنی کن برای احکام کتاب الله تعالی تا باشی خردمندترِ مردمان. و به درستی که خردمندِ نزد حق، کم است؛ چه بیشتر مردمان، کتاب الهی را گذاشته، از پی شبهت ها می دوند. ای پسرک من! دنیا دریایی است ته دار.^۱ به تحقیق فرو رفته و هلاک شده اند در دنیا جمعی بسیار. پس باید که باشد کشتی نجات تو از این دنیای پر شر و شور، ترس الله تعالی. و باشد متاع کشتی تو، گرویدن به خدا و رسولش. و باشد بادبان کشتی تو، وا گذاشتن کار خود به خدای تعالی که آنچه او گوید که بکن، کنی و آنچه گوید که مکن، نکنی. یا مراد، این است که: طلب حاجت های خود از او کنی. و باشد کارفرمای کشتی تو، خردمندی. و باشد راهنمای کارفرمای کشتی تو، عمل به مقتضای علم حاصل از محکّمات کتاب الهی، به معنی این که اوّل از پی محکّمات کتاب الهی روی تا متشابهات، معلوم شود و پیروی ظن نکنی. و باشد سُكَّان کشتی تو، صبر که چیزی که ندانی نگویی و نکنی که مبدا کشتی از راه راست به در رود.

اصل: «يَا هِشَامُ، إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلًا، وَدَلِيلُ الْعَقْلِ التَّفَكُّرُ، وَدَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ؛ وَلِكُلِّ شَيْءٍ مَطِيَّةٌ، وَمَطِيَّةُ الْعَقْلِ التَّوَاضُّعُ؛ وَكَفَى بِكَ جَهْلًا أَنْ تَرْكَبَ مَا نَهَيْتَ عَنْهُ».

شرح: شئیء (دو جا به فتح شین بانقطه و سکون یاء و همزه) در اصل مصدر باب «عَلِمَ» است به معنی خواهش؛ و مستعمل می شود به معنی چیز، به اعتبار این که هر چیز به مشیت الله تعالی است، چنانچه می آید در «كِتَابُ التَّوْحِيدِ» در «بَابُ فِي أَنَّهُ لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِسَبْعَةٍ» که باب بیست و پنجم است و مراد

است، جا، چیزی است که الله تعالی خواسته از بندگان و امر به آن کرده و از آن جمله است عقل به معنی خردمندی.

الدلیل: راهنما؛ و این جا عبارت است از باعث دیده‌وری در کاری.

مراد به صَمْتُ، سکوت از حکم از روی اعتقاد مبتدا یا از روی ظن در مُخْتَلَفِ فیه است. و این مبنی بر این است که کسی که حکم کرد به احد طرفین، فکرش خالی نمی‌باشد از خواهش نفس و میل سوی آنچه حکم به آن کرده، پس دیده‌وری در فکر ندارد. الْمَطِیَّةُ (به فتح میم و کسر طاء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین): مرکوبی که سوارش را زود به منزل رساند؛ و مراد این جا، مددکار است.

یعنی: ای هشام! به درستی که برای هر مأمور به است راهنمایی که باعث دیده‌وری در آن می‌شود. و راهنمای خردمندی، فکر است در عاقبت کارها. و راهنمای فکر، خاموشی است. و به درستی که برای هر مأمور به است مرکوبی که مددکار آن می‌شود. و مرکوب خردمندی، فروتنی است نزد حق؛ چه تکبر و دعوی‌های گزاف، خردمند را از راه وامی‌دارد. و بس است تو را در ناخردمندی، این که کنی چیزی را که الله تعالی تو را نهی از آن کرده و آن، خودرأیی است؛ چه این دلیل ظاهر است بر ناخردمندی.

اصل: «يَا هِشَامُ، مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ، فَأَحْسَنُهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلاً، وَأَكْمَلُهُمْ عَقْلاً أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

شرح: ای هشام! نفرستاده الله رسولان بزرگ را که پیش از رسالت، مدّتی نبوّت داشته‌اند و نه رسولان دیگر را سوی بندگان، مگر برای این که به خردمندی فراگیرند از الله تعالی احکام او را در هر چه بی‌مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود و احتیاج بندگان او به دانستن آن شود. پس بهتر بندگان او به اعتبار قبول دعوت انبیا و رسل، کسی است که بهتر بندگان او باشد به اعتبار شناخت آنچه مذکور شد - که فایده بعث انبیا و رسل، منحصر است در این که بندگان از او فراگیرند و خودرأیی نکنند - و

دانایِ بندگان به کار الله تعالی که به رسولان وحی کرده، بهتریِ بندگان است به اعتبار فرا گرفتن احکام از الله تعالی. و کامل تر بندگان به اعتبار فراگرفتن احکام از الله تعالی. بلند پایه تر بندگان است در دنیا و آخرت. اما در دنیا برای این که لذت تسلیم حکم الهی و پیروی حق از همه بالاتر است و اما در آخرت، برای بسیاری ثواب.

اصل: «يَا هِشَامُ، إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ، وَحُجَّةٌ بَاطِنَةٌ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيْمَةُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ».

شرح: ای هشام! به درستی که الله تعالی راست بر مردمان، دو حجت که به آنها غالب می شود در روز قیامت، بر جمعی که پیروی ظن کرده باشند: یکی آشکار و دیگری نهان. اما حجت آشکار، پس رسولان و پیغمبران و امامان اند. و اما حجت نهان، پس خردمندی های خردمندان است که بیان شد در شرح «يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَجَ بِالْعُقُولِ وَنَصَرَ النَّبِيِّينَ بِالْبَيَانِ».

اصل: «يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعَاقِلَ، الَّذِي لَا يَشْغُلُ الْحَلَالَ شُكْرَهُ، وَلَا يَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَهُ».

شرح: لَا يَشْغُلُ (به شین بانقطه و غین بانقطه): به صیغه مضارع غایب معلوم باب «مَنْعَ» یا باب افعال است.^۱ الشغل (به فتح و ضم شین و سکون غین) و الاِشغال: مانع شدن.

شُكْرَهُ: منصوب و مفعول به است و عبارت است از به جا آوردن آنچه الله تعالی واجب ساخته بر او؛ و مراد، این است که: کسب حلال نمی کند، مگر به قدری که مانع واجبات بر او نشود، موافق آیت سوره نور: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ».^۲

لَا يَغْلِبُ (به غین بانقطه و باء یک نقطه) از باب «ضَرَبَ» است.

۱. یعنی یا «لَا يَشْغُلُ» است و یا «لَا يَشْغُلُ».

۲. نور (۲۴): ۳۷.

صَبْرَه: مفعول به است و مراد، این است که: کسب حرام نمی‌کند اصلاً و صبر از آن می‌کند، از ترس روز قیامت.

یعنی: ای هشام! به درستی که خردمند، کسی است که مانع نمی‌شود حلال، شکرش را و بر هم نمی‌زند حرام، صبرش را.

اصل: «يَا هِشَامُ، مَنْ سَلَطَ ثَلَاثًا عَلَى ثَلَاثٍ، فَكَانَ أَعَانَ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ: مَنْ أَظْلَمَ نُورَ تَفَكُّرِهِ بِطُولِ أَمَلِهِ، وَمَخَاطَرَاتِهِ بِفُضُولِ كَلَامِهِ، وَأَطْفَأَ نُورَ عِبْرَتِهِ بِشَهَوَاتِ نَفْسِهِ، فَكَانَ أَعَانَ هَوَاهُ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ، وَمَنْ هَدَمَ عَقْلَهُ، أَفْسَدَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَدُنْيَاهُ».

شرح: ای هشام! هر که مسلط کرد سه چیز را بر سه چیز، پس گویا خود، مدد کرده بر خراب کردن خردمندی خود. بیان این، آن که: هر که تاریک کرد روشنی فکر خود را به سبب درازی آرزوی خود، و برطرف کرد سخن‌های خوش‌آینده را که از روی خواهش نفس نباشد به سبب مشغولی به سخن‌های زیادتی پوچ، و خاموش کرد چراغ عاقبت اندیشی خود را، به سبب خواهش‌های نفس خود. پس گویا مدد کرده خواهش نفس خود را بر خراب کردن خردمندی خود. و هر که خراب کرد خردمندی خود را، ضایع کرد بر خود، آخرت و دنیا را.

اصل: «يَا هِشَامُ، كَيْفَ يَزُكُّ عَمَلُكَ، وَأَنْتَ قَدْ شَغَلْتَ قَلْبَكَ عَنْ أَمْرِ رَبِّكَ، وَأَطَعْتَ هَوَاكَ عَلَى غَلَبَةِ عَقْلِكَ؟!».

شرح: ای هشام! اگر خردمندی نکنی، چگونه پسندیده درگاه الهی شود طاعت تو؛ و حال آن که تو گردانیدی دل خود را از کارِ صاحب کل اختیار خود که قرآن است؛ چه طلب علم به مشکلات به سبب قرآن و رسول یا امام نکردی و الله تعالی گفته که: بیایید در طلب علم، سوی الله تعالی و رسولش، و پس از رسول، سوی دانایان به جمیع قرآن که دوازده امام‌اند، و فرمان بردی خواهش نفس خود را بر خراب کردن خردمندی خود.

اصل: «يَا هِشَامُ، الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عَلَامَةُ قُوَّةِ الْعَقْلِ، فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ، اغْتَزَلَ أَهْلُ الدُّنْيَا وَالرَّائِغِينَ فِيهَا، وَرَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ، وَكَانَ اللَّهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ، وَصَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ، وَغِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ، وَمُعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ».

شرح: ای هشام! صبر کردن بر تنهایی، نشان توانایی خردمندی است. پس هر که به خردمندی فراگیرد علم را از الله تعالی به سبب قرآن و رسول و امام، کناره می‌گیرد از دنیا داران و دل‌بستگان به دنیا، و دل می‌بندد به آنچه نزد الله تعالی است که بهشت و رضوان است، و هست الله تعالی دل‌خوشی او در وقت بیگانگی او از مردمان، و رفیق او در وقت تنهایی، و مالداري او در وقت مفلسی، و عزت او بی حاجت به خویش و قوم.

اصل: «يَا هِشَامُ، نُصِبُ الْحَقِّ لِبَطَاعَةِ اللَّهِ، وَلَا نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ، وَالطَّاعَةُ بِالْعِلْمِ، وَالْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، وَالتَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ يُعَقِّلُ، وَلَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِيٍّ، وَمَعْرِفَةُ الْعِلْمِ بِالْعَقْلِ».

شرح: الرَّبُّ: صاحب کُلِّ اختیار چیزی. و استعمال آن در غیر الله تعالی نمی‌کنند مگر با قیدی؛ و مجاز است.

و رَبَّانِي منسوب به ربّ است به زیاده «الف و نون» برای مبالغه؛ و مراد، کسی است که راغب در ثواب ربّ به زهد در دنیا باشد. پس در مسئله‌ای که بی‌مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود، از خود، حکم نکند، خواه از علما باشد و خواه از متعلمین. یعنی: ای هشام! واداشته شده به کار آمدنی - که آن، قرآن باشد - میان مردمان تا فرمان‌برداری الله تعالی کنند. و نمی‌باشد رهایی مردمان از عذاب الهی، مگر به این فرمان‌برداری، و این فرمان‌برداری به دانش است، نه به ظن. و دانستن چیزی که بی‌مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود، به یاد گرفتن از کسی به هم می‌رسد، نه به ریاضت یا فکر. و یاد گرفتن به خردمندی، تمییز کرده می‌شود از طلب جهل مرکب. و بیان این آخر، آن است که: دانش چیزی که بی‌مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود، نمی‌باشد، مگر دانشی که به این کس رسد از دانایی که زاهد در دنیا باشد و خودرایی نباشد اصلاً، مثل رسول و وصی رسول؛ چه به وسیله دیگران، شبهه به هم

می‌رسد، نه برهان، چنانچه الله تعالی در سوره مؤمنون گفته که: «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ»^۱ و شناختن دانایی آن دانا و فرق کردن میان او و گمراهان گمراه کننده، به خردمندی است و بس. پس اصل نجات، خردمندی است.

اصل: «يَا هِشَامُ، قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَالَمِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ، وَكَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهَوَى وَالْجَهْلِ مَرْذُودٌ».

شرح: ای هشام! طاعت، هر چند کم باشد از دانا که پیروی ظن در آن نکرده، پسندیده الهی است و ثواب آن، چندین برابر است. و طاعت، هر چند بسیار باشد از صاحب خودرایی و ناخردمندی، ناپسندیده الهی است.

اصل: «يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعَاقِلَ رَضِيَ بِالْدُّونِ مِنَ الدُّنْيَا مَعَ الْحِكْمَةِ، وَلَمْ يَرْضَ بِالْدُّونِ مِنَ الْحِكْمَةِ مَعَ الدُّنْيَا؛ فَلِذَلِكَ رِبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ».

شرح: ای هشام! به درستی که خردمند، راضی شده به مرتبه پایین از دنیا، بر حالی که با خردمندی و هوشمندی باشد. و راضی نشده به مرتبه پایین از خردمندی و هوشمندی، بر حالی که با جمیع دنیا باشد، چه جای بعض آن. پس برای این دادن بسیار دنیا و ستاندن بسیار خردمندی و هوشمندی، صاحب فایده شده سودای خردمندان؛ چه فایده بهشت جاودانی در این سوداست.

اصل: «يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكُوا أَفْضَلَ الدُّنْيَا، فَكَيْفَ الذُّنُوبَ، وَتَرَكَ الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ، وَتَرَكَ الذُّنُوبَ مِنَ الْفَرَضِ».

شرح: ای هشام! به درستی که خردمندان، ترک کرده‌اند طلب زیادتی‌های دنیا را. پس چگونه گناهان از ایشان سرزند و حال آن که ترک زیادتی‌های دنیا از جمله بهتری است و ترک گناهان از جمله واجب لازم. مراد به زیادتی دنیا چیزی است که از پی آن رفتن، نه واجب است و نه مستحب. پس ترک آن، بهتر است؛ چه زیادتی مال و اعتبار، فریبنده است.

حکایت:

شخصی گفت که: می‌بایست که الله تعالی به من مال بسیار دهد تا دانی که چه قسم خیرات خواهم کرد.

گفتم که: چه می‌دانی که خواهی کرد؟

گفت که: در دل من است. چگونه به تو خاطر نشان کنم؟

گفتم که: اگر تو خاطر نشان نمی‌توانی کرد، من می‌توانم کرد. رضا به قضا واجب است. واجب را ترک کردی و خیالِ سنتِ بستی از خواهش نفس.

اصل: «يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَإِلَى أَهْلِهَا، فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ، وَنَظَرَ إِلَى الْآخِرَةِ، فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ، فَطَلَبَ بِالْمَشَقَّةِ أَبْقَاهُمَا».

شرح: ای هشام! به درستی که خردمند، نگاه کرد سوی دنیا و سوی دنیاداران. پس دانست که دنیا دریافته نمی‌شود از این دنیاداران، مگر به آزار بسیار. و نگاه کرد سوی آخرت. پس دانست که آخرت، دریافته نمی‌شود، مگر به آزار بسیار. پس طلب کرد به آزار بسیار، آخرت را که پایدارتر این دو است.

اصل: «يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا وَرَغِبُوا فِي الْآخِرَةِ؛ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ مَطْلُوبَةٌ، وَالْآخِرَةُ طَالِبَةٌ وَمَطْلُوبَةٌ، فَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ، طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ مِنْهَا رِزْقَهُ، وَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا، طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ، فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَآخِرَتَهُ».

شرح: شاید که نکته در ترک «او» در طالِبَةُ مَطْلُوبَةُ در اوّل و ذکرش در دوم، این باشد که در اوّل، متعلّق هر کدام، غیر متعلّق دیگری است، به اعتبار این که دنیا از طلبِ مالداران و راغبان در آن، فارغ است؛ چون روزی مَعَ شَیْءٍ زائد به ایشان رسیده. پس مثل آیت سوره واقعه: «خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ»^۱ و در دوم، متعلّق هر دو، یک کس می‌باشد،

مثل آیت سوره بقره: «هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ»^۱.

یعنی: ای هشام! به درستی که خردمندان، حرص نورزیدند در دنیا و حرص ورزیدند در ثواب آخرت؛ برای این که ایشان دانستند که دنیا خواهنده خواسته شده است و آخرت، خواهنده است و خواسته شده است؛ به این روش که هر که خواهد ثواب آخرت را، خواهش می‌کند او را دنیا تا تمام دریابد از دنیا رزق خود را و هر که خواهش کند دنیا را، خواهش می‌کند او را آخرت، به این روش که می‌آید او را مرگ. پس ضایع می‌شود بر او دنیای او و ثواب آخرت او؛ چه دیگر طاعتی برای ثواب آخرت نمی‌تواند کرد.

اصل: «يَا هِشَامُ، مَنْ أَرَادَ الْغِنَىٰ بِلَا مَالٍ، وَرَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ، وَالسَّلَامَةَ فِي الدِّينِ، فَلْيَضْرَعْ إِلَى اللَّهِ فِي مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ يُكْمَلَ عَقْلُهُ؛ فَمَنْ عَقَلَ، قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ، وَمَنْ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ، اسْتَغْنَىٰ، وَمَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ، لَمْ يُدْرِكِ الْغِنَىٰ أَبَدًا».

شرح: ای هشام! هر که خواهد بی‌نیازی را بی‌مال، و رهایی دل از حسودی را، و باقی ماندن حقیقت اسلام را، پس باید که زاری کند سوی الله تعالی در خواستن حاجت‌های خود، به این روش که الله تعالی کامل کند خردمندی او را؛ چه هر که خردمندی کند، قناعت کند به آنچه او را بس است. چشم بر مال مردمان ندارد. پس رهایی دل از حسودی دارد. و هر که قناعت نکند به آنچه او را بس است، در نمی‌یابد بی‌نیازی را هرگز؛ چه هر چه به هم می‌رسد، بالاتر از آن می‌خواهد.

اصل: «يَا هِشَامُ، إِنَّ اللَّهَ حَكِيٌّ عَنِ قَوْمٍ صَالِحِينَ أَنَّهُمْ قَالُوا: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»^۲ حِينَ عَلِمُوا أَنَّ الْقُلُوبَ تَزِيغُ وَتَعُودُ إِلَىٰ عَمَّاهَا وَرَدَّهَا».

۱. بقره (۲): ۱۸۵.

۲. آل عمران (۳): ۸.

شرح: مراد به قوم صالح، «أُولُوا الْأَلْبَاب» است در قول الله تعالی: «وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْ» [الآية]^۱ و عبارت از سلمان و ابوذر و مقداد و امثال ایشان است. قالوا: به لفظ ماضی، مبنی بر تغلیب زمان نقل بر زمان منقول است؛ چه «يَذْكُرُ» به لفظ مضارع است و رَبَّنَا به تقدیر «قَائِلِينَ رَبَّنَا» ست و حالِ فاعِلِ «يَذْكُرُ» است. پس این قول در وقت وفات رسول ﷺ است که نسبت به زمان نزول آیه، مستقبل است و نسبت به زمان نقل امام ﷺ ماضی است.

الْإِزَاعَةُ: برگردانیدن دل از ایمان با وجود بقای زبان بر دعوی ایمان. إِذْ: ظرف است و عبارت از زمان حیات رسول ﷺ است و مضاف است به هَذَيْنَا؛ چه آن زمان نسبت به زمان قول، ماضی است.

رَحْمَةُ عبارت از امام حق از جمله اهل البیت است، چنانچه می آید در «كِتَابُ الْحُجَّةِ» در حدیث هشتاد و سوم و هشتاد و ششم باب صد و هفتم که «بَابُ فِيهِ نُكْتُ وَ نَتَفُّ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ» است.

حِينَ ظَرَفَ قَالُوا است. عَلِمُوا به صیغه معلوم مجرد است. الْفَ لام القلوب برای عهد خارجی است؛ و مراد، دل های جمعی از اصحاب است که امیر المؤمنین ﷺ را امام اول نشمر دند.

پس تَزِيغُ و تَعَوُّدُ به معنی حال است، نه استقبال. یعنی: ای هشام! باقی ماندن حقیقت اسلام تا آخر عمر، مطلبی بزرگ است؛ چه به درستی که الله تعالی در سوره آل عمران، بعد از آنچه بیان شد در این حدیث در شرح «وَقَالَ: وَ الرَّاسِخُونَ» تا آخر، نقل کرده از جماعتی صالحان، این که ایشان گفته اند در زاری سوی الله تعالی که: «ای صاحب کلّ اختیار ما! مگردان دل های ما را از حقیقت اسلام، بعد از زمانی که راه نمودی ما را به سبب رسول، و ببخش به ما از جانب خود، رحمتی. به درستی که تویی به غایت بخشنده». این گفتن ایشان وقتی بود که دانستند که دل های جمعی از اصحاب به سبب بی توفیقی می گردند از ایمان و برمی گردند

سوی کوری شان و زشتی شان با وجود دعوی ایمان به زبان ها.

فصل:

می تواند بود که این علم، حاصل شده باشد برای قوم صالحین در زمان حیات رسول به تبلیغ رسول ﷺ. پس تَزِيغٌ و تَعْوُدٌ برای استقبال باشد. و بر این تقدیر می تواند بود که علموا به صیغه مجهول باب تفعیل باشد و مخالفان، اعتراف به این مضمون کرده اند و تغافل می کنند. بیان این، آن که: در کتاب بخاری در «بَابُ سُورَةِ الْمَائِدَةِ» روایت شده از رسول ﷺ که گفت بعد از بیان بعضی احوال قیامت که:

أَلَا وَإِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتُ الشَّمَالِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أَصْحَابِي. فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَذَرِي مَا أَخَذْتُوا بِكَ. فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ^۱ فَيَقَالُ: إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُؤْتَدِينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ^۲.

[یعنی] آگاه باشید! و به درستی که در روز قیامت آورده می شوند فوجی از امت من. پس برده می شوند به جانب چپ جهنم. پس می گویم که: ای صاحب کل اختیار من! اینها نزدیکان من اند که مهربانی با ایشان می کردم. چرا به جهنم برده می شوند؟ پس گفته می شود: به درستی که تو نمی دانی که چه کار کردند بعد از وفات تو. پس می گویم، چنانچه گفت بنده صالح عیسی بن مریم ﷺ که: بودم بر ایشان مطلع، چندان که باقی بودم در ایشان. پس وقتی که قبض کردی مرا، تو بودی و بس، نگاهبان بر ایشان. پس گفته می شود که: به درستی که ایشان پیوسته بودند مرتدان قهقرا که با وجود ارتداد، دعوی ایمان می کردند (مانند کسی که از جای برگردد بر پاشنه، به معنی رو واپس) از همان دم که جدا شدی از ایشان.

۱. مانده (۵): ۱۱۷.

۲. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۹۱.

اصل: «إِنَّهُ لَمْ يَخْفِ اللَّهُ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ، وَمَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ، لَمْ يَعْقِدْ قَلْبُهُ عَلَى مَعْرِفَةِ ثَابِتِهِ يُبْصِرُهَا وَيَجِدُ حَقَّ يَقْتَهَا، وَلَا يَكُونُ أَحَدٌ كَذَلِكَ إِلَّا مَنْ كَانَ قَوْلُهُ لِفِعْلِهِ مُصَدِّقًا، وَسِرُّهُ لِعَلَانِيَتِهِ مُوَافِقًا؛ لِأَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ اسْمُهُ - لَمْ يَدُلَّ عَلَى الْبَاطِنِ الْخَفِيِّ مِنَ الْعَقْلِ إِلَّا بِظَاهِرٍ مِنْهُ وَنَاطِقٍ عَنْهُ».

شرح: لَمْ يَعْقِدْ (به عین بی نقطه و قاف و دال بی نقطه) به صیغه مضارع غایب معلوم باب «ضَرَبَ» است. قَلْبُهُ منصوب و مفعول به است.

مَعْرِفَةِ ثَابِتِهِ عبارات است از شناختن بَيِّنَاتِ محکّمات قرآن که در آنها امر به سؤال «اهل الذکر» و نهی از پیروی ظن، صریح شده. پس این کلام از قبیل قول الله تعالی است در سوره نمل: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ»^۱ و در سوره آل عمران: «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»^۲.

وَلَا يَكُونُ أَحَدٌ كَذَلِكَ به اعتبار شهادت غیر متوسمین به ظاهر حال است، نه به اعتبار نفس الامر که غیب است. و بیان متوسمین می آید در «كِتَابُ الْحُجَّةِ» در احادیث «بَابُ أَنَّ الْمُتَوَسِّمِينَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي كِتَابِهِ هُمُ الْأَيْمَةُ وَالسَّبِيلُ فِيهِمْ مُقِيمٌ» که باب بیست و هشتم است. قَوْلُهُ عبارات است از فتوا و قضا.

فِعْلُهُ (به کسر و فتح فاء و سکون عین) عبارات است از قدر مشترک میان عقل و جهل، بنا بر این که هر کدام از آنها از افعال نفس است. و مراد به تصدیق قولش فعلش را، دلالت قولش است بر این که فعلش عقل است نه جهل، و این در صورتی است که قولش مخصوص معلوم باشد و در مجهول، ساکت شود، یا گوید که نمی دانم. سِرَّهُ (به کسر سین بی نقطه و تشدید راء بی نقطه) عبارات است از آنچه در خلوت

۱. نمل (۲۷): ۱۴.

۲. آل عمران (۳): ۱۹.

با همراز از او صادر می شود، نظیر: ﴿وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شُيُوعِهِمْ﴾.^۱

عَلَانِيَةً عبارت است از آنچه در حضور جماعت از او صادر می شود.

لِأَنَّ اسْتِدْلَالَ است بر لَا يَكُونُ كَذَلِكَ تا آخر؛ و مراد، این است که: در حکم غیر متوسمین، به عقل کسی، ظن، کافی است، بنا بر این که نفیس حکم الله نیست، بلکه محلّ حکم الله است، مثل تعیین قبله و قِيَمِ مُتَلَفَات و علم به آن از وسع غیر متوسمین بیرون است.

یعنی: به درستی که شأن، این است که نرسیده از عذاب الله تعالی کسی که به خردمندی، فرا نگرفته از الله تعالی احکام او را که حاجت به آنها دارد، به توسط راسخان در علم. و خودرأیی کرده، و هر کس که به خردمندی فرا نگرفته از الله تعالی، نبسته دل خود را بر شناختی پاینده که می بیند آن را در دل خود و می باید که آن را در دل خود. و نمی باشد کسی فراگیرنده احکام از الله تعالی، مگر کسی که بوده باشد گفته ظاهری او برای فعل باطنی او راست کننده، بوده باشد گفته و کرده پنهان او برای گفته و کرده آشکار او موافق؛ زیرا که الله - تَبَارَكَ اسْمُهُ - راه ننموده غیر متوسمین را بر باطن پنهان دیگری که خردمندی اوست، مگر به چیزی که ظاهر شود از او و حکایت کند از باطن او.

اصل: «يَا هِشَامُ، كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: مَا عُيِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ الْعَقْلِ».

شرح: ای هشام! بود امیر المؤمنین عليه السلام که می گفت که: پرستیده نشده الله تعالی به طاعتی بهتر از خردمندی. توضیح این می شود در شرح حدیث اول باب بیست و چهارم «كِتَابُ التَّوْحِيدِ» که «بَابُ الْبَدَاءِ» است.

اصل: «وَمَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّىٰ يَكُونَ فِيهِ خِصَالُ شَتَّى: الْكُفْرُ وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونَانِ، وَالرُّشْدُ وَالْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولَانِ، وَفَضْلُ مَالِهِ مَبْذُولٌ، وَفَضْلُ قَوْلِهِ

مَكْفُوفٌ، وَنَصِيْبُهُ مِنَ الدُّنْيَا الْقُوْتُ، لَا يَشْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ دَهْرُهُ، الذُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ
مَعَ اللَّهِ مِنَ الْعِزِّ مَعَ غَيْرِهِ، وَالتَّوَاضُّعُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الشَّرَفِ، يَسْتَكْتَرُ قَلِيلُ
الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِهِ، وَيَسْتَقِيلُ كَثِيرُ الْمَعْرُوفِ مِنْ نَفْسِهِ، وَيَرَى النَّاسَ كُلَّهُمْ
خَيْرًا مِنْهُ، وَأَنَّهُ شَرُّهُمْ فِي نَفْسِهِ، وَهُوَ تَمَامُ الْأَمْرِ».

شرح: ممکن است که این از تتمه سخن امیر المؤمنین (علیه السلام) باشد و ممکن است که
تتمه آن نباشد.

یعنی: و کامل نمی شود خردمندی مرد، مگر وقتی که بوده باشد در او صفتی چند:
اول این که از کفران نعمت و ضرر رسانیدن او خاطر جمع باشند؛ و دوم این که شکر
نعمت او و نفع رسانیدن او را امیدوار باشند؛ و سوم این که مال زیادتی او در راه الله
تعالی داده می شده باشد؛ و چهارم این که سخن زیاد نمی گفته باشد؛ و پنجم این که زیاد
از قدر قوت بدن نمی خورده باشد؛ و ششم این که سیر نشود از دانش، همه عمرش.
مراد، این است که: حرص در دانستن مسائلی که ضرور خودش است در دین،
داشته باشد. پس منافات ندارد با آنچه می آید در اوّل «بَابُ الْمُسْتَأْكِلِ بِعِلْمِهِ وَ الْمُبَاهِي
بِهِ» که حرص در طلب علم، بد است؛ چه مراد آن جا، طلب علم غیر ضروری است که
طلب آن، این کس را از طلب علم ضروری وامی دارد.

و هفتم این که خواری ای که با پرستش الله تعالی باشد، پسندیده تر باشد پیش او از
عزّتی که با پرستش غیر الله تعالی باشد، مثل پیروی امامان نادان که پرستش ایشان
است؛ چه الله تعالی رخصت نداده در پیروی ایشان.

و هشتم این که فروتنی، پسندیده تر باشد پیش او از اظهار بزرگی؛ و نهم این که
بسیار شمرد اندک نیکی مردمان را با او و کم شمرد بسیار نیکی خود را با مردمان؛ و
دهم این که با مردمان، سلوک کسی نماید که گمان می برد که مردمان همگی بهترند از او
و گمان می برد این را که او بدتر مردمان است در باطن کارش؛ چه عاقبت کار، معلوم
کسی غیر الله تعالی نیست. بسا کافری که مؤمن شود به توفیق، و بسا مؤمنی که کافر
شود به خذلان، چنانچه گذشت در شرح «يَا هِشَامُ! إِنَّ اللَّهَ حَكِيٌّ» تا آخر. و این صفت

دهم، تمامی کار عمده است، به این معنی که از همه بزرگ تر است، یا به این معنی که آخر همه است، دیگر چیزی نمانده.

اصل: «يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَكْذِبُ وَإِنْ كَانَ فِيهِ هَوَاهُ».

شرح: ای هشام! به درستی که خردمند، دروغ نمی گوید، هر چند که در آن، خواهش طبعش باشد.

اصل: «يَا هِشَامُ، لَا دِينَ لِمَنْ لَا مَرْوَةَ لَهُ، وَلَا مَرْوَةَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ، وَإِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ قَدْراً الَّذِي لَا يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ خَطراً، أَلَا إِنَّ أَبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا تَمَنُّ إِلَّا الْجَنَّةَ، فَلَا تَتَّبِعُوهَا بِغَيْرِهَا».

شرح: المَرْوَةُ (به ضَمِّ میم و ضَمِّ راء بی نقطه و سکون واو و همزه که گاهی منقلب به واو می شود، مصدر باب «حَسَنَ»): انسانیت، به معنی مردمی.
الْخَطَرُ (به فتح خاء با نقطه و فتح طاء بی نقطه و راء بی نقطه): گِرو در دوانیدن اسب و مانند آن.

یعنی: ای هشام! ثواب آخرت نیست کسی را که مردمی نیست او را. و مردمی نیست کسی را که خردمندی نیست او را. به درستی که بزرگ تر مردمان به اعتبار مرتبه، کسی است که نمی بیند دنیا را برای خودش گِرو، به این معنی که دویدن او برای دنیا نیست و خود را به دنیا نمی فروشد. آگاه باشید! به درستی که بدن های شما را نیست بهایی لایق، مگر بهشت. پس مفروشید آنها را به بهایی غیر بهشت. مراد، این است که: به دنیا مفروشید.

اصل: «يَا هِشَامُ، إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَانَ يَقُولُ: إِنَّ مِنْ عَلَامَةِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: يُجِيبُ إِذَا سُئِلَ، وَيَنْطِقُ إِذَا عَجَزَ الْقَوْمُ، وَيُسِيرُ بِالرَّأْيِ الَّذِي يَكُونُ فِيهِ صَلَاحٌ أَهْلِهِ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثِ شَيْءٌ؛ فَهُوَ أَحْمَقُّ».

شرح: مِنْ در اوّل، برای تبعیض است و این، مبنی بر این است که چنانچه مجموع

سه خصلت، علامت است، بعض آنها نیز علامت است، و نصّ نبی ﷺ بر امامت کسی نیز علامت است.

الْعَلَامَةُ (به فتح عین بی نقطه و تخفیف لام): نشان؛ و مراد این جا، لازمِ خاصّ است به قرینه فاء تفریعیّه در فَمَنْ.

مراد به عاقل این جا، مُحَقِّق از جمله مدعیان امامت بعد از رسول الله است. پس عبارت از خودش است.^۱ این سه خصلت، متلازم است. پس این کلام، بیان سه برهان است بر امامت امیر المؤمنین ﷺ بی واسطه.

يُجِيبُ مرفوع و استیناف بیانی سابق است و می تواند بود که به تقدیر «أَنْ يُجِيبَ» باشد و بدلِ تفصیل ثلاثٌ باشد. و بر این تقدیر، مرفوع و منصوب می تواند بود. يُجِيبُ إِذَا سُئِلَ به معنی این است که: در هیچ مسئله که مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ رَعِيَتْ باشد و سؤال کرده شود از آن، «لَا أَذْرِي»^۲ نمی گوید، چنانچه خلفای ثلاثه می گفتند و از حَضَارِ مجلس و غَیْرِهِم می پرسیدند.

مراد به قَوْم، خلفای ثلاثه و ارکان دولت ایشان است. و يَنْطِقُ إِذَا عَجَزَ الْقَوْمُ اشارت است به امثال آنچه می آید در «كِتَابُ الْحُجَّة» در حدیث چهارم و هفتم «بَابُ مَا جَاءَ فِي الْأَثْنَيْنِ عَشَرَ وَ النَّصُّ عَلَيْهِمْ ﷺ» که باب صد و بیست و چهارم است که: بعض علمای یهود، آمد نزد عمر برای سؤال از مشکلات و او عاجز شد و راهنمایی کرد او را سوی امیر المؤمنین ﷺ و او جواب گفت.

الْإِشَارَةُ: امر کسی به چیزی، بعد از طلبِ راهنمایی سوی ثواب از آن کس. الرَّأْيُ (به فتح راء بی نقطه و سکون همزه): نظر به دل. و مراد این جا، تدبیر است. ضمیر فیهِ راجع به الَّذِي است.

ضمیر أَهْلُهُ راجع به عاقل، یا راجع به الَّذِي است. جمله وَ يُثْبِرُ تا آخر، اشارت است به تدبیرات امیر المؤمنین ﷺ در قضایای او

۱. یعنی «پس عاقل، عبارت از خود امیر المؤمنین ﷺ» است.

۲. لا أدري: نمی دانم.

که مشهور است و بعضی آنها می‌آید در «کِتَابُ الْقَضَايَا وَالْأَحْكَامِ» در بعض احادیث آخر ابواب.

مَنْ در فَمَنْ عبارت است از مدعی امامت بعد از رسول الله ﷺ.

لَمْ يَكُنْ برای سلب کلی است، یا برای سلب جزئی است؛ و حاصل هر دو یکی است؛ زیرا که خصال ثلاث، متلازم است.

أَحَقُّ به معنی سفیه جاهل است.

یعنی: ای هشام! به درستی که امیر المؤمنین ﷺ بود که می‌گفت که: به درستی که از جمله نشان امام حق، این است که باشد در او سه خصلت. بیان این آن که: جواب می‌گویند، چون پرسیده شود از مشکل که مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ است. و سخن می‌گویند، چون عاجز شوند آن قوم که غصب حق او کردند. و امر می‌کند در قضایا به تدبیری که در آن است صلاح اهل او؛ به معنی جمعی که تحاکم می‌کنند سوی او.

پس هر مدعی امامتی که نبود در او از این سه خصلت چیزی، پس او سفیه جاهل است.

اصل: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَالَ: لَا يَجْلِسُ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ إِلَّا رَجُلٌ فِيهِ هَذِهِ الْخِصَالُ الثَّلَاثُ، أَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهُنَّ فَجَلَسَ، فَهُوَ أَحَقُّ».

شرح: این کلام برای بیان این است که: مراد امیر المؤمنین ﷺ به عاقل در کلام سابق، متصدّر برای امامت به حق است، برای دفع توهم این که مراد، خردمند مطلق باشد. مراد به مجلس، انجمنی است که در آن، بیعت به امامت می‌شود برای کسی، مثل سقیفه بنی ساعده.

ذکرِ أَوْ وَاحِدَةٍ برای اشارت به تلازم سه خصلت است. پس علم به تحقق یکی از آنها، کافی است در علم به تحقق مجموع.

یعنی: به درستی که امیر المؤمنین ﷺ گفت که: می‌باید که ننشینند در بالای مجلس امامت، مگر مردی که در او باشد این سه خصلت یا یکی از آنها. پس کسی که نبود در او چیزی از آنها، پس نشست در بالای مجلس، پس او سفیه جاهل است.

اصل: «وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام: إِذَا طَلَبْتُمُ الْحَوَائِجَ، فَاطْلُبُوهَا مِنْ أَهْلِهَا، قِيلَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَمَنْ أَهْلُهَا؟ قَالَ: الَّذِينَ قَصَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَذَكَرَهُمْ، فَقَالَ: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۱ قَالَ: هُمْ أُولُو الْعُقُولِ».

شرح: وگفت امام حسن، پسر امیر المؤمنین علیه السلام که: اگر درخواست کنید حاجت‌های خود را که آموختن علم و مانند آن است، پس درخواست کنید از جمعی که قابل درخواست آن حاجت‌ها باشند.

گفته شد که: ای فرزند رسول خدا! کدام‌اند آن جمع که قابل‌اند؟
گفت که: آن جمعی‌اند که حکایت کرده الله تعالی حال ایشان را در کتاب خود، قرآن. و ثنا گفته ایشان را؛ به این روش که گفته در سورة رعد که: «به خاطر خود جا نمی‌دهد فرق را میان کسی که داند که حق در قرآن است و بس و کسی که کور باشد و آن را نداند، مگر صاحبان مغزها». و گفته در سورة زمر که: «به خاطر خود جا نمی‌دهد فرق را میان امامان دانا و امامان نادان، مگر صاحبان مغزها». امام حسن علیه السلام گفت که: آن جمع که قابل‌اند، یا مراد به أُولُوا الْأَلْبَاب، صاحبان خردمندی‌هایند.

اصل: «وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام: مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ، وَآدَابُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةُ فِي الْعَقْلِ، وَطَاعَةُ وَلَاةِ الْعَدْلِ تَمَامُ الْعِزِّ، وَاسْتِثْمَارُ الْمَالِ تَمَامُ الْمُرُوءَةِ، وَإِزْشَادُ الْمُسْتَشِيرِ قِضَاءُ لِحَقِّ النِّعْمَةِ، وَكَفُّ الْأَذَى مِنْ كَمَالِ الْعَقْلِ، وَفِيهِ رَاحَةٌ لِلْبَدَنِ عَاجِلًا وَآجِلًا».

شرح: وگفت امام زین العابدین علیه السلام که: همنشینی خوبان، باعث خوبی است و دیدن روش‌های دانایان که با مردمان چگونه سلوک می‌کنند، یا در مشکل‌ها چگونه به در رو می‌کنند،^۲ باعث زیادتی خردمندی است. و فرمان‌برداری پادشاهان عدالت شعار، باعث کمال عزت است. و بهره بردن از سرمایه به سود او (مانند آن، برای نفقه عیال) کمال مردمی است؛ چه با آن، احتیاج به گدایی و آزار کردنِ مردمان نمی‌شود. و

۱. رعد (۱۳): ۱۹؛ زمر (۳۹): ۹.

۲. به در رو کردن: بیرون شدن.

۱. اه نمودن کسی که مشورت کند، به جا آوردن شکر نعمت الله تعالى است که این کس را فهمی داده یا [شکر] نعمت آن کس؛ چه این کس را قابل مشورت شمرده.^۱ و باز داشتن آزار خود از مردمان از کمال خردمندی است. و در این بی آزاری، فراغت است تن را در دنیا و در آخرت؛ اما در دنیا، برای این که کم دشمن به هم می رسد. و اما در آخرت، برای رهایی از عذاب ستم این کس و از حساب تلافی ستم مردمان بر این کس.

اصل: «يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يُحَدِّثُ مَنْ يَخَافُ تَكْذِيبَهُ، وَلَا يَسْأَلُ مَنْ يَخَافُ مَنَعَهُ، وَلَا يَعِدُّ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ، وَلَا يَرْجُو مَا يُعْنَفُ بِرَجَائِهِ، وَلَا يُقَدِّمُ عَلَى مَا يَخَافُ قُوَّتَهُ بِالْعَجْزِ عَنْهُ».

شرح: ای هشام! به درستی که خردمند، حکایت نمی کند در غیر مقام اتمام حجت با کسی که می ترسد که آن کس او را دروغگو شمرد. و نمی طلبد چیزی از کسی که می ترسد ندادن آن کس را. و وعده به کسی نمی کند چیزی را که توانایی بر آن نخواهد داشت. و امید نمی دارد چیزی را که سرزنش کرده می شود به امید آن، مثل خیال های خام مردمان و آرزوهای دور و دراز ایشان. و رو نمی آورد بر چیزی که می ترسد نشدن آن را، به سبب عاجز شدن او از آن.

[حدیث] سیزدهم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، رَفَعَهُ، قَالَ:] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «الْعَقْلُ غِطَاءٌ سَتِيرٌ، وَالْفَضْلُ جَمَالٌ ظَاهِرٌ، فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِفَضْلِكَ، وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ، تَسْلَمْ لَكَ الْمَوَدَّةُ، وَتَظْهَرُ لَكَ الْمَحَبَّةُ».

شرح: گفت امیر المؤمنین عليه السلام: خردمندی پرده ای است پنهان. و بخشش مال، خوبی ای است نمایان. پس اگر بی اندامی از تو سرزنند،^۲ بپوشان آن را به بخشش خود.

۱. یعنی راهنمایی کردن کسی که مشورت می کند، به جا آوردن شکر نعمت است از طرف مشورت شونده (مستشار)، یا به جهت این که خداوند به او فهم و کمالی داده و با راهنمایی کردن دیگران شکر نعمت فهم و کمال خود را ادا می کند و یا این که وجود شخص مشورت کننده (مستشیر) که مشورت شونده (مستشار) را قابل مشورت دانسته، نعمتی برای مستشار محسوب می شود که با راهنمایی صحیح او شکر این نعمت به جا آورده می شود.

۲. یعنی: اگر زشتی ظاهری از تو آشکار شود.

و جنگ کن با خواهش نفست به خردمندی ات که مبادا دیگر بی اندامی^۱ از تو سرزند تا بی غش ماند برای تو، دوستی باطنی مردمان تو را و نمایان شود برای تو، دوستی ظاهری مردمان تو را.

مخفی نماند که در اواخر نهج البلاغه، منقول از امیر المؤمنین علیه السلام چنین است: «الْجِلْمُ غِطَاءُ سَائِرِ، وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ، فَاسْتَوْ خَلَّ خُلُقُكَ بِجِلْمِكَ، وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ».^۲

[حدیث] چهاردهم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ] عَنْ سَمَاعَةَ [بْنِ مِهْرَانَ] قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ، فَجَرَى ذِكْرُ الْعَقْلِ وَالْجَهْلِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَجُنْدَهُ، وَالْجَهْلَ وَجُنْدَهُ، تَهْتَدُوا».

قَالَ سَمَاعَةُ: فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، لَا نَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْتَنَا، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - خَلَقَ الْعَقْلَ - وَهُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ - مِنْ نُورِهِ، فَقَالَ لَهُ: أَذْبَرْ، فَأَذْبَرْ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبِلْ، فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا، وَكَرَّمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي».

قَالَ: «ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَااجِ ظُلُمَانِيًّا، فَقَالَ لَهُ: أَذْبَرْ، فَأَذْبَرْ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَلَمْ يَقْبَلْ، فَقَالَ لَهُ: اسْتَكْبَرْتَ، فَلَعَنَهُ».

شرح: روایت است از سماعه گفت که: بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام و نزد او جمعی از چاکران او بودند. پس گذشت در مجلس، یاد خردمندی و ناخردمندی. پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که: شناسید خردمندی را و لشکر آن را و ناخردمندی را و لشکر آن را تا راه یابید سوی حق.

گفت سماعه که: پس گفتم که: قربانت شوم! نمی شناسوم چیزی را، مگر چیزی را که شناسانیدی به ما.

۱. یعنی: زشتی دیگر.

۲. نهج البلاغه، ص ۵۵۱، حکمت ۴۲۴.

پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام: به درستی که الله - عَزَّ وَ جَلَّ - آفرید خردمندی را و آن، اوّل آفریده‌ای است از نفسی‌ها. آفرید آن را در دست راست عرش خود از نور خود. مراد به عرش، حکومت پادشاهی الله تعالی است و می‌آید در «کِتَابُ التَّوْحِيد» در باب بیستم که «بَابُ الْعَرْشِ وَالْكُزْبِيِّ» است که: عرش، اسم عَلَمی است که وحی شده به رسل.

مراد به دست راست عرش، آب خوشگوار است که از آن، آفریده بهشت و اهل طاعت و مانند آنها را. و مراد به نور الله تعالی، ماده اهل طاعت است از جمله دست راست عرش، چنانچه می‌آید در حدیث هجدهم و بیستم باب بیستم. و گفته در سوره هود که: «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى أَلْمَاءٍ»^۱ و بیان می‌شود در «کِتَابُ الْحُجَّة» در شرح حدیث دوم «بَابُ نَادِرٍ فِيهِ ذِكْرُ الْغَيْبِ» که باب چهل و پنجم است.

پس گفت الله تعالی عقل را که: برو و خود، بدان بی احتیاج به وحی، غیر احکام ما را. پس عقل رفت. بعد از آن گفت عقل را که: بیا سوی ما و به توسط وحی، بدان احکام ما را. پس عقل آمد و ایمان به غیب آورد. پس گفت الله تعالی که: آفریدم تو را آفریده بزرگ و سرافراز کردم تو را بر جمیع آفریده‌های خود.

امام گفت که: بعد از آن، الله تعالی آفرید ناخردمندی را از دریای شور تلخ که دست چپ عرش بود و از آن، آتش جهنّم و بدکاران و مانند آنها آفریده شده، بر حالی که آن آب شور تلخ، تاریک بود؛ به این معنی که ماده بدکاران بود از جمله دست چپ عرش. پس گفت الله تعالی ناخردمندی را که: برو و خود بدان بی احتیاج به وحی، غیر احکام ما را. پس رفت. بعد از آن گفت ناخردمندی را که: بیا سوی ما و به توسط وحی، بدان احکام ما را. پس نیامد و ایمان به غیب نیاورد. پس الله تعالی گفت ناخردمندی را که: زیاده‌سری کردی. پس دور کرد او را از رحمت خود.

مخفی نماند که این سخن بر حقیقت نیست، چنانچه گذشت در شرح حدیث اوّل این باب.

اصل: «ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ جُنْدًا، فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَمَا أَعْطَاهُ، أَضْمَرَ لَهُ الْعَدَاوَةَ، فَقَالَ لَهُ الْجَهْلُ: يَا رَبِّ، هَذَا خَلَقَ مِنِّي خَلْقَتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَقَوَّيْتَهُ، وَأَنَا ضِدُّهُ وَلَا قُوَّةَ لِي بِهِ، فَأَعْطِنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ، فَقَالَ: نَعَمْ، فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ، أَخْرَجْتُكَ وَجُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي، قَالَ: قَدْ رَضِيتُ، فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ جُنْدًا».

شرح: بعد از آن، الله تعالى گردانید برای خردمندی، هفتاد و پنج چیز را که لشکر اوست. پس وقتی که دید ناخردمندی آنچه را که گرامی کرد الله تعالى به آن خردمندی را و آنچه را که بخشید الله تعالى خردمندی را، در دل گرفت دشمنی خردمندی را. پس گفت الله تعالى را ناخردمندی که: ای صاحب کلّ اختیار من! این خردمندی، آفریده‌ای است همچشم من. او را پیش از من آفریدی و سرافراز کردی و با وجود این، او را توانا نیز کردی، و من همچنگ اویم و نیست مرا توانایی‌ای برابر توانایی او. پس بده به من از لشکر، مانند آنچه دادی به او. پس الله تعالى گفت که: آری می‌دهم، به این شرط که اگر نافرمانی کنی به غالب کردنِ شرّ بر خیر در صاحبیت، بعد از آن لشکر، بیرون کنم تو را و لشکر تو را از رحمت خود. ناخردمندی گفت که: به تحقیق راضی شدم به این شرط. پس داد او را هفتاد و پنج چیز که لشکر اوست.

مخفی نماند که این سخن نیز بر حقیقت نیست و مراد، این است که: می‌باید صفتی چند آفریده شود که نصف آنها باعثِ خردمندی باشد و نصفی دیگر باعثِ قوّتِ ناخردمندی باشد تا آرمود^۱ الله تعالى مردمان را به تکلیف، خوب باشد و فرمان‌بردار، قابلِ بهشت شود و نافرمان‌بردار، قابلِ جهنّم شود.

اصل: «فَكَانَ مِمَّا أَعْطَى الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَالسَّبْعِينَ الْجُنْدَ: الْخَيْرُ، وَهُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ، وَجَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ، وَهُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ. وَالْإِيمَانُ وَضِدُّهُ الْكُفْرُ؛ وَالتَّصَدِيقُ وَضِدُّهُ الْجُحُودُ».

شرح: فاء در فَكَانَ برای تعقیب است.

و مِنْ در مِثًا برای تبعیض است. و در مِنْ الْخُمْسَةِ برای سببیت است. الْخَيْرُ مرفوع و اسم کان است. و الْإِيمَانُ مرفوع به عطف بر الْخَيْرِ است. و همچنین است وَ التَّصَدِيقِ. و مراد، این است که: اعطای این سه خصلت و امثال آنها، بعد از اعطای هفتاد و پنج مذکور است و به سبب آنها است. و مراد به خَيْر، نفع رسانیدن به خلق است. و مراد به شَر، ضرر رسانیدن به خلق است. و مراد به ایمان، گرویدن از ته دل به خدا و رسول است و گاهی مستعمل می‌شود در اتیان به جمیع فرایض و اجتناب از هر کبیره.

و مراد به تصدیق، اقرار قولی یا فعلی است به صدق خدا و رسولش در جمیع آنچه گفته‌اند و گاهی مستعمل می‌شود در بودن با صادقان که ائمه معصومین‌اند و مذکورند در آیت سوره توبه: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۱.

یعنی: پس بود از جمله آنچه الله تعالی بخشید خردمندی را به سبب هفتاد و پنج که لشکر خردمندی است، نیکویی با مردمان و آن، مددکار خردمندی است در همه کار. و گردانید ضد آن، ضرر رسانیدن را و آن، مددکار ناخردمندی است در همه کار؛ و گرویدن به خدا و رسول و ضد آن، ناگرویدن است؛ و اظهار راستگویی خدا و رسولش و ضد آن، انکار آن است.

اصل: «وَالرَّجَاءُ وَضِدُّهُ الْقُنُوطُ؛ وَالْعَدْلُ وَضِدُّهُ الْجَوْرُ؛ وَالرِّضَا وَضِدُّهُ السُّخْطُ؛ وَالشُّكْرُ وَضِدُّهُ الْكُفْرَانُ؛ وَالطَّمَعُ وَضِدُّهُ الْيَأْسُ؛ وَالتَّوَكُّلُ وَضِدُّهُ الْحِرْصُ؛ وَالرَّأْفَةُ وَضِدُّهَا الْقَسْوَةُ؛ وَالرَّحْمَةُ وَضِدُّهَا الْعُزْبُ؛ وَالْعِلْمُ وَضِدُّهُ الْجَهْلُ؛ وَالْفَهْمُ وَضِدُّهُ الْحَقُّ؛ وَالْعِفَّةُ وَضِدُّهَا التَّهْتُّكُ؛ وَالزُّهْدُ وَضِدُّهُ الرَّغْبَةُ؛ وَالرِّفْقُ وَضِدُّهُ الْخُرْقُ؛ وَالرَّهْبَةُ وَضِدُّهَا الْجُرْأَةُ؛ وَالتَّوَاضُّعُ وَضِدُّهُ الْكِبَرُ».

شرح: واو در وَ الرَّجَاءُ به معنی «مَعَ» است، برای تأکید اتصالی که مفهوم شد از «فاء» در «فَكَانَ». پس الرَّجَاءُ منصوب است و اوّل هفتاد و پنج است و نظایر آن، منصوب

است به عطف بر آن؛ و ماهفتاد و پنج را پنج طایفه می‌کنیم، چنانچه هر لشکری، پنج طایفه می‌شوند: مقدمه و قلب و میمنه و میسره و ساقه؛ و هر طایفه را پانزده می‌کنیم. فرق میان رجاء (به فتح راء و الف ممدوده) و طمع، این است که: رجاء، امید است و آن در دل است، خواه اثری از آن ظاهر شود و خواه نه. و طمع، اظهار رجاء است و آن، خواستن است، خواه به زبان و خواه به جوارح دیگر. و هر کدام آنها چون از الله تعالی باشد، محمود است و از جنود عقل است. و چون از خلق باشد، مذموم است، موافق آنچه مذکور است در «کِتَابُ الرُّؤْصَةِ» در «خُطْبَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ هِيَ خُطْبَةُ الْوَسِيلَةِ»: «فَإِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ، وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ^۱». فَمِنْ هَذَا جَا (به فتح فاء و سکون یا فتح هاء) به معنی زیرکی در معاشرت با مردمان است.

الحَقُّق (به ضم حاء و سکون و ضم میم): کودنی در معاشرت با مردمان. یعنی: با امید از الله تعالی و ضد آن، ناامیدی است؛ و عدالت و ضد آن، ظلم است؛ و راضی بودن به قضای الله تعالی و ضد آن، نارضایی به قضاست؛ و شکر نعمت و ضد آن، کافر نعمتی است؛ و خواستن از الله تعالی و ضد آن، بریدن خواستن است؛ و کارسازی خود به خدا گذاشتن، و ضد آن، حریص بودن است در جمع اسباب کارسازی؛ و نرم دلی و ضد آن، سخت دلی است؛ و گذشتن از آزار کسی و ضد آن، آزار کردن است؛ و پیروی دانش و ضد آن، پیروی نادانی است؛ و زیرکی در معاشرت، و ضد آن، کودنی است؛ و پرده بر عیب خود، پوشیدن و ضد آن، پرده خود دریدن است؛ و بی اعتباری دنیا در نظر این کس و ضد آن، میل دنیا داشتن است؛ و خوشخویی با مردمان و ضد آن، بدخویی است؛ و ترس از بدی و ضد آن، بی باکی است؛ و فروتنی برای حق و ضد آن، خودپسندی است.

مخفی نماند که اُستادی شیخ بهاء الدین محمد^۲ - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - گفته که: رجاء و طمع که در این پانزده است، یکی است. و گفته که: فهم که در این پانزده است و فهم

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۰، ح ۴.

۲. یعنی: استاد من، شیخ بهایی رحمته الله.

که در پانزده سوم است، یکی است. و گفته که: سلامت که در پانزده سوم است و عافیت که در پانزده پنجم است، یکی است. و گفته که: کاتبان غلط کرده‌اند.

اصل: «وَالْتَّوَدَّةُ وَضِدَهَا التَّسْرُّعُ؛ وَالْجِلْمُ وَضِدَهُ السَّفَهُ؛ وَالصَّمْتُ وَضِدَهُ الْهَذَرُ؛ وَالِاسْتِسْلَامُ وَضِدَهُ الْإِسْتِكْبَارُ؛ وَالتَّسْلِيمُ وَضِدَهُ الشُّكُّ؛ وَالصَّبْرُ وَضِدَهُ الْجَزَعُ؛ وَالصَّفْحُ وَضِدَهُ الْإِنْتِقَامُ؛ وَالْغَنَاءُ وَضِدَهُ الْفَقْرُ؛ وَالتَّذَكُّرُ وَضِدَهُ السَّهْوُ؛ وَالْحِفْظُ وَضِدَهُ النِّسْيَانُ؛ وَالتَّعَطُّفُ وَضِدَهُ الْقَطِيعَةُ؛ وَالْقُنُوعُ وَضِدَهُ الْجُرْصُ؛ وَالْمُؤَاسَاةُ وَضِدَهَا الْمَنْعُ؛ وَالْمَوَدَّةُ وَضِدَهَا الْعَدَاوَةُ؛ وَالْوَفَاءُ وَضِدَهُ الْعَدْرُ».

شرح: التَّوَدَّةُ (به ضم تاء دو نقطه در بالای منقلبه از واو و فتح و سکون همزه و دال بی نقطه، اسم مصدر باب افتعال): تأمل در عاقبت کارها.

جِلْم به کسر حاء و سکون لام است.

السَّفَهُ (به فتح سین بی نقطه و فتح فاء، مصدر باب عَلِمَ): تندى؛ و آن، زود از جا در آمدن است.

الْهَذَرُ (به فتح هاء و سکون ذال با نقطه و راء بی نقطه، مصدر باب «نَصَرَ»): هرزه گویی.

الِاسْتِسْلَامُ: انقیاد؛ و آن، ایانی^۱ است.

الِاسْتِكْبَارُ: بزرگ منشی؛ و آن، سرکشی است.

التَّسْلِيمُ: دادن عنان اختیار خود به کسی برای شنیدن و راضی شدن به هر چه آن کس فرماید؛ و این جا عبارت است از یقین کردن به مدلول آیات بَيِّنَاتِ مُحْكَمَاتِ ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن، و آن، امامت ائمه هدی علیهم السلام است، موافق آنچه گذشت در خطبه در شرح فقره «حُجَّجَ اللَّهُ» تا آخر.

الشُّكُّ: اضطراب خاطر در مدلول آیاتِ بَيِّنَاتِ مُحْكَمَاتِ.

الْغَنَاءُ (به فتح غین با نقطه و الف و همزه منقلبه از یاء): بی نیازی؛ و این جا عبارت

۱. در نسخه شارح این گونه است؛ ولی این لغت در کتب لغت یافت نشد.

است از کسب مُحتاجِ اِليه از جمله علم و عمل. پس فقر، به معنی تهی دستی از مُحتاجِ اِليه در علم و عمل است.

المُؤاساة (به همزه که گاهی منقلب به واو می شود و سین بی نقطه و الف، مصدر باب مفاعله): مدد کردن به مال و مانند آن.

المنع: ندادن چیزی به کسی.

المودة (به فتح میم و فتح واو و تشدید دال بی نقطه، مصدر باب عَلِمَ و مَنَعَ): دوستی صالحان، موافق آیت سوره شوری: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱.

یعنی: و تأمل و ضد آن، شتاب زدگی است؛ و بردباری و ضد آن، تند است؛ و خاموشی و ضد آن، هرزه گویی است؛ و ایانی^۲ و ضد آن، بزرگ منشی است؛ و یقین به مدلول محکّمات کتاب الهی و ضد آن، شک در آن است؛ و تاب آوردن در بلاها و ضد آن، بی تاب است؛ و چشم پوشانیدن از بی ادبی کسی و ضد آن، بازیافت بی ادبی است؛ و بی نیازی و ضد آن، تهی دستی است؛ و در نظر داشتن چیزی و ضد آن، غافل شدن است، و به یاد نگاه داشتن چیزی و ضد آن، فراموش کردن است؛ و مهربانی کردن با خویشان و دوستان و ضد آن، دوری از ایشان است؛ و قناعت به آنچه بس است و ضد آن، زیاده طلبی است؛ و مدد کردن محتاجان و ضد آن، ندادن چیزی به کسی است؛ و دوستی صالحان و ضد آن، دشمنی است؛ و درست پیمان بودن و ضد آن، پیمان شکنی است.

اصل: «وَالطَّاعَةَ وَضِدَّهَا الْمَعْصِيَةَ؛ وَالْخُضُوعَ وَضِدَّهُ التَّطَاوُلَ؛ وَالسَّلَامَةَ وَضِدَّهَا الْبَلَاءَ؛ وَالْحُبَّ وَضِدَّهُ الْبَغْضَ؛ وَالصَّدْقَ وَضِدَّهُ الْكَذِبَ؛ وَالْحَقَّ وَضِدَّهُ الْبَاطِلَ؛ وَالْأَمَانَةَ وَضِدَّهَا الْخِيَانَةَ؛ وَالْإِخْلَاصَ وَضِدَّهُ الشُّبُوبَ؛ وَالشَّهَامَةَ وَضِدَّهَا الْبَلَادَةَ؛ وَالْفَهْمَ وَضِدَّهُ الْغَبَاوَةَ؛ وَالْمَعْرِفَةَ وَضِدَّهَا الْإِنْكَارَ؛ وَالْمُدَارَاةَ وَضِدَّهَا الْمُكَاشَفَةَ. وَسَلَامَةَ الْغَيْبِ وَضِدَّهَا الْمُمَاكَرَةَ؛ وَالْكِثْمَانَ

۱. شوری (۴۲): ۲۳.

۲. «ایانی»، طبق گفتار شارح در سطور بالاتر، به معنی «انقیاد» است، هر چند در کتب لغت یافت نشد.

وَضِدُّهُ الْإِفْشَاءُ؛ وَالصَّلَاةُ وَضِدُّهَا الْإِضَاعَةُ».

شرح: السَّلامَةُ (به فتح سین بی نقطه و تخفیف لام، مصدر باب عَلِمَ): اجتناب از محلّ فتنه و آشوب.

الْبَلَاءُ (به فتح باء و تخفیف لام و الف و همزه منقلبه از واو، مصدر باب نَصَرَ): آزمودن؛ و مراد این جا، گرفتاری به فتنه و آشوب است.

الشَّهَامَةُ (به فتح شین بانقطه، مصدر باب حَسَنَ): تندی در تصوّر مبادی در وقت اراده فکر.

فَهْمٌ (به فتح فاء و فتح یا سکون هاء) به معنی تندی انتقال از مبادی، سوی مطالب است، در فکر برای تحصیل علم به قضایایی که متعلّق به معاشرت با مردمان نیست.

الْعَبَاوَةُ (به فتح غین و باء یک نقطه، مصدر باب عَلِمَ): کُندی در انتقال. مُدَارَاةٌ (به دال بی نقطه و الف که گاهی به جای آن، همزه می باشد) مصدر باب مفاعله است.

غَيْبٌ (به فتح غین بانقطه و سکون یاء) مصدر باب «ضَرَبَ» است. و به تخفیف یاء مفتوحه، جمع غایب است، مثل خَدَم و خادِم. و به ضمّ غین و تشدید یاء مفتوحه نیز، جمع غایب است. و بنا بر اوّل، مصدر به معنی اسم فاعل است و افراد و جمع در آن، مساوی است. و بر هر تقدیر، مراد به سَلَامَةُ الْغَيْبِ این است که: غایبان، آزاری از او نکشند به بدگویی. پس غیبت و حضورشان یکسان است.

یعنی: و فرمان برداری و ضدّ آن، نافرمان برداری است؛ و زاری و ضدّ آن، سربلندی است؛ و اجتناب از محلّ فتنه و ضدّ آن، گرفتار شدن است؛ و دوستی ظاهر با مردمان و ضدّ آن، دشمنی کسی ظاهر کردن است؛ و راستگویی و ضدّ آن، دروغگویی است؛ و کردن به کار آمدنی و ضدّ آن، کردن به کار نیامدنی است؛ و رعایت سپرده و ضدّ آن، تصرف بی جا در سپرده است؛ و بی غرض سخن گفتن و ضدّ آن، غرض آلوده گفتن است؛ و تندی در تصوّر مبادی و ضدّ آن، کُندی در آن تصوّر است؛ و تندی در انتقال از مبادی، سوی مطالب در قضایای عقلیه و ضدّ آن، کُندی در آن است؛ و شناخت قدر اهل فضل و ضدّ آن، ناشناسی است؛ و تغافل از بد کسی و ضدّ آن، به

روی کسی آوردن است؛ و در حاضرائه و غایبانه مردمان به یک روش بودن و ضد آن، دو رو بودن است؛ و رازِ خود نگاه داشتن و ضد آن، برملا کردن راز است؛ و نماز صحیح گذاردن و ضد آن، ضایع گذاردن نماز است، چنانچه گفته در آیت سوره مریم: ﴿أَصَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ﴾^۱.

اصل: «وَالصَّوْمَ وَضِدَّهُ الْإِفْطَارَ؛ وَالْجِهَادَ وَضِدَّهُ التُّكُولَ؛ وَالْحَجَّ وَضِدَّهُ نَبَذَ الْمِثَاقِ؛ وَصَوْنَ الْحَدِيثِ وَضِدَّهُ النَّمِيمَةَ؛ وَبِرَّ الْوَالِدَيْنِ وَضِدَّهُ الْعُقُوقَ؛ وَالْحَقَّ يَقَّةً وَضِدَّهَا الرِّيَاءَ؛ وَالْمَعْرُوفَ وَضِدَّهُ الْمُنْكَرَ؛ وَالسَّيْرَ وَضِدَّهُ التَّبَرُّجَ؛ وَالتَّقِيَّةَ وَضِدَّهَا الْأِدَاعَةَ؛ وَالْإِنْصَافَ وَضِدَّهُ الْحَمِيَّةَ؛ وَالتَّهْنِئَةَ وَضِدَّهَا الْبَغْيَ؛ وَالنِّظَافَةَ وَضِدَّهَا الْقَذَرَ؛ وَالْحَيَاءَ وَضِدَّهُ الْجَلْعَ؛ وَالْقَصْدَ وَضِدَّهُ الْعُدْوَانَ؛ وَالرَّاحَةَ وَضِدَّهَا التَّعَبَ».

شرح: میثاق، عبارت است از پیمان الهی که گرفته شده در هر کتاب الهی بر جمیع مردمان، این که گویند بر الله تعالی مگر حق را؛ و این، اشارت است به چند آیت، از آن جمله در سوره حج: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ﴾^۲ و اعلام کن بر مردمان به حج تا آیند نزد تو که امامی. پس اصل تکلیف به حج، برای ملاقات امام هر زمان و طلب علم دین و ترک پیروی ظن است، و لهذا گفته می شود نزد حجر اسود که: «أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتُشْهِدَ لِي بِالْمَوْافَاةِ»^۳.

المعروف: شناخته شده به خوبی؛ و این جا عبارت است از مأمور به در هر کتاب شریعتی و آن، تقدیم پیروی آیاتِ بَيِّنَاتِ محکّمات بر پیروی آیاتِ متشابهات است. پس مُنْكَر (به فتح کاف) عبارت است از مَنْهِي عَنْهُ در هر کتابِ شریعتی و آن، تقدیم پیروی متشابهات بر پیروی محکّمات است؛ و این، اشارت است به آیت سوره آل

۱. مریم (۱۹): ۵۹.

۲. حج (۲۲): ۲۷.

۳. الکافی، ج ۴، ص ۱۸۴، بَابُ بَذِي الْحَجَرِ وَالْعِلَّةِ فِي اسْتِغْلَامِهِ، ح ۱.

عمران و توبه: «وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱ و آیت سوره اعراف: «وَأْمُرُ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»^۲ و آیت سوره آل عمران: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زِينٌ فَيُنَبِّئُونَ مَا تَشْتَبِهَ مِنْهُ»^۳.

الشَّرُّ (به فتح سین بی نقطه و سکون تاء دو نقطه در بالا، مصدر باب نَصَرَ): پرده پوشیدن بر حال خود، موافق آنچه می آید در «کِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در حدیث پانزدهم باب دویست و سوم که باب بی عنوان^۴ و بعد از «بَابُ الْإِسْتِدْرَاجِ» است که: «إِنْ قَدَرْتَ أَنْ لَا تُعْرِفَ فَأَفْعَلْ».

التَّبَرُّجُ (به باء یک نقطه و راء بی نقطه و جیم): خودنمایی.

یعنی: و روزه داشتن و ضدّ آن، رخنه در روزه کردن است؛ و جنگ با دشمن دین و ضدّ آن، سر باز زدن از حق است؛ و آهنگ کعبه کردن و ضدّ آن، انداختن پیمان الهی است؛ و سخن مردمان را نگاه داشتن و ضدّ آن، سخن چینی است؛ و نیکویی با پدر و مادر و ضدّ آن، نافرمان برداری پدر و مادر است؛ و به جا آوردن فرمان، چنانچه می باید و ضدّ آن، محض صورت فرمان به جا آوردن است؛ و شناخته شده به خوبی و ضدّ آن، ناشناخته شده است؛ و پوشانیدن حال خود و ضدّ آن، خودنمایی است؛ و دین خود را از مخالف پنهان داشتن از ترس آزار و ضدّ آن، بی باکی است به اظهار دین نزد مخالف؛ و سلوک با مردمان، چنانچه از ایشان می خواهد و ضدّ آن، طلب تفاوت اختلاط است بی وجه؛ و رضا از دشمن به آنچه صلاح هر دو طرف در آن است و ضدّ آن، زیاده روی است؛ و پاکیزگی و ضدّ آن، چرکینی است؛ و شرم و ضدّ آن بی شرمی است؛ و میانه روی و ضدّ آن، از حدّ گذشتن است؛ و آسودگی به ترک طلبِ فضول دنیا و ضدّ آن، خود را به زحمت داشتن است.

۱. آل عمران (۳): ۱۰۴ و ۱۱۴؛ توبه (۹): ۷۱.

۲. اعراف (۷): ۱۹۹.

۳. آل عمران (۳): ۷.

۴. در نسخه های چاپی کتاب الکافی، عنوان این باب چنین است: «بَابُ مُحَاسَبَةِ الْعَمَلِ».

اصل: «وَالشُّهُولَةَ وَضِدَّهَا الصُّعُوبَةُ؛ وَالْبَرَكَاتَةَ وَضِدَّهَا الْمَحَقُّ؛ وَالْعَافِيَةَ وَضِدَّهَا الْبَلَاءُ؛ وَالْقَوَامَ وَضِدَّهُ الْمَكَاتِرَةُ؛ وَالْحِكْمَةَ وَضِدَّهَا الْهَوَى؛ وَالْوَقَارَ وَضِدَّهُ الْخِفَّةُ؛ وَالسَّعَادَةَ وَضِدَّهَا الشَّقَاوَةُ؛ وَالتَّوْبَةَ وَضِدَّهَا الْإِضْرَارُ؛ وَالِاسْتِغْفَارَ وَضِدَّهُ الْإِغْتِرَارَ؛ وَالْمَحَافِظَةَ وَضِدَّهَا التَّهَاقُوتَ؛ وَالِدُّعَاءَ وَضِدَّهُ الْإِسْتِنْكَافَ؛ وَالنَّشَاطَ وَضِدَّهُ الْكَسَلَ؛ وَالْفَرَحَ وَضِدَّهُ الْحَزْنَ؛ وَالْأُلْفَةَ وَضِدَّهَا الْفُرْقَةَ؛ وَالسَّخَاءَ وَضِدَّهُ الْبُخْلَ».

شرح: الشُّهُولَةُ (به ضم سین بی نقطه، مصدر باب حَسَنَ): خوشخویی.

الصُّعُوبَةُ (به ضم صاد بی نقطه و ضم عین بی نقطه و باء یک نقطه، مصدر باب حَسَنَ): بدخویی.

الْبَرَكَاتَةَ (به فتح باء یک نقطه و فتح راء بی نقطه، مصدر باب نَصَرَ): حسن تدبیر در اصلاح چیزها. و «مُبَارَكَةٌ» که مصدر باب مفاعلة است، فوق آن است. و از آن، مأخوذ است: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَرَكَةٍ»^۱ که به صیغه اسم زمان است. و «تَبَارَكَ» که مصدر باب تفاعل است، فوق هر دو است، مثل: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ»^۲ و مثل: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۳ و از جمله برکت است فعلی که باعث پایداری بهره‌مندی از مال باشد، مثل کسب آن از مَمَرٍ حلال و خرج آن، بی اسراف و تقتیر.

الْمَحَقُّ (به فتح میم و سکون حاء بی نقطه، مصدر باب مَنَعَ): نابود کردن چیزی، مثل کسب مال از مَمَرٍ حرام و مثل اسراف در خرج و مثل اقتراض ربا، موافق آیت سوره بقره: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا»^۴ و آیت سوره آل عمران: «لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً»^۵ و بیان می‌شود در «کِتَابُ الْمَعِيشَةِ» در شرح بعض احادیث باب پنجاه و یکم که «بَابُ الرِّبَا» است.

۱. دخان (۴۴): ۳.

۲. ملک (۶۷): ۱.

۳. مؤمنون (۲۳): ۱۴.

۴. بقره (۲): ۲۷۶.

۵. آل عمران (۳): ۱۳۰.

الْعَافِيَةِ (به عین بی نقطه و کسر فاء و تخفیف یاء منقلبه از واو، مصدر باب نَصَرَ): فارغ بودن از اهتمام به امور دنیا، و کمالش این است که از آمدن چیزی خوشحال نشود و از رفتنش آزرده نشود و این که اگر کلّ دنیا لقمه شود در دهن سگی، نگوید که برای او زیاد است، موافق آنچه می آید در «كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در حدیث دوم «بَابُ دَمِ الدُّنْيَا وَالزُّهْدِ فِيهَا» که باب شصت و یکم است که: «لَا يَجِدُ الرَّجُلُ خَلَوةَ الْإِيمَانِ حَتَّى لَا يُبَالِيَ مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا»^۱.

الْبَلَاءُ (به کسر باء یک نقطه و تخفیف لام و الف و همزه منقلبه از واو، مصدر باب مُفَاعَلَة): اهتمام به امور دنیا. و به همزه منقلبه از یاء، مصدر باب عَلِمَ: کهنگی جامه و مانند آن. و حاصل هر دو، یکی است؛ زیرا که اهتمام به امور دنیا رسمی است کهنه و مندرس و مردمان در آن کارند.

الْقَوَامُ (به فتح قاف، مصدر باب نَصَرَ): عدالت؛ و مراد این جا، اکتفا به طلب قدری است از علم دین که به آن عمل کرده شود، موافق آنچه می آید در حدیث چهارم باب چهاردهم که «بَابُ اسْتِعْمَالِ الْعِلْمِ» است.

الْمُكَاتَرَةُ (به ثاء سه نقطه و راء بی نقطه، مصدر باب مُفَاعَلَة): خواهش آب بسیار برای آشامیدن، چنانچه در مرض استسقامی باشد؛ و مراد، این جا تحصیل علمی است که بسیار و زیاد از حدّ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ در عمل است و این، مبنی بر تشبیه علم به آب است، موافق آنچه می آید در حدیث ششم باب بیستم که: «حَتَّى إِذَا از تَوَيُّ مِنْ آجِنٍ وَاکْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ»^۲.

الْحِكْمَةُ: خودداری از خواهش نفس، که مذکور است در آیت سورة نازعات: «وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ»^۳.

الْهَوَىٰ: پیروی خواهش نفس که اماره به سوء است.

۱. «ظ»: يَجِدُو.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۲.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۴، ح ۶.

۴. نازعات (۷۹): ۴۰.

الوقار (به فتح واو و تخفیف قاف و راء بی نقطه، مصدر باب حُسْن): سنگینی از روی تدبیر.

السَّعَادَة (به فتح سین بی نقطه، مصدر باب عَلِمَ): نیک‌بختی؛ و آن، کسب روزی از مَمَری است که سختی در آن نباشد، مثل تجارت.

الشَّقاوَة (به فتح و کسر شین بانقطه، مصدر باب عَلِمَ): بدبختی؛ و آن، ارتکاب مَمَر معاشی است که در آن، سختی هست، مثل قَمشی^۱ و قَصابی.

و المَحافظَة اشارت است به آیت سوره بقره: ﴿خُذُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى﴾^۲ و آیت سوره انعام و معارج: ﴿عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾^۳ و سوره مؤمنون: ﴿عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾^۴.

الاستِنکاف (به نون و فاء): استکبار، که مذکور است در آیت سوره مؤمن: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۵. التَّنَاط (به فتح نون و شین بانقطه و طاء بی نقطه، مصدر باب عَلِمَ): خوش دل بودن در کار دین.

الکَسَل (به فتح کاف و فتح سین بی نقطه): کاهلی، که مذکور است در آیت سوره نساء: ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالًا﴾^۶.

فَرَح دو قسم است: یکی ممدوح است و دیگری مذموم است. و بر این قیاس است حُزْن. و از جمله فرح ممدوح است خوشحالی به نعمتی یا دفع مکر و هوی که حادث شود در دیگری از ابنای جنس. و اندوه از آن، مذموم است و از قبیل حسد

۱. قَمش، جمع قُمَاش است که به معنی کالا و جنس، متاع و کالای خانه، و خرده ریز خانه است؛ و همچنین قَمش، به معنی «فراهم آوردن چیزی از هر جای» نیز آمده است.

۲. بقره (۲): ۲۳۸.

۳. انعام (۶): ۹۲؛ معارج (۷۰): ۳۴.

۴. مؤمنون (۲۳): ۹.

۵. غافر (۴۰): ۶۰.

۶. نساء (۴): ۱۴۲.

۱. ت. و از جمله فرح ممدوح است، خوشحالی به ایمان به رسول الله و به وصی او، موافق آیت سوره یونس: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ»^۱ و موافق آنچه می آید در «کِتَابُ الدُّعَاءِ» در حدیث بیستم آخر ابواب^۲ که: «فَإِنَّهُ غَيْرُ مَنْقُوصٍ مَّا أُعْطِيتَنِي». پس اندوه با وجود ایمان به ایشان به سبب فقد اسباب دنیا مذموم است. و فرح مذموم، مذکور است در آیات بسیار از آن جمله آیت سوره قصص: «لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُجِبُ الْفَرْحِينَ»^۳.

حُزْن (به ضمّ حاء بی نقطه و سکون زاء بانقطه و به فتح حاء و فتح زاء) مصدر باب عَلِمَ است.

الْفَقَّة (به ضمّ همزه و سکون لام و فاء) اسم مصدر باب عَلِمَ یا باب افتعال است. فُرْقَة (به ضمّ فاء و سکون راء بی نقطه و قاف) اسم مصدر باب افتعال یا باب مفاعله است.

سَخَاء (به فتح سین بی نقطه و خاء بانقطه و الف و همزه منقلبه از واو) مصدر باب «نَصَرَ» و «مَنَعَ» و «عَلِمَ» و «حَسَنَ» است.

بُخْل (به ضمّ باء یک نقطه و سکون و ضمّ خاء بانقطه و به فتح باء و سکون و فتح خاء) مصدر باب «حَسَنَ» و «عَلِمَ» است.

یعنی: و خوش خوئی و ضدّ آن، بد خوئی است؛ و حسن تدبیر در اصلاح و ضدّ آن، نابود کردن است؛ و فراغت و ضدّ آن، مبالغات است؛ و عدالت و ضدّ آن، طلب علم زیاده از حدّ است؛ و خودداری و ضدّ آن، پیروی خواهش نفس است؛ و سنگین بودن و ضدّ آن، سبکی است؛ و نیکبختی و ضدّ آن، بدبختی است؛ و پشیمان شدن از بد و ضدّ آن، به جد بودن در بدی است؛ و طلب آمرزش گناه و ضدّ آن، بازی خوردن به نعمت ها با وجود گناهان است؛ و نگاهداری جانب اوقات و حدود نمازها و ضدّ آن،

۱. یونس (۱۰): ۵۸.

۲. بابُ دَعَوَاتِ مُوجَزَاتٍ لِجَمِيعِ خَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

۳. قصص (۲۸): ۷۶.

سهل انگاری آنهاست؛ و طلب حاجت‌ها از درگاه الهی و ضد آن، استکبار است؛ و جَلْدی^۱ در فرمان‌برداری و ضد آن، کاهلی است؛ و خوشحالی و ضد آن، دلگیری است؛ و همنشینی با اهل صلاح و ضد آن، جدایی از ایشان است؛ و کرم به مال و ضد آن، بخیلی است به مال.

اصل: «فَلَا تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلَّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، وَأَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمِلَ وَيَنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ، وَإِنَّمَا يُدْرِكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَجُنُودِهِ، وَبِمُجَانِبَةِ الْجَهْلِ وَجُنُودِهِ؛ وَفَقْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ لِبَطَاعَتِهِ وَمَرْضَاتِهِ».

شرح: و جمع نمی‌شود این صفت‌های خوب، همگی آنها که پنج لشکر^۲ خردمندی است، مگر در پیغمبری یا کسی که پیغمبر، او را به حکم الله تعالی جانشین خود در امت کرده باشد یا شیعه‌ای که به تحقیق خالص کرده باشد الله تعالی به توفیق خود، دل او را تا شیعه‌ای ما شود. و اما باقی مانده آن از شیعه‌ای، پس به درستی که بعضی ایشان خالی نیست از این که بوده باشد در او، بعضی هر یک از این ده لشکر خردمندی و ناخردمندی تا وقتی که کامل کند خود را و پاک شود از لشکرهای ناخردمندی. پس نزد آن کامل کردن و پاک شدن، می‌باشد در پایه بلند با پیغمبران و جانشینان ایشان. و دریافته نمی‌شود این پایه بلند، مگر به شناختن خردمندی و لشکرهای آن و به دوری جستن از ناخردمندی و لشکرهای آن. توفیق دهد الله تعالی ما را و شما را برای فرمان‌برداری او و عملی که جای بسیاری رضای اوست.

۱. نیرومندی، چابکی، چالاکي.

۲. اشاره به تقسیم بندی شارح است که هفتاد و پنج جنود عقل و جهل را در پنج طایفه (مقدم، قلب، میمنه، میسر و ساقه) قرار داد، چنانکه هر لشکری دارای این پنج طایفه است.

[حدیث] پانزدهم

اصل: [جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ».

وَقَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّا - مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ - أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ».

شرح: مراد به عباد، غیر اوصیا است، چنانچه ظاهر حدیث اول «بَابُ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ» است.

بیان شد در شرح حدیث هفتم این باب که خردمندی‌ها زیاد و کم می‌شود، به اختلاف وسع مردمان. پس چون انبیا مسدّدند به «رُوحٌ مِنْ أَمْرِنَا»^۱ که عبارت از جمیع الفاظ قرآن و معانی آنها است، چنانچه می‌آید در «كِتَابُ الْحُجَّةِ» در شرح حدیث اول «بَابُ الرُّوحِ الَّذِي يُسَدِّدُ اللَّهُ بِهِ الْأَيُّمَةَ عليه السلام» که باب پنجاه و ششم است، پس خردمندی ایشان بسیار زیاد بر خردمندی رعیت است.

یعنی: روایت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که: سخن نگفت رسول الله صلی الله علیه و آله با بندگان الله تعالی به تمام خردمندی خود، هرگز؛ چه ایشان نمی‌فهمیدند همه را به واسطه بسیاری مقدمات.

و امام عليه السلام گفت که: گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که: ما گروه‌های پیغمبران، مأمور شده‌ایم از جانب الله تعالی به این که سخن گوییم با مردمان بر اندازه خردمندی‌های ایشان.

[حدیث] شانزدهم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام، قَالَ:] «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّ قُلُوبَ الْجُهَالِ تَسْتَفِزُّهَا الْأَطْمَاعُ، وَتَزْتَنِهَا الْمُنَى، وَتَسْتَعْلِقُهَا الْخَدَائِعُ».

۱. اشاره است به آیه شریفه ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾؛ شوری (۴۲): ۵۲.

شرح: تَسْتَفِزُّ (به فاء و تشدید زاء بانقطه) به صیغه مضارع معلوم غایبه باب استفعال است.

المُنَى (به ضَمّ میم و فتح نون و الف منقلبه از یاء، جمع مُنْیَة به ضَمّ میم و سکون نون): آرزوها.

تَسْتَفْلِیْهَا (به عین بن نقطه و قاف، به صیغه مضارع معلوم غایبه باب استفعال است. و در بعض نسخ به غین بانقطه است؛^۱ و حاصل هر دو، یکی است. و در بعضی به قاف است، به معنی این که «مضطرب می‌کند»^۲ و آن، مناسب این مقام نمی‌نماید.

یعنی: گفت امیر المؤمنین علیه السلام که: به درستی که دل‌های ناخردمندان، مانند جانور شکاری است. از جا درمی‌آورد ایشان را طمع‌ها. و مانند گرو به نظر می‌گیرد ایشان را آرزوهای دور و دراز. و به دام می‌اندازد ایشان را فریب‌های شیطان و دنیا.

[حدیث] هفدهم

اصل: [عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الدُّهْقَانِ، عَنْ دُرُسْتٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، قَالَ:] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «أَكْمَلَ النَّاسَ عَقْلاً أَحْسَنَهُمْ خُلُقاً».

شرح: گفت امام جعفر صادق علیه السلام که: کامل‌تر مردمان در خردمندی، کسی است که بهتر مردمان باشد در خوش سلوکی با الله تعالی و مردمان. این، اشارت است به این که: کسی که خود را خردمند شمرد، می‌باید که فسق و ظلم نکند.

[حدیث] هجدهم

اصل: [عَلِیُّ،] عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ الرِّضَا علیه السلام، فَتَذَاكَرْنَا الْعَقْلَ وَالْأَدَبَ، فَقَالَ: «يَا أَبَا هَاشِمٍ، الْعَقْلُ حِبَاءٌ مِنَ اللَّهِ، وَالْأَدَبُ كُلْفَةٌ؛ فَمَنْ تَكَلَّفَ الْأَدَبَ، قَدَّرَ عَلَيْهِ؛ وَمَنْ تَكَلَّفَ الْعَقْلَ، لَمْ يَزِدْ ذَلِكَ إِلَّا جَهْلًا».

۱. یعنی «تَسْتَفْلِیْهَا».

۲. یعنی «تَسْتَفْزِیْهَا».

شرح: روایت است از ابو هاشم - که از اولاد جعفر طیار است - گفت که: بودیم نزد امام رضا علیه السلام. پس در هم زبانی یاد کردیم تفاوت مردمان را در خردمندی و عمل به مقتضای علمی که حاصل شده باشد. پس امام گفت که: ای ابو هاشم! خردمندی، بخشی است از جانب الله تعالی؛ هر کسی را قدری از وسع در آن داده و به اختیار این کس نیست - چنانچه گذشت در شرح حدیث پانزدهم این باب - و عمل به مقتضای علم، اختیاری است. پس هر که خود را بر عمل به مقتضای علم وادارد، توانایی آن دارد. و هر که خود را بر خردمندی زیاد بر وسع خود وادارد و کسب علم از بلند پایه تر از خود نکند، زیاد نمی شود به وسیله آن، مگر به اعتبار نادانی و ناخردمندی، مثل کسی که عالم به جمیع احکام و متشابهاات نباشد و دعوی امامت کند.

[حدیث] نوزدهم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ] عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ لِي جَارًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ، كَثِيرَ الصَّدَقَةِ، كَثِيرَ الْحَجِّ، لَا بَأْسَ بِهِ، قَالَ: فَقَالَ عليه السلام: «يَا إِسْحَاقُ، كَيْفَ عَقْلُهُ؟» قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، لَيْسَ لَهُ عَقْلٌ، قَالَ: فَقَالَ: «لَا يَنْتَفِعُ بِذَلِكَ مِنْهُ».

شرح: روایت است از اسحاق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: گفتم امام را که: قربانت شوم! به درستی که مرا همسایه ای است بسیار نماز بسیار تصدق بسیار حج. هیچ عیبی ندارد.

اسحاق گفت که: پس گفت امام علیه السلام که: ای اسحاق! چگونه است خردمندی اش؟ (آیا پیروی ما می کند یا نه؟)

اسحاق گفت که: گفتم که: قربانت شوم، نیست او را خردمندی ای.

اسحاق گفت که: پس امام علیه السلام گفت که: فایده در روز قیامت نمی برد به آنچه می کند، به واسطه ناخردمندی اش.

[حدیث] بیستم

اصل: [الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيِّ، عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ الْبَغْدَادِيِّ، قَالَ: قَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: لِمَاذَا بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عليه السلام بِالْعَصَا وَبِذِهِ الْبَيْضَاءِ وَاللَّهِ السَّحَرُ، وَبَعَثَ عِيسَى عليه السلام بِالْأَلَةِ الطَّبِّ، وَبَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ - بِالْكَلامِ وَالْخُطْبِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَى عليه السلام كَانَ الْعَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ السَّحَرُ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ وَسُعِيهِمْ مِثْلُهُ، وَمَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ، وَأَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ؛ وَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عِيسَى عليه السلام فِيهِ وَقْتُ قَدْ ظَهَرَتْ فِيهِ الزَّمَانَاتُ، وَاحْتِاجَ النَّاسِ إِلَى الطَّبِّ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ عَنْدهُمْ مِثْلُهُ، وَبِمَا أَحْيَا لَهُمُ الْمَوْتَى وَأَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَأَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ».

شرح: الآلة (به همزه و الف منقلبه از واو و تخفیف لام و تاء تأنیث): رجعت، به معنی برگشتگی و ناروایی؛ و آن، ضد رواج و رونق است. مأخوذ است از أول (به فتح همزه و سکون واو که مصدر باب «نَصَرَ» است) به معنی رجوع؛ و مراد این جا، باعث رجعت است.

السَّحَرُ (به کسر سین بی نقطه و سکون حاء بی نقطه و راء بی نقطه، مصدر باب مَنَعَ) جادو؛ و آن کاری است که خارق عادت نماید به تلبیس و تزویر. الطَّبِّ (به کسر و فتح و ضم طاء بی نقطه و تشدید باء یک نقطه، مصدر باب ضَرَبَ و نَصَرَ): علاج به درمان.

بِالْكَلامِ وَالْخُطْبِ به تقدیر «بِالْأَلَةِ الْكَلَامِ وَالْخُطْبِ» است و حذف آن از قبیل اقتصار و اکتفا به سابق است.

ظاهر می شود از تتمه این حدیث، این که می بایست که ابن السَّكَيْتِ، «بِالسَّحَرِ» گوید به جای «بِالْكَلامِ».

الزَّمَانَةُ (به فتح زاء بانقطه): آفتی که استمرار می دارد احتیاج سوی طب. کنایت

است از ماهر شدن در آن علم.

بَرَص (به فتح باء یک نقطه و فتح راء بی نقطه): سفیدی ای است که در ظاهر پوست بدن به هم می‌رسد از ریخته شدن بلغم در باطن آن. و فرق میان آن و بَهَق سفید، این است که موضع بَرَص فرو رفته می‌باشد، مانند موضع داغ و بَرَاق می‌باشد و چون سوزنی در آن فرو برند، نه خون از آن ظاهر می‌شود و نه خوناب، به خلاف بَهَق سفید. شاید که نکته در ذکر اَبَرَص و ترک ذکر «أَجْذَم» این باشد که بَرَص سرایت نمی‌کند؛ به دلیل این که صاحب آن در میان اهل خود می‌باشد سال‌ها و به احدی از ایشان سرایت نمی‌کند. پس اَبَرَص نزد پادشاه، حاضر می‌توانسته شد برای امتحان معجز عیسی علیه السلام، به خلاف أَجْذَم؛ زیرا که جُذام چون با فساد مزاج اعضا است به سبب انتشار سودا در آنها و باعث ریخته شدن بعضی اعضا می‌شود، توهم سرایت در آن، بسیار است.

یعنی: روایت است از احمد بن محمد سیاری (به فتح سین بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین) از ابی یعقوب بغدادی این که گفت که: گفت ابن السِّکِّیت، امام علی نقی علیه السلام را که: چرا فرستاد الله تعالی به پیغمبری، موسی بن عمران را با عصایی که همه جادوها را فرو بُرد و بادست خودش که به گریبان می‌بُرد و سفید و تابان بیرون می‌آمد و با چیزهایی دیگر که باعث برگشتگی و ناروایی جادو بود؟ و چرا فرستاد الله تعالی عیسی علیه السلام را به پیغمبری با چیزی که باعث برگشتگی و ناروایی طب بود؟ و چرا فرستاد به پیغمبری، محمد را - صلوات فرستد الله تعالی بر او و بر جمیع پیغمبران - با چیزی که باعث برگشتگی و ناروایی سخن‌سخوران و خطیبان آن زمان بود؟

مخفی نماند که معجزات محمد صلی الله علیه و آله بسیار بوده؛ لیک چون قرآن چیزی از آنها متواتر نمی‌ماند، چندان که دین محمد صلی الله علیه و آله باقی است، پس به عمده آنها و چیزی که امت او را تا روز قیامت معلوم شود و آن، قرآن است، اکتفا کرد.

پس در جواب گفت امام علی نقی علیه السلام که: به درستی که الله تعالی وقتی که فرستاد موسی را، بود کار بیشتر پیشوایان زمانه او جادو و یاد گرفتن آن، پس داد موسی ایشان را از نزد الله تعالی چیزی که نبود در توانایی ایشان، مثل آن چیزی که برطرف کرد به سبب آن، جادوی ایشان را؛ چه ایشان بی اعتقاد به جادو شدند و ثابت ساخت موسی

به سبب آنچه داد، حجتِ الله تعالى را بر آن جماعت تا اگر پیروی احکام الهی نکنند، مستحق جهنم شوند.

و به درستی که الله تعالى فرستاد عیسی را در وقتی که فاش شده بود در آن وقت، کوفت‌های^۱ سخت و محتاج شده بودند مردمان به دوا فرمودن و یاد گرفتن آن، پس داد عیسی ایشان را از نزد الله تعالى چیزی که نبود نزد ایشان مثل آن و آن، زنده کردن مردگان است برای ایشان و بینا کردن کور مادرزاد است و خوب کردن صاحبِ برص به رخصت الله تعالى است و ثابت ساخت عیسی به سبب آنچه آورد، حجتِ الله تعالى را بر آن جماعت تا اگر پیروی احکام الهی نکنند، مستحق جهنم شوند.

اصل: «وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ فِي وَقْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ الْخُطْبُ وَالْكَلَامُ - وَأَظْنُهُ قَالَ: الشَّعْرُ - فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ مَوَاعِظِهِ وَأَحْكَامِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ، وَاثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ».

قَالَ: فَقَالَ ابْنُ السِّكِّيتِ: تَاللهِ، مَا رَأَيْتُ مِثْلَكَ قَطُّ، فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ؟

قَالَ: فَقَالَ ﷺ: «الْعَقْلُ؛ تَعْرِفُ بِهِ الصَّادِقَ عَلَى اللَّهِ فَتُصَدِّقُهُ، وَالْكَاذِبَ عَلَى اللَّهِ فَتُكَذِّبُهُ».

قَالَ: فَقَالَ ابْنُ السِّكِّيتِ: هَذَا وَاللهِ هُوَ الْجَوَابُ.

شرح: وَ أَظْنُهُ قَالَ الشَّعْرُ کلام سیاری است و ضمیر بارز در أَظْنُهُ و مستتر در قَالَ راجع به امام است. و این، اشارت است به این که در نقل ابی یعقوب خللی می‌نماید و الشَّعْرُ به جای الْکَلَامُ بهتر است؛ زیرا که خطبه و شِعر (به کسر شین و سکون عین) مقابل یکدیگرند، به اعتبار این که اول، غیر منظوم است و دوم، منظوم است و هر کدام، قسمی از کلام است. و در این، اشارت است به این که در سؤال ابن السِّکِّیت، ناخوشی هست؛ اما مضایقه^۲ در آن نیست؛ زیرا که ابن السِّکِّیت معصوم نبوده و به جای

۱. کوفت: آسیب و آزار و صدمه.

۲. کوتاهی.

أَظُنُّهُ نَكَفْتُ كَه: «أَعْلَمُهُ»، بنا بر احتمال این که درجات^۱ مماشات با سائل شده باشد. مراد به عقل این جا، خردمندی است. و می تواند بود که مراد، خرد باشد که مقابل جنون است؛ و حاصل هر دو، یکی است؛ زیرا که در ذهن هر مکلف مرکوز است و جوب رعایت آداب حسنه برای تحصیل علم دین و عمل به آن به قدر وسع.

یعنی: و به درستی که الله تعالی فرستاد محمد را ﷺ در زمانی که بود کار بیشتر پیشوایان آن زمانه، [خُطَب] (سخن های غیر منظوم در خیر و شر) و [کَلَام] (سخن) - و گمان می برم امام را که به جای الکلام گفته باشد که: الشُّعْر - پس داد ایشان را از جانب الله تعالی از پندهای الله تعالی و حکم های او چیزی که نابکار کرد به سبب آن چیز، گفته ایشان را و آن چیز، قرآن است و ثابت ساخت محمد به سبب آن چیز، حُجَّتِ الله تعالی را بر آن جماعت تا اگر پیروی احکام الهی نکنند، مستحق جهنم شوند.

ابو یعقوب گفت که: چون ابن السِّكِّیت، آن جواب ها از امام ﷺ شنید، گفت از روی تعجب که: به خدا قسم که ندیدم مثل تو را در علم هرگز. پس بگو که: چیست حُجَّتِ الله تعالی برای امام بر خلائق در این زمان که محمد ﷺ رفته و دین او باقی مانده و امام از جانب الله تعالی آشکار نمی آورد چیزی را که موسی یا عیسی یا محمد آوردند؟

ابو یعقوب گفت که: پس امام ﷺ در جواب گفت که: آن حُجَّت، خردمندی است؛ چه می شناسی به آن، بعد از ملاحظه محکمات قرآن، امام راستگو را در خبری که از جانب الله تعالی می دهد که الله تعالی راضی به امامت من هست، پس او را راستگو می شمری. و می شناسی به آن، امام دروغگو را در آن خبر، پس دروغگو می شمری او را. ابو یعقوب گفت که: چون ابن السِّكِّیت این جواب شنید، گفت که: به خدا قسم که جواب حق، همین است و بس.

و تفصیل این، گذشت در شرح «وَ خَظَرَ عَلٰی غَيْرِهِمْ» تا آخر، در خطبه. حاصل این که: در محکمات قرآن، نهی از اختلاف از روی ظن هست. اگر امام با

۱. این جمله در نسخه «ظ» به همین صورت آمده است، الا این که کلمه «درجات» را می توان «در جرات» نیز خواند.

پیروی آن محکّمات، حکم میان خلائق می‌کند، پس در دعوی امامت راستگوست و اگر نه، دروغگو. پس چون خردمندی هست، قرآن محمد ﷺ برای امام نیز بس است و احتیاج به معجزه تازه ندارد.

[حدیث] بیست و یکم

اصل: [الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنِ الْمُثَنَّى الْحَنَاطِ، عَنْ قُتَيْبَةَ الْأَعَشَى، عَنِ ابْنِ أَبِي يَغْفُورٍ، عَنْ مَوْلَى لَبْنِي شَيْبَانَ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا، وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ، فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَخْلَامُهُمْ».

شرح: فَجَمَعَ به صیغه معلوم باب مَنَعَ است و ضمیر مستتر، راجع به الله است و می‌تواند بود که به صیغه مجهول باشد. و مؤید اول است اختلاف میان جَمَعَ و كَمَلَتْ در تذکیر و تأنیث. و بر هر تقدیر، مراد به جَمَعَ عُقُول، تقویت هر کدام است به اعتبار زیاد کردن و سع هر کدام از آنچه پیشتر بوده.

ضمیر بِهَا راجع به یَدَهُ است و بَاء، برای سببیت است، یا راجع به رُؤُوس است و بَاء به معنی «فی» است.

و كَمَلَتْ (به صیغه معلوم باب «نَصَرَ» و «حَسَنَ» و «عَلِمَ») عطف است به جَمَعَ و ضمیر بِه راجع به مصدر جَمَعَ است، یا راجع به مجموع مصدر وَضَعَ و جَمَعَ است. الأخلام: بدن‌ها. و به این معنی، مفرد ندارد. و وقارها. و به این معنی، جمع جَلَم (به کسر حاء و سکون لام) است. و معنی اول این جا، مناسب‌تر است.

یعنی: روایت است از امام محمد باقر ﷺ گفت که: چون به کار امامت ایستد قائم آل محمد - مراد، صاحب الزمان ﷺ است - می‌گذارد الله تعالی دست رحمت و توفیق خود را بر سر بندگان خود. پس تقویت می‌کند به آن دست، خردمندی‌های ایشان را و قوی می‌شود به سبب آن تقویتِ عقول، بدن‌های ایشان. منقول است که هر مؤمنی

قوت چهل مرد به هم می‌رساند.^۱

[حدیث] بیست و دوم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ، وَالْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَبَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ».

شرح: روایت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که: حجت الله تعالی بر بندگان در ظاهر، پیغمبر صلی الله علیه و آله است که معجز قرآن آورده و حجت الله تعالی بر بندگان در پنهان که میان ایشان و میان الله تعالی است، خردمندی است که به آن، پیغمبر شناخته می‌شود به آوردن قرآن و مانند آن. و امام هر زمانی شناخته می‌شود به محکومات قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن هست.

و بیان این شد در حدیث دوازدهم در شرح فقره «يَا هِشَامُ، إِنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ» و در شرح حدیث بیستم.

[حدیث] بیست و سوم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ مُرْسَلًا، قَالَ:] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «دَعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ، وَالْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَالْفَهْمُ وَالْحِفْظُ وَالْعِلْمُ، وَبِالْعَقْلِ يَكْمُلُ، وَهُوَ دَلِيلُهُ وَمُبْصِرُهُ وَمِفْتَاحُ أَمْرِهِ، فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ الثَّوْرِ، كَانَ عَالِمًا، حَافِظًا، ذَاكِرًا، فَطِنًا، فَهَمًّا، فَعَلِمَ بِذَلِكَ كَيْفَ، وَلَمْ، وَحَيْثُ، وَعَرَفَ مَنْ نَصَحَهُ وَمَنْ عَشَّهُ، فَإِذَا عَرَفَ ذَلِكَ، عَرَفَ مَجْرَاهُ وَمَوْصُولَهُ وَمَفْصُولَهُ، وَأَخْلَصَ الْوَحْدَانِيَّةَ لِلَّهِ وَالْإِفْرَارَ بِالطَّاعَةِ، فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ، كَانَ مُسْتَدْرِكًا لِمَا فَاتَ، وَوَارِدًا عَلَى مَا هُوَ آتٍ، يَعْرِفُ مَا هُوَ فِيهِ، وَلَا يَتِي شَيْءٌ هُوَ هَاهُنَا، وَمِنْ أَيْنَ يَأْتِيهِ، وَإِلَى مَا هُوَ صَائِرٌ؛ وَذَلِكَ كُلُّهُ مِنْ تَأْيِيدِ الْعَقْلِ».

شرح: گفت امام جعفر صادق علیه السلام که: ستون خوبی‌های آدمی، خردمندی است و خردمندی، چیزی است که از آن به هم می‌رسد چهار چیز: اوّل، پی بردن به عیب امامان باطل، به سبب محکّمات قرآن؛ دوم، فهمیدن پایه امامان حق؛ سوم، نگاه داشتن حدّ خود در متشابهات قرآن و مانند آن؛ چهارم، یاد گرفتن مسائل دین از امامان حق. و به خردمندی، کامل می‌شود آدمی. و این خردمندی، راهنمای صاحبش است سوی امام حق و چراغی است که آلت دیده‌وری اوست و کلید کار بسته اوست که متشابهات قرآن است و معلوم می‌شود به سؤال امام حق از آنها. پس اگر شد مددکاری خردمندی آدمی از جانب امام حق، شد دانا به مسائل دین، نگاه دارنده حدّ خود، ثناگوی امامان حق، عیبگوی امامان باطل، فهم کننده پایه امامان حق، پس شد دانا به سبب آن صفت‌ها به این که چگونه شد حال این ائمت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و این که چرا چنین شد که راه باطل پیش گرفتند.

مراد، این است که: به سبب ایثار حیات دنیا بر آخرت، شد چنانچه الله تعالی خبر از آن داده در سورة اعلی^۱ یا به سبب نفاق منافقان، شد چنانچه بیان می‌شود در حدیث اوّل باب بیست و دوم که «بَابُ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ» است و دلالت بر آن می‌کند آنچه منقول است در کتاب مسلم از عمار از حذیفه از رسول صلی الله علیه و آله در اوایل عشر دهم در «بَابُ صِفَاتِ الْمَنَافِقِينَ»^۲ و این که امامت به حق در جایی و کسی است که محکّمات قرآن، دلالت بر امامت او کند.

و شناخت، امامی را که راه حق می‌نماید او را و امامی را که راه باطل می‌نماید او را، پس چون آدمی شناخت آنها را که گفتیم، شناخت سلوک خود را و کسی را که به او باید پیوست و کسی را که از او جدایی باید کرد و خالص کرد یگانگی را برای الله تعالی به سبب نفی شریک در حکم برای او، موافق آیت سورة انعام و دو آیت سورة یوسف: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾^۳ با اقرار به فرمان برداری خود برای الله تعالی و رسولش و جانشین

۱. اشاره به این آیه شریفه است: ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾. اعلی (۸۷): ۱۶.

۲. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۳. انعام (۶): ۵۷؛ یوسف (۱۲): ۴۰ و ۶۷.

رسولش به سبب ترک پیروی ظن . پس چون آدمی به جا آوزد این اخلاص را، شد تلافی کننده آنچه را که بر طرف شده از میان اکثر مردمان و آن، اتباع محکومات قرآن است، و سر راه گیرنده بر دشمنی که در کار آمدن است بر سر او. آن دشمن، شیطان و تابعان او از مخالفان است؛ چه می شناسد آن آدمی، مذهبی را که او در آن است و می شناسد این را که برای چه او در آن مذهب است. مراد، این است که: به دلالت شواهد ربوبیت و محکومات قرآن است.

و می شناسد این را که از کجا و کدام راه، آن دشمن می آید او را. و می شناسد این را که بازگشت آن دشمن، سوی چیست از شبهات. و آنها که مذکور شد، همگی به سبب مددکاری تو راست خردمندی را. یا مراد، این است که: به سبب مددکاری خردمندی است صاحبش را.

بدان که آنچه گفتیم، به عنوان احتمال است و در شافی^۱ احتمالی دیگر ذکر کرده ایم، والله أعلم.

[حدیث] بیست و چهارم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ».

شرح: روایت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که: خردمندی، راهنمای گرونده به خدا و رسولش است.

[حدیث] بیست و پنجم

اصل: [الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنِ السَّرِيِّ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ، لَا فَقْرَ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَالَ أَعْوَدَ مِنَ الْعَقْلِ».

شرح: لا، برای نفی جنس است. فقر، مبنی بر فتح است. أَشَدَّ، مرفوع و خبر لا است.

۱. کتاب شافی شرح عربی شارح محترم بر کتاب کافی است.

یعنی: گفت رسول الله ﷺ که: ای علی! هیچ بی چیزی، بدتر از ناخردمندی نیست و هیچ دارایی، پر فایده تر از خردمندی نیست.

[حدیث] بیست و ششم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ، قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَذْبِرْ، فَأَذْبَرَ، فَقَالَ لَهُ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ، إِيَّاكَ أَمَرْتُ، وَإِيَّاكَ أُنْهَيْتُ، وَإِيَّاكَ أُنِيبُ، وَإِيَّاكَ أَعَاقِبُ».

شرح: مضمون این، ظاهر است از شرح حدیث اول این باب.

[حدیث] بیست و هفتم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ] عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: الرَّجُلُ آتِيَهُ وَأَكْلَمُهُ بِنَعْصِ كَلَامِي، فَيَعْرِفُهُ كُلُّهُ؛ وَمِنْهُمْ مَنْ آتِيَهُ فَأَكْلَمُهُ بِالْكَلامِ، فَيَسْتَوْفِي كَلَامِي كُلَّهُ، ثُمَّ يَرُدُّهُ عَلَيَّ كَمَا كَلَّمْتُهُ؛ وَمِنْهُمْ مَنْ آتِيَهُ فَأَكْلَمُهُ، فَيَقُولُ: أَعِدْ عَلَيَّ؟

فَقَالَ: «يَا إِسْحَاقُ، وَمَا تَذَرِي لِمَ هَذَا؟» قُلْتُ: لَا، قَالَ: «الَّذِي تُكَلِّمُهُ بِنَعْصِ كَلَامِكَ، فَيَعْرِفُهُ كُلُّهُ، فَذَلِكَ مَنْ عُجِنَتْ نُطْفَتُهُ بِعَقْلِهِ؛ وَأَمَّا الَّذِي تُكَلِّمُهُ، فَيَسْتَوْفِي كَلَامَكَ، ثُمَّ يُجِيبُكَ عَلَى كَلَامِكَ، فَذَلِكَ الَّذِي رُكِبَ عَقْلُهُ فِيهِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ؛ وَأَمَّا الَّذِي تُكَلِّمُهُ بِالْكَلامِ، فَيَقُولُ: أَعِدْ عَلَيَّ، فَذَلِكَ الَّذِي رُكِبَ عَقْلُهُ فِيهِ بَعْدَ مَا كَبُرَ، فَهُوَ يَقُولُ: أَعِدْ عَلَيَّ».

شرح: روایت است از اسحاق بن عمار گفت که: گفتم امام جعفر صادق عليه السلام که: مردی از مؤمنان، می آیم نزد او و می گویم با او بعض سخن خود را، پس تمام نکرده، همگی آن را می فهمد. و بعض مؤمنان، کسی است که می آیم نزد او، پس با او می گویم

تمام سخن خود را، پس همگی آن را می فهمد و جواب می گوید، چنانچه گفته ام با او. و بعض مؤمنان، کسی است که می آیم نزد او، پس با او می گویم تمام سخن خود را، پس چون نمی فهمد، می گوید که باز گو سخن خود را با من.

پس امام علیه السلام گفت که: ای اسحاق! این را نیز نمی دانی که چراست این؟
گفتم که: نه.

گفت که: آن که سخن را تمام نکرده، می فهمد، کسی است که خمیر کرده شده آب منی که او از آن، حاصل شده با خردمندی اش در پشت پدر. و آن که تمام سخن خود را با او می گویی، پس همگی را می فهمد، پس از آن، جواب می گوید، چنانچه گفته توست، کسی است که جا داده شده خردمندی او در او در شکم مادرش. و آن که تمام سخن خود را با او می گویی، پس می گوید که باز گو، کسی است که جا داده شده خردمندی او در او بعد از بیرون آمدن از شکم مادر و بزرگ شدن، پس او می گوید تو را که باز گو با من.

مراد، این است که: این تفاوت به اختیار غیر الله تعالی نیست، موافق آنچه گذشت در شرح حدیث پانزدهم.

[حدیث] بیست و هشتم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضٍ مَنْ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاةِ، كَثِيرَ الصَّيَامِ، فَلَا تَبَاهُوا بِهِ حَتَّى تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقْلُهُ».

شرح: گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که: چون دیدید مرد را بسیار نماز، بسیار روزه، پس منازید به آن تا وارسید که چگونه است خردمندی و پیروی حق او.

[حدیث] بیست و نهم

اصل: [بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ] عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: «يَا مُفَضَّلُ، لَا يُفْلِحُ مَنْ لَا يَعْقِلُ، وَلَا يَعْقِلُ مَنْ لَا يَعْلَمُ، وَسَوْفَ يَنْجُبُ مَنْ

يَهْتَمُّ، وَيُظْفَرُ مَنْ يَخْلُمُ، وَالْعِلْمُ جُنَّةٌ، وَالصَّدْقُ عِزٌّ، وَالْجَهْلُ ذُلٌّ، وَالْفَهْمُ مَجْدٌ،
وَالْجُودُ بِالْمَالِ نُجْحٌ، وَحُسْنُ الْخُلُقِ مَجْلَبَةٌ لِلْمَوَدَّةِ».

شرح: يُفْلِحُ (به فاء و حاء بی نقطه) به صیغه مضارع معلوم غایب باب افعال است.
يَنْجُبُ (به نون و جیم و باء یک نقطه) به صیغه مضارع معلوم غایب باب «حَسَنَ»
است.

يُظْفَرُ (به ظاء بانقطه و فاء و راء بی نقطه) به صیغه مضارع معلوم غایب باب «عَلِمَ»
است.

يَخْلُمُ (به حاء بی نقطه) به صیغه مضارع معلوم غایب باب «حَسَنَ» است.
جُنَّةٌ، به ضَمّ جیم و تشدید نون است.

نُجْحٌ (به ضَمّ نون و سکون جیم و حاء بی نقطه) مصدر باب «نَصَرَ» است.
مَجْلَبَةٌ (به فتح میم و سکون جیم و فتح لام و باء یک نقطه و تاء تأنیث) به صیغه
اسم مکانِ باب «نَصَرَ» و «صَرَبَ» برای کثرت است.

یعنی: روایت است از مفّضل بن عمر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: ای مفّضل!
نجات از عذاب آخرت نمی یابد کسی که خردمندی نمی کند. و خردمندی نمی کند
کسی که پیروی ظن می کند و طلب علم دین از علما که دوازده امام باشند، نمی کند. یا
مراد این است که: گوش به محکمات قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن هست،
نمی کند تا علم حاصل کند به مضمون آنها.

چون در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیش از شوکت اهل اسلام، کافران و منافقان،
مسلمانان را اراذل و ذلیلان می نامیدند. می گفتند که: مسلمانان، زادگی^۱ ندارند و
خوارند و خود را نجیب و عزیز می شمردند، چنانچه الله تعالی در قرآن خبر داده.
مخالفان شیعه دوازده امام نیز بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله پیروی کافران و منافقان کرده، شیعه
را اراذل و ذلیلان می نامند و خود را نجیب و عزیز می شمردند و شیعه، حلم ورزیده،
می گذراندند تا زمان ظهور صاحب الزمان علیه السلام.

پس امام علیه السلام اشارت به آن کرده، خبر داد از ظهور صاحب الزمان؛ به این روش که گفت که: و خواهد آمد بعد از این به زمانی بسیار، زمانی که زادگی و نجات به هم رساند به اقرار مخالفان، هر که می فهمد به محکمت قرآن، امامان حق را، و ظفر بر دشمنان یابد کسی که می گذراند پوچ گویی و آزار دشمنان را. بعد از آن، اشارت کرد امام علیه السلام به جواب این پوچ های مخالفان و گفت که: و دانستن محکمت قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن و جواب پوچ های کافران و منافقان هست، سپری است که به آن، دفع شبهت های مخالفان و ضرر شیطان می شود. و راستگویی کسی در احکام الهی، چنانچه مردمان ایمن شوند از خطای او، عزت است، نه بزرگی دنیا.

این، اشارت است به جوابی که الله تعالی منافقان را داده؛ چه گفته در سوره منافقین که: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؛^۱ زیرا که لام در «الله» برای ملکیت است و مراد به مؤمنین، ائمه است، موافق آنچه می آید در «كِتَابُ الْحُجَّةِ» در حدیث دهم «[بَابُ] مَوْلِدِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام» و مراد، این است که: عزت سروری، مملوک الله تعالی است و بس، و ثابت است برای رسولش و برای ایمن کنندگان، به دادن الله تعالی، نظیر: «قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ»^۲ و لیک منافقان کارشان این است که گوش به حجّت نمی کنند تا دانند.

و ناخردمندی، خواری است، نه بی اعتباری دنیا.^۳ و فهمیدن امام دانا^۴ بزرگی است، نه تن در دادن به ننگ چاکری امام نادان، برای بزرگی دنیای فانی.

بعد از آن، امام علیه السلام اشارت کرد به این که مخالفان، گوش به محکمت قرآن اگر نکنند، تقیه باید کرد؛ به این روش که گفت که: و بخشش مال، به مطلب رسیدن است؛ چه به آن، دفع ضرر دشمنان می توان کرد و خوش خویی جای کیش بسیار است دوستی باطنی را.

۱. منافقون (۶۳): ۸.

۲. آل عمران (۳): ۲۶.

۳. یعنی نداشتن مال و منال و اعتبار در دنیا.

۴. «فهمیدن امام دانا»، اضافه مصدر به مفعول است، نه فاعل.

اصل: «وَالْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَايِسُ».

شرح: و دانا به احوال اهل زمانه خود، زور نمی آورد بر او شبیهت ها. اشارت به جواب گفتگوهای مخالفان است که می گویند که: چگونه می شود که اصحاب رسول ﷺ که در جنگ ها همراهی ها کرده باشند و شب و روز در خدمت باشند، به یک بار، ترک گفته او کرده، از دین او مرتد شوند و ترک وصی او کنند، مگر جماعت کمی.

جواب، این است که: کسی که مشهوران به صلاح را از اهل زمانه خود می بیند که چون دنیایی رو به ایشان کند، بی تاب شده، از حال خود می کینند،^۱ باکی از مانند این شبیهت ها و پرده ها ندارد و برگشتن امت را، مگر جماعت کمی، دور نمی انگارد. و در «کِتَابُ الرُّؤْصَةِ» بعد از حدیث نوح^۲ چنین است که: «وَاللّٰهُ مَا أُعْجِبَ بِمَنْ هَلَكَ، كَيْفَ هَلَكَ؛ وَلَكِنْ أُعْجِبَ بِمَنْ نَجَا كَيْفَ نَجَا»:^۳ به خدا قسم که تعجب نمی کنم از جمعی که گمراه شدند بعد از رسول ﷺ که چگونه گمراه شدند، و لیک تعجب می کنم از جمعی که از این فتنه نجات یافتند و بر گفته رسول ایستادند که چگونه نجات یافتند؛ چه دنیا و حکومت را ترک کردن برای رضای الهی بسیار مشکل است بر بیشتر مردمان.

اصل: «وَالْحَزْمُ مَسَاءَةُ الظَّنِّ».

شرح: و استوارکاری این است که از ظاهر مردمان، بازی نخورند و بد گمان باشند تا خلافتش معلوم شود؛ چه باطن اکثر مردمان، بد است.

اصل: «وَبَيْنَ الْمَرْءِ وَالْحِكْمَةِ نِعْمَةُ الْعَالِمِ، وَالْجَاهِلُ شَقِيٌّ بَيْنَهُمَا».

شرح: و وصلت مرد و خردمندی، خوشحالی امام دانا است و امام نادان، آزردۀ وصلت مرد و خردمندی است؛ چه امام دانا دوست می دارد که هر مردی با خردمندی

۱. یعنی: یک سو رفتن و تحاشی نمودن، گمراه کردن، از راستی به کجی افکندن.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۶۷، ح ۳۹۲.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۲۷۵، ح ۴۱۵.

باشد تا دین اسلام رواج گیرد، و امام نادان، می‌خواهد که هر مردی بی‌خردمندی باشد تا شرک رواج گیرد در صورت^۱ اسلام.

از این تقریر ظاهر می‌شود که بین مرفوع و مبتداست. المَرْءُ مضافٌ إِلَیْهِ است.

وَالْحِكْمَةُ عطف است بر المَرْءِ. نِعْمَةُ مرفوع و خبر مبتداست.

العالم (به کسر لام) مضافٌ إِلَیْهِ است. وَ الْجَاهِلُ، مرفوع و مبتداست.

شَقِیّ، مرفوع و خبر مبتداست.

بَيْنَهُمَا مجرور و مضافٌ إِلَیْهِ است و ضمیر، راجع به المَرْءِ و الْحِكْمَةُ است.

اصل: «وَاللّٰهُ وَلِيٌّ مِّنْ عَرَفَهُ، وَعَدُوٌّ مِّنْ تَكَلَّفَهُ».

شرح: و خدای تعالی دوست کسی است که خدا را به ربوبیت می‌شناسد و پیروی ظن نمی‌کند. و دشمن کسی است که بر خود بسته خداشناسی را و او را ربّ العالمین نشمرده، پیروی ظن می‌کند؛ چه قبول کردن حکم غیر الله تعالی در مسألتی که بی‌مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن می‌رود، قبول کردن شریک است برای الله تعالی.

اصل: «وَالْعَاقِلُ غَفُورٌ، وَالْجَاهِلُ خَتُّورٌ؛ وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تُكْرِمَ، فَلَنْ؛ وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تُهَانَ، فَاخْشَنُ؛ وَمَنْ كَرَّمَ أَضْلُهُ، لَانَ قَلْبُهُ؛ وَمَنْ خَشَنَ عُنْصُرُهُ، غَلُظَ كَبِدُهُ؛ وَمَنْ فَرَطَ، تَوَرَّطَ؛ وَمَنْ خَافَ الْعَاقِبَةَ، تَنَبَّتَ عَنِ التَّوَعُّلِ فِيمَا لَا يَعْلَمُ؛ وَمَنْ هَجَمَ عَلَى أَمْرٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ، جَدَعَ أَنْفَ نَفْسِهِ».

شرح: و خردمند، بخشاینده بی‌ادبی‌هاست. و ناخردمند، فریب دهنده است. اظهار بخشایش می‌کند و در دل می‌گیرد. و اگر خواهی گرامی داشتنِ مردمانِ تو را، پس نرمی کن با مردمان. و اگر خواهی خوار داشتنِ مردمانِ تو را، پس درستی کن با مردمان. و هر که خوب است خاک او که از آن آفریده شده، نرم است دل او. و هر که نخاله است خاک او، صاحب جگر است و جرأت بر مردمان می‌کند. و هر که شتاب می‌کند در گفتن و کردن، در می‌افتد در بلایی که دور می‌افتد در آن از نجات. و هر که

۱. «صورت» گاهی به معنی مقابل، رو در رو یا برابر استعمال می‌شود.

عاقبت اندیشی می‌کند، خودداری می‌کند از دخول ناهنجار در آنچه نمی‌داند. و هر که زود درآمد در کاری بی‌دانش، بُرید بینی خود را و خود را عیبناک کرد.

اصل: «وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ، لَمْ يَفْهَمْ؛ وَمَنْ لَمْ يَفْهَمْ، لَمْ يَسْلَمْ؛ وَمَنْ لَمْ يَسْلَمْ، لَمْ يُكْرَمْ؛ وَمَنْ لَمْ يُكْرَمْ، تَهَضَّصَ؛ وَمَنْ تَهَضَّصَ، كَانَ الْوَمَ؛ وَمَنْ كَانَ كَذَلِكَ، كَانَ أُخْرَىٰ أَنْ يَنْدَمَ».

شرح: لَمْ يَسْلَمْ (به سین بی نقطه) به صیغه مضارع معلوم غایب باب «عَلِمَ» است. لَمْ يُكْرَمْ، به صیغه مضارع غایب معلوم باب «حَسَنَ» یا مجهول باب افعال است. تَهَضَّصَ (به ضاد بانقطه) به صیغه ماضی معلوم غایب باب تفعُّل است. أَلُومَ (به فتح همزه و سکون لام و فتح واو) أفعال التفضیل برای مفعول^۱ است. أُخْرَىٰ (به حاء بی نقطه و راء بی نقطه و الف متقلبه از یاء) به صیغه أفعال التفضیل باب «عَلِمَ» است.

أَنْ به تقدیر «بِأَنْ» است. يَنْدَمَ (به نون و دال بی نقطه) به صیغه مضارع معلوم غایب باب «عَلِمَ» است.

یعنی: و هر که گوش نکند محکمت قرآن را تا داند آنها را، نمی‌فهمد به یقین که امام حق کیست؛ چه پندارد که کسی که پیروی ظن کند، امام می‌تواند بود. و هر که آن را نفهمد، سلامت نمی‌ماند از شبهتی چند که مخالفان شیعه امامیه می‌کنند. و هر که از این، سلامت نماند، عزیز نیست نزد الله تعالی، و هر که عزیز نیست نزد او، بی‌توفیق می‌شود. و هر که بی‌توفیق باشد، می‌شود سرزنش کرده شده نزد مردمان در روز قیامت. و هر که باشد چنان، می‌شود سزاوارتر مردمان به این که پشیمان شود از کرده خود.

[حدیث] سی‌ام

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى رَفَعَهُ، قَالَ:] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «مَنْ اسْتَحْكَمَتْ لِي فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ، اخْتَمَلْتُهُ عَلَيْهَا، وَاعْتَفَرْتُ فَقَدْ مَا سِوَاهَا، وَلَا

۱. یعنی «ألوم» أفعال تفضیل به معنی مفعولی است.

أَغْتَفِرُ فَقَدْ عَقِلَ وَلَا دِينَ؛ لِأَنَّ مُفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةُ الْأَمْنِ، فَلَا يَتَهَنَأُ بِحَيَاةٍ مَعَ مَخَافَةٍ، وَقَدْ عَقِلَ فَقَدْ الْحَيَاةَ، وَلَا يُقَاسُ إِلَّا بِالْأَمْوَاتِ».

شرح: الاستیخکام: استوار شدن. الْخَصْلَةُ (به فتح خاء با نقطه): صفت خوب، و صفتِ خواه خوب و خواه بد؛ و این جا، هر دو مناسب است.

تفسیر دین گذشت در شرح حدیث ششم این باب.

یعنی: گفت امیر المؤمنین علیه السلام که: هر که استوار شود برای من در او یک صفت از صفت‌های نیکویی، قبول می‌کنم او را که از شیعه من است؛ برای آن صفت که استوار شده، و می‌بخشم استوار نبودن غیر آن صفت را در او و نمی‌بخشم نبودن خردمندی را که لازم دارد نبودن دینداری را نیز؛ چه جدایی از دینداری، جدایی از ایمن بودن از عذاب الهی است. پس آن کس که دینداری ندارد، گوارایی ندارد به زندگی با ترس عذاب الهی. و نداشتن خردمندی، نداشتن زندگی است. و سنجیده نمی‌شود ناخردمند، مگر به مردگان؛ چه مانند ایشان است و بس.

مخفی نماند که در این گفتگو، اشارت شده به این که کسی که عقل و دین ندارد، هیچ خصلتی در او استوار نیست. پس اگر خصلتی در او باشد، محض ظاهر خواهد بود و در روز قیامت، اعتباری نخواهد داشت.

[حدیث] سی و یکم

اصل: [عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمُحَارِبِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى، عَنْ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مَيْمُونِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ:] «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ دَلِيلٌ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ».

شرح: گفت امیر المؤمنین علیه السلام که: خود پسندی مرد، دلیل است بر سستی خردمندی او. مراد به خود پسندی، ادبار در مواضع اقبال است و بیان شد در شرح حدیث اول، یا مراد، اعم از آن است، موافق آنچه می‌آید در حدیث هفتم باب

چهاردهم که «بَابُ اسْتِعْمَالِ الْعِلْمِ» است که: «فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا كَثُرَ فِي قَلْبِ رَجُلٍ لَا يَحْتَمِلُهُ قَدَرُ الشَّيْطَانِ عَلَيْهِ»^۱. گفته‌اند که راستِ بدتر از دروغ، خودستایی است، اگر راست باشد. پس اگر دروغ باشد، چگونه خواهد بود؟!

[حدیث] سی و دوم

اصل: [أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْعَاصِمِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ] عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام، قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَهُ أَصْحَابُنَا وَذُكِرَ الْعَقْلُ، قَالَ: فَقَالَ: «لَا يُعْبَأُ بِأَهْلِ الدِّينِ مِمَّنْ لَا عَقْلَ لَهُ». قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ مِمَّنْ يَصِفُ هَذَا الْأَمْرَ قَوْمًا لَا بَأْسَ بِهِمْ عِنْدَنَا، وَلَيْسَتْ لَهُمْ تِلْكَ الْعُقُولُ؟

فَقَالَ: «لَيْسَ هَؤُلَاءِ مِمَّنْ خَاطَبَ اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْعَقْلَ، فَقَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ، وَقَالَ لَهُ: أَذْبِرْ، فَأَذْبَرَ، فَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، مَا خَلَقْتُ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْكَ - أَوْ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ - بِكَ آخُذٌ، وَبِكَ أُعْطِي».

شرح: مراد به عقل، خردمندی است که بیان شد در شرح حدیث اول این باب. آخذ (به همزه و الف) به صیغه مضارع متکلم معلوم باب «نَصَرَ» است. الاخذ: گرفتار کردن، مثل اخذ عزیز مقتدر.

ظاهر تکرار بِكَ در وَ بِكَ أُعْطِي این است که آخذ، نسبت به جمعی باشد که اخلاص به عقل کرده باشند و متصف به آن نشده باشند و إعطاء نسبت به جمعی دیگر باشد که رعایت عقل کرده باشند و متصف به آن شده باشند و این، مبنی بر این است که خلق جنّ و انس، طفیلی عبادت مؤمنان است، موافق احتمالی در دو آیت سوره ذاریات: ﴿وَذِكْرٌ فَإِنَّ الْأَذْكَرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲ و آن، این است که ضمیر «يَعْبُدُونِ» راجع به «مؤمنین» باشد.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۵، ح ۷.

۲. ذاریات (۵۱): ۵۵ و ۵۶.

یعنی: روایت است از حسن بن جهم (به فتح جیم و سکون هاء) از امام رضا علیه السلام. حسن گفت که: مذکور شد نزد امام رضا علیه السلام طاعت یاران ما که شیعه امامیه‌اند و مذکور شد که نشان خردمندی، آن است که بی‌واسطه علم به وحی حکم نکنند و عمل نیز نکنند در مسئله‌ای که در آن و در دلیل آن، بی‌مکابره اختلاف رود، خواه با دعوی علم به آن مسئله باشد و خواه با اقرار به ظن.

حسن گفت که: پس امام رضا علیه السلام گفت که: اعتبار کرده نمی‌شود نزد الله تعالی اهل فروتنی و طاعت، از جمله جماعتی که خردمندی ندارند، به این معنی که دین دارند، اما دین حق ندارند و اقبال و ادبار - که مذکور شد در حدیث اول این باب - نمی‌کنند. گفتم که: قربانت شوم! به درستی که از جمله جمعی که اعتقاد دارند به امامت شما، قومی‌اند که عیبی ندارند به اعتقاد ما و نیست ایشان را آن خردمندی‌هایی که می‌گویی. مراد، این است که: خودرأیی می‌کنند.

پس امام علیه السلام گفت در بیان، این که ایشان عیب بزرگی دارند که نیستند این قوم از جمله جماعتی که الله تعالی ایشان را اعتبار کرد و با ایشان سخن گفت در ضمن سخن با خردمندی.

بیان این، آن است که: به درستی که الله تعالی آفرید خردمندی را. پس گفت او را که: بیا سوی ما و به توسط وحی، بدان احکام ما را. پس او آمد. و گفت او را که: برو و خود بدان بی‌احتیاج به وحی، غیر احکام ما را. پس او رفت. پس الله تعالی گفت که: قسم به عزت و بزرگی خودم که نیافریدم چیزی را بهتر از تو.

حسن شک کرد و گفت که: «یا به جای بهتر از تو» گفت که: «محبوب‌تر سوی من از تو». به سبب تو گرفتار عقاب می‌کنم بعضی را و به سبب تو می‌دهم بعضی را ثواب. بیان این گذشت در حدیث اول این باب.

[حدیث] سی و سوم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ] عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: «لَيْسَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ إِلَّا قِلَّةُ الْعَقْلِ».

قِيلَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟
 قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ يَرْفَعُ رَغْبَتَهُ إِلَى مَخْلُوقٍ، فَلَوْ أَخْلَصَ نِيَّتَهُ لِلَّهِ، لَأَتَاهُ الَّذِي يُرِيدُ
 فِي أَشْرَعِ مِنْ ذَلِكَ».

شرح: روایت است از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: نیست پرده
 میان ایمان و کفر (به معنی نگاه دارنده کفر که ایمان را نگذارد که بر کفر غالب آید) مگر
 کمی خردمندی.

راوی گفت که: گفته شد در مجلس که: برای چه بود این سخن، ای فرزند پیغمبر
 خدا؟

گفت که: برای این که بنده گاهی از کمی خردمندی، می برد حاجت خود را سوی
 بنده دیگر. پس اگر صافی سازد قصد خود را برای الله تعالی و طلبد آن حاجت را، هر
 آینه می دهد او را الله تعالی آنچه می خواهد، در زمانی زودتر از زمان بردن حاجت
 سوی آن مخلوق یا از زمان دادن آن مخلوق، اگر دهد. مراد، این است که - چون این به
 خاطر رسید گفتم که: - از کمی خردمندی، چنانچه این فساد می آید، کفر نیز می آید که
 بدتر از این است.

[حدیث] سی و چهارم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِيِّ، عَنْ
 أَحْمَدَ بْنِ عَمْرٍو الْحَلَبِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «كَانَ
 أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: بِالْعَقْلِ اسْتَخْرِجْ غَوْزَ الْحِكْمَةِ، وَبِالْحِكْمَةِ اسْتَخْرِجْ
 غَوْزَ الْعَقْلِ، وَبِحُسْنِ السِّيَاسَةِ يَكُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحُ».

قَالَ: «وَكَانَ يَقُولُ: التَّفَكُّرُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ، كَمَا يَمْشِي الْمَاشِي فِي الظُّلُمَاتِ
 بِالنُّورِ بِحُسْنِ التَّخَلُّصِ وَقِلَّةِ التَّرْبُّصِ».

شرح: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: امیر المؤمنین علیه السلام می گفت -
 در بیان این که خردمندی و خودداری در خواهش های نفس، مثل حکم از روی ظن

در مشتهات، هر کدام آن دیگری را کامل می‌سازد - که: به خردمندی، پیدا کرده می‌شود نهایت خودداری در خواهش‌های نفس. و به خودداری در خواهش‌های نفس، پیدا کرده می‌شود نهایت خردمندی. و به خوبیِ نگاهبانیِ خود، حاصل می‌شود آداب خوب که در قرآن، الله تعالی مردمان را به آن تکلیف کرده.

امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: و می‌گفت امیر المؤمنین علیه السلام که: فکر کردن در عاقبت کارها، زندگیِ دلِ مردِ دیده‌ور است و مانند مشعلی است که می‌رود در تاریکی‌های شب به آن مشعل، مرد رونده، با خوبیِ نجات از چاه و مانند آن و کمی درنگ در راه رفتن.

باب دوم

اصل: **بَابُ فَرَضِ الْعِلْمِ وَوُجُوبِ طَلْبِهِ وَالْحَثُّ عَلَيْهِ**

شرح: این باب، بیان مفروض در قرآن، از جمله علم است و بیان وجوب طلب آن مفروض که آیا بر جمیع مسلمانان است یا بر بعضی و بیان حریص کردن الله تعالی و حُجَج او مردمان را بر آن طلب.
در این باب، ده حدیث است.

[حدیث] اَوَّل

اصل: [أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْفَارِسِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، إِلَّا إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ».

شرح: گفت رسول الله ﷺ که: طلب علم دین، لازم ساخته الله تعالی است در محکقات قرآن، بر هر مسلمانی.
مراد، این است که: بر هر مکلف، طلب علم، لازم است و مسلمان، فرمان برداری می کند. آگاه باشید! به درستی که الله تعالی دوست می دارد طالبان علم دین را.

[حدیث] دوم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمَرِيِّ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ».

شرح: این، ظاهر است از شرح سابق.

[حدیث سوم]

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، قَالَ:] سَئِلَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: هَلْ يَسْعُ النَّاسُ تَرْكُ الْمَسْأَلَةِ عَمَّا يَخْتَاجُونَ إِلَيْهِ؟ فَقَالَ: «لَا».

شرح: پرسیده شد امام موسی کاظم علیه السلام که: آیا گنجایش دارد مردمان را نپرسیدن حکم چیزی که حاجت می افتد ایشان را به آن چیز؟
پس امام علیه السلام گفت که: نه.

[حدیث چهارم]

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبْعِيِّ، عَنْ حَدَّثَهُ، قَالَ:] سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «أَيُّهَا النَّاسُ، اْعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ، أَلَا وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبَ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ؛ إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ، قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ، وَضَمِنَهُ، وَسَيَفِي لَكُمْ، وَالْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ، وَقَدْ أَمَرْتُمْ بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلِهِ؛ فَاطْلُبُوهُ».

شرح: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام می گفت که: ای مردمان! بدانید که صحت فروتنی نزد الله تعالی، طلب علم به احکام الهی و عمل به آن است. آگاه باشید! و به درستی که طلب علم به احکام الهی، واجب تر است بر شما از طلب رزق؛ چه به درستی که رزق، قسمت کرده شده است میان شما و به ضمان داده شده است برای شما، به این روش که به تحقیق، قسمت کرده رزق را عادل که الله تعالی باشد و ظلم و خلاف مصلحت در قسمت نمی کند و ضامن شده این رزق را در قرآن و البتّه وفا به ضامنی خود می کند.

و علم، نه چنین است؛ بلکه در خزانه سینه‌های امامان به حق جا داده شده است و به تحقیق، شما مأمور شدید به طلب آن علم از آن امامان. کسی برای شما ضامن نشده، چنانچه در سوره انعام گفته که: ﴿وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾.^۱ پس طلب کنید آن علم را.

[حدیث] پنجم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا - رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ».

شرح: این، ظاهر است از شرح حدیث اول.

[حدیث] ششم

اصل: [وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بَغَاءَ الْعِلْمِ».

شرح: این، ظاهر است از شرح حدیث اول.

[حدیث] هفتم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، قَالَ:] «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ، فَهُوَ أَغْرَابِي؛ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾»^۲.

شرح: التَّفَقُّه (مصدر باب تَفَعَّلَ که مطاوع باب تَفَعَّلَ است): فراگرفتن کسی از دیگری فقه را. الْفَقْه (به کسر فاء و سکون قاف، مصدر باب «عَلِمَ» و «حَسَنَ»): فهمیدن

۱. انعام (۶): ۱۰۴؛ هود (۱۱): ۸۶.

۲. توبه (۹): ۱۲۲.

و فهمیدگی، به معنی علمی که عمل به آن شود. پس فقه و فهم، أَخَصُّ مطلق است از علم؛ زیرا که علم بی عمل را فقه نمی‌گویند و فهم نیز نمی‌گویند.
الَّذِينَ (به کسر دال و سکون یاء): خدا پرستی؛ و آن، دو قسم است: اول، حق؛ دوم، باطل.

دین حق، آن است که موافق «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ» باشد و «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ» عبارت است از آنچه در محکومات قرآن، بسیار صریح و مکرر شده؛ و آن، نهی از پیروی ظن و از اختلاف در فتوا یا قضا از روی ظن است، موافق آیت سوره بقره: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ»^۱.

و آن، در جمیع شرایع انبیا قرار داده شده، چنانچه در امثال آیت سوره شوری است که: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ»^۲.

و آن را صراط مستقیم و ملت ابراهیم می‌نامند، مثل آیت سوره فاتحه که: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۳ و بیان شد در شرح اول خطبه و سوره انعام که: «قُلْ إِنِّي هَدَيْتُ رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۴.

و آن است «أَحْسَنُ الْحَدِيثِ» و «کتاب متشابه» و «مثنائی» که در آیت سوره زمر است که: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانًى»^۵ و بیان می‌شود در «کتاب التَّوْحِيد» در شرح حدیث^۶ سوم «بَابُ النَّوَادِر»^۷ که باب بیست و سوم است و به این،

۱. بقره (۲): ۱۵۹.

۲. شوری (۴۲): ۱۳.

۳. فاتحه (۱): ۶.

۴. انعام (۶): ۱۶۱.

۵. زمر (۳۹): ۲۳.

۶. «ظ» + و.

۷. حدیث مذکور که منقول از امام باقر علیه السلام است، چنین است: «نَحْنُ الْمَثَانِي الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ نَبِيَّنَا مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله».

واضح می شود آیت سوره توبه که: ﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ، وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱ بنا بر این که حدود به معنی اطراف باشد، خواه اطراف داخله و خواه اطراف خارجه، موافق آنچه می آید در حدیث سوم «بَابُ الرَّدِّ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ» که باب بیست و یکم است که: «مَا خَلَقَ اللَّهُ حَلَالًا وَلَا حَرَامًا إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ كَحَدِّ الدَّارِ، فَمَا كَانَ مِنَ الطَّرِيقِ فَهُوَ مِنَ الطَّرِيقِ، وَمَا كَانَ مِنَ الدَّارِ فَهُوَ مِنَ الدَّارِ».

پس حدود^۲ «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ» دو نوع باشد: اول، حدود داخله و آن، مسائلی باشد که عمل به آن محکّمات، بى علم به آن مسائل، میسر نیست؛ دوم، حدود خارجه، مثل غلو و انتحال و تأویل که بیان می شود در شرح حدیث دوم باب آینده.

و علم اعراب به آن حدود، موقوف است بر آمدن بعض ایشان سوی دار العلم و سؤال «أهل الذکر» و آن اعراب به آن نیامدند و به مکابره، آن محکّمات را تأویل و تخصیص نامعقول کردند و پیروی ظن در نفس احکام الله تعالى و اختلاف از روی ظن کردند، به غفلت از این که در هر زمان تا انقراض دنیا عالمی به جمیع نفس احکام الله تعالى خواهد بود و اگر متمکّن شود، نشر علم به نفس احکام الله تعالى در آن مسائل می کند به وسیله طوایف فِرَق.

پس آن اعراب کافر، مدّعی ایمان شدند، موافق آیت سوره حجرات: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳.

و مراد به اعراب در این دو آیت، اکثر اعراب است به قرینه آیت سوره توبه که: ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۴.

مِنْكُمْ احتراز است از کسی که آن محکّمات قرآن را نشنیده باشد و احتراز است از

۱. توبه (۹): ۹۷.

۲. ظ: + و.

۳. حجرات (۴۹): ۱۴.

۴. توبه (۹): ۹۹.

کسی که آنها را شنیده باشد و معنی تحت اللفظ آنها را نفهمیده باشد، مثل بعض عجم؛ زیرا که ایشان مستضعف‌اند و شاید که معذور باشند.

الأعرابی (به تشدید یاء نسبت): واحد أعراب که به معنی ساکنان بادیه از جمله عرب است، نظیر جنّ و جنّی؛ و مراد این جا، صاحب کفر و نفاق است که حال اکثر أعراب است. در سوره توبه چنین است: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۱ و در این آیت، چند احتمال است:

از آن جمله که مستنبط^۲ از قول امام در این حدیث که فَهُوَ أَعْرَابِي این است که: «المؤمنون» عبارت است از بعض أعراب که مذکور شدند در آیت: ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۳ و ایشان جمعی‌اند که طایفه‌ای از جمله خود را فرستادند برای تفقه در دین و آن طایفه، انذار کردند قوم خود را. پس جمیع ایشان مؤمن شدند، بی لزوم حَرَج و تکلیفِ مَا لَا يُطَاق.

«لام» در «لِيَنْفِرُوا» برای تأکید نفی است، یا برای تعلیل است، به اعتبار این که مؤمنان برای خدا پرستی مخلوق شده‌اند، موافق آیت سوره ذاریات که: ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۴ خواه ضمیر جمع،^۵ راجع به مؤمنین باشد و خواه راجع به جنّ و انس باشد. و چون خدا پرستی جمعی به عنوان حق، موقوف باشد بر تفقه در دین و آن، موقوف باشد بر نَفَر،^۶ پس خدا پرستی ایشان موقوف بر نَفَر خواهد بود، پس خلق ایشان برای نَفَر نیز خواهد بود.

«فاء» در «فَلَوْلَا» برای تفریع است بر بیان سهولت طریق حصول تفقه در دین برای

۱. توبه (۹): ۱۲۲.

۲. «ظ»: + است.

۳. توبه (۹): ۹۹.

۴. ذاریات (۵۱): ۵۵ و ۵۶.

۵. ضمیر جمع در فعل «لِيَعْبُدُونِ».

۶. نَفَر: دور شدن، بیرون شدن، کوچ نمودن.

مؤمنان از جمله بادیه نشینان عرب، به اعتبار این که موقوف بر نَفَر کَافَّةً ایشان نشد. «أَوَّلًا» برای توبیخ و تنذیم است. ضمیر «مِنْهُمْ» راجع به «المؤمنون» نیست؛ بلکه راجع به «الأعراب» در آیت «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا»^۱ است و ایشان اند که دعوی ایمان به خدا و به رسولش و به قرآن کردند و ایمان ندارند.

و این توبیخ، اشارت است به این که حَجَّتِ الله تعالی بر ایشان تمام شده، به سبب محکّمات قرآن که متواتر شده نزد ایشان و ایشان خود را بازی داده، تغافل کرده اند و به تأویل و تخصیص نامعقول، پیروی ظن و اختلاف از روی ظن کرده اند. و رؤسای ضلالت، بعد از وفات رسول الله ﷺ مستظهر به امثال ایشان شدند و به اشتباه خود، آن را اجتهاد نام کردند و قواعد، برای آن اختراع کردند و آنها را حدود داخله «مَا أَنْزَلَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ» شمردند.

و اگر نَفَر برای تفقّه در دین می کردند، می دانستند که حدود داخله ما «أَنْزَلَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ» آنها نیست؛ بلکه سَوَالِ «أَهْلِ الذِّكْرِ» است از هر غیر معلوم که حاجت به آن افتد، بی واسطه یا به واسطه معلومه الصِّدْق، اگر میسر باشد و به واسطه غیر معلومه الصِّدْق؛ به شروط مقررّه نزد شیعه امامیه در جواز عمل به خبر واحد، بی آن که مناط عمل به خبر واحد، ظن به نفس حکم واقعی باشد و بی آن که فتوا یا قضا به آن، واقع شود. الإنذار: ترسانیدن از عذاب آخرت، که در صریح قرآن، وعید به آن شده بر مخالفت آیات محکّماتِ ناهیه از پیروی ظن. و ذکر إنذار به جای اخبار در این مقام، اشارت است به این که پیروی ظن بعد از اطلاع بر آن محکّمات، باعنی ندارد سوای معارضه و همیه و ترک التفات سوی ذکر الله، چنانچه بیان می شود در «كِتَابُ التَّوْحِيدِ» در شرح حدیث سوم باب بیست و سوم که «بَابُ التَّوَادِرِ» است و در دفع معارضه و همیه، کافی است اظهار احتمال و تنبیه بر موضع خطا [و] چه جای استدلال به آیات دالّه بر وجوب عالمی به جمیع نفس احکام الهی در هر زمان تا انقراض دنیا؟

بدان که این تقریر، منطوقِ این آیت است و استدلال به مفهوم این آیت بر

و جوب معرفت امام زمان، می آید در «کِتَابُ الْحُجَّة» در احادیث باب هشتاد و هشتم که «بَابُ مَا يَجِبُ عَلَى النَّاسِ عِنْدَ مُضِيِّ الْإِمَامِ» است و بیان می شود. و از این تقریر، ظاهر می شود که این آیت، دلیل است بر نفی جواز عمل به خبر واحد به طریقت مخالفان که مناط آن را حصول ظن به نفس حکم الله واقعی می شمردند و تجویز می کنند افتا و قضا را به آن ظن. عجب آن که بعضی مخالفان، این آیت را دلیل حجیت عمل به خبر واحد به طریقت خودشان شمرده اند.

یعنی: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که: خوب، دانا شوید در خدا پرستی؛ چه به درستی که شأن، این است که هر که خوب، دانا نشد از جمله شما در خدا پرستی، پس او مانند یکی از کافران و منافقان بادیه نشینان عرب است. بیان این، آن که: به درستی که الله تعالی می گوید در قرآن در سوره توبه که: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا﴾^۱ و نبودند مؤمنان از جمله بادیه نشینان عرب البته، که آیند به همگی سوی دار العلم. پس چرا نیامدند از هر اهل سرزمینی علی حده، از جمله صاحبان کفر و نفاق بادیه نشینان عرب، بعضی سوی دار العلم، برای این که خوب، دانا شوند در خدا پرستی و برای این که ترسانند از عذاب الهی - که در پیروی ظن است - قوم خودشان را، چون برگردند سوی آن قوم تا شاید که همگی آن بادیه نشینان اجتناب کنند از پیروی ظن در نفس حکم الله تعالی و از عذاب آن.

[حدیث] هشتم

اصل: [الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: [سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ، وَلَا تَكُونُوا أَغْرَابًا؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهِ فِي دِينِ اللَّهِ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَمْ يَزَكَّ لَهُ عَمَلًا».

شرح: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که: بر شما باد یاد گرفتن مسائل در فرمان برداری الله تعالی. و مباشید مانند اکثر بادیه نشینان عرب که به طلب علم دین

نیاوده‌اند؛ چه هر که یاد نگرفت مسائل را در فرمان‌برداری الله تعالی، نظر رحمت نمی‌کند الله تعالی سوی او در روز قیامت و قبول نمی‌کند برای او هیچ طاعتش را.

[حدیث] نهم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبٍ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «لَوْ دِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضُرِبَتْ رُؤُوسُهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا».

شرح: روایت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که: هر آینه دوست داشتم این را که شیعه من زده شود سرهای ایشان به تازیانه‌ها تا طلب علم دین کنند. مراد، شکایت است از شیعه.

[حدیث] دهم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى] عَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: قَالَ لَهُ رَجُلٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، رَجُلٌ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ لَزِمَ بَيْتَهُ وَلَمْ يَتَعَرَّفْ إِلَى أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ؟ قَالَ: فَقَالَ: «كَيْفَ يَتَفَقَّهُ هَذَا فِي دِينِهِ؟!».

شرح: روایت است از آن که روایت کرد حدیث را از امام جعفر صادق عليه السلام، راوی گفت که: گفت او را مردی که: قربانت شوم! مردی که شناخته امامت شما را، در خانه خود نشسته و در آشنایی برادران مؤمن را بر خود بسته. راوی گفت که: پس امام عليه السلام گفت که: چگونه طلب علم می‌کند این مرد در آنچه فرموده الله تعالی او را؟ مراد، این است که بد کرده؛ چه این، مخالف آیت سورة توبه است، چنانچه گذشت در شرح حدیث هفتم این باب. پس می‌باید که بیرون آید و آشنایی کند تا طلب علم دین کند.

باب سوم

اصل: **بَابُ صِفَةِ الْعِلْمِ وَفَضْلِهِ وَفَضْلِ الْعُلَمَاءِ**

شرح: این باب، بیانِ نشانِ علمی است که الله تعالی امر به طلب آن نکرده و بیان فضیلت آن علم و بیان فضیلت علمای آن علم.
در این باب، ده حدیث است.

[حدیث] اَوَّل

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدُّهْقَانِ، عَنْ دُرُسْتِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ] عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ، فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلَامَةٌ، فَقَالَ: وَمَا الْعَلَامَةُ؟ فَقَالُوا لَهُ: أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْأَشْعَارِ وَالْعَرَبِيَّةِ».

قال: «فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ، وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ».

شرح: روایت است از امام موسی کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت که: داخل شد رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسجد مدینه، پس ناگاه دید جماعتی که به تحقیق، دور مردی گرفته‌اند. پس گفت که: چیست این جمعیت با این مرد؟

پس گفته شد که: مردی است بسیار دانا.

پس گفت که: و چیست معنی بسیار دانا؟

پس گفتند رسول الله ﷺ را که: دانایتر مردمان است به نَسَب‌های عرب و تاریخ عرب و روزگار گذشته که پیش از ظهور پیغمبری شما بود و شعرهای عرب و قاعده‌هایی که در زبان عرب است.

امام گفت که: پس گفت پیغمبر ﷺ که: دانش این مرد، هرزه است. دانشی است که ضرری نمی‌رساند به کسی که نداند آن را و نفعی نمی‌رساند به کسی که داند آن را.

اصل: «ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ، أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ، أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ، وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ».

شرح: الفَرَض: بریدن. و مراد به فریضه این جا، مسئله فروع فقه است؛ چه در آن، کار به آخر رسیده و حکم افعال شخصیّه معلوم شده.

الْعُدُول: کبییدن.^۱ السُّنَّة: راه و روش؛ و مراد این جا، مسئله اصول فقه است. القَائِم: کارساز ضعیفان؛ و مراد این جا، مسئله معلومه است از اصول فقه که در مسائل غیر معلومه به کار آید.

یعنی: بعد از آن گفت پیغمبر ﷺ که: نیست دانشی که ضرر رساند به کسی که نداند آن را و نفع رساند به کسی که داند آن را، مگر سه دانش:

اول: دانستن مضمون آیتی از قرآن که صریح باشد در معنی خود و معلوم باشد که منسوخ نشده. پس اگر کسی صاحب تتبع باشد و گوید که: این آیت، این معنی ندارد، یا گوید که: منسوخ شده، مکابره صریح می‌کند، یا خود را بازی ای می‌زند، مثل آیت‌هایی که در آنها نهی از قرار دادن شریک برای الله تعالی و اختلاف از روی ظن هست.

دوم: دانستن مسئله‌ای که در آن مسئله، قطع و فصل الهی باشد، به این معنی که در آن مسئله، الله تعالی حکم افراد شخصیّه فعل مکلف را بیان کرده باشد، بی واسطه بیان حکم افراد کلیّه آن؛ و آن مسئله، عدول کرده باشد از محکّمات قرآن، به این معنی که

۱. کبییدن: به یک سو رفتن و تحاشی نمودن.

در محکومات قرآن نباشد، مثل این که بر هر عاقل بالغ، واجب است در هر وقت ظهر، چهار رکعت و مستحب است در هر سحر، یازده رکعت و مانند آنها از مسائل فروع فقه؛ چه مقصود بی واسطه از آنها دانستن حکم افراد شخصیّه نماز ظهر و نماز شب و مانند آنهاست.

سوم: دانستن مسئله‌ای که در آن مسئله، بیان راه و روش باشد، به این معنی که مقصود بی واسطه از آن، دانستن حکم افعال کلیّه باشد و آن مسئله، کارسازی مسائل ندانسته کند، به این معنی که به واسطه دانستن آن مسئله، افعال شخصیّه که حکم الهی در آنها دانسته نشده، به جا آورده شود، مثل این که در مسئله ندانسته، عمل به ظاهر قرآن می توان کرد بی فتوا و قضا، و مثل این که اگر در ظاهر قرآن نیز نباشد، عمل به خبر واحد صحیح می توان کرد در آن و مانند اینها از مسائلی که از اصول فقه است و قطع و فصل در آنها نشده، به این معنی که بعد از دانستن آنها، فایده‌ای از آنها در افعال شخصیّه نمی توان برد بی احتیاج به انتظار سخنی دیگر در بیان حکم افعال شخصیّه، مثل ظاهر قرآن و خبر واحد.

و مصنف اشارت کرد به این قسم سوم که گفت که: «بِالْأَثَارِ الصَّحِيحَةِ وَالسُّنَنِ الْقَائِمَةِ» و بیان شد در شرح «وَقُلْتَ إِنَّكَ تُحِبُّ» تا آخر، در خطبه. و هر چه غیر این سه قسم دانش است و نسبتی به آنها ندارد، زیاد است، به این معنی که هرزه است. دانستن آن، فایده ندارد و ندانستن آن، ضرر ندارد.

[حدیث] دوم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ، وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يَمُوتُوا دَرَهَمًا وَلَا دِينَارًا، وَإِنَّمَا أَوْرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ، فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا، فَقَدْ أَخَذَ حَظًّا وَافِرًا، فَانْظُرُوا عَلِمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ؟ فَإِنْ فِينَا - أَهْلَ الْبَيْتِ - فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ».

شرح: مراد به علماء این جا، دانایان [به] ^۱ آیاتِ بَيِّنَاتِ محکّماتِ ناهیه از اتّباع ظن، امیر به سؤال «أهل الذکر» است، به روشی که با آن غلو و انتحال و تأویل نباشد. و مراد به انبیاء، صاحبان شریعت علیّ حِدّه و کتاب علیّ حِدّه است و ایشان شش کس اند: آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَیْهِمْ - .
 اُنَّ (به فتح همزه و تشدید نون مفتوحه) به تقدیر «لِأَنَّ» است.

أحادیث، عبارت است از آن آیاتِ بَيِّنَاتِ محکّمات که مضمون آنها مشترک است میان جمیع شش کتاب شریعت.

مِنْ تَبْعِيضِيَّهِ، به اعتبار این است که در هر کتابی، غیر آن آیات نیز هست از جمله احادیث، اگر چه آن آیات، «أحسن الحديث» است، موافق آیت سوره زمر که: «اللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيًّا» ^۲ و آیت سوره یوسف که: «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» ^۳.

بَشْيٍ مِنْهَا مَبْنِيٌّ بر این است که مضمون آن آیات، یکی است و تکرار، برای تأکید اتمام حجت است؛ و لهذا آنها را «متشابه»، به معنی متوافق و «مثنائی» می نامند. پس تمسک به یکی از آنها کَمَا هُوَ حَقُّهُ، تمسک به جمیع آنهاست.

حَظٌّ وَاِثْرٌ، مبنی بر این است که آن، اُمُّ الْكِتَابِ و اصل شریعت است و تمسک به آن، مُفَضَّلٌ است سوی ترک خودرأیی و پیروی ائمه هدی در هر مشتبّه؛ و آن، باعث صَحّت عبادت و فوز به بهشت و رضوان است، موافق آیت سوره حدید: «هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ ءَايَاتٍ يَبَيِّنُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ» ^۴.
 عَلِمَكُمْ هذا عبارت از مضمون آیاتِ بَيِّنَات است.

مَنْ استفهامیه است. و مراد، این است که: به وسیله غیر امام هدی، دفع معارضاتِ وهمیه از آن علم نمی شود.

۱. «ظ: ه: با.

۲. زمر (۳۹): ۲۳.

۳. یوسف (۱۲): ۱۱۱.

۴. حدید (۵۷): ۹.

فِي در فِينَا و در فِي كُلِّ برای تعلیل است و ظرف دوم، بدل ظرف اَوَّل است و از قبیل بدل بعض از كُل است.

أَهْلٌ، منصوب به اختصاص است.

خَلَفَ (به فتح خاء بانقطه و فتح لام) عبارت است از امام حَى از جمله اهل البیت که جانشین امام گذشته می باشد در هر زمان تا انقراض تکلیف.

الْعُدُول (جمع عَدَل، به معنی عادل): متوسّطان میان افراط و تفریط از جمله شیعه امامیه؛ و این، اشارت است به آیت سوره نور که: «يُسَيِّجُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ»^۱ و بیان می شود در «كِتَابُ الْحُجَّة» در شرح حدیث ششم باب هفتم که «بَابُ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ وَالرَّدِّ إِلَيْهِ» است.

يُنْفُونَ (به ضَم فاء) مأخوذ است از نفی، به معنی اعتقاد بطلان چیزی، یا به معنی استدلال بر بطلان چیزی.

التَّخْرِيف: گردانیدن چیزی از وسط، سوی حرف، به معنی طرف خارج.

غَالِيْن، عبارت است از جمعی که مبالغه را به حدّی رسانیده اند که تجویز پیروی ظن در محلّ حکم شرعی نیز نمی کنند و منکر می شوند احادیثی را که در سهو نبی و ائمه علیهم السلام واقع شده،^۲ مثل آنچه می آید در «كِتَابُ الصَّلَاة» در حدیث اوّل باب چهل و دوم که «بَابُ مَنْ تَكَلَّمَ فِي صَلَاتِهِ أَوْ انْصَرَفَ قَبْلَ أَنْ يُتِمَّهَا أَوْ يَقُومَ فِي مَوْضِعِ الْجُلُوسِ» است. و ابن بابویه در فقیه در «كِتَابُ الصَّلَاة» در «بَابُ أَخْكَامِ السَّهْوِ فِي الصَّلَاة» تشنیع

۱. نور (۲۴): ۳۶ و ۳۷.

۲. از این کلام مصنّف برمی آید که وی همچون برخی از عالمان قدیم اسلامی قائل به «سهو النبی» بوده است و این نظریه در کتاب های مختلف کلامی و اعتقادی چه به صورت مستقل و چه غیر مستقل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. علاقه مندان به مطالعه بیشتر در این زمینه رجوع کنند به: الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۴؛ عدم سهو النبی، شیخ مفید، ص ۱-۳۲؛ المعبر، علامة حلّی، ج ۲، ص ۴۰۳؛ مختلف الشیعة، ج ۲، ص ۱۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۰۲-۱۲۸؛ حقّ یقین، سید عبد الله شبر، ج ۱، ص ۹۳؛ مصابیح الأنوار، ج ۲، ص ۱۳۳؛ مجمع الفائدة والبرهان، ج ۳، ص ۱۵۸؛ علم الإمام شیخ مظفر، ص ۸۹-۹۱؛ العصمة، سید میلانی، ج ۲۰، ص ۳۲-۳۷؛ الذخيرة في علم الکلام، ص ۳۳۸.

بر ایشان کرده به قول او که: «إِنَّ الْعُلَاةَ وَالْمَفُوضَةَ - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - يُنْكِرُونَ سَهْوَ النَّبِيِّ»^۱ تا آخر. الإِنتِحَال (به نون و حاء بی نقطه، مصدر باب افتعال): بستن دینی بر خود به ساختگی.

مراد به مُبْطِلِین، جمعی است که خود را از شیعه امامیه می‌شمردند و مَعَ هَذَا پیروی ظن و اختلاف از روی ظن می‌کنند به دعوی اضطرار، یا به دعوی این که ما را از این اخبار آحاد، علم به هم رسیده و مقصودشان صَرْف^۲ و جوه ناس سوی خودشان به افتا و قضا است، موافق آنچه مذکور است در «كِتَابُ الرُّؤُصَةِ» در تحت خطبة امیر المؤمنین (ع) وَ هِيَ خُطْبَةُ الْوَسِيلَةِ که جابر بن یزید گفت امام محمد باقر (ع) را که: سوخت مرا اختلاف شیعه در مذاهبشان. و امام جواب گفت که: ایشان انتحال کرده‌اند و در حقیقت، منکر امام زمان‌اند.

تَأْوِيلُ الْجَاهِلِينَ عبارت است از آنچه مفسران مخالفان در آن آیات بیّنات می‌گویند، برای این که معزول از منصب فتوا و قضا نشوند، مثل این که مراد به ظن، اعتقادی است که از روی قرینه و دلیل نباشد. و مراد به علم، اعتقادی است که از روی قرینه یا دلیل باشد و مثل تخصیص آن آیات به اصول دین.^۳

یعنی: روایت است از امام جعفر صادق (ع) گفت که: به درستی که دانایان، وارثان پیغمبران‌اند و آن، برای این است که پیغمبران به میراث نگذاشته‌اند برای اهل عصر خود و آیندگان بعد از ایشان، مسکوک نقره را و نه مسکوک طلا را. و جز این نیست که به میراث گذاشته‌اند سخنی چند را از جمله سخنان ایشان. پس هر که متمسک شد به چیزی از جمله آن سخنی چند، پس به تحقیق، فراگرفته نصیبی کامل را. پس وارسید - ای شیعه - این علم خود را که از که فرا می‌گیرید آن را؛ چه به درستی که به وسیله ما (خانواده محمد (ص)) به وسیله هر جانشینی، عادلان‌اند که نفی می‌کنند از آن علم،

۱. الفقیه، ج ۱، ص ۳۵۹، ذیل حدیث ۱۰۳۱.

۲. بازگردانیدن.

۳. ظاهراً مراد شارح از مثال‌هایی که زده، مثال برای قول مفسران مخالف نباشد؛ بلکه اینها مثال هستند برای آن مواردی که مفسران مخالف درباره آنها اظهار نظر می‌کنند و آنها را برای مقاصد خود، تأویل می‌نمایند.

تجاوز از حدّ غالبان را و ساختگی اهل اختلاف را و تأویل جاهلان را.

[حدیث سوم]

اصل: [الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا، فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ».

شرح: روایت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که: چون خواهد الله تعالی برای بنده خود، خوبی و بهشت را، توفیق فهمیدگی می دهد او را [در] خدا پرستی.

[حدیث چهارم]

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ] عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: قَالَ: «الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ: التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ، وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ، وَتَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ».

شرح: روایت است از مردی از امام محمد باقر عليه السلام، راوی گفت که: گفت امام محمد باقر عليه السلام که: خردمندی ای که آن، همگی خردمندی است، سه چیز است: کسب فهمیدگی در فرموده الله تعالی، و صبر کردن بر آنچه پیش آید در دنیا از سختی ها، و میانه روی در خرج که نسبت به دخل، نه تَلَفْکَاری باشد و نه سختگیری.

[حدیث پنجم]

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «الْعُلَمَاءُ أُمَنَاءُ، وَالْأَنْثِقِيَاءُ حُصُونٌ، وَالْأَوْصِيَاءُ سَادَةٌ».

شرح: الْأَنْثِقِيَاءُ (جمع ثَقِيٍّ): پرهیزگاران از گناهان بزرگ؛ و ایشان در هر زمانی از زمان هایی که بعد از محمد صلی الله علیه و آله است تا روز قیامت، مانند حصاری اند که از دشمنان باید نگاه داشت. و چنانچه هر حصاری، نگاهبان و سردار می خواهد، ایشان نیز می خواهند تا از شرّ دشمنان که شیطان و تابعانش باشند، ایمن شوند.

یعنی: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: علما مانند نگاهبانانند که به ایشان سپرده شده جا به جای حصار در هر زمانی. و پرهیزگاران مانند حصار هاینند، در هر زمانی جمعی از ایشان حصاری اند. و جمعی که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را جانشین خود کرده در امت خود، سرداران اند، در هر زمانی یکی از ایشان سردار است. در این حدیث، اشارت شده به این که جمعی که پرهیزگار نیستند، از حصار بیرون اند و در زندان خانه شیطان اسیرند.

[حدیث] ششم

اصل: وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: «الْعُلَمَاءُ مَنَارٌ، وَالْأَتَقِيَاءُ حُصُونٌ، وَالْعُلَمَاءُ سَادَةٌ».

شرح: و در روایتی دیگر از امام علیه السلام چنین است که: علما مانند جای بلندند که آتش در آن جا افروخته شده تا راه گم کردگان امت به آن، راه یابند. و صالحان امت، مانند حصار هاینند، در هر زمانی حصاری. و علمای خانواده محمد صلی الله علیه و آله سرداران حصار هاینند، در هر زمانی سرداری.

[حدیث] هفتم

اصل: [أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْكِنْدِيِّ] عَنْ بَشِيرِ الدَّهَّانِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، يَا بَشِيرُ، إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ يَسْتَغْنِ بِفَقْهِهِ، اخْتِاجَ إِلَيْهِمْ، فَإِذَا اخْتِاجَ إِلَيْهِمْ، أَدْخَلُوهُ فِي بَابِ ضَلَالَتِهِمْ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ».

شرح: روایت است از بشیر روغن فروش گفت که: گفت امام جعفر صادق علیه السلام که: نیست خوبی در کسی از شیعه ما که یاد نمی گیرد از ما مسائل دین را. ای بشیر! به درستی که مردی از شیعه ما چون بی نیاز نشود به دانش خود، به معنی دانشی که طریق شیعه ماست، محتاج می شود به مخالفان ما و به کتاب های ایشان، به گمان این که این کتاب ها را می خوانم، آنچه حق است، قبول می کنم و آنچه باطل است، قبول نمی کنم. پس چون محتاج به آن شد، آهسته آهسته داخل می سازند مخالفان ما او را در در

گمراهی ایشان^۱ و او نمی داند که داخل آن در شده.
مراد به درِ گمراهی، پیروی ظن است؛ چه به آن در، داخل همگی گمراهی ها می شود و پندارد که هنوز از شیعه است.

[حدیث] هشتم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام، قَالَ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: عَالِمٍ مُطَاعٍ، أَوْ مُسْتَمْعٍ وَاعٍ».

شرح: گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که: نیست خوبی ای در زندگانی، مگر دو کس را: دانایی که سخنش را باید که شنوند و عمل کنند، یا شنونده از آن دانا که خوب در دل خود جا دهد آنچه را که شنود.

[حدیث] نهم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «عَالِمٌ يَنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ».

شرح: روایت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت که: دانایی که فایده برده شود در دین به دانایی او، بهتر است نزد الله تعالی از هفتاد هزار عبادت کننده که فایده اش به خودش رسد و بس.

[حدیث] دهم

اصل: [الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ:] «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: رَجُلٌ رَاوِيَةٌ لِحَدِيثِكُمْ يَبْثُ ذَلِكَ فِي النَّاسِ، وَيَسُدُّهُ فِي قُلُوبِهِمْ وَقُلُوبِ شِيعَتِكُمْ، وَلَعَلَّ عَابِدًا مِنْ

۱. یعنی: گمراهی خودشان.

شِيعَتِكُمْ لَيْسَتْ لَهُ هَذِهِ الرَّوَايَةُ، أَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟
 قَالَ: «الرَّوَايَةُ لِحَدِيثِنَا يَشْدُ بِهِ قُلُوبُ شِيعَتِنَا أَفْضَلُ مِنَ أَلْفِ عَابِدٍ».

شرح: گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که: مردی هست بسیار روایت کننده حدیث شما که مشهور می‌کند حدیث شما را در مردمان و وامی نماید راستی حدیث شما را در دل‌های مخالفان و در دل‌های شیعه شما. و مردی دیگر هست عبادت کننده، شاید این قسم روایت بسیار و وانمودن راستی حدیث شما در دل‌ها نداشته باشد؛ کدام از این دو مرد، بهتر است نزد الله تعالی؟

گفت که: بسیار روایت کننده حدیث ما بر حالی که پا بر جا می‌کند به حدیث ما دل‌های شیعه ما را، بهتر است نزد الله تعالی از هزار عبادت کننده چنان. مخفی نماند که تفاوت میان این حدیث و حدیث سابق، که در آن هفتاد هزار بود، این است که عابد در حدیث سابق، روایت حدیث نمی‌کند اصلاً؛ و عابد در این حدیث، روایت می‌کند، اما نه آن قدر و نه آن چنان که آن مرد می‌کند. و در این جواب، اشارتی هست به این که با مخالفان، گفتگو کردن در زمان تقیه خوب نیست؛ چه در جواب، اکتفا به دل‌های شیعه کرد و دل‌های مردمان دیگر را نگفت.

باب چهارم بَابُ أَصْنَافِ النَّاسِ

اصل:

شرح: این باب، بیان اقسام مردمان است بعد از رسول الله ﷺ.
در این باب، چهار حدیث است.

[حدیث] اَوَّل

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَفْزَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبْعِيِّ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ مَعْنُ يُوثِقُ بِهِ، قَالَ:] سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ النَّاسَ أَلْوَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى ثَلَاثَةِ أَلْوَا إِلَى عَالِمٍ عَلَى هُدًى مِنَ اللَّهِ قَدْ أَغْنَاهُ اللَّهُ بِمَا عَلِمَ عَنْ عِلْمٍ غَيْرِهِ، وَجَاهِلٍ مُدْعٍ لِلْعِلْمِ لَا عِلْمَ لَهُ، مُعْجَبٍ بِمَا عِنْدَهُ قَدْ فَتَنَتْهُ الدُّنْيَا وَفَتَنَ غَيْرُهُ، وَمُتَعَلِّمٍ مِنْ عَالِمٍ عَلَى سَبِيلِ هُدًى مِنَ اللَّهِ وَنَجَاةٍ، ثُمَّ هَلَكَ مِنْ ادَّعَى، وَخَابَ مَنْ افْتَرَى».

شرح: أَلْوَا (به همزه و الف و ضم لام) از باب «نَصَرَ» است.

الْمُعْجَب (به ضم میم و سکون عین بی نقطه و فتح جیم): کسی که خوش آمده او را

چیزی.

یعنی: شنیدم از امیر المؤمنین ﷺ می گفت که: به درستی که مردمان، بازگشت کردند در زمان بعد از رسول الله ﷺ بی فاصله، سوی سه قسم؛ به معنی این که بر این سه قسم قرار یافتند:

اول، دانایی که بر راستی ای است که از جانب توفیق الله تعالی به او رسیده؛ چه

معصوم است از جمیع گناهان. به تحقیق، بی نیاز کرده او را الله تعالی به دانشی که دارد از دانش دیگران؛ چه جمیع احکام الهی را که محتاجِ اِلَیْهَا است، چنانچه هست، می‌داند و این، صفت امیر المؤمنین علیه السلام است.

و دوم، نادانی که دعوی دانش آن احکام می‌کند به مسئله اصول فقه که جاهلان قرار داده‌اند.^۱ و آن، این است که جایز است پیروی ظن خود یا ظن دیگری در احکام الهی. نیست او را دانش؛ چه این مسئله، باطل است و اعتقاد کننده آن، الله تعالی را شناخته به ربوبیت و یگانگی در حکم. پس رسولش را و چیزی از احکام دین را ندانسته خواهد بود؛ چه کسی که فرستنده رسول را نشناسد، رسولش و حکمش را در حقیقت، ندانسته خواهد بود اصلاً. فریفته شده است به آنچه نزد اوست از فکرهای خوش‌نمای پوچ که در مصلحت‌بینی و نظم و نسق دنیا می‌کند. به تحقیق، در خودرأیی و گمراهی انداخته او را دوستی دنیا و حکومت و او در خودرأیی و گمراهی انداخته دیگران را؛ و این، صفت اولی و تابعان اوست.

و سوم، نادانی که اقرار به نادانی خود می‌کند و از دانا یاد می‌گیرد آنچه را که نمی‌داند، بر راه راستی امامی است که راستی از جانب توفیق الله تعالی به او رسیده. و بر نجات است از شبهت‌های مخالفان و از عذاب الهی؛ و این، صفت شیعه امیر المؤمنین علیه السلام است.

و بعد از آن زمان، جهنمی شد آن که به جای اولی نشست و دعوی امامت کرد و این صفت دومی است، و به مطلب نرسید آن که افترا بر الله تعالی و رسولش بست و تغییر احکام قرآن کرد و این، صفت سومی است که به خواری در کنج خانه کشته شد در شهری که امیر المؤمنین و اولادش علیهم السلام حاضر بودند و کشتندگان، فرمان‌بردار ایشان بودند.^۲

۱. مخالفت مصنف علیه السلام با اصول فقه و مجتهدان، در مقدمه تحقیق این کتاب به تفصیل بیان شد.

۲. مخفی نماند که این سخن مصنف، مبنی بر این که کشتندگان خلیفه سوم، از فرمان‌برداران حضرت علی علیه السلام و یارانش بودند، با نصوص بسیار معتبر تاریخی، سازگاری ندارد، بلکه طبق شواهد معتبر تاریخی، کشتندگان خلیفه مذکور، اغلب از نزدیکان خود خلیفه و یا غیر آنها بوده‌اند که به خاطر برخی اغراض سیاسی، این قتل را طرح‌ریزی کرده بودند. در این خصوص رجوع شود به: دعائم الاسلام، قاضی مغربی، ج ۱، ص ۳۹۷؛ الإيضاح

[حدیث] دوم

اصل: [الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُشَاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمٍ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ، وَمُتَعَلِّمٌ، وَغَنَاءٌ».

شرح: الغناء (به ضم غین بانقطه و تخفیف و تشدید ثاء سه نقطه و الف ممدوده): خار و خاشاک؛ و مراد، این جا مردمان هرزه کار است.
یعنی: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: مردمان سه قسم اند: اول، دانا به جمیع احکام الهی که امام حق باشد؛ و دوم، یاد گیرنده از امام حق، بی واسطه یا به واسطه، آنچه را که نداند از احکام الهی که شیعه باشند؛ و سوم: هرزه کارِ عُمر ضایع کن که امامان ناحق و تابعان ایشان باشند.

[حدیث] سوم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْأَعْلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ] عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اغْدُ عَالِمًا، أَوْ مُتَعَلِّمًا، أَوْ أَحِبَّ أَهْلَ الْعِلْمِ، وَلَا تَكُنْ رَابِعًا؛ فَتَهْلِكَ بِبُغْضِهِمْ».

شرح: اغدُ (به غین بانقطه و دال بی نقطه، به صیغه امر معتل اللام باب «نَصَرَ») از افعال ناقصه است.

یعنی: روایت است از ابو حمزه ثمالی (به ضم ثاء سه نقطه و تخفیف میم) گفت

➤ ابن ساذان، ص ۷۸؛ الغارات ثقفی، ج ۱، ص ۲۰۵ - ۲۰۶؛ المسترشد طبری، ص ۵۲۳؛ الإرشاد مفید، ج ۱، ص ۳۲۷ - ۳۲۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۱۶ - ۴۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۷۳ - ۳۷۴. این در منابع شیعه، و در منابع اهل سنت نیز، بسیاری از اعظام اهل سنت به این حقیقت اعتراف نموده اند. ر.ک: المعجم الكبير طبرانی، ج ۱، ص ۸۰ ح ۱۱۳؛ معرفة السنن والآثار بیهقی، ج ۶، ص ۲۸۴ ح ۵۰۰۲؛ الاستیعاب ابن عبد البر، ج ۲، ص ۷۰۰ - ۷۰۱؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۶ - ۳، و ص ۷۱ - ۷۳؛ وج ۳، ص ۶۵ و ۷۹ و ۸۲ و ۱۰۱؛ وج ۶، ص ۶۲؛ وج ۱۴، ص ۳۷؛ و غیرها من المصادر التاريخية والحديثية للنعمان.

که: گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که: می باش هر صبح یکی از سه قسم: اول، دانا به جمیع احکام الهی؛ دوم، یاد گیرنده از دانا به جمیع احکام الهی آنچه را که نداند بی واسطه یا به واسطه؛ سوم، دوست دارنده آن دانا، اگر آن دانا غایب باشد. و نشان دوستدار، این است که هر صبح و شام منتظر او باشد و پیروی ظن نکند، چنانچه دشمنانش می کنند؛ و مباح قسم چهارم که دانا نباشی و اگر دانا حاضر است، نپرسی و اگر غایب است، انتظارش نکشی و پیروی ظن کنی که جهنمی می شوی به دشمنی این سه قسم.

حکایت:

مخالفی گفت که: سخنی که شیعه در حق ما می گویند که: ما دشمن علی بن ابی طالبیم، محض افتراست. چگونه دشمن باشد کسی با امام چهارم خود و ما علی را بیش از شیعه دوست می داریم؛ چه می گوئیم که: کسی حدّ آن نداشت که با علی ستمی کند و او تغافل کند.

گفتم که: آیا ترسایان که می گویند که: الله تعالی خدای سوم است، دشمن الله تعالی اند یا دوست؟

گفت که: دشمن اند.

گفتم که: چگونه دشمن باشد کسی با خدای سوم خود؟

گفت که: این جوابی است که جان دارد.

گفتم که: آیا جمعی که دانند که الله تعالی هست و دشنام او دهند نادانسته، چنانچه الله تعالی گفته در سوره انعام که: ﴿فَتَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^۱ دشمن اویند یا نه؟ گفت که: این نیز مانند اول.

گفتم که: آیا جهودان در دعوی این که ایشان الله تعالی را دوست می دارند و هیچ کس مثل ایشان دوست نمی دارد، چنانچه الله تعالی در سوره جمعه حکایت کرده، راست می گویند به اعتقاد اهل اسلام یا دروغ؟ گفت که: دروغ.

گفتم که: شما در دعوی زیادت‌ی دوستی، مانند ایشانید به اعتقاد شیعه. و علی، زیاد بر رسول ﷺ و جمیع اصحابش نیست که از دشمنان گریخت به غار و برگشت از حدیبیه، چون کفار سر راه گرفتند؛ و زیاد بر الله تعالی نیست که فرعون ﴿أَنَا رَبُّكُمْ﴾ اَلْأَعْلَى ﴿﴾ گفت و او در چندین سال گذرانید [و زیاد بر الله تعالی نیست که] اکثر مردمان احکام او را نابوده انگاشته، انواع بی ادبی می کنند و می گذرانند تا روز دیوان بزرگ. و گویا که دروغی را که در عجز علی علیه السلام از نصرت عثمان در وقت کشته شدن او ساخته‌اید، به خاطر ندارید.

[حدیث] چهارم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ] عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «يَعْدُو النَّاسُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ: عَالِمٍ، وَمُتَعَلِّمٍ، وَغُنَاءٍ، فَتَحْنُ الْعُلَمَاءُ، وَشِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ، وَسَائِرُ النَّاسِ غُنَاءٌ».

شرح: روایت است از جمیل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: شنیدم از او می گفت که: هر صبح می باشند مردمان بر سه قسم: دانای مسائل دین، و یاد گیرنده، و هرزه کار.

بیان این، آن است که: ما خانواده پیغمبر ﷺ، آن دانیانیم، هر یکی در زمانی، و شیعه ما یاد گیرندگانند و باقی مردمان، هرزه کارند.

باب پنجم

باب ثواب العالم والمتعلم

اصل:

شرح: این باب، بیان ثواب دانای مسائل دین و ثواب یادگیرنده مسائل دین است.
در این باب، شش حدیث است.

[حدیث] اول

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضاً بِهِ، وَإِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخُوتِ فِي الْبَحْرِ».

شرح: گفت رسول الله ﷺ که: هر که رود در راهی که طلب کند در آن راه، علم دین را، می برد الله تعالی او را در راهی سوی بهشت. و به درستی که فرشتگان هر آینه می گسترانند بال های خود را برای طالب علم دین تا قدم بر آن بال ها نهد، از بس که راضی اند به او، به این معنی که دوست می دارند او را. و به درستی که از الله تعالی آمرزش می خواهد برای طالب علم دین هر که در آسمان است، از فرشتگان و ارواح انبیا و اوصیا و هر که در زمین است، از آدمیان و جنیان و جنبنندگان تا ماهی در دریا. مخفی نماند که استغفار ماهی و مانند آن، مثل آن است که از هُدهُد و مورچه

صادر شد نزد سلیمان علیه السلام، یا به زبان حال است؛ و مراد، این است که: برکت و فایده طالب علم دین به ایشان نیز می‌رسد و این، باعث آموزش طالب علم دین می‌شود. پس گویا که ایشان استغفار برای او می‌کنند.

اصل: «وَفَضَّلُ الْعَالِمَ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ؛ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهماً، وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ، أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ».

شرح: و زیادتی خوبی دانا به مسائل دین - که مردمان؛ نفع از دانش او برند - بر خوبی عبادت کننده که نفعش به خودش رسد و بس، مانند زیادتی روشنی ماه است بر روشنی ستاره‌های دیگر در شب چهاردهم. باقی، ظاهر است از شرح حدیث دوم باب سوم.

[حدیث دوم]

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ ذَرَّاجٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ،] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام، قَالَ: «إِنَّ الَّذِي يُعَلِّمُ الْعِلْمَ مِنْكُمْ لَهُ أَجْرٌ مِثْلُ أَجْرِ الْمُتَعَلِّمِ، وَلَهُ الْفَضْلُ عَلَيْهِ، فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ مِنْ حَمَلَةٍ الْعِلْمِ، وَعَلِّمُوهُ كَمَا عَلَّمَكُمُوهُ الْعُلَمَاءُ».

شرح: روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که: به درستی که آن که یاد می‌دهد علم دین را از جمله شما شیعه امامیه، او راست ثواب یادگیرنده علم دین و برای معلم است حق نعمت بر متعلم و آن، غیر ثواب آخری است. پس یادگیرید علم دین را از بردارندگان علم دین و یاد دهید آن علم دین را به برادران مؤمن خود، چنانچه یاد داده‌اند به شما دانایان علم دین، بی‌زیاده و نقصان.

[حدیث سوم]

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:] سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «مَنْ

عَلَّمَ خَيْرًا، فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ».
 قُلْتُ: فَإِنْ عَلَّمَهُ غَيْرَهُ، يَجْزِي ذَلِكَ لَهُ؟ قَالَ: «إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ كُلَّهُمْ، جَرَى لَهُ».
 قُلْتُ: فَإِنْ مَاتَ؟ قَالَ: «وَإِنْ مَاتَ».

شرح: وَاِنْ، شرطیه و وصلیه می تواند بود.

یعنی: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که: هر که یاد دهد کسی را علم دین، پس او راست مانند ثواب کسی که عمل کند به آن علم دین.
 گفتم که: پس اگر یاد دهد آن کس نیز به غیر خودش، آیا به آن مرد اوّل می رسد ثواب عمل آن غیر؟

گفت که: اگر آن کس یاد دهد به مردمان همگی و عمل کنند، ثواب هر یک به او می رسد، برابر ثواب عمل هر یک.

گفتم که: پس اگر آن مرد اوّل میرد و آن کس یاد دهد بعد از مردن او به مردمان و عمل کنند، باز ثواب به آن مرد می رسد؟
 گفت: و اگر میرد نیز ثواب می رسد.

[حدیث] چهارم

اصل: [وَبِهَذَا الْأِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام، قَالَ: «مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى، فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ، وَلَا يُنْقَضُ أُولَئِكَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئًا، وَمَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ، كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أُوزَارٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ، وَلَا يُنْقَضُ أُولَئِكَ مِنْ أُوزَارِهِمْ شَيْئًا».

شرح: روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که: هر که یاد دهد به جمعی، راه راستی، پس او راست مثل ثواب هر که عمل می کند به آن، و کم کرده نمی شوند آن جمع از ثواب های عمل خود چیزی. و هر که یاد دهد به جمعی، راه کجی، هست بر او مثل گناهان جمعی که عمل می کنند به آن، و کم کرده نمی شوند آن جمع از گناهان عمل خود چیزی.

[حدیث] پنجم

اصل: [الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعْدٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي حَفْزَةَ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ، لَطَلَّبُوهُ وَلَوْ بِسَفْكِ الْمُهْجِ، وَخَوْضِ اللَّجَجِ، إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَوْحَى إِلَى دَانِيَالٍ: أَنْ أَمَقَّتْ عِبِيدِي إِلَيَّ الْجَاهِلُ الْمُسْتَخَفُّ بِحَقِّ أَهْلِ الْعِلْمِ، التَّارِكُ لِلْإِقْتِدَاءِ بِهِمْ؛ وَأَنْ أَحَبَّ عِبِيدِي إِلَيَّ التَّقِيُّ الطَّالِبُ لِلثَّوَابِ الْجَزِيلِ، الْأَازِمُ لِلْعُلَمَاءِ، التَّابِعُ لِلْحُلَمَاءِ، الْقَابِلُ عَنِ الْحُكَمَاءِ».

شرح: روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت که: اگر می دانستند مردمان، ثوابی را که در طلب علم دین است، هر آینه طلب می کردند آن را، هر چند که باشد به ریختن خون های مخالفانی که مانع طلب علم اند و فرو رفتن در شمشیرهای آن مخالفان، به معنی زدن بر قلب لشکر ایشان. به درستی که الله تعالی وحی فرستاد سوی دانیال پیغمبر که: به درستی که دشمن داشته شده تر بندگان من، سوی من، ناخرمندی است که سبک می شمرد قدر علمای دین را. ترک می کند پیروی ایشان را. و به درستی که دوست داشته شده تر بندگان من، سوی من، پرهیزگاری است که طلب کننده است ثواب بزرگ را که ثواب آخرت است. از علماء جدا نمی شود. پیرو خردمندان است. قبول کننده است سخن جمعی را که خود را باز می دارند از خواهش نفس.

[حدیث] ششم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْإِمَنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ:] قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَمِلَ بِهِ وَعَلَّمَ لِلَّهِ، دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا، فَقِيلَ: تَعَلَّمَ لِلَّهِ، وَعَمِلَ لِلَّهِ، وَعَلَّمَ لِلَّهِ».

شرح: العلم منصوب و مفعول به است و عبارت است از آیات بينات محکما قرآن که صریح است در نهی از پیروی ظن و امر به سؤال «أهل الذکر» از هر مشتبّه که

آن کس محتاج به آن شود در دین. و تعلم علم و تفهم آن که مذکور می شود در حدیث سوم باب آینده، عبارت است از استنباط نتیجه از آن علم و آن، امامت امیر المؤمنین و اوصیای معصومین او تا انقراض تکلیف است. بنا بر اتفاق امت بر این که معارضان ایشان پیروی ظن می کنند.

عَلَّمَ به تقدیر «عَلَّمَ» است. لِلَّهِ متعلق به هر یک از سه فعل است.

دُعِيَ به صیغه ماضی غایب مجهول باب «نَصَرَ» است، به معنی «سَمَّى».

الْمَلَکُوت (به فتح میم و فتح لام، مبالغه «مُلْک» به ضم میم و سکون لام): کمال پادشاهی و تسخیر هر چیز؛ و این جا عبارت است از ملائکه که اثر پادشاهی الله تعالی در ایشان ظاهر تر است و باطل در ایشان نمی باشد.
عظیم، به معنی نامی است که بزرگ است.

فاء در فَعِيلَ برای بیان است؛ و مراد، این است که: آن نام عظیم، جمله تَعْلَمَ لِلَّهِ تا آخر است، نظیر این که جمله «لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»^۱ از اسماء الله شمرده می شود در «کِتَابُ التَّوْحِيد» در حدیث اوّل باب پانزدهم که «بَابُ حَدُوثِ الْأَسْمَاء» است. می تواند بود که قائل این کلام، ملائکه مقربین باشد که به اتباع خود از ملائکه گویند. و می تواند بود که الله تعالی باشد که به ملائکه گوید.

حذف مَفْعُولٍ به در تَعْلَمَ لله و دو نظیرش، برای عموم است؛ و مراد، این است که: عمده و اصل آنچه نازل شده از الله تعالی بر رسولش، آن آیات است. پس هر که تعلم و عمل و تعلیم آن کند، ثوابش مثل ثواب تعلم و عمل و تعلیم جمیع مُنْزَل بر رسول است، خواه در محکم قرآن و خواه در متشابه آن، نظیر آیت سوره مائده: «وَمَنْ أَخْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَخْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»^۲.

یعنی: گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که: هر که یاد گرفت علم را و عمل کرد به آن علم و یاد دادن آن علم را به دیگران برای رضای الله تعالی، خوانده شد به نامی بزرگ

۱. بقره (۲): ۲۵۵.

۲. مائده (۵): ۳۲.

در فرشتگان آسمان‌ها. بیانِ این، آن‌که: گفته شد در فرشتگان که یاد گرفت جمیع شریعت را برای رضای الله تعالی و عمل کرد به جمیع شریعت برای رضای الله تعالی و یاد داد جمیع شریعت را به دیگران برای رضای الله تعالی.

باب ششم بَابُ صِفَةِ الْعُلَمَاءِ

اصل:

شرح: این باب، بیانِ نشانِ علمای دین است. در این باب، هفت حدیث است.

[حدیث] اول

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ: [سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «اطْلُبُوا الْعِلْمَ، وَتَزَيَّنُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَالْوَقَارِ، وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ تَعْلَمُونَهُ الْعِلْمَ، وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ، وَلَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ؛ فَيَذْهَبَ بِاطْلُكُمُ بِحَقِّكُمْ»].

شرح: شنیدم از امام جعفر صادق عليه السلام می گفت که: طلب کنید علم دین را و زیور دهید خود را به آن، به زیور خردمندی و آهستگی. و فروتنی کنید نزد کسی که یاد می دهید او را علم دین تا بیشتر رغبت کند در طلب علم، یا آن که او این صفت را نیز از شما یاد گیرد. و فروتنی کنید نزد کسی که از او یاد گرفته اید علم دین را تا حق او را رعایت کرده باشید. و م باشید علمای متکبر. پس بَرَد به کار نیامدنی شما، به کار آمدنی شما را. مراد، این است که: تکبر شما باعث این می شود که مردمان، کسب علم دین از شما نکنند و از این ثواب محروم شوید.

[حدیث] دوم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّضْرِيِّ: [عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ

وَجَلَّ: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۱ قَالَ: «يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ، وَمَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ، فَلَيْسَ بِعَالِمٍ».

شرح: معنی علماء ظاهر است از آنچه گذشت در حدیث دوازدهم باب اول، در شرح «یا هِشام! إِنَّ الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْمِ» و از آنچه گذشت در شرح حدیث آخر باب سابق. یعنی: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله - عَزَّ وَجَلَّ - در سورة فاطر: «جز این نیست که ترس الله تعالی به ترک فضولی و خودرأیی دارند از بندگان او، دانایان». امام گفت که: می خواهد^۲ الله تعالی از علما، کسی را که موافقت کند کرده او، آنچه را که داند و گوید. و هر که موافقت نکند کرده او، گفته او را، پس عالم نیست در عُرف؛ چه علم بی عمل، بدتر از جهل است و قابل مَدَاحی الله تعالی نیست. نظیر این می آید در حدیث پنجم باب چهاردهم.

[حدیث سوم]

اصل: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَاطِ، عَنِ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقَّ الْفَقِيهِ؟ مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَلَمْ يُرْخِصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ، وَلَمْ يَتْرَكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ».

شرح: عِدَّةٌ به کسر عین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه است.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا این جا، عبارت است از چهار کس: علی بن ابراهیم^۳ و علی بن محمد بن عبد الله بن [بنیته]^۴ و احمد بن عبد الله بن [احمد بن ابی عبد الله محمد

۱. فاطر (۳۵): ۲۸.

۲. یعنی اراده می کند.

۳. علی بن ابراهیم بن هاشم قمی.

۴. «ظ»: أُذْبَنَةُ. «ابن اُذْبَنَةَ» اشتباهی است که در کتب رجال راه پیدا کرده و صحیح آن، «ابن بنیته» است و مراد از آن،

پسر دختر برقی، یعنی نوه دختری صاحب محاسن است.

برقی^۱ و علی بن الحسن برقی^۲ (به فتح باء یک نقطه و سکون راء بی نقطه و قاف) منسوب است به برقه رود و آن دهی است از قم.

مِهْران (به کسر میم و سکون هاء و راء بی نقطه) غیر منصرف است.

القَمَاط (به فتح قاف و تشدید میم و الف و طاء بی نقطه): فروشنده قِمَاط (به کسر قاف و تخفیف میم) و آن جامه‌ای است که طفل را پیش از گهواره بستن در آن می‌پیچند.

حَلَبِيّ (به فتح حاء بی نقطه و فتح لام) عبید الله بن علی بن ابی شعبه است.

التَّخْبِير: بسیار دانا کردن کسی را به چیزی، مثل این که نشان‌های آن چیز را همگی به آن کس یاد دهند.

لَمْ يَنْقُطْ (به قاف و نون و طاء بی نقطه، به صیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل) مأخوذ است از قنوط و آن، ضد رجا است، چنانچه مذکور شد در حدیث چهاردهم باب اول، و می‌آید در «کِتَابُ الْإِيْمَانِ وَالْكَفْرِ» در حدیث دهم باب صد و دوازدهم که «بَابُ الْكِبَائِرِ» است که: «الْكِبَائِرُ: الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَالْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، وَالْأَمْنُ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ» تا آخر.

و فرق میان رحمت و رَوْح (به فتح راء و سکون واو و حاء بی نقطه) این است که رحمت، رسانیدن نفع است، مثل دادن فرزند به ابراهیم بعد از پیری زوجه او ساره که مذکور است در سورة حجر، و رَوْح دفع ضرر است، مثل زدودن غم یعقوب به دیدار پسر او یوسف و برادرش که مذکور است در سورة یوسف.

می‌تواند بود که مراد به عذاب الله این جا «مَكْر الله» باشد که مذکور است در آیت سورة اعراف که: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»^۳ و گاهی رحمة الله و عذاب الله مستعمل می‌شود در امام هدی و امام ضلالت، موافق آیت سورة اعراف: «عَذَابِيَّ

۱. «ظ»: ابیه. و «ابن ابیه» یا «ابن امیه» که در بعضی از نسخه‌ها موجود است، اشتباه است. این راوی نوه پسر برقی (صاحب محاسن) است.

۲. در نسخه چنین آمده است. در خلاصة الرجال علامة حلی، «علی بن الحسن»، بدون قید «برقی» ذکر شده است.

۳. اعراف (۷): ۹۹.

أَصِيبُ بِهِ، مَنْ أَشَاءَ وَرَحِمْتَنِي وَسِعَتْ كُلُّ شَيْءٍ»^۱ و بیان می شود در «کِتَابُ الْحُجَّة» در حدیث هشتاد و سوم «بَابُ فِيهِ نُكْتُ وَتُتْفَ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ» که باب صد و هفتم است و گاهی مستعمل می شود در بهشت و جهنم.

ترخیص در معاصی، لازمِ مذهب چند طایفه است، از آن جمله مُرجئه که می گویند که: ایمان، محض علم است به صدق جمیع «مَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ» و عمل، خارج از آن است و لازم نیست. پس قَوْتُ ایمانِ اَفْسَقِ فُسَاق در مرتبه قَوْتُ ایمانِ جبرئیل و میکائیل است، چنانچه می آید در «کِتَابُ الْحُجَّة» در حدیث دوم «بَابُ مَا أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ [بِالنَّصِيحَةِ لِلْأُئِمَّةِ] الْمُسْلِمِينَ»^۲ و اللُّزُومِ لِجَمَاعَتِهِمْ وَ مَنْ هُمْ» که باب صد و دوم است. رَغْبَةُ (به فتح راء بی نقطه و سکون غین بانقطه و باء یک نقطه، مصدر باب «عِلِمٌ») چون متعدی به «عَنْ» شود، به معنی نفرت است و آن، منصوب و مفعولٌ لَهُ است و ترک قرآن به سبب نفرت از آن، مذهب دو طایفه از سفیهان است:

اول، جمعی که عالم به جمیع تشابهات قرآن نیستند و مَعَ هَذَا هوس منصب فتوا و قضا دارند. پس تجویز حکم از روی ظن و اختلاف از روی ظن می کنند و به سبب آن، نفرت می کنند از آیاتِ بَيِّنَاتِ محکَماتِ ناهیه از اختلاف از روی ظنٍّ امره به سؤال «أهل الذکر» از هر غیر معلوم که مضمون آنها در جمیع شرایع بوده و مِلَّتِ ابراهیم عبارت از آن است، موافق آیت سورة بقره: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»^۳ و موافق آیت سورة یونس: «وَإِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَنْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ»^۴ و بیان می شود در «کِتَابُ الْحُجَّة» در شرح حدیث بیست و هفتم باب صد و هفتم که «بَابُ فِيهِ نُكْتُ وَتُتْفَ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ» است. دوم، بعض عوام صوفیه که می گویند که: علم حاصل به مکاشفه، اعلیٰ و اقوی از علم حاصل به قول انبیا است. و وجوه فساد این، بسیار است. اقل آنها این که تشکیک

۱. اعراف (۷): ۱۵۶.

۲. «ظ»: النَّبِيُّ ﷺ الْأُئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ.

۳. بقره (۲): ۱۳۰.

۴. یونس (۱۰): ۱۵.

به اعتبار قوّت و ضعف در علم معقول نیست.

یعنی: روایت کردند چهار کس از یاران ما از احمد بن محمد برقی، از اسماعیل بن مهران، از ابو سعید قَمَاط، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: گفت امیر المؤمنین علیه السلام که: آیا بسیار دانا نکنم شما را به دانایی که به کار آمدنی است؟ آن دانایی است که چهار صفت داشته باشد:

اول، این که ناامید نکند مردمان را از رحمت الله تعالی.

و دوم، این که ایمن نکند مردمان را از عذاب الله تعالی.

و سوم، این که رخصت ندهد برای مردمان در معصیت‌های الله تعالی.

و چهارم، این که ترک نکند قرآن را به سبب نفرت از آن و رغبت سوی غیر آن.

اصل: «أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُُّمٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَذَبُّرٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ».

وَفِي رَوَايَةٍ أُخْرَى: «أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُُّمٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَذَبُّرٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَا فِقْهَ فِيهَا، أَلَا لَا خَيْرَ فِي نُسْكِ لَا وَرَعَ فِيهِ».

شرح: أَلَا (همه جا به فتح همزه و تخفیف لام) حرف استفتاح و تنبیه است. و این فقرات، ناظر است به فقره اخیر^۱ که «وَلَمْ يَتْرُكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ» است.

مراد به عِلْم و تَفَهُُّم گذشت در شرح حدیث آخر باب سابق.

فِي در فیه همه جا، به معنی «مَعَ» است.

وَفِي رَوَايَةٍ أُخْرَى مَبْنَى بر این است که سابق، روایت بعضی آن چهار کس است و ما بعد، روایت بعضی دیگر از آن چهار کس است؛ و حاصل هر دو یکی است؛ زیرا که فقه به معنی فهمیدگی است و آن ثمره تفکر است.

و نُسْكِ (به فتح و ضمّ و کسر نون و سکون سین بی نقطه و به ضمّ نون و ضمّ سین) به معنی عبادت است.

۱. فقره اخیر، یعنی بند قبلی از متن اصلی که شرحش گذشت.

و وَرَع (به فتح واو و فتح راء بی نقطه و عین بی نقطه) به معنی پرهیزگاری است؛ و آن، راجع به فهمیدگی می شود. پس فقره رابعه در روایت آخری تأکید فقره ثالثه است و مضمونی دیگر نیست، و لهذا در روایت اولی ذکر نشده و حاصل هر دو روایت این است که: مخالفان امامیه از جمله اهل قبله سه قسم اند:

اول، جمعی که می دانند که مضمون آن آیات بینات محکمت، نهی از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن است و نمی فهمند که این لازم دارد امامی را که مفترض الطاعه، عالم به جمیع احکام و متشابهات باشد در هر زمانی تا انقراض تکلیف، و فقره اولی برای سرزنش ایشان است.

دوم، جمعی که نمی دانند که در آن آیات، نهی از پیروی ظن شده و قرائت قرآن می کنند روز و شب، بی تدبّر در مدلول صریح آن، و فقره ثانیه برای سرزنش ایشان است، موافق آیت سوره محمد ﷺ: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُقَرَاءُ أَنْ أُمَّ عَلَى قُلُوبِ أَفْقَالِهَا»^۱. سوم، جمعی که عوام الناس اند و نمی دانند مضمون این محکمت را و قرائت قرآن نمی کنند، مگر سوره فاتحه و آنچه در نمازها واجب شده. و در سوره فاتحه تفکّر نمی کنند تا فهمند که صریح است در نهی از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن، چنانچه بیان شد در شرح اول خطبه مصنف. پس وَرَع و اجتناب از پیروی اهل ظن و ائمه ضلالت نمی کنند. و فقره ثالثه برای سرزنش ایشان است و به این، اشارت شده در آیت سوره عنکبوت: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»^۲ و بیان می شود در شرح حدیث اول «كِتَابُ فَضْلِ الْقُرْآنِ».

یعنی: آگاه باشید! نیست خوبی در دانشی که نیست با آن استنباط نتیجه. آگاه باشید! نیست خوبی در قرائت قرآنی که نیست با آن تدبیر در مدلول صریح آن. آگاه باشید! نیست خوبی در نمازی که نیست با آن تفکّر در مدلول صریح سوره فاتحه. و مضمون باقی، ظاهر است از آنچه مذکور شد.

۱. محمد (۴۷): ۲۴.

۲. عنکبوت (۲۹): ۴۵.

[حدیث] چهارم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ النَّيْسَابُورِيِّ جَمِيعاً، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى] عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ الْفَقْهِ الْجِلْمِ وَالصَّمْتِ».

شرح: روایت است از امام رضا علیه السلام گفت که: به درستی که از نشان‌های علم دین، دو چیز است: اول، بردباری، به معنی گذرانیدن بی ادبی از فروپایه‌تر از خود. و دوم، خاموشی، به معنی این که هر چه نداند، نگوید و دانسته را نیز بی جا نگوید.

[حدیث] پنجم

اصل: [أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ:] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «لَا يَكُونُ السَّفَهُ وَالْغِرَّةُ فِي قَلْبِ الْعَالِمِ».

شرح: الغرّة (به کسر غین با نقطه و تشدید راء بی نقطه): غفلت و بازی خوردن. یعنی: گفت امیر المؤمنین علیه السلام که: نمی‌باشد سبکی و بازی خوردن از شیطان، به خودپسندی در دل دانای علم دین. پس زود از جا در نمی‌آید و زود جواب هر چه پرسند، نمی‌گوید.

[حدیث] ششم

اصل: [وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ رَفَعَهُ، قَالَ:] «قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام: يَا مَعْشَرَ الْخَوَارِجِينَ، لِي إِلَيْكُمْ حَاجَةٌ أَفْضُوها لِي، قَالُوا: قُضِيَتْ حَاجَتُكَ يَا رُوحَ اللَّهِ، فَقَامَ، فَغَسَلَ أَقْدَامَهُمْ، فَقَالُوا: كُنَّا نَحْنُ أَحَقُّ بِهَذَا يَا رُوحَ اللَّهِ، فَقَالَ: إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَةِ الْعَالِمُ، إِنَّمَا تَوَاضَعْتُ هَكَذَا لِكَيْمَا تَتَوَاضَعُوا بَعْدِي فِي النَّاسِ كَتَوَاضَعِي لَكُمْ».

ثُمَّ قَالَ عِيسَى عليه السلام: بِالتَّوَاضُعِ تُعَمَّرُ الْحِكْمَةُ، لَا بِالتَّكَبُّرِ؛ وَكَذَلِكَ فِي السَّهْلِ يَنْبُتُ الزَّرْعُ، لَا فِي الْجَبَلِ».

شرح: رُوح (به ضم راء و سکون واو): جسمی است هوایی لطیف که مرئی

نمی‌شود و باعث زندگی بدن است. و امتیاز عیسی از سایر مردمان، این است که بدن ایشان مخلوق شده از گل یا از منی و آخر، روح در آن دمیده شده، به خلاف عیسی که بدن او مخلوق شده از روحی که جبرئیل در مریم دمیده یا از آن و از منی مریم و اضافه آن به الله، به اعتبار این است که الله آن را گزیده از سایر ارواح، چنانچه می‌آید در «کِتَابُ التَّوْحِيدِ» در احادیث «بَابُ الرُّوح» که باب بیست و یکم است.

یعنی: گفت عیسی بن مریم علیه السلام که: ای جماعت خاصان! مرا سوی شما حاجتی است. روا کنید آن را.

گفتند که: روا کرده شده باد حاجت تو - ای جان الله تعالی - . پس عیسی برخاست. پس شست پاهای ایشان را از گرد راه.

پس گفتند که: بودیم ما سزاوارتر به این خدمت - ای جان الله تعالی - .

پس گفت که: به درستی که سزاوارتر مردمان به خدمت، داناست تا مردمان تواضع یاد گیرند. نکردم تواضع چنین را، مگر برای این که تواضع کنید بعد از جدا شدن از من در میان مردمان، مانند تواضع من برای شما.

بعد از آن گفت عیسی علیه السلام که: به تواضع آباد می‌شود صفت خودداری از خواهش نفس، نه به تکبر، و همچنین در زمین نرم می‌روید کاشته، نه در کوه.

[حدیث] هفتم

اصل: [عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:] «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: يَا طَالِبَ الْعِلْمِ، إِنَّ لِلْعَالَمِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ: الْعِلْمُ، وَالْحِلْمُ، وَالصَّمْتُ، وَلِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ: يُتَارَعُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ، وَيَظْلَمُ مَنْ دُونَهُ بِالْعَلْبَةِ، وَيُظَاهَرُ الظَّلَمَةُ».

شرح: بود امیر المؤمنین علیه السلام که می‌گفت که: ای طلب کننده علم دین! به درستی که برای دانایی که علم دین از او فرا می‌توان گرفت، سه نشان است: اول، دانستن حدّ خود، نزد دانای خود. و دوم، بردباری، به معنی گذراندن بی‌ادبی از فروپایه‌تر از

خود. و سوم، خاموشی، به معنی این که هر چه نداند، نگوید، و دانسته را نیز بی جا نگوید.

و نادانی را که دانش علم دین بر خود بسته، سه نشان است: اوّل، این که در نزاع در می آید با بالاتر از خود به بی ادبی. و دوم: این که ظلم می کند بر فروپایه تر از خود به تندی و درشتی. و سوم، این که مدد می کند مخالفانی را که ظلم بر خانواده پیغمبر ﷺ کردند و موافقت می کند با ایشان به پیروی ظن در مسئله ندانسته.

باب هفتم بَابُ حَقِّ الْعَالِمِ

اصل:

شرح: این باب، بیان رعایت حق دانا به مسائل دین است. در این باب، یک حدیث است.

[حدیث اول]

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:] «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ لَا تُكْثِرَ عَلَيْهِ السُّؤَالَ، وَلَا تَأْخُذَ بِشَوْبِهِ، وَإِذَا دَخَلْتَ عَلَيْهِ - وَعِنْدَهُ قَوْمٌ - فَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً، وَخُصَّهُ بِالتَّحِيَّةِ دُونَهُمْ، وَاجْلِسْ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلَا تَجْلِسْ خَلْفَهُ، وَلَا تَعْمِزْ بِعَيْنِكَ، وَلَا تُشْرِبْ بِيَدِكَ، وَلَا تُكْثِرْ مِنْ قَوْلٍ: قَالَ فُلَانٌ وَقَالَ فُلَانٌ خِلَافاً لِقَوْلِهِ، وَلَا تَضْجُرْ بِطَوِيلِ صُحْبَتِهِ؛ فَإِنَّمَا مَثَلُ الْعَالِمِ مَثَلُ النَّخْلَةِ تَنْتَظِرُهَا حَتَّى يَسْقُطَ عَلَيْكَ مِنْهَا شَيْءٌ، وَالْعَالِمُ أَعْظَمُ أَجْراً مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ، الْغَازِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

شرح: بود امیر المؤمنین عليه السلام که می گفت که: به درستی که از جمله رعایت حق دانا به مسائل دین، این است که بسیار زحمت ندهی او را به پرسیدن مسائل بسیار. بیان این می آید در حدیث چهارم باب چهاردهم و حدیث پنجم باب بیست و یکم و حدیث اول باب بیست و دوم.

و اگر خواهد که از مجلس برخیزد، دامن او نگیری که دمی دیگر بنشین. و چون داخل شوی بر او بر حالی که باشند نزد او جمعی، پس سلام کن بر اهل مجلس، همگی

و مخصوص ساز او را به ثنا، به معنی این که در حضور او دیگری از اهل مجلس را ثنا مگو، مثل ثنای او. و بنشین برابر او و منشین در پی سر او. و در مجلس او اشارت مکن به چشم بر هم زدن و دست جنبانیدن؛ بلکه به زبان بگو آنچه را که می خواهی. و بسیار مکن از گفتن این که فلان چنین گفته و فلان چنان گفته، به قصد این که مخالف گفته آن عالم اظهار کنی. و دلگیر مشو از درازی زمان هم صحبتی او؛ چه نیست صفت دانا، مگر مانند صفت درخت خرمایی که انتظارش کشی تا فرود آید بر تو از آن درخت چیزی.

اشارت به این است که: اگر عالم، خود، سخنی گوید، پخته تر است از آنچه در جواب سؤال تو گوید، مانند درخت میوه که اگر از آن، میوه خود فرود آید، پخته تر خواهد بود و اگر تو چینی، خام و پخته، درهم است، و دانای مسائل دین که مردمان از دانش او فایده برند، بزرگ تر است در ثواب آخرت از کسی که روزه دارِ سحرخیزِ جهاد کننده در راه خدای تعالی باشد و مردمان از دانش او فایده نبرند.

باب هشتم

بَابُ فَقْدِ الْعُلَمَاءِ

اصل:

شرح: این باب، بیان حال نیافتن دانایان مسائل دین است. در این باب، شش حدیث است.

[حدیث] اول

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَى إِبْلِيسَ مِنْ مَوْتِ فَقِيهِ».

شرح: روایت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که: نیست هیچ مرگ مؤمنی محبوب تر سوی شیطان، از مرگ فهمیده مسائل دین که مردمان از دانش او فایده برند.

[حدیث] دوم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ، تِلْمٌ فِي الْأَسْلَامِ ثَلَمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ».

شرح: تِلْمٌ (به ثاء سه نقطه) به صیغه ماضی مجهول باب «صَرَبَ» یا باب تفعیل است؛ الثَّمْ به فتح ثاء و سکون لام - و التثلیم: چیزی را صاحب رخنه کردن. یا به صیغه ماضی معلوم باب «عَلِمَ» است. الثَّمْ به فتح ثاء سه نقطه و فتح لام: صاحب رخنه شدن. فی حرف جرّ است. الثَّمَّة (به ضمّ ثاء سه نقطه و سکون لام): رخنه. ثَلَمَةٌ، منصوب

و مفعول مطلق است، مثل «أَنْتَبَهَ نَبَاتًا». و ظرف، نائب فاعل است. یا ثُلْمَةً مرفوع و نائب فاعل یا فاعل^۱ است، برای مبالغه.

یعنی: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: چون میرد مؤمنی که فهمیده مسائل دین باشد و مردمان از دانش او فایده ببرند، رخنه کرده می شود در اسلام رخنه ای که نمی بندد آن رخنه را چیزی. بیان این می آید در حدیث آینده.

[حدیث] سوم

اصل: [مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ، بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَبَقَا الْأَرْضُ، الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا، وَأَبْوَابُ السَّمَاءِ، الَّتِي كَانَ يُصْعَدُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ، وَتِلْمٌ فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ؛ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سَوْرِ الْمَدِينَةِ لَهَا».

شرح: «مؤمن» در إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ به معنی مؤمن فقیه است، چنانچه در حدیث سابق، تصریح به آن شد.

بِقَاع (به کسر باء یک نقطه) جمع بقعة (به ضمّ و فتح باء و سکون قاف) است. الحُصُون (به ضمّ حاء و ضمّ صاد، جمع حصن، به کسر حاء و سکون صاد): حصارها که نگاهدار شهر و مانند آن است از ضرر دشمن؛ و این جا استعاره شده به معنی نگاهبانان. و اضافه در حُصُونُ الْإِسْلَامِ، لامیه است. كَحِصْنِ (به کسر حاء و سکون صاد) خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «كُلِّ واحد»؛ و این، برای بیان وجه شبه در استعاره است.

سُور (به ضمّ سین بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه) مُضَافٌ إِلَيْهِ و مُضَاف است. و اضافه در حِصْنِ سُور بیانیه است و برای احتراز از معنی مجازی حِصْن است؛ و

۱. اگر همان طور که شارح اشاره نمود، «تِلْمٌ» فعل مجهول از باب «ضَرَبَ» یا باب تفعیل باشد، در این صورت «ثُلْمَةٌ» می تواند نائب فاعل برای این فعل مجهول باشد؛ و اگر «تِلْمٌ» یعنی فعل معلوم از باب «عَلِمَ» باشد، در این صورت «ثُلْمَةٌ» می تواند فاعل این فعل معلوم قرار بگیرد.

مقصود، تشبیه هر یک از فقها به حُصْن سُوَر است.

و این حدیث به سندی دیگر می‌آید در «کِتَابُ الْجَنَائِز» در حدیث سیزدهم آخر ابواب؛ و آن جا «کَحُصُون» است به جای کَحِصْن و بیان می‌شود. لام در لَهَا اشارت است به آنچه مذکور شد که اضافه در حُصُون الاسلام، لامیه است. ضمیر، راجع به الْمَدِیْنَة است و ظرف، متعلق به حِصْن است به اعتبار تضمین معنی حافظ. یعنی: روایت است از علی بن ابی حمزه گفت که: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام می‌گفت که: چون میرد مؤمن فهمیده مسائل دین، گریه می‌کنند بر او فرشتگان و سرزمین‌هایی که عبادت می‌کرد الله تعالی را در آنها و درهای آسمانی که بالا برده می‌شد در آنها عبادت‌های او و رخنه کرده می‌شود در دین اسلام، رخنه‌ای که نمی‌بندد آن را چیزی، خواه مؤمن دانا و خواه غیر آن؛ زیرا که مؤمنان دانیان به مسائل دین که مردمان نفع برند از دانش ایشان، نگاهبانانند برای اسلام. هر کدام، مانند حصار شهر بُنْد است برای آن شهر.

مراد، این است که: هر مؤمن فقیه برای اسلام، مانند قلعه‌ای است برای شهری. بنا بر این که مؤمن فقیه، کسی است که احاطه تامّه به جزیی از اجزای اسلام - که [مورد ابتلا] در آشنایان^۱ اوست - کرده باشد و اصلاً خللی در آن نگذاشته باشد. پس چنانچه اگر قلعه شهری از شهرهای اهل اسلام، بالکلّیه خراب شود، رخنه‌ای در آن شهر به هم می‌رسد که رخنه‌بندی نمی‌توان کرد؛ بلکه قلعه دیگر از نو می‌باید ساخت؛ و پیش از ساختن آن، شهر بی‌انتظام می‌شود، به سبب حضور دشمن، به دو وجه: اوّل، این که انتفای انتظام جزء، لازم دارد انتفای انتظام مجموع مِنْ حَيْثُ الْمَجْمُوع را؛ دوم، این که اهل شهرهای اسلام، مانند اعضای یکی بدن‌اند. خلل در یکی در حکم خلل در دیگران است. همچنان مردن مؤمن فقیه، مبعض نمی‌شود و رخنه‌بندی ممکن نیست؛ بلکه مؤمن فقیهی از نو می‌باید؛ و چون مؤمن فقیه، کمیاب است، پیش از قیام آن مؤمن در مقام مؤمن اوّل، شیاطین جنّ و انس، اسلام را بی‌انتظام می‌کنند.

۱. احتمالاً کلمه «آشنایان»، اشاره باشد به کلمه «فرقة» و «قوم» در آیه نَفَر سُوَره توبه (۹): ۱۲۲.

[حدیث چهارم]

اصل: [وَعَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخِرَازِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَيَّ إِبْلِيسَ مِنْ مَوْتِ فَقِيهِ».

شرح: این، موافق حدیث اول است.

[حدیث پنجم]

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَزَقِدٍ، قَالَ:] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّ أَبِي كَانَ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ بَعْدَ مَا يُهْبِطُهُ، وَلَكِنْ يَمُوتُ الْعَالِمُ، فَيَذْهَبُ بِمَا يَعْلَمُ، فَتَوَهُمُ الْجَفَاءُ، فَيَضِلُّونَ وَيُضِلُّونَ، وَلَا خَيْرَ فِي شَيْءٍ لَيْسَ لَهُ أَضَلُّ».

شرح: لَا يَقْبِضُ: (به قاف و باء یک نقطه و ضاد بانقطه) به صیغه نفی مضارع غایب معلوم باب «ضَرَبَ» است.

الْعِلْمُ منصوب و مفعول به است و عبارت است از آیات بَيِّنَاتِ محکماتِ ناهیه از پیروی ظنِ آمره به سؤالِ «أهل الذکر» از هر مشتبه که محتاجِ الیه باشد، موافق آنچه گذشت در شرح حدیث آخرِ باب پنجم که «بَابُ ثَوَابِ الْعَالِمِ» است. مَا دُو جَا، مصدریّه است.

عَالِم، عبارت است از دانای آن آیات. و مراد به موت آن عالم، این است که کم و ضعیف می شوند باقیماندگان آن دانیان، مثل این که به موت رسول الله صلی الله علیه و آله کم و ضعیف شدند و به موت امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - کمتر و ضعیف تر شدند و مرتبه مرتبه ضعیف به حدّی رسید که امام زمان، غایب شد.

فَتَوَهُمُ (به همزه و تشدید میم) و ضمیر، راجع به مردمان که مفهوم است از

لا يَقْبِضُ يا از قَيْذْهَب [که] به صیغه مضارع غایبه معلوم باب [مَنْع] ^۱ است.

باء در بِمَا برای تعدیه یا برای مصاحبت است.

الجُفَاءَ (به ضَمّ جیم و تخفیف فاء، جمع جافی): دور افتادگان از آن علم، به تأویل

و تخصیص نامعقول، به خیال این که به غیر پیروی ظن چاره نیست.

لَا خَيْرَ فِي شَيْءٍ لَيْسَ لَهُ أَصْلُ برای بیان این است که کسی که آیات بَيِّنَاتِ محکّمات

را اصل نساخته باشد در اقوال و افعال خود، سرگردان و گمراه و گمراه کننده است و

آن، حال مخالفان شیعه امامیه است.

یعنی: گفت امام جعفر صادق علیه السلام که: به درستی که پدرم امام محمد باقر علیه السلام

می گفت که: به درستی که الله - عَزَّ وَ جَلَّ - باز نمی گیرد از مردمان، آیات بَيِّنَاتِ

محکّمات را بعد از آن که فرو می فرستد آن را، و لیک می میرد دانای آن آیات بَيِّنَاتِ

محکّمات. پس می برد از میان مردمان، دانش خود را. پس پیشوایی می کنند مردمان را

دور افتادگان از آن آیات بَيِّنَاتِ محکّمات. پس گمراه می شوند آن پیشوایان و گمراه

می کنند دیگران را. و نیست خوبی در مذهبی و طریقتی که نیست آن را بنیادی از آیات

بَيِّنَاتِ محکّمات قرآن که علم است.

[حدیث] ششم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَمَّنْ

ذَكَرَهُ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام، قَالَ:] «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّهُ

يُسْخِي نَفْسِي فِي سُرْعَةِ الْمَوْتِ وَالْقَتْلِ فِينَا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا

نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا﴾ ^۲ وَهُوَ ذَهَابُ الْعُلَمَاءِ».

شرح: الأَطْرَاف (جمع طَرِيف): نفیس ها.

یعنی: بود امام زین العابدین علیه السلام که می گفت: به درستی که بی مضایقه می کند مرا

۱. «ظ»: نَصَر.

۲. رعد (۱۳): ۴۱.

در شتابیدنِ مردن و کشته شدن در ما علما، قولِ الله تعالی در سورة رعد که: «آیا از دلیل‌های بی‌اعتباری زندگی دنیا نزد ما - که وسیلهٔ علم به وجوب تکلیف و بعث رسول و تعیین وصی و ثواب و عقاب آخرت است و آلا بازیچه خواهد بود - این را هم ندیده و ندانسته‌اند که ما می‌آییم و خراب می‌کنیم زمین را، به این روش که نقصان در زمین می‌کنیم از بردن خوبان زمین.

امام علیه السلام گفت که: مراد از این خراب شدن و نقصان به هم رسیدن در زمین، مرگ دانایان به مسائل دین است. مراد امام، این است که: هر گاه الله تعالی آمدن به زمین را به خود نسبت داده باشد در وقت میرانیدن دانایان، مانند کسی که به استقبال کسی آید از کمال دوستی، و آن را باعث خرابی و نقصان زمین و بی‌اعتباری دنیا گفته باشد برای تعظیم دانایان. پس دانا مضایقه در مرگ و کشته شدن خود نمی‌باید داشته باشد.

باب نهم

بَابُ مُجَالَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَصَحْبَتِهِمْ

اصل:

شرح: این باب، بیان خوبی هم نشینی دانایان به مسائل دین و همراه ایشان بودن است.
در این باب، پنج حدیث است.

[حدیث] اوّل

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ رَفَعَهُ، قَالَ:] «قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ: يَا بُنَيَّ، اخْتَرِ الْمَجَالِسَ عَلَى عَيْنِكَ، فَإِنْ رَأَيْتَ قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ جَلًّا وَعِزًّا، فَاجْلِسْ مَعَهُمْ؛ فَإِنْ تَكُنْ عَالِمًا، نَفَعَكَ عِلْمُكَ، وَإِنْ تَكُنْ جَاهِلًا، عَلِّمُوكَ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُظِلَّهُمْ بِرَحْمَتِهِ؛ فَتَعْمَكَ مَعَهُمْ، وَإِذَا رَأَيْتَ قَوْمًا لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ، فَلَا تَجْلِسْ مَعَهُمْ؛ فَإِنْ تَكُنْ عَالِمًا، لَمْ يَنْفَعَكَ عِلْمُكَ، وَإِنْ كُنْتَ جَاهِلًا، لَا يَزِيدُوكَ جَهْلًا، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُظِلَّهُمْ بِعُقُوبَةٍ؛ فَتَعْمَكَ مَعَهُمْ».

شرح: اختَر (به خاء بانقطه و راء بی نقطه) به صیغه امرٍ مُعتَلّ العین یائی باب افتعال است.

الاختیار: تفضیل و ترجیح.

المجالس (به فتح میم، جمع مجالس، به ضم میم): هم نشینان؛ و مثل این است «مفاتیح» در آیت سوره انعام: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ»^۱ اگر جمع مفاتیح (به ضم میم)

باشد، به معنی سرّ سخنِ غیب گشایندگان، و عبارت باشد از رسول الله و اوصیای او علیه السلام که می فهمند هر غیبی را که الله تعالی ذکر کرده و اگر ایشان نمی بودند، سرّ سخن غیب و انمی شد در قرآن.

فهم سخن گر نکند مستمع فتح سخن از متکلم مجوی

و مراد به هم نشینان این جا، جمعی است که قابل هم نشینی باشند و آن، قوم اول است. و اگر مَجَالِسِ این جا، جمع «مَجْلِس» می بود یا به ضمّ میم و مفرد می بود، مناسب نمی بود با قَائِنَ رَأَيْتَ قَوْمًا يُذَكِّرُونَ اللَّهَ - جَلَّ وَ عَزَّ - فَاجْلِسْ مَعَهُمْ.

عَلَى عَيْنِكَ ظَرْفَ لُغَوٍ مُتَعَلِّقٌ بِهِ اخْتِرَ است. و مراد به عَيْن، چشم است که شریف تر اعضا است، یا مراد، ذات است، نظیر «وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ»^۱.

ذِكْرُ اللَّهِ، عبارت است از ترسیدن از عذاب الله تعالی، به موافق کردن قول و فعل خود با آیات بَيِّنَاتِ محکماتِ کتاب الهی که در آنها نهی از پیروی ظن و امر به سؤالِ «أهل الذکر» صریح است و در هر شریعتی بوده و ترک ذِكْرِ اللَّهِ، عبارت از ضدّ آن است و آن، اتِّبَاعِ ظَنٍّ و «قَوْلِ عَلَى اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» است.

یعنی: گفت لقمان حکیم پسرش را که: ای پسرک من! تفضیل کن هم نشینان خوب را بر چشمت. بیان این، آن که: اگر دیدی جمعی را که یاد الله - جَلَّ وَ عَزَّ - می کنند، پس بنشین با ایشان؛ چه اگر دانا باشی به آنچه می گویند، فایده می رساند تو را آن دانش، بنا بر این که هر که چیزی داند، از شنیدن سخنی که موافق آن باشد و از روی دانش باشد، خوشحال می شود و از فراموشی دورتر می شود؛ و اگر نادان باشی، آنچه را که می گویند، یاد می دهند تو را و راه دانش خود به تو می نمایند. و فایده دیگر این که شاید الله تعالی در این وقت، فرود آورد بر آن جمع، رحمتی، پس تو را نیز فرو گیرد آن رحمت با ایشان برای هم نشینی ایشان، بنا بر این که رحمت الهی بر جمعیت اهل حق، بیشتر فرود می آید از تنها.

و اگر دیدی جمعی را که یاد الله تعالی نمی کنند، پس منشین با ایشان؛ چه اگر دانا

باشی در آنچه می‌گویند، فایده نمی‌رساند تو را دانش تو از شنیدن سخن ایشان؛ زیرا که هر چند که موافق باشد، باطل است؛ چون از روی پیروی ظن است. و اگر نادان باشی در آنچه می‌گویند، در تو چیزی زیاد نمی‌کند، مگر این که نادانی را در تو پابر جا کند، بنا بر این که طبع آدمی، بسیار مایل است به سخن گفتن از روی ظن. پس هرگاه شنود که دیگری گفت، آن میل، قوی‌تر می‌شود، و اگر گوید، نادانی پابر جا می‌شود در او. و ضرری دیگر این که شاید الله تعالی در این وقت، فرود آورد بر آن جمع، لعنتی که باعث عذاب ایشان شود، پس تو را نیز فرو گیرد آن لعنت با ایشان، برای هم‌نشینی ایشان.

[حدیث] دوم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ] عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «مُحَادَّةُ الْعَالِمِ عَلَى الْمَزَابِلِ خَيْرٌ مِنْ مُحَادَّةِ الْجَاهِلِ عَلَى الزَّرَائِبِ».

شرح: روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که: هم‌زبانی با دانا به مسائل دین بر جاهای سرگین، بهتر است از هم‌زبانی با نادان بر فرش‌های مخمل.

[حدیث] سوم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ، عَنْ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: قَالَتِ الْخَوَارِيزُ لِعِيسَى: يَا رُوحَ اللَّهِ، مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ تَذَكَّرَكُمْ^۱ اللَّهُ رُؤْيَتُهُ، وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ، وَيَرْغُبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ».

شرح: گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که: گفتند خاصان عیسی او را که: ای جانِ الله تعالی که سوی خلائق فرستاده! با که هم‌نشینی کنیم؟

گفت که: با کسی که الله تعالی را به یاد شما اندازد و ترساند شما را از الله تعالی

دیدن او و زیاد کند دانش شما را سخن او و حرص فرماید^۱ شما را در ثواب آخرت، آنچه می‌کند.

[حدیث] چهارم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مُجَالَسَةُ أَهْلِ الدِّينِ شَرَفُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

شرح: گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که: هم‌نشینی جمعی که دانا به مسائل دین و عمل کننده به آنها باشند، سروری دنیا و آخرت است.

[حدیث] پنجم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُنْقَرِيِّ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ، عَنْ مَسْعَرِ بْنِ كِدَامٍ، قَالَ:] «سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «لَمَجْلِسُ أَجْلِسُهُ إِلَى مَنْ أَتَقَى بِهِ أَوْثَقُ فِي نَفْسِي مِنْ عَمَلِ سَنَةٍ».

شرح: شنیدم از امام محمد باقر عليه السلام می‌گفت که: هر آینه نشستنی که نشینم آن قسم نشستن سوی کسی که دانا باشد به مسائل دین و اعتماد بر او داشته باشم، اعتمادتر است در دل من به اعتبار ثواب، از عبادت یک سال.

۱. حرص فرماید: تحریص و تشویق کند.

باب دهم

بَابُ سُؤَالِ الْعَالِمِ وَتَذَاكُرِهِ

اصل:

شرح: اضافه در سُؤَالِ الْعَالِمِ اضافه مصدر به مفعول به است. و مراد به عَالِمِ، کسی است که دانا باشد به حدود «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ» که بیان شد در شرح حدیث هفتم باب دوم که «بَابُ فَرْضِ الْعِلْمِ وَوُجُوبِ طَلَبِهِ وَالْحَثُّ عَلَيْهِ» است و عمل به علم خود کند، پس حکم از روی ظن نمی‌کند. و اگر «مَسْئُولٌ عَنْهُ» را داند، می‌گوید آن را و الا می‌گوید که نمی‌دانم تا دیگری پرسیده شود و منتهی شود به دانای آن «مَسْئُولٌ عَنْهُ». التَّذَاكُرُ: مذکور کردن جمعی، چیزی را برای یکدیگر تا فراموش نشود. ضمیر تَذَاكُرُهُ راجع به علم است که مفهوم است از عَالِمِ. و مراد به علم، آیات بَيِّنَاتِ مُحْكَمَاتِ ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن است، به قرینه امثال حدیث هفتم این باب. و اضافه این جانیز، اضافه مصدر به مفعول به است. یعنی: این باب، بیان پرسیدن دانای حدود «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ» و به یاد یکدیگر آوردن علم است. در این باب، ده حدیث است.

[حدیث] اَوَّلُ

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ] عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَجْدُورٍ أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ، فَعَسَلُوهُ، فَمَاتَ، قَالَ: «فَتَلَّوْهُ، أَلَّا سَأَلُوا؟ فَإِنَّ دَوَاءَ الْبُعْيِ السُّؤَالُ».

شرح: أَلَّا (به فتح همزه و تشدید لام) حرف تنذیم است.

الْجَعْفَرِيَّ (به کسر عین بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین، مصدر معتل العین یائی و معتل اللام یائی باب «عَلِمَ»): کندی؛ و مراد این جا، کندی ذهن است به نادانی مسائل دین. یعنی: روایت است از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام، راوی گفت که: پرسیدم او را از این مسئله که: شخصی صاحب آبله بود. جُنُب شده بود، پس مردمش غسلش دادند و به سبب این، مُرد؟

گفت که: ایشان کشته‌اند او را. می‌بایست پرسند این مسئله را از دانا؛ چه به درستی که نادانی مسائل دین، دردی است که دوایی ندارد جز پرسیدن.

[حدیث] دوم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَّادَةَ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَبُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ، قَالُوا:] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِحُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنٍ فِي شَيْءٍ سَأَلَهُ: «إِنَّمَا يَهْلِكُ النَّاسُ؛ لِأَنَّهُمْ لَا يَسْأَلُونَ».

شرح: گفت امام جعفر صادق علیه السلام حمران بن أعین را در جواب چیزی که پرسیده بود او را که: جهنمی بودن مردمان نیست، مگر برای این که از دانا نمی‌پرسند چیزی را که نمی‌دانند و پیروی ظن خود یا ظن دیگری می‌کنند.

[حدیث] سوم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ] عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: قَالَ: «إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ عَلَيْهِ قُفْلٌ، وَمِفْتَاحُهُ الْمَسْأَلَةُ».

شرح: روایت است از عبد الله بن ميمون قَدَّاح (به فتح قاف و تشدید دال بی نقطه و حاء بی نقطه) از امام جعفر صادق علیه السلام، راوی گفت که: امام گفت که: به درستی که این دانستن مسائل دین که اختلاف در آن و در دلیل آن می‌رود بی‌مکابره، قفلی دارد که بی‌کلیدش گشوده نمی‌شود و کلیدش پرسیدن است از دانا. مراد، این است که: به ریاضت یا به فکر خود گشوده نمی‌شود.

[حدیث] چهارم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «لَا يَسْعُ النَّاسَ حَتَّى يَسْأَلُوا، وَيَتَفَقَّهُوا وَيَغْرِفُوا إِمَامَهُمْ، وَيَسْعَهُمْ أَنْ يَأْخُذُوا بِمَا يَقُولُ وَإِنْ كَانَ تَقِيَّةً».

شرح: مراد به سؤال این جا، سؤال مردمان، یکدیگر را از حدود «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ» است. و مراد به تفقه، معرفت آن حدود است به سؤال. و اینها اشارت است به آیت سوره توبه: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ^۱» و بیان شد در شرح حدیث هفتم باب دوم که «بَابُ فَرْضِ الْعِلْمِ وَوُجُوبِ طَلَبِهِ وَالْحَثُّ عَلَيْهِ» است.

یعنی: روایت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که: گنجایش ندارد مردمان را هیچ حالتی، مگر این که پرسند یکدیگر را از حدود «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ» و فهمند آن حدود را و شناسند بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله امام زمان خود را به دلالت آن حدود و تتبع احوال مدعیان امامت در هر زمان که باشد یا به نص امام سابق. و گنجایش دارد ایشان را این که عمل کنند بی فتوا و قضا به آنچه امام می گوید، هر چند که احتمال تقیه داشته باشد.

[حدیث] پنجم

اصل: [عَلِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَفْ لِرَجُلٍ لَا يُفْرِغُ نَفْسُهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ لِأَمْرِ دِينِهِ؛ فَيَتَعَاهَدُهُ وَيَسْأَلُ عَنْ دِينِهِ».

شرح: گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که: أَفْ باد مردی را که فارغ نمی سازد خودش را از شغل دنیا در هر روز آدینه یا در هر هفته روزی برای کار عمده آخرت خود تا وارسد به آن کار و پرسد از مسائل خود که ندانسته است و به کار آخرت او می آید.

[حدیث] ششم

اصل: وَفِي رَوَايَةٍ أُخْرَى: «لِكُلِّ مُسْلِمٍ».

شرح: و در روایت دیگری به جای «مردی را»، «هر مسلمانی را» واقع شده.

[حدیث] هفتم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنْ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: تَذَاكُرُ الْعِلْمَ بَيْنَ عِبَادِي مِمَّا تَحْيَا عَلَيْهِ الْقُلُوبُ الْمَيِّتَةُ إِذَا هُمْ انْتَهَوْا فِيهِ إِلَى أَمْرِي».

شرح: مراد به علم، آیات بَيِّنَاتِ محکَمَاتِ ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از

روی ظن است، به اعتبار این که صریح است و مفید علم است برای رعیت نیز.

و مراد به اُمْرِي، آیت سوره نحل و انبیا است که: «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱ و بیان می شود در شرح حدیث دهم باب هفدهم که «بَابُ التَّوَادُرِ» است. و حاصل، این است که: تَذَاكُرِ عِلْمٍ، اگر منتهی نشود سوی تسلیم این امر که دلالت بر وجوب معرفت امام هر زمان می کند، باعث تأویل و تخصیص نامعقول کرانه و کورانه در آن آیات ناهیه می شود و همان شد که بود، موافق آیت سوره فرقان: «وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا»^۲.

یعنی: گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که: به درستی که الله - عَزَّ وَجَلَّ - می گوید که: به یاد یکدیگر آوردنِ علم در میان بندگان من، از جمله چیزی است که بنا بر آن، زنده می شود دل های مرده، اگر رسند در آن به یاد آوردن، سوی فرمان من.

[حدیث] هشتم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ] عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَخِيَا الْعِلْمَ».

۱. نحل (۱۶): ۴۳؛ انبیا (۲۱): ۷.

۲. فرقان (۲۵): ۷۳.

قَالَ: قُلْتُ: وَمَا إِحْيَاؤُهُ؟ قَالَ: «أَنْ يُذَاكَرَ بِهِ أَهْلُ الدِّينِ وَأَهْلُ الْوَرَعِ».

شرح: روایت است از ابی الجارود گفت که: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام می گفت که: رحمت کناد الله تعالی بنده ای را که زنده کرد دانش را - که بیان شد در شرح حدیث سابق - راوی گفت که: گفتم که: چیست زنده کردن آن؟ گفت که: گفتگو کردن به آن با جمعی که در فکر آخرت اند و از گناهان پرهیزگارند تا فراموش نشود و دانا بسیار شود.

[حدیث] نهم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، رَفَعَهُ، قَالَ:] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَذَاكُرُوا الْعِلْمَ وَتَلَاَقُوا وَتَحَدِّثُوا؛ فَإِنَّ الْحَدِيثَ جَلَاءٌ لِلْقُلُوبِ؛ إِنْ الْقُلُوبَ لَتَرَيْنُ كَمَا يَرِينُ السَّيْفُ، وَجَلَاؤُهُ الْحَدِيدُ».

شرح: تفسیر علم گذشت در شرح حدیث هفتم.

الف لام الحَدِيث، برای عهد خارجی است و مراد، علم است. و استعمال حدیث در آیات قرآن، موافق است با امثال آیت سوره زمر: «أَلَلَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ»^۱. جلاء در اوّل (به فتح جیم و تخفیف لام و الف ممدوده) مصدر معتل اللام واوی باب «نَصَرَ» است، به معنی انکشاف و خروج از کدورات؛ و مستعمل شده به معنی باعث انکشاف و خروج از کدورات، برای مبالغه.

لِلْقُلُوبِ صِفَتُ جَلَاءٍ است. و لام برای تقویت تعدیه نیست؛ زیرا که جلاء این جا، مصدر لازم است به مناسبت جلاء در دوم. مطرزی در مغرب گفته: «الْجَلَاءُ (بِالْفَتْحِ وَالْمَدِّ): الْخُرُوجُ عَنِ الْوَطَنِ أَوْ الْإِخْرَاجُ؛ يُقَالُ: جَلَا السُّلْطَانُ الْقَوْمَ عَنْ أَوْطَانِهِمْ، وَأَجْلَاهُمْ فَجَلَوْا وَأَجْلَوْا، أَيْ أَخْرَجَهُمْ فَخَرَجُوا؛ كِلَاهُمَا يَتَعَدَّى وَلَا يَتَعَدَّى»^۲.

۱. زمر (۳۹): ۲۳.

۲. المغرب، ص ۸۸ (جلو).

تَرِینُ (به راء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین) به صیغه مضارع معلوم باب «ضَرَبَ»، مأخوذ است از رَین (به فتح راء و سکون یاء) به معنی زنگ و چرک و مانند آنها که محیط به دل یا شمشیر می شود.

جَلاء در دوم، به تشدید و تخفیف لام می تواند بود. و بنا بر اول، مبالغه «جالی» است و بنا بر دوم، مصدر مستعمل شده در اسم فاعل برای مبالغه؛ و حاصل هر دو، یکی است.

حَدید (به فتح حاء بی نقطه و کسر دال بی نقطه اول) به معنی تند است، مثل «فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»^۱ و مراد، این است که: چنانچه شمشیر، چندان که جلا بیشتر دارد، کارگر تر است، دل نیز چندان که جلا بیشتر دارد به وسیله حدیث، کارگر تر است در طاعت الله تعالی. پس جمله «جَلَاؤُهُ الْحَدِيدُ» استیناف بیانی برای تقویت تشبیهی است که مذکور است سابقاً.

یعنی: گفت رسول الله ﷺ که: به یاد هم آورید آیات بَيِّنَاتِ محکمات را و با هم ملاقات کنید و با هم گفتگو کنید در دفع شبهات از آن آیات؛ چه آن آیات به غایت باعث جلا برای دل هاست. به درستی که دل ها هر آینه زنگ می گیرد، چنانچه زنگ می گیرد شمشیر. بیان این، آن که: به غایت جلادار از جمله شمشیر، تند و کارگر است.

[حدیث] دهم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ، عَنْ مَنْصُورِ الصَّقِيلِ، قَالَ: [سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «تَذَاكُرُ الْعِلْمِ دِرَاسَةٌ، وَالدِّرَاسَةُ صَلَاةٌ حَسَنَةٌ»].

شرح: الدِّرَاسَةُ (به کسر دال بی نقطه، مصدر باب «نَصَرَ» و «ضَرَبَ»): تعلیم کتاب به کسی که جاهل است.

صَلَاةٌ حَسَنَةٌ اشارت است به این که: هر که یک نماز او مقبول شود، معذب

نمی‌شود، چنانچه می‌آید در «کِتَابُ الصَّلَاةِ» در حدیث یازدهمِ بابِ اوّل.
 یعنی: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام می‌گفت که: به یاد هم آوردن آیاتِ بَيِّنَاتِ
 محکّمات، ثواب درس گفتن آن دارد؛ و ثواب درس گفتنِ آن، ثواب نمازی است که
 مقبول درگاه الهی باشد.

باب یازدهم

بَابُ بَذْلِ الْعِلْمِ

اصل:

شرح: این باب، بیان حال تعلیم مضمون آیاتِ بَيِّنَاتِ محکّمات است به مردمان.
در این باب، چهار حدیث است.

[حدیث] اَوَّل

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَالِ عَهْدًا يَطْلُبُ الْعِلْمَ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا يَبْذُلُ الْعِلْمَ لِلْجُهَالِ؛ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ».

شرح: الْجُهَالُ: اهل اختلاف در مسائل، به سبب پیروی ظن.

الف لام الْعِلْمِ سه جا، برای عهد خارجی است؛ و مراد، علم به حرام بودن اختلاف از روی ظن است که مضمون آیاتِ بَيِّنَاتِ محکّمات است. و الف لام الْجَهْلِ نیز برای عهد خارجی است؛ و مراد، تجویز اختلاف از روی ظن است.

لِأَنَّ اسْتِدْلَالَ است به آیت سوره آل عمران: «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا إِلِكْتَبَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ»^۱ و مراد، این است که: اگر اخذِ عهد بر علمای این علم، به بذل این علم، پیش از اخذِ عهد بر جهال به طلب در هر شریعتی نمی بود، این علم

برای جمیع جهال از جمله اهل کتاب حاصل نمی‌شد پیش از جهالت و اختلاف ایشان. و به این تقریر، دفع می‌شود منافات میان این حدیث و آنچه می‌آید در «کِتَابُ الْحُجَّة» در حدیث سوم و نهم باب بیستم که «بَابُ أَنَّ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ بِسُؤَالِهِمْ هُمْ الْأَيُّمَةُ»^(۱) است و در شرح آنها، دفع منافات می‌شود به دو وجه دیگر.

یعنی: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: خواندم در کتابی که علی بن ابی طالب علیه السلام به خط خود نوشته بود از گفته‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله - و آن، نزد امام زمان می‌باشد، چنانچه می‌آید در حدیث چهاردهم باب بیستم -: به درستی که الله تعالی نگرفته بر اهل اختلاف در مسائل، پیمان را به طلب دانش آیات بَيِّنَاتِ محکمات، مگر آن که گرفته بر آنمه که دانایان‌اند، پیمان را به تعلیم آن دانش، آن نادان را؛ چه علم به حرام بودن اختلاف از روی ظن، همیشه در اهل هر شریعتی بوده، پیش از جهالت و اختلاف ایشان.

[حدیث] دوم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ وَمُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ:] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي هَذِهِ الْآيَةِ: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ»^(۱) قَالَ: «لِيَكُنِ النَّاسُ عِنْدَكَ فِي الْعِلْمِ سَوَاءً».

شرح: معنی علم بیان شد در شرح حدیث هفتم باب سابق. و به این، دفع می‌شود منافات میان این حدیث و آنچه می‌آید در حدیث اول «بَابُ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ» که باب بیست و دوم است که: رسول الله صلی الله علیه و آله اختصاص می‌داده امیر المؤمنین و حسنین و فاطمه علیهم السلام را به تعلیم اسرار.

یعنی: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در این آیت در سورة لقمان که: و میبچان روی خود را که پهلوی رو را ظاهر کنی برای مردمان. امام گفت که: مراد، این است که: می‌باید که مردمان، نزد تو در تعلیم دانش، برابر باشند، چنانچه نشود که از بعضی رو گردانی و یاد ندهی و آن بعض، اهل باشند، چنانچه می‌آید در حدیث چهارم این باب.

[حدیث سوم]

اصل: [وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَهُ عِبَادَ اللَّهِ».

شرح: روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که: چنانچه مسکوک طلا و نقره و مانند آن، زکات دارد، دانش آیات بینات محکمت نیز زکات دارد. زکات آن، این است که آموزی آن را به بندگان الله تعالی.

[حدیث چهارم]

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ ذَكْرَةَ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «قَامَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام خَطِيباً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالَ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، لَا تُحَدِّثُوا الْجُهَالَ بِالْحِكْمَةِ؛ فَتُظْلِمُواهَا، وَلَا تَمْنَعُوهَا أَهْلَهَا؛ فَتُظْلِمُوهُمْ».

شرح: مراد به حکمت، علم است که مذکور است در عنوان باب. و معنی علم گذشت در شرح حدیث هفتم باب سابق.

نهی در لَا تُحَدِّثُوا در غیر صورت تکلیف به اتمام حجت است. پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول.

نهی در لَا تَمْنَعُوهَا در غیر صورت تکلیف به تقیه است از بعض حاضران مجلس مثلاً.

یعنی: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: ایستاد عیسی پسر مریم بر حالی که وعظ و نصیحت کننده بود در میان فرزندان یعقوب. پس گفت که: ای فرزندان یعقوب! هم زبانی مکنید با ناخردمندان به ادب الهی، که ستم می‌کنید ادب را. و می‌پوشانید آن را از خردمندان، که ستم می‌کنید ایشان را.

باب دوازدهم

بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْقَوْلِ بِغَيْرِ عِلْمٍ

اصل:

شرح: این باب، بیانِ نهیِ الله تعالی است از گفتنِ مسائلِ دین، بی دانش. در این باب، نه حدیث است.

[حدیث] اَوَّل

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ وَعَبْدِ اللَّهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ:] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتَهَاكَ عَنْ خَضَلَتَيْنِ، فِيهِمَا هُلُكُ الرَّجَالِ: أَنْتَهَاكَ أَنْ تَدِينَ اللَّهَ بِالْبَاطِلِ، وَتُفْتِيَ النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُ».

شرح: گفت امام جعفر صادق علیه السلام که: نهی می‌کنم تو را از دو صفت که به سبب آن دو، جهنمی شدند مردان. نهی می‌کنم تو را از این که کاری برای چشم داشتِ ثواب آخرت از الله تعالی کنی، به چیز به کار نیامدنی. مراد از به کار نیامدنی، پیرویِ ظن است، چنانچه الله تعالی گفته در سوره یونس و سوره نجم که: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»^۱ به درستی که ظن، جای به کار آمدنی نمی‌گیرد اصلاً. پس همیشه ظن به کار نیامدنی است، هر چند موافق واقع افتد.

و نهی می‌کنم تو را از این که فتوا دهی مردمان را به چیزی که نمی‌دانی آن را و پیرویِ ظن در آن می‌کنی.

[حدیث دوم]

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ:] قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِيَّاكَ وَخَصَلْتَنِي؛ فَفِيهِمَا هَلَكٌ مَنْ هَلَكَ: إِيَّاكَ أَنْ تُفْتِيَ النَّاسَ بِرَأْيِكَ، أَوْ تَدِينَ بِمَا لَا تَعْلَمُ».

شرح: گفت مرا امام جعفر صادق عليه السلام که: دور دار از یکدیگر، خود را و دو صفت را؛ چه به سبب آن دو صفت، جهنمی شد، هر که جهنمی شد. دور دار خود را از فتوا دادن تو مردمان را به دید خود یا چشم داشتن ثواب آخرت، به سبب کاری که نمی دانی مسئله فروع فقه را و نه مسئله اصول فقه را در آن و پیروی ظن می کنی.

[حدیث سوم]

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى، لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ، وَلَحِقَهُ وَزُرُّ مَنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهُ».

شرح: روایت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت که: هر که فتوا دهد مردمان را بی دانشی که از محکومات قرآن باشد و بی راهنمایی کسی که معنی متشابهات قرآن را داند، لعنت می کنند او را فرشتگان رحمت که بر بهشت و مانند آن موکل اند و فرشتگان عذاب که بر جهنم و مانند آن موکل اند و به او می رسد گناه هر که عمل کند به گفته او. مخفی نماند که دانا به معنی آیت متشابه، الله تعالی است و کسی که به سبب انزال ملائکه و روح و تحدیث در شب قدر و مانند آن دانسته باشد.

[حدیث چهارم]

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُشَاءِ، عَنْ أَبَانِ الْأَحْمَرِ، عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي رَجَاءٍ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «مَا

عَلِمْتُمْ فَقُولُوا، وَمَا لَمْ تَعْلَمُوا فَقُولُوا: اللَّهُ أَعْلَمُ؛ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَنْتَزِعُ الْآيَةَ مِنَ الْقُرْآنِ يَخْرِفُ فِيهَا أَبْعَدَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ».

شرح: روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که: آنچه دانید، پس گوید و آنچه ندانید، پس با خود گوید که: الله تعالى دانتر است؛ به این معنی که فتوا به آن مدهید. بیان این، آن که: به درستی که مرد هر آینه گاهی جدا می کند آیتی را از متشابهات قرآن که تفسیر آن کند از پیش خود و به پیروی ظن؛ و حال آن که می افتد در تفسیر آن آیت در جایی که دورتر است از میانه آسمان و زمین. مراد این است که: در جهنم می افتد که آزار افتاده در آن، بیشتر از آزار کسی است که از آسمان در زمین افتد.

[حدیث پنجم]

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: «لِلْعَالَمِ - إِذَا سُئِلَ عَنْ شَيْءٍ وَهُوَ لَا يَعْلَمُهُ - أَنْ يَقُولَ: اللَّهُ أَعْلَمُ، وَلَيْسَ لِغَيْرِ الْعَالَمِ أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ».

شرح: مراد به عالم، دانا به قدر معتد به از مسائل است. یا مراد، دانا به بعضی «مَسْئُولٌ عَنْهُ» است، مثل این که پرسیده شود که: آیا کذب، کبیره است؟ و او داند که حرام است و زیاد بر آن را نداند.

یعنی: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: جایز است دانا را چون پرسیده شود از چیزی و او نداند آن را، این که گوید در جای جواب که: الله تعالى دانتر است. و جایز نیست برای غیر دانا این که گوید آن را.

[حدیث ششم]

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: «إِذَا سُئِلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ عَمَّا لَا يَعْلَمُ، فَلْيَقُلْ: لَا أَدْرِي، وَلَا يَقُلْ: اللَّهُ أَعْلَمُ، فَيُوقِعَ فِي

قَلْبِ صَاحِبِهِ شَكًّا، وَإِذَا قَالَ الْمَسْئُولُ: لَا أَذْرِي، فَلَا يَتَّهَمُهُ السَّائِلُ».

شرح: فَلَا يَتَّهَمُهُ مجزوم به لای ناهیه است؛ چه اگر لا نافیهِ می بود، بی فاء می بود. یعنی: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: چون پرسیده شود مردی از شما از مسئله ای که نمی داند آن را، پس باید که گوید که: نمی دانم. و نگوید که: الله تعالی دانایتر است، پس در دل پرسنده، شکّی اندازد که می داند آن را. و چون گوید پرسیده شده که: نمی دانم، پس باید که به تهمت دانستن و نگفتن، ندارد او را پرسنده. منافات نیست میان این حدیث و حدیث چهارم این باب؛ زیرا که این حدیث در جواب سؤال است، به خلاف حدیث چهارم. و ایضاً منافات نیست میان این حدیث و شقّ اول حدیث پنجم این باب؛ زیرا که این حدیث برای بیان راجح است و منافات ندارد با جواز مرجوح.

[حدیث] هفتم

اصل: [الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ:] سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام: مَا حَقَّ لِلَّهِ عَلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: «أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ، وَيَقْفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ».

شرح: این با ضمیمه می آید در حدیث دوازدهم باب هفدهم که «بَابُ النَّوَادِر» است. حَقُّ الله عَلَى الْعِبَاد عبارت است از حَقّی که در ضمن ادای آن، ادای جمیع حقوق الله تعالی است و آن، حقی است که الله تعالی پیمان آن را گرفته بر جمیع بندگان در جمیع کتاب های خود، موافق آیت سورة اعراف: «أَلَمْ يَأْخُذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»^۱ و بیان شد در شرح «فَنَذَرُهُمْ إِلَىٰ مَعْرِفَتِهِ» تا آخر در خطبه. یعنی: پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را که: چیست عمده حَقّ الله تعالی بر بندگان؟ گفت که: آن که وقت حاجت گویند آنچه را که دانند و نگویند آنچه را که ندانند.

[حدیث هشتم]

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبِي بَعْقَبٍ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ حَضَّ عِبَادَهُ بِآيَتَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ: أَنْ لَا يَقُولُوا حَتَّى يَعْلَمُوا، وَلَا يَرُدُّوا مَا لَمْ يَعْلَمُوا، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «لَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»^۱ وَقَالَ: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ»^۲.

شرح: حَضَّ (به حاء بی نقطه و ضاد بانقطه، به صیغه ماضی معلوم مضاعف باب «نَصَرَ» است.

أَنْ لَا يَقُولُوا به تقدیر «عَلَى أَنْ لَا يَقُولُوا» است.

مَادَر مَا لَمْ يَعْلَمُوا مصدریه زمانیه است؛ زیرا که اگر موصوله باشد، به تقدیر عاید، لازم می آید که ردّ «لِلَّهِ شَرِيكَ» نتوان کرد؛ زیرا که معلوم نیست، موافق آیت سوره یونس: «قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»^۳ پس لَمْ يَعْلَمُوا به تقدیر «لَمْ يَعْلَمُوا صِحَّةَ الرَّدِّ» است.

و بنا بر این می گوئیم که: از جمله احتمالات در آیت سوره یونس، این است که مفعول کَذَّبُوا محذوف باشد به تقدیر «كَذَّبُوا هَذَا الْقُرْآنَ» که مذکور است در سابق این آیت و آن، اشارت باشد به سابقش که: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»^۴ و مانند آن از آیات بَيِّنَاتِ مُحْكَمَاتِ ناهیه از پیروی ظنّ. و باء در بِمَا لَمْ يُحِيطُوا برای مصاحبت باشد و مَا مصدریه باشد و ضمیر بِعِلْمِهِ راجع به مصدر کَذَّبُوا باشد؛ و مراد، علم به صحت آن تکذیب باشد و ضمیر تَأْوِيلُهُ نیز راجع به مصدر کَذَّبُوا باشد؛ و مراد به تأویل، تکذیب عقاب آن باشد که در آخرت مقرر شده. و این، منافات ندارد با احتمالاتی دیگر؛ زیرا که قرآن را معانی بسیار می باشد.

۱. اعراف (۷): ۱۶۹.

۲. یونس (۱۰): ۳۹.

۳. یونس (۱۰): ۱۸.

۴. یونس (۱۰): ۳۶؛ نجم (۵۳): ۲۸.

علی در علی الله بنائیه است، چنانچه بیان شد در خطبه مصنف در شرح «فَنَذَرُهُمْ» تا آخر.

یعنی: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: به درستی که الله تعالی حرص فرمود بندگان خود را به دو آیت از قرآن بر دو چیز: اول، این که نگویند چیزی را، مگر وقتی که دانند؛ و دوم، این که تکذیب نکنند چیزی را، چندان که ندانند صحت آن تکذیب را.

تفسیر این، آن است که: گفت - عَزَّ وَ جَلَّ - در سوره اعراف در سرزنش جهودان که: آیا گرفته نشده بر ایشان پیمانی که در هر کتاب الهی هست. آن پیمان، این است که نگویند بنا بر الله تعالی، مگر معلوم بی شک و شبهه را. و گفت در سوره یونس در سرزنش پیروان ظن که: بلکه تکذیب کردند امثال: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»^۱ را با این که احاطه نکرده‌اند به علم به صحت آن تکذیب و هنوز نیامده ایشان را عاقبت آن تکذیب.

[حدیث] نهم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ قَرْقَدٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ] عَنِ ابْنِ شُبْرُمَةَ، قَالَ: مَا ذَكَرْتُ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام إِلَّا كَادَ أَنْ يَتَّصِدَعَ قَلْبِي، قَالَ: «حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله».

قَالَ ابْنُ شُبْرُمَةَ: وَأَقْسِمُ بِاللَّهِ مَا كَذَبَ أَبُوهُ عَلَى جَدِّهِ، وَلَا جَدُّهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ عَمِلَ بِالْمَقَائِيسِ، فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ، وَمَنْ أَفْتَى النَّاسَ - وَهُوَ لَا يَعْلَمُ النَّاسِيخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ وَالْمُحْكَمَ مِنَ الْمُتَشَابِهِ - فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ».

شرح: مقایس بیان می شود در شرح عنوان باب بیستم.
ناسخ و منسوخ به معنی برطرف کننده و برطرف کرده شده است، مثل امام باقی و

امام ماضی، چنانچه می‌آید در کتاب «الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در حدیث چهارم باب چهل و دوم که «بَابُ الْعِبَادَةِ» است و می‌آید در «كِتَابُ الْمَعِيشَةِ» در «بَابُ دُخُولِ الصُّوْفِيَّةِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ اخْتِجَاجِهِمْ عَلَيْهِ» که باب اول است. و مثل آیتی از قرآن که رفع حکم سابق کند و آیتی که حکمش مرفوع شود، چنانچه می‌آید در حدیث اول باب هفدهم «كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ». و مثل این که لفظی مؤخر قرینه اراده خلاف ظاهر شود از لفظی مقدم.

یعنی: روایت است از عبد الله بن شُبْرُمَه (به ضمّ شین بانقطه و سکون باء یک نقطه و ضمّ راء و تخفیف میم، که فقیه و قاضی مخالفان در کوفه بوده) گفت که: هیچ وقت به یادم نمی‌آید حدیثی که شنیدم آن را از جعفر بن محمد علیه السلام، مگر آن که نزدیک است که شکافته شود دلم. گفت جعفر بن محمد که: روایت کرد پدرم از جدّم از رسول الله صلی الله علیه و آله. در میان این سخن ابن شُبْرُمَه گفت که: و من قسم می‌خورم به خدا که دروغ نگفت پدرش بر جدّش و نه جدّش بر رسول الله صلی الله علیه و آله. باز ابن شُبْرُمَه بر سر نقل تتمّه سخن اوّل رفت که: گفت جدّم که: گفت رسول الله صلی الله علیه و آله: هر که عمل کند به قیاس کرده شده‌ها، پس به تحقیق جهنمی شده و جهنمی کرده مردمانی را که تابع او شده‌اند. و هر که فتوا دهد مردمان را در هر چه پرسند و او به دانش، جدا نکند برطرف کننده را از برطرف شده و «صَرِيحُ الدَّلَالَةِ» را که احتمال نسخ در آن نباشد، از غیر آن، پس به تحقیق جهنمی شده و جهنمی کرده دیگران را.

اشارت به این است که: نهی از فتوا به پیروی ظنّ در آیت‌های صریح هست و آنها احتمال نسخ ندارد؛ چه در آنها هست که این نهی در هر کتاب الهی بوده و هیچ پیغمبری فرستاده نشده، مگر برای نهی از اختلاف از روی ظنّ.

باب سیزدهم

بَابُ مَنْ عَمِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ

اصل:

شرح: این باب، سرزنش کسی است که عمل کند به وسیله غیر دانش، هر چند که فتوا ندهد. مراد به دانش، آن است که در حدیث اَوَّلِ «بَابُ صِفَةِ الْعِلْمِ» گذشت و در شرح «وَقُلْتُ: إِنَّكَ تُحِبُّ» تا آخر، در خطبه بیان شد. در این باب، سه حدیث است.

[حدیث] اَوَّلِ

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: [سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ، لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بَعْدًا»].

شرح: شنیدم از امام جعفر صادق عليه السلام می گفت که: کسی که عمل کند بنا بر غیر دیده‌وری و دانش مسئله فروع فقه یا مسئله اصول فقه، مانند راهروی است که بر راه مطلب خود نیست، چندان که شتاب بیشتر می کند، از مطلب دورتر می شود.

[حدیث] دوم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ الْحَسَنِ الصَّنِيقِلِ، قَالَ: [سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ، وَلَا مَعْرِفَةً إِلَّا بِعَمَلٍ؛ فَمَنْ عَرَفَ، دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ، وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ، فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ، إِلَّا إِنْ الْإِيمَانُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ»].

شرح: المعرفة: شناختن؛ و مراد این جا، گرویدن به صاحب کل اختیار بودن الله

تعالی است، به ترک خودرایی در قول و فعل.

لَا دَر و لَا مَعْرِفَة برای نفی جنس است.

الْإِيمَان: گرویدن؛ و مراد، این جا مرکب از معرفت و عمل است، به اعتبار این که معرفت، گرویدن است و عمل، لازم گرویدن است و در کثرت و قَلَتْ بر طبق قَوْت و ضعف آن است، چنانچه الله تعالی گفته در سوره بنی اسرائیل که: «كُلُّ يَفْعَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»^۱ و بیان می شود در باب یازدهم و شانزدهم «كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ».

یعنی: شنیدم از امام جعفر صادق (ع) می گفت که: قبول نمی کند الله تعالی از کسی طاعتی را، مگر با شناخت ربوبیت رب العالمین، به دانستن مسئله فروع فقه یا مسئله اصول فقه و ترک پیروی ظن در آن، و نمی باشد این شناخت، مگر با طاعت. پس هر که شناخت دارد، راهنمایی می کند او را بر طاعت. و کسی که طاعت نمی کند، پس شناخت نیست او را. آگاه باشید! به درستی که بعض اجزای ایمان به سبب بعضی دیگر است.

[حدیث سوم]

اصل: [عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَمَّنْ رَوَاهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، قَالَ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ): مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ، كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ».

شرح: ما دو جا، موصوله و مصدریه می تواند بود، و بر هر تقدیر، أَكْثَر به ثاء سه نقطه و باء یک نقطه^۲ می تواند بود و حاصل همه یکی است؛ زیرا که این قسم کسی، افساد کار آخرت خود می کند، به حفظ خون و مال خود، به التزام ظاهر اسلام یا به کسب مال و اعتبار، به موافقت رؤسای ضلالت. و کار آخرت، بیشتر و بهتر است از کار دنیا، به اعتبار این که اوّل با خلود و خلوص است و دوم، منقطع و سهل است. یعنی: گفت رسول الله (ﷺ) که: هر که خداپرستی کرد بنا بر غیر دانش مسئله فروع فقه یا مسئله اصول فقه، شد آنچه تباه می کند آن را، بیشتر از آنچه نیکو می کند آن را.

۱. إسماء (۱۷): ۸۴.

۲. یعنی «أكبر» هم می تواند باشد.

باب چهاردهم

بَابُ اسْتِعْمَالِ الْعِلْمِ

اصل:

شرح: این باب، بیان کار فرمودن دانش است. در این باب، هفت حدیث است.

[حدیث] اول

صل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَمْرِو بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ، قَالَ: [سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ فِي كَلَامٍ لَهُ: «الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ: رَجُلٌ عَالِمٌ أَخَذَ بِلَعْلِمِهِ، فَهَذَا نَاجٍ، وَعَالِمٌ تَارَكَ لِعِلْمِهِ، فَهَذَا هَالِكٌ، وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذُّونَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ، وَإِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَحَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ، فَاسْتَجَابَ لَهُ وَقَبِلَ مِنْهُ، فَأَطَاعَ اللَّهَ، فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ، وَأَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ، وَاتِّبَاعِهِ الْهَوَى، وَطُولِ الْأَمَلِ، أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَطُولُ الْأَمَلِ يُنْسِي الْآخِرَةَ».

شرح: شنیدم از امیر المؤمنین عليه السلام حکایت می کرد از نبی صلى الله عليه وآله این که او گفت در گفتگویی که می کرد که: دانایان دو قسم اند: اول، دانای کارفرمای دانش خود. پس این مرد، نجات دارد در قیامت؛ و دوم، دانای ترک کننده عمل به دانش خود. پس این مرد، جهنمی است.

و به درستی که اهل آتش جهنم، هر آینه آزرده می شوند از بوی بد دانای ترک کننده عمل به دانش خود. و به درستی که سخت تر اهل آتش جهنم، به اعتبار پشیمانی و حسرت، مردی است که خواند بنده ای را سوی فرمان برداری الله تعالی، پس قبول

کرد آن بنده گفته او را و فرمان برداری کرد، پس داخل کرد الله تعالى آن بنده را در بهشت و داخل کرد آن خواننده را در آتش جهنم برای ترک او دانش خود را و پیروی او خواهش نفس را و درازی آرزوی او. اما ضرر پیروی خواهش نفس، پس این است که باز می دارد از به کار آمدنی که پیروی محکومات قرآن است و پیروی ظن می فرماید. و ضرر درازی آرزو، این است که فراموش می سازد آخرت را و از تهدیدهای الهی غافل می کند.

[حدیث دوم]

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ؛ فَمَنْ عِلِمَ عَمِلَ، وَمَنْ عَمِلَ عِلِمَ، وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ، فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا إِزْتَحَلَ عَنْهُ».

شرح: المَقْرُون (به قاف و راء بی نقطه، به صیغه اسم مفعول باب «نَصَرَ»): دست و گردن بسته شده، نظیر آیت سوره ابراهیم: «وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ»^۱ و مراد این جا، بی فایده و نامقبول درگاه الهی است،^۲ موافق آنچه گذشت در حدیث دوم باب ششم که «بَابُ صِفَةِ الْعُلَمَاءِ» است و مراد، این است که: عمل، باعث گشاد علم می شود.

فاء در فَمَنْ، تفریغیه است. مَنْ عِلِمَ عَمِلَ امر در صورت خبر است. و همچنین است مَنْ عَمِلَ عِلِمَ. و می تواند بود که امر این جا،^۳ برای اباحت باشد و راجع شود به نهی از طلب علم، پیش از عمل به آنچه معلوم شده، موافق آنچه می آید در حدیث چهارم این باب.

يَهْتَفُ (به تاء دو نقطه در بالا و فاء) به صیغه مضارع غایب معلوم باب «ضَرَبَ» به تقدیر «يَهْتَفُ بِمَنْ عِلِمَ» است.

۱. ابراهیم (۱۴): ۴۹.

۲. یعنی: علم بدون عمل، بی فایده و نامقبول درگاه الهی است.

۳. یعنی در «مَنْ عَمِلَ عِلِمَ»، نه در «مَنْ عِلِمَ عَمِلَ».

العقل مجرور به باء و [مجرور]^۱ به حکایت می تواند بود، و حاصل هر دو یکی است و مراد، این است که: صاحبش را می گوید: العقل، به تقدیر «أدرک العمل». ضمیر مستتر در أَجَابَهُ و بارز در عَنْهُ راجع به مَنْ عَلِمَ است. یعنی: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: دانش، نزد الله تعالی اعتبار ندارد تا وقتی که عمل به آن شود. پس هر که دانش دارد، باید که عمل به آن کند و هر که عمل به دانش کرد، باید که دیگر دانش به هم رساند به آنچه ندانسته. و دانش، می طلبد از صاحبش عمل را. پس اگر صاحبش اجابت کرد دانش را، مانند دانش و صاحب اعتبار شد؛ و اگر اجابت نکرد، جدا شد از صاحبش به سبب عروض نسیان یا به سبب بی اعتباری.

[حدیث سوم]

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ، زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا».

شرح: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: به درستی که دانا چون عمل نکند به دانش خود، بند نمی شود نصیحت او در دل ها، چنانچه بند نمی شود باران در سر سنگ هموار.

[حدیث چهارم]

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ الْبَرِيدِ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ:] جَاءَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام، فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَ، ثُمَّ عَادَ لِيَسْأَلَ عَنْ مِثْلِهَا، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام: «مَكْتُوبٌ فِي الْإِنْجِيلِ: لَا تَطْلُبُوا عِلْمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَلَكِنْ تَعْمَلُوا بِمَا عِلِمْتُمْ؛ فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِهِ، لَمْ يَزِدْ صَاحِبَهُ إِلَّا كُفْرًا، وَلَمْ

يَزِدُّ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا».

شرح: آمد مردی سوی امام زین العابدین علیه السلام. پس پرسید او را از مسئله‌ای چند. پس امام، جواب آنها گفت. آن مرد، بعد از رفتن، برگشت تا مسئله چند دیگر پرسد. پس امام علیه السلام گفت که: به وحی الهی، نوشته شده در انجیل عیسی این که: مطّلبید دانش چیزی را که نمی دانید، بر حالی که هنوز عمل نکرده اید به آنچه دانستید؛ چه دانشی که عمل کرده نشد به آن، زیاد نشد صاحبش، مگر به اعتبار کافری و زیاد نشد صاحبش نسبت به الله تعالی، مگر به اعتبار دوری.

[حدیث] پنجم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: يَمْ يَعْرِفُ النَّاسُ؟ قَالَ: «مَنْ كَانَ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا، فَإِنَّمَا لَهُ الشَّهَادَةُ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا، فَإِنَّمَا ذَلِكَ مُسْتَوْدَعٌ».

شرح: این حدیث با ضمیمه - که باعث توضیح این است - می آید در «کِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در «بَابُ فِي عِلَامَةِ الْمُعَارِ» که باب صد و هشتاد و سوم است. مراد به ناجی کسی است که معذب به جهنم نشود اصلاً یا مخلد نباشد، از جمله منسوبین به مذهب شیعه امامیه یا منسوبین به تصدیق قرآن یا منسوبین به تصدیق کتاب شریعتی از کتاب های الله تعالی. فِعْلُهُ عبارت است از قدر مشترک میان عملی یا حکمی که از روی پیروی ظن یا پیروی علم است.

قَوْلُهُ عبارت است از اعتراف به قرآن یا مانند آن از کتاب های شریعت الله تعالی به اعتبار اشتغال هر کدام بر آیات بَيِّنَاتِ مُحْكَمَاتِ ناهیه از پیروی ظن در عمل و در حکم. پس موافقت فعل با قول، عبارت است از ترک پیروی ظن در عمل و در حکم. یعنی: روایت است از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام؛ مفضل گفت که:

گفتم امام را که: به چه نشان، شناخته می شود صاحب نجات قیامت؟
 امام گفت که: هر که کردارش با گفتارش موافق است. پس جز این نیست که ثابت
 است برای او و بس، گواهی به نجات قیامت. و هر که کردارش با گفتارش موافق نیست،
 پس نیست او مگر مکانِ عاریتِ ایمان، به معنی این که مؤمن رسمی است، نه حقیقی.
 پس دو خطر دارد، چنانچه گذشت در شرح «وَذَلِكَ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ» تا آخر، در خطبه.

[حدیث] ششم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ، قَالَ:]
 قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي كَلَامٍ لَهُ خَطَبَ بِهِ عَلَى الْمُنْبَرِ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِذَا
 عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛ إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِهِ كَالْجَاهِلِ
 الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ، بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَعْظَمُ،
 وَالْحَسْرَةَ أَذْوَمُ عَلَى هَذَا الْعَالِمِ الْمُنْسَلِخِ مِنْ عِلْمِهِ مِنْهَا عَلَى هَذَا الْجَاهِلِ
 الْمُنَحَيَّرِ فِي جَهْلِهِ، وَكِلَاهُمَا حَائِرٌ بَائِرٌ».

شرح: رَأَيْتُ (به صیغه متکلم) اشارت است به این که: استنباط آن از قرآن، برای
 رعیت میسر نیست.

عَلَيْهِ متعلق به الْحُجَّةَ است و ضمیر، راجع به الْعَالِمِ الْعَامِلِ بِغَيْرِهِ است.

عَلَى الْعَالِمِ الْمُنْسَلِخِ مِنْ عِلْمِهِ بدلِ عَلَيْهِ است.

مِنْهَا متعلق به أَعْظَمُ است و ضمیر، راجع به الْحُجَّةَ است.

عَلَى هَذَا الْجَاهِلِ متعلق به ضمیر مِنْهَا است؛ چون راجع به الْحُجَّةَ است، پس ترک
 ذکر نظایر این ها در وَ الْحَسْرَةَ أَذْوَمُ، با وجود این که عطف است بر اسم و خبر أَنَّ برای
 اختصار است و به تقدیر این است که: «وَ الْحَسْرَةُ عَلَيْهِ أَذْوَمُ عَلَى هَذَا الْعَالِمِ الْمُنْسَلِخِ»
 تا آخر.

و در این مقام، احتمالاتی دیگر هست، لیک ذکر عَلَيْهِ در اوّل و ذکر عَلَى هَذَا الْعَالِمِ
 در آخر یا دارد از آنها. و بر هر تقدیر، أَذْوَمُ به اعتبار این است که حسرت بر عالم،
 متصل است به موت او. و حسرت بر جاهل، بعد از بعث اوست در روز قیامت، موافق

آنچه می‌آید در «کِتَابُ الْجَنَائِزِ» در احادیث باب هشتاد و هشتم که «بَابُ الْمَسْئَلَةِ فِي الْقَبْرِ وَمَنْ يُسْأَلُ وَمَنْ لَا يُسْأَلُ» است. از آن جمله در حدیث اولش این است که: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: لَا يُسْأَلُ فِي الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَصَ الْإِيمَانَ مَحْضًا أَوْ مَحَصَ الْكُفْرَ مَحْضًا وَالْآخَرُونَ يُلْهَوْنَ عَنْهُمْ».

یا [أدوم] به اعتبار این است که یکی منتهی است و دیگری منتهی نیست، یا منتهی است بعد از انتهای اول؛ زیرا که دوام، لازم ندارد ابدیت را، مثل آیت سوره مریم: «وَأَوْصَيْنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا»^۱، یا به اعتبار این است که یکی طفره دارد^۲ و دیگری ندارد یا کمتر دارد.

یعنی: گفت امیر المؤمنین علیه السلام در اثنای سخنی که نصیحت به آن می‌کرد مردمان را بر منبر که: ای مردمان! چون دانستید چیزی را، پس عمل کنید به آنچه دانستید که شاید راستی یابید؛ چه به درستی که دانایی که عمل به ضدّ دانش خود کند، مانند نادان حیرانی است که هرگز به هوش نمی‌آید و از نادانی خلاص نمی‌شود؛ بلکه دیده‌ام در کتاب الهی این را که حجت‌گیری الله تعالی بر آن دانا بزرگ‌تر است و پشیمانی، پاینده‌تر است بر این دانا؛ جدا از دانش خود از حجت‌گیری الله تعالی بر این نادانی که در مانده است در نادانی خود و هر کدام ایشان حیرانِ هالک است، به این معنی که هر دو در مانده‌اند؛ یکی در نادانی و دیگری در فایده نبردن از دانش که بدتر از نادانی است و هر دو جهنمی‌اند.

اصل: «لَا تَزْتَابُوا فَتَشْكُوا، وَلَا تَشْكُوا فَتَكْفُرُوا، وَلَا تُرَخَّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتَذْهَبُوا، وَلَا تَذْهَبُوا فِي الْحَقِّ فَتَخْسَرُوا، وَإِنَّ مِنَ الْحَقِّ أَنْ تَفْقَهُوا، وَمِنْ الْفَقْهِ أَنْ لَا تَعْتَرُوا، وَإِنَّ أَنْصَحَكُمْ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُكُمْ لِرَبِّهِ، وَأَغْشَكُمْ لِنَفْسِهِ أَغْصَاكُمْ لِرَبِّهِ، وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ يَأْمَنْ وَيَسْتَبْشِرُ، وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ يَخْبُ وَيَنْدَمُ».

شرح: الذَّنْ (به فتح دال بی نقطه و سکون هاء، مصدر باب «نَصَرَ») و الإِذْهَان (مصدر باب اِفعال): نفاق؛ و مراد این جا، سهل انگاری است.

۱. مریم (۱۹): ۳۱.

۲. یعنی: «یکی از آن دو، کوتاهی دارد» که مقصود، عالم بی عمل است.

أَنْ در دوم^۱ مفسره یا ناصبه است. پس تَفَقَّهُوا به صیغه امر یا به صیغه مضارع باب تَفَعَّلْ به حذف یک تاء یا باب «حَسَنَ» یا باب «عَلِمَ» است.
معنی تفقه و فقه گذشت در شرح حدیث هفتم باب دوم.
أَنْ در سوم ناصبه یا مفسره است.

الإِغْتِرَارَ (به غین بانقطه و دو راء بی نقطه، مصدر باب افتعال): بازی خوردن از تصرف خلفای ضلالت در بلاد، موافق آیت سوره آل عمران: ﴿لَا يَغُرُّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ﴾^۲.

یعنی: طلب شکّ مکنید در آنچه دانسته شده از محکّمات قرآن که آخر، شکّ می‌کنید در آن. و شکّ مکنید در آن که کافر می‌شوید. و رخصت مکنید نفوس‌های خود را در خواهش اختلاف از روی ظنّ که آخر، سهل‌انگار می‌شوید در آنچه در محکّمات قرآن است. و سهل‌انگار مشوید در آنچه در محکّمات قرآن است که زیانکار در آخرت می‌شوید. و به درستی که از جمله محکّمات قرآن است که فهمنده حدود «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ» شوید و از جمله فهمیدن حدود «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» این است که بازی نخورید از دنیای ظالمان. و به درستی که اخلاص‌مندتر شما با خود، کسی است که قبول‌کننده‌تر است فرمان صاحب کلّ اختیار خود را که در محکّمات قرآن است. و بی‌اخلاص‌تر شما با خود، کسی است که مخالفت‌کننده‌تر است فرمان صاحب کلّ اختیار خود را که در محکّمات قرآن است. و هر که فرمان برد الله تعالی را، خاطر جمع می‌شود از عذاب الله تعالی و خوشحالی داخل شدن بهشت به او می‌رسد در وقت مردن. و هر که نافرمانی کند الله تعالی را، بی‌مراد و پشیمان می‌شود.

[حدیث] هفتم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ:] سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام

۱. به اعتبار وجود «إِنْ»، «أَنْ» در «أَنْ تَفَقَّهُوا» دومین مورد محسوب شده است، وگرنه در متن اصلی، اولین «أَنْ» است که به کار رفته است و همین‌طور است «أَنْ» سوم که در واقع دومین «أَنْ» در متن اصلی است.

۲. آل عمران (۳): ۱۹۶.

يَقُولُ: «إِذَا سَمِعْتُمُ الْعِلْمَ فَاسْتَعْمِلُوهُ، وَلْتَسِعْ قُلُوبُكُمْ؛ فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا كَثُرَ فِي قَلْبِ رَجُلٍ لَا يَحْتَمِلُهُ، قَدَرَ الشَّيْطَانُ عَلَيْهِ، فَإِذَا خَاصَمَكُمُ الشَّيْطَانُ، فَأَقْبِلُوا عَلَيْهِ بِمَا تَعْرِفُونَ؛ فَإِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»^۱.
فَقُلْتُ: وَمَا الَّذِي نَعْرِفُهُ؟ قَالَ: «خَاصِمُوهُ بِمَا ظَهَرَ لَكُمْ مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

شرح: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام می گفت که: چون شنوید باعث دانش را، مثل محکّمات قرآن، پس کار فرمایید آن دانش را به سؤال «اهل الذکر» و لوازم آن. و باید که فراخ باشد دل های شما و صاحب حوصله باشید؛ چه دانش، چون بسیار شود در دل مردی که حوصله آن ندارد، دست می یابد شیطان بر او و او را سوی خود ستایی می خواند. پس اگر این دشمنی کند با شما شیطان، پس جهاد کنید با او به آن چیزی که می شناسید آن را؛ چه به درستی که حیلّت شیطان، همیشه ضعیف بوده، چنانچه در سورة نساء است.

پس گفتم که: چیست آن چیز که می شناسیم آن را؟

امام گفت که: دشمنی کنید و جواب گوید شیطان را به آنچه معلوم شده شما را و آن، قدرتی است که الله تعالی نموده در آفریدن محمد و دوازده امام علیهم السلام که دانیان اند به جمیع قرآن و جمیع مسائل دین؛ به این معنی که دانش خود را با دانش ایشان سنجید که دانش شما در نظر شما سهل نماید و خود ستایی نکنید.

باب پانزدهم

اصل: **بَابُ الْمُسْتَأْكِلِ بِعِلْمِهِ وَالْمُبَاهِي بِهِ**

شرح: این باب، سرزنش کسی است که دانستن احادیث را وسیله خوردن مالِ مردمان کرده و کسی که می‌نازد به دانستن خود، احادیث را.

ابن بابویه - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - در کتاب معانی الأخبار روایت کرده از امام جعفر صادق (ع) که گفته که: «أَنْتُمَا الْمُسْتَأْكِلُ بِعِلْمِهِ الَّذِي يُغْتَنِي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - لِيَبْطِلَ بِهِ الْحَقُّوقُ طَمَعًا فِي حُطَامِ الدُّنْيَا»: نشانِ کسی که دانش را وسیله خوردن مالِ مردمان کرده، این است که فتوا می‌دهد به سبب آن دانش احادیث، بی آن‌که اصل مسئله را داند از محکّمات قرآن و بی راهنمایی کسی که متشابهات قرآن را داند؛ بلکه پیروی ظنّ می‌کند در فتوا تا به آن، محکّمات قرآن را که در آنها نهی از پیروی ظنّ هست، نبوده انگارد به واسطه طمع در متاع دنیا.

در این باب، شش حدیث است.

[حدیث] اَوَّلُ

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَمْرِو بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عَبَّاسٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَقُولُ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْهُوَ مَنْ لَا يَشْبَعَانِ: طَالِبُ دُنْيَا، وَطَالِبُ عِلْمٍ؛ فَمَنْ افْتَضَرَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَهُ، سَلِمَ؛ وَمَنْ تَنَاوَلَهَا مِنْ غَيْرِ حِلِّهَا، هَلَكَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ

أَوْ يُرَاجِعْ؛ وَمَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَعَمِلَ بِعِلْمِهِ، نَجَا؛ وَمَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا، فَهِيَ حَظُّهُ».

شرح: يُرَاجِعُ به کسر جیم است. المُرَاجَعَةُ: برگردانیدن شریک از شریک چیزی را. مأخوذ است از رَجَعَ (به فتح راء و سکون جیم) که مصدر متعدی باب «ضَرَبَ» است و اصل آن، این است که چون دو کس، شریک باشند در مالی، حصّه هر کدام، مشاع است و در هر جزیی از اجزای آن مال هست. پس هر چیزی وی در تصرف هر دو است و چون قسمت کنند و قرعه زنند، هر کدام برگردانیده حصّه‌ای را که به او رسیده از تصرف دیگری در آن؛ و مراد این جا، این است که: اگر در دنیا توبه نکرده باشد به پشیمانی و واپس دادن مال مغضوب و مانند آن، حال او در آخرت از دو صورت بیرون نیست: اوّل، این که آن حقّ، محیط باشد به جمیع حسناتش. پس هالک است، موافق آیت سورة بقره: «بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۱.

دوم، این که محیط نباشد. پس مراجعت خواهد کرد در آخرت و با او حسناتی می ماند. پس هلاک از این حیثیت ندارد، موافق آنچه می آید در «كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در حدیث اوّل باب صد و نود و پنجم که «بَابُ فِي أَنَّ الدُّنْيَا ثَلَاثَةٌ» است که: «وَأَمَّا الدُّنْيَا الَّتِي لَا يُغْفَرُ فَمُظَالِمُ الْعِبَادِ بَغْضِهِمْ لِبَغْضٍ» تا قول او که: «فَيَقْتَصُّ لِلْعِبَادِ بَغْضِهِمْ مِنْ بَغْضٍ حَتَّى لَا يَبْقَى لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ مَظْلَمَةٌ، ثُمَّ يَبْعَثُهُمْ لِلْحِسَابِ» و موافق آنچه در نهج البلاغه است در خطبه که اولش «انْتَفِعُوا بِبَيَانِ اللَّهِ» است^۲ که: «وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَتْرُكُ فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَغْضِهِمْ بَغْضًا».

مِنْ در مِنْ أَهْلِهِ تبعیضیه یا ابتدائیه است. و بنا بر اوّل، ضمیر، راجع به مصدر أَخَذَ یا راجع به عِلْم است. و مراد به أَهْلِهِ کسی است که مستحقّ فرا گرفتن علم باشد، و این، احتراز است از کسی که فرا گرفتنِ علم او به قصد عمل و ثواب آخرت نیست و ذکر

۱. بقره (۲): ۸۱

۲. نهج البلاغه، ص ۲۵۵، خطبه ۱۷۶.

وَعَمِلَ بِهِ^۱ برای احتراز است از کسی که قصد او متغیر شود و بعد از فرا گرفتن علم، مایل به دنیا شود.

و بنا بر دوم، ضمیر أَهْلِهِ راجع به عِلْم است و مراد به أَهْلِهِ کسی است که برهانی نقلی یا عقلی باشد بر این که او از علما است و واجب است سؤال او از مشکلات، مثل ائمه اهل البیت علیهم السلام، چنانچه منقول می شود از رسول الله صلی الله علیه و آله در «کِتَابُ الْحُجَّة» در بعض احادیث «بَابُ مَا نَصَّ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ رَسُولُهُ عَلَى الْأَئِمَّةِ علیهم السلام وَاحِدًا فَوَاحِدًا» که باب شصت و چهارم است. و ذکر أَهْلِهِ احتراز است از کسی که اکتفا کند به أخذ عِلْم از محکّمات قرآن و از اُمت در ضروریات دین و سؤال «أهل الذکر» از مشکلات نکند. یعنی: گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که: دو به غایت حریص، هرگز سیر نمی شوند: یکی، حریص مال دنیا؛ و دیگری: حریص دانش. پس هر که قناعت کند از مال دنیا بر آنچه حلال کرده الله تعالی برای او و حرام را نطلبد، سلامت می شود از عذاب الهی. و هر که دریابد مال دنیا را بی آن که حلال باشد، جهنمی می شود، مگر آن که در دنیا توبه کند به شروطش یا در آخرت برگرداند حسناتی را از تصرف شریک و باعث نجات او شود. و هر که فراگیرد دانش را از جمله اهل فرا گرفتن دانش و عمل کند به آن دانش، نجات از عذاب الهی دارد. و هر که قصد کند به فرا گرفتن دانش، دنیا را، پس همان دنیا بهره اوست و در آخرت، بهره ندارد.

[حدیث] دوم

اصل: [الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُشَاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: «مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا، لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ؛ وَمَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ، أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

شرح: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: هر که طلب علم حدیث کرد

۱. در روایت شریفه، «عَمِلَ بِعِلْمِهِ» به کار برده شده است.

برای فایده دنیا، مثل آن که منصب فتوا یا قضا یابد، نیست او را در آخرت، نصیبی، و هر که قصد کرد به آن، فایده آخرت را، داد او را الله تعالی فایده دنیا و آخرت.

[حدیث سوم]

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ، عَنْ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ،] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا، لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ».

شرح: این، ظاهر است از شرح سابق.

[حدیث چهارم]

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ،] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمْ الْعَالَمَ مُجِبًّا لِلدُّنْيَا، فَاتَّهَمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ؛ فَإِنَّ كُلَّ مُجِبٍّ لَشَيْءٍ يَحُوطُ مَا أَحَبَّ».

شرح: یحوط (به حاء بی نقطه و طاء بی نقطه) به صیغه مضارع غایب معلوم باب «نَصَرَ» یا باب تفعیل است. الحَوَظُ و التحویط: ^۱نگاهداری. مَا، موصوله و مصدریه می تواند بود، و بنا بر اول از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است برای افاده تعلیل، پس به معنی «يَحُوطُهُ حُبُّهُ إِيَّاهُ» است، و بنا بر دوم، مصدرِ نایبِ ظرفِ زمان است و عائد، مُقَدَّر است. پس به معنی «يَحُوطُهُ مُدَّةَ حُبِّهِ إِيَّاهُ» است. پس اگر حُب زایل شود حَوَظ زایل می شود.

یعنی: روایت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که: اگر بینید دانا را دوستدار دنیای خود، مثل این که از کسب مالِ حرام اجتناب نکند، پس اعتماد مکنید بر او در مسائل دین خود و [در حالی که] او را می پرسید؛ چه به درستی که هر دوستِ چیزی، نگاهداری می کند آنچه را که دوست می دارد.

۱. آوردن مصدر «تحویط»، نشانه این است که از نظر شارح محترم، در روایت شریفه، هم می تواند «يَحُوطُ» خوانده شود و هم «يُحَوِّطُ».

اصل: وَقَالَ ﷺ: «أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - إِلَيَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَجْعَلَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ عَالِمًا مَفْتُونًا بِالدُّنْيَا؛ فَيَصُدَّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي؛ فَإِنَّ أَوْلِيكَ قُطَاعَ طَرِيقِ عِبَادِي الْمُرِيدِينَ، إِنْ أَذْنِي مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي مِنْ قُلُوبِهِمْ».

شرح: و گفت امام ﷺ در بیان آنچه گذشت که: وحی فرستاد الله تعالى سوی داود پیغمبر ﷺ که: مگردان واسطه میان من و میان خودت، دانایی را که گرفتار به دنیا باشد، تا منع کند تو را از راه دوستی من؛ چه ایشان راهزنانِ بندگان من اند که قصد ثواب من دارند. به درستی که سهل تر چیزی که من می کنم با ایشان، این است که برمی دارم لذت گفتگوی خود را از دل های ایشان؛ به این معنی که ایشان التفات به محکّمات کتاب من نمی کنند و پیروی ظن در فتوا می نمایند، یا به این معنی که ایشان لذت خواهش مطلب ها نزد من به تضرع ندارند.

[حدیث] پنجم

اصل: [عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْفَقَهَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ، فَاخْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ».

شرح: گفت رسول الله ﷺ که: دانایان به احادیث، امینان پیغمبران اند در اُمّت های ایشان، چندان که داخل در دوستی دنیا نشوند.

گفته شد نزد پیغمبر ﷺ که: ای رسول الله! و چیست نشان داخل شدن ایشان در دوستی دنیا؟

گفت که: همراهی پادشاه غیر عادل. پس چون کردند این همراهی را، پس احتراز کنید از ضرر ایشان بر دین شما به فتواهای ناحق از روی ظن؛ چه غیر این قسم مردی، با آن پادشاه، همراهی نمی تواند کرد.

[حدیث] ششم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ، أَوْ يُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ، أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ؛ إِنَّ الرِّئَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا».

شرح: روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که: هر که طلب دانش کند برای این که مغالبه در بها و علم کند به آن، دانیان را، یا جدال کند به آن، بی خردان را به استدلالات ظنیّه، بر مسائل مُخْتَلِفٍ فیها میان اهل اجتهاد به اصطلاح مخالفان که بی خردند یا گرداند به آن، روهای مردمان را سوی خود به سبب فتوا یا قضا یا مانند آنها، پس گو قرار گیرد در جای خود از جاهای آتش جهنم.

مراد، این است که: البته به جهنم می رود؛ چه به درستی که سرکردگی جماعت اهل اسلام، خوب نیست برای کسی، مگر کسی که دانا به جمیع مسائل دین باشد بی پیرویِ ظن. پس کسی که دانا به احادیث باشد و اصل مسائل را نداند، سرکردگی را نمی شاید.

باب شانزدهم

اصل: **بَابُ لُزُومِ الْحُجَّةِ عَلَى الْعَالَمِ وَتَشْدِيدِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ**

شرح: این باب، بیان پاینده بودنِ حجتِ الله تعالی است بر دانا و بیان سختگیری الله تعالی کار را بر دانا؛ به این معنی که هر که داند وعید الهی را بر فعلی معصیتی و وعده او را بر ترک آن و مَعَ هَذَا آن معصیت را کند، حال او بدتر است از حال کسی که نداند و کند، اگر چه می داند که معصیت است. یا به این معنی که: هر که داند محکومات قرآن را که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن هست و عمل به آنها نکند، حال او در قیامت، بدتر است از حال کسی که آنها را نداند و پیروی ظن کند، اگر چه هر دو خوب نیستند، چنانچه مصنف بیان کرد در خطبه در جواب سؤال اول.

در این باب، چهار حدیث است.

[حدیث اول]

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُنْقَرِيِّ] عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: قَالَ: «يَا حَفْصُ، يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ».

شرح: روایت است از حفص بن غیاث از امام جعفر صادق عليه السلام، گفت که: امام گفت که: ای حفص! بخشیده می شود برای نادان، هفتاد گناه، پیش از آن که بخشیده شود برای دانا، یک گناه.

[حدیث دوم]

اصل: [وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:] «قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ - عَلَيْهِ

السَّلامُ :- وَيُلِّ لِعُلَمَاءِ السَّوِّ كَيْفَ تَلْظِي عَلَيْهِمُ النَّارُ؟!».

شرح: السَّوِّ (به ضم سین بی نقطه و سکون واو و همزه): آفت، مثل لکۀ پیسی؛ و مراد این جا، آفت دین مردمان است به سبب حُب دنیا و پیروی ظن و مانند آن. کَيْفَ برای تعجب است؛ و مراد، این است که: سخت، افروخته خواهد شد. یعنی: گفت عیسی پسر مریم علیه السلام که: وای بر دانایانی که آفت دین اند. چگونه افروخته خواهد شد بر ایشان، آتش دوزخ؟!

[حدیث] سوم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ:] سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِذَا بَلَغَتِ النَّفْسُ هَاهُنَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ - لَمْ يَكُنْ لِلْعَالَمِ تَوْبَةٌ». ثُمَّ قَرَأَ: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّوِّ بِجَهَالَةٍ»^۱.

شرح: نَفْس (به فتح نون و سکون فاء است) و ظاهر این، ابطال تجرّد نفس ناطقه است.

مراد به عَالَم، داناست به کبیره بودن کبیره که از او صادر می شود. و کبیره، گناهی است که وعید به جهنم بر آن شده باشد. پس مراد به جاهل، نادان به کبیره بودن آن است، با وجود علم به حرام بودن آن. در سورة نساء چنین است: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّوِّ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»^۲. در این آیه، چند احتمال است، از آن جمله این که علی در اصل برای اضرار است و مستعمل شده این جا به نوعی از مجاز در قبول عمل با وجود گذشتن وقت مقرر آن، برای اشارت به این که اگر پشیمانی از گناه، پیش از بلوغ نفس به حلق باشد، مقبول تر است نزد الله تعالی. و ظرف، خبر مبتداست. لِلَّذِينَ متعلّق به ظرف سابق است، یا خبر بعد از خبر است.

۱. نساء (۴): ۱۷.

۲. نساء (۴): ۱۷.

شوء (به ضم سین و سکون واو [و] همزه) در اصل، مصدر باب «نَصَرَ» است، به معنی بدی؛ و از آن، مأخوذ است فعل ذم، مثل «سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»^۱ و این جا مستعمل شده به معنی بد، به عنوان مبالغه. پس عبارت از کبیره است.

باء در بَجَهَالَة برای مُلَابَسْت است و این، محلّ استشهاد است؛ زیرا که افاده این می کند که اگر با علم به کبیره بودن باشد، توبه آن وقت، مقبول نمی شود اصلاً؛ بلکه اگر حَقُّ النَّاسِ باشد و مراجعت شود، احتمال نجات هست بعد از حساب و إِلَّا فَلَا، چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول باب سابق: و اگر حق الله باشد، احتمال نجات هست بعد از حساب.

«ثُمَّ» برای تراخی است. مِنْ به معنی «فِي» است. قَرِيب عبارت است از وقتی که مَتَّصِل است به لقاء الله و آن، وَقْتِ بِلُغِ نفس به حلق است.

«فَاء» در فَأُولَئِكَ برای بیان و دفع تَوْهَم این است که سنگینی قبولِ آن توبه بر الله تعالی، باعث ترک قبولِ آن شود.

یعنی: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که: چون رسد جان به این جا - و اشارت کرد به دست خود، سوی حلق خود - نیست برای دانا به کبیره بودن کبیره که کرده باشد آن را، این که الله تعالی قبول کند توبه او را. بعد از آن، امام علیه السلام خواند گفته الله تعالی را در سورة نساء که: جز این نیست که قبول توبه، سنگین است بر الله تعالی برای جمعی که می کنند کبیره را با نادانی ایشان به کبیره بودن آن و به تراخی، توبه می کنند در وقتی که نزدیک به مردن است که جان به حلق رسیده است.

بیانِ این، آن که: آن جماعت، بازگشت می کند الله تعالی بر ایشان به قبول توبه ایشان و بوده الله، دانا به مصالح، رعایت کننده مصالح.

[حدیث] چهارم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْمُكَارِيِّ، عَنْ

أَبِي بَصِيرٍ: [عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَكُتِبَ عَلَيْهَا هُمْ وَالْعَاوُونَ»^۱، قَالَ: «هُمْ قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلًا بِأَلْسِنَتِهِمْ ثُمَّ خَالَفُوهُ إِلَى غَيْرِهِ».

شرح: تفسیر این آیات می آید در «کِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در حدیث اولِ باب هفدهم که بی عنوان و مقدم است بر «بَابُ فِي أَنَّ الْإِيمَانَ مَبْنُوثٌ بِجَوَارِحِ الْبَدَنِ كُلِّهَا» و بنا بر آن می گوئیم که: ضمیر هُم در دوم، راجع به مجموع مرجع ضمیر فُكْتُبُوا وَاوُونَ است.

قَوْم، عبارت از قوم محمد صلی الله علیه و آله است که قریش یا اصحاب یا امت اجابت اند.

الوصف: شناختن حال چیزی.

العَدْل: توسط میان افراط و تفریط؛ و مراد این جا، محکومات کتاب الهی است؛ چه

آن در هر امتی میزانِ عدل است که هر عملی و هر حکمی را به آن باید سنجید.

بِأَلْسِنَتِهِمْ نَعِبَ عَدْلًا است و اشارت است به این که آن عدل، قرآن است.

یعنی: روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله - عَزَّ وَجَلَّ - در سوره شعراء

در بیان حال جمعی از قریش که به غیر حق، امامت و حکومت یافتند و حال جمعی

دیگر که به گمراهی، تابع ایشان شدند و عبادت ایشان کردند که: پس انداخته شدند سر

به شیب در جهنم، آن معبودان و گمراهان که پرستش ایشان کردند. امام گفت که: آن

سر به شیب انداخته شدگان، قریش اند که شناختند محکومات کتابی از کتاب های الهی

را که به زبان های ایشان است و بعد از آن، مخالفت کردند و سوی پیروی ظن رفتند با

وجود آن که محکوماتی که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن هست، مکرراً صریحاً به

نظر ایشان رسیده.

باب هفدهم

بَابُ النَّوَادِرِ

اصل:

شرح: این باب، احادیث خوش آینده متفرقه است که نسبتی به «کتاب عقل» دارد.
در این باب، پانزده حدیث است.

[حدیث] اول

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبُخْتَرِيِّ رَفَعَهُ، قَالَ:] كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «رَوْحُوا أَنْفُسَكُمْ بِبَدِيعِ الْحِكْمَةِ؛ فَإِنَّهَا تَكِلُ كَمَا تَكِلُ الْأَبْدَانُ».

شرح: بود امیر المؤمنین عليه السلام که می گفت که: راحت فرمایید روح های خود را به حدیث تازه، از جمله آنچه منقول است از حکما که ائمه حق اند؛ چه روح ها مانده می شوند از کارهای دور و دراز، چنانچه بدن ها مانده می شوند از کارها.

[حدیث] دوم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبٍ التِّسَابُورِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِ، عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ أَخِي شُعَيْبٍ الْعَقَرَقُوفِيِّ، عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ:] «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: يَا طَالِبَ الْعِلْمِ، إِنَّ الْعِلْمَ دَوُّ فَضَائِلَ كَثِيرَةٍ؛ فَرَأْسُهُ التَّوَاضُّعُ، وَعَيْنُهُ الْبَرَاءَةُ مِنَ الْحَسَدِ، وَأَذُنُهُ الْفَهْمُ، وَلِسَانُهُ الصَّدْقُ، وَحِفْظُهُ الْفَحْصُ، وَقَلْبُهُ حُسْنُ النِّيَّةِ، وَعَقْلُهُ مَعْرِفَةُ الْأَشْيَاءِ

وَالْأُمُور، وَيَدُهُ الرَّحْمَةُ، وَرِجْلُهُ زِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ، وَهَمَّتُهُ السَّلَامَةُ.

شرح: التَّوَاضُّع عبارت است از فروتنی برای حق، موافق آنچه گذشت در حدیث دوازدهم باب اول که: «يَا هِشَامُ! إِنَّ لِقَمَانَ قَالَ لِابْنِهِ: تَوَاضَّعْ لِلْحَقِّ تَكُنْ أَعْقَلَ النَّاسِ».

مراد به حَسَد، چشم دوختن بر متاع دنیاست که نزد دیگران است از روی آرزو و آن، مَنِيَّهِ عَنْهُ است در آیت سوره نساء: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؟»^۱ و آیت سوره حجر و سوره طه: «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ»^۲، چنانچه ظاهر می شود در «كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در حدیث ششم «بَابُ الْحَسَدِ» که باب صد و بیست و دوم است.

و وجه مناسبت برائت از حسد به عین، این است که کسی که چشم دوخت بر متاع دنیا، چشم دلش پوشیده می شود از نگاه در ضررهای حرام آن و عبرت از تغییرهای آن، موافق حدیث: «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَ يُصِمُّ»^۳ و آیت سوره حج: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»^۴.

فَهْم (به فتح فاء و سکون هاء) [به] معنی خوبی معاشرت با مردمان است و آن، ضِدَّ حَقِّق است، چنانچه گذشت در حدیث چهاردهم باب اول. و وجه مناسبت فَهْم به اُذُن، این است که قباحث فهمی، از گوش انداختن به سخن آداب دانان به هم می رسد.^۵ الْحِفْظ (به کسر حاء بی نقطه و سکون فاء و ظاء بانقطه، مصدر باب «عِلِمٌ»): نگاهداری از تلف. و شاید که ذکر آن در میان لسان و قلب، به اعتبار تشبیه آن به شاه‌رگ یا گردن باشد، [به] اعتبار این که در عرف، هر کدام را مناط نگاهداری از تلف می‌شمرند، مثل

۱. نساء (۴): ۵۴.

۲. حجر (۱۵): ۸۸؛ طه (۲۰): ۱۳۱.

۳. الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۰، ح ۵۸۱۴؛ عوالی‌اللاکی، ج ۱، ص ۱۲۴، ح ۵۷، و ص ۲۹۰، ح ۱۴۹؛ بحار‌الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۶۶، ح ۲.

۴. حج (۲۲): ۴۶.

۵. یعنی «فهمیدن و تشخیص‌بندی‌ها و زشتی‌ها، از گوش سپردن به سخن عالمان حاصل می‌شود».

این که تا شاه‌رگم مجینید، فلان کار واقع نمی‌شود.

الفَخَص (به فتح فاء و سکون حاء بی نقطه، مصدر باب «مَنَعَ»): سؤال از مشکل و مانند آن؛ و مراد، این است که: علم کسی به جمیع مسائل دین که مُحتاجٌ إِلَیْهِ اوست، باقی نمی‌ماند در صورتی که مسئلهٔ محتاجٌ إِلَیْها متجدّد شود و او سؤال «اهل الذکر» از آن نکند، نه بی‌واسطه و نه به‌واسطه؛ زیرا که کُلّ، منتفی است به انتفای جزء.

فرق میان علم و معرفت، این است که: علم، مستعمل می‌شود در دانستن قواعد کلیّه که کُتَبِیات شکل اوّل شود، مثل نفس احکام الله تعالی در مسائل فقهیه، و معرفت، مستعمل می‌شود در شناخت جزئیات که صُغَرِیات شکل اوّل شود، مثل شناخت عدالت شاهدین و قِیمِ مُتَلَفات و مقادیر جنایات؛ و امثال اینها را مَحَالَ احکام الله تعالی می‌نامند. و فرق میان اشیا و اُمور، این است که اشیا مستعمل می‌شود در آنچه به اختیار مکلفان نیست، مثل این که طلوع فجر شده یا دُلُوک شمس شده یا غروب شمس شده برای نمازها؛ و اُمور، مستعمل می‌شود در افعال بندگان، مثل مقادیر جنایات که موجب تعیین دِیات است.

یعنی: بود امیر المؤمنین علیه السلام که می‌گفت که: ای طلبکارِ دانشِ باعثِ نجاتِ آخرت! به درستی که دانشی که باعث نجاتِ آخرت شود دانشی است که با چندین صفت کمال باشد تا عمل به آن، شده باشد و بی‌عیب باشد.

تفصیل این، آن است که: سَرِ آن دانش، فروتنی است برای حق. و چشم آن دانش، بری بودن است از رشک خوردن. و گوش آن دانش، قباحث فهمی است. و زبان آن دانش، راست گفتن در وقت گفتن است - و وجه مناسبت، ظاهر است - و نگاهداری آن دانش، تفَخُّص مسئلهٔ مجهوله‌ای است که تازه، حاجت به آن به هم رسیده. و دل آن دانش، خوبی قصد است؛ به این معنی که با آن، قصدِ عمل به آن و ثوابِ آخرت باشد، نه قصد دنیا. و خردمندیِ آن دانش، شناخت چیزها و کارهاست. و دست آن دانش، مهربانی با زیر دستان است به آموزانیدن دانش به ایشان و مانند آن. مناسبت به اعتبار این است که وضع ید بر رؤوس عباد از مهربانی است، چنانچه گذشت در حدیث بیست و یکم باب اوّل. و پای آن دانش، رفتن است به دیدن دانایان به جمیع محتاجٌ إِلَیْهِ

رَعِيتَ، یا دانایان به جمیع محتاجِ الیه خودشان از مسائل دین. و مقصد اصلی آن دانش، سلامت از عذابِ آخرت و آفات دنیاست، مثل خصومات در مباحثات.

اصل: «وَحَكَمْتُهُ الْوَرَعَ، وَمُسْتَقَرُّهُ النَّجَاةُ، وَقَائِدُهُ الْعَافِيَةُ، وَمَرْكَبُهُ الْوَفَاءُ، وَسِلَاحُهُ لِيْنُ الْكَلِمَةِ، وَسَيْفُهُ الرِّضَا، وَقَوْسُهُ الْمُدَارَاةُ».

شرح: حَكَمَتْ، به فتح حاء بی نقطه و فتح کاف است.

الْوَرَعَ (به فتح واو و فتح راء بی نقطه، مصدر باب «وَرَعَ»): احتراز از مُضَرُّ به آخرت، مثل تجاوز از قدر مُحتاجِ الیه از جمله مسائل که باعث ترک عمل به معلوم می شود، چنانچه گذشت در حدیث چهارمِ باب چهاردهم که: «لَا تَطْلُبُوا عِلْمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ، وَلَمَّا تَعَلَّمُوا بِمَا عِلْمُكُمْ» و مثل خودپسندی، چنانچه گذشت در حدیث هفتم آن باب که: «فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا كَثُرَ فِي قَلْبِ رَجُلٍ لَا يَحْتَمِلُهُ قَدَرُ الشَّيْطَانِ عَلَيْهِ».

المُسْتَقَرُّ (به فتح قاف و تشدید راء بی نقطه): قرارگاه.

النَّجَاةُ (به فتح نون و تخفیف جیم، مصدر باب «نَصَرَ»): رهایی؛ و این جا عبارت است از مذهبِ فرقه ناجیه و آن، شناختن امام زمان است که «ذَكَرَ اللَّهُ» عبارت از اوست، چنانچه می آید در حدیثِ اوّل «كِتَابُ فَضْلِ الْقُرْآنِ» که: «نَحْنُ ذِكْرُ اللَّهِ» و این، اشارت است به آیتِ سورة رعد: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۱ و آیتِ سورة زمر: «تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ»^۲.

القَائِدُ (به قاف و دال بی نقطه): کیشنده؛ و این جا عبارت است از وسیله استنباط نتیجه از قضایای معلومه.

الْعَافِيَةُ (به عین بی نقطه و فاء و یاء دونقطه در پایین): ضدّ مرض؛ و این جا عبارت است از برائت از امراض قلبیه، مثل نفاق، چنانچه گفته: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»^۳ و مثل حُبِّ دنیا و پیرویِ هوایِ نفس، موافق آنچه در نهج البلاغه است در «وَمِنْ وَصِيَّةٍ [لَهُ]

۱. رعد (۱۳): ۲۸.

۲. زمر (۳۹): ۲۳.

۳. بقره (۲): ۱۰؛ مانند (۵): ۵۲؛ انفال (۸): ۴۹؛ و مواضع دیگر از قرآن.

لِحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) «تا آخر که:

وَأَبْدَأُ قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ بِالِاسْتِعَانَةِ بِإِلَهِكَ، وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ، وَتَرْكُ كُلِّ شَائِبَةٍ أَوْ لَجْنَتِكَ فِي شُبْهَةٍ، أَوْ أَسْلَمْتَنِي إِلَى ضَلَالَةٍ، فَإِذَا أَتَيْتَنِي أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعْتُ، وَتَمَّ رَأْيُكَ وَاجْتَمَعَ، وَكَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا، فَأَنْظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ، وَإِنْ أَنْتَ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تَجِبُ مِنْ نَفْسِكَ، وَفَرَاغِ نَظَرِكَ وَفِكْرِكَ، فَأَعْلَمْ أَنَّ مَا تَخِطُّ الْعَشَوَاءُ وَتَتَوَرَّطُ الظُّلُمَاءُ.^۱

مَرْكَبِهِ (به فتح میم و سکون راء بی نقطه و فتح کاف و باء یک نقطه) عبارت است از وسیله زود رسیدن آن به نتیجه.

وَفَاء (به فتح واو و فاء و الف ممدوده) عبارت است از رعایت پیمان‌های الهی، مثل آنچه مذکور است در آیت سوره اعراف: «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»^۲ و می‌آید در «كِتَابُ الْحُجَّة» در حدیث ششم «بَابُ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ وَالرَّدِّ إِلَيْهِ» که باب هفتم است که: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الْوَفَاءَ بِالشُّرُوطِ وَالْعُهُودِ» و می‌تواند بود که شامل رعایت وعده‌های این کس با مردمان نیز باشد.

لَيْنُ الْكَلِمَةِ عبارت است از نرمی سخن در مقام اتمام حجت، چنانچه الله تعالی گفته در سوره طه که: «فَقُولَا لَهُ وَ قَوْلَا لِنَبِيِّنَا لَعَلَّهُ يَذَّكَّرُ أَوْ يَحْشَنُ»^۳ پس گویند فرعون را سخنی نرم، شاید به خاطر خود جا دهد سخن شما را و تصدیق کند یا تکذیب نیز نکند به وسیله ترسی از بازخواست دنیا یا آخرت.

سَيْف از جمله سلاح است و ضرورتی از سایر سلاح‌هاست و لهذا هیچ سپاهی، بی‌سیف نمی‌باشد.

رِضَا (به کسر راء بی نقطه و ضاد با نقطه و الف مقصوره) عبارت است از ضرورتی باعث‌ها بر لین کلمه؛ و آن، خشنودی است به قضای الله تعالی در کفر کافر و فسق فاسق و مانند آنها. و آن حالت به هم می‌رسد از رؤیت ملکوت سماوات و اراض،

۱. نهج البلاغه، ص ۳۹۵، نامه ۳۱.

۲. اعراف (۷): ۱۷۹.

۳. طه (۲۰): ۴۴.

چنانچه در ابراهیم علیه السلام به هم رسید و باعث لین کلمه او شد و بیان می شود در «کِتَابُ التَّوْحِيدِ» در شرح حدیث اَوَّلِ بَابِ بَیْسْتَمُ که «بَابُ الْعَرْشِ وَالْكَرْسِيِّ» است. المَدَارَةُ (به دال بی نقطه و راء بی نقطه و همزه که گاهی منقلب به الف می شود): مدافعت؛ و این جا عبارت است از تغافل از غیبت و پوچ گفتن مخالفان از دور، مثل قول الشاعر:

وَلَقَدْ أَمَرْتُ عَلَى اللَّيْمِ يَسْبُئِي فَمَضَيْتُ [ثَمَّةً] قُلْتُ لَا يَغْنِينِي

و آن، تیری است از شنیح^۲ کمانی بر جان دشمن.

یعنی: و دهنة آن دانش، پرهیزگاری از خودپسندی است. و قرارگاه آن دانش، رهایی است. و کِشَنده آن دانش سوی نتیجه، بری بودن است از امراض قلبیه و جای سواری آن دانش، رعایت پیمان هاست. و یراق جنگ آن دانش، نرمی سخن است. و شمشیر آن دانش، خشنودی است به قضای الهی در خیر و شر دنیا. و کمان آن دانش، تغافل و گذرانیدن پوچ ها و سرزنش های مخالفان است.

اصل: «وَجَيْشُهُ مُحَاوَرَةُ الْعُلَمَاءِ، وَمَالُهُ الْأَدَبُ، وَذَخِيرَتُهُ اجْتِنَابُ الذُّنُوبِ، وَزَادُهُ الْمَعْرُوفُ، وَمَا وَاهُ الْمَوَادَعَةُ، وَدَلِيلُهُ الْهُدَى، وَرَفِيقُهُ مَحَبَّةُ الْأَخْيَارِ».

شرح: مَالُهُ (به الف) استعاره شده از خرجی روز به روز؛ و مراد، چیزی است که اگر نباشد، علم فراموش شود، چنانچه اگر خرجی روز به روز نباشد، آدمی می میرد. أَدَبُ (به فتح همزه و فتح دال بی نقطه و باء یک نقطه) عبارت است از افعال واجبه و مستحبّه که اگر واقع نشود، علم به آنها فراموش می شود غالباً. ذَخِيرَه، استعاره شده از دفینه و آن، نقدی است که در زیر زمین می کنند برای روز حاجت.

اجْتِنَابُ الذُّنُوبِ مبنی بر تشبیه ذنوب ترک کرده شده است به ذخیره، به اعتبار این که ترک آنها، مانند دفن آنها در زیر زمین است برای روز حاجت، مثل ترک شرب خمر

۱. «ظ»: شَمَّة.

۲. در «ظ» چنین آمده است. ممکن است که کلمه «بسیح» باشد که کاتب آن را اشتباه نوشته است.

که در روز قیامت، باعث ادراک «أَنْهَارٍ مِنْ خَمْرِ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ»^۱ می‌شود. هُدی، عبارت از امام حجتِ عالم به هر مُحْتَاجِ اِلیه است، موافق آیت سوره بقره: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»^۲ بنا بر این که «وَالْهُدَىٰ» عطف بر «مَا أَنْزَلْنَا» باشد و ضمیر «بَيَّنَّاهُ» راجع به «الْهُدَىٰ» باشد و موافق آیت سوره زمر: «ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ»^۳ و بیان می‌شود در «کِتَابُ التَّوْحِيدِ» در شرح حدیث سوم باب بیست و سوم که «بَابُ التَّوَادِرِ» است.

یعنی: و لشکر آن دانش، گفتگو کردن با دانایان است تا دانش، نتایج آن بسیار شود. و معاش‌گذار آن دانش، اتیان به واجبات و مستحبات است. و دَفِینَةُ آن دانش برای روز سختی، دوری کردن از گناهان است، خواه کبیره باشد و خواه صغیره. و توشه سفر آن دانش که مکرر و هر روزه در دفع شبهت‌های مخالفان به کار برده می‌شود، نهی از پیروی ظن است که در محکّماتِ هر شریعتی، متعارف بوده. و آبروی آن دانش، واگذاشتن جدل است با پوچ‌گویان. و راهنمای آن دانش، امام حجتِ عالم به هر مُحْتَاجِ اِلیه است. و مصاحب آن دانش، دوستی نیکان است.

[حدیث سوم]

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: نِعْمَ وَزِيرُ الْإِيمَانِ الْعِلْمُ، وَنِعْمَ وَزِيرُ الْعِلْمِ الْجِلْمُ، وَنِعْمَ وَزِيرُ الْجِلْمِ الرَّفْقُ، وَنِعْمَ وَزِيرُ الرَّفْقِ الْعِزَّةُ».

شرح: گفت رسول الله ﷺ که: خوب مددکاری است برای گرویدن به خدا و پیغمبرش، دانش مُحْتَاجِ اِلیه از جمله مسائل دین؛ چه نادان، زود به پیروی ظن که

۱. محمد (۴۷): ۱۵.

۲. بقره (۲): ۱۵۹.

۳. انعام (۴): ۷۸ و زمر (۳۹): ۲۳.

شرک است، می افتد و صبرش، بسیار مشکل است. و خوب مددکاری است برای دانش، بردباری، به معنی مدارات، که بیان شد در شرح حدیث سابق. و خوب مددکاری است برای بردباری، همواری، به معنی لین کلمه، که بیان شد در شرح حدیث سابق. و خوب مددکاری است برای همواری، فکر در عاقبت کار جمعی که ناهمواری کردند و بلاها بر سر ایشان آمد.

[حدیث] چهارم

اصل: [عَلَيْ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام، قَالَ:] «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْعِلْمُ؟ قَالَ: الْإِنْصَاتُ، قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الْإِسْتِمَاعُ، قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الْحِفْظُ؟ قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الْعَمَلُ بِهِ، قَالَ: ثُمَّ مَهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَشْرُهُ».

شرح: ظاهر تقدیم انصات بر استماع، موافق آنچه می آید در «کتاب الصلاة» در حدیث سوم باب بیست و دوم که «بَابُ عَزَائِمِ السُّجُودِ» است که: «إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُنْصِتًا لِقِرَاءَتِهِ مُسْتَمِعًا لَهَا» این است که: «وَأَنْصِتُوا» در آیت سوره اعراف: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا»،^۱ عطف بر جزا نباشد؛ بلکه عطف بر جمله مرکبه از شرط و جزا باشد؛ و مراد، امر به سکوت باشد در جایی که اراده قرائت قرآن باشد تا زود، شروع در آن شود و منقطع نشود.

یعنی: آمد مردی سوی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم. پس گفت که: ای رسول الله! چه چیز است که باید کرد تا دانش، حاصل شود و فایده دهد؟
گفت که: خاموشی در مجلس علم به قصد فرا گرفتن علم.
گفت که: بعد از آن، چه چیز است؟
گفت که: گوش انداختن به سخن دانا.

گفت که: بعد از آن چه چیز است؟

گفت که: نگاه داشتن آن سخن در خاطر یا در کتاب، چنانچه فراموش و ضایع نشود.

گفت که: بعد از آن، چه چیز است؟

گفت که: به جا آوردن آنچه یاد گرفته شده. گفت که: بعد از آن، چه چیز است

ای رسول الله؟

گفت که: پراکنده کردن آن دانسته شده در میان خلائق تا مردمان دیگر بهره برند.

[حدیث] پنجم

اصل: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «طَلَبَةُ الْعِلْمِ ثَلَاثَةٌ، فَاعْرِفْهُمْ بِأَعْيَانِهِمْ وَصِفَاتِهِمْ: صِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلْجَهْلِ وَالْمِرَاءِ، وَصِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلْإِسْطِطَالَةِ وَالْخُتْلِ، وَصِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلْفَقْهِ وَالْعَقْلِ».

شرح: الْأَعْيَانُ (جمع عَيْن به فتح عین و سکون یاء): نظرها؛ و این جا عبارت است از قصدها سوی فایده‌ها برای طلب علم.

صِفَات، عبارت است از لوازم اعیان. و بیان اعیان در این فقره است و بیان صِفَات در فقرات آینده است.

جَهْل، عبارت است از ظنی که حاصل می‌شود به اجتهاد متعارف میان مخالفان شیعه امامیه و آن، استفراغ وُسع در تحصیل ظن به حکم شرعی فرعی از ادله تفصیلیه است. المِرَاء (به کسر میم و راء بی نقطه و الف و همزه منقلبه از یاء، مصدر باب مفاعله): جدال؛ و این جا عبارت است از احتجاجات ظنیّه اهل اجتهاد، هر کدام بر مخالف خود، چنانچه مسطور است در کتب استدلالیه اهل اجتهاد.

الْإِسْطِطَالَةُ: زیاده روی، به معنی اظهار رجحان خود بر دیگری. الْخُتْلُ (به فتح خاء بانقطه و سکون تاء دونقطه در بالا، مصدر باب «نَصَرَ» و «ضَرَبَ»): فریب دادن.

یعنی: روایت کرد علی بن ابراهیم به سندی که بالا برده آن را تا امام جعفر صادق عليه السلام گفت که: طالبان علم، سه قسم‌اند. پس شناس آن اقسام را به قصدهایی که در

دل دارند و به صفت‌هایی که بر آنها مترتب می‌شود: قسمی طلب علم می‌کنند به قصد حکم از روی ظن و جدال با مخالف خود؛ و قسمی طلب علم می‌کنند به قصد تفوق و فریب دادن؛ و قسمی طلب علم می‌کنند به قصد فهمیدن محتاج‌الیه خود از جمله مسائل دین و به قصد خردمندی، به معنی عمل به آن و ترک تجاوز، سوی آنچه لغو است.

اصل: «فَصَاحِبُ الْجَهْلِ وَالْمِرَاءِ مُؤَذِّ، مُمَارٍ، مُتَعَرِّضٌ لِلْمَقَالِ فِي أُنْدِيَةِ الرِّجَالِ يَتَذَكَّرُ الْعِلْمَ وَصِفَةَ الْحُلُمِ، قَدْ تَسَرَّبَلَ بِالْخُشُوعِ، وَتَخَلَّى مِنَ الْوَرَعِ، فَذَقَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا خَيْشُومَهُ، وَقَطَعَ مِنْهُ حَيْزُومَهُ».

شرح: مؤذ (به ضم میم و سکون همزه و ذال بانقطه) اسم فاعل معتل اللام یائی باب افعال است. در سوره احزاب، چنین است: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»^۱.

الأُنْدِيَّة (جمع نَدِي، به فتح نون و کسر دال بی نقطه و تشدید یاء): مجلس‌ها. رجال، عبارت از شاگردان و مانند ایشان است.

یتذکر، به حرف جرّ و مصدر باب تفاعل است و چون باب تفاعل موضوع است برای صدور فعل از چند کس نسبت به یکدیگر، مثل «تَضَارَبَا» و «تَضَارَبُوا» و در این قسم فعلی، تکرار و مبالغه می‌باشد غالباً، تذاکر مستعمل شده این‌جا به معنی تکرار ذکر و مبالغه در آن.

عِلْم (به کسر عین و سکون لام) عبارت است از آیات بَيِّنَاتِ مُحْكَمَاتِ ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن، مثل آیت سوره آل عمران: «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ لَإِيسْلَمَ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»^۲.

و صِفَة، عطف بر تَذ

اگر است و عبارت است از مدح و ثنا. و مصدر این‌جا، مضاف به مَفْعُولُ به است.

۱. احزاب (۳۳): ۵۷.

۲. آل عمران (۳): ۱۹.

حُلْم (به کسر حاء و سکون لام) به معنی آهستگی و خردمندی است و آن، پُر مناسب این مقام نمی‌نماید و آنچه مناسب‌تر است، حُلْم (به ضمّ حاء و سکون و ضمّ لام) است به معنی خیالی فاسد که در خواب دیده شود، موافق آیت سوره نور: ﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ﴾^۱ و از آن، مأخوذ است احتلام؛ و این جا استعاره شده برای تأویلاتی که اهل اجتهاد مخالفان برای آن آیات بینات محکّمات به محض زبان می‌کنند و ایشان می‌دانند که دروغ است و مشتمل است بر کفر به آیات الله، مثل این که آنها مخصّص است به اصول دین و مثل این که مراد به ظن در امثال: ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾^۲ اعتقاد مبتداست و مانند اینها از خیالات فاسده، و اهل اجتهاد مخالفان، مدح و تحسین آنها می‌کنند؛ ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾^۳ و شاید که آیت سوره فرقان: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُوْا عَلَيْهَا سُومًا وَغُمِيَانًا﴾^۴ تعریض به ایشان باشد.

پس بِتَذَكُّرِ الْعِلْمِ وَ صِفَةِ الْحُلْمِ اشارت است به آیت سوره نحل: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾^۵ و بیان می‌شود در «کِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در شرح حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سوم که «بَابُ مُجَالَسَةِ أَهْلِ الْمَعَاصِي» است. التَّسْرُّبُ (به سین بی نقطه و راء بی نقطه و باء یک نقطه، مصدر باب تَفَعُّلٌ): پیراهن پوشیدن. مراد، این است که: به صورت خاشعان شده، به اعتبار لباس و اتیان به نوافل و مانند آنها.

مِنْ دَرِ دَوْمٍ وَ سَوْمٍ، برای سببیت است.

مُشَارٌّ إِلَيْهِ هَذَا وَ مَرْجِعُ ضَمِيرِ مِنْهُ، «المقال» است.

۱. نور (۲۴): ۵۹.

۲. یونس (۱۰): ۳۶؛ نجم (۵۳): ۲۸.

۳. آل عمران (۳): ۱۹.

۴. فرقان (۲۵): ۷۳.

۵. نحل (۱۶): ۱۱۶.

الْخَيْشُومُ (به فتح خاء بانقطه و سکون یاء دونقطه در پایین و ضمّ شین بانقطه):
 منتهای بینی که دماغ است.

الْخَيْرُومُ (به فتح حاء بی نقطه و سکون یاء دونقطه در پایین و ضمّ زاء بانقطه): اسب
 تنگ^۱ بسته که برای جنگ مهیا باشد؛ و مراد این جا، زبان معرکه گیر ثناگوی حلم است.
 فَدَقَّ^۲ این جا، اشارت است به دو آیت سوره انبیا: «لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَؤُا لَاتَّخَذْتَهُ
 مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَعِلِيلِينَ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا
 تَصِفُونَ»^۳.

یعنی: پس قسم اوّل که قصد حکم از روی ظن و جدال دارد، آزار کننده است.
 جدال کننده است. متصدّی است گفتگو را در مجالس مردان خود به ذکر یک یک از
 آیات بینات محکّمات و تحسین خیالهای پوچ خود و امثال خود در تأویل آنها. به
 تحقیق پوشیده خود را به لباس فروتنی، و درون، خالی شده از ترس عذاب الهی. پس
 کوفت الله تعالی در سوره انبیا به سبب این گفتگو، دماغ او را. برید به سبب آن، زبان
 معرکه گیر او را.

اصل: «وَصَاحِبُ الْإِسْطِطَالَةِ وَالْخُتْلِ ذُو خِبٍّ وَمَلَقٍ، يَسْتَطِيلُ عَلَى مِثْلِهِ مِنْ
 أَشْبَاهِهِ، وَيَتَوَاضَعُ لِلْأَغْنِيَاءِ مِنْ دُونِهِ، فَهُوَ لِحُلُؤَائِهِمْ هَاضِمٌ، وَلِدِرِيهِ حَاطِمٌ،
 فَأَعْمَى اللَّهُ عَلَى هَذَا خَبْرَهُ، وَقَطَعَ مِنْ آثَارِ الْعُلَمَاءِ أَثَرَهُ».

شرح: الْخِبِّ (به کسر خاء بانقطه و تشدید باء یک نقطه): شورش دریا؛ و این جا
 استعاره شده برای ناهمواری در سخن و مانند آن.

مِثْلِهِ، عبارت است از هم پایه او در علم، تقریباً یا تحقیقاً.

مِنْ دُرِّ أَوَّلٍ و دوم، تبعیضیه است.

أَشْبَاهِهِ (به فتح همزه) عبارت است از همدینان او که شیعه امامیه اند.

۱. تنگ: تسمه یا نوار پهن که به کمر اسب یا الاغ می‌بندند.

۲. «ظ»: + تا.

۳. انبیاء (۲۱): ۷۳.

دُونِهِ، عبارت است از بیگانه او در دین که مخالفان شیعه امامیه اند.

فاء در فُهُو برای تفریع است.

الْحُلُوءُ (به فتح حاء بی نقطه و سکون لام و الف ممدوده): آنچه پخته می شود از عسل و روغن و آرد و مانند آن از جمله شیرین؛ و این جا استعاره شده برای سخنان نامعقول که آنها را اکابر دنیا از جمله مخالفان، نُقِلَ مجلس خود می کنند در طعن بر شیعه امامیه و تحسین تأویلاتی که مانند أَضْغَاثِ أَحْلَامِ است. و هُضم از خلوا عبارت است از گذراندن آنها بعد از شنیدن، برای طمع در مال آن اکابر. و می تواند بود که حُلُوء عبارت از عطایای آن اغنیا باشد به اعتبار تشبیه ایشان به مردگان و تشبیه آن عطایا به حلوای مقابر که متعارف است.

دینه (به کسر دال) عبارت است از مذهب شیعه امامیه.

الْحَاطِمُ (به حاء بی نقطه و [طاء] بی نقطه به صیغه اسم فاعلِ باب «ضَرَبَ»): شکننده. مراد، این است که: او ننگ آن دین است که برای طمع در مال به در خانه مخالف می رود و آن سخنان را می شنود و می گذراند.

یعنی: و قسم دوم که قصد تَفَوُّق و فریب دارد، صاحب ناهمواری در سخن و تَمَلُّق است. بیان این، آن که: تَفَوُّق می کند بر هم پایه خود در علم از جمله ماندان او و فروتنی می کند برای مالداران از جمله بیگانه او. پس او حلوای مالداران را هضم کننده است و دین خود را شکننده است. پس پوشانید الله تعالی بنا بر این، سخن او را؛ چه کسی از اهل حق، ستایش او نمی کند. و بُرید از اثرهای دانایان که کتاب های حدیث ایشان باشد، اثرش را؛ چه کسی از اهل حق، کتاب او را اعتبار نمی کند.

اصل: «وَصَاحِبُ الْفِقْهِ وَالْعَقْلِ ذُو كَاتِبَةٍ وَحُزْنٍ وَسَهَرٍ، قَدْ تَحَنَّنَ فِي بُرْنِيهِ، وَقَامَ اللَّيْلُ فِي حِنْدِسِهِ، يَعْمَلُ وَيَخْشَى وَجِلًّا دَاعِيًّا مُشْفِقًا، مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ، عَارِفًا بِأَهْلِ زَمَانِهِ، مُسْتَوْحِشًا مِنْ أَوْثَقِ إِخْوَانِهِ، فَشَدَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا أَرْكَانَهُ، وَأَعْطَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَانَهُ».

[وَحَدَّثَنِي بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْقَزْوِينِيُّ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّيْقَلِيّ بَقَرَوِيْن، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى الْعَلَوِيِّ، عَنْ عَبْدِ بْنِ صُهَيْبٍ الْبَصْرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام].

شرح: التَّحْنُك: کمال فرمان برداری، و گردانیدن عامّه به زیر زنج؛ و اوّل این جا، مناسب تر است.

الْبُرُئْس (به ضمّ باء یک نقطه و سکون راء بی نقطه و ضمّ نون و سین بی نقطه): جامه فروتنی؛ و آن، گنده تر جامه های صاحبش است و استحباب پوشیدن آن برای نماز می آید در «کِتَابُ الزَّيِّ وَ التَّجْمَلِ وَ الْمُرُوءَةِ» در حدیث چهارم «بَابُ لُبْسِ الصُّوْفِ» تا آخر که باب هشتم است و در حدیث اوّل «بَابُ الْفَلَأْسِ» که باب شانزدهم است. و گاهی سالوسان عام فریب نیز بُرُئْس می پوشند و خرقه و دلق نام می کنند، موافق آنچه می آید در «کِتَابُ الْإِيْمَانِ وَ الْكُفْرِ» در حدیث هشتم «بَابُ الْعُجْبِ» که باب صد و بیست و پنجم است.

الْحِنْدِس (به کسر حاء بی نقطه و سکون نون و کسر دال بی نقطه و سین بی نقطه): تاریکی شب.

الْوَجَل (به فتح واو و کسر جیم): کسی که از ترس، دلش می لرزد.

مُشْفِق، مأخوذ است از «شَفَقَ» (به فتح شین و فتح فاء) به معنی ردی، مثل جامه کهنه گنده؛ و مراد، این جا شکسته حال است.

الاستیحاş: ترسان بودن؛ و این جا عبارت است از پنهان کردن اسراری که اگر فاش شود، ضرر کند. پس این، منافات ندارد با امثال آنچه گذشت در حدیث نهم باب دهم و آنچه می آید در «کِتَابُ الْإِيْمَانِ وَ الْكُفْرِ» در حدیث هفدهم «بَابُ حُسْنِ الْخُلُقِ» که باب چهل و نهم است که: «لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَأْلَفُ وَلَا يُؤْلَفُ».

یعنی: و قسم سوم که قصد فهمیدگی و خردمندی دارد، صاحب پریشانی ظاهر و اندوه دل و بیداری شب ها می باشد. به تحقیق کمال فرمان برداری کرده در لباس فروتنی خود و برخواسته در تاریکی شب. پرستش می کند و می ترسد که مبادا

پرستش او قبول نشود، بر حالی که دلش لرزان است. دعاکننده است. شکسته حال است. رو آورنده است بر حال خود. داناست به حال مردمانِ زمانِ خود که اهل باطل اند. ترسان است در سپردنِ سِر از اعتمادی تر همدینانِ خود که مبادا از بی وقوفی، سرّی از ایشان ظاهر شود. پس استوار کرد الله تعالی به سبب این پرهیزکاری، اصول دین او را؛ چه ایمانش به توحید الله تعالی و عدالتش و رسولش و امام حق و روز قیامت، درست است. و داد او را در روز قیامت، ایمنی او از فساد عبادات او به دست راست او، چنانچه می آید در «کِتَابُ فَضْلِ الْقُرْآنِ» در حدیث چهارمِ باب دوم که: «فَيُعْطَى الْأَمْنُ بِيَمِينِهِ وَالْخُلْدُ بِسَارِهِ» و در حدیث دوازدهمِ باب اول که: «فَيَقُولُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ عَبْدِي ابْسُطْ يَمِينَكَ فَيَمْلُؤَهَا مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ، وَ يَمْلَأُ شِمَالَهُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ».

[حدیث] ششم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ:] سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنْ رَوَاةَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ، وَإِنْ رِعَاةَهُ قَلِيلٌ، وَكَمْ مِنْ مُسْتَنْصِحٍ لِلْحَدِيثِ مُسْتَعِشٌّ لِلْكِتَابِ، فَالْعُلَمَاءُ يُخَزِنُهُمْ تَرْكُ الرِّعَايَةِ، وَالْجُهَّالُ يُخَزِنُهُمْ حِفْظُ الرِّوَايَةِ، فَرَاعَ يَزْعَى حَيَاتَهُ، وَرَاعَ يَزْعَى هَلَكَتَهُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ اخْتَلَفَ الرَّاعِيَانِ، وَتَغَايَرَ الْفَرِيقَانِ».

شرح: کَم مبتداست. مُسْتَنْصِح به کسر صاد بی نقطه است. مُسْتَعِش (به کسر غین بانقطه و تشدید شین بانقطه) مرفوع و خبر مبتداست. الْعُلَمَاءُ: جمعی که دانند که مطلب اصلی از الفاظ قرآن، عمل به معانی آنهاست. الْإِخْرَان: به فکر انداختن چیزی کسی را، به معنی عمده نمودن آن چیز در نظر آن کس. در «کِتَابُ الرِّوَايَةِ» در «رِسَالَةُ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى سَعْدِ الْخَيْرِ» چنین است: «وَالْجُهَّالُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرِّوَايَةِ وَالْعُلَمَاءُ يُخَزِنُهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرِّعَايَةِ» و معنی آن، ظاهر است. یعنی: شنیدم از امام جعفر صادق عليه السلام می گفت که: به درستی که راویان قرآن بسیارند و به درستی که تابعان قرآن کم اند. و بسا خالص شمرنده حدیث، غیر خالص می شمرد قرآن را؛ چه آن حدیث، مخالف محکّمات قرآن است. پس به فکر می اندازد

دانایان را ترک رعایت قرآن. و نظر در آن می‌کنند و به سبب آن، لعنت می‌کنند مخالفان را، و به فکر می‌اندازد نادانان را نگاهداری روایت الفاظ قرآن و نظر در آن می‌کنند و به سبب آن، می‌پسندند مخالفان را. پس تابع، دو قسم است: یکی تابع می‌شود باعث زندگی جاودانی خود را و از پی قرآن می‌رود. و دیگری تابع می‌شود باعث جهنمی بودن خود را و از پی حدیث مخالف قرآن می‌رود. پس نزد تحقق آن حیات و هلاک، جدای می‌شوند از هم آن دو تابع و ضد هم می‌شوند آن دو طایفه که علما و جهال باشند. یکی به بهشت می‌رود و دیگری به جهنم.

[حدیث] هفتم

اصل: [الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «مَنْ حَفِظَ مِنْ أَحَادِيثِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثًا، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا فَقيهاً».

شرح: حَفِظَ به صیغه ماضی غایب معلوم باب «عَلِمَ» است. الحِفْظُ (به کسر حاء و سکون فاء) نگاهداری؛ و مراد، این جا علمی است که عمل به آن شود.

أَحَادِيثِنَا به معنی احادیث مختصه به طریق اهل البیت علیهم السلام است در مُخْتَلَفِ فِیه میان ائمت، از جمله مسائل شرعیّه؛ و این، احتراز است از احادیث مختصه به طریق مخالفان و از احادیث مشترکه میان جمیع ائمت نیز؛ زیرا که حفظ مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ، اگر چه شرط فقه است، اما کافی نیست.

أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مبنی بر این است که مُحْتَاجٌ إِلَیْهِ اکثر مردمان از جمله آن احادیث، زیاد بر چهل نیست. بیان شد در شرح حدیث هفتم باب دوم که: فقیه، اخَصَّ مطلق است از عالم.

یعنی: روایت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت که: هر که نگاهداری کند از جمله حدیث‌های ما امامان حق، چهل حدیث را، برمی‌انگیزد او را الله تعالی در روز قیامت، دانای فهمیده در خداپرستی.

[حدیث] هشتم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ] عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾^۱ قَالَ: قُلْتُ: مَا طَعَامُهُ؟ قَالَ: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ، عَمَّنْ يَأْخُذُهُ؟».

شرح: روایت است از زید پیه فروش از امام جعفر صادق عليه السلام در قول الله - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - در سوره عبس: «پس باید که نظر کند آدمی، سوی طعام خود که از کجاست». راوی گفت که: گفتم که: چه چیز مراد است از طعام او؟

امام گفت که: مراد، دانش اوست به حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرا می گیرد آن را و غذای روح است. باید نظر کند که از که فرا می گیرد آن را؛ چه حدیث را از ما باید فرا گرفت یا بی واسطه یا به واسطه اعتمادی. اشارت است به این که: اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در احادیث او فساد بسیار کردند، چنانچه می آید در حدیث اول باب بیست و دوم.

[حدیث] نهم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الزُّهْرِيِّ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ، وَتَرْكُكَ حَدِيثًا لَمْ تَرَوْهُ خَيْرٌ مِنْ رِوَايَتِكَ حَدِيثًا لَمْ تُخْصِهِ».

شرح: خیر به معنی کم ضررتر است و ضررِ وقوفِ نزد شبهه به اعتبار دنیاست، نظیر نفع در آیت سوره بقره: ﴿وَإِنْهُمْ أَكْثَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾^۲. جمله وَ تَرْكُكَ از قبیل ترقی است.

لَمْ تَرَوْهُ (به سکون راء بی نقطه و تخفیف واو مکسوره) صفت حَدِيثًا است و

۱. عبس (۸۰): ۲۴.

۲. بقره (۲): ۲۱۹.

مفهوم این صفت، احتراز است از حدیثی که عمل به مقتضای آن نشده باشد و از حدیثی که احصای آن نشده باشد. الإحصاء: شمردن چیزی؛ و مراد این جا، فرو گرفتن^۱ علم است به جمیع اجزای چیزی، مثل: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا»^۲. یعنی: روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که: باز ایستادن از کردار و گفتار نزد شک در جایز بودن آن، کم ضررتر است از ناگاه داخل شدن در آن و به جهنم رفتن برای نفع دنیا. و ترک تو حدیثی را که نقل نکرده باشی آن را، با وجود آن که ضبط کرده باشی آن را و عمل به مقتضای آن کرده باشی، کم ضررتر است از نقل تو حدیثی را که ضبط نکرده باشی آن را.

[حدیث] دهم

اصل: [مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ] عَنْ حَفْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ: أَنَّهُ عَرَضَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بَعْضَ خُطْبِ أَبِيهِ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَوْضِعاً مِنْهَا، قَالَ لَهُ: «كُفَّ وَاسْكُتْ». ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «لَا يَسْعَاكُمْ فِيمَا يَنْزِلُ بِكُمْ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ إِلَّا الْكَفُّ عَنْهُ وَالتَّثَبُّتُ وَالرَّدُّ إِلَى أَيْمَةِ الْهُدَى حَتَّى يَحْمِلُوكُمْ فِيهِ عَلَى الْقُضْدِ، وَيَجْلُوَا عَنْكُمْ فِيهِ الْعَمَى، وَيَعْرِفُوكُمْ فِيهِ الْحَقَّ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۳.

شرح: الذِّكْر: سبب علم در جمیع احکام الله تعالی. و آن، سه قسم است: اول، کتاب الهی، مثل قرآن؛ دوم: رسولی که کتاب الهی بر او نازل شده و او مترجم آن کتاب است؛ سوم: اوصیای آن رسول که مترجمان کتاب الهی اند بعد از آن رسول، هر کدام در زمانی؛ و مراد این جا، مرکب از قسم اول و قسم دوم است، چنانچه ظاهر می شود از آنچه می آید در «کِتَابُ الْحُجَّة» در حدیث اول باب بیستم که «بَابُ أَنَّ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ بِسُؤَالِهِمْ هُمُ الْأَيْمَةُ عليه السلام» است که: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: الذِّكْرُ أَنَا، وَالْأَيْمَةُ أَهْلُ

۱. فرو گرفتن: احاطه کردن، در میان گرفتن.

۲. ابراهیم (۱۴): ۳۴؛ نحل (۱۶): ۱۸.

۳. نحل (۱۶): ۴۳؛ انبیاء (۲۱): ۷.

الذِّكْر»^۱ و در حدیث دهم باب شصت و چهارم که «بَابُ مَا نَصَّ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ رَسُوْلُهُ عَلَى الْأَيْمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ» است که: «قَالَ: الْكِتَابُ [هُوَ] الذِّكْرُ وَأَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۲.

یعنی: روایت است از حمزة بن محمد طیار (به فتح طاء بی نقطه و تشدید یاء دونقطه در پایین) این که او عرض کرد بر امام جعفر صادق علیه السلام بعض خطبه های پدرش امام محمد باقر علیه السلام را تا آن که چون رسید به موضعی از آن خطبه، امام گفت او را که: باز ایست از عرض و ساکت باش از سخنی دیگر.

نیز بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که: گنجایش ندارد شما را در آنچه فرود می آید به شما از کردار و گفتاری که نمی دانید حکم آن را، مگر باز داشتن خود از آن و ایستادن از آن و واگذاشتن نیک و بد آن، سوی امامان راستی تا وادارند شما را در آن، بر راه راست و برطرف کنند از شما در آن، نادانی را و شناسانند به شما در آن، به کار آمدنی را. چه گفته الله تعالی در سوره نحل که: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِيْ اِلَيْهِمْ فَمَسْلُوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ»^۳ و نفرستادیم پیش از تو - ای محمد - مگر مردانی را که می شتابانیدیم سوی ایشان احکام شریعت را؛ به این معنی که رخصت نمی دادیم ایشان را در پیروی ظن با وجود کمالِ قُربِ ظن ایشان به صواب. پس - ای امت محمد - سؤال کنید ائمه آل محمد را، اگر نمی دانسته باشید چیزی را که اختلاف در آن رود، به استنباط از ضروریات و محکّمات قرآن، هر چند که ظن داشته باشید. توضیح این می شود در باب بیستم «كِتَابُ الْحُجَّةِ» و مانند این آیت در سوره انبیا نیز هست.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۱.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۳. (لازم به ذکر است که در کافی مطبوع به تحقیق مرحوم غفّاری، تعداد کل احادیث باب مذکور هفت حدیث می باشد، ولی گویا مصنف علیه السلام احادیث باب بعد از آن را نیز که «بَابُ الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» می باشد، پیوست احادیث آن باب شماره زده است، و به همین خاطر، حدیث دهم باب مذکور، حدیث سوم باب بعد از آن در کافی مطبوع می باشد.

۳. نحل (۱۶): ۴۳؛ انبیا (۲۱): ۷.

[حدیث] یازدهم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُنْقَرِيِّ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ، قَالَ:] سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعٍ: أَوَّلُهَا: أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ، وَالثَّانِي: أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ، وَالثَّالِثُ: أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ، وَالرَّابِعُ: أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ».

شرح: شنیدم از امام جعفر صادق عليه السلام می گفت که: یافتن دانش به کار آمدنی مردمان را همگی آن، جمع در چهار کلمه:

اول آنها این که شناسی مالک و صاحب کل اختیار خود را؛ به این معنی که اعتراف کنی به این که انسان و این جهان، بی صاحب کل اختیار عالم عادل حکیم یگانه نیست. و دوم این که شناسی آنچه را که آن صاحب کل اختیار با تو کرده؛ به این معنی که اعتراف کنی به این که خلق آدمیان و زمین و آسمان، اگر بی تکلیف و فرستادن رسولان با احکام و آداب الهی و قیامت و جزای نیک و بد باشد، عبث خواهد بود؛ چه دنیا پر شر و شور است و به همین زادن و زیستن و مردن نمی ارزد، چنانچه مصنف عليه السلام بیان کرد در جواب سؤال اول برادر و گذشت در شرح «قُلُوا كَاتِبِ الْجَهَّالَةِ جَائِزَةً» تا آخر در خطبه. پس در هر زمان، تکلیفی و رسولی یا جانشین رسولی که جمیع آداب الهی را داند، خواهد بود. و سوم این که شناسی آنچه را که آن صاحب کل اختیار طلبیده از تو و به رسول زمان تو وحی کرده؛ به این معنی که طلب علم دین کنی و دانی که آداب الهی چیست. و چهارم این که شناسی آنچه را که اگر کنی آن را، بیرون کند تو را از دین تو، مثل اصرار بر کبیره و مثل شرک پیروی اهل رأی و ائمه جور.

[حدیث] دوازدهم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ:] قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا حَقَّ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؟ فَقَالَ: «أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ، وَيَكْفُوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ أَدُّوا إِلَى اللَّهِ حَقَّهُ».

شرح: این، ظاهر است از شرح حدیث هفتم باب دوازدهم.

[حدیث] سیزدهم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ الْعَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَنْظَلَةَ، قَالَ:] سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «اغْرِفُوا مَنَازِلَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ رَوَايَتِهِمْ عَنَّا».

شرح: توضیح این، به بیان پنج مقدمه می شود:

اول این که: جمعی از ثقات اصحاب ائمه علیهم السلام با یکدیگر اختلاف می کرده اند در فتواها، مثل اختلافی که میان محمد بن ابی عمیر و میان ابو مالک حضرمی و هشام بن الحکم واقع شده و مذکور می شود در «کِتَابُ الْحُجَّةِ» در حدیث نهم باب صد و چهارم که «بَابُ أَنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لِلَّهِ عليه السلام» است و مثل اختلافی که میان فضل بن شاذان و میان یونس بن عبد الرحمان واقع شده و می آید در «کِتَابُ الْمَوَارِيثِ» در ذیل حدیث دوم «بَابُ أَنَّ مِيرَاثَ أَهْلِ الْمِلَّةِ بَيْنَهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله» که باب چهل و یکم است.

دوم این که: ممکن نیست که دو حکم متنافی، از روی علم باشد. پس البته یکی یا هر دو از روی ظن است، بنا بر این که جزم که منقسم است به جهل مرکب و تقلید، نوعی از ظن قوی است، چنانچه مقرر شده در محلّش.

سوم این که: فتوا از روی ظن، دو قسم است: یکی آن که صاحبش می داند که از روی ظن است و صفت حُلُم می کند^۱ در تأویل یا تخصیص آیات بَيِّنَاتِ مُحْكَمَاتِ ناهیه از اختلاف از روی ظن، و این، افترای کذب بر الله تعالی است، چنانچه گذشت در شرح حدیث پنجم این باب. دیگری این که صاحبش از کمال قوّة ظن، پندارد که آن، علم است؛ چون فرق میان علم و ظن قوی، ضروری نیست و این غلط، باعث تفسیق صاحبش نمی شود؛ و توضیح این می آید در «کِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در شرح حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سوم که «بَابُ مُجَالَسَةِ أَهْلِ الْمَعَاصِي» است. چهارم این که: اختلاف میان ثقات اصحاب ائمه، مبنی بر انکار مضمون آیات

۱. یعنی: تعریف و تحسین از افکار و خیالهای پوچ خود می کند.

بَيِّنَاتِ مُحْكَمَاتِ نَاهِيَةِ از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن نیست؛ زیرا که آن، منافات دارد با ایمان.

پنجم این که: مستفتی، محتاج است در معرفتِ رجحانِ بعضِ اهل اختلاف در فتوا بر بعضی، سوی قاعده کلیّه که از آن، معلوم شود که راجح، کدام است و مرجوح، کدام است؛ و این حدیث، برای بیان آن قاعده کلیّه است.

یعنی: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که: شناسید پایه مردمان را در فتوا و قضا، بنا بر کمی و بسیاریِ روایتشان حدیث را از ما؛ به این معنی که هر که در جواب سؤال ها در مسئله ای که بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن می رود و در محکّمات قرآن نیست، اکتفا به نقل حدیث ما بیشتر می کند و تصرّف در معنی یا در لفظ، کمتر می کند، بهتر است.

[حدیث] چهاردهم

اصل: [الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْغَلَابِيِّ، عَنِ ابْنِ عَائِشَةَ الْبَصْرِيِّ رَفَعَهُ:] أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ فِي بَعْضِ خُطْبِهِ: «أَيُّهَا النَّاسُ، اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ بِعَاقِلٍ مَنْ انْتَزَعَ مِنْ قَوْلِ الزُّورِ فِيهِ، وَلَا بِحَكِيمٍ مَنْ رَضِيَ بِثَنَاءِ الْجَاهِلِ عَلَيْهِ».

شرح: به درستی که امیر المؤمنین علیه السلام گفت در بعض سخن های خود که در نصیحت مردمان گفته که: ای مردمان! بدانید که خردمند نیست کسی که از جا در آمدن از سخن دروغ در مذمت او؛ زیرا که زور^۱ در الله تعالی و رسلش گفته شده. پس از جا در آمدن به آن، نوعی از تکبر است. و نیست کاملی در خردمندی، کسی که راضی شد به ستایشِ راستِ ناخردمند بر او؛ چه آن مظنه میل سوی ناخردمند است. پس احتراز از آن، بهتر است.

اصل: «النَّاسُ أَتْنَاءُ مَا يُحْسِنُونَ، وَقَدْ زُكِّلَ أَمْرِي مَا يُحْسِنُ، فَتَكَلَّمُوا فِي الْعِلْمِ؛

۱. زور: کذب، دروغ، باطل، شرک.

تَبَيَّنَ أَقْدَارُكُمْ».

شرح: ابناء این جا، استعاره شده برای جمعی که شناخته شوند به چیزی، چنانچه شناخته می شود پسر به پدر.

مَا، موصوله و مُضَافٌ إِلَيْهِ است.

يُحْسِنُونَ و يُحْسِنُ به صيغه مضارع معلوم غایب باب افعال است.

الإحسان: کاری را ورزیدن و نیکو به جا آوردن.

فی برای تعلیل است.

الف لام الْعِلْمِ برای عهد خارجی است؛ و مراد، آیات بَيِّنَاتِ مُحْكَمَاتِ ناهیه از پیروی ظن است؛ یا مراد، علم دین است.

تَبَيَّنَ (به باء یک نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین) به صيغه مضارع معلوم غایبه باب تَفَعَّلُ است به حذف یک تاء و مجزوم است در جواب امر.

أَقْدَارُكُمْ مرفوع و فاعل است؛ و این، اشارت است به این که اسکاتِ مخالفان به آن آیات بَيِّنَاتِ زودتر می شود، یا به این که علم دین اشرف امور است؛ زیرا که ارسال رسل و انزال کتب برای آن است.

یعنی: مردمان شناخته می شوند به آنچه می ورزند و پایه و بهای هر مردی، آن است که خوب به جا می آورد آن را. پس گفتگو کنید به توسط آیات بَيِّنَاتِ یا برای حصول علم دین، تا نمایان و بلند شود پایه ها و بهای شما.

[حدیث] پانزدهم

اصل: [الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ، قَالَ:] سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ يَقَالُ لَهُ: عُثْمَانُ الْأَعْمَى، وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ يَزْعُمُ أَنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْعِلْمَ يُؤْذِي رِيحُ بَطُونِهِمْ أَهْلَ النَّارِ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «فَهَلْكَ إِذَنْ مُؤْمِنٌ آلٍ فِرْعَوْنُ، مَا زَالَ الْعِلْمُ مَكْتُومًا مُنْذُ

بَعَثَ اللَّهُ نُوحًا، فَلْيَذْهَبِ الْحَسَنُ يَمِينًا وَشِمَالًا، فَوَاللَّهِ مَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا هَاهُنَا».

شرح: بضری^۱ (به کسر باء یک نقطه و سکون صاد بی نقطه) منسوب است به بَصْرَه (به فتح باء). توهم حسن بصری ناشی شده از نفهمیدن آیت سوره بقره: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ».^۲ و بعد از او جمعی دیگر شریک او شده‌اند در این توهم و غافل شده‌اند از این که پنهان کردن، دو قسم است:

اول، آنچه از روی هوا و هوس و تأویل یا تخصیص نامعقول است. دوم، آنچه از ترس ظالمان است. و مراد در آیت، قسم اول است. و «بینات» به معنی محکّمات ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن است. و «هُدَىٰ» به معنی امام عالم به جمیع متشابهات و مشکلات است. پس «وَالْهُدَىٰ» عطف بر «مَا أَنزَلْنَا» است و ضمیر «بَيَّنَّاهُ» راجع به «هُدَىٰ» است که امامت او صریح است در آن.

«بَيَّنَّاهُ^۳ لِلنَّاسِ» اشارت است به این که در معنی آن محکّمات و دلالت آنها بر «هُدَىٰ» اشتباهی نیست اصلاً. پس هر که تأویل یا تخصیص آنها کند، عناد کرده و به محض زبان گفته، برای این که مرجع شود در فتوا و قضا، موافق آیت سوره نحل: «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يَفْلِحُونَ»^۴، چنانچه مذکور شد در شرح حدیث پنجم این باب. بدان که روافض می‌گویند که: هر که تأمل از روی انصاف در این آیت کند، می‌داند که مَقْدَم روافض کیست و عاقبت حال نواصب چیست. شاید که تخصیص ذکر نوح برای این باشد که اول اولوا العزم است، و لهذا اول کسی که در قیامت مسئول

۱. در منابع، «بضری» (به فتح باء) ذکر شده است نه به کسر باء رک: الانساب، سمعانی، ص ۳۶۳، باب الباء والصاد.

۲. بقره (۲): ۱۵۹.

۳. «ظ»: بینات.

۴. نحل (۱۶): ۱۱۶.

از تبلیغ می‌شود، اوست، چنانچه مذکور است در «کِتَابُ الرُّؤْضَةِ» در «حَدِيثُ نُوحٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ». پس این، منافات ندارد با این که وصی آدم، هبة الله و اولادش پنهان می‌کردند علم خود را از ترس قابیل و اولاد او، چنانچه مذکور است در «کِتَابُ الرُّؤْضَةِ» در ذیل «حَدِيثُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الشَّجَرَةِ».

یعنی: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام می‌گفت سخنی بر حالی که نزد او بود مردی از اهل بصره، گفته می‌شد او را عثمان کور. و آن مرد می‌گفت که: به درستی که حسن بصری دعوی می‌کند این را که: جمعی که پنهان کنند علم خود را و نگویند به هر کس، در آتش جهنم‌اند. آزار خواهد کرد بوی گندِ درون‌های ایشان اهل آتش جهنم را. مرادش این است که: پیغمبر، تعلیم جمیع احکام دین و بیان جمیع متشابهات قرآن را مخصوص خانواده خود نساخت؛ بلکه هر چه به ایشان گفت، به دیگران نیز گفت و پنهان نکرد. پس گفت امام علیه السلام در ردّ سخن حسن بصری که: پس جهنمی شد در این هنگام، آن مرد مؤمن که از خویشان فرعون بود و الله تعالی در سوره مؤمن گفته که: او پنهان می‌کرد ایمان خود را؛ چه این قسم کسی، علم خود را نیز اظهار نمی‌کند. پیوسته علم، پنهان بوده نزد اهلش از زمانی که فرستاده الله تعالی نوح علیه السلام را به پیغمبری. پس گو حسن بصری به راه میانه که الله تعالی قرار داده برای بندگانش نرود و به دست راست و دست چپ رود تا روز قیامت، جزای خود یابد. پس به خدا قسم که یافت نمی‌شود علم جمیع احکام دین، مگر این جا. مراد، خانواده پیغمبر است. بیانِ این می‌آید در حدیث اوّلِ باب بیست و دوم.

مخفی نماند که حسن بصری از گمراهان بوده و شیخ طبرسی - رحمه الله تعالی - در کتاب احتجاج روایت‌ها از امیر المؤمنین علیه السلام در مذمت او کرده. یکی آن که او سامری امت محمد است،^۱ به این معنی که مردمان بسیار را گمراه خواهد کرد که مریدان اویند و سلسله پیران خود را به او می‌رسانند. و دیگری آن که شیطان، برادر اوست.^۲

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۷۲.

۲. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۷۱.

باب هجدهم

اصل: بَابُ رِوَايَةِ الْكُتُبِ وَالْحَدِيثِ وَفَضْلِ الْكِتَابَةِ وَالتَّمَسُّكِ بِالْكِتَابِ

شرح: این باب، حدیث‌هایی است که نسبت دارد به نقل کتاب‌ها از راویان حدیث و حدیث‌هایی که نسبت دارد به نقل حدیث، و فضیلت نوشتن حدیث و فضیلت نگاه داشتن کتاب‌های حدیث برای تمسک و عمل به آنها. در این باب، پانزده حدیث است.

[حدیث] اَوَّل

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:] قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَوْلُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: «الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»؟ قَالَ: «هُوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ، فَيُحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ، لَا يَزِيدُ فِيهِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ».

شرح: توضیح این آیت شده در شرح حدیث دوازدهم باب اول. و مضمون این حدیث می‌آید در «کِتَابُ الْحُجَّة» در حدیث هشتم «بَابُ التَّسْلِيمِ وَفَضْلِ الْمُسْلِمِينَ» که باب نود و چهارم است.

ضمیر هُوَ راجع به أَحْسَنَهُ است، یا راجع به قائلِ أَحْسَنَهُ است که مفهوم است از کلام؛ و بنا بر اول، الرَّجُلُ به تقدیر «قَوْلُ الرَّجُلِ» است. و بر هر تقدیر، حصر، مبنی بر این است که این، آخر مراتب پیرویِ أَحْسَنِ قَوْلِ است؛ زیرا که مؤخر است از پیروی

«أَحْسَنَ الْحَدِيثِ»^۱ و «أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ»^۲ که در سورة زمر است و مذکور شد در شرح فقره اول حدیث دوازدهم باب اول. پس مشتمل است بر جمیع مراتب پیروی احسن قول.

و وجه بهتر بودن روایت لفظ حدیث بعینه از نقل بالمعنی می آید در «کتاب الحجة» در حدیث اول باب صد و دوم که «بَابُ مَا أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالنَّصِيحَةِ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ» تا آخر است. و شاید که این نوید برای مؤمنان زمان غیبت قائم آل محمد ﷺ باشد، یا برای مؤمنان غایبان از امام زمان در هر زمانی باشد.

یعنی: گفتم امام جعفر صادق ﷺ را که: کیست مراد در قول الله - جَلَّ ثَنَاؤُهُ - در سورة زمر: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ» [الآية]:^۳ پس نوید ده - ای محمد - بندگان مرا که گوش می دارند سخن را، به این معنی که خودرایی نمی کنند، پس پیروی می کنند بهتر سخن را؟

گفت که: آن بهتر سخن، سخن مردی است که می شنود حدیث ما را، پس نقل می کند آن را، چنانچه شنیده. زیاد نمی کند بر آن چیزی و کم نمی کند از آن چیزی.

[حدیث] دوم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ ابْنِ أَدِينَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: [قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَسْمَعُ الْحَدِيثَ مِنْكَ، فَأَزِيدُ وَأَنْقُصُ؟ قَالَ: «إِنْ كُنْتُ تُرِيدُ مَعَانِيَهُ، فَلَا بَأْسَ».

شرح: گفتم امام جعفر صادق ﷺ را که: می شنوم حدیث را از تو. پس در نقل به دیگران زیاد و کم در لفظ می کنم. آیا جایز است یا نه؟

گفت که: اگر باز زیاد و کم در لفظ، زیاد و کم در معنی نیست و اراده همگی معنی های حدیث می کنی، پس باکی نیست و جایز است.

۱. زمر (۳۹): ۲۳.

۲. زمر (۳۹): ۵۵.

۳. زمر (۳۹): ۱۷ و ۱۸.

[حدیث] سوم

اصل: [وَعَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي أَسْمَعُ الْكَلَامَ مِنْكَ، فَأُرِيدُ أَنْ أُرْوِيَهُ كَمَا سَمِعْتُهُ مِنْكَ فَلَا يَجِيءُ؟ قَالَ: «فَتَعْمِدُ ذَلِكَ؟». قُلْتُ: لَا، فَقَالَ: «تُرِيدُ الْمَعَانِي؟». قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَلَا بَأْسَ».

شرح: الإِعْمَادُ وَالتَّعْمِيدُ: چیزی را صاحب عمد کردن. و عَمَدَ (به فتح عین بی نقطه و فتح میم) آن است که کوهان شتر، پر از چرک و خون باشد و ظاهرش صحیح باشد. و نفاق را به تشبیه، عَمَد می گویند، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه گفته در مدح محمد بن ابی بکر که: «لِلَّهِ بَلَاءٌ فُلَانٍ، فَلَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدِ، وَدَاوَى الْعَمَدَ»^۱ تا آخر: برای خداست سعی فلان کس، به این معنی که محلّ تعجب و به غایت عظیم است، مانند فعلی که غیر الله تعالی قادر بر آن نباشد؛ چه هر آینه به تحقیق، راست کرد کجی را که در خود می دید، از میل سوی پدر خود، و دوا کرد مرض نفاق را که در خود می دید، از میل سوی پدر خود.

یعنی: گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که: به درستی که من می شنوم سخن را از تو. پس می خواهم که نقل کنم آن را به دیگران، چنانچه شنیده ام آن را از تو بی کم و زیاد در لفظ. پس به یاد نمی آید.

گفت که: آیا پس، ظاهر خوب، باطن بد، می کنی سخن را؟ به این معنی که مردمان را به گمان می اندازی که لفظ آنچه نقل می کنی، لفظ من است؟ گفتم که: نه.

پس گفت که: آیا اراده جمیع معنی های سخن من می کنی بی کم و زیاد؟ گفتم که: آری.

گفت که: پس باکی نیست.

[حدیث] چهارم

اصل: [وَعَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: [قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: الْحَدِيثُ أَسْمَعُهُ مِنْكَ أَوْ يَهُ عَنْ أَبِيكَ، أَوْ أَسْمَعُهُ مِنْ أَبِيكَ أَوْ يَهُ عَنْكَ؟ قَالَ: «سَوَاءٌ، إِلَّا أَنْكَ تَزُوِيهِ عَنْ أَبِي أَحَبُّ إِلَيَّ».

وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ لِجَمِيلٍ: «مَا سَمِعْتَ مِنِّي فَارْزُوهُ عَنْ أَبِي».

شرح: گفتم امام جعفر صادق ﷺ را که: حدیث می شنوم آن را از تو. آیا جایز است که روایت کنم آن را از پدر تو؟ یا می شنوم آن را از پدر تو. آیا جایز است که روایت کنم آن را از تو؟

گفت که: روایت از من و از پدرم برابر است در مطابقت واقع در هر یک از دو صورت؛ لیک این قدر هست که روایت تو آن را از پدرم در هر یک از آن دو صورت، محبوب تر است سوی من برای تقیه؛ چه بر امام رفته، گرفت و گیری نیست. و گفت امام جعفر صادق ﷺ جمیل را که: آنچه را که شنیدی از من، نقل کن از پدر من برای تقیه.

[حدیث] پنجم

اصل: [وَعَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: [قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: يَجِئُنِي الْقَوْمُ، فَيَسْتَمِعُونَ مِنِّي حَدِيثَكُمْ، فَأَضْجِرُ وَلَا أَقْوَى؟ قَالَ: «فَافْرَأْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَوَّلِهِ حَدِيثًا، وَمِنْ وَسْطِهِ حَدِيثًا، وَمِنْ آخِرِهِ حَدِيثًا».

شرح: گفتم امام جعفر صادق ﷺ را که: می آیند نزد من، جماعت شیعه، پس می شنوند از من، کتاب حدیث شما را. پس، از بسیاری عدد درس یا درازی آن، دلگیر و بی قوت می شوم؟

گفت که: کتاب را سه حصه کن. پس بخوان بر ایشان از اول کتاب، درسی از

حدیث، و از میان کتاب، درسی از حدیث، و از آخر کتاب، درسی از حدیث؛ چه اگر دلگیری از بسیاریِ عددِ درس است، راحت به هم می‌رسد از کمیِ آن، و اگر از درازی است، راحت به هم می‌رسد از پراکندگیِ آن، چنانچه گذشت در حدیثِ اَوَّلِ «بَابِ النُّوَادِر».

[حدیث] ششم

اصل: [عَنْهُ بِإِسْنَادِهِ] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِنَا يُعْطِينِي الْكِتَابَ، وَلَا يَقُولُ: أَزَوِّهِ عَنِّي، يَجُوزُ لِي أَنْ أَزَوِّيه عَنْهُ؟ قَالَ: فَقَالَ: «إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ الْكِتَابَ لَهُ، فَأَزَوِّهِ عَنْهُ».

شرح: روایت است از احمد بن عمر حلال (به فتح حاء بی نقطه و تشدید لام، به معنی روغنِ کنجد فروش) گفت که: گفتم امام رضا عليه السلام را که: مردی از یاران ما می‌دهد مرا کتاب حدیث و نمی‌گوید که: نقل کن آن را به دیگران از من [یا] نه. آیا جایز است مرا این که نقل کنم آن را از او به دیگران؟

راوی گفت که: پس امام گفت که: چون دانی که این کتاب از اوست و نقلی اوست از امام، پس نقل کن کتاب را به دیگران از او.

مخفی نماند که این حدیث دلالت می‌کند بر این که: سخن جمعی که اجازت و رخصت را اعتبار می‌کند در نقل کتابی که دانسته شده باشد که از فلان مصنف است، بی اعتبار است.

[حدیث] هفتم

اصل: [عَلَيْ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:] «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِذَا حَدَّثْتُمْ بِحَدِيثٍ، فَأَسْنِدُوهُ إِلَى الَّذِي حَدَّثَكُمْ، فَإِنْ كَانَ حَقَّ أَفْلَكُمْ، وَإِنْ كَانَ كَذِبًا فَعَلَيْهِ».

شرح: چون منافقانِ اصحاب در زمان رسول الله ﷺ و بعد از او، حدیث‌های دروغ موافق مطلب‌های ناحق خود بر او بستند - چنانچه می‌آید به تفصیل در حدیث اوّل «بَابُ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ» - امیر المؤمنین ﷺ این سفارش کرده، شیعه خود را. حَدَّثْتُمْ به صیغه مجهول و معلوم باب تفعل می‌تواند بود؛ و اوّل، موافق‌تر است با حَدَّثَكُمْ و با آنچه می‌آید در حدیث دوازدهم این باب.

یعنی: گفت امیر المؤمنین ﷺ که: چون خبر داده شوید به حدیثی از رسول، پس نسبت دهید آن را سوی کسی که خبر داده شما را؛ به این معنی که در وقتِ روایت آن برای دیگران، گویند که: از فلان شنیدم که گفت که رسول، چنین گفته؛ چه اگر ظاهر شود که حدیث، موافق واقع است، برای شما فایده آن خواهد بود و اگر ظاهر شود که دروغ است، مثل این که مخالف محکّمات قرآن باشد، پس ضرر آن بر او خواهد بود، نه بر شما.

[حدیث] هشتم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدَنِيِّ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حُسَيْنِ الْأَحْمَسِيِّ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «الْقَلْبُ يَتَكَلَّمُ عَلَى الْكِتَابَةِ».

شرح: روایت است از امام جعفر صادق ﷺ گفت که: دل آدمی اعتماد می‌کند بر نوشته. مراد، این است که هر چه شنوید از حدیث، نویسید تا در آن شکی نکنید.

[حدیث] نهم

اصل: [الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:] سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «اَكْتُبُوا، فَإِنَّكُمْ لَا تَحْفَظُونَ حَتَّى تَكْتُبُوا».

شرح: شنیدم از امام جعفر صادق ﷺ می‌گفت که: نویسید حدیث را؛ چه شما نمی‌توانید که نگاه دارید حدیث را، مگر وقتی که نویسید.

[حدیث] دهم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ، قَالَ:] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «اَحْتَفِظُوا بِكُتُبِكُمْ؛ فَإِنَّكُمْ سَوْفَ تَحْتَاجُونَ إِلَيْهَا».

شرح: الإِخْتِفَاطُ (مصدر باب افتعال): نگاه داشتن چیزی برای خود.

باء در بِكُتُبِكُمْ به اعتبار تضمین معنی «تمسک» است، یا برای تقویت تعدیه است؛ و اول، مناسب‌تر است به عنوان باب.

یعنی: گفت امام جعفر صادق ﷺ که: برای خود، خوب نگاه دارید کتاب‌های حدیث شما را؛ چه به درستی که شما بعد از این به زمانی بسیار، محتاج می‌شوید سوی آن کتاب‌ها.

مخفی نماند که در زمان امام جعفر صادق ﷺ چهارصد اصل کتاب حدیث نوشته شده و اگر آنها و مانند آنها باقی نمی‌ماند تا زمان مصنف و غیر آن، این احادیث به ما نمی‌رسید.

[حدیث] یازدهم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَيْبَرِيِّ] عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «اَكْتُبْ، وَبُتَّ عِلْمُكَ فِي إِخْوَانِكَ، فَإِنْ مِتَّ فَأَوْرِثْ كُتُبَكَ بَيْنَكَ؛ فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ هَرَجٌ لَا يَأْتُسُونَ فِيهِ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ».

شرح: روایت است از مفصل بن عمر گفت که: گفت مرا امام جعفر صادق ﷺ که:

بنویس حدیث را و پراکنده کن دانش خود را به حدیث در برادران مؤمن خود. پس اگر مشرف بر مردن شوی، پس به میراث بگذار کتاب‌های حدیث خود را برای فرزندان به روشی که ایشان دانند که آن کتاب‌ها نقل‌های توست از امام؛ چه می‌آید بر سر مردمان، زمان فتنه و غیبت امام که انس نمی‌گیرند مردمان مؤمن در آن زمان، مگر به کتاب‌های حدیث خود؛ چون به خدمت امام نمی‌رسند.

[حدیث] دوازدهم

اصل: [وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ رَفَعَهُ، قَالَ:] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنِّي أَكُفُّمُ وَالْكَذِبَ الْمُفْتَرَعُ». قِيلَ لَهُ: وَمَا الْكَذِبُ الْمُفْتَرَعُ؟ قَالَ: «أَنْ يُحَدِّثَكَ الرَّجُلُ بِالْحَدِيثِ، فَتَتْرُكُهُ وَتَرْوِيهِ عَنِ الَّذِي حَدَّثَكَ عَنْهُ».

شرح: گفت امام جعفر صادق عليه السلام که: دور دارید از یکدیگر خودتان را و دروغ بکارت برده شده را. مراد، دروغ متعارف است. در مجلس گفته شد امام را که: چیست دروغ بکارت برده شده؟ گفت که: این که نقل کند به تو مردی حدیثی را از امام، پس واگذاری آن مرد را و نامش نبری و گویی که امام، چنین گفت.

[حدیث] سیزدهم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ:] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَعْرَبُوا حَدِيثَنَا؛ فَإِنَّا قَوْمٌ فَصَحَاءُ».

شرح: گفت امام جعفر صادق عليه السلام که: ظاهر سازید، چنانچه شنیده اید بی تغییر در لفظ، حدیث ما خانواده رسول الله صلی الله علیه و آله را در وقت نقل آن به دیگران؛ چه ما جمعی سخنوریم. نیک و بد سخن را خوب می دانیم و اگر تغییر دهید، شاید موافق مطلب ما نتوانید نقل کرد، یا مراد، این است که: در وقت کتابت حدیث ما، حرکات و سکنتاتی را که از ما شنیده اید نیز نویسد.

[حدیث] چهاردهم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَمَّادِ بْنِ عُمَانَ وَغَيْرِهِ، قَالُوا:] سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي، وَحَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي، وَحَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ، وَحَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ، وَحَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَحَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله».

حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

شرح: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که: گفته من، گفته پدرم است و گفته پدرم، گفته جدّم است و گفته جدّم، گفته امام حسین است و گفته امام حسین، گفته امام حسن است و گفته امام حسن، گفته امیر المؤمنین است و گفته امیر المؤمنین، گفته رسول الله است و گفته رسول الله، گفته الله - عزّ و جلّ - است.

مراد، این است که: حدیث مرا از هر کدام که خواهی، نقل می توانی کرد و احتیاج به ذکر واسطه نیست؛ چه حدیث ما محض نقل است و خودرایی در آن نیست.

[حدیث] پانزدهم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي خَالِدٍ شَيْئُولَةً، قَالَ:] قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ مَشَايَخَنَا رَوَوْا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَكَانَتِ التَّقِيَّةُ شَدِيدَةً، فَكُنْتُمْ وَكُنْتُمْ وَلَمْ تَزُوْا عَنْهُمْ، فَلَمَّا مَاتُوا، صَارَتِ الْكُتُبُ إِلَيْنَا، فَقَالَ: «حَدِّثُوا بِهَا؛ فَإِنَّهَا حَقٌّ».

شرح: شدّت تقیّه به اعتبار زمان امام محمد باقر علیه السلام نیست؛ بلکه به اعتبار زمان بعد از آن است، بنا بر ظاهر آنچه می آید در «کِتَابُ الْحُجَّة» در حدیث اوّلِ باب شصت و یکم که «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئاً» تا آخر است و در «کِتَابُ الصَّلَاة» در حدیث سومِ باب سی و یکم که «بَابُ [الْقُنُوتِ] فِي الْفَرِيضَةِ» تا آخر است.

یعنی: گفتم امام محمد تقی علیه السلام را علیه السلام که: قربانت شوم! به درستی که جمعی که از ایشان حدیث به ما رسیده، نقل کرده اند از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام و بوده تقیّه در زمان ایشان سخت. پس پنهان کرده اند کتاب های حدیث خود را. پس نقل کرده نشده آن کتاب ها از ایشان. پس وقتی که مُردند، رسید کتاب های ایشان به ما. آیا نقل کنیم آن کتاب ها را از ایشان یا نه؟

پس امام گفت که: نقل کنید آنها را از ایشان؛ چه آنها به کار آمدنی است؛ به معنی آن که عمل به آنها واجب است، هر چند که در آنها تقیه یا غلطی راوی یا دروغ او باشد، چون معلوم شما شده که خط ایشان و نقل ایشان است از امامان.

باب نوزدهم

بَابُ التَّقْلِيدِ

اصل:

شرح: این باب، بیان حالِ عمل به فتوای دیگری است، به بیان این که اگر بنای فتوا بر پیرویِ ظن است، عمل به آن، جایز نیست و اگر بنای آن بر پیرویِ علم است، عمل به آن، جایز است، خواه آن فتوای واسطه به ما رسد و خواه به واسطهٔ راویِ اعتمادی. در این باب، سه حدیث است.

[حدیث] اَوَّل

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ؟» فَقَالَ: «أَمَّا وَاللَّهِ، مَا دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ، وَلَوْ دَعَوْهُمْ مَا أَجَابُوهُمْ، وَلَكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا، وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالَ، فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ».

شرح: الْأَخْبَار (جمع خبر، به کسر و فتح حاء بی نقطه و سکون باء یک نقطه): دانایان.

الرُّهْبَان (به ضمّ راء بی نقطه، جمع راهب): ریاضت‌کشان.

یعنی: روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق عليه السلام، راوی گفت که: گفتم او را که: سرزنش کرده الله تعالی در سورة توبه، بعض اهل کتاب را به این که مشرک شده‌اند

و گرفته‌اند برای خود، علمای خود را و ریاضت‌کشان خود را خدایان، غیر الله تعالی. پس گفت امام در بیان این که این شرک، پیرویِ ظنِ علما و ریاضت‌کشان است، نه چیزی دیگر که: آگاه باش! به خدا قسم که علما و ریاضت‌کشان نخواندند ایشان را سوی پرستشِ صریح خود و اگر می‌خواندند ایشان را سوی پرستشِ صریح، قبول نمی‌کردند، و لیک علما و ریاضت‌کشان، عمداً حلال کردند برای ایشان حرامی را، مثل تقلید اهل ظن. و حرام کردند بر ایشان حلالی را، مثل سؤالِ «اهل الذکر معصومین» و عمل به قول ایشان در جواز اخذ به هر کدام از روایات مختلفه در عبادات از باب تسلیم، نه از باب ترجیح؛ یا مراد، این است که: به فتوای از روی ظن، حلال کردند برای ایشان حرامی را، چنانچه متعارفِ علمای پیرو ظن است و حرام کردند بر ایشان حلالی را، چنانچه متعارفِ ریاضت‌کشان است. پس ایشان عمل به آن کردند و پرستش ایشان کردند از راهی که نمی‌دانستند که آن، پرستش ایشان است؛ چه معنی پرستش، عظیم شمردن چیزی است بی‌رخصتِ بزرگ‌تر از آن چیز در آن عظیم شمردن. و حجت الهی بر ایشان تمام شده در محکومات کتاب الهی و غیر آنها که اختلاف از روی ظن جایز نیست و فرستادنِ رسولان، برای نهی از آن است.

[حدیث] دوم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدَةَ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «يَا مُحَمَّدُ، أَنْتُمْ أَشَدُّ تَقْلِيدًا أَمِ الْمُرْجِئَةُ؟» قُلْتُ: قَلَدْنَا وَقَلَدُوا، فَقَالَ: «لَمْ أَشَأْلكَ عَنْ هَذَا». فَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي جَوَابٌ أَكْثَرُ مِنَ الْجَوَابِ الْأَوَّلِ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «إِنَّ الْمُرْجِئَةَ نَصَبَتْ رَجُلًا لَمْ تَفْرِضْ طَاعَتَهُ وَقَلَدُوهُ، وَأَنْتُمْ نَصَبْتُمْ رَجُلًا وَفَرَضْتُمْ طَاعَتَهُ ثُمَّ لَمْ تَقَلَدُوهُ، فَهُمْ أَشَدُّ مِنْكُمْ تَقْلِيدًا».

شرح: الإرجاء: تأخیر چیزی؛ و مراد این جا، به مُرَجِّئَه (به ضمّ میم و سکون راء بی نقطه و کسر جیم و همزه) جمع‌اند که تأخیر کرده‌اند امامت امیر المؤمنین را و او را امام چهارم می‌شمردند.

التَّغْرِیض: چیزی را واجب شمردن به دلالت محکّمات قرآن بر وجوب آن.
یعنی: روایت است از محمد بن عبیده گفت که: گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلام که:
ای محمد! شما جماعت شیعه، سخن شنوترید امام خود را یا مخالفان؟
گفتم که: ما سخن شنوی کردیم و ایشان نیز کردند.

پس امام گفت که: نپرسیدم تو را از این. مراد، این است که: جواب، مطابق سؤال
نیست. پس نبود نزد من، زیاد از جواب اول. مراد، این است که: جوابی دیگر نداشتم
که گویم.

پس امام علیه السلام گفت در بیان این که ایشان سخن شنوترند از شما که: به درستی که
مخالفان، تعیین کردند به امامت، مردی را که نشمرده‌اند فرمان‌برداری او را واجب از
جانب الله تعالی در محکّمات قرآن و سخن او شنیدند و شما تعیین کرده‌اید به امامت،
مردی را و واجب شمرده‌اید فرمان‌برداری او را به دلالت محکّمات قرآن که در آنها
نهی از اختلاف از روی ظن هست، با وجود این، سخن او نشنیدید. پس ایشان سخن
شنوترند از شما. مراد، شکایت و نهی از گفتن چیز ندانسته است یا از ترک تقیّه.

[حدیث سوم]

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ
رُبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي بصيرٍ:] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:
﴿اتَّخَذُوا أَمْثَلَهُمْ وَرُفْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ فَقَالَ: «وَاللَّهِ، مَا صَامُوا لَهُمْ
وَلَا صَلَّوْا لَهُمْ، وَلَكِنْ أَكَلُوا لَهُمْ حَرَامًا، وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا، فَاتَّبَعُوهُمْ».

شرح: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در گفته الله - عزّ و جلّ - در سرزنش
بعض اهل کتاب در سوره توبه که: فرا گرفته‌اند برای خود، علمای خود را و
ریاضت‌کشان خود را خدایان، غیر الله تعالی.

پس امام گفت: به خدا قسم که تابعان، روزه نگرفتند برای رضای ایشان و نماز
نکردند برای رضای ایشان. مراد، این است که: پرستش صریح نکردند، و لیک علما و
ریاضت‌کشان، حلال کردند برای تابعان، حرامی را و حرام کردند بر ایشان حلالی را.
پس ایشان تابع شدند و به این اعتبار مشرک شدند.

باب بیستم

بَابُ الْبِدْعِ وَالرَّأْيِ وَالْمَقَایِسِ

اصل:

شرح: الْبِدْع (به کسر باء یک نقطه و فتح دال بی نقطه و عین بی نقطه، جمع «بِدْعَة» به کسر باء و سکون دال): احکامی که از روی خواهش نفس است و آن را اعتقاد مبتدا می نامند؛ چون مستند نیست سوی قرینه و نه سوی اصلی که مَقِیْسٌ عَلَيْهِ باشد، موافق آنچه می آید در حدیث اول این باب که: «أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ» و لهذا در رساله ای که در اول «کِتَابِ الرُّؤْصَةِ» است، «أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ» به جای «بِدْع» مذکور است.

الرَّأْي (به فتح راء و سکون همزه، مصدر باب «مَنْع»): دیدن، خواه به چشم و خواه به دل؛ و مراد این جا، حکم از روی ظن حاصل به استفراغ وُسع است بی اصلی که مَقِیْسٌ عَلَيْهِ باشد و آن را گاهی اجتهاد می نامند و لهذا اجتهاد، گاهی در مقابل قیاس، مستعمل می شود.

المَقَایِس (به فتح میم و قاف و الف و دو یاء دو نقطه در پایین، جمع «مَقِیْسٌ» که اصل «مَقِیْس» است، به اعتبار این که مفرد در جمع مکسر، مردود می شود سوی اصلش): حکم هایی که قیاس کرده شده است بر نمونه که در زمان رسول الله بوده.

یعنی: این باب، بیان بدعت ها و اجتهاد و قیاس کرده شده است.

در این باب، بیست و دو حدیث است.

[حدیث] اَوَّل

اصل: [الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُشَاءِ، وَعِدَّةٌ مِنْ أَضْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ جَمِيعاً، عَنْ

عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام النَّاسَ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعُ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ، وَأَحْكَامُ تُبْتَدَعُ، يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ، يَتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالًا، فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ، لَمْ يَخَفْ عَلَى ذِي حِجْبِي، وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ، لَمْ يَكُنْ اخْتِلَافٌ، وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ، وَمِنْ هَذَا ضِغْثٌ، فَيُمَزَّجَانِ فَيَجِيئَانِ مَعًا، فَهَذَا لِكَ اسْتِحْوَذَ الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ، وَنَجَا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى».

شرح: بدء (به فتح باء یک نقطه و سکون دال بی نقطه و همزه) به معنی باعث است. الْفِتْن (به کسر فاء و فتح تاء، جمع «فتنة»): اختلاف‌ها میان مردمان؛ و مراد این جا، اختلاف اهل اجتهاد ظنی است در افتاء و قضا در مسائل حلال و حرام. و هر یک از گمراهی و گمراه کردن و کفر و آزمود را نیز فتنة می‌نامند.

الْأَهْوَاء (جمع هوی، به فتح هاء و تخفیف واو و الف مقصوره): خواهش‌های نفس. تُتَّبَعُ به صیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است و مراد به آهوائِ مُتَّبَعِه، اتِّبَاعِ آهوا است و احکامُ تُبْتَدَعُ از قبیل عطف تفسیر است و مراد، ابتداع احکام است، به معنی حکم کردن از روی اعتقاد مبتدا، بدون استناد سوی قرینه و نه سوی اصلی که مَقِیسٌ علیه باشد.

يُخَالَفُ به صیغه مضارع غایب مجهول باب مفاعله است؛ و این کلام، اشارت است به آیت سوره نحل: «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَقْتُلُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ»^۱ و مذکور شد در شرح فقره سوم حدیث پنجم باب هفدهم که «بَابُ النَّوَائِرِ» است.

التَّوَلَّى (مصدر باب تفعّل): کسی را ولی خود کردن، به معنی کارساز خود کردن، مثل تقلید آن کس در احکام او، نظیر: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَائُهُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»^۲.

۱. نحل (۱۶): ۱۱۶.

۲. بقره (۲): ۲۵۷.

فِي در يَتَوَلَّى فِيهَا برای تعلیل و برای ظریفیت می تواند بود. و بنا بر اَوَّل، مراد به تَوَلَّى، تقلید در مسائل حلال و حرام است و بنا بر دوم، مراد، تقلید در تأویل آیات بیّنات است. الحِجَى (به کسر حاء بی نقطه و تخفیف جیم و الف مقصوره): خِرد. الضُّغْتُ (به کسر ضاد بانقطه و سکون غین بانقطه و ثاء سه نقطه): دسته گیاه و مانند آن.

یعنی: نصیحت کرد در منبر، امیر المؤمنین علیه السلام مردمان را؛ به این روش که گفت که: ای مردمان! جز این نیست که سببِ واقع شدن اختلاف ها خواهش های نفس است که پیروی کرده می شود و حکم هایی است که اختراع کرده می شود. مخالفت کرده می شود در آن حکم ها کتاب الله تعالی. کار سازِ خود می کنند به وسیله آن حکم ها، مردانی، مردانی را.

بیانِ این، آن که: اگر این که حکم های باطل که بنا بر پیروی غیر علم است، خالص می بود از مدد خواهش نفس، پنهان نمی ماند بر صاحب خِرد؛ چه هیچ کس، خود را بازی نمی داد به تأویل محکّمات قرآن بر خلاف واقع. و اگر این که محکّمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف از روی غیر علم هست، خالص می بود از کم مددی خواهش نفس، نمی بود اختلاف از روی غیر علم، میان اهل قبله در هیچ مسئله ای، و لیک، نه چنین است؛ بلکه گرفته می شود به سبب خواهش نفس از باطل، دسته ای و از حق، دسته ای، پس به هم داخل کرده می شود. پس می آیند باطل و حق با هم در ذهن مکلفان. پس در این جا مستولی می شود شیطان بر دوستان خود که از پی باطل و خواهش نفس می روند، چنانچه در سوره مجادله است و نجات می یابند از بند شیطان و از خواهش نفس و پیروی باطل، جمعی که در مشیتِ الله تعالی گذشته برای ایشان بهترین منزلتی که جَنّت است، چنانچه در سوره انبیا است.

[حدیث] دوم

اصل: [الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ الْعَمِّيِّ يَرْفَعُهُ، قَالَ:] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي، فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ

عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ».

شرح: گفت رسول الله ﷺ که: چون ظاهر شود بدعت‌ها در امت من، پس باید که ظاهر سازد دانای مسائل دین، دانش خود را و نهی کند مردمان را از بدعت. پس هر دانایی که اظهار دانش خود در آن وقت نکند، پس بر اوست یا بر او باد لعنت خدای تعالی در جایی که تقیه واجب نباشد و شرط نیست در آن، اثر کردن در مردمان؛ چه با وجود بی اثری در ایشان فایده دارد؛ و آن فایده این است که عوام، توهم نکنند که آن بدعت، اجماعی اهل اسلام است. و این حدیث دلالت دارد بر این که راضی به بدعت، بلکه سهل انگار بدعت، ملعون است، چنانچه صاحب بدعت، ملعون است.

[حدیث سوم]

اصل: [وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ رَفَعَهُ، قَالَ:] «مَنْ أَتَى ذَا بِدْعَةٍ فَعَظَّمَهُ، فَإِنَّمَا يَسْعَى فِي هَدْمِ الْإِسْلَامِ».

شرح: گفت رسول الله ﷺ که: هر که آمد نزد صاحب بدعتی، پس بزرگ شمرد آن صاحب بدعت را، پس سعی نمی‌کند آن کس، مگر در خراب کردن دین اسلام؛ چه مدد او می‌شود در بدعت که خراب کننده اسلام است.

[حدیث چهارم]

اصل: [وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ رَفَعَهُ، قَالَ:] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَبَى اللَّهُ لِصَاحِبِ الْبِدْعَةِ بِالتَّوْبَةِ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: «إِنَّهُ قَدْ أَشْرَبَ قَلْبُهُ حُبَّهَا».

شرح: باء در التَّوْبَةِ برای تقویت تعدیه است؛ و مراد، «بِتَوْبَتِهِ التَّوْبَةُ» است. أَشْرَبَ به صیغه مجهول باب افعال است.

۱. «ظ»: + «قال رسول الله ﷺ». ظاهراً شارح محترم به جهت برداشتی که از سند این حدیث (که در داخل کروش ذکر شده) داشته و مقایسه آن با سند حدیث قبلی، عبارت «قال رسول الله ﷺ» را اضافه نموده است، وگرنه این عبارت در نسخه‌های خطی و چاپی، موجود نیست.

قَلْبُهُ مَرْفُوعٌ وَ نَائِبٌ فَاعِلٌ اسْت.

حُبُّهَا مَنْصُوبٌ وَ مَفْعُولٌ دُومٌ اسْت.

یعنی: گفت رسول الله ﷺ که: یا کرد الله تعالی برای صاحب بدعت، توفیق توبه را.

گفته شد که: ای رسول الله! و چگونه است آن؟

گفت که: برای این که به تحقیق، آشامانیده شده دل او دوستی بدعت، پس ترک

بدعت نمی‌کند.

[حدیث] پنجم

اصل: [مُحَمَّدٌ بْنُ يُحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ عِنْدَ كُلِّ بَدْعَةٍ - تَكُونُ مِنْ بَعْدِي يُكَادُ بِهَا الْإِيمَانُ - وَلَيًّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، مُوَكَّلًا بِهِ، يَذُبُّ عَنْهُ، يَنْطِقُ بِالْهَامِ مِنَ اللَّهِ، وَيُعْلِنُ الْحَقَّ، وَيُنَوِّرُهُ، وَيَرُدُّ كَيْدَ الْكَائِدِينَ، يُعَبِّرُ عَنِ الضُّعَفَاءِ، فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ، وَتَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ».

شرح: گفت رسول الله ﷺ که: به درستی که نزد هر بدعتی - که واقع می‌شود بعد از من [و] مکر کرده می‌شود به آن بدعت، تصدیق به آیات بیّناتِ محکماتِ ناهیه از پیروی ظن - امامی هست از خانواده من که نگاهبان و موکل است به آن تصدیق. دفع می‌کند از آن تصدیق، مکر دشمن را (که ممکن نیست علم به اکثر مسائل حلال و حرام) پس چاره نیست جز پیروی ظن. بیان این، آن‌که: گفتگو می‌کند در مسائل حلال و حرام به وسیله تحدیث ملائکه در شب قدر و مانند آن از جانب الله تعالی و آشکار می‌کند حق معلوم به آیات بیّناتِ محکمات را و روشن می‌کند آن را و برمی‌گرداند مکر مکر کنندگان را. گفتگو می‌کند از جانب ضعیفان در دفع مکر مکر کنندگان. پس فکر عاقبت کار خود کنید - ای هوشمندان - و کار خود را به خدا و گفته او در محکمات قرآن واگذارید تا از اهل بدعت بگسلید و به آن امام حق پیوندد.

[حدیث] ششم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ؛ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدْقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام؛ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ رَفَعَهُ] عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ مِنْ أْبْعَضِ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - لَرَجُلَيْنِ:

رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، فَهُوَ جَائِزٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ، مَشْعُوفٌ بِكَلَامٍ بِذَعَةٍ، قَدْ لَهَجَ بِالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ، فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنْ افْتَتَنَ بِهِ، ضَالٌّ عَنْ هُدًى مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنْ افْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ، حَمَالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ».

شرح: لهج (به جیم) به صیغه ماضی معلوم باب «عَلِمَ» است.

اللَّهَجُ (به فتح لام و فتح هاء): بسیار عادت کردن به چیزی. می آید در «کِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در حدیث دوم باب پنجاه و یکم که «بَابُ الصَّدَقِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ» است که: «لَا تَغْتَرُّوا بِصَلَاتِهِمْ وَلَا بِصِيَامِهِمْ؛ فَإِنَّ الرَّجُلَ رُبَّمَا لَهَجَ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ حَتَّى لَوْ تَرَكَ اسْتَوْحَشَ».

الْإِفْتِتَانُ: بازی خوردن و بازی دادن.

یعنی: روایت است از امیر المؤمنین عليه السلام این که گفت که: به درستی که از جمله مبعوض تر خلائق سوی الله - عَزَّ وَجَلَّ - هر آینه دو مرد است: اول، صوفی بی قید و آن، مردی است که وا گذاشته کار او را الله تعالی به خودش؛ به این معنی که توفیق نداده او را که دانستن مسائلی را که بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود، از رسول و قرآن و امام حق کسب کند؛ چه به خیالش افتاده که هر نامعقول که در ذهنش افتد و نفس خبیثش قبول کند، معقول است و راه کسب علم چیزی که بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن رود و به چشم و مانند آن دانسته نشده باشد، ریاضت و صفای ذهن است. پس آن مرد، دور است از راه راست که الله تعالی در محکومات کتاب خود برای خلائق قرار داده که گفته که: «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّنَاتِ

وَالزُّبُرُ^۱ و بیان شد در حدیث دهم «بَابُ التَّوَادُّرِ» که باب هفدهم است. خوشحال است به سخن بدعت. مراد، سخن‌های پوچ است که در شعرها می‌بندند و طبع جاهلان را خوش می‌آید و به جای برهان و قرآن می‌گذارند. به تحقیق، حریص شده به روزه و نماز. پس به این سبب، او بازی دهنده است کسی را که بازی خورده از او. گم شده است از راستی و درستی پیشوایان دین؛ چه اعتقادش این است که: راستی، آن است که در ذهن او می‌افتد. گمراه کننده است کسی را که مرید او شده در زندگی خود و بعد از مردن خود. بر گردن خود گرفته گناهان غیر را با وجود آن که در گرو گناه خود است.

اصل: «وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا فِي جُهَالِ النَّاسِ، عَانَ بِأَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ، قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهَ النَّاسِ عَالِمًا، وَلَمْ يَغْنُ فِيهِ يَوْمًا سَالِمًا».

شرح: قَمَشَ (به قاف و شین بانقطه) به صیغه ماضی غایب معلوم باب «نَصَرَ» یا باب تفعیل است. الْقَمَشُ و [التقمیش]^۲ فراهم آوردن. جَهْلٌ، عبارت است از اعتقادی که علم نیست، خواه ظن باشد و خواه اعتقاد مبتدا باشد.

عَانَ (به عین بی نقطه) به صیغه اسم فاعل معتل اللام باب «نَصَرَ» است. العاني اسیر. بَاء برای آلت است. الْأَغْبَاشُ (به فتح همزه و سکون غین بانقطه): تاریکی‌های آخر شب؛ و این جا عبارت است از شبهات مَوْسُوْسِيَه. فتنه به معنی اختلاف است.

اضافه أَغْبَاشُ به فتنه به اعتبار این است که أَغْبَاشُ، باعث اختلاف است و آنها مانند غُلْ هاست که شیطان بر گردن آن مرد گذاشته و او را اسیر خود کرده. لَمْ يَغْنُ (به سکون غین بانقطه و فتح نون) نفی مضارع غایب معلوم معتل اللام یائی باب «عَلِمَ» است. الْغِنَى (به فتح غین و نون و الف مقصوره): اقامت در جایی.

۱. نحل (۱۶): ۲۳ و ۲۴.

۲. «ظ»: التقمیش.

ضمیرِ فیه راجع به عِلْم است. سَالِماً حَالِ فاعلی لَمْ یَغْنِ است؛ و مراد، سالم از وسوسهٔ شیطان است و این، اشارت است به این که آن مرد، عالم است به مضمون آیاتِ بَيِّنَاتِ محکَماتِ ناهیه از پیروی ظن و منکر می شود آن را به محض زبان به سبب وسوسهٔ شیطان، چنانچه گذشت در شرح حدیث پنجم «بَابُ التَّوَادُرِ» که باب هفدهم است در شرح «يَتَذَكَّرُ الْعِلْمُ وَ صِفَةُ الْحُلُمِ».

یعنی: و دوم، پیرو ظن است در احکام شرع، مثل قاضی و مفتی؛ و آن، مردی است که جمع کرده جهلی عظیم را در میان همکاران خود که جاهلانِ مردمانند. اسیر شیطان است به وسیلهٔ تاریکی های اختلاف. به تحقیق، نام نهاده اند او را ناکسانی که به مردمان می مانند و مردمان نیستند، دانا. و پاینده نبوده در دانش، یک روز بر حالی که سالم از وسوسهٔ شیطان باشد.

اصل: «بَكَرَ فَاسْتَكْتَرَ، مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِّمَّا كَثُرَ، حَتَّى إِذَا أَتَوَى مِنْ آجِنٍ وَ أَكْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ، جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِياً ضَامِناً لِتَخْلِيصِ مَا التَّبَسَّ عَلَى غَيْرِهِ، وَإِنْ خَالَفَ قَاضِياً سَبَقَهُ، لَمْ يَأْمَنْ أَنْ يَنْقُضَ حُكْمَهُ مَنْ يَأْتِي بَعْدَهُ، كَفِعْلِهِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ».

شرح: بَكَرَ (به باء یک نقطه و راء بی نقطه) به صیغهٔ ماضی غایب معلوم باب تفعیل است.

التَّبَكُّيرُ: در اوّل روز، زود رفتن به جایی.

فَاسْتَكْتَرَ (به ثاء سه نقطه و راء بی نقطه) به صیغهٔ ماضی غایب معلوم باب استفعال، به تقدیر «فَاسْتَكْتَرَهُ» است و ضمیرِ محذوف، راجع به «جَهْلٌ» است. الاستكثار، کسب چیزی بسیار.

مَا، موصوله و مبتداست و این جمله، معترضه است.

قَلَّ (به قاف و تشدید لام) به صیغهٔ ماضی غایب معلوم باب «ضَرَبَ» است و ضمیر مستتر، راجع به مَا است.

مِنْ دَرِ مِنْهُ برای تبعیض است و ضمیر، راجع به «جَهْلٌ» است.

کَثُرَ (به ثاء سه نقطه و راء بی نقطه) به صیغه ماضی غایب معلوم باب «حَسَنَ» به تقدیر «کَثُرَ مِنْهُ» است؛ و این جمله معترضه، کنایت از این است که ترک آن جهل، بِالْکَلْبَةِ بهتر است از شروع در آن، چنانچه در عرف می‌گویند: «در قبیح که چندان که کمتر، بهتر» و این مجزّب است؛ زیرا که مبتدی و کسی که این جهالات در ذهن او کم است، زود قبول می‌کند، به خلاف کسی که جهالات در او بسیار و راسخ شده.

یعنی: بیان فراهم آوردن او جهل را این است که زود به درس رفته. پس کسب کرده جهل بسیار را. آنچه کم باشد از جمله آن جهل، بهتر است از آنچه بسیار باشد از جمله آن جهل، تا آن که چون سیر شد از آب گنده^۱ جهل و پر شد از لاطائل بی فایده، نشست در میان مردمان بر حالی که قاضی شده. ضامن شده خالص کردن هر چه را که در پرده مانده بر غیر او. و اگر مخالفت کند قاضی دیگر را که پیش از او بوده، به این روش که حکم او را شکند و گوید که: حکم من، بهتر است، خاطّر جمع نیست از این که شکند حکم این قاضی را نیز کسی که بعد از او آید و قاضی شود، چنانچه او کرده با قاضی پیش‌تر.

اشارت به این است که: به پیروی ظن، شکستن حکم کسی نامعقول است؛ چه اگر این راه واشود، دیگری نیز چنین خواهد کرد و بازیچه می‌شود کار دینی که الله تعالی، رسولان، فرستاده برای نظم و نسق آن.

اصل: «وَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُتَّبِعَاتِ الْمُغْضَلَاتِ، هَيَّا لَهَا حَشَوًّا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ، فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ غَزْلِ الْعَنْكَبُوتِ، لَا يَذَرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ، لَا يَخْسَبُ الْعِلْمُ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَ، وَلَا يَرَى أَنَّ وَرَاءَ مَا بَلَغَ فِيهِ مَذْهَبًا، إِنْ قَاسَ شَيْئًا بِشَيْءٍ، لَمْ يُكْذَبْ نَظَرُهُ».

شرح: مُغْضَلَاتِ، به ضمّ میم و کسر ضاد بانقطه است.

الْحَشَوُّ (به فتح حاء بی نقطه و سکون شین بانقطه): پشیم و مانند آن که آکنده

می‌کنند به آن بالش و مانند آن را؛ و مراد این جا، زبون و ضایع است؛ و از آن است که نام مخالفان شیعه امامیه «حشویه» شده.

مِنْ تَبْعِيَّيْهِ وَ تَعْلِيلِيَّهِ می‌تواند بود.

ثُمَّ برای تعجب است.

قَطَعَ به صیغه ماضی معلوم باب «مَنَعَ» است؛ و مراد، جزم است، یا مراد این است که فصل می‌کند منازعات میان مردمان را؛ و این، اشارت است به آنچه مشهور است میان مخالفان که «ظَنِّيَةُ الطَّرِيقِ لَا يُنَافِي قَطْعِيَّةَ الْحُكْمِ».

فاء در فَهُوَ تفصیلیه است و برای بیان وجه تعجب است.

الْبُئْسَ (به فتح لام و سکون باء یک نقطه، مصدر باب «ضَرَبَ»): خُلُطَ؛ و آن ضدّ تمیز است: و [البُئْسَ] (به ضمّ لام) مصدر باب «عَلِمَ»: پوشیدن لباس. و اضافه مصدر، بنا بر اوّل به فاعل است و بنا بر دوم به مفعول است.

غَزَلَ (به فتح غین بانقطه و سکون زاء) به معنی مغزول است.

لَا يَخْسِبُ به فتح و کسر سین می‌تواند بود و این جمله برای بیان وجه راضی شدن او به مثل غزل عنکبوت است.

لَا يَرَى به صیغه معلوم باب «مَنَعَ» یا مجهول باب اِفعال، به معنی «لَا يَظُنُّ» است.

وَرَاءَ، منصوب به ظَرَفْتِ است و مُضَاف است.

مَا، موصوله است و عبارت است از «أَجَن».^۱

بَلَغَ به صیغه ماضی غایب معلوم باب «مَنَعَ» است. ضمیر مستتر، راجع به «رَجُلٌ»

است و مفعولش محذوف است به تقدیر «بَلَغَ مُرَادَهُ» و آن «ارتواء»^۲ است.

ضمیر فیه راجع به مَا است.

یعنی: و اگر فرو آمد به او یکی از مسائل پوشیده مشکل، حاضر کرد برای جواب آن مسئله، نامعقولی را از دید خود. عجب آن که بر آن نامعقول، جزم کرد و برید

۱. آجن: آب رنگ و طعم بگردانیده. اشاره است به عبارت «ارْتَوَى مِنْ آجِنٍ» در فقره قبلی از متن خطبه کافی که شرحش گذشت.

۲. ارتواء: «سیراب شدن». اشاره به کلمه «ارْتَوَى» در فقره قبلی از خطبه کافی است.

معامله را. بیان این آن که: او به سبب پرده پوشی شبهت‌ها که از هر طرف به خاطرش می‌رسد و علاج نمی‌تواند کرد، در حکمی افتاده بسیار سست، مانند بافته کارتن^۱؛ چه نمی‌داند که درست رفته یا خطا کرده. برای این به این بلا افتاده که نمی‌پندارد که دانش به مسائل دین، حاصل شود در راهی از راه‌هایی که او نمی‌شناسد آن راه‌ها را و گمان نمی‌برد که غیر آنچه به مراد خود رسیده در آن، راهی دیگر باشد که در آن راه، سلامتی از بلا باشد.

مخفی نماند که این دو عبارت، تعرض است بر آن مرد که غافل شده از راه سؤال «اهل الذکر» که بیان شد در حدیث دهم «بَابُ النَّوَادِر» و به واسطه آن، «اهل الذکر» را مغلوب یا غایب می‌کند، و غافل شده از راه خاموشی [گزیدن] در ندانسته،^۲ اگر سؤال «اهل الذکر» میسر نباشد. بیان این، آن که: اگر قیاس کند چیزی را به چیزی دیگر، دروغ نمی‌شمرد فکر خود را.

اصل: «وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ، اكْتَتَمَ بِهِ؛ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلٍ نَفْسِهِ؛ لَكِنِّي لَا يَقَالُ لَهُ: لَا يَعْلَمُ، ثُمَّ جَسَرَ فَقَضَى، فَهُوَ مِفْتَاحُ عَشَوَاتٍ، رَكَابُ شُبُهَاتٍ، خَبَاطُ جَهَالَاتٍ، لَا يُعْتَدَرُ مِمَّا لَا يَعْلَمُ؛ فَيَسْلَمُ، وَلَا يَعْصُ فِي الْعِلْمِ بِضُرْسٍ قَاطِعٍ؛ فَيَغْنَمُ، يَذَرِي الرُّوَايَاتِ ذُرُوءَ الرِّيحِ الْهَشِيمِ».

شرح: وَ إِنْ أَظْلَمَ عطف است بر «هَيَأُ لَهَا». الإِظْلَام: تاریک شدن؛ و مراد این جا، نایاب شدن حشو از جمله رأی است.^۳

الاكْتِمَام: پنهان کردن. بَاء در بِه برای تأکید تعدیه است و ضمیر، راجع به اَمْر یا راجع به مصدر أَظْلَم است.

مَا، موصوله است. مِنْ برای تبعیض است و اشارت است به این که در صورت اوّل نیز جاهل است؛ لیک جهل خود را نمی‌داند.

۱. کارتن: عنکبوت. ر.ک: لغت نامه دهخدا (کارتن).

۲. یعنی: در چیزی که نمی‌داند.

۳. یعنی: حتّی راهی مانند قیاس هم برای آن نیابد.

لَا يَعْلَمُ بِهِ صِغَةُ غَايِبٍ يَا مُخَاطَبُ اسْت؛ و بنا بر اَوَّل، لام در لَهُ به معنی «فِي» است و بنا بر دوم، صِلَةُ يُقَالُ است.

ثُمَّ برای تعَجَّب است. فَيَسْأَلُ از باب «عَلِمَ» منصوب است و مراد، سلامت از افترای کذب بر الله تعالی است، موافق آیت سوره نحل: «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكُذِبَ هَذَا خَلَلٌ وَهَذَا خَرَابٌ لِّتَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ»^۱.

لَا يَعْصُ (به فتح عین بی نقطه و تشدید ضاد بانقطه) از باب «عَلِمَ» است. الْعَصْ: دندان فرو بردن در چیزی.

مراد به علم این جا آیات بَيِّنَاتِ مُحْكَمَاتِ ناهیه از پیروی ظن آمره به سَوَالِ «اهل الذکر» از هر مشکل است.

باء در بِضُرْس برای آلت است. و عَصَّ در علم به ضِرْس قاطع، عبارت است از فهمیدن آیات بَيِّنَاتِ مُحْكَمَاتِ، چنانچه باید و شاید، و این، اشارت است به این که آن مرد در آن آیات بَيِّنَاتِ، وصف حُلُم^۲ می کند که بیان شد در حدیث پنجم باب هفدهم که «بَابُ النَّوَادِرِ» است در شرح «يَتَذَكَّرُ الْعِلْمُ وَصِفَةُ الْحُلُمِ».

فَيَعْتَمُ (به غین بانقطه و نون) منصوب است؛ و غنیمت این جا، عبارت است از استفاده دانش مسائل حلال و حرام به سبب سَوَالِ «اهل الذکر (علیهم السلام)».

يَذْرِي (به ذال بانقطه و راء بی نقطه) مضارع غایب معلوم باب «ضَرَبَ» است. الذَّرْيُ: پراکنده کردن باد، چیزی را.

ذَرَوْ^۳ (به فتح ذال و سکون راء) منصوب و مفعول مطلق برای تشبیه است و مضاف است و ذکر یاء در فعل، واو در مصدر،^۴ مبنی بر این است که غالب در فعل،

۱. نحل (۱۶): ۱۱۶.

۲. یعنی: تعریف و تحسین از افکار و خیال های بوج خود می کند.

۳. «ذَرَى يَذْرِي ذَرِيًّا» و «ذَرَا يَذْرُو ذَرَوًا» به یک معنی است.

۴. یعنی: ذکر «يَذْرِي» و «ذَرَوْ» در متن روایت.

باب «صَرَبَ» است و غالب در مصدر، باب «نَصَرَ» است، اگر چه هر کدام در هر کدام جایز است.

الهِشِيم منصوب و مفعولٌ بِهِ دَرُو است و عبارت است از خاشاک پُرپوچ؛ و این، اشارت است به این که روایاتی را که از قبیل دروغ صریح است در معارضه آیات بَيِّنَاتِ محکَمات، از دَهَن می راند و آنها را صحیح می شمرد، موافق آنچه گذشت در حدیث ششم باب هفدهم که «بَابُ التَّوَادِرِ» است که: «كَمْ مِنْ مُسْتَنَصِحٍ لِلْحَدِيثِ مُسْتَغِشٌّ لِلْكِتَابِ».

یعنی: و اگر تاریخ شود بر او کاری، پنهان می کند کار را برای آنچه می داند آن را از جمله نادانی خودش تا گفته نشود در او که: نمی داند. با وجود این، جرأت می کند، پس حکم می کند به یک طرف با علم به جهل خود در آن، به خیال این که مجتهد در صورت توقّف، مخیر است در حکم.

پس او کلید تاریکی هاست. بسیار مرتکب شبهت هاست. بسیار پا نهنده در نادانی هاست. عذرخواهی نمی کند از آنچه نمی داند تا رها شود از افترای دروغ بر الله تعالی و دندان فرو نمی برد در آیات بَيِّنَاتِ محکَمات به دندان بُرنده تا غنیمتِ دانش مسائل حاصل کند. پراکنده می کند در هوا روایات دروغ را، مانند پراکنده کردن باد خاشاک را.

اصل: «تَبْكِي مِنْهُ الْمَوَارِيثُ، وَتَضْرُخُ مِنْهُ الدِّمَاءُ، يُسْتَحَلُّ بِقَضَائِهِ الْفَرْجُ الْحَرَامُ، وَيَحْرَمُ بِقَضَائِهِ الْفَرْجُ الْحَلَالُ، لَا مَلِيٍّ بِإِضْدَارٍ مَا عَلَيْهِ وَرَدَ، وَلَا هُوَ أَهْلٌ لِمَا مِنْهُ فَرَطٌ مِنْ ادِّعَائِهِ عِلْمَ الْحَقِّ».

شرح: تَضْرُخُ (به صاد بی نقطه و راء بی نقطه و خاء بانقطه) به صیغه مضارع غایبه معلوم باب «نَصَرَ» است.

مَلِيٍّ (به فتح میم و کسر لام و سکون یاء و همزه که گاهی منقلب به یاء می شود با تشدید) خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «لَا هُوَ مَلِيٌّ».

فَرَطَ (به فاء و راء بی نقطه و طاء بی نقطه) به صیغه ماضی معلوم باب «نَصَرَ» است.

مِنْ برای بیان مَا است.

یعنی: گریه می کنند به سبب آن مرد، میراث ها؛ چون به صاحبان نمی رسند. و دادخواهی می کنند به سبب آن مرد، خون های ریخته؛ چون به ناحق ریخته می شوند و به قصاص نمی رسند. حلال شمرده می شود به حکم آن مرد، نکاح حرام؛ و حرام شمرده می شود به حکم آن مرد، نکاح حلال. نه پُر داناست به جواب مسئله ای که بر او فرود آید و نه او سزاوار است چیزی را که از او پیش تر سر زده در جواب های مسائل و آن چیز، دعوی دانستن به کار آمدنی است در جواب ها و حکم بنا بر آن دعوی.

[حدیث] هفتم

اصل: [الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي شَيْبَةَ الْخُرَّاسَانِيِّ، قَالَ: [سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ أَصْحَابَ الْمَقَايِسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْمَقَايِسِ، فَلَمْ تَزِدْهُمْ الْمَقَايِسُ مِنْ الْحَقِّ إِلَّا بَعْدًا، وَإِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْمَقَايِسِ».

شرح: مقایس بیان شد در شرح عنوان این باب.

طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْمَقَايِسِ اشارت است به آنچه میان مخالفان، مشهور است که «ظَنِيَّةُ الطَّرِيقِ لَا يُنَافِي قَطْعِيَّةَ الْحُكْمِ». و می تواند بود که مراد به مقایس این جا، جمع «مقیاس» و به معنی آلت های قیاس باشد.

حق، عبارت است از معلوم به آیات بَيِّنَاتِ محکماتِ ناهیه از پیروی ظن.

یعنی: شنیدم از امام جعفر صادق ﷺ می گفت که: به درستی که یارانِ قیاس کرده شده، جستند دانش حکم الهی را به آن قیاس کرده شده ها. پس زیاد نکرد ایشان را آن قیاس کرده شده ها نسبت به حق، مگر به اعتبار دوری؛ چه کسی که راه باطل، اختیار کرده، دیرتر به راه حق می آید از کسی که هنوز راهی اختیار نکرده. به درستی که فرموده الله تعالی دریافته نمی شود به قیاس کرده شده ها.

[حدیث هشتم]

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ رَفَعَهُ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَا: «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا إِلَى النَّارِ».

شرح: روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند که: هر حکمی که مبنی بر خواہش نفس است، گمراهی است. و هر گمراهی، راهش سوی آتش جهنم است.

[حدیث نهم]

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام: جُعِلَتْ فِدَاكَ، فَقُتْنَا فِي الدِّينِ، وَأَغْنَانَا اللَّهُ بِكُمْ عَنِ النَّاسِ، حَتَّى إِنْ الْجَمَاعَةَ مَنَّا لَتَكُونُ فِي الْمَجْلِسِ مَا يَسْأَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ تُخْضِرُهُ الْمَسْأَلَةُ وَتُخْضِرُهُ جَوَابُهَا فِيمَا مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا بِكُمْ، فَرُبَّمَا وَرَدَ عَلَيْنَا الشَّيْءُ لَمْ يَأْتِنَا فِيهِ عَنَّا وَلَا عَنْ آبَائِكَ شَيْءٌ، فَنَنْظُرُنَا إِلَى أَحْسَنِ مَا يَخْضُرُنَا، وَأَوْفَى الْأَشْيَاءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْكُمْ، فَنَأْخُذُ بِهِ؟ فَقَالَ: «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، فِي ذَلِكَ وَاللَّهِ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ يَا ابْنَ حَكِيمٍ». قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ؛ كَانَ يَقُولُ: قَالَ عَلِيُّ وَقُلْتُ». قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَكِيمٍ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: وَاللَّهِ، مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ يُرَخِّصَ لِي فِي الْقِيَاسِ.

شرح: قُتُّنَا (به فاء و قاف) به صیغه ماضی معلوم باب «حَسَنَ» یا مجهول باب تفعیل است.

النَّاسِ عبارت از فقهای مخالفان است.

إِنَّ به کسر همزه و تشدید نون است.

لَتَكُونَنَّ (به فتح لام) به صیغه مضارع غایبه معلوم مجرد است و ضمیر مستتر، راجع به الْجَمَاعَةُ است.

الف لامِ الْمَجْلِسِ برای عهد خارجی است؛ و مراد، مجلس فقیه مخالفان است. ما مصدریه است و مصدر، نایب ظرف زمان است.

ضمیر صَاحِبِه راجع به الْمَجْلِسِ است. و صَاحِبِه عبارت است از فقیه مخالفان. تحضره دو جا (به حاء بی نقطه و ضاد بانقطه و راء بی نقطه) به صیغه مضارع غایبه معلوم باب افعال است. الإحضار: خاطر نشان کردن. ضمیر مستتر، راجع به الْجَمَاعَةِ است و ضمیر بارز، راجع به صَاحِبِه است و مفعول اول است.

المَسْئَلَةُ وَجَوَابُهَا منصوب و مفعول دوم است و این جمله، معطوف بر تَكُونُ است به حذف عاطف یا حالِ ضمیر مستتر در تَكُونُ است.

و بر هر تقدیر، مقصود، این است که: هر گاه مردی در حضور جماعت ما سؤال کند فقیه مخالفان را از مسئله ای و آن فقیه، غافل باشد از شقوق آن مسئله یا گوید که بازگو، نفهمیدم که چه گفتی، جماعت ما خاطر نشان می کنند آن فقیه را شقوق آن مسئله، و خاطر نشان می کنند آن فقیه را جواب هر شِقِّی از شقوق آن مسئله. فی در فیما برای سببیت است. و ما، مصدریه یا موصوله است.

يَخْضَرُنَا به صیغه مضارع غایب معلوم باب «نَصَرَ» است.

مَا يَخْضَرُنَا عبارت است از حکم هایی که به خاطر ما می رسد در آنچه وارد شده بر ما و حکم آن را از شما نشنیده ایم.

وَ أَوْفَى الْأَشْيَاءِ عَطْفِ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ مَا يَخْضَرُنَا است.

یعنی: روایت است از محمد بن حکیم (به ضمّ حاء و فتح کاف یا به فتح حاء و کسر کاف) گفت که: گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که: قربانت شوم! دانا شدیم ما شیعه امامیه در مسائل دین، و بی نیاز کرده ما را الله تعالی به سبب دانش شما خانواده رسول از دانش فقهای مخالفان، تا حدّی که جماعت ما هر آینه می باشند در مجلس فقیه مخالفان در وقتی که می پرسد مردی، صاحب مجلس را، و جماعت ما خاطر نشان می کنند آن صاحب مجلس را که مسئله چیست و خاطر نشان می کنند او را جواب آن مسئله، به سبب این که منت کرده الله تعالی بر ما به شما. پس گاه باشد که وارد شده

باشد بر ما مسئله‌ای که نرسیده به ما در آن مسئله از تو و نه از پدران تو، حکمی. پس نظر کرده باشیم سوی بهترین حکم‌هایی که به خاطر می‌رسد ما را در آن مسئله و موافق‌ترین حکم‌ها با آنچه از شما شنیده‌ایم در جواب مسائل. پس فرا گرفته باشیم آن حکم را و حکم به آن کرده باشیم. آیا این جایز است یا نه؟

پس گفت امام علیه السلام که: دور شد، دور شد آن عمل از حق؛ چه در این عمل، به خدا قسم که جهنمی شده هر که جهنمی شده، ای پسر حکیم! بیان این می‌آید در حدیث سیزدهم. راوی گفت که: بعد از این، امام گفت که: لعنت کناد الله تعالی ابو حنیفه را؛ چه می‌گفت که گفت علی و من گفتم. مرادش این است که: این فکرهایی که من کرده‌ام در باب قیاس، به خاطر علی نرسیده و فکر من بهتر است.

گفت محمد بن حکیم، هشام بن حکم را که: به خدا قسم که نخواستم از آنچه گفتم با امام، مگر این را که امام، رخصت دهد مرا در قیاس مسئله ندانسته بر مسئله دانسته، به واسطه موافقت در آلت قیاس.

[حدیث] دهم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ] عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام: بِمَا أَوْحَدُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَقَالَ: «يَا يُونُسُ، لَا تَكُونَنَّ مُبْتَدِعًا، مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ عليه السلام ضَلَّ، وَمَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَقَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ».

شرح: روایت است از یونس بن عبد الرحمان گفت که: گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که: چیست آنچه وسیله شناخت این کس،^۱ الله تعالی را به یگانگی در ربوبیت می‌شود و اگر نباشد، این کس، کافر مشرک می‌شود؟ پس امام گفت که: ای یونس! اگر خواهی که مشرک نشوی، مباش صاحب بدعت. بیان این، آن که: هر که فکر کند در مسئله‌ها به دید خود، جهنمی می‌شود.

۱. مراد از «این کس»، خود راوی حدیث است؛ یعنی «شناخت من، الله تعالی را».

مراد، این است که: پیرو ظن، مشرک است و هر که پیروی ظن خود نکند، لیک پیروی فتوای دیگری کند غیر خانواده پیغمبر خود، گمراه می شود. مراد، این است که: پیرو فتوای غیر دوازده امام در مسئله ای که در محکومات قرآن نیست و بی مکابره اختلاف در آن و در دلیل آن می رود، مشرک است و هر که پیروی ظن خود نکند در مسائل و پیروی فتوای غیر دوازده امام نکند در آنها، لیک آن دو جماعت را مشرک نشمرده، مخالفت کند با آیات محکومات کتاب الهی و احادیث پیغمبر خود که در آنها شرک آن دو جماعت صریح شده، منکر می شود آن محکومات را. پس مشرک می شود؛ چه در این مسئله، پیروی ظن خود کرده.

[حدیث] یازدهم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ مُتَنَّى الْحَنَاطِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:] قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: تَرِدُ عَلَيْنَا أَشْيَاءُ لَيْسَ نَعْرِفُهَا فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَلَا سُنَّةَ نَبِيِّهِ، فَتَنْظُرُ فِيهَا؟ فَقَالَ: «لَا، أَمَّا إِنَّكَ إِنْ أَصَبْتَ، لَمْ تُؤْجَزْ؛ وَإِنْ أَخْطَأْتَ، كَذَبْتَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

شرح: گفتیم امام جعفر صادق عليه السلام را که: وارد می شود بر ما مسئله ای چند که نمی شناسوم جواب آنها را در کتاب خدا و نه در بیان رسولش. پس به دید خود، فکر می کنیم در آنها و جواب می گوئیم. آیا جایز است یا نه؟ پس امام گفت که: نه. آگاه باش! به درستی که تو اگر جواب موافق حکم الهی گفتی، ثواب داده نشدی و اگر خطا کردی، دروغ گفتی بر خدای - عَزَّ وَجَلَّ -. مراد، این است که: رسیدن به حق و خطا کردن در این قِسم جایی، اتفاقی است. به اختیار تو نیست، پس در هر دو صورت، گناه داری.

[حدیث] دوازدهم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ،

عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ الْكَلْبِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ».

شرح: این، ظاهر است از شرح حدیث هشتم این باب.

[حدیث] سیزدهم

اصل: [عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ] عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، إِنَّا نَجْتَمِعُ فَنَتَذَكَّرُ مَا عِنْدَنَا، فَلَا يَرِدُ عَلَيْنَا شَيْءٌ إِلَّا وَعِنْدَنَا فِيهِ شَيْءٌ مُسَطَّرٌ، وَذَلِكَ مِمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا بِكُمْ، ثُمَّ يَرِدُ عَلَيْنَا الشَّيْءُ الصَّغِيرُ لَيْسَ عِنْدَنَا فِيهِ شَيْءٌ، فَيَنْظُرُ بَعْضُنَا إِلَى بَعْضٍ وَعِنْدَنَا مَا يُشَبِّهُهُ، فَتَقِيسُ عَلَى أَحْسَنِهِ؟

فَقَالَ: «وَمَا لَكُمْ وَلِلْقِيَاسِ؟ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِالْقِيَاسِ». ثُمَّ قَالَ: «إِذَا جَاءَكُمْ مَا تَعْلَمُونَ، فَقُولُوا بِهِ، وَإِنْ جَاءَكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ، فَهِيَ وَأَهْوَى يَدِهِ إِلَى فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ؛ كَانَ يَقُولُ: قَالَ عَلِيٌّ وَقُلْتُ، وَقَالَتِ الصَّحَابَةُ وَقُلْتُ» ثُمَّ قَالَ: «أَكُنْتُ تَجْلِسُ إِلَيْهِ؟» فَقُلْتُ: لَا، وَلَكِنْ هَذَا كَلَامُهُ.

شرح: روایت است از سماعة بن مهران از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که: گفتیم که: خوشحال دارد تو را الله تعالی، به درستی که ما شیعه امامیه، جمع می شویم یک جا، پس گفتگو می کنیم و به یاد هم می آوریم آنچه را که نزد ماست از جواب های مسائل که از شما شنیده ایم، پس وارد نمی شود بر ما مسئله ای، مگر آن که نزد ما در آن مسئله، جوابی هست نوشته در کتاب های حدیث ما؛ و آن از نعمتی است که الله تعالی داده آن را به ما به سبب شما. بعد از آن گفتگو، وارد می شود بر ما مسئله سهلی که نیست نزد ما در آن مسئله، جوابی که از شما صریح شنیده باشیم، پس نگاه می کند بعضی از ما سوی بعضی دیگر و عاجز می شویم در آن، و نزد ما از مسائلی که از شما شنیده ایم جواب

آنها را، چیزی هست که مانند است به این مسئله سهل. پس قیاس می‌کنیم این مسئله سهل را بر موافق تر آنچه از شما شنیده‌ایم جواب آن را؟

پس امام گفت که: چه کار است شما شیعه امامیه را با قیاس و قیاس را با شما؟ جز این نیست که جهنمی شدند جمعی که جهنمی شدند پیش از شما از امتان پیغمبران سابق به قیاس که عمده طریق پیروان ظن است.

این، اشارت است به گفته الله تعالی در سوره انعام، در جواب پیروان ظن در این امت که: الله تعالی دانسته [است] خواهند گفت که: چون جمیع احکام الهی در محکومات قرآن، صریح نشده، پس علاجی نداریم به غیر این که پیروی ظن کنیم در بعض احکام الهی که: ﴿كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا﴾^۱ چنین در پرده به دروغ نسبت دادند محکومات کتاب الهی و پیغمبران را آن مشرکان که پیش از ایشان بودند تا چشیدند عذاب ما را.

بعد از آن، امام گفت که: چون از جمله احتمالات جواب به خاطر رسد شما را چیزی که می‌دانید آن را، پس گوید آن را و اگر به خاطر رسد شما را چیزی که نمی‌دانید آن را، پس فراگیرید آن را، و اشارت کرد به دست خود، سوی دهن خود. مراد، این است که: جواب آن را از دهن من شنوید و بعد از آن گوید.

بعد از آن، امام گفت که: لعنت کند الله تعالی ابو حنیفه را، بود که می‌گفت که: گفت علی و من گفتم و گفتند اصحاب رسول ﷺ و من گفتم. مرادش این است که: فکری چند که من در باب قیاس کرده‌ام، نه به خاطر علی رسیده و نه به خاطر باقی اصحاب رسول، و فکر من بهتر از فکر ایشان است.

بعد از آن، امام گفت مرا که: آیا می‌نشستی سوی ابو حنیفه؟

پس گفتم که: نه، و لیک می‌دانم که این، سخن اوست.

اصل: فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، أَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّاسَ بِمَا يَكْتَفُونَ بِهِ فِي عَهْدِهِ؟

فَقَالَ: «نَعَمْ، وَمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

فَقُلْتُ: فَضَاعَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ؟ فَقَالَ: «لَا، هُوَ عِنْدَ أَهْلِهِ».

شرح: پس گفتم که: خوشحال داراد تو را الله تعالی، آیا داد رسول الله ﷺ مردمان را بیانی که اکتفا کنند به آن بیان در زمان خودش تا احتیاج به فکر به دید خود نداشته باشند؟ گفت که: آری، داد آن را و داد بیان هر چه را که احتیاج به هم رسانند ایشان سوی آن تا روز قیامت.

پس گفتم که: آیا پس تلف شد از آن بیان، چیزی که کسی نداند؟ پس گفت که: نه؛ چه همگی آن بیان، نزد صاحبش است که امام زمان است از دوازده امام، و مردمان دیگر را حواله به پرسیدن او شده و نهی از عمل به دید خود شده.

[حدیث] چهاردهم

اصل: [عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبَانَ، عَنْ أَبِي شَيْبَةَ، قَالَ: [سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «ضَلَّ عِلْمُ ابْنِ شُبْرُمَةَ عِنْدَ الْجَامِعَةِ - إِثْلَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَطَّ عَلَيَّ ﷺ بِيَدِهِ - إِنَّ الْجَامِعَةَ لَمْ تَدَعْ لِأَحَدٍ كَلَامًا، فِيهَا عِلْمُ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، إِنَّ أَصْحَابَ الْقِيَاسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْقِيَاسِ، فَلَمْ يَزِدُوا مِنَ الْحَقِّ إِلَّا بُعْدًا؛ إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْقِيَاسِ»].

شرح: عبد الله بن شُبْرُمَة (به ضمّ شین بانقطه و سکون باء یک نقطه و ضمّ راء بی نقطه و تخفیف میم) فقیه و قاضی مخالفان در کوفه بوده و در قیاس، دستی داشته، چنانچه می آید در «کِتَابُ الْوَصَايَا» در حدیث اَوَّلِ «بَابُ مَنْ أَعْتَقَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ» که باب هجدهم است که در مسئله ای با ابن ابی لیلی گفتگو کرده و بر ابن ابی لیلی غالب شده به سبب قیاس.

جامعه: کتابی است که در آن صریح شده معنی های آیات متشابهات که در احکام الهی است و نزد امام زمان از دوازده امام می بوده و هست و بیان می شود در «کِتَابُ الْحُجَّة» در احادیث باب چهلم که «بَابُ فِيهِ ذِكْرُ الصَّحِيفَةِ وَ الْجَفْرِ وَ الْجَامِعَةِ وَ مُصْحَفِ فَاطِمَةَ ﷺ» است.

الْإِمْلَاءَ: گفتن سخنی برای نوشتن آن.

یعنی: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که: گمراه شده است دانش ابن شبرمه، نزد کتاب جامعه که املاى رسول الله صلی الله علیه و آله است و خطّ امیر المؤمنین علیه السلام است؛ چه به درستی که جامعه، نگذاشته برای کسی، راه سخنی که گوید که چاره نیست به غیر قیاس و پیروی ظن، به خیال این که احکام الهی، همگی در محکّمات قرآن، صریح نشده و از پیغمبر، متواتر نیست. و اگر کسی گوید که: «من می دانم دعوی پیغمبری کرده»، ^۱ آن، کفر است بعد از پیغمبر ما؛ چه در جامعه دانش همگی حلال و حرام هست و احتیاج به قیاس و پیروی ظن و پیغمبری تازه نیست. به درستی که صاحبان قیاس، جُستند دانش مسائل دین را به قیاس که در آن، پیروی ظن است. پس زیاد نشدند نسبت به حق، مگر به اعتبار دوری. به درستی که دین اسلام که الله تعالی قرار داده در میان خلائق، دریافته نمی شود به قیاس؛ چه قیاس، پیروی ظن است و آن، شرک است.

[حدیث] پانزدهم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ] عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: «إِنَّ السُّنَّةَ لَا تُقَاسُ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْمَرْأَةَ تَقْضِي صَوْمَهَا وَلَا تَقْضِي صَلَاتَهَا؟ يَا أَبَانَ، إِنَّ السُّنَّةَ إِذَا قِيسَتْ مُحَقَّقُ الدِّينِ».

شرح: نزدیک به این می آید در «کتاب الدّیّات» در حدیث ششم «بَابُ الرَّجُلِ يَقْتُلُ الْمَرْأَةَ» تا آخر که باب بیستم است و آن جا مذکور می شود قیاسی که ابان بن تغلب کرده و باعث این سخن امام شده.

یعنی: روایت است از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: به درستی که راه و روشی که الله تعالی قرار داده برای خلائق، جایز نیست که حکم کرده شود در آن به قیاس؛ آیا نمی بینی که زن حیض، قضا می کند روزه اش را و قضا نمی کند نمازش

را، با آن که نماز، بزرگ‌تر از روزه است؟ ای آبان! به درستی که راه و روش الهی، چون قیاس در آن کرده شود، بر طرف کرده می‌شود اسلام.

حاصل، این که: ظنی که از قیاس به هم می‌رسد، ظنی است بسیار ضعیف؛ چه در شریعت، بسیار واقع شده که دو مانند از هم جدا باشند در حکم، مثل نماز و روزه حایض؛ و اگر ظن، قوی می‌بود نیز پیروی آن، منافات می‌داشت با حقیقت اسلام، چنانچه محکومات قرآن دلالت می‌کند و گذشت در حدیث دهم.

بدان که مذهب زیدیه این است که: حایض، قضای نماز نیز می‌کند و ابطال آن می‌آید در «کِتَابُ الْحَيْضِ» در حدیث چهارم «بَابُ الْحَائِضِ تَقْضِي الصَّوْمِ وَلَا تَقْضِي الصَّلَاةَ» و در آن جا نکته‌ای مذکور می‌شود در فرق میان قضای نماز و قضای روزه، به بیان اشکال اول و نفی اشکال دوم.

[حدیث] شانزدهم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، قَالَ:]
سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام عَنِ الْقِيَّاسِ، فَقَالَ: «مَا لَكُمْ وَلِلْقِيَّاسِ؟ إِنَّ اللَّهَ لَا يُسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَكَيْفَ حَرَّمَ».

شرح: نفی مسئول بودن الله تعالی این جا، کنایت از این است که علم بر قضا و قدر الهی در احکام شرعیّه از طاقت غیر او بیرون است؛ و اشارت است به این که طریق علم ما به مشکلات، منحصر است در سؤال. و همچنین است سایر افعال الهی، چنانچه گفته در سوره انبیا که: «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»^۱. و از این جا ظاهر می‌شود که آنچه در احادیث علل الشرائع منقول است، نمی‌است از دریایی و از قبیل نکته بعد از وقوع است.

یعنی: پرسیدم امام موسی کاظم عليه السلام را از قیاس که: آیا جایز است یا نه؟ پس گفت که: چه کار است شما شیعه امامیه را با قیاس و قیاس را با شما؟ به درستی که الله تعالی پرسیده نمی‌شود که چگونه حلال کرد آنچه را که حلال است و

چگونه حرام کرد آنچه را که حرام است.

حاصل، این که: کسی غیر الله تعالى نمی تواند دانست که سرّ حلال کردن حلال و حرام کردن حرام، فلان چیز است و غیر آن دخلی ندارد تا بر آن، قیاس کند و ظن، کافی نیست.

[حدیث] هفدهم

اصل: [عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، قَالَ:] حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ أَبِيهِ عليه السلام: «أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام قَالَ: مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلْقِيَّاسِ، لَمْ يَزَلْ دَهْرُهُ فِي الْبِتَّاسِ، وَمَنْ دَانَ اللَّهُ بِالرَّأْيِ، لَمْ يَزَلْ دَهْرُهُ فِي اِزْتِمَاسٍ» قَالَ: وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ، فَقَدْ دَانَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ، وَمَنْ دَانَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ، فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ؛ حَيْثُ أَحَلَّ وَحَرَّمَ فِيمَا لَا يَعْلَمُ».

شرح: حکایت کرد مرا امام جعفر صادق از پدرش عليه السلام این که امیر المؤمنین عليه السلام گفت که: هر که وادارد خود را برای قیاس و آن را راه و روش خود سازد، پیوسته در همگی عمرش در پرده پوشی های شبهت هاست که از هر طرف به خاطرش می رسد و چاره معقول نمی تواند کرد؛ چه سخنی می گوید و باز وقتی دیگر از آن برمی گردد. و هر که پرستش کند الله را به دید خود و پیروی ظن خود، پیوسته در همگی عمرش در فرو رفتن است در شبهت ها.

امام جعفر صادق عليه السلام گفت که: و گفت امام محمد باقر عليه السلام که: هر که فتوا دهد مردمان را به دید خود و پیروی ظن خود، پس پرستش کرده الله را به آنچه نمی داند. و هر که پرستش کرد الله را به آنچه نمی داند، پس به تحقیق همچشمی کرده با الله تعالى در جایی که حلال کرده و حرام کرده از پیش خود؛ و آن همچشمی را در راهی کرده که نمی داند که آن همچشمی است با الله تعالى. پندارد که فرمان برداری کرده.

[حدیث] هجدهم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَقُطِينٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَيَّاحٍ، عَنْ أَبِيهِ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ إِبْلِيسَ قَاسَ

نَفْسُهُ بِآدَمَ، فَقَالَ: ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾،^۱ فَقَاسَ مَا بَيْنَ النَّارِ وَ
الطِّينِ فَلَوْ قَاسَ الْجَوْهَرُ الَّذِي خَلَقَ اللَّهُ مِنْهُ آدَمَ بِالنَّارِ، كَانَ ذَلِكَ أَكْثَرَ نُورًا
وَضِيَاءً مِنَ النَّارِ».

شرح: القَیْس (به فتح قاف و سکون یاء) و القیاس (به فتح قاف)^۲ مصدر باب
«ضَرَبَ»: الحاق چیزی به چیزی در حکمی.

باء در بِآدَمَ به معنی «مَعَ» است. پس ظرف مستقر و حالِ نَفْسِهِ است و منصوب
است محلاً؛ و اگر صله قَاس می بود، ظرف لغو می بود و متعلّق به قیاس می بود و محلّی
از اعراب نمی داشت. پس مقصود، این است که: خودش را قیاس کرد بر چیزی و آدم
را نیز قیاس کرد بر چیزی.

فاء در فَقَالَ برای تفصیل و بیان مَقِیْسَ عَلَیْهِ در دو قیاس سابق است.

خَلَقْتَنِي در سورة اعراف و سورة «ص» مذکور است. مقصود، این است که:
خودش را قیاس کرد بر آتش؛ چون ماده اوست، و آدم را قیاس کرد بر طین، چون ماده
اوست.

فاء در فَقَاسَ برای تفریع یا برای تعقیب است و بر هر تقدیر، اشارت است به
قیاسی؛ ثالث آن دو قیاس، و آن قیاس، نسبتی است که میان ابلیس و آدم است، بر
نسبتی که میان نار و طین است.

پس ما، موصوله است و عبارت است از نسبت. و مَا یَبْنَى به تقدیر «عَلَى مَا بَيْنَ»
است و ترک ذکر مَقِیْس و اکتفا به ذکر مَقِیْسَ عَلَیْهِ این جا، از قبیل اقتصار است بنا بر
ظهور این که مقیس، نسبت میان آدم و ابلیس است. پس مقصود، این است که: خود را
اشرف از آدم شمرد بنا بر قیاس نسبت میان دو مخلوق بر نسبت میان دو مخلوق مِنْهُ. و
از این، ظاهر می شود که افتخار پسران به پدران، مشتمل است بر سه قیاس که میراث
ابلیس است و بطلان این قیاس ها معلوم است به ادله نقلیه، مثل آیت سورة حجر

۱. اعراف (۷): ۱۲؛ ص (۳۸): ۷۶.

۲. در کتب لغت، به کسر قاف آمده است.

است: ﴿وَجَعَلْنَكُمْ سُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۱.

فاء در قَلُّو برای تفریع است.

قَاسَ الْجَوْهَرَ به تقدیر «قَاسَ عَلَى الْجَوْهَرَ» است. الْجَوْهَرُ (مُعَرَّبِ گوهر): چیزی که اصلِ چیزی دیگر باشد و آن چیز دیگر از آن، آفریده شده باشد.

باء در بِالنَّارِ به معنی «مَعَ» است. و بِالنَّارِ به تقدیر «بِالْجَوْهَرِ الَّذِي خَلَقَ اللَّهُ مِنْهُ النَّارَ» است و می تواند بود که بی تقدیر باشد و حکم ماده که بحرِ أُجَاجِ ظلمانی است معلوم شود به طریقِ اولی؛ و بر هر تقدیر، ظرف، حالِ جوهر است و مقصود، این است که: اگر قیاسِ مخلوق بر مَخْلُوقٍ مِنْهُ صحیح می بود، فاسد می بود و هر چه از صَحَّتِش فسادش لازم آید، باطل است.

بیانِ این، آن که: چنانچه ابلیس مخلوق شده از نار، آن نار، مخلوق شده از بحرِ أُجَاجِ ظلمانی، و چنانچه آدم مخلوق شده از طین، آن طین، مخلوق شده از عَذْبِ فُرَاتِ نورانی، چنانچه گذشت در حدیث چهاردهم بابِ اول.

یعنی: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: به درستی که ابلیس در وقتی که سجده آدم نکرد، قیاس کرد خود را و آدم را، به این روش که گفت الله تعالی را که: آفریدی مرا از آتش و آفریدی آدم را از گِل. پس قیاس کرد نسبتِ میان خود و آدم را بر نسبتی که میان آتش و گِل است پس اگر قیاس می کرد آدم را و خود را بر اصلی که آفرید الله از آن، آدم را و اصلی که آفرید از آن، آتش را، می شد اصلِ آدم بیشتر، به اعتبار نور و ضیا از اصل آتش.

[حدیث] نوزدهم

اصل: [عَلَيْ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ:] سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، فَقَالَ: «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ».

وَقَالَ: «قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَحَدٌ ابْتَدَعَ بِدْعَةً إِلَّا تَرَكَ بِهَا سُنَّةً».

شرح: لَا يَكُونُ غَيْرُهُ برای ابطال اختلاف احکام حلال و حرام به سبب اختلاف ظنون مجتهدین است، خواه مصوبه و خواه مخطئه، بنا بر این که پیروی ظن به حکم واقعی، متضمن حکم به مضمون است، خواه صریح، مثل فتوا به مضمون و خواه غیر صریح، مثل عمل به مضمون برای این که مضمون است. و از این تقریر، ظاهر می شود که ابطال طریقه اخباریین نمی کند.

وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ برای بیان منسوخ نشدن این شریعت است.

یعنی: پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حلال و حرام که آیا تغییر در آن می شود به اعتبار دید پیروان ظن یا نه؟

گفت که: حلالی که محمد ﷺ آورده، خواه در محکومات قرآن و خواه در غیر آنها، حلال است همیشه تا روز قیامت، و حرام او، حرام است همیشه تا روز قیامت نمی باشد غیر آن و نمی آید شریعتی دیگر غیر آن.

و گفت که: گفت امیر المؤمنین علیه السلام که: هیچ کس اختراع نمی کند حکمی را که در زمان محمد ﷺ نشده، مگر آن که بر طرف می کند به آن بدعت، راه و روشی را که محمد ﷺ قرار داده. مراد، این است که: هیچ مسئله ای نیست که محمد ﷺ حکم آن را نیاورده باشد برای خلائق و به دید ایشان واگذاشته باشد.

[حدیث] بیستم

اصل: [عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَقِيلِيِّ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُرَشِيِّ، قَالَ:] دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ: «يَا أَبَا حَنِيفَةَ، بَلَّغْنِي أَنَّكَ تَقِيسُ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «لَا تَقِسْ؛ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ حِينَ قَالَ: ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ فَقَاسَ مَا بَيْنَ النَّارِ وَالطِّينِ، وَلَوْ قَاسَ نُورِيَّةَ آدَمَ بِنُورِيَّةِ النَّارِ، عَرَفَ فَضْلَ مَا بَيْنَ التَّوَرَيْنِ، وَصَفَاءَ أَحَدِهِمَا عَلَى الْآخَرِ».

شرح: داخل شد ابو حنیفه بر امام جعفر صادق علیه السلام. پس امام گفت ابو حنیفه را که: ای ابو حنیفه! خبر به من رسیده این که تو قیاس می کنی در مسائل شرع الهی؟ گفت که: آری، راست است.

امام گفت که: قیاس ممکن؛ چه به درستی که اول کسی که قیاس کرد، ابلیس بود، وقتی که گفت الله تعالی را که: آفریدی مرا از آتش و آفریدی آدم را از گل. پس ملاحظه کرد نسبت میان آتش و گل را، و نسبت میان خود و آدم را بر آن، قیاس کرد، و اگر ملاحظه می کرد اصل گل آدم را با اصل آتش، می شناخت تفاوت میان این دو اصل را و زیادتى صفای یکی را که اصل گل آدم باشد بر دیگری که اصل آتش باشد؛ چه اول، آب خوشگوار و طینت علّیین است و دوم، آب شور تلخ و طینت سجّین است. و بیان این گذشت در حدیث هجدهم.

[حدیث] بیست و یکم

اصل: [عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ قُتَيْبَةَ، قَالَ:] سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ مَسْأَلَةٍ، فَأَجَابَهُ فِيهَا، فَقَالَ الرَّجُلُ: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ كَذَا وَكَذَا، مَا كَانَ يَكُونُ الْقَوْلُ فِيهَا؟ فَقَالَ لَهُ: «مَنْ، مَا أَجَبْتُكَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ، فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، لَسْنَا مِنْ» رَأَيْتَ «فِي شَيْءٍ».

شرح: پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلام را از مسئله ای. پس جواب گفت او را در آن مسئله. پس آن مرد تغییری داد صورت مسئله را و گفت که: دید تو چیست؟ اگر صورت مسئله، چنین و چنین باشد، چه جواب خواهد بود در آن؟ پس امام گفت آن مرد را که: این سخن مگو. آنچه جواب دادم تو را در آنچه پرسیدی، هر چه باشد آن جواب، نقل است از رسول الله صلى الله عليه وآله و از دید من نیست. نیستیم ما - که خانواده پیغمبریم - از جمله پیروان ظن که به ایشان گفته می شود که دید تو چیست در فلان مسئله، در هیچ جا.

[حدیث] بیست و دوم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُرْسَلًا، قَالَ:] قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «لَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيجَةً، فَلَا تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؛ فَإِنَّ كُلَّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ وَقَرَابَةٍ وَوَلِيجَةٍ وَبِدْعَةٍ وَشُبْهَةٍ مُنْقَطِعٌ، إِلَّا مَا أَثْبَتَهُ الْقُرْآنُ».

شرح: در سوره توبه چنین است: «وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً»^۱ و می آید در «کِتَابُ الْحُجَّة» در حدیث پانزدهم «بَابُ فِيهِ نَكَتٌ وَ تُنْفَخُ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ» که باب صد و هفتم است و در حدیث دهم «[بَابُ] مَوْلِدِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام» این که مراد به مؤمنین این جا، ائمه هدی علیهم السلام است و می آید در «کِتَابُ الْحُجَّة» در حدیث دهم «[بَابُ] مَوْلِدِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام» که: «الْوَلِيجَةُ الَّتِي يُقَامُ دُونُ وَلِيِّ الْأَمْرِ».

و این جا به عنوان اظهار احتمال می گوئیم که: وَلِيجَةٍ (به فتح واو و کسر لام) به معنی کسی است که داخل شود در سلسله ائمه، خواه به حق و خواه به باطل؛ و آن، «فَاعِلَةٌ» به معنی «فاعلة» است و مأخوذ از وَلُوج، به معنی دخول مطلق است. و تاء برای نقل از وصفیت به اسمیت است، یا برای تأنیث است به اعتبار نفس و تفسیر آن به «الَّذِي يُقَامُ دُونُ وَلِيِّ الْأَمْرِ»، تفسیر فردی از آن است که به اعتبار ملاحظه «مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ» است؛ زیرا که مراد، «مِنْ دُونِ نَصِّ مِنَ اللَّهِ وَلَا نَصِّ مِنْ رَسُولِهِ وَلَا نَصِّ مِنَ الْأَئِمَّةِ السَّابِقِينَ» است.

و ترک ذکر «وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ» در این حدیث، از قبیل اقتصار است برای اشعار به این که نَصّ از جانب الله، بی نَصّ از جانب رسول و از جانب ائمه سابقین نمی باشد.

فَلَا تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ برای بیان کفر قائلین به انعقاد امامت به غیر نَصّ الله و رسول و

اثمّه سابقین است، چنانچه مخالفان، توهم کرده‌اند در انعقاد امامت ابو بکر به بیعت. فَإِنَّ استدلال است بر انتفای ایمان آن قائلین.

السَّبَب (به فتح سین بی نقطه و فتح باء یک نقطه): اَوَّلُ باعثِ ربطِ دو چیز به یکدیگر، مثل ریسمان؛ و این جا عبارت است از امثال مصاهرت میان ولیجه و امام سابق.

النَّسَب (به فتح نون و فتح سین بی نقطه): خویشاوندی، به اعتبار ولادت، مثل این که ولیجه و امام سابق از قبیلهٔ قریش باشند.

الْقَرَابَة (به فتح قاف و راء بی نقطه و الف و باء یک نقطه): نزدیکی خویشاوندی، مثل این که ولیجه عمّ امام سابق باشد و مثل این که هر دو از بنی هاشم باشند. وَلِیْجَه این جا، به تقدیر «وَلَوْ لَوْج وَلِیْجَه» است؛ و مراد، دخول ولیجه در سلسلهٔ اثمّه و فرمان برداری اکثر مردمان برای اوست، خواه به سبب بیعت جمعی باشد و خواه به سببی دیگر باشد.

ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب، به اعتبار ذکر بدعت و شُبّهت است و مراد به شُبّهه، مشابهتی است که در قیاس می‌باشد. و در این حدیث، اشعار است به این که هر یک از بدعت و شُبّهت، دو قسم است:

اوّل، آنچه در نفس حکم الله است، مثل تعیین امام از روی خواهش نفس و مثل تعیین امام از روی مشابهت او به امام سابق در شکل و شمایل.

دوم، آنچه در غیر آن است، مثل احداث نوعی از طعام از روی خواهش نفس و مثل مشابهتی که برای قیاس چیزی به چیزی دیگر در تعیین قِیمِ مُتْلَفَات و تعیین قبله در موضعی معین باشد.

و مقصود در این باب، ابطال قسم اوّل است، نه قسم دوم؛ زیرا که قرآن، ابطال اوّل می‌کند و اثبات ثانی می‌کند.

یعنی: گفت امام محمد باقر علیه السلام که: مگیرید برای خود، بی نصّ الله تعالی در آیات بَیِّنَاتِ محکمات قرآن، امامی را، که از ایمان به خدا و رسول بیرون خواهید رفت؛ چه

به درستی که هر باعثِ ربطی و هر خویشاوندی و هر نزدیکی خویشاوندی و هر
 وُلُوجِ امامی و هر بدعتی و هر مشابَهتی بُریده و فاسد است در روز قیامت، مگر آنچه پا
 بر جا کرده باشد آن را آیاتِ بَیِّنَاتِ محکَماتِ ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی
 ظن در نفس حکم الله تعالی که در قرآن، حکم به کفرِ منکرِ مضمون آنها و وعید بر آن
 هست، مثل: ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾^۱.

باب بیست و یکم

اصل: بَابُ الرَّدِّ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَأَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَجَمِيعِ مَا يَخْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ إِلَّا وَقَدْ جَاءَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ

شرح: این باب، بیان و جواب و اگذاشتن حکم هر مسئله است سوی محکومات قرآن و سوی بیان رسول الله ﷺ متشابهات قرآن را در کتاب جامعه که گذشت در حدیث چهاردهم باب سابق. و بیان، این که: نیست چیزی از حلال و حرام و هر چه احتیاج به هم می‌رسانند اکثر مردمان سوی آن، مگر بر حالی که به تحقیق آمده در بیان آن، آیتی از محکومات قرآن یا بیانی صریح از پیغمبر - عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ - در کتاب جامعه که نزد امام زمان است.

در این باب، ده حدیث است.

[حدیث] اَوَّل

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مُرَازِمٍ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ بَيِّنَاتٍ كُلَّ شَيْءٍ، حَتَّى وَاللَّهِ، مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئاً يَخْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولَ: لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ».

شرح: شئی، عبارت از مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ اکثر مردمان است.

حَتَّى برای انتهاست و ما بعد آن، داخل است در حکم ما قبلش.

وَاللَّهِ قسم است.

جمله مَا تَرَكَ جواب قسم است. جمله حَتَّى لَا يَسْتَطِيعُ تا آخر، بدل جمله حَتَّى وَاللَّهِ تا آخر است، یا معطوف بر آن است به حذف عاطف.

معنی استطاعت می آید در «كِتَابُ التَّوْحِيدِ» در احادیث «بَابُ الْإِسْطِطَاعَةِ» که باب سی و یکم است.

يَقُولُ مرفوع و منصوب می تواند بود؛ و بنا بر اوّل به تقدیر «أَنْ» ناصبه و إهمالش است، یا بدل يَسْتَطِيعُ است. و بنا بر دوم به تقدیر «أَنْ» و إعمالش است.

لَوْ برای تمنّی است. إِلَّا استثنای از لَا يَسْتَطِيعُ است. و او، حالیه است و مستثنا، مُفْرَغ است.

یعنی: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: به درستی که الله - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - فرو فرستاده در قرآن، بیان آشکار هر چیز را تا حدّی که - به خدا قسم که - وا نگذاشته الله تعالی چیزی را که احتیاج به هم می رسانند سوی آن، بندگان تا حدّی که نمی تواند بنده که گوید در جایی که احتیاج بندگان، سوی آن باشد که: کاش این مسئله، فرو فرستاده می شد در قرآن، بر هیچ حالی، مگر بر حالی که به تحقیق فرو فرستاده آن را الله تعالی در قرآن در محکّمات یا در متشابهاتی که بیان صریح آنها شده در کتاب جامعه که نزد امام زمان است.

[حدیث دوم]

اصل: [عَلَيْ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْقُنْدَرِ] عَنْ [عُمَرَ] بْنِ قَيْسٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - لَمْ يَدَعْ شَيْئًا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ، وَبَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ صلی الله علیه و آله، وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا، وَجَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَجَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا».

شرح: مضمون این می آید در «کتاب الحدود» در حدیث یازدهم باب اوّل که

«بَابُ التَّحْدِيدِ» است.

إِلَّا این جا، برای استثنای منقطع است و از قسمی است که ممکن نیست در آن، تسلیط عامل بر مستثنا، مثل «مَا زَادَ هَذَا إِلَّا نَقْصًا».

الْحَدَّ (به فتح حاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه): حَاجِز و مانع میان دو چیز؛ و آن، دو قسم است: اوّل، آنچه مانع اشتباه یکی به دیگری باشد، مثل مرز؛ دوم، آنچه مانع ارتکاب یکی دیگری را باشد، مثل تازیانه زدن زانی برای این که او و امثال او دیگر مرتکب زنا نشوند. و قسم اوّل، مراد است در حدّ اوّل و دوم، و قسم دوم مراد است در حدّ سوم.

مراد به دلیل، راهنما است، و عبارت است از امام هدی که امامتش معلوم است مردمان را از آیات بَيِّنَاتِ مُحْكَمَاتِ نَاهِيَةِ از پیروی ظنّ آمره به سؤالِ «اهل الذکر»، موافق آیت سوره بقره: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»^۱ و بیان شد در شرح حدیث آخر «بَابُ النُّوَادِر» که باب هفدهم است، یا عبارت است از آیات بَيِّنَاتِ مُحْكَمَاتِ، یا عبارت است از کتاب جامعه که نزد امام هدی است، و حاصل همه یکی است.

یعنی: روایت است از [عُمَرُ] بن قیس از امام مُحَمَّد باقر علیه السلام راوی گفت که: شنیدم از او می گفت که: به درستی که الله - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - نگذاشته چیزی را که احتیاج به هم رسانند سوی آن اَمّت پیغمبر - عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَام - لیک فرو فرستاده آن را در قرآن و بیان کرده آن را برای رسولش صلی الله علیه و آله به وحی یا به تحدیث و پیغمبر - عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَام - بیان کرده برای امیر المؤمنین علیه السلام و او در کتاب جامعه نوشته و آن کتاب، نزد امام زمان است. و گردانیده الله تعالی برای هر چیزی، مانعی از اشتباه را، و گردانیده بر آن مانع اشتباه، راهنمایی را که راه نماید مردمان را بر آن و گردانیده بر هر که گذشته باشد از آن مانع اشتباه در عمل بافتوا، عقوبتی را.

۱. بقره (۲): ۱۵۹.

۲. «ط»: عَمَرُو.

[حدیث] سوم

اصل: [عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ يُوسُفَ، عَنْ أَبَانٍ] عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ هَارُونَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَا خَلَقَ اللَّهُ حَلَالًا وَلَا حَرَامًا إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ كَحَدِّ الدَّارِ، فَمَا كَانَ مِنَ الطَّرِيقِ، فَهُوَ مِنَ الطَّرِيقِ، وَمَا كَانَ مِنَ الدَّارِ، فَهُوَ مِنَ الدَّارِ حَتَّى أَرْضِ الْخُدْشِ فَمَا سِوَاهُ، وَالْجُلْدَةُ وَنُصْفُ الْجُلْدَةِ».

شرح: مضمون ابن می آید در «کِتَابُ الْخُدُود» در حدیث نهم باب اول. مراد به حدّ، حاجز از اشتباه است، چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق. اُرش (به فتح همزه و سکون راء بی نقطه و شین بانقطه) به معنی دیت است و آن، مجرور و مضاف إليه است.

الْخُدْش (به فتح خاء بانقطه و سکون دال بی نقطه و شین بانقطه): خراش. فاء در فَمَا برای تعقیب به اعتبار رتبه است و مَا، موصوله است.

[سِوَاهُ]^۱ (به کسر و ضمّ سین بی نقطه و الف مقصوره، و ضمیر، راجع به خُدش) مرفوع است تقدیراً و خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «هُوَ» که عائد ما است. و مراد به مَا سِوَاهُ «مَا دُونَهُ» است، به قرینه این که حَتَّى برای انتقال از اقویّ سوی اضعف است. پس بعد از بیان اُرشِ خُدْش، بیان ارش کمتر از خُدش است، مثل این که کسی پوست دیگری را به دو انگشت افشرد و به درد آورد، موافق آنچه می آید در «کِتَابُ الْحُجَّة» در حدیث اوّل «بَابُ فِيهِ ذِكْرُ الصَّحِيفَةِ وَالْجَفْرِ وَالْجَامِعَةِ وَ مُصْحَفِ فَاطِمَةَ عليها السلام» که باب چهلم است.

و الْجُلْدَةُ (به فتح جیم و سکون لام) مجرور به عطف بر اُرش است؛ و مراد، این است: که در باب دیات، دیت هر چیز را بیان کرده، حَتَّى دیت خراش و ما بعد آن را؛ و در باب حدود، حدّ هر چیز را بیان کرده، حَتَّى یک تازیانه و نصف تازیانه که هر کدام در چه گناه است.

ذکر نصف تازیانه به عنوان مثال است، به قرینه این که تأدیب به ثلث تازیانه

می آید در «کِتَابُ الْخُدُود» در بعض احادیث باب اول.

یعنی: روایت است از سلیمان بن هارون گفت که: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که: نیافریده الله تعالی حلالی را و نه حرامی را، مگر بر حالی که برای آن، مانع اشتباهی است، مانند مانع اشتباه سرا، که دیوار است. بیان این، آن که: هر چه باشد از راه، پس پیداست که آن از راه است، و هر چه باشد از سرا، پس پیداست که آن از سراسر است، تا دیت خراش، پس آنچه پایین خراش است و تا یک تازیانه و نصف تازیانه مثلاً.

[حدیث] چهارم

اصل: [عَلِيٌّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَفِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ».

شرح: شرح این، ظاهر است از شرح عنوان باب پنجم.

[حدیث] پنجم

اصل: [عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، قَالَ:] قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ، فَاسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ». ثُمَّ قَالَ فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَهَى عَنِ الْقِيلِ وَالْقَالِ، وَفَسَادِ الْمَالِ، وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ» فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَيْنَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾^۱ وَقَالَ: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾^۲ وَقَالَ: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾^۳».

۱. نساء (۴): ۱۱۴.

۲. نساء (۴): ۵.

۳. مائده (۵): ۱۰۱.

شرح: قیل و قَالَ، عبارت است از خبرهای لغو که اهل مجلس ضیافت و مانند آن، یکدیگر را می‌پرسند. یکی به دیگری می‌گوید که: «مَا عِنْدَكَ مِنَ الْخَبَرِ؟» و آن دیگری می‌گوید که: «قِيلَ كَذَا وَ كَذَا وَ قَالَ فُلَانٌ كَذَا وَ كَذَا» و اکثر آنها دروغ می‌باشد، چنانچه گفته‌اند که: «رَعَمُوا مَطِيَّةَ الْكَذِبِ» و از این حدیث، ظاهر می‌شود که مراد به «كَثِيرٍ مِنْ نَجْوِيهِمْ» قیل و قال است و استثنا، منقطع است.

فَسَادَ الْأُمَالِ، عبارت است از دادن مال در غیر حق آن، چنانچه می‌آید در «كِتَابُ الزَّكَاةِ» در حدیث سوم باب هفتاد و سوم که «بَابُ وَضْعِ الْمَعْرُوفِ مَوْضِعَهُ» است که «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ لَهُ مَالٌ فَأَيَّاهُ وَ الْفَسَادَ فَإِنْ إَعْطَاهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبَذَّرَ وَ إِسْرَافٌ».

مراد به کثرت سؤال، پرسیدن از احکام شرع است زیاد بر قدر محتاجِ اِلَیْهِ برای عمل خود و اهل خود، موافق آنچه گذشت در حدیث چهارم باب چهاردهم و می‌آید در حدیث اوّل باب آینده.

نَجْوَى به معنی هم‌زبانی است که در مجلس ضیافت و مانند آن، واقع می‌شود، بی‌آن که سزگوشی کنند، مثل آیت سوره توبه: «أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ»^۱ و آیت سوره زخرف: «أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ»^۲. می‌آید در «كِتَابُ الزَّكَاةِ» در حدیث سوم باب هفتاد و ششم که «بَابُ الْقَرْضِ» است که: «يَعْنِي بِالْمَعْرُوفِ الْقَرْضُ».

مراد به إصلاح، رفع تنازع و اختلاف از روی ظن است در فتوا و مانند آن. بَيْنَ النَّاسِ متعلّق به إصلاح است. می‌آید در «كِتَابُ الْمَعِيشَةِ» در حدیث اوّل «بَابُ آخِرُ مِنْهُ فِي حِفْظِ الْأَمْوَالِ وَ كَرَاهَةِ الْإِضَاعَةِ» که باب صد و پنجاه و پنجم است که: «وَلَا تَأْتِمُنْ شَارِبَ الْحَمْرِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: (وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ)»^۳ تا آخر.

از جمله احتمالات، این است که مراد به اشیاء، احکام شرع است و جمله اِنْ تُبْدَلْكُمْ تَسْوُكُمْ صفت اشیاء است و این، اشارت است به این که احکام شرعیّه مجهولّه

۱. توبه (۹): ۷۸.

۲. زخرف (۴۳): ۸۰.

۳. نساء (۴): ۵.

نزد مکلفین، دو قسم است: اول، احکامی که امثال آنها معلوم او شده و عمل به آنها نکرده؛ دوم، ماعدای آنها.

و این آیت، نهی از سؤال از قسم اول است، موافق آنچه گذشت در حدیث چهارم «بَابُ اسْتِعْمَالِ الْعِلْمِ» که باب چهاردهم است که «لَا تَطْلُبُوا عِلْمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ لَمَّا تَعْمَلُوا بِمَا عِلْمُكُمْ».

و وجه نهی، این است که حجت بر عالم، اشدّ است از حجت بر جاهل، چنانچه گذشت در حدیث ششم باب چهاردهم و در احادیث «بَابُ لُزُومِ الْحُجَّةِ عَلَى الْعَالِمِ وَ تَشْدِيدِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ» که باب شانزدهم است و ائمه اهل البیت از این نهی خارج اند، چنانچه می آید در حدیث اول باب آینده.

یعنی: گفت امام محمد باقر علیه السلام در مجلسی که: چون نقل کنم برای شما چیزی را از حلال و حرام، پس سؤال کنید مرا که در کجا از قرآن است. مراد، این است که: هر چیز در قرآن هست، بعد از آن گفت در اثنای گفتگو که: به درستی که رسول الله صلی الله علیه و آله منع کرده مردمان را از قیل و قال و از تلف کردن مال و از بسیاری پرسیدن. پس گفته شد در مجلس، امام را که: ای پسر رسول الله! کجاست این که گفتی از قرآن؟

گفت که: به درستی که الله تعالی گفته در سورة نساء که: نیست خوبی در بسیاری از جمله گفتگوی ایشان؛ لیک خوبی در گفتگوی کسی است که امر کرد به تصدّقی، مثل این که کسی گوید دیگری را که: فلان کس پریشان و مستحقّ زکات است. زکات را به او بده، یا کسی که امر کرد به معروفی، به معنی احسانی در حق کسی، مثل این که کسی دیگری را گوید که: فلان کس درمانده و محتاج به قرض است. قرضی به او بده، یا کسی که امر کرد به اصلاحی میان مردمان، مثل این که کسی دیگری را گوید که: فلان کس و فلان کس با هم نزاعی دارند. رفع نزاع ایشان کن.

و گفت در سورة نساء که: و مدهید ناخرمدندان را مال های شما که گردانیده الله تعالی آنها را برای شما، پایداری و سرمایه معاش. مراد، این است که: در این آیت، تعبیر از تلف خرّجان به سُفها شده و نهی شده از دادن مال خود به ایشان، خواه به

عنوان قرض و خواه به عنوان وکیل خرج خود کردن ایشان و خواه به عنوانی دیگر.
پس تلف خرجی، منتهی عنه است به طریق اولی.
و گفت در سورة مائده که: مه رسید از چیزهایی که اگر بیان کرده شود آنها برای
شما، آزرده می کند آن چیزها شما را.

[حدیث] ششم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ
مَيْمُونٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، قَالَ:] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَا مِنْ
أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَلَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ
عُقُولُ الرِّجَالِ».

شرح: گفت امام جعفر صادق عليه السلام که: نیست هیچ چیز که مردمان را احتیاج به آن
باشد و در آن و در دلیل آن، اختلاف، بی مکابره رود میان دو کس، مگر آن که آن چیز را
اصلی هست در قرآن که به آن چیز، صریح دانسته می شود، و لیک به دانستن آن اصل
نمی رسد خردهای مردان.

اشارت به این است که: بعضی از آنها در متشابهات قرآن است و دانستن آنها
بی نزول ملائکه برای تحدیث در شب قدر و مانند آن و بی روحی که مخصوص
ائمه علیهم السلام است، ممکن نیست، چنانچه می آید در «کِتَابُ الْحُجَّة» در «بَابُ فِي شَأْنِ إِنَّا
أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ تَفْسِيرُهَا» که باب چهل و یکم است و در «بَابُ الرُّوحِ الَّتِي يُسَدِّدُ
اللَّهُ بِهَا الْأُيُمَةَ عليه السلام» که باب پنجاه و ششم است.

[حدیث] هفتم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ
بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:] «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ
اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَرْسَلَ إِلَيْكُمُ الرَّسُولَ عليه السلام، وَأَنْزَلَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
وَأَنْتُمْ أُمِّيُونَ عَنِ الْكِتَابِ وَمَنْ أَنْزَلَهُ، وَعَنِ الرَّسُولِ وَمَنْ أَرْسَلَهُ».

شرح: گفت امیر المؤمنین علیه السلام: که ای مردمان! به درستی که الله - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - فرستاد سوی شما محمد صلی الله علیه و آله، و فرو فرستاد سوی او قرآن را با بیان هر چه به کار آمدنی خلاق است و در آن و در دلیل آن، اختلاف، بی مکابره می رود، بر حالی که شما نادان و غافل بودید از کتاب الهی و از کسی که فرستاد کتاب را و از پیغمبر خدا و از کسی که فرستاد پیغمبر را؛ چه ایشان الله تعالی را نمی شناختند به یگانگی در ربوبیت؛ چون پیروی ظن می کردند در قرار نیک و بد افعال و غافل بودند از فایده فرستادن رسولان و کتاب های الهی که آن فایده، نهی از اختلاف از روی ظن است و فرمان برداری وصی عیسی علیه السلام نمی کردند.

اصل: «عَلَىٰ حِينٍ فَنَزَلَ مِنَ الرُّسُلِ، وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ، وَانْسِطَاطٍ مِنَ الْجَهْلِ، وَاعْتِرَاضٍ مِنَ الْفِتْنَةِ، وَانْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبَرِّمِ، وَعَمَىٰ عَنِ الْحَقِّ، وَاعْتِسَافٍ مِنَ الْجَوْرِ، وَامْتِحَاقٍ مِنَ الدِّينِ، وَتَلَطُّ مِنَ الْحُرُوبِ عَلَىٰ حِينٍ اضْغِرَارٍ مِنْ رِيَاضِ جَنَاتِ الدُّنْيَا، وَيُبْسٍ مِنْ أَغْصَانِهَا، وَانْتِثَارٍ مِنْ وَرَقِهَا، وَيَأْسٍ مِنْ ثَمَرِهَا، وَاغْوِرَارٍ مِنْ مَائِهَا».

شرح: صدر این [فقره] تا امتحاقِ مِنَ الدِّينِ ظاهر شد از شرح خطبه. پس این جا بیان وَ تَلَطُّ تا آخر می شود. التَّلَطُّ (مصدر باب تَفَعَّلَ): افر وخته شدن آتش. یعنی: و زبانه کشیدنی که ظاهر بود از آتش های جنگ ها. فرستاد محمد - عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَام - را بر وقت زرد شدنی که ظاهر بود از سبزه زارهای باغ های دنیا و خشکی ای که ظاهر بود از شاخ های درختان آن باغ ها و پراکنده شدنی که ظاهر بود از برگ های درختان آن باغ ها و ناامیدی ای از میوه آن باغ ها و فرو رفتنی که ظاهر بود از آب آن باغ ها در کاریزها و چشمه ها و چاه ها.

اصل: «قَدْ دَرَسَتْ أَعْلَامُ الْهُدَى، وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى، فَالِدُنْيَا مُتَهَجِّمَةٌ فِي وَجْهِ أَهْلِهَا مُكْفَهَرَةٌ، مُدْبِرَةٌ غَيْرُ مُقْبِلَةٍ، تَمَرَّتْهَا الْفِتْنَةُ، وَطَعَامُهَا الْحَقِيقَةُ، وَشِعَارُهَا الْخَوْفُ، وَدِنَارُهَا السَّيْفُ، مُرَقَّتُمْ كُلُّ مُمَرِّقٍ، وَقَدْ أَعْمَتْ عُيُونُ

أَهْلِيهَا، وَأَظْلَمْتُ عَلَيْهَا أَيَّامَهَا، قَدْ قَطَعُوا أَرْحَامَهُمْ، وَسَفَكُوا دِمَاءَهُمْ، وَدَفَنُوا فِي التُّرَابِ الْمُؤَوَّدَةَ بَيْنَهُمْ مِنْ أَوْلَادِهِمْ، يُخْتَارُ دُونَهُمْ طِيبُ الْعَيْشِ وَرَفَاهِيَةُ خُفُوضِ الدُّنْيَا، لَا يَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ثَوَابًا، وَلَا يَخَافُونَ - وَاللَّهِ - مِنْهُ عِقَابًا، حَتَّى أَعْمَى بَخْسٌ، وَمَيَّتُهُمْ فِي النَّارِ مُبْلِسٌ».

شرح: قَدْ دَرَسْتُ تا آخر، استیناف بیانی فقره سابقه است و صدر این، ناظر است به صدر آن.

دَرَسْتُ به صیغه معلوم یا مجهول باب «نَصَرَ» است. الدُّرُوس: ناپیدا شدن اثر چیزی، و الدُّرُس (به فتح دال و سکون راء): ناپیدا کردن اثر چیزی.

أَعْلَامُ الْهُدَى، عبارت است از آیات بَيِّنَاتِ محکماتِ ناهیه از پیروی ظن نازل در کتاب هر شریعتی، دالّه بر تحقق امام معصومِ مُفْتَرَضِ الطَّاعَةِ در هر زمان، خواه نبی و خواه وصی نبی.

أَعْلَامُ الرَّدَى (به فتح راء بی نقطه و تخفیف دال بی نقطه و الف مقصوره) عبارت است از قواعد پیروان ظن در قیاس و اجتهاد.

فَالدُّنْيَا تا آخر، ناظر است به «عَلَى حِينِ اضْغِرَارٍ» تا آخر و فاءِ تَفْرِيعِيّه اشارت است به این که فساد دنیا مترتب می شود بر فساد دین غالباً، موافق آیت سوره طلاق: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»؛^۱ أَيْضاً: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا»^۲ و آیت سوره طه: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»^۳.

در اکثر نُسخ، مُتَهَجِّمَة (به تقدیم هاء بر جیم مکسوره مشدده) است به معنی ویران، و در بعض نُسخ، مُتَجَهِّمَة (به جیم و کسر هاء مشدده) به معنی ترش رو است. و بنا بر اوّل، فی متعلّق به ما بعد است.

المُكْفَهَّر (به کسر هاء و تشدید راء بی نقطه): درهم کشیده رو.

۱. طلاق (۶۵): ۳ و ۲.

۲. طلاق (۶۵): ۴.

۳. طه (۲۰): ۱۲۴.

الفِئْتَة: اختلاف مردمان به اعتبار پیروی ظن.
 الجِيفَة: مردار؛ و مراد این جا، خوردنی حرام است.
 الشُّعَار (به کسر شین بانقطه): لباسی که در زیر لباس های دیگر پوشند، مثل پیراهن.
 الدُّتَار (به کسر دال بی نقطه): لباسی که بالای شعار پوشند.
 التَّمْزِيق و التَّمَزُّق (به فتح زاء بانقطه مشدده) پاره پاره کردن چیزی را؛ و مراد این جا، پراکنده کردن مردمان است در مسائل به معنی اختلاف انداختن میان ایشان.
 الاِظْلَام: تاریک کردن. ضمیر عَلَیْهَا راجع به عُیُون است.
 اَيَّامَهَا منصوب و مفعول به است و ضمیر، راجع به عُیُون یا راجع به دنیا است.
 الاَیَّام (جمع یَوْم): روزها؛ و روز از طلوع مرکز آفتاب است از افق حقیقی تا غروب آن، یا از طلوع فجر است تا غروب آفتاب؛ و چون روز به روشنی خود باعث دیدن و دانستن چیزهاست، پیغمبران و امامان حق را که باعث دیده‌وری مردمانند در احکام الهی، ایام می‌گویند، بنا بر تشبیه، چنانچه الله تعالی گفته در سوره ابراهیم که: «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ»^۱ و به یاد بیاور امت خود را حق، به سبب بیان پیغمبران و امامان حق که الله تعالی تعیین کرده برای خلائق در هر زمان.
 و ابن بابویه در کتاب معانی الأخبار در حدیث «لَا تُعَادُوا الْأَيَّامَ فِتْنَادِيَكُمْ»^۲ روایت کرده که معنی این حدیث، این است که: با امامان حق، دشمنی نکنید که باعث این می‌شود که ایشان با شما دشمنی کنند.
 المؤؤودة: دختری که او را زنده در گور می‌کرده‌اند.
 يُخْتَار (به خاء بانقطه و الف و راء بی نقطه) به صیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است.
 دُونَهُمْ منصوب و ظرف است.
 طِيب (به کسر طاء و سکون یاء) مرفوع و نایب فاعل است و مضاف است. و در بعض نَسَخ، به جیم و زاء بانقطه به صیغه معلوم است.

۱. ابراهیم (۱۴): ۵.

۲. معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۱۲۴، باب معنی الحديث الَّذی روي عن النبي ﷺ: «لَا تُعَادُوا الْأَيَّامَ فِتْنَادِيَكُمْ».

[يَجْتَنِزُ] به معنی «يَمُرُّ» و طیب، فاعل است، و بر هر تقدیر، مراد، این است که: در غیر ایشان (مثل عجم) خوشی و فراغت بود.

الرَّفَاهِيَةِ (به فتح راء بی نقطه و یاء دونقطه در پایین مُخَفَّفَه): آسودگی.
قسم در وَاللّٰهِ. برای این است که مبدا کسی غافل شود از آنچه گذشت در حدیث دوم باب ششم و بیان شد در شرح «لِأَنَّ الَّذِي» تا آخر در خطبه، و خیال کند که پیروان ظن، ترسی دارند از الله تعالی.

الْبَخْسِ (به فتح باء یک نقطه و کسر خاء بانقطه و سین بی نقطه): ستمکار.
الْمُبْلِسِ (به ضمّ میم و سکون باء یک نقطه و کسر لام و سین بی نقطه): ناامید.
یعنی: بیان، این که: به تحقیق، ناپیدا شده بود نشان‌های راستی و آشکار شده بود نشان‌های هلاک در جهنّم. پس دنیا ویران بود در روهای اهلش، درهم کشیده رو بود، پشت به ایشان داشت، رو به ایشان نمی‌کرد اصلاً. میوه دنیا اختلاف به اعتبار ظن بود، چنانچه مردمان جاهل، دل به آن، خوش دارند، با وجود آن که ماده فساد است. و خوردنی دنیا مردار بود و پیراهن دنیا ترس مردمان از یکدیگر بود و بالا پوش دنیا شمشیر در هم گذاشتن مردمان بود.

بیان این، آن است که: شما در اختلاف انداخته شده بودید به اغوای شیطان و خذلان رحمان، همه قسم اختلافی، بر حالی که به تحقیق، دنیا کور کرده بود چشم‌های مردمانش را و تاریک کرده بود بر آن چشم‌ها امامان حق را. مراد، این است که: اهل دنیا بصیرت شناختن امامان حق نداشتند.

بیان این، آن که: به تحقیق، بریده بودند اهل دنیا خویش‌های خود را و می‌ریختند خون‌های یکدیگر را و به گور می‌کردند در خاک، بی‌لحد، دختر زنده را میان یکدیگر که از هم نمی‌پوشانیدند این کار رسوارا، با وجود آن که آن دختر از فرزندان خودشان بود، نه از دیگری، بر حالی که گزیده می‌شد در غیر ایشان، خوشی زندگانی و آسودگی فراغت دنیا. امید نمی‌داشتند از الله تعالی هیچ ثوابی را، و نمی‌ترسیدند - به خدا قسم - از خدای تعالی هیچ عذابی را. بیان این، آن که: زنده ایشان کور ستمکار بود و مرده ایشان در آتش دوزخ، ناامید از نجات.

اصل: «فَجَاءَهُمْ بِنُسخَةٍ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى، وَتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَتَفْصِيلِ الْحَلَالِ مِنْ رَيْبِ الْحَرَامِ، ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ، أَخْبِرُكُمْ عَنْهُ؛ إِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا مَضَى وَعِلْمٌ مَا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ، وَبَيَانٌ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ، فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ، لَعَلَّمْتُكُمْ».

شرح: النُّسخَةُ (به ضم نون و سکون سین بی نقطه): کتابی که دستور باشد، به این معنی که اگر شکّی در چیزی به هم رسد، به آن رجوع کنند و آنچه در آن باشد، اعتبار کنند؛ و مراد این جا، کتابی است که اگر تغییری یا شکّی در کتاب‌های سابق الهی شود، از آن، معلوم شود، چنانچه الله تعالی گفته در سوره طه که: «أَوَلَمْ تَأْتِيَهُمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى»^۱ آیا نیامده ایشان را معجزات و نیز نیامده ایشان را گواهِ آنچه در کتاب‌های سابق الهی است.

مراد، بعضی قرآن است که آن را مُفَصَّل می‌نامند و آن شصت و هشت سوره است، چنانچه می‌آید در حدیث دهم باب اوّل «كِتَابُ فَضْلِ الْقُرْآنِ». التَّصْدِيقُ: راست کردن چیزی؛ و مراد این جا، راست کننده است، یا مبنی بر مبالغه است؛ و مراد، این است که: اگر قرآن آورده نمی‌شد، وعده‌ای که در انجیل و هر کتاب الهی بود به آمدن قرآن در فلان وقت و به فلان نشان، باطل می‌شد، یا حکمی که در انجیل و هر کتاب الهی بود که جایز نیست اختلاف از روی ظن اصلاً، باطل می‌شد. التَّفْصِيلُ: بسیار جدا کردن؛ و مراد این جا، جدا کننده است، یا مبنی بر مبالغه است. إِنَّ، به کسر همزه و تشدید نون مفتوحه است و می‌تواند بود که به فتح همزه باشد. فِي در فِيهِ برای ظرفیت یا برای سبب است؛ و بنا بر اوّل، علم، به معنی سبب علم است.

مادر مَا أَصْبَحْتُمْ عبارت از تعیین امام است بعد از رسول الله ﷺ یا اعمّ از آن است. یعنی: پس آورد محمد ﷺ برای مردمان، دستور آنچه را که در کتاب‌های سابق الهی است و راست کننده آنچه را که پیش اوست و جدا کننده حلال از شبهت حرام؛

چه حکم قرآن به پیروی ظن نیست؛ بلکه از روی دانش الهی است و در هر زمانی، امامی که عالم به جمیع آن باشد، هست. آن کتاب صاحب این صفت‌ها قرآن است. پس آن را به سخن آرید تا این صفت‌ها از آن، معلوم شما شود و آن به خودی خود به سخن نمی‌آید هرگز برای شما. و این صفت‌ها از آن، معلوم نمی‌شود؛ بلکه من که زبان قرآنم، خبر می‌دهم شما را از جانب قرآن.

به درستی که در قرآن است وسیله دانش آنچه گذشته و وسیله دانش آنچه می‌آید تا روز قیامت. مراد، این است که: آنها هست؛ اما عقل مردمان به آنها نمی‌رسد و احتیاج دارند در دانستن آنها به بیان امام زمان از جمله دوازده امام.

و در قرآن هست داوری هر نزاعی که میان شما شود و بیان آنچه گردیدید در آن، اهل اختلاف در این زمانه که بعد از گذشته و پیش از آینده است. مراد، این است که: در زمان پیغمبر، اختلاف نمی‌کردید و این زمان می‌کنید. پس اگر می‌پرسیدید مرا از آنچه گفتم، هر آینه یاد می‌دادم شما را. مراد، این است که: مرا وا گذاشتید و از پی امامان ضلالت رفتید و همان شد که بود.

[حدیث هشتم]

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أُعَيْنَ، قَالَ:] سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «قَدْ وَلَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَنَا أَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ، وَفِيهِ بَدْءُ الْخَلْقِ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَفِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ وَخَبَرُ الْأَرْضِ، وَخَبَرُ الْجَنَّةِ وَخَبَرُ النَّارِ، وَخَبَرُ مَا كَانَ وَخَبَرُ مَا هُوَ كَائِنٌ، أَعْلَمُ ذَلِكَ كَمَا أَنْظَرُ إِلَى كَفِّي، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِيهِ تَبَيَّنُ كُلُّ شَيْءٍ».

شرح: مضمون این می‌آید در «کتاب الایمان و الکفر» در حدیث پنجم «باب الکِثْمَان» که باب نود و هشتم است.

وَلَدَنِي به صیغه ماضی معلوم باب تفعیل است. التَّوْلِيدُ: بشارت به ولادت کسی در زمان آینده. اشارت است به امثال آنچه می‌آید در «کتاب الحجة» در حدیث دوم «باب

مَا جَاءَ فِي الْإِثْنَيْنِ عَشَرَ وَ النَّصُّ عَلَيْهِمْ ﷺ» به عنوان حدیث قدسی که: «سَيَهْلِكُ الْمُزَاتِبُونَ فِي جَفَرٍ الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ».

البَدْءَ (به فتح باء یک نقطه و سکون دال بی نقطه و همزه، مصدر باب «مَنَعَ»):
احداث چیزی.

الْخَلْقُ (به فتح خاء با نقطه و سکون لام، مصدر باب «نَصَرَ»): تقدیر و تدبیر؛ و شاید که این جا به معنی اسم مفعول باشد. و این، اشارت است به امثال آیت سورة انبیا که: «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ»^۱ و رد است بر فلاسفه و صوفیه اتحادیه که قائل اند به قِدَمِ عَالَمِ اَوَّل با اقرار به مغایرت میان مؤثر و اثر، بِالذَّاتِ؛ و دوم با دعوی اتحاد اثر و مؤثر، بِالذَّاتِ و تغایر آنها بالاعتبار.

وَمَا هُوَ كَائِنْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ عبارت است از آنچه باقی است - بِشَخْصِهِ، یا بِنَوْعِهِ - تا روز قیامت.

خَبَرُ السَّمَاءِ وَ خَبَرُ الْأَرْضِ عبارت است از امثال آیت سورة طلاق: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ»^۲.

مَا كَانَ عبارت است از امثال طوفان نوح که واقع شد و باقی نماند، نه بِشَخْصِهِ و نه بِنَوْعِهِ.

مَا هُوَ كَائِنْ عبارت است از آنچه واقع می شود در حال یا بعد از این و نبوده، نه بِشَخْصِهِ و نه بِنَوْعِهِ.

مُشَارًا إِلَيْهِ ذَلِكَ مجموع چیزهایی است که مذکور شد؛ و علم به بعض آن مجموع که حوادث آینده است، به این روش است که علم به حوادث هر سال، در شب قدری که ابتدای آن سال است - مثلاً - به هم می رسد به استنباط از قرآن، و در اعتقاد به حوادث آن سال که پیش از آن شب قدر به هم رسیده باشد، بدا می رود؛ چون پیش از استنباط از قرآن است، چنانچه می آید در «كِتَابُ التَّوْحِيدِ» در باب بیست و چهارم که «بَابُ الْبَدْءِ» است.

۱. انبیا (۲۱): ۱۰۴.

۲. طلاق (۶۵): ۱۲.

در سورة نحل چنین است: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾.^۱ پس تَبْيَان، منصوب و مُضَاف به کُلّ است. و فِيهِ متعلّق به يَقُولُ است.

و تَبْيَان کُلّ، قرائتی غیر مشهور است در «تَبْيَانًا لِّكُلِّ» در سورة نحل، یا نقل مضمون است. و می تواند بود که تَبْيَان، مرفوع و مبتدا باشد و فِيهِ خبرش باشد و نقل مضمون باشد برای اشارت به این که «تَبْيَانًا» حال نیست؛ بلکه مَفْعُولُ لَهُ است.

یعنی: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که: به تحقیق، نوید به ولادت من داده رسول الله صلی الله علیه و آله، به این معنی که از اوصیای اویم و من می دانم قرآن را. و در قرآن هست اِحداث آفرینش و آنچه می باشد تا روز قیامت. و در قرآن هست حکایت هر چه در آسمان است و حکایت هر چه در زمین است و حکایت احوال بهشت و حکایت احوال آتش جهنّم و حکایت آنچه شده و آنچه می شود. می دانم جمیع آنها را بعد از استنباط از قرآن، بی شک و شبّهت، چنانچه نگاه می کنم سوی دست خود و در آن شکّی ندارم.

بیان این، آن که: الله تعالی می گوید در قرآن که: تنزیل قرآن بر تو برای بیانِ بی شک هر چیزی است.

[حدیث] نهم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: «كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ نَبَأٌ مَا قَبْلَكُمْ، وَخَبَرٌ مَا بَعْدَكُمْ، وَفُضِّلَ مَا بَيْنَكُمْ، وَنَحْنُ نَعْلَمُهُ».

شرح: کِتَاب، مرفوع و مبتدأست، یا منصوب به إغرا است به تقدیر «الزِّمُوا». و بنا بر اوّل، جمله فِيهِ خبر مبتدأست. و بنا بر دوم، استیناف بیانی است.

یعنی: روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که: در قرآن هست خبر آنچه پیش از شما شده و خبر آنچه بعد از شما می شود و داوری هر نزاعی که میان شماست؛ و ما خانواده پیغمبر می دانیم معنی های قرآن را.

[حدیث] دهم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ] عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَكَلْتُ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله، أَوْ تَقُولُونَ فِيهِ؟

قَالَ: «بَلْ كُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله».

شرح: تَقُولُونَ به صیغه جمع مذكر مخاطب یا غایب باب «نَصَرَ» است؛ و مراد، این است که: آیا هر چیز از حلال و حرام و مُحْتَاجٌ إِلَیْهِ مردمان، داخل غیب است و بیان شده در کتاب و سنت، یا بعضی، غیب نیست و عقول شما یا عقول علما مطلقاً مستقل است در معرفت آن؟ و جواب، به اختیارِ شقِّ اوّل است.

یعنی: روایت است از سماعه از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت که: گفتم امام را که: آیا هر چیز، بیان شده در کتاب خدا و بیان پیغمبرش صلی الله علیه و آله، یا می گویند از پیش خود در چیزی از حلال و حرام؟

امام گفت که: بلکه هر چیزی، بیان شده در کتاب خدا و بیان پیغمبرش در کتاب جامعه، چنانچه گذشت در حدیث چهاردهم باب سابق.

باب بیست و دوم

بَابُ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ

اصل:

شرح: این باب، بیان سبب منافات حدیث هاست با هم و بیان این که در صورت منافات، چه باید کرد.
در این باب، دوازده حدیث است.

[حدیث] اَوَّلُ

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ] عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَالْمِقْدَادِ وَأَبِي ذَرٍّ شَيْئاً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، وَأَحَادِيثَ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ صلى الله عليه وآله غَيْرَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ، ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْكَ تَصْدِيقَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ، وَرَأَيْتُ فِي أَيْدِي النَّاسِ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَمِنَ الْأَحَادِيثِ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِيهَا، وَتَزْعُمُونَ أَنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ بَاطِلٌ، أَفَتَرَى النَّاسَ يَكْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مُتَعَمِّدِينَ، وَيُفْسِرُونَ الْقُرْآنَ بِأَرَائِهِمْ؟

شرح: روایت است از سلیم بن قیس هلالی گفت که: گفتم امیر المؤمنین عليه السلام را که: به درستی که من شنیدم از سلمان و مقداد و ابوذر، چیزی را از بیان معنی متشابهاً قرآن و حدیث‌هایی را از پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله، مخالف آنچه در دست‌های مردمان است. بعد از آن شنیدم از تو، بیان راستی آنچه از سلمان و مقداد و ابوذر شنیده‌ام و دیدم در

دست‌های مردمان، چیزهای بسیار از بیان معنی متشابهات قرآن و از حدیث‌هایی که آنها از پیغمبر خدا ﷺ نقل شده که شما خانواده پیغمبر، مخالفت ایشان می‌کنید در آنها و می‌گویید که آنها همگی اش به کار نیامدنی است. آیا پس، اعتقاد تو این است که به کار نیامدن آنها به سبب این است که مردمان افترا می‌کنند بر رسول الله ﷺ دانسته، و بیان معنی متشابهات قرآن می‌کنند به ظن‌های خود، بی آن که شنیده باشند، یا وجهی دیگر دارد؟

اصل: قَالَ: فَأَقْبَلَ عَلَيَّ، فَقَالَ: «قَدْ سَأَلْتُ فَأَفْهَمَ الْجَوَابَ، إِنْ فِي أُيْدِي النَّاسِ حَقٌّ أَوْ بَاطِلًا، وَصِدْقًا وَكَذِبًا، وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا، وَعَامًّا وَخَاصًّا، وَمُحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا، وَحِفْظًا وَوَهْمًا، وَقَدْ كُذِّبَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عَهْدِهِ، حَتَّى قَامَ خَطِيبًا، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، قَدْ كَثُرْتُ عَلَيَّ الْكَذَّابَةُ، فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا، فَلْيَنْتَبِهُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ، ثُمَّ كُذِّبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ».

شرح: مراد به حق، به کار آمدنی است. مراد به باطل، به کار نیامدنی است. عطف در وَ صِدْقًا تا آخر، از قبیل عطف مُفَصَّل بر مُجْمَل است؛ و مقصود، تقسیم باطل است به پنج قسم. پس حق، آن است که هیچ کدام از آن پنج قسم در آن نباشد. مراد به عام این جا، مطلق است و مثل تحریر رقبه در کفاره ظهار که در سوره مجادله است.^۱ و مراد به خاص، مقید است، مثل تحریر رقبه مؤمنه در کفاره قتل خطا که در سوره نساء است.^۲

و این، اشارت است به بطلان مذهب جمعی از اصولیین که در امثال این، خواه در قرآن و خواه در حدیث، حمل مطلق بر مقید می‌کنند به اعتبار لغت و عرف یا به اعتبار قیاس، چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی - رحمه الله تعالی - در کتاب عده در «فُضِّلَ فِي ذِكْرِ الْكَلَامِ فِي الْمَطْلُوقِ وَالْمُقَيَّدِ» بیان کرده و گفته که: مطلق و مقید نوعی از عام و خاص است. و بعضی کلام او این است که:

وَقَدْ يَكُونُ التَّخْصِصُ بِأَنْ يُعْلَمَ أَنَّ اللَّفْظَ يَتَنَاوَلُ جِنْسًا مِنْ غَيْرِ اعْتِبَارِ صِفَتِهِ، وَ

۱. «وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ بَنَاتِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ». مجادله (۵۸): ۳.

۲. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ». نساء (۴): ۹۲.

يَخْصُ بَعْدَ ذَلِكَ بِذِكْرِ صِفَةٍ مِنْ صِفَاتِهِ نَحْوُ قَوْلِ الْقَائِلِ: «تَصَدَّقْ بِالْوَرَقِ إِذَا كَانَ صِحَاحًا» فَيُسْتَنْتَنِي مِنْهُ مَا لَيْسَ بِصِحَاحٍ وَإِنْ كَانَ اللَّفْظُ الْأَوَّلُ لَمْ يَتَنَاوَلَ ذَلِكَ عَلَى التَّفْصِيلِ، وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ الرَّقَبَةَ إِذَا ذُكِرَتْ مُنْكَرَةً لَمْ يَخْتَصَّ عَيْنًا دُونَ عَيْنٍ، فَصَحَّ تَخْصِيصُ الْكَافِرَةِ مِنْهَا، وَتَخْصِيصُ ذَلِكَ قَدْ يَكُونُ بِأَنْ [يَقْتَرِنَ] ^۱ إِلَى الرَّقَبَةِ صِفَةً تَقْتَضِي إِخْرَاجَ الْكَافِرَةِ، وَقَدْ يَكُونُ بِاسْتِثْنَاءِ الْكَافِرَةِ، فَلَا فَضْلَ بَيْنَ قَوْلِهِ - عَزَّ وَجَلَّ - «فَتَخْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةً» ^۲ وَبَيْنَ قَوْلِهِ: «إِلَّا أَنْ تَكُونَ كَافِرَةً» وَهَذَا بَيِّنٌ ^۳.

و بنا بر این هر حدیثی که منقول از رسول الله باشد در نظیر کفاره ظهار و عام باشد، داخل حق است. و هر حدیثی که منقول از رسول الله باشد در نظیر کفاره ظهار و خاص باشد، داخل باطل است و از قبیل نقلی بالمعنی است از روی وهم.

مراد به محکم، نقل معنی حدیث رسول الله ﷺ است که صریح الدلالة و غیر منسوخ است، خواه آن حدیث در تفسیر آیتی باشد و خواه نه. پس آن نقل، مطابق منقول است و داخل حق است. و مراد به متشابه، نقل معنی حدیث رسول الله ﷺ است که غیر صریح الدلالة است؛ و آن نقل، مطابق منقول نیست، پس داخل باطل است.

مراد به حفظ، نگاه داشتن لفظ رسول الله ﷺ در خاطر است. و مراد به وهم، فراموش کردن لفظ یا نشنیدن بعضی لفظ است؛ و چون سه قسم اخیر باطل، داخل غلط است، بعضی در معنی و بعضی در لفظ، آنها را یک قسم می توان کرد، چنانچه «لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ» در فقره آینده، مبنی بر آن است.

الكَذَابَةُ (به فتح کاف و تشدید ذال بانقطه، جمع کذاب، به فتح کاف و تشدید ذال): دروغ گویان دانسته.

یعنی: سلیم گفت که: پس امیر المومنین علیه السلام رو آورد بر من. پس گفت که: به تحقیق، پرسیدی این مشکل را. پس بفهم جوابی را که می گویم. به درستی که در

۱. «ظ»: بقرهن.

۲. نساء (۴): ۹۲.

۳. غدة الأصول، ج ۱، ص ۳۳۴.

دست‌های مردمان است به کار آمدنی و به کار نیامدنی؛ و آن، پنج باعث دارد:
اول، این که بعض حدیث، راست است و بعضی دروغ دانسته؛ و به این سبب، این
بعض، به کار نیامدنی است.

دوم، این که بعض حدیث، برطرف کننده حکم حدیث دیگر است و بعضی
برطرف کرده شده به حدیث دیگر؛ و به این سبب، این بعض، به کار نیامدنی است.
سوم، این که بعضی حدیثی است که مطلق است و بعضی حدیثی است که مقید
است بی دلیلی بر تقیید؛ و به این سبب، این بعض، به کار نیامدنی است.

چهارم، این که بعضی مطابق محکم است و بعضی تفسیر متشابه است از روی
وهم؛ و به این سبب، این بعض، به کار نیامدنی است.

پنجم، این که بعضی حدیثی است که راوی آن چنانچه رسول الله ﷺ گفته شنیده و
به خاطر نگاه داشته و بعضی حدیثی است که راوی، خوب نشنیده یا خوب به خاطر
نگاه نداشته؛ و به این سبب، این بعض، به کار نیامدنی است.

چون از سؤال سلیم، تعجبی مفهوم می شد در این که کسی دروغی دانسته بر
پیغمبر بندد، حضرت گفت که: و به تحقیق، افترا کرده شد بر رسول الله ﷺ در زمانش
تا به حدی که ایستاد بر حالی که نصیحت کننده بود، پس گفت که: ای مردمان! به
تحقیق، بسیار شده اند بر من، افترا کنندگان دانسته. پس هر که افترا کند بر من دانسته،
پس گو قرار گیرد در جای نشستن خود از جاهای آتش جهنم که البته به آتش جهنم
می رود. عجب آن که باز افترا کرده شد بر پیغمبر بعد از آن تهدید و تحذیر.

اصل: «وَأَنَّمَا أَتَاكُمُ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ:

رَجُلٍ مُنَافِقٍ يُظْهِرُ الْإِيمَانَ، مُتَصَنِّعٌ بِالْإِسْلَامِ، لَا يَتَأْتَمُّ وَلَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ
عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُتَعَمِّدًا، فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَّابٌ، لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَلَمْ
يُصَدِّقُوهُ، وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا: هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَرَأَاهُ وَسَمِعَ مِنْهُ، وَأَخَذُوا
عَنْهُ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ، وَقَدْ أَخْبَرَهُ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ، وَوَصَفَهُمْ
بِمَا وَصَفَهُمْ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ

لِقَوْلِهِمْ^۱ ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ، فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَيْمَةِ الضَّلَالَةِ وَالِدُعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ
وَالْكَذِبِ وَالْبُهْتَانِ، فَوَلَّوهُمْ الْأَعْمَالَ، وَحَمَلُوهُمْ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ، وَأَكَلُوا
بِهِمُ الدُّنْيَا، وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالِدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ، فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ.

شرح: این، برای بیان قسم اولِ باطل است که مذکور شد در «صِدْقاً وَكُذْباً».

فرق میان ایمان و اسلام، این است که: ایمان، گرویدن به ربوبیتِ الله تعالی است
به تمام دل. و اسلام، گرویدن به ربوبیتِ الله تعالی است، خواه به بعض دل و خواه به
تمام دل، موافق آیتِ سوره حجرات: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا
أَسْلَمْنَا»^۲ و می آید در «كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكُفْرِ» در «بَابُ أَنَّ الْإِيمَانَ يَشْرِكُ الْإِسْلَامَ وَ
الْإِسْلَامَ لَا يَشْرِكُ الْإِيمَانَ» و دو باب بعد از آن، این که: دخول در اسلام، پیش از دخول
در ایمان است.

مُتَّصِعٌ خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «هُوَ مُتَّصِعٌ» و جمله حالِ ضمیرِ
مستتر در يَظْهَرُ است^۳. و می تواند بود که مُتَّصِعٌ نعت دیگر رَجُلٌ باشد؛ لیک غالب در
مثل این، تقدیم مفرد بر جمله است.

باء در بِالْإِسْلَامِ برای آلت است.

بِالزُّورِ متعلق به تَقَرَّبُوا یا متعلق به الدُّعَاةِ است. الزُّور (به ضم زاء بانقطه و سکون
واو و راء بی نقطه): دروغی که به محض زبان است و قَوْتُ و شَرک؛ و [الزُّور] (به فتح
زاء و فتح واو): کج طبعی؛ و همه این جا مناسب است.

و بنا بر اول، مراد، دروغی است که برای منصبِ فتوا یا مال دنیا یا مانند آنهاست،
مثل مدح مجتهدانِ مخالفان، فتوای از روی اجتهاد را به این که اعلای مراتب و بهترین
خصلت ها و باعث بهترین ثواب هاست و باعث نظام دین و دنیا است، با وجود این که
دل ایشان می داند که منافی محکومات قرآن است که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن

۱. منافقون (۶۳): ۴.

۲. حجرات (۴۹): ۱۴.

۳. «ظ»: + یا نعت دیگر رجل است.

هست، چنانچه گفته در سورة نحل که: ﴿وَتَصِفُ أَلْسِنَتَهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْأَحْسَنَى﴾،^۱ بنا بر این که «وَصَف» به معنی «مدح» باشد و «الْكَذِب» مفعول بِهِ «تَصِفُ» باشد و «أَنَّ» به تقدیر «بِأَنَّ» باشد و ظرف، متعلق به «تَصِفُ» باشد. و مثل مدح مجتهدان مخالفان، تأویلات کورانه و کرانه خود را به محض زبان، برای آیات بَيِّنَاتِ محکّمات ناهیه از پیروی ظن، چنانچه گفته در سورة نحل بعد از سابق، به فاصله که: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ﴾^۲ و بیان می شود در «كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در شرح حدیث دوازدهم «بَابُ مُجَالَسَةِ أَهْلِ الْمَعَاصِي» که باب صد و شصت و سوم است. کَذِب (به فتح کاف و کسر ذال) دو معنی دارد: اول، مقارنِ دروغ، مثل: ﴿وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِي بِدَمٍ كَذِبٍ﴾^۳؛ دوم، دروغ؛ و [كَذِب] (به کسر کاف و سکون ذال) به معنی دروغ است. و دروغ، دو قسم است: اول، خبر مخالف واقع، چنانچه مشهور است؛ دوم، خبر مخالف حق، چنانچه می آید در «كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در حدیث هفدهم «بَابُ الْكَذِبِ» که قول یوسف: ﴿إِنِّكُمْ لَسَنَرِقُونَ﴾^۴ و قول ابراهیم: ﴿بَلْ فَعَلُوا كَبِيرُهُمْ﴾^۵ موافق واقع نبود و کذب نبود.

و همه این جا مناسب است؛ چه مراد این جا، فتوا در حلال و حرام از روی ظن است؛ و آن، چون بی خطا در بعض احکام نمی باشد، مقارنِ دروغ است البته، و چون متضمن تجویز فتوا از روی ظن است، به این اعتبار، مخالف واقع است، و چون حرام است، مخالف حق است، هر چند که موافق واقع افتد، چنانچه الله تعالی گفته در سورة نحل بعد از سابق، بی فاصله که: ﴿لِتَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يَفْلَحُونَ﴾^۶ و این نیز بیان می شود در «كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ». و نظیر این، آن است که

۱. نحل (۱۶): ۶۲.

۲. نحل (۱۶): ۱۱۶.

۳. یوسف (۱۲): ۱۸.

۴. یوسف (۱۲): ۷۰.

۵. انبیا (۲۱): ۶۳.

۶. نحل (۱۶): ۱۱۶.

الله تعالی در سوره نور، کسی را که نسبت زنا به دیگری دهد و چهار گواه نیاورد، کاذب شمرده، هر چند که موافق واقع گفته باشد.

الْبُهْتَانُ (به ضمّ باء یک نقطه و سکون هاء، مصدر باب «مَنَعَ»): نسبت نقصی یا قبیحی به کسی که آنها در او نباشد، مثل روایت مخالفان در کتاب بخاری در «بَابُ مَرَضِ النَّبِيِّ ﷺ وَوَفَاتِهِ» که:

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوفِّي مِنْهُ، فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: أَصْبَحَ - الْحَمْدُ لِلَّهِ - بَارِنًا، فَأَخَذَ بِيَدِهِ عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ ثَلَاثِ عِبْدِ الْعَصَا، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَوْفَ يَتَوَفَّى مِنْ وَجَعِهِ هَذَا، إِنِّي لَأَعْرِفُ وَجُوهَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عِنْدَ الْمَوْتِ، أَذْهَبَ بَنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَنَسَأَلُهُ فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ إِنْ كَانَ فِينَا عَلِمْنَا ذَلِكَ، وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا عَلِفْنَاهُ، فَأَوْصَى بَنَا، فَقَالَ عَلِيٌّ: إِنَّا وَاللَّهِ لَنُؤْتِيَنَّ سَأَلَنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَمَنَعْنَاهَا، لَا يُعْطِينَاهَا النَّاسُ بَعْدَهُ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ.^۱

و امثال این بهتان از روی عداوت با اهل البيت (علیهم السلام) در روایات مخالفان، بسیار است.

یعنی: و نیامده شما را نقل حدیث رسول الله ﷺ، مگر از چهار قسم راوی. نیست ایشان را قسم پنجم:

اول، مردی منافق که اظهار می‌کند ایمان را بر حالی که او ساختگی کننده است به وسیله اسلام. خود را از گناه نگاه نمی‌دارد، و هیچ مضایقه نمی‌کند از دروغ گفتن بر رسول الله ﷺ دانسته. پس اگر می‌دانستند مردمان که او منافق به غایت دروغگوست، قبول نمی‌کردند از او روایتش را و راستگو نمی‌شمرند او را، و لیک با خود گفتند که این مرد به تحقیق، همراه بوده رسول الله را ﷺ و دیده اوضاع او را و شنیده از او احکام الهی را و فراگرفتند از آن مرد، روایتش را بر حالی که نمی‌دانستند حال آن مرد را.

۱. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۴۰ و ۱۴۱، باب مرض النبي ﷺ.

و به تحقیق، الله تعالی خبر داد رسول الله ﷺ را از حال منافقان، به آنچه خبر داده او را در قرآن، و صفت کرد ایشان را به آنچه صفت کرده ایشان را در قرآن، به این روش که گفته در سوره منافقین که: و چون دیدی منافقان را، خوش می آید تو را بدن‌ها و مجموع اعضای ایشان، و اگر گویند سخنی، گوش می اندازی برای سخن ایشان. مراد، این است که: ظاهر و زبان ایشان بسیار خوب است. بعد از آن ماندند آن منافقان بعد از رسول الله ﷺ. پس نزدیکی جستند سوی دیگران که پیشوایان گمراهی‌اند و خوانندگان مردمان، سوی آتش جهنم‌اند به وسیله زور و کذب و بهتان. پس آن پیشوایان گمراهی، کارها به آن منافقان فرمودند و حکومت‌ها دادند به ایشان، و سوار کردند آن منافقان را بر گردن‌های مردمان و خوردند به وسیله آن منافقان، مال دنیا را؛ و اینها باعث رواج دکان آن پیشوایان و این منافقان شد. و جز این نیست که مردمان به پهلوی پادشاهان و دنیا، در آن می افتند، مگر کسی که نگاه داشته باشد او را الله تعالی از این آلودگی. پس این قسم که مذکور شد که مجموع پیشوایان گمراهی و عاملان ایشان است، یکی از آن چهار قسم راوی است.

مخفی نماند که این تکرار برای این شده که کسی خیال نکند که پیشوایان گمراهی، داخل این قسم نیستند.

اصل: «وَرَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْئاً لَمْ يَحْفَظْهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ وَوَهِمَ فِيهِ وَلَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِباً، فَهُوَ فِي يَدِهِ، يَقُولُ بِهِ، وَيَعْمَلُ بِهِ، وَيَزْوِيهِ، فَيَقُولُ: أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهَمٌ لَمْ يَقْبَلُوهُ، وَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَهَمٌ لَرَفَضَهُ».

شرح: و قسم دوم راوی حدیث رسول الله ﷺ مردی است که شنیده از رسول الله ﷺ چیزی را که به خاطر نگرفته، چنانچه باید، و غلط کرده در آن، و دانسته نگفته دروغ را. پس آن حدیث در دست آن مرد است. فتوا به آن می دهد و عمل به آن می کند و نقل آن به دیگران می کند؛ به این روش که می گوید که: من شنیدم این حدیث را از رسول الله ﷺ. پس اگر می دانستند گروندگان به یگانگی الله تعالی این را که او غلط

کرده، قبولِ حدیث او نمی کردند. و اگر می دانست خودش که غلط کرده، هر آینه ترک آن حدیث می کرد.

اصل: «وَرَجُلٌ ثَالِثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ، أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ، فَحَفِظَ مَنْسُوخَهُ وَلَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ، فَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ، وَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ - إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ - أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ».

شرح: و قسم سوم راوی حدیث رسول الله ﷺ مردی است که شنید از رسول الله ﷺ چیزی را که امر کرد به آن چیز و بعد از شنیدن او، نهی کرد از آن چیز و او نمی داند آن نهی را، یا شنید از رسول الله ﷺ که نهی کرد از چیزی و بعد از شنیدن او، امر کرد به آن و او نمی داند آن امر را. پس نگاه داشته برطرف شده حدیث را و ندانسته برطرف کننده را. پس اگر می دانست خودش که آن حدیث، برطرف شده است، هر آینه ترک می کرد آن را. و اگر می دانستند مسلمانان وقتی که شنیدند آن حدیث را از او که برطرف شده است، هر آینه ترک می کردند آن را.

اصل: «وَأَخْرَجَ رَابِعٌ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، مُبْغِضٌ لِلْكَذِبِ؛ خَوْفاً مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَتَعْظِيماً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، لَمْ يَنْسَهُ، بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ، فَجَاءَ بِهِ كَمَا سَمِعَ، لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ، وَعَلِمَ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ، فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ وَرَفَضَ الْمَنْسُوخَ».

شرح: و قسم دیگر راوی حدیث رسول الله ﷺ که قسم چهارم است، دروغ نبسته بر رسول الله ﷺ. دشمن می دارد دروغ را از ترس الله تعالی و از بزرگ داشتن رسولش ﷺ. فراموش نکرده چیزی را؛ بلکه نگاه داشته آنچه را که شنیده از رسول الله ﷺ، چنانچه باید. پس نقل کرده آن را چنانچه شنیده. زیاد نکرده در آن چیزی و کم نکرده از آن چیزی و تمیز کرده حدیث برطرف کننده را از حدیث برطرف شده. پس عمل کرده به برطرف کننده و ترک کرده برطرف شده را.

اصل: «فَإِنْ أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ مِثْلَ الْقُرْآنِ، نَاسِخٌ وَمَنْسُوخٌ، وَخَاصٌّ وَعَامٌّ، وَمُحْكَمٌ وَمُتَشَابِهٌ، قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ: كَلَامٌ عَامٌّ وَكَلَامٌ خَاصٌّ مِثْلَ الْقُرْآنِ، وَقَالَ اللَّهُ -عَزَّ وَجَلَّ- فِي كِتَابِهِ: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^۱ فَيَسْتَبَيُّ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْرِفْ وَلَمْ يَذِرْ مَا عَنِ اللَّهِ بِهِ وَرَسُولُهُ ﷺ».

شرح: می آید در باب پنجاه و دوم «كِتَابُ الْحُجَّةِ» که: آیت: «مَا آتَاكُمُ» دال بر تفویض الله تعالی است اظهار بعضی کار دین را سوی رسول و اوصیای او ﷺ. مراد به ما آتاکم چیزی است که گفته به ایشان و منسوخ نشده، خواه در امر و خواه در نهی و خواه در غیر آنها. و مراد به ما نَهَاكُم چیزی است که نگفته به ایشان، و تعبیر از آن به ما نَهَاكُم عَنْهُ برای اشارت به نهی از کثرت سؤال است، چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب سابق. و مخالفان نیز اقرار به این دارند، چنانچه در کتاب مسلم نقل شده از رسول الله ﷺ که گفت که:

مَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ وَمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ فَافْعَلُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَثْرَةُ مَسَائِلِهِمْ وَاخْتِلَافُهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ.^۲

آنچه نهی کردم شما را از آن، پس دوری کنید از آن، و آنچه امر کردم شما را به آن، پس به جا آرید از آن، آنچه توانید. و بسیار مبرسید؛ چه جهتمی نکرده اُمّتان را که پیش از شما بوده اند، مگر بسیاری پرسیدن ایشان و افترای ایشان بر پیغمبران خود.

فاء در فَيَسْتَبَيُّ برای تفریع است بر این که معنی قرآن و حدیث، دو احتمال داشت و احتمال قصد جمیع و قصد بعض در آنها بود و پیغمبر منع کرده بود اصحاب خود را از بعض پرسیدن ها.

یعنی: چه به درستی که کار پیغمبر ﷺ که حدیثش باشد، مانند آیات قرآن، بعضی

۱. حشر (۵۹): ۷.

۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۹۱، کتاب الفضائل، باب توقیرہ ﷺ.

برطرف کننده بود و بعضی برطرف شده، و بعضی خاص بود و بعضی عام، و بعضی صریح در معنی بود و بعضی محلّ اشتباه. بیان این، آن که: به تحقیق بود شأن این که واقع می شد از رسول الله ﷺ سخنی که در معنی آن دو راه و دو احتمال بوده، و واقع می شد از او سخنی که عام بود و سخنی که خاص بود، مانند قرآن؛ و این بر حالی بود که الله تعالی گفته بود در کتاب خود در سوره حشر که: آنچه داد شما را رسول، پس فرا گیرید آن را و آنچه منع کرد شما را از آن، پس خود را از آن نگاه دارید. پس پنهان می ماند بر کسی که نمی شناخت و نمی دانست آنچه را که مراد الله تعالی بود از قرآن و آنچه را که مراد پیغمبر او بود ﷺ از حدیث.

اصل: «وَلَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيَنْفَهُمْ، وَكَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ وَلَا يَسْتَفْهِمُهُ، حَتَّىٰ أَنْ كَانُوا لِيُحْجُونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَالطَّارِئُ فَيَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَتَّىٰ يَسْمَعُوا. وَقَدْ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُلَّ يَوْمٍ دَخَلَهُ وَكُلَّ لَيْلَةٍ دَخَلَهُ، فَيُخْلِينِي فِيهَا، أَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ».

شرح: چون جای تعجب است این که پیغمبری که فرستاده شده باشد به جمیع خلائق برای بیان احکام الهی، منع کند خلائق را از پرسیدن بعض مسائل از خودش، خواست که بیانی کند که تعجب برطرف شود و معلوم شود که چنانچه الله تعالی جمیع آیات قرآن را محکّمات نساخت - بلکه بعضی را متشابهاً ساخت تا حاجت به پیغمبر در زمانش و حاجت به جانشین پیغمبر، بعد از آن زمان تا روز قیامت ظاهر شود - پیغمبر ﷺ نیز جمیع احادیث خود را محکم نساخت و تربیت کرد جانشین خود را و ظاهر ساخت مرتبه علم او را در میان خلائق و منع کرد خلائق را از پرسیدن پیغمبر، تا خلائق، آن مسائل را از جانشین پرسند و در این، دو فایده است:

اول این که خلائق، جانشین را شناسند و جانشینی او ظاهر شود بر همه کس و بر مخالفان او حجت تمام شود. دوم، این که مبدا بسیار دانا به مسائل دین شوند. پس اگر دعوی جانشینی کنند، مردمان به دانش ایشان بازی خورند و گمراه شوند؛ و اگر

نکنند، مردمان بعد از ایشان احتمال جانشینی در ایشان قرار دهند و شک در جانشینی به حق کنند.

الدُّخْلَةُ (به کسر دال بی نقطه و سکون خاء بانقطه): نوعی از داخل شدن که برای طلب علم باشد مثلاً، و [الدُّخْلَةُ] (به فتح دال): یک داخل شدن؛ و هر دو این جا، مناسب است.

الإِخْلَاءُ: کسی را داخل خلوت خانه کردن. و التَّخْلِيَةُ: منع نکردن کسی از آنچه خواهد؛ و هر دو این جا، مناسب است. پس می تواند بود که فَيُخْلِنِي به سکون خاء و تخفیف لام مکسوره باشد) و می تواند بود که به فتح خاء و تشدید لام باشد. و بر هر تقدیر، مراد، قدر مشترک میان دو صورت است:

اول، این که به دیگران می گفت که: جافراخ کنید و دورتر نشینید تا مرا در پهلوی خود نشانند و اسرار گوید.

دوم، این که به دیگران می گفت که: برخیزید و بیرون روید؛ و این اشارت است به تفسیر آیت سوره مجادله: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»،^۱ بنا بر این که «الَّذِينَ آمَنُوا» در دوم، عبارت از ائمه علیهم السلام باشد، موافق آنچه می آید در «كِتَابُ الْحُجَّة» در امثال حدیث هفتم باب هشتم که «بَابُ فَرَضِ طَاعَةِ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام» است و در حدیث دهم «[بَابُ] مَوْلِدِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام» که باب صد و بیست و دوم است؛ زیرا که جمیع مخاطبان در ایمان به معنی اعم داخل اند به قرینه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و مراد به «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» پیروان ائمه علیهم السلام باشد که علم به ایمان به معنی اخص برای آن ائمه دارند و استفاده علم از ایشان می کنند، مثل سلمان و ابوذر و مقداد.

یعنی: و نیستند همگی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله صاحب این صفت که در زمان پیغمبر می پرسیده باشند پیغمبر را از مسائل. پس می فهمیده باشند جواب را بار اول.

مراد، این است که: چون پیغمبر را خوش نمی آمد از بعضی پرسیدن ها، بعضی اصحاب نمی پرسیدند چیزی را که می خواستند و بعضی می پرسیدند و بعضی جواب را بار اول نمی فهمیدند. و بود از جمله اصحاب کسی که می پرسید و جواب را نمی فهمید و با وجود آن، طلب فهمانیدن جواب نمی کرد از پیغمبر به بیانی دیگر که واضح تر باشد و در جهل خود می ماند که مبادا پیغمبر را آن پرسیدن، خوش نیاید تا به حدی که به درستی که حال، این بود که اصحاب پیغمبر هر آینه دوست می داشتند این را که آید بادیه نشین و کسی که تازه آمده باشد از شهری دیگر، پس پرسد رسول الله ﷺ را از مسائل تا ایشان شنوند جواب را.

و به تحقیق بودم که داخل می شدم بر اسرار رسول الله ﷺ هر روز، یک بار و هر شب، یک بار برای طلب علم به مسائل. پس داخل خلوت خانه می کردم مراد در آن داخل شدن و حال آن که می گردیدم با او هر جا که گردیده بود، به این معنی که یاد می گرفتم از او هر چه را که دانسته بود در هر مسئله که می خواستم؛ یا مراد، این است که: منع نمی کرد مرا از این که گردم با او هر جا که گردیده بود.

مخفی نماند که این، منافات ندارد با منع اصحاب از پرسیدن مسائل غیر ضروری و از بسیار پرسیدن یک ضروری؛ چه امام را دانستن جمیع مسائل، ضروری است و پرسیدن آنها برای او بسیار نیست و آن منع برای رعایت طرف اوست و به این، اشارت کرد که گفت:

اصل: «وَقَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ لَمْ يَصْنَعْ ذَلِكَ بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ غَيْرِي، فَرُبَّمَا كَانَ فِي بَيْتِي يَأْتِينِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَكْثَرَ ذَلِكَ فِي بَيْتِي، وَكُنْتُ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْضَ مَنَازِلِهِ، أَخْلَانِي وَأَقَامَ عِنِّي نِسَاءً، فَلَا يَبْقَى عِنْدَهُ غَيْرِي، وَإِذَا أَتَانِي لِلْخُلُوءِ مَعِي فِي مَنْزِلِي، لَمْ تَقُمْ فَاطِمَةُ وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي، وَكُنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ أَجَابَنِي، وَإِذَا سَكَتُ عَنْهُ وَفَنَيْتُ مَسَائِلِي ابْتِدَائِي».

شرح: به تحقیق دانسته اند اصحاب رسول الله ﷺ این را که نکرد پیغمبر این سلوک را با کسی از مردمان، غیر من. پس چون این سلوک، اگر همیشه در خانه پیغمبر

می شد، باعث زیادتِ حسد منافقانِ اندرون و بیرون می شد، بسیار بود که این سلوک پیغمبر با من در خانه من بود، به این روش که می آمد نزد من در خانه من، رسول الله ﷺ بیشتر وقت خلوت کردن.

و بودم که چون داخل می شدم بر اسرار پیغمبر در خانه های پیغمبر، داخل خلوت خانه می کردم مرا و برمی خیزانید از مجلس من، زاناش را. پس نمی ماند نزد او کسی غیر من، و چون پیغمبر می آمد نزد من برای خلوت کردن، بر نمی خواست فاطمه (ع) و نه یکی از پسرانم؛ و بودم که چون می پرسیدم او را از چیزی، جواب می گفت مرا و چون خاموش می شدم از سؤال و تمام می شد مسائل من، خود سر سخن و می کرد از بسیاریِ جد او در تربیت من.

اصل: «فَمَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْنَاهَا، وَأَمْلَاهَا عَلَيَّ، فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي».

شرح: الإقراء: درس گفتن. الأملاء: خواندن چیزی بر کسی تا نویسد؛ و مراد این جا، گفتن معنی آیات قرآن است تا نوشته شود. و بیان این می شود در شرح فقره آینده. یعنی: پس بنا بر این، سلوک پیغمبر با من و جد او در تربیت من، فرود نیامد بر رسول الله ﷺ هیچ آیتی از قرآن، مگر آن که درس گفت پیغمبر مرا آن آیت. و خواند در اثنای درس گفتن، هر چه را که نسبت به آن آیت داشت بر من تا نویسم. پس نوشتم آنها را به خط خود.

گذشت در حدیث چهاردهم باب بیستم که کتاب جامعه از آن جمله است.

اصل: «وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا، وَتَأْسِخَهَا وَمَنْسُوخَهَا، وَمُخَكَّمَهَا وَمُتَشَابِهَهَا، وَخَاصَّهَا وَعَامَّهَا، وَدَعَا اللَّهَ أَنْ يُعْطِيَنِي فَهْمَهَا وَحِفْظَهَا، فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَلَا عَلِمْتُ أَمْلَاهُ عَلَيَّ وَكَتَبْتُهُ مُنْذُ دَعَا اللَّهَ لِي بِمَا دَعَا، وَمَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَلَا حَرَامٍ، وَلَا أَمْرٍ وَلَا نَهْيٍ، كَانَ أَوْ يَكُونُ، وَلَا كِتَابٍ مُنْزَلٍ عَلَى أَحَدٍ قَبْلَهُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا عَلَّمَنِيهِ وَحَفِظْتُهُ، فَلَمْ أَتَسَّ حَرْفًا وَاحِدًا».

شرح: وَ عَلَّمَنِي عطف است بر جمله «مَا نَزَلْتُ»؛ زیرا که ضمیر بارز در «أَقْرَأْنِيهَا» به آیت، راجع است، نه به آیت‌ها که مفهوم است از کلام؛ چه استثنا درست نمی‌شود، و ضمیر «أَمْلَأَهَا» و ضمیر «كَتَبْتُهَا» نیز به آیت، راجع است، لیک به حذف مضاف. پس تقدیر کلام، این است که: «أَمْلَأُ مَعْنَاهَا عَلَيَّ فَكَتَبْتُ مَعْنَاهَا» و ضمیر تأویلها و باقی ضمیرها به آیت‌ها راجع است، نه به آیت؛ چه در هر آیتی، ناسخ و منسوخ فرض کردن مثلاً، بسیار دور است.

اضافه در نَاسِخَهَا و نظایرش و ترک اضافه در «نَاسِخًا» و «مَنْسُوخًا» و نظایرش که در فقره «قَالَ فَأَقْبَلَ» بود، اشارت است به این که آنچه این جاست، در قرآن واقع است و از اقسام حق است، به خلاف آنچه گذشت.

فَهْتَهَا عبارت است از تصوّر آنچه گفت در معنی آنها و تصوّر این که چگونه آن معنی‌ها بر لفظ‌ها منطبق است.

حلال، عبارت است از آنچه برای امام، جایز است. و حرام، عبارت است از آنچه برای او جایز نیست.

و أمر، عبارت است از فرمودن او دیگران را به کاری. و نهی، عبارت است از منع او دیگران را از کاری.

پس مراد، تعلیم کیفیت سلوک امام مستقل در میان خلائق است، خواه آنچه واقع شد، مثل ظهور خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام) و خواه آنچه واقع خواهد شد، مثل ظهور خلافت صاحب الزمان (علیه السلام). پس ضمیر کَانَ و ضمیر یَكُونُ راجع به هر یک از حلال و حرام و امر و نهی است.

شاید که مراد به «کِتَاب» در وَ لَا کِتَابَ چیزی باشد که به قضای مُبرم الهی بر سرِ مردمان آمده از راحت‌ها و تعب‌ها.

و مِنْ در مِنْ طَاعَةِ برای سببیت باشد.

الطَّاعَةِ وَ الْمَعْصِيَةِ: فرمان‌برداری و نافرمان‌برداری؛ و مراد این جا، طاعت و معصیت اُمم سابقه است، رُسل سابقه را.

الحَرْف: کناره؛ و مراد این جا، چیز سهل است؛ چه کناره چیزی سهل تر می باشد از میانش.

یعنی: و آموخت مرا معنی دور آیت ها و معنی نزدیک آیت ها. و آموخت مرا برطرف کننده از جمله آیت ها و برطرف شده از جمله آیت ها. و آموخت مرا آنچه متعلق بود به صریح آیت ها و غیر صریح آیت ها. و آموخت مرا آنچه متعلق بود به مقید آیت ها و مطلق آیت ها. و طلبید از الله تعالی که دهد مرا فهمیدن و به خاطر داشتن آنها. پس فراموش نکردم هیچ آیتی را از کتاب خدا و هیچ علمی را به چیزی که نسبت به آیت ها داشت که پیغمبر خوانده بود بر من تا نویسم و من نوشته بودم از آن وقت که دعا کرد برای من به آنچه دعا کرد و مذکور شد الحال.

و وانگذاشت پیغمبر، چیزی را که آموخته بود او را الله تعالی، نه از حلالی و نه از حرامی و نه از امر دیگران به واجب و نه از منع دیگران از حرام، که شده باشد یا شود و نه قضای مبرمی که فرو فرستاده شده باشد بر کسی پیش از پیغمبر - عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ - به سبب فرمان برداری و نافرمان برداری، مگر آن که آموخت پیغمبر مرا آن چیز. پس فراموش نکردم یک حرف را.

اصل: «ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي، وَدَعَا اللَّهَ لِي أَنْ يَمْلَأَ قَلْبِي عِلْمًا وَفَهْمًا وَحُكْمًا وَنُورًا».

فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، مُنْذُ دَعَوْتَ اللَّهَ لِي بِمَا دَعَوْتَ لَمْ أَنْسَ شَيْئًا، وَلَمْ يَفُتِّنِي شَيْءٌ لَمْ أَكُتِبْهُ، أَفَتَخَوَّفُ عَلَى النَّسِيَانِ فِيمَا بَعْدُ؟ فَقَالَ: لَا، لَنْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ النَّسِيَانِ وَالْجَهْلَ».

شرح: الْحُكْمُ (به ضَمّ حاء بی نقطه و سکون کاف): حکمت؛ و آن، ترک پیروی خواهش نفس است.

لَمْ يَفُتِّنِي (به ضَمّ فاء و سکون تاء دو نقطه در بالا)، عطف بر لَمْ أَنْسَ یا عطف بر جمله مُنْذُ دَعَوْتَ است؛ و بنا بر اول، لَمْ أَكُتِبْهُ صفت شَيْءِ است و مراد این است که: نانوشته از من فوت نشد، چه جای نوشته. و بنا بر دوم، لَمْ أَكُتِبْهُ حَالِ مفعولِ منفی در لَمْ

يَقْتَنِي است، به معنی «تاریکاً لکتابه»، نظیر آنچه گفته‌اند در آیت سوره مدثر: «وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ»^۱ که به تقدیر «مستکثر» است؛ و مراد، این است که: همه چیز را نوشتم.

التَّخَوُّف: ترس پنهان که در دل کسی است و اظهار نمی‌کند.

الْجَهْل: نادانی و ناخردمندی؛ و هر دو این جا، مناسب است.

یعنی: بعد از اینها همه، گذاشت دست خود را بر سینه من و طلبید از الله تعالی برای من، این که پُر کند دل مرا از دانش و فهمیدگی و حکمت و روشنی. پس گفتم که: ای نبی الله - پدرم و مادرم فدای تو باد! - از آن وقت که طلبیدی از الله تعالی برای من، اول بار به آنچه طلبیدی، فراموش نکردم چیزی را و از من فوت نشد چیزی که نوشتم آن را. آیا پس بنا بر این که دعای دیگر می‌کنی، می‌ترسی بر من که فراموش کنم چیزی را بعد از این؟

پس گفت که: نه. نیستم که ترسم بر تو فراموشی را و نادانی را یا ناخرمندی را. از این جا ظاهر می‌شود که تأکید دعای مستجاب می‌توان کرد.

[حدیث دوم]

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخُرَازِيِّ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَزُوْنُ عَنْ فُلَانٍ وَفُلَانٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَا يَتَّهَمُونَ بِالْكَذِبِ، فَيَجِيءُ مِنْكُمْ خِلَافُهُ؟ قَالَ: «إِنَّ الْحَدِيثَ يُنْسَخُ كَمَا يُنْسَخُ الْقُرْآنُ».

شرح: روایت است از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق عليه السلام، راوی گفت که: گفتم امام را که: چه وجه دارد این که جماعت‌ها روایت می‌کنند لفظ حدیثی را از چندین کس از اصحاب پیغمبر که ایشان از رسول الله صلى الله عليه وآله شنیده‌اند آن لفظ حدیث را و حال، آن که آن چندین کس و این جماعت‌ها تهمت زده نمی‌شوند به دروغ؛ چه به حد تواتر رسیده حدیث ایشان، پس از آن، صادر می‌شود از شما حدیثی که منافی آن حدیث است؟

امام علیه السلام گفت که: به درستی که حدیث پیغمبر - علیه و آله السلام - گاهی منسوخ می شود، چنانچه آیت قرآن، گاهی منسوخ می شود.
مراد، این است که: ایشان دروغ نگفته اند؛ لیک آنچه ما می گوئیم، حق است، نه آنچه ایشان روایت کرده اند؛ چه منسوخ، داخل باطل است، چنانچه در حدیث سابق بیان شد. و از این جا ظاهر می شود که مراد به فلان و فلان، دو کس، تنها نیست؛ بلکه مراد، عددی است که به حدّ تواتر رسد.

[حدیث] سوم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ] عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا بَالِي أَسْأَلُكَ عَنِ الْمَسْأَلَةِ، فَتُجِيبُنِي فِيهَا بِالْجَوَابِ، ثُمَّ يَجِيبُكَ غَيْرِي، فَتُجِيبُهُ فِيهَا بِجَوَابٍ آخَرَ؟ فَقَالَ: «إِنَّا نَجِيبُ النَّاسَ عَلَى الزِّيَادَةِ وَالنَّقْصَانِ».
قَالَ: قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَدَقُوا عَلَى مُحَمَّدٍ أَمْ كَذَبُوا؟ قَالَ: «بَلْ صَدَقُوا».

قَالَ: قُلْتُ: فَمَا بِالْهَمِّ اخْتَلَفُوا؟
فَقَالَ: «أَمَّا تَعْلَمُ أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَأْتِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَسْأَلُهُ عَنِ الْمَسْأَلَةِ، فَيُجِيبُهُ فِيهَا بِالْجَوَابِ، ثُمَّ يُجِيبُهُ بَعْدَ ذَلِكَ بِمَا يَنْسَخُ ذَلِكَ الْجَوَابَ، فَتَنْسَخُ الْأَحَادِيثُ بَعْضُهَا بَعْضًا».

شرح: الف لام النَّاس، برای عهد خارجی است و عبارت از مخالفان است. و می تواند بود که برای جنس باشد.

علی در اول، بنائیه است.

الزِّيَادَةُ: بسیاری و بسیار کردن؛ و اول، مراد است این جا، به قرینه مقابله آن با نقصان و زیاده و نقصان، عبارت است از آنچه حاصل شده در میان مفتیان مخالفان به سبب افراط و تفریط. پس مراد، تقیه است یا عبارت است از زیاده و نقصان عقول سائلان، موافق آنچه گذشت در حدیث پانزدهم باب اول.

علی در دوم نیز بنائیه است و مراد، حکایت قول یا فعل رسول الله ﷺ است. یعنی: روایت است از منصور بن حازم گفت که: گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که: چه وجه دارد این که می پرسم تو را از مسئله ای، پس جواب می گویی مرا در آن مسئله به جوابی، بعد از آن می آید نزد تو غیر من، پس جواب می گویی او را در همان مسئله به جوابی دیگر که منافی جوابی است که به من گفתי؟ پس امام گفت که: به درستی که ما جانشینان پیغمبر، جواب می گوییم این مردمان را بنا بر زیاده و نقصان.

راوی گفت که: گفتم که: پس بنا بر این که پیغمبر، زیاد و کم نگفته، خبر ده مرا از اصحاب رسول الله ﷺ که به عدد تواتر رسیده اند، راست گفته اند بر محمد در لفظ حدیثی که از او نقل کرده اند یا دروغ گفته اند؟ گفت که: دروغ نگفته اند؛ بلکه راست گفته اند.

راوی گفت که: گفتم که: پس بنا بر این که در حدیث پیغمبر، تقیه نمی باشد، چه وجه دارد که اختلاف کرده اند در نقل حدیث های پیغمبر و هر دو طرف به عدد تواترند؟ گفت که: آیا نمی دانی که مردی می آمد نزد رسول الله ﷺ، پس می پرسید او را از مسئله، پس جواب می گفت او را در آن مسئله به جوابی، بعد از آن می آمد از جانب الله تعالی نسبت به زمان بعد از آن جواب، حکمی تازه که نسخ می کرد آن جواب اول را؟ پس سبب آن اختلاف، تقیه نیست؛ بلکه نسخ کرده احادیث پیغمبر، بعضی آن، بعضی دیگر را.

[حدیث] چهارم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ] عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: قَالَ لِي: «يَا زِيَادُ، مَا تَقُولُ لَوْ أَفْتَيْنَا رَجُلًا مِمَّنْ يَتَوَلَّانَا بِشَيْءٍ مِنَ التَّقِيَّةِ؟» قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَنْتَ أَغْلَمُ جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: «إِنْ أَخَذَ بِهِ، فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَعْظَمُ أَجْرًا».

شرح: روایت است از ابو عبیده (که نامش زیاد بود) از امام محمد باقر علیه السلام گفت که: گفت مرا که: ای زیاد! چه می گویی اگر فتوا دهیم ما جانشینان پیغمبر، مردی را از

دوستانداران خود به چیزی از تقیه؟

گفت که: گفتم امام را که: تو بهتر می دانی قربانت شوم!

گفت که: اگر عمل کند به آن فتوا، پس آن، بهتر است برای او و بزرگ تر است به اعتبار ثواب، از عمل اصحاب پیغمبر به فتوای او که احتمال تقیه در آن نبوده؛ چه شیطان در این جا وسوسه بسیار می کند و در آن جا این قدر نمی کرد.

[حدیث] پنجم

اصل: وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: «إِنْ أَخَذَ بِهِ أُوجِرَ؛ وَإِنْ تَرَكَهَ وَاللَّهِ أَثِمَّ».

شرح: و در روایتی دیگر از امام محمد باقر علیه السلام، آخر حدیث، چنین است که: اگر عمل کند به آن فتوای تقیه، مزد داده می شود، و اگر عمل نکند، به خدا قسم که، گناهکار می شود.

[حدیث] ششم

اصل: [أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ] عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَنِي، ثُمَّ جَاءَهُ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْهَا، فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِي، ثُمَّ جَاءَ آخَرُ، فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِي وَأَجَابَ صَاحِبِي.

فَلَمَّا خَرَجَ الرَّجُلَانِ، قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، رَجُلَانِ مِنَ أَهْلِ الْعِرَاقِ مِنْ شِيعَتِكُمْ قَدِمَا يَسْأَلَانِ، فَأَجَبْتَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِغَيْرِ مَا أَجَبْتَ بِهِ صَاحِبَهُ؟ فَقَالَ: «يَا زُرَّارَةُ، إِنَّ هَذَا خَيْرٌ لَنَا، وَأَبْقَى لَنَا وَلَكُمُ، وَلَوْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى أَمْرِ وَاحِدٍ، لَصَدَقْتُكُمُ النَّاسَ عَلَيْنَا، وَلَكَانَ أَقَلُّ لِبَقَائِنَا وَبَقَائِكُمْ».

قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: شِيعَتُكُمْ لَوْ حَمَلْتُمُوهُمْ عَلَى الْأَسِنَّةِ أَوْ عَلَى النَّارِ لَمْضَوْا، وَهُمْ يَخْرُجُونَ مِنْ عِنْدِكُمْ مُخْتَلِفِينَ؟ قَالَ: فَأَجَابَنِي بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ.

شرح: لَصَدَقْتُكُمْ (به صاد بی نقطه و دال بی نقطه و قاف) به صیغه ماضی معلوم «باب

نَصْر» یا باب تفعل است، نظیر دو قرائت در سوره سبأ: «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ»^۱. الصَّدَق والتَّصْدِيق: راستی و راست شمردن؛ و این جا عبارت از علم است که مناط راستی و راست شمردن است. و تعدیه آن به عَلَی به تضمین معنی تطبیق است؛ و مراد، این است که: هر آینه مردمانِ مخالف می دانستند انطباق و اجتماع شما را بر امامت ما و می تواند بود که به «فاء» باشد.

الصَّدْف (به فتح صاد و سکون دال، مصدر «باب ضَرَبَ»): برگردانیدن کسی دیگری را و راه ندادن آن کس او را پیش خود. و تعدیه آن به عَلَی به تضمین معنی جمع است. یعنی: روایت است از زرارة بن أعین، از امام محمد باقر علیه السلام گفت که: پرسیدم امام را از مسئله ای. پس جواب گفت مرا. بعد از آن آمد نزد او مردی. پس پرسید امام را از همان مسئله. پس جواب گفت او را به جوابی که منافی جواب من بود. بعد از آن آمد مردی دیگر که پرسید از همان مسئله. پس جواب داد او را به جوابی که منافی جواب من و جواب یار من بود. پس وقتی که بیرون رفتند آن دو مرد از مجلس، گفتم که: ای پسر رسول الله! اینان دو مردند از اهل کوفه از شیعه شما آمدند پرسان یک مسئله. پس جواب گفתי هر یکی را از آن دو به جوابی که منافی جوابی بود که به یارش گفתי؟ پس امام گفت که: ای زراره! به درستی که این، بهتر است برای ما و پاینده دارتر است ما را و شما را؛ و اگر اتفاق می کردید بر یک کار، هر آینه می دانستند این مردمان، اجتماع شما را بر امامت ما و هر آینه این معنی، کمتر می کرد مانند ما و شما را در دنیا؛ به این معنی که ما و شما کشته می شدیم.

زراره گفت که: بعد از آن گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که: شیعه شما اگر فرمایندشان که بر سر نیزه ها روند در جنگ، یا فرمایند که بر آتش روند، هر آینه می روند و سر از گفته شما نمی پیچانند؛ و حال، آن که ایشان بیرون می روند از مجلس شما با جواب های مختلف که از شما می شنوند و این، خوب نمی نماید. زراره گفت که: پس امام جعفر صادق علیه السلام جواب گفت مرا مانند جواب پدرش امام محمد باقر علیه السلام.

[حدیث] هفتم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ نَصْرِ بْنِ الْخَنَعَمِيِّ، قَالَ:] سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَنْ عَرَفَ أَنَّا لَا نَقُولُ إِلَّا حَقًّا، فَلْيَكْتَفِ بِمَا يَعْلَمُ مِنَّا، فَإِنْ سَمِعَ مِنَّا خِلَافَ مَا يَعْلَمُ، فَلْيَعْلَمْ أَنَّ ذَلِكَ دِفَاعٌ مِنَّا عَنْهُ».

شرح: شنیدم از امام جعفر صادق عليه السلام می گفت که: هر که شناخت این را که ما نمی گوئیم مگر به کار آمدنی را، خواه برای تقیه باشد و خواه موافق گفته خدا و رسول، پس باید که اکتفا کند به همین دانسته و هر چه می گوئیم، به آن عمل کند. پس اگر شنید از ما چیزی را که منافی چیزی است که می داند که حکم الله تعالی آن است، پس باید که داند که آنچه شنید برای مدافعه ضرر دشمنان است از او و عمل کند به آن. منقول است که علی بن یقطین، وزیر هارون الرشید بود و به هارون گفتند که او رافضی است و هارون خواست که بر جای خلوتی که علی بن یقطین وضو می ساخته باشد، مطلع شود. مقارن این از امام موسی کاظم عليه السلام نوشته آمد به علی بن یقطین که بعد از این، هر جا که وضو سازی، پا بشوی. و او چون به آن عمل کرد، هارون خود دید که او در خلوت، پا می شوی و گفت که افترا کرده اند بر علی بن یقطین و در تعظیم او افزود. باز نوشته آمد که بعد از این در وضو پا مشوی.

[حدیث] هشتم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ] عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى وَالْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ جَمِيعاً، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اخْتَلَفَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ دِينِهِ فِي أَمْرِ كِلَاهُمَا يَزُوِيهِ، أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِأَخْذِهِ، وَالْآخَرُ يَنْهَى عَنْهُ، كَيْفَ يَصْنَعُ؟ قَالَ: «يُزْجِيهِ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخْبِرُهُ، فَهُوَ فِي سَعَةٍ حَتَّى يَلْقَاهُ».

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: «بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ».

شرح: اُمُر این جا، عبارت است از کار آخرت، مثل نماز و روزه و شامل نیست منافع دنیا را، مثل قرض و میراث به قرینه أَخَذَهُمَا يَأْمُرُ بِأَخْذِهِ وَ الْآخِرُ يَنْهَى عَنْهُ. پس این حدیث، منافات ندارد با حدیث دوازدهم این باب.

يُزَجُّهُ (به راء بی نقطه و جیم و همزه) به صیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است. و ضمیر بارز، راجع به ترجیح است.

الْإِزْجَاءُ: واپس انداختن کاری.

يُخْبِرُ (به خاء بانقطه و باء یک نقطه و راء بی نقطه) به صیغه مضارع غایب معلوم باب افعال یا باب تفعیل است.

الْإِخْبَارُ: خبردار کردن. وَ التَّخْيِيرُ: کسی را خبیر کردن به چیزی، به معنی بسیار دانا کردن به آن.

وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى اِشَارَتٌ اِسْتَأْذِنَ بِهٖ اِيْنِ كِهٖ يَكِيْ اَز دُو رَاوِيْ اَز سَمَاعِهٖ، اِكْتِفَا كَرْدِهٖ بِهٖ اَنْچِهٖ مَذْكُوْر شُد وَ دِيْگِرِيْ اِيْنِ تَتْمَهٗ رَا رَاوِيْت كَرْدِهٖ؛ وَ بِنَا بَر اِيْنِ جَمْلَهٗ بَايْهَمَا اِسْتِيْنَا فِ بِيَانِيْ جَمْلَهٗ فَهُوَ فِي سَعَةِ حَتَّى يَلْقَاهُ اِسْت. وَ مَضْمُوْن اِيْنِ، بِيَان شُد دَر خُطْبَهٗ مُصَنَّف دَر شَرْح فِقْرَهٗ «وَ نَحْنُ لَا نَعْرِفُ» وَ نَظِيْر اِيْنِ تَوْسِيْع مِيْ اَيْد دَر «كِتَابُ الْحُجَّةِ» دَر حَدِيْث اَوَّلِ بَابِ هَشْتَاد وَ هَشْتَم كِهٖ «بَابُ مَا يَجِبُ عَلٰى النَّاسِ عِنْدَ مُضِيِّ الْاِمَامِ» اِسْت.

يعني: روايت است از عثمان بن عيسى و حسن بن محبوب، همگي از سماعه از امام جعفر صادق عليه السلام. راوي گفت كه: پرسيدم امام را از حال مردى كه اختلاف كردند بر او دو مرد از اهل دين او در كارى. هر دو روايت مى كنند آن كار را از امام. يكي از ايشان امر مى كند به كردن آن كار و ديگرى منع مى كند از آن. چگونه مى كند آن مرد در ترجيح؟ امام عليه السلام گفت كه: واپس اندازد ترجيح را تا وقتى كه ملاقات كند كسى را كه دانا كند او را كه كدام، موافق واقع است. پس آن مرد در فراخى است و به هر كدام كه خواهد عمل مى كند تا وقتى كه رسد به آن كس.

و در روايتى ديگر از سماعه از امام جعفر صادق عليه السلام اين تَتْمَهٗ نيز هست كه: بِيَانِ اِيْنِ، اُنْ كِهٖ: بِهٖ هَر كَدَام اَز اُنْ دُو رَاوِيْت مُخْتَلَف كِهٖ عَمَل كُنِيْ اَز بَابِ قَبُوْل سَخْنِ اِمَامِ مُفْتَرَضِ الطَّاعَهٗ، نِهٖ اَز بَابِ فِتْوَا وَ حَكْم، جَايِز اِسْت تُو رَا وَ دَغْدَغِهٖ اَصْلًا نِدَارِد.

[حدیث] نهم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ] عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «أَرَأَيْتَكَ لَوْ حَدَّثْتُكَ بِحَدِيثِ الْعَامِ، ثُمَّ جِئْتَنِي مِنْ قَابِلٍ فَحَدَّثْتُكَ بِخِلَافِهِ، بِأَيِّهِمَا كُنْتَ تَأْخُذُ؟» قَالَ: قُلْتُ: كُنْتُ آخُذُ بِالْأَخِيرِ، فَقَالَ لِي: «رَحِمَكَ اللَّهُ».

شرح: روایت است از بعض یاران ما از امام جعفر صادق عليه السلام. امام گفت که: چه می‌گویید اگر گفته باشم تو را حدیثی امسال، بعد از آن آمده باشی نزد من در سال آینده، پس گفته باشم تو را حدیثی منافی آن؛ به کدام آن دو حدیث، عمل خواستی کرد؟ راوی گفت که: گفتم که: خواستم عمل کرد به حدیث آخرین. پس امام گفت مرا که: رحمت کناد تو را الله تعالی.

بیان این، ظاهر می‌شود از آنچه گذشت در حدیث هفتم این باب و این مضمون می‌آید در «کِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در حدیث هفتم باب نود و هفتم که «بَابُ التَّيَقُّنَةِ» است. بدان که منافات نیست میان این و آنچه گذشت در حدیث سابق؛ زیرا که این در یکی از سه صورت است:

اول، علم به قول امام حقی.

دوم، تجویز حدوث شرطی در مخاطب که پیشتر نبوده.

سوم، بقای دولت ظالمی که قول اخیر در زمان او واقع شده، به خلاف آنچه گذشت. و ایضاً منافات نیست میان امثال این و آنچه می‌آید در حدیث دوازدهم این باب؛ زیرا که امثال این در عبادات محضه است و آنچه می‌آید در تنازع، در دین و میراث و مانند آنهاست.

[حدیث] دهم

اصل: [وَعَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ] عَنْ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِذَا جَاءَ حَدِيثٌ عَنْ أَوَّلِكُمْ وَحَدِيثٌ عَنْ آخِرِكُمْ، بِأَيِّهِمَا تَأْخُذُ؟

فَقَالَ: «خُذُوا بِهِ حَتَّى يَبْلُغَكُمْ عَنِ الْحَيِّ، فَإِنْ بَلَغَكُمْ عَنِ الْحَيِّ، فَخُذُوا بِقَوْلِهِ».
 قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّا وَاللَّهِ لَا نَدْخِلُكُمْ إِلَّا فِيْمَا يَسْعُكُمْ».

شرح: روایت است از مُعلی بن خُنَیس گفت که: گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که: چون آید حدیثی از امام پیشین از شما، مثل امام زین العابدین علیه السلام و حدیثی دیگر، مخالف آن از امام پسین از شما، مثل امام محمد باقر علیه السلام، به کدام آن دو، عمل کنیم؟ پس امام گفت که: عمل کنید به آن.

مراد، این است که: عمل کنید به حدیث امام پسین. تا وقتی که رسد به شما حدیثی دیگر از امام زنده. مراد، خودش است. پس اگر رسد به شما حدیثی از امام زنده، پس عمل به آن کنید.

راوی گفت که: بعد از آن، امام جعفر صادق علیه السلام در بیان این جواب گفت که: به درستی که ما، به خدا قسم که، داخل نمی‌کنیم شما را، مگر در چیزی که فراخی شما در آن باشد.

مراد، این است که: برای این، امر می‌کنیم شما را به عمل به حدیث امام پسین و امام زنده که مبادا به شما شکّی رسد. پس اگر احتمال ضرر نباشد، مثل زمان انقراض دولت ظالمی که قول اخیر در زمان او واقع شده، به هر کدام که خواهید، عمل کنید.

[حدیث] یازدهم

اصل: وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: «خُذُوا بِالْأَخْذِ».

شرح: و در حدیثی دیگر از صاحب الزمان علیه السلام یا از امام جعفر صادق علیه السلام این است که: در صورت اختلاف دو حدیث، عمل کنید به آنچه تازه‌تر است، خواه آن دو حدیث از یک امام باشد و خواه از دو امام باشد.

[حدیث] دوازدهم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ] عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا

عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ،
فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَإِلَى الْقَضَاةِ، أَيَحِلُّ ذَلِكَ؟
قَالَ: «مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ، فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ، وَمَا
يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُخْتًا وَإِنْ كَانَ حَقٌّ أَثَابْتَا لَهُ؛ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ
الطَّاغُوتِ، وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى
الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»^۱.

شرح: این روایت را مقبوله می‌نامند، به معنی این که همگی شیعه امامیه آن را قبول کرده‌اند و مدار عمل ایشان بر آن است. و حاصل این روایت این است که: عمل به یکی از دو حدیث صحیح مختلف در جایی که نزاع در منافع دنیا باشد، مثل دین و میراث که محتاج به داوری است، به خلاف جایی است که آن نزاع نباشد. و در جایی که آن نزاع باشد، این کس اختیار ندارد اصلاً؛ بلکه به یکی از هفت ترجیح عمل می‌باید کرد، به ترتیبی که مذکور می‌شود و اگر هیچ کدام از آن هفت، یافت نشود، توقف می‌باید کرد، و ظاهرش این است که قرعه - که مذکور می‌شود در «کِتَابُ النِّكَاحِ» در حدیث دوم «بَابُ الْمَرْأَةِ يَقَعُ عَلَيْهَا غَيْرُ وَاحِدٍ فِي طَهْرٍ»^۲ که باب صد و سی و چهارم است - این جا جاری نیست. و در جایی که آن نزاع نباشد، اختیار با این کس است، چنانچه گذشت در حدیث هشتم این باب.

الدَّيْنِ (به فتح دال بی نقطه): مالی که کسی از دیگری طلبد و زمانی معین داشته باشد و آنچه زمان معین ندارد، قرض است.

واو در وَ إِلَى الْقَضَاةِ به معنی «وَأَوْ» است، موافق آنچه می‌آید در «کِتَابُ الْقَضَايَا وَالْأَحْكَامِ» در حدیث پنجم «بَابُ كَرَاهَةِ الْإِزْتِفَاعِ إِلَى قَضَاةِ الْجَوْرِ» که باب هشتم است.

۱. نساء (۴): ۶۰.

۲. در بعضی از نسخه‌های چاپی عنوان این باب چنین آمده است: «باب الجارية يقع عليها غير واحد في طهر واحد».

الف لام القضاء برای عهد خارجی است و مراد، قاضیان جور است که از روی ظن حکم می‌کنند. و تحاکم سوی ایشان عبارت از تحاکم سوی یکی از ایشان است، نظیر «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ»^۱ بنا بر این که منادی، جبرئیل بوده.

در «کِتَابُ الْقَضَايَا وَ الْأَحْكَامِ» چنین است: «مَنْ تَخَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ فَحَكَمَ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُخْتًا» و آن، ظاهرتر می‌نماید. و این از جمله منافیات قول جمعی است که می‌گویند که: هر روایتی که در کافی و امثال آن است، معلوم الصدور است از معصوم. و توجیه آنچه این جاست این است که: ضمیر إلیهم راجع به سلطان و قضاة است. و فی در فی حق برای ظرفیت یا برای سببیت است؛ و بنا بر اول، مراد به حق، زمان ظهور دولت امام حق است، خواه نبی و خواه وصی نبی و مراد به باطل، زمان ظهور دولت امام باطل است. و بنا بر دوم، مراد به حق، گرفتن از جمله مال و مانند آن است و مراد به باطل، نگرفتنی است.

الطَّاعُوت: شیطان؛ و مراد این جا، کسی است که مانند شیطان است در این که فرمانش برند بی‌رخصت الله تعالی و بُت خود کنند او را، به این روش که حکم از روی ظن کند و اطاعتش کنند.

و مَا، به معنی «مَنْ» موصوله است و این تعبیر، این جا نوعی از اهانت است. السُّخْتُ (به ضم سین بی نقطه و سکون و ضم حاء بی نقطه): به غایت حرام، مثل رشوت.

حذف مفعول أَمَرَ الله برای عموم است، یا أَمَرَ به تقدیر «أَمْرَةً» است؛ و بنا بر اول، يُكْفَرُ، به صیغه مجهول «باب نَصَرَ» است و یر، نایب فاعل است. و بنا بر دوم، به صیغه معلوم است و ضمیر مستتر، فاعل است.

یعنی: روایت است از عمر بن حَنْظَلَةَ (به فتح حاء بی نقطه و سکون نون و فتح ظاء با نقطه) گفت که: پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حال دو مرد از شیعه امامیه که میان ایشان نزاعی بود در وامی، یا در میراثی که میان ایشان حصه می‌شد، پس

دادخواهی بردند سوی پادشاه مخالف یا سوی داوران جور؛ آیا جایز است یا نه؟
گفت که: هر که دادخواهی برد سوی ایشان، خواه در حق و خواه در باطلی، پس
جز این نیست که دادخواهی برده سوی شیطان صفت و آن که حکم می کند آن
شیطان صفت برای او و می گیرد چیزی را از خصم خود، پس جز این نیست که
می گیرد به غایت حرامی را، هر چند که آن گرفته شده، طلبیدنی ثابت در ذمت خصم
باشد برای او؛ زیرا که گرفته آن را به فتوا و حکم شیطان صفت. و به تحقیق امر کرده الله
تعالی مردمان را در هر کتاب شریعتی به این که دروغگو شمرده شود آن
شیطان صفت؛ چه گفته الله تعالی در سوره نساء که: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا
بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ﴾ [الآیه: ۱] آیا نگاه نکردی سوی آنان که دعوی
می کنند که گرویده اند به قرآنی که فرو فرستاده شده سوی تو و هر کتابی که فرو فرستاده
شده پیش از تو، می خواهند که داوری برند سوی شیطان صفت و حال آن که به تحقیق در
قرآن و هر کتاب الهی امر کرده شده اند به این که دروغگو شمرند آن شیطان صفت را.
مراد، آیت هایی است که در آنها امر به ترک پیروی پیروان ظن هست، مثل آیت سوره
بقره: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾^۲ و بیان اراده ایشان
گذشت در شرح حدیث دوازدهم باب اول در شرح «وَقَالَ أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ» تا آخر.

اصل: قُلْتُ: فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ؟

قَالَ: «يُنْظَرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا، وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا،
وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا، فَلْيُزْضُوا بِهِ حَكَمًا؛ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا، فَإِذَا
حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ، فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّ، وَالرَّادُّ عَلَيْنَا
الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ».

شرح: يُنْظَرَانِ به صیغه معلوم باب افعال یا باب «نَصَرَ» است.

كَانَ مِنْكُمْ به این معنی است که از جمله عدول شیعه امامیه باشد.

۱. نساء (۴): ۶۰.

۲. بقره (۲): ۲۵۶.

مِمَّنْ مَذْكُورٌ نِيسْت در «كِتَابُ الْقَضَايَا وَ الْأَحْكَامِ».

رَوَى به صیغه ماضی معلوم باب «ضَرَبَ» است و مراد، این است که: به رأی و اجتهاد خود حکم نکند، چنانچه مخالفان می‌کنند؛ بلکه نقل حدیث ما کند.

نَظَرَ در نَظَرَ فِي خِلَالِنَا وَ حَرَامِنَا عبارت است از دانستن این که پیروی ظن در محلّ حکم شرعی، مثل «قِيمَ مُثَلَفَات» و تعیین قبله در موضعی، حلال است نزد ما و پیروی ظن در نفس حکم شرعی، حرام است نزد ما. و تعبیر از دانستن به نظر، به اعتبار این است که این دانستن، حاصل نمی‌شود مگر به نظر دقیق در کتاب الله و در احادیث ما، و آن است تفقه در دین که بیان شد در شرح حدیث هفتم باب دوم.

معرفت در عَرَفَ أَحْكَامَنَا عبارت است از این که حاصل شود او را به تتبع احادیث احکام و طلب معرفت معانی آنها، معرفت اسالیب کلام ما، تا مبادا که خطا کند در نقل بالمعنی از ماکه حاجت به آن می‌افتد در اکثر قضایا.

الحَکَمَ (به فتح حاء بی نقطه و فتح کاف): داور، به معنی حکم کننده میان متنازعین در دین و میراث و مانند آنها.

و حاکم، اعم از حَکَم است؛ زیرا که شامل مفتی در عبادات محضه نیز هست. مراد به حاکم در جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا، مقبول الروایه در نقل حکم امام حق است در قضیه جزئیّه که متحاکمان، تحکیم او کنند به رضای خود. پس منافات ندارد با این که صاحب منصب قضا، به تازیانه و زندان در میان مردمان، طاغوت باشد؛ چون منصوب بِخُصُوصَه از جانب امام مُفْتَرِض الطَّاعَةِ مَبْسُوط الْيَدِ نباشد، موافق آنچه می‌آید در «كِتَابُ الْقَضَايَا وَ الْأَحْكَامِ» در احادیث «بَابُ مَنْ حَكَمَ بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ» که باب سوم است.

الحَدَّ (به فتح حاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه): منتهای چیزی؛ و مقصود این جا، این است که جامع جمیع شروط شرک است و هیچ کمی از شرک ندارد، نظیر قول مصنّف در خطبه که: وَ لِهَذِهِ الْعِلَّةِ انْتَبَهَتْ عَلَى أَهْلِ دَهْرِنَا بُتُوقُ هَذِهِ الْأَدْيَانِ الْفَاسِدَةِ وَ الْمَذَاهِبِ الْمُنْتَشِعَةِ الَّتِي قَدْ اسْتَوْفَتْ شَرَائِطَ الْكُفْرِ وَ الشَّرِكِ كُلَّهَا.

یعنی: گفتم که: پس چگونه می‌باید کنند آن دو مرد؟

گفت که: می‌باید که ناظر کنند در معامله خود، مردی را که باشد از جمله شما از جمله آن که به تحقیق روایت کرد حدیث ما را، و فکر کرد در حلال ما و حرام ما و شناخت حکم‌های ما را. پس باید که راضی شوند به او که داور باشد میان ایشان؛ چه به درستی که من به تحقیق گردانیدم او را بر شما حکم‌کننده، خواه به اعتبار قضا و خواه به اعتبار افتا.

پس چون حکم کرد به حکم ما، پس قبول نکرد از او آن کس که موافق مطلب او نیست، پس جز این نیست که سبک شمرده حکم الله تعالی را و بر ما برگردانیده سخن ما را در حقیقت، نه بر آن مرد. و برگرداننده سخن بر ما، برگرداننده سخن است بر الله تعالی در حقیقت، نه بر ما. و برگرداننده سخن بر الله تعالی بر منتهای شریک کردن است کسی را با الله تعالی.

اصل: قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ كُلُّ رَجُلٍ اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا، فَرَضِيْنَا أَنْ يَكُونَا النَّاطِرَيْنِ فِي حَقِّهِمَا، وَاخْتَلَفَا فِيمَا حَكَمَا، وَكِلَاهُمَا اخْتَلَفَ فِي حَدِيثِكُمْ؟ قَالَ: «الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَأَفْقَهُهُمَا وَأَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَأَوْزَعُهُمَا، وَلَا يُلْتَفَتُ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخَرُ».

شرح: این جا بیان چهار روش ترجیح یکی از دو حدیث مختلف است بر دیگری، به ترتیب در جای نزاعی که مذکور شد.

العَدْلُ: توسط میان افراط و تفریط به ترک میل نفسانی سوی احدِ متنازعین و مانند آن.

الفقه (به کسر فاء و سکون قاف): فهمیدگی؛ و بیان حقیقت آن شد در شرح

حدیث هفتم باب دوم.

الصَّدَق (به کسر صاد و سکون دال): راستگویی، به معنی نقلی که مطابق واقع باشد

و صاحبش در آن، سهوی نکرده باشد؛ و این مختلف می‌شود به اختلاف راویان عدول در ضبط.

الْوَرَع (به فتح واو و فتح راء بی نقطه): پرهیزکاری از حرام؛ و این، مختلف

می‌شود. پس در کسی که اجتناب از شبهه و مکروه کند تا مبدا در حرام افتد، اشد است. یعنی: گفتم که: پس اگر هر یک از آن دو مرد، گزیند مردی را از یاران ماکه آن چهار صفت را داشته باشد، پس راضی شوند به این که آن دو مرد، ناظر در معامله ایشان باشند و آن دو مرد، اختلاف کنند در حکم و هر کدام از آن دو مرد، آمد و رفت در حدیث شما کرده باشد، آیا چه می‌کنند؟

گفت که: حکم به کارآمدنی آن است که حکم کرده باشد به آن، عادل‌تر آن دو. و اگر در آن صفت، برابر باشند، حکم به کارآمدنی آن است که حکم کرده باشد به آن، فقیه‌تر آن دو. و اگر در آن نیز برابر باشند، حکم به کارآمدنی آن است که حکم کرده باشد به آن، راست‌گوتر آن دو در حدیث. و اگر در آن نیز برابر باشند، حکم به کارآمدنی آن است که حکم کرده باشد به آن، پرهیزکارتر آن دو. و التفات کرده نمی‌شود در هر یک از این چهار صورت، سوی آنچه حکم می‌کند به آن، مرد دیگر.

اصل: قَالَ: قُلْتُ: فَإِنَّهُمَا عَدْلَانِ مَرْضِيَّانِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا، لَا يُفْضَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَى الْآخَرِ؟

قَالَ: «يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَّا بِهِ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِكَ، فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا، وَيُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ؛ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ».

شرح: این، ترجیح پنجم است در جای نزاعی که مذکور شد. يُنْظَرُ به صیغه مضارع غایب مجهول باب «نَصَرَ» است و ظرف در الی، نایب فاعل است.

كَانَ، ناقصه است و ضمیر مستتر، راجع به مَا اسْمَش است.

مِنْ تَبْعِيضِهِ است و ظرف مستقر و خبر كَانَ است.

ضمیر رِوَايَتِهِمْ راجع به أَصْحَابِنَا است.

بَاءٌ در بِهِ، به معنی «فِي» است.

الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ مجرور و بدل رِوَايَتِهِمْ است و می‌تواند بود که مِنْ ظرف لغو و متعلق

به کَانَ باشد و الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ منصوب و خبر کَانَ باشد؛ و مؤیدِ اوّل است ذکرِ روایتهم به جای «روایتها». و مراد به مُجْمَع عَلَيْهِ این جا مشهور نزد راویان از امام است، مثل آنچه می آید در «کِتَابُ الطَّلَاقِ» در «بَابُ الخُلْعِ» در تعارض میان حدیث «حَلَبی» که در اوّل آن باب است و میان حدیث «أَبی بصیر» که در پنجم آن باب است، این که حدیث «حَلَبی» راجح است؛ زیرا که آن حدیث اصحاب ابی عبد الله علیه السلام و حدیث ابی بصیر شاذّ نادر است.

مِنْ در دوم، ظرف لغو متعلّق به مُجْمَع عَلَيْهِ است به تضمین معنی وقوع یا صدور یا شهرت.

یعنی: راوی گفت که: گفتم که: این دو راوی، دو عادلِ مَرْضی اند نزد یاران ما. بیان این، آن که: ترجیح داده نمی شود یکی از آن دو بر دیگری در آن چهار صفت. امام گفت که: پرسیده می شوند یاران تو از احوال این دو روایت و التفات کرده می شود سوی آنچه بود از جمله روایتِ یاران از ما در آن قضیه که حکم کردند آن دو راوی در آن از جمله مُجْمَع عَلَيْهِ از یاران تو. پس عمل کرده می شود به آن از جمله حکم ما و ترک کرده می شود روایتِ کم راوی و کمیاب که مشهور نیست نزد یاران تو؛ زیرا که مشهور در روایت، شکّی نیست در آن.

اصل: «وَإِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ فَيَتَّبِعُ، وَأَمْرٌ بَيْنَ غِيَةِ فَيُجْتَنَّبُ، وَأَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: حَلَالٌ بَيْنٌ، وَحَرَامٌ بَيْنٌ، وَشُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ، فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ أَزْكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ».

شرح: چون مخالفان در باب ترجیح بعض احادیث متعارضه بر بعضی، طرق ظنیّه اختیار کرده اند و اختلاف با یکدیگر در آن طرق دارند، امام علیه السلام این کلام را گفت برای بیان قاعده کلیّه از اصول فقه که اُم قواعد و أَجَلّی و أَجَل قواعد است و مستنبط می شود از آیات بَيِّنَاتِ محکماتِ ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظنِ آمره به

لزوم حق و سؤال «أهل الذكر» از هر ندانسته که مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ شود در دین. و مقصود به بیان این قاعده این جا، دو چیز است:

اول، این که ترجیح از امور مشکله است. پس آنچه در مقام ترجیح در این حدیث مذکور شده، مأخوذ از رسول الله است به سند قطعی و از روی ظن نیست.

دوم، این که ترجیحات مخالفان، باطل و حرام و مخالف آیات بَيِّنَاتِ محکمات قرآن است.

الأُمُور (جمع أمر): کارهای دین، خواه در مسائل اصول فقه و خواه در مسائل فروع فقه.

الرُّشْد (به ضمّ راء بی نقطه و سکون شین با نقطه و دال بی نقطه، مصدر باب نَصَرَ): راستی.

مراد به أَمْرٌ بَيِّنٌ رُشْدُهُ کاری است که راستی و درستی آن معلوم واضح باشد از آیات بَيِّنَاتِ محکمات، بی حاجت به سؤال «أهل الذكر»، مثل حکم به وجوب سؤال «أهل الذكر» در مسئله ندانسته و حکم به خطر پیروی ظن و اختلاف از روی ظن در نفس حکم الله تعالی.

الغَيِّ (به فتح غین با نقطه و تشدید یاء که اولش منقلب از واو است، مصدر باب ضَرَبَ): نادرستی.

أَمْرٌ بَيِّنٌ غَيِّهُ کاری است که ناراستی آن معلوم واضح باشد از آیات بَيِّنَاتِ محکمات، بی حاجت به سؤال «أهل الذكر»، مثل حکم به جواز پیروی ظن و اختلاف از روی ظن که طریقه اجتهاد مخالفان است.

أَمْرٌ مُشْكِلٌ عبارت است از آنچه راستی و ناراستی آن معلوم واضح نباشد از آیات بَيِّنَاتِ محکمات. پس قابل اختلاف، بی مکابره باشد پیش از سؤال «أهل الذكر»، مثل حکم به وجوب وجوه ترجیح بعضی احادیث متعارضه بر بعضی در حقوق آدمیین که در این حدیث مذکور است و مثل حکم به جواز اختیار هر کدام که مکلف خواهد در عبادات محضه، چنانچه مذکور شد در حدیث هشتم این باب.

يُرِدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى [رَسُولِهِ] ﷺ اشارت است به آیت سوره شوری که: «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ»^۲ و آیت سوره نساء: «فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»^۳ و آیت سوره نساء: «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِى وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعِلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنَادُ بِطُونَهُ وَمِنْهُمْ»^۴.

و از این تقریر، ظاهر می شود این که قسم ثالث، ملحق می شود بعد از سؤال «أهل الذکر» به یکی از دو قسم سابق. و تقسیم امر دین به دو قسم سابق، جایز است به اسقاط قید وضوح و نفی حاجت به سؤال در قسم اول و قسم دوم، موافق آیت سوره بقره: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * اللَّهُ وَلِىُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۵.

شاید که افراد نور و جمع ظلمات، اشارت به این باشد که طریق علم، یکی است و طریق ظن، متعدد و بسیار است، به اعتبار این که دو معلوم، متنافی نمی باشد و [مظنون ها] متنافی می باشد. و اخراج از اول، سوی دوم، به وسیله آیات بینات محکومات ناهیه از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن آمره به سؤال «أهل الذکر» عالمین به جمیع محتاج إليه رعیت است، موافق آیت سوره حدید: «هُوَ الَّذِى يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ ءَايَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۶.

جمله قَالَ استیناف بیانی سابق است.

حَلَالٌ خبر مبتدای محذوف است به تقدیر «الْأُمُورُ حَلَالٌ».

۱. «ظ»: رسول الله.

۲. شوری (۴۲): ۱۰.

۳. نساء (۴): ۵۹.

۴. نساء (۴): ۸۳.

۵. بقره (۲): ۲۵۶ و ۲۵۷.

۶. حدید (۵۷): ۹.

یعنی: و جز این نیست که کارها سه قسم است:
 اول، کاری که معلوم واضح باشد راستی آن. پس پیروی کرده می شود.
 و دوم، کاری که معلوم واضح باشد ناراستی آن. پس اجتناب کرده می شود.
 و سوم، کاری که مشکل است. برگردانیده می شود علم به راستی و ناراستی آن
 سوی الله تعالی و سوی رسول الله ﷺ.

بیان این، آن که: گفت رسول الله ﷺ که: کارها سه قسم است:
 اول، حلالی که معلوم واضح است که حلال است.
 و دوم، حرامی که معلوم واضح است که حرام است.
 و سوم، شبهه ناک ها که میان حلال بیّن و حرام بیّن است.
 پس هر که ترک کند شبهه ناک ها را، نجات می یابد از حرام ها. و هر که عمل کند به
 شبهه ناک ها، مرتکب می شود حرام ها را و جهنمی می شود از راهی که نمی داند؛ چه
 کردن چیز ندانسته، داخل حرام ها است و باعث دخول جهنم است.

اصل: قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ الْخَبْرَانِ عَنْكُم مَّشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثَّقَاتُ عَنْكُمْ؟
 قَالَ: «يُنْتَظَرُ، فَمَا وَافَقَ حُكْمَهُ حُكْمُ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَخَالَفَ الْعَامَّةَ، فَيُؤْخَذُ بِهِ،
 وَيُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمَهُ حُكْمُ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَوَافَقَ الْعَامَّةَ».
 قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَرَأَيْتَ، إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ عَرَفَا حُكْمَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ،
 وَوَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبْرَيْنِ مُوَافِقاً لِلْعَامَّةِ، وَالْآخَرَ مُخَالَفاً لَهُمْ، بِأَيِّ الْخَبْرَيْنِ
 يُؤْخَذُ؟

قَالَ: «مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ، فَفِيهِ الرَّشَادُ».

شرح: این جا بیان ترجیح ششم شده. بدان که مراد به موافقت قرآن و سنت این
 جا، غیر این نیست که مخالف حکم مخالفان باشد. و مراد به مخالفت قرآن و سنت نیز
 این جا غیر این نیست که موافق حکم مخالفان باشد؛ چه مخالفان، هر حکمی که
 می کنند در مسئله ای خلاقی، از روی پیروی ظن است و آن، مخالف محکومات قرآن و

سنت پیغمبر است، هر چند که موافق واقع افتد. پس مراد، موافقت و مخالفت به واسطه است؛ چه اگر مراد، این باشد که حکم آن حدیث، بی واسطه موافق یا مخالف مضمون آیتی باشد، این عبارت، بیگانه این مبحث می شود؛ چه هرگاه موافقت و مخالفت قرآن به این معنی در جایی معلوم شود به خبر واحد صحیح که مخالف آن باشد، عمل نمی توان کرد اصلاً، خواه احادیث در این باب، مخالف هم باشد و خواه نه.

و أيضاً این پنج وجه ترجیح که گذشت، همگی در آن، بی اعتبار است. و أيضاً ذکر امام علیه السلام دو وجه ترجیح را با هم در یک مرتبه، مناسب مقام نیست و چون عمر بن خطاب از مراد امام غافل شده، یا خواسته که صریح تر شود، گفته که: «قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ» تا آخر.

عَرَفَا (به عین بی نقطه و راء بی نقطه و فاء) به صیغه ماضی معلوم باب «ضَرَبَ» یا باب تفعیل است.

و بنا بر اول، مراد، این است که: ظاهر آیتی، موافق یکی است و ظاهر آیتی دیگر، موافق دیگری است، نظیر آنچه می آید در «کِتَابُ النُّكَاحِ» در حدیث اول باب صد و شانزدهم که «بَابُ الْأَمَةِ يَشْتَرِيهَا الرَّجُلُ وَ هِيَ حُبْلَى» است و در حدیث هشتم باب صد و نودم که «بَابُ النُّوَادِر» است که: «أَحْلَتْهَا آيَةٌ وَ حَرَّمَ مَنَّا أُخْرَى». و بنا بر دوم، مراد، این است که: هر کدام می گویند که: موافق ظاهر این آیت، این است که من می گویم.

یعنی: گفتم که: پس اگر باشد آن دو حدیث از شما برابر در شهرت، و عدد راوی آنها کم و زیاد نباشد، به تحقیق روایت کرده باشند آن دو حدیث را راویان اعتمادی که در چهار صفت که بیان شد، برابرند، چه باید کرد؟

گفت که: باید که نگاه کرده شود در آن معامله در حکم های مخالفان ما. پس آن حدیث که موافق شود حکم آن با حکم قرآن و سنت پیغمبر، به این روش که مخالف باشد حکم آن با حکم مخالفان ما، پس عمل کرده می شود به آن حدیث و ترک کرده می شود عمل به حدیثی که مخالف باشد حکم آن با حکم قرآن و سنت پیغمبر، به این روش که موافق باشد حکم آن با حکم مخالفان ما.

گفتم که: قربانت شوم! خبر ده مرا که اگر این دو دانا که حکم مختلف کرده اند،

شناخته باشند حکم آن را از قرآن و سنت پیغمبر و یابیم یکی از دو حدیث را موافق حکم مخالفان و دیگری را مخالف حکم مخالفان، به کدام آن دو حدیث، عمل کرده می شود؟

گفت که: به آنچه مخالف حکم مخالفان است؛ چه در آن است راستی. مراد به راستی، موافقت قرآن و سنت پیغمبر است، چنانچه بیان شد.

اصل: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَإِنْ وَاَفَقَهَا الْخَيْرَانِ جَمِيعًا؟
قَالَ: «يُنْظَرُ إِلَى مَا هُمْ إِلَيْهِ أُمِيلُ حُكْمُهُمْ وَقَضَاتُهُمْ، فَيُتْرَكُ، وَيُؤْخَذُ بِالْآخِرِ».

شرح: این جا بیان ترجیح هفتم شده.

ضمیر وافقها راجع به عامه است. حُكْمُهُمْ بدل بعض ضمیر هُم است.

یعنی: پس گفتم که: قربانت شوم! پس اگر مخالفان، دو طایفه باشند و موافق باشد هر یکی از آن دو حدیث با طایفه‌ای، چه باید کرد؟

گفت که: باید که نگاه کرده شود سوی آنچه مخالفان، سوی آن مایل ترند و در میان حاکمان و قاضیان ایشان رواج بیشتر دارد. پس باید که ترک کرده شود آن و عمل کرده شود به دیگری.

اصل: قُلْتُ: فَإِنْ وَاَفَقَ حُكْمُهُمُ الْخَيْرَيْنِ جَمِيعًا؟
قَالَ: «إِذَا كَانَ ذَلِكَ، فَأَرْجِهْ حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ؛ فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِفْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ».

شرح: گفتم که: پس اگر حاکمان ایشان دو طایفه باشند و موافق باشند هر طایفه از

ایشان با حدیثی از آن دو حدیث، چه باید کرد؟

گفت که: چون چنین شود، پس واپس انداز آن معامله را و قطع نزاع مکن، مگر به صلح تا وقتی که ملاقات کنی امام خود را و پرسى؛ چه به درستی که ایستادن نزد شبهه‌ناک‌ها بهتر است از فرو رفتن بی فکرانه در هلاک‌کننده‌ها.

باب بیست و سوم

بَابُ الْأَخْذِ بِالسُّنَّةِ وَشَوَاهِدِ الْكِتَابِ

اصل:

شرح: الأخذ (به فتح همزه و سکون خاء بانقطه و ذال بانقطه، مصدر باب «نَصَرَ»):

تمسک، به معنی چسبیدن به چیزی برای دفع ضرر از خود.

السُّنَّةُ: طریقت مستمره؛ و این جا عبارت است از راه و روش الله تعالی در هر کتاب خود، چنانچه گفته در سوره فاطر: ﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾.^۱ گاهی سُنَّت، مستعمل می شود بعد از کتاب به معنی چیزی که رسول الله ﷺ بیان کرده و از قرآن مفهوم مانمی شود.

واو برای عطف تفسیر است.

الشَّوَاهِدُ (جمع کثرت شاهده): آیات محکmat بسیار که شکی در گواهی هیچ کدام آنها نباشد و هر یک از آنها مفید یقین باشد؛ و مراد این جا، آیات محکmat بسیار است از قرآن که در آنها نهی صریح از اختلاف از روی ظن هست، مثل آیت سوره اعراف: ﴿أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾.^۲ پس دلالت صریحه می کند بر امام حق در هر زمان، به اعتبار این که دلالت صریحه می کند بر بطلان امامت هر که معلوم باشد که عالم به جمیع احکام الله تعالی نیست و پیروی ظن می کند؛ و به این، ثابت می شود امامت امام حق از جمله جمعی که معلوم باشد به اجماع و مانند آن این که امامت، خارج از ایشان نیست و این، کافی است برای معرفت امام حق تا انقراض دنیا.

۱. فاطر (۳۵): ۴۳.

۲. اعراف (۷): ۱۶۹.

و این طریقت استدلال بر امام حق، مراد است در سفارش امیر المؤمنین علیه السلام عبد الله بن عباس را در نهج البلاغه که: «وَمِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ علیه السلام لَهُ لَمَّا بَعَثَهُ لِلْإِخْتِجَاعِ عَلَى الْخَوَارِجِ: لَا تُخَاصِمُهُمْ بِالْقُرْآنِ؛ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَقٌّ دُونَ وَجْهِهِ، تَقُولُ وَتَقُولُونَ، وَلَكِنْ حَاجِبُهُمُ بِالسُّنَّةِ؛ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا» بنا بر این که مراد به قرآن این جا، آیاتی است که در خصوص فضل امیر المؤمنین علیه السلام است و صریح در آن نیست.

بدان که جمعی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را امام چهارم می‌شمردند، چند طایفه شده‌اند و بزرگ‌تر ایشان اشاعره و معتزله‌اند. اشاعره در مسائل اصول دین، تابع ابو الحسن اشعری‌اند و معتزله در مسائل اصول دین از ایشان جدایی جسته، تابع واصل بن عطا شده‌اند؛ و جمیع ایشان در مسائل فقه، اهل اجتهادند و در زمان یکی از خلفای بنی العباس به حکم او چهار مجتهد به هم رسانیده‌اند که با هم اختلاف در فتواها دارند به پیروی ظن. پس چهار طایفه شده‌اند: جمعی تابع ابو حنیفه‌اند و جمعی تابع شافعی و جمعی تابع مالک بن انس و جمعی تابع احمد بن حنبل.

و اشاعره که بزرگ‌ترین ایشان‌اند، خود را اهل سنت و جماعت می‌نامند و دیگران را اهل بدعت می‌نامند، با وجود آن که الله تعالی گفته در سوره انعام که: «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا لَأُسْتُخَفُّوا فِي شَيْءٍ»^۱ به درستی که آن جماعت که اختلاف در مسائل دین را تجویز کرده‌اند و هر طایفه از ایشان تابع پیشوایی شده‌اند، نیستی تو - ای محمد - از ایشان اصلاً.

و شیعه دوازده امام، ایشان را حشویه و کواتم می‌نامند، به اعتبار این که محکمت قرآن را ترک کرده‌اند و بسیار از پی احادیث دروغ افتاده‌اند و به اعتبار آیت سوره بقره: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»^۲ و بیان شد در شرح حدیث پانزدهم باب هفدهم و مصنف علیه السلام ختم کرد «کِتَابُ الْعَقْلِ» را به این باب تا ظاهر شود که جمیع آن طوایف، اهل

۱. نهج البلاغه، ص ۴۶۵، نامه ۷۷.

۲. انعام (۶): ۱۵۹.

۳. بقره (۲): ۱۵۹.

بدعت‌اند و اهل سنت در حقیقت شیعه دوازده امام‌اند و بس.

حکایت:

در مدینه مشرفه در مجلس سادات بنی حسین، یکی از علمای مخالفان بود و به مقتضای مجلس، سخنان هموار می‌گفت تا آن که خیال کردم که از شیعه امامیه است. گفت که: علمای یمن، کتابتی نوشته‌اند به علمای مکه و مدینه و در آنجا چند سؤال کرده‌اند:

یکی این که: شما تابع چهار مجتهد شده‌اید و زیاد بر آن را تجویز نمی‌کنید. اگر در این باب، حدیثی از حضرت رسول ﷺ به شما رسیده، نویسد که راوی آن کیست و در کدام کتاب است، و اگر به سر خود آن را قرار داده‌اید، بدعت است.

دیگر این که: در مسجد الحرام، چهار محراب ساخته‌اید، هر محرابی از تابعان مجتهدی و می‌گویید که: هر که او را محرابی از آن چهار نیست، از اهل اسلام نیست. اگر در این باب نیز حدیثی هست، نویسد، و الا بدعت است.

دیگر این که خود را اهل سنت می‌نامید و دیگران را اهل بدعت. اگر این نام برای شما از حضرت رسول نقل شده، نویسد که راوی آن کیست و در کدام کتاب است، و الا دیگران شما را به نام‌های دیگر می‌نامند.

گفتم که: چه جواب نوشتند؟

گفت که: تغافل کردند. این دردی است که دوا ندارد.

یعنی: این باب، بیان وجوب تمسک به راه و روش الله تعالی و شواهد کتاب الهی است در تمیز میان امام حق و امام باطل و در تمیز میان صواب و خطا از جمله فتاوی و احکام مدعیان امامت.

در این باب، دوازده حدیث است.

[حدیث] اول

اصل: [عَلَيْ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقِّ حَقَّ يَقَّةً، وَعَلَى كُلِّ

صَوَابٍ نُورًا، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ».

شرح: الحق: به کار آمدنی که ایمان به آن واجب است، مثل آیت سوره حج: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِي هُوَ الْبَاطِلُ﴾.^۱ و مراد این جا، امامی است که ایمان به او واجب است بعد از رسول الله ﷺ، چنانچه ظاهر می شود از ذکر صدر این حدیث در «کِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در «بَابُ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَ الْيَقِينِ» که باب بیست و هفتم است.

الحَقِيقَةُ (فَعِيلَةٌ، به معنی فاعِلَةٌ، باب «نَصَرَ» و «ضَرَبَ»): آنچه حقیقت حقی به آن باشد؛ و این جا عبارت است از سنت الله تعالی که شواهد کتاب است بر امام حق، چنانچه بیان شد در شرح عنوان این باب. پس علی متعلق به «شاهد» مقدّر و مانند آن است.

الصَّوَابُ: آنچه خطا در آن نباشد، از جمله بیان مراد الله تعالی به متشابهات قرآن که تبیان هر محتاجِ اِليه است.

النُّور (به ضمّ نون و سکون واو و راء بی نقطه): روشنی؛ و مراد این جا، روحی است که مذکور می شود در «کِتَابُ الْحُجَّةِ» در احادیث «بَابُ الرُّوحِ الَّذِي يُسَدِّدُ اللَّهُ بِهِ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» که باب پنجاه و ششم است. یا مراد، امام حق است، موافق آنچه مذکور می شود در «کِتَابُ الْحُجَّةِ» در احادیث «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نُورُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» که باب سیزدهم است؛ و حاصل هر دو یکی است.

فاء برای تفریع است. ما، عبارت است از امام و فتاوی به احکام او.

کِتَابُ اللَّهِ، عبارت است از شواهد کتاب که بیان شد در شرح عنوان این باب، به قرینه ترک تعرّضِ شیعی که موافقت کتاب و مخالفت کتاب در آن، معلوم نباشد.

یعنی: گفت رسول الله ﷺ که: به درستی که شاهد بر هر امام حقی است، حق کننده که سنت الله تعالی و شواهد کتاب اوست. و شاهد بر هر صوابی است، از جمله بیان متشابهات قرآن، روشنی ای. پس آنچه از ائمه و بیان متشابهات قرآن، موافق شواهد

کتاب الهی است، پس فراگیرید آن را، و آنچه مخالف شواهد کتاب الهی است، پس واگذارید آن را.

[حدیث] دوم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي بَنِي عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَغْفُورٍ. قَالَ: وَحَدَّثَنِي حُسَيْنُ بْنُ أَبِي الْعَلَاءِ أَنَّهُ حَضَرَ ابْنَ أَبِي يَغْفُورٍ فِي هَذَا الْمَجْلِسِ، قَالَ:] سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ يَزْوِيهِ مَنْ نَبِّئُ بِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَا نَبِّئُ بِهِ؟ قَالَ: «إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمُ حَدِيثٌ، فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَإِلَّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوَّلِي بِهِ».

شرح: پرسیدم امام جعفر صادق عليه السلام را از اختلاف حدیث‌ها که نقل می‌کنند اهل مذاهب مختلفه در امامت، از حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله. روایت می‌کنند حدیث مختلف را جمعی که اعتماد بر ایشان داریم و بعضی از راویان آن حدیث، کسی است که اعتماد بر او نداریم. آیا در صورتی که راویان اعتمادی، مختلف، نقل کنند احادیث امامت را، چه باید کرد؟

گفت که: چون وارد شود بر شما حدیثی در باب امامت و یابید برای راستی مضمون آن، گواهی یقینی از کتاب الهی یا گواهی یقینی از گفته رسول الله صلى الله عليه وآله، قبول کنید؛ و اگر نیابید، پس به آن که رسانیده به شما واپس دهید که او سزاوارتر است به آن حدیث دروغ از شما.

مراد، این است که: البته در محکمت قرآن و سنت رسول الله صلى الله عليه وآله که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن، واقع شده، گواه یقینی یک طرف هست و امامت امیر المؤمنین و اولادش که «اهل الذکر» اند، ثابت می‌شود. پس اگر حدیثی که به شما می‌رسد، موافق آن است، مضمونش را قبول کنید، هر چند که راوی آن، نشنیده باشد و دروغ گفته باشد، و الا رد کنید.

[حدیث سوم]

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحَرِّ، قَالَ: [سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَكُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ، فَهُوَ زُخْرُفٌ».

شرح: شئی، عبارت است از مسائل حلال و حرام و سایر محتاجِ الیه مردمان، موافق آنچه گذشت در شرح حدیث آخرِ باب بیست و یکم و موافق آیت سوره نحل: ﴿بَيِّنْنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾^۱.

مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ خبر به معنی امر است؛ و مراد، این است که: پیروی ظن در آن جایز نیست.

حدیث، عبارت است از آنچه روایت شده در باب امامت؛ و ناموافق بودن آن حدیث، کتاب را، عبارت است از این که در آن، میلی سوی امامت پیرو ظن باشد؛ زیرا که منافی آیات بَيِّنَاتِ محکمات است.

فَهُوَ زُخْرُفٌ اشارت است به آیت سوره انعام: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾^۲.

یعنی: شنیدم از امام جعفر صادق عليه السلام می گفت که: هر چیز، بازگشت آن، سوی قرآن و سنت حضرت رسول است. و هر حدیثی در باب امامت که موافق نباشد محکمات کتاب الهی را، پس آن، تلبیس و دروغ است.

[حدیث چهارم]

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَبَةَ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: «مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ، فَهُوَ زُخْرُفٌ».

۱. نحل (۱۶): ۸۹.

۲. انعام (۶): ۱۱۲.

شرح: شرح مضمون این، ظاهر است از شرح سابق.

[حدیث] پنجم

اصل: [مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَغَيْرِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:] «خَطَبَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله بِمِنَى، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ، فَأَنَا قُلْتُهُ، وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ، فَلَمْ أَقُلْهُ».

شرح: نصیحت کرد پیغمبر صلى الله عليه وآله مردمان را در منی در سالی که در آن، حج وداع بود. پس گفت که: ای مردمان! هر حدیثی در باب امامت که آمد شما را از من، بر حالی که موافق باشد محکومات کتاب الهی را، پس من گفته‌ام مضمون آن را. و هر حدیثی در باب امامت که آمد شما را، بر حالی که منافات دارد محکومات کتاب الهی را، پس نگفته‌ام مضمون آن را.

مراد، همان است که در شرح حدیث سوم بیان شد و مؤید این می‌آید در «کِتَابُ الْحُجَّة» در احادیث باب صد و دوم که «بَابُ مَا أَمَرَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله بِالنَّصِيحَةِ لِأَيُّمَةِ الْمُسْلِمِينَ» است.

[حدیث] ششم

اصل: [وَبِهَذَا الْإِسْنَادُ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، قَالَ:] «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله، فَقَدْ كَفَرَ»».

شرح: شنیدم از امام جعفر صادق عليه السلام می‌گفت که: هر که مخالفت کند محکومات کتاب الهی و محکومات سنت رسالت پناهی را، پس به تحقیق کافر به خدا و رسولش شده. مراد، همان است که در شرح حدیث سوم بیان شد.

[حدیث] هفتم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ رَفَعَهُ، قَالَ:] «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: «إِنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ - عَزَّ

وَجَلَّ - مَا عَمِلَ بِالسُّنَّةِ وَإِنْ قُلَّ».

شرح: معنی سنت بیان شد در شرح عنوان این باب. پس مُفَضَّلٌ عَلَيْهِ، عملی است که مشترک است میان جمیع امت، خواه پیروان آن سنت و خوان منکران آن سنت، مثل ضروریات دین اسلام. و مُفَضَّلٌ، عملی است که مخصوص پیروان آن سنت است، مثل آنچه مذکور است در آیت سوره بقره: «وَيُلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ»^۱ و بیان شد در شرح حدیث پانزدهم باب هفدهم که «بَابُ النَّوَادِر» است.

یعنی: گفت امام زین العابدین (علیه السلام): که: به درستی که بهترین عبادت‌های مقبول درگاه الهی، عبادتی است که به جا آورده شود به وسیله راه و روشی که الله تعالی و رسولش قرار داده‌اند در محکومات قرآن برای خلاق، هر چند که آن عبادت، کم باشد.

[حدیث] هشتم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَاطِ وَصَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ] عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ فِيهَا، قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: إِنَّ الْفُقَهَاءَ لَا يَقُولُونَ هَذَا.

فَقَالَ: «يَا وَيْحَكَ، وَهَلْ رَأَيْتَ فَقِيهًا قَطُّ؟! إِنَّ الْفَقِيهَ - حَقَّ الْفَقِيهِ - الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِبُ فِي الْآخِرَةِ، الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)».

شرح: وَنَحْ (به فتح واو و سکون یاء دونقطه در پایین و حاء بی نقطه) منصوب و منادای مضاف است؛ و مراد، این است که تعجب بسیار می‌باید کرد از حال مخاطب. تفسیر فقیه حق یقی این جا راجع می‌شود به آنچه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب دوم.

حق، منصوب و نعت الفقیه است و مضاف است؛ و مقصود، این است که: غیر آنچه مذکور می‌شود، باطل است و فقیه نیست، اگر چه خود را فقیه شمرد یا اهل جهالت او را فقیه شمرند.

الرَّاهِدِ فِي الدُّنْيَا عبارت است از کسی که رفض کند دنیا را؛ به این معنی که ترک کند رکون را سوی ظالمان مُتَغَلَّبٌ^۱ و احادیث موضوعه منافقان، بر طبق خواهش ملوک مخالفان و اکثر مردمان، چنانچه گذشت در حدیث اَوَّلِ بَابِ سَابِقِ که: «إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ».

الرَّاهِبِ فِي الْآخِرَةِ عبارت است از کسی که پیروی کند شواهد کتاب و «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ»^۲ را که فوز به نعیم آخرت به سبب آن است و وعید به عذاب جهنم بر مخالفت آن، صریح شده در قرآن، چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب دوم. سُنَّةُ النَّبِيِّ عبارت است از سُنَّتِ اللَّهِ تعالی و شواهد کتاب که بیان شد در شرح عنوان این باب، و شاید که این، اشارت باشد به تفسیر آیت سورۃ بنی اسرائیل: «سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا»^۳ بنا بر این که «سُنَّة» منصوب به إِغْرَا باشد به تقدیر «الْزِم» و مراد، این باشد که: در شریعت تو، تحویلی راه نخواهد یافت در این سُنَّتِ اصلاً.

یعنی: روایت است از ابان بن تغلب از امام محمد باقر علیه السلام این که او پرسیده شد از مسئله‌ای. پس جواب گفت در آن مسئله. راوی گفت که: پس گفت آن مرد که: به درستی که فقهای مخالفان نمی‌گویند این را؟

پس امام علیه السلام گفت که: ای تعجب تو! آن کسانی که تو می‌گویی، فقها نیستند و تو ندیدی فقیه را در میان مخالفان ما هرگز؛ چه به درستی که فقیه واقعی کسی است که بی‌رغبت در دنیا باشد. رغبت در آخرت داشته باشد. دست زده باشد به راه و روش پیغمبر صلی الله علیه و آله برای تمییز میان امام حق و امام باطل و تمییز میان صواب و خطا.

۱. متغلب: دست‌یابنده بر چیزی، به چیرگی تمام.

۲. توبه (۹): ۹۷.

۳. اسراء (۱۷): ۷۷.

[حدیث] نهم

اصل: [عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَزْدِيِّ، عَنْ أَبِي عَثْمَانَ الْعَبْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، قَالَ:] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: لَا قَوْلَ إِلَّا بِعَمَلٍ، وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ، وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ وَلَا نِيَّةَ إِلَّا بِإِصَابَةِ السُّنَّةِ».

شرح: گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که: مقبول نیست گفتار، مگر با کردار. و مقبول نیست گفتار و کردار، مگر با قصد رضای الله تعالی. و مقبول نیست گفتار و کردار و قصد رضای الله تعالی، مگر با موافقت راه و روشی که الله تعالی قرار داده در بینات محکومات جمیع کتاب‌های او و آن، نهی از پیروی ظن و امر به سؤال «اهل الذکر» است.

[حدیث] دهم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ التَّضَرِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرِ] عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَلَهُ شَرَّةٌ وَفَتْرَةٌ، فَمَنْ كَانَتْ فِتْرَتُهُ إِلَى سُنَّةٍ، فَقَدْ اهْتَدَى، وَمَنْ كَانَتْ فِتْرَتُهُ إِلَى بِدْعَةٍ، فَقَدْ غَوَى».

شرح: الشَّرَّةُ (به فتح شین بانقطه و فتح راء بی نقطه مخففه و هاء): حرص دنیا؛ و می‌تواند بود که به کسر شین و تشدید راء و تاء باشد، به معنی رغبت در عبادت، چنانچه می‌آید در «کِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ» در باب چهل و چهارم که بعد از «بَابُ النِّيَّةِ» است. الْفِتْرَةُ (به فتح فاء و سکون تاء دونقطه در بالا و راء بی نقطه و تاء تأنیث): بی‌رغبتی در دنیا و سستی.

یعنی: روایت است از جابر، از امام محمد باقر عليه السلام جابر، گفت که: امام گفت که: هیچ کس نیست، مگر آن که گاهی حرص دنیا دارد، مثل آنچه در اوّل سنّ هر کس می‌دارد و گاهی سستی در طلب دنیا دارد، مثل آنچه هر کس را در وقت ملاحظه بی‌اعتباری دنیا و مرگ عزیزان می‌باشد. پس هر که بوده باشد سستی او در طلب دنیا با موافقت راه و روشی که الله تعالی قرار داده در بینات محکومات جمیع کتاب‌های او و

آن، نهی از پیروی ظن و امر به سؤالِ «اهل الذکر» است در مسائلی که بی مکابره اختلاف در آنها و در دلیل آنها رود، پس راه برده سوی صراط مستقیم و نجات می یابد. و هر که ترک حرص دنیا کرده با موافقت بدعتی که در زمان رسول الله ﷺ نبوده و به هم رسیده، مثل طریقتِ ریاضت کشان که دعوی مکاشفه می کنند و خبر از غیب می دهند، پس گمراه شده.

[حدیث] یازدهم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «كُلُّ مَنْ تَعَدَّى السُّنَّةَ، رُدَّ إِلَى السُّنَّةِ».

شرح: روایت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت که: هر که درگذرد از راه و روشی که الله تعالی قرار داده، برگردانیده می شود سوی آن راه و روش. مراد، این است که: واجب است بر هر که قدرت داشته باشد، این که او را منع کند از آن راه بدعت که پیش گرفته.

[حدیث] دوازدهم

اصل: [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الثَّوَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام]، قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «السُّنَّةُ سُنَّتَانِ: سُنَّةٌ فِي فَرِيضَةٍ، الْأَخْذُ بِهَا هُدًى، وَتَرْكُهَا ضَلَالَةٌ وَسُنَّةٌ فِي غَيْرِ فَرِيضَةٍ، الْأَخْذُ بِهَا فَضِيلَةٌ، وَتَرْكُهَا إِلَى غَيْرِ حَاطِيَّةٍ».

شرح: «إلى این جا، مثل «إلى» در «زید منقطع الی عمرو» است. غَیْرُ با تنوین است و به معنی ضِدّ است و ظرف، متعلق به ترک است به تضمین معنی توجّه؛ و مراد، ترکِ بِالْکَلِّیَّةِ است به توجّه به ضِدّان، و لهذا در شقّ اوّل «إلى» غیر مذکور نیست؛ زیرا که ترک فریضه مطلقاً ضلالت است، خواه بِالْکَلِّیَّةِ باشد و خواه

گاهی باشد؛ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که: راه و روشی که پیغمبر علیه السلام آورده از جانب الله تعالی بر دو قسم است: یکی راه و روشی که در جمله فریضه است، مثل فرایض یومیّه، دست زدن به آن راه و روش راه یافتن به حق است و ترک آن، گمراهی است. دیگری راه و روشی که در جمله غیر فریضه است، مثل نوافل یومیّه، دست زدن به آن کمالی است آدمی را و ترک آن بالکلیّه نیافته گی است، به معنی این که تارک آن بالکلیّه بزه و محروم از ثواب عظیم می شود، اگر چه مستحقّ عذاب جهنّم نشود.

اصل: تَمَّ كِتَابُ الْعَقْلِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَيَتْلُوهُ كِتَابُ التَّوْحِيدِ.

شرح: این از الحاقات کاتبان می نماید.

یعنی: تمام شد کتاب عقل، و سپاس خدایی را که صاحب کُلّ اختیار همه آفریدگان است. و بعد از کتاب عقل، کتاب توحید است.

فَرَعَ الشَّارِحُ مِنْ شَرْحِ هَذَا فِي يَوْمِ الْأُزْبَعَاءِ، الثَّامِينَ وَالْعَشْرِ مِنْ شَهْرِ مُحَرَّمِ سَنَةِ
خَمْسٍ وَ سِتِّينَ وَ أَلْفٍ هِجْرِيَّةً. هزاران درود و هزاران سلام ما بر محمد و آلش تمام.

فهرست مطالب

آغاز سخن.....	۵
درآمد.....	۷
۱. زیست نامه.....	۸
۲. خصوصیات علمی و روحی.....	۱۳
۳. مَلا خلیل از دیدگاه معاصران.....	۲۱
۴. آثار علمی.....	۲۶
۵. ردّیه‌ها بر آثار مَلا خلیل.....	۳۶
۶. دستخط‌ها.....	۳۸
۷. خاندان.....	۳۹
۸. اوضاع علمی و فرهنگی قزوین در عصر مَلا خلیل.....	۴۱
۹. مَلا خلیل و اخباریان.....	۴۵
۱۰. مصادر شرح حال.....	۴۹
۱۱. صافی در شرح کافی.....	۵۱
۱۱/۱. مخطوطات مهم صافی.....	۵۲
۱۱/۲. نسخه‌های گزارش شده به خط مؤلف.....	۷۳
۱۱/۳. گزارشی از نسخه‌های تهیه شده.....	۷۳
۱۱/۴. اختلاف در تحریر نسخه‌ها.....	۷۵
شیوه تحقیق.....	۷۹

صافي در شرح كافي

٩٩	خطبة كافي
١٨١	باب العقل والجهل
٢٧٥	باب فرض العلم ووجوب طلبه والحث عليه
٢٨٤	باب صفة العلم وفضله وفضل العلماء
٢٩٤	باب أصناف الناس
٢٩٩	باب ثواب العالم والمتعلم
٣٠٥	باب صفة العلماء
٣١٤	باب حق العالم
٣١٦	باب فقد العلماء
٣٢٢	باب مجالسة العلماء وصحبته
٣٢٦	باب سؤال العالم وتذاكره
٣٣٣	باب بذل العلم
٣٣٦	باب النهي عن القول بغير علم
٣٤٣	باب من عمل بغير علم
٣٤٥	باب استعمال العلم
٣٥٣	باب المستأكل بعلمه والمباهي به
٣٥٩	باب لزوم الحجة على العالم وتشديد الأمر عليه
٣٦٣	باب النوادر
٣٨٨	باب رواية الكتب والحديث وفضل الكتابة والتمسك بالكتب
٣٩٨	باب التقليد
٤٠١	باب البدع والرأي والمقاييس
٤٣٢	باب الرد إلى الكتاب والسنة وأنه ليس شيء من الحلال
٤٤٩	باب اختلاف الحديث
٤٨٦	باب الأخذ بالسنة وشواهد الكتاب